

في الأسرار وعده الأبرار

معروف بتفسير خواجه عبد الله انصاری

جلد دهم

تفسير سورة المجادل إلى آخر سورة الناس



تأليف

ابو الفضل رشيد الدين الميمني

در سال ۵۲۰ هجری قمری

بسی و اتمام

آل عباد علی صغر حکمت

طهران ۱۳۳۹ هجری شمسی - ۱۳۸ هجری قمری

سرک چاپ پهن

«بارك الذي يده الملك وهو على كل شيء قدير» (۱)

خدای قدر بر این رهکار مصرمت نهاد تا سرعاسر از اسفار عشره این کتاب
صواب و دهر مبارک مند او قرح مات امك بمان آمد و آسایان ار آفات الهی و بعضی
بی مانان از نعم نامناهی صب سد کان کسب «انه لقول رسول کریم سرئل من
رب العالمین» (۲)

مؤلف سعد در تحریر این تفسیر محمد الحق روح فراوان برد و در صوب ابواب
و در بصول آن سعی فراوان کرد تا آنکه کوکی در حسان در آسمان فصلت و ادب
طالع سد و از رحسار شاهد اسرار کشف حجاب فرمود امك ما سرکه سالکان
مسلك او و ساگردان مکب اویم، در صحیح اورای و بطریق سح و تسبیح من و بطنم
حواسی موفی و مود کسبم و بحمد الله تعالی این حریبه فممن و کجسته بمن بر این اسماء
آدم بجهت آوردیم «والذين حادوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا
الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤوف
رحيم» (۳)

تا خود چه دری گز اینها را از گوهر علم و حبه محبوبی در سائر از شاهد داس
اس که خداوند لطیف برسدگان صعب عباد فرمود و از حصن رور که لسان
خواجسته اولاد آدم بکلمات نامات الهی گونا کسب، مرد و فصلت و نوید معرف
بعالمیان آورد و بر خلق صب نهاد و بدس آفات گونا کسب «اقرا وربك
الاکرم» «الذي علم بالقلم» «علم الانسان ما لم يعلم» (۴)

امك دهمین باب از درهای سماوات داس که منهای مجلدات عشره تفسیر
سریف کشف الاسرار و عده الانوار است بر روی نکل و احراز کسود و اسرار هفده
و رازهای نگه از مطاوی آن نمودار گسته و آهنگ دفاعی حقائق و رواهر حواهر از

مؤك حامي اول بر صفحه ۱۰۱ مضمون آمده كه از تحرير وصف عظم آں زبان تافه و
از تحرير صب حلال آں حامي سكه است «ولوا نرنا هذا القرآن علي حبل لرايه
حاصباً مصدعاً من حمة الله» (۱)

حوسا بحال آمانكه اراين سر حسمه عرفان سبر آت سويد وارسهد ادب كام حان
سرين ساريد «ذلك فصل الله بونه من نساء والله ذو الفصل العظيم» (۲)

آنرور كه انوالفصل مسدي رحمه الله عليه كمرين اين حذب بررگ اسوار
مي كرد و فلم عرم مكف هم مي گريف ، گوناوار فصل وموهب كه حامي بقدر نصيب
حال او كرده بود حيرى نداشت و آآن همه سخنان كه در طي مذب سالان دراز در
شرح اوصاف محمدي و بيان درخايت اهل بيت طهارت وعصب در ضايعات اسير كتاب
آورد آسكا نه (۳) اما دم هم حواسد كان و دعائى حربه ر ميدان اين تفسير همار
عائد روح بر فوج او مسگردد و اكون در اعلى علس در صف ابرار و ميمى حياي
دارد «لقد كان لكم فيهم اموه حمة لمن كان يرحوا الله واليوم الآخر» (۴)
ناري اين تكلف انماي و وطعه دمي ماسب كه از خداوندان صفا و ايمان و
دارندگان روح و ربحان كه در طبع و سر اين كتاب سرف ناما ناري و همكاري
فرمود اند باز ديگر زبان سكرانه بر گساشم آآن مان اولنا داسگا طهران و
سروران دانشمند داسكد علوم معقول و معقول را كه مسووم محرك اصلي و دال و داعي
محسن بر اين كار خير و امر صواب بود اند ، نه حق سياسي نادكسم ، كه مذلول كريمة
«اولئك كتب في قلوبهم الايمان و اندهم بروح منه و ندخلهم حيات بحري
من يحيها الانهار رضى الله عنهم و رصوا عنه اولئك حرب الله الا ان حرب الله
هم المفلحون» (۵) شامل احوال سعادت اسمال انسان است

خداوند ميان بكرم و احسان بي نايان آآن خوانان صاحب معرف و ايمان

(۱) الحبر ۵۹ / ۲۱ (۲) الجمعة ۶۲ /

(۳) سائاني كه مؤلف در شرح مقامات و صفات خدايان محمدية علونه ابراد كرد است و در ضمن
مطالعات عبر آمد مسازاست ، آآن حيله در اين مجلد حاضر صفحات ۲۱ و ۲۷ و ۲۹۴ و ۳۱۹
تا ۳۲۱ و ۴۵۸ و ۵۷۷ و ۶۳۷ و ۶۸۷ محل مراجعه تواند بود

(۴) المسححه ۶ / ۶ (۵) المحادله ۵۸ / ۲۲

را توفیق دهد که در می این مقصود عزیز کمر هم بست و همه همه در خانه
 این عند فسر مجتمع شدند اگر سعی و حد اسان نمی بود، هر آینه انجام این مهم
 مسر نمکست و شد حصر در دعای اسان نایب آسرا ما عبات رطب اللسانم «رب
 اعمرنی ولوالدی ولعن دحل یسی مؤمداً» (۱)

از آن میان اسناد فاضل عنبری آقای حسن سادات ناصری که عرّه ناصیه
 سادات و بنه اهل سعادت است، در طبع این حرواب و تصحیح این اوراق و تطبیق
 و معامله روتوسها با من رحمت فراوان کسند و با ملازم سزار حسد ما بحمدالله
 این خدمت را حیاتی که باید تا آخر رسانند و است توفیق در بدان فصلب چهارده اس
 و محلد آخرین را که حاشیه کلام است بمصدای آب وافی هدایت «و حاشیه مسکونی
 ذلك فلسا من المسافسون» (۲) بنان برد چرا الله احسن الحراء
 ناری از حد او بد معال مسال آنکه این د گوهر گرانها را از جسم بدسان و
 من عرض آلود کوبه اندسان محافظ فرماید و این سد صعب را ساداس این عبادت
 ه سرف عفران معاصی و نعمت رحمت عینی محطوط و مسعد کرداند آمس

«بأبها النفس المظلمه» «ارحمی الی ربك راصه مرصه» (۳)
 كتب هذه المظروفه ليله السبت الثالث والعشرين من شهر رمضان المبارك
 سنة ۱۳۸۰ و هي كات ليله القدر الی «هي حر من الف شهر» «سلام هي حسی
 مطلع المحر» و انا العبد علی اصغر حکمت السرازی عفی الله عنه ستاه و
 رفع الله لظمه در خانه

بسم الله الرحمن الرحيم

۵۸- سورة المجادلة - مدینه

۱- الموة الاولى

فوله مالی « بسم الله الرحمن الرحيم » امام خداوند فراموش ناسمه را
« قد سمع الله » پسند خدا « قول النبی تحدثك » سخن آن را که می شنید نا
و « فی روحها » در کار سوی حوس « و نسکی الی الله » و میالند بالله « و الله
سمع بحاورکما » و خدا می شود گفت و کوی سما که بگردد، « ان الله سمع
نصر (۱) » خدا می سواست و سواست

« والذین یظاهرون منکم من سائهم » اسان که می طهار کنند از مردان سما
از ران حوس « ما هن امهائهم » زنان اسان مادران اسان پسند « ان امهائهم
الا الانی ولدیه » اسان را مادران حرا را آنکه اسان را را بدست « و انهم
لقولون منقول و رور » و اسان که آن میگویند منکر میگویند
از سخن ناسند « و ان الله لعمومور (۲) » و خدا می گدارد و مهربان است
[آسان می گارد]

« والذین یظاهرون من سائهم » و اسان که می طهار کنند از مردان حوس،
« ثم یعودون لما قالوا » و آنکه ناسخ خود میگردند « فحزب رفقه » [کتار
آن طهار و سرور آن] آراد کردن برد است، « من قبل ان یسألا » پس از آنکه
هم رسد « دلتهم ثوعطون » این سخن است و فراموشی که بند میدهد سما را
و آن « و الله بما عملون حیر (۳) » و خدا می آنچه سما می کند دانست و آن آکا

« فَمَنْ لَمْ يَجِدْ » هر که نبرد / آید « هَضَامٌ سَهْرِيٌّ مَسَاعِيْنٌ مِنْ هَيْلِ اَنْدِمَاسَا »
 کفار او روز دوماً است بنوسه من او آنکه بهم رسد « فَمَنْ لَمْ يَسْطِيعْ » هر که
 روز نماند « فَاطْعَامٌ سَنِ مَسْكِيَّةً » کفار او طعام دادن سبب دروس است
 « وَذَلِكَ » این مد و فرمان آن راس « لِيُؤْمَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ » با فرمان برد
 حدای و رسول را [حناک مومنان فرمان رند] « وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ » و این
 ابدار های خداست که در دین حرر نهاد حلورا « وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابُ أَلِيمٌ (۴) »
 و ناگروندگان را عذابی است درد نمانی

« اَنْ الدِّينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ » اسان که می خلاف آرند و حد رس ما
 خدا و رسول « كُنُوا » اسان را حمل و رسوا خواهند کرد [و ناحیه و کم آورد] ،
 « كَمَا كَتَبَ الدِّينُ مِنْ قَبْلِهِمْ » چنانکه اسان را کردند که من از اسان بودید ،
 « وَفَدَّ اَنْ لِمَا آتَاكَ يَاسَا » و فرو فرسادم سجدها و آسهای روس « وَلِلْكَافِرِينَ
 عَذَابٌ مُهِينٌ (۵) » و کافران راس عذابی حوار کنند

« يَوْمَ نَبْعَثُ اللَّهَ جَمْعًا » آن روز که اسان را برانگردد الله همه را بهم ،
 « فَسَبِّحْهُمْ بِمَا عَمِلُوا » و اسان را آنکا کمدار آنچه مکر کردند ، « احْصَ اللَّهُ » حدای
 کردار اسان دانسه و یاد داسه و سمرد « وَنُوحٍ » و اسان آنرا فراموش کرد
 « وَاللَّهُ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۶) » و حدای همه حرر گوا است و حاضر

« اَلَمْ نَرِ » نمی دانی « اَنْ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ » که حدای
 مبدانده هر چه در آسمانها و در زمینهاست « مَا تَكُونُ مِنْ حَوَى ثَلَاثَةٍ » هیچ سطرار کننده
 بهم نماند ، « الْاَهْوِ رَابِعُهُمْ » مکر حدای تعالی [آگاهی و داس] چهارم است
 « وَلَا حِمَّةُ الْاَهْوِ سَادِسُهُمْ » و نه پنج من ، مگر که او سیم اسان است « وَلَا اَدْنَى
 مِنْ ذَلِكَ وَلَا اَكْبَرُ » و نه کم از آن و نه من « الْاَهْوِ مَعْهُمْ » مگر که او با
 اسان است « اِنَّمَا كَانُوا » هر حای که نماند « لَمْ يَسْبَحْهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ »
 من اسان را چه ردهد آنچه مکر کردند روز رساختر « اِنَّ اللَّهَ تَكْلِي عَلِيمٌ (۷) »
 که الله همه حرر داناست

« اَلَمْ يَرِ الْاِلٰهِي نَهَوًا عَنِ النِّهٰوِ » سبی اسان را که می ناز رنند از راز کردن « ثُمَّ يَهْدُوْنَ لِمَا يَهْوٰعُهُ » و آنگه می و اگر دند تا بجه اسان را می ناز رنند از آن « وَ يَسٰحِقُوْنَ بِالْاَلَامِ وَالْعُدُوْنَ » و نا سكدنگر راز مكنند بر و سم « وَمَعْصِبِ الرَّسُوْلِ » و نافرمانی رسول « وَ اِذَا حَاوَوْكَ » ر بو آمد « حَاوَوْكَ لِمَا لَمْ يُحَاكِ بِهِ الْاَلٰهَ » ر ا بحت كند به آن بحت كه حدای فرمود و برا كند « وَيَقُوْلُوْنَ فِيْ اَنۡفُسِهِمْ » و نا خود مكنند در دلهای حوس « لَوْلَا عَذَابُ الْاَلٰهِي لِمَا يَقُوْلُوْنَ » حوس كه حدای ما را تا بجه مكنوم بسمكرد؛ [اگر محمد بسم اس ۱۹] « حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ وَ يَصْلُوْنَهَا » سد اس اسان را دورح كه آن سوند؛ « فَبَسِّ الْمَصِيْرِ (۸) » و د حاككا كه آسب؛

« نَا اِنۡهَا الْاِلٰهِي اَمَوَا » ای گروندگان! « اِذَا يَسٰحِقُ حَوْس راز كند نا سكدنگر، « فَلَا يَسٰحِقُوْنَ بِالْاَلَامِ وَالْعُدُوْنَ وَمَعْصِبِ الرَّسُوْلِ » راز مكنند بر و سم و نافرمانی رسول « وَ يَسٰحِقُوْنَ بِالرَّوٰيَةِ وَ النِّهٰوِ » راز سكو كاری كند بحدای حلق، و برسند از حدای « وَ اَقُوْا الْاِلٰهِي الٰهِي تُعَسِّرُوْنَ (۹) » و سر هر رند از حسم و عذاب آن حدای كه سمارا نا هم خواهند آورد بس او

« اِنَّمَا النِّهٰوِي مِنَ السِّطَانِ » این راز کردن ارد بواس « لِنَحْرُ الْاِلٰهِي اَمَوَا » نا گروندگان را اندوكن كند « وَلَسَّ يَصَّارُهُمْ سَبًا اِلَّا نَادِي الْاَلٰهِي » و آن راز كرنده كند بسب [هبح خبر و هبح كس را] مگر بحواس حدای بعالی « وَ عَلٰی الْاَلٰهِي فِلَسُوْكَ الْمَوْسُوْنَ (۱۰) » و اندون ناد كه سبی داس كرسندگان بحدای اد

الوثة الثانية

این سور مجادله بسب و دو آب اسب چهار صد و هفتاد و سه كلمه و هراز و هفتصد و دو حری، و حمله به مدینه فرو آمد؛ بقول سمر عمران كلنی كف مكر بك آب كه به مكه فرو آمد « مَا تَكُوْنُ مِنْ بَحْوِي نِلَه »

عطا کف د آت اراول سور مدنی اسب واهی سور مکی و در این سور
باسح و مسوح نسب، مگر يك آت > ااسقم ان تقدموا بن ندی یحوکم
صدقات، الا ینه و عن انی بن کف قال قال رسول الله (ص) «من قرأ سور المحادله
کف من حرب الله يوم النعمه»

فوله > قد سمع الله قول الی بحادلك فی روحها، اس آت در سان
حوله فرو آمد، دحر نعلیه بی مالک الانصاری، و سحر وی، اوس بن الصام
برادر عذابه بن الصام الانصاری العقی القلب و سرح فیه محادله بر قول
حمهور مفسران آن اسب که اوس بن الصام اراهل حوس واهی کام خود طلب کرد،
حوله سر بار رد و مراد وی بنیاد اوس مردی بود جسم و د، در وی سر کف اند که
نار ای جلد و د، اوس از سر آن جسم اوی کف > اب علی کظهر اهی و
اس لفظ طهار و ابلاه هر دو طلاق اهل جاهلیت و د، رنان خود را حسن طلاق دادندی
اوس بعد از آنکه اس سخن کف و د بسمان سد، ما حوله کف > ما اهلك الابد
حرب علی، ا حنان دایم که بو بر من حرام کسی؟ حوله ارفراوی مرسد و باسک
بر آورد، کف و الله ماداك طلاق و اب رسول الله فسله، و الله که اس طلاق نسب،
رو بر رسول خدا و از وی بر من ناسفاندند آند اوس کف من سرم دارم که از
رسول خدا اس مساله برسم و برو و بر من حوله بر حاسب و آمد حانه عافه، و
رسول خدا (ص) در حانه عافه بود و عافه سرمنازك سول (ص) می سب حوله
کف > ما رسول الله ان روحی اوس بن الصام برو حی وانا سا ه عفه داب
مال و اهل، حی انا اکل مالی واهی سایی و کسر سنی طاهر منی، فقال رسول الله (ص)
> حرب علیه لأرى لك اله سبلا، رسول خدا (ص) حون حدب طهار سبند
کف بو بروی حرام کسی و نمی بسم برا وی راهی که وی از کردی رن از
حصر رسول (ص) نار کف، نار ای فرامرسد حران و گریان و همی کف
> فالی من؟ فالی من؟ اس من کفا روم بر که سوم ا - نار کف دیگر نار
کف ما رسول الله از وی فرزند گان خرد دارم اگر بوی بگندارم صابح شوند

واگر من دارم، ی کام سوید « اسکو الی الله فاقمی ووجدنی ! » بحدای مسالم از درویشی و بنهائی حوس رسول (ص) همان سخن گفت که « حُرِّمَ علیه ولم اُوْمَر فی سالف سیه »، بپروزی حرام کسی و درکار و مرا خبری نبرمودند حوله ارسر سور و بحر روی سوی آسمان کرد و گفت

« اللهم ابی اسکو الیک فانزل علی لسان سک » خداوند ای موسالم و دربو می دارم، فرد فرست به نعمت حوس درکار من صعبه حکمی باز روی برسول آورد، گفت « انظر فی امری حملنی الله فذاک ما سی الله » آخر بگر در کار من سحار باز رسول الله که مادر و پدرم فداء و باد آن ساعت عانیه گفت « اسکمی ان رسول الله یوحی الیه » حاموس اس ای حوله که وحی آمد برسول خدا آن ساعت خبریل آمد و آب آورد « قد سمع الله قول النبی یحاذلک فی روحها » الله سخن آن زن سمید که ابو حدال در گرفته درکار سهر حوس عانیه گفت « سبحان من و سمع الله اصواب ان کان لیسعی علی بعض کلامها فانزل الله » قد سمع الله « ما کسب و بیعت آن خداوند که او همه آوارها میرسد من درگوسه خانه بعضی آوار وی میرسد و بعضی به رب العالمین از وراء هف طغه آسمان سمع قدیم خود همه سید و حیرداد که « قد سمع الله » - و اول طهار که در اسلام رفت اس و د فوله « النبی یحاذلک » ای - بحاصک « فی روحها » ای - فی امر روحها، حذف المضاف

« و یسکی الی الله » ای - بظاهر^(۱) ما بها من المکروه و الاستکاء اطهارها بالاسان من المکروه و السکوی اطهارها بسمعه عبر « و الله سمع تجاوز کما » ای - مرا حکمتکما الکلام، و التجاور المجاور، وهو رجح الکلام و حوانه، اُحد من الجور و هوال جوع، بقول خارعد ماکار فوله « و الله سمع تجاوز کما » لیس هذا بکرا لان الاول لما حکمه من روحها، و البانی لما کان بحری سها و بن رسول الله و لان الاول مانس و البانی مسمل « ان الله سمع » لکلامها « بنصر » بحالها، و قبل سمع لافوال العباد، بنصر بافعالهم، ثم دم الطهار

فقال « آتدنی بظاهرون منکم من سائهم » فإبن عامر و أبو جعفر و حمزة و الکسانی یصح الباء و الهاء و سد ذالطاء و الالف بعدها، وقرأ عاصم بظاهرون بضم الباء و یحذف الطاء مع الالف و کسر الهاء وقرأ الآخرون بظهورون یصح الباء و تسدید الطاء و الهاء من غیر الالف، و معنی الجمع واحد فقال طاهر و بظاهر و طاهر و طاهر « ماهراً امهاتهم » فراء العامة یحذف الباء علی حرام و محله نصب کموله « ما هذا براءً »، وقل یعدید « ماهن امهاتهم » ای - ما صرن معهم فی محل الامهات « ان امهاتهم الا الالائی و لدیهم و انهم لبقولون مستکراً من القول » لا یعرف فی سرح، و « روراً » ای - کدما « و ان الله لعمق عمور » عما عنهم و عمر لهم حتی یلهم الکفار

بدانکه سخن در طهار مرد و صورت است یکی در میان صورت طهار و دیگر در میان حکم طهار، اما صورت طهار آنست که مردی از اهل کلبه زن خویش را گوید « اب علی کطهر امی » اگر بحای « اب » حرمی از احرای زن گوید، حیاتی که سرش علی کطهر امی « ندک، بطنک، رأسک هر صوی از اعضا زن بحای « اب » ساید و طهار بود، و اگر بحای علی می - گوید، ناعمدی، یا می، طهار بود، و اگر صلب نگذارد و گوید « اب کطهر امی » طهار بود و اگر بحای طهر صوی دیگر گوید حیاتی که « اب علی کراس امی، کید امی، کمطس امی، طهار بود و اگر گوید « کلمی » او « میل امی » کتاب ناسد اگر بعد و سب اعرار و اکرام گوید، طهار ناسد، و اگر بعد و سب طهار گوید، طهار ناسد و اگر بحای امی « حد » گوید، یا « احب » یا « عمه » یا رئی از دواب المحارم که بحرم وی او را مؤید بود، از جهت سب یا از جهت رضاع، طهار ناسد اما حکم طهار دو جز است بحرم و طبی و حوب کفار حرام است روی برن رسیدن بعد از طهار، یا آنکه که کفار کند و کفار یعود واجب بود حیاتی که رب المر کف « یم یعودون لما قالوا فحرر رفة »

اکنون خلافست میان علماء که عود حسب؟ - سافعی کف عود آن است که حد ارطهار دمانی بر آید چندانکه ممکن باشد طلاق کف و عرف حسن و نه طلاق گوید و نه عرف جوید، آنگه عود حاصل گشت و کفار لازم شد اگر حد ارطهار در آن حال طلاق گوید، ما کفی را از اسان مرگ رسد، کفار واجب شود که عود حائل نمایند

ابن عباس کف در عصر یهودی قال یمدمون فرحمون الی الاله وذلک لان العود للعلو هو المحال، قال عاد فلان لما قال ای - رجع عما قال، هذا بواقع قول السافعی - رجع، وذلك لان قصد الطهار والمحرم فاما امسکها علی النکاح ولم یطلق حد خالف قوله، ورجع عما قال فلهزمه الکفار وقال اهل الطاهر العود هو اعادة لعل الطهار، ومعنی قوله «ثم یعودون لما قالوا» ای - الی ما قالوا فان لم یکرر اللفظ، فلا کفار علیه، وهو قول «ابی العالیه» وذهب قوم الی ان الکفار یجب نفس الطهار، ومعنی العود هو العود الی ما کانوا علیه فی الحاحله من نفس الطهار، یعنی اذا عاد الرجل فی الاسلام الی مثل ذلك القول لزمه الکفار وهو قول مجاهد والوری وقال قوم المراد من العود هو الوطی، وهو قول الحسن و فاده و طاوس و الزهری وقالوا لا کفار علیه ما لم یطأها، وقال قوم هو العزم علی الوطی وهو قول مالک و اصحاب الرأی قوله «فمحرم ربه» ای - ربه مومنه، لان الله سبحانه قد ارفعه الامان فی کفار الفعل و اطلق فی هذه الموضع و من حکم المطلق ان یحمل علی المقصد «من فعل ان یماسا» ای - من فعل ان یماسا فالجماع محرم علی المظاهر، حتی ینکح فان وطئ، فعل النکح قد فعل محرم ما ولا یسقط عنه الکفار لان ما ی علی وجه الفناء كما لو احرص الاصلاح و فيها فانه لا یسقط عنه اسانها، ل لزمه فساواها و سواء کفر بالاعیان او بالنساء او الاطعام، فانه یجب علیه بعدن الکفار علی الوطی وقال ابو جعفر «ان کفر بالاطعام حار له ان یطعم ثم یطعم، لان الله تعالی قد ابعق الصوم بما فعل الممسس و قال فی الاطعام «فمن لم یسقط فاطعام مسس مسکناً» ولم یقل من فعل ان

بما ساء وعند الآخرين الاطلاق في الاطعام محمول على المصنف في الصوم والصيام
فهذا حكم وطى المطاهر اما عبر الوطني من الفيلة والبلد، فانه لا يحرم قبل السكر
في قول اكبر العلماء وهو قول حسن ومضاهى واطهر قول المصنف كما ان الحنبل
يحرم الوطني دون سائر الاستماعات، وذهب بعضهم الى انه يحرم جميعها لان اسم-
المناس ياول الكل، «**ذلكم يوعظون به**» اي - ذلكم العليل في الكمار يومرون
به ويحرون بان فرصكم ذلك

«**فمن لم يجد فصام شهرين متتابعين**» فان افطر يوما معصدا او عسى الله
بحب عليه استساف شهرين وان افطر بعد المرض او السفر، فمعه القولان وان
يحلل الصوم الشهرين زمان لا يصح فيه الصوم، كالصديق وامام السريق^(١) و امام شهر
ومضان يقطع الداع ويحب الاستساف وان وطىء المطاهر في الشهرين ان وطنها
بهارا يطل السابح وعليه الاستساف، وان وطنها لئلا لم يطل السابح وقال ابو حنيفة
سواء وطىء لئلا او بهارا فانه يطل السابح وعليه الاستساف

«**فمن لم يستطع**» يعنى المطاهر اذا لم يستطع الصوم لمرض او كبر او فرط
سهر ولا يسرع الحجاج بحب عليه اطعام سبع مسكينا روى ابن السني (ص) قال
لحقه سب لعنة جن جاءه مره يعنى روحها - فليصومه فالب والذى يعك
بالحق ما عذره ولا يملكها قال فليصم شهرين متتابعين، فعالب والذى يعك
بالحق لو كلفه ثلاثة ايام ما استطاع قال مره فليطعم طعام سبع مسكينا فالب
والذى يعك الحق ما بعد عليه قال مره فليذهب الى فلان بن فلان فعذ احرمي
ان عند سطر يمر صدقه فليأخذ صدقه عليه ثم ليصدق به على سبع مسكينا وفي
رواه اخرى لما رتل «**فحرف ربه**» اعطى الكلام دعا رسول الله (ص) اوساً فقرأها
عليه، قال اوس ما املك ربه، فزل الصام و اعطى الكلام، فقرأها عليه وقال
اوس اني اذا لم آكل في يوم مرارا اسانى دوران، فزل الاطعام، فقرأها عليه،
فعال لقد بساطا وثس اللله فعال اذهب الى في ورفي، يعنى قبله من الانصار،

فقد صدقهم فاطم منها سبب مسكيناً وكل النافي مع اهلك
 و روى ان رسول الله (ص) ابنى بحمسه عسراً فاعطاه اوساً فقال صدق به
 و روى ان المجادلة أتت يوماً عمر بن الخطاب فساله حاجه واعطى له في الكلام
 سديداً فيهاها الناس واعطوا لها وقالوا لها ترهمن صوبك على امر المؤمنين؟ فيهاهم
 عمر فقال دعوها فانها امرأ سمع الله قولها من فوق سبع السموات
 ذلك «لوموا بالله» اى - ذلك الحكم، وفل فرس ذلك لوموا بالله ورسوله
 ولا تسمعوا احكام الحامله «وبلك حدود الله» يعنى ما وصف من الكفارات
 والطهار واصل الحد المميع، والحداد - النواب يجمع الناس - وأحد احداث المرأه
 من امساعها من السقل والرهبه «وللكافرين عذاب اليم» ليركهم العمل بهذا
 الحكم

«ان الدين يحادون الله ورسوله» المجاد - المسافه والمخالفه، وهى ان
 يكون فى حد وصى وصاحبك فى حد وصى «كسوا» اى - أحرأ وهرموا، كموله
 «او يكسهم» ويقال كسه اوجهه «كما كتب الدين من قبلهم» - كفار الامم الحاله
 الدين حادوا الله ورسوله وفل أحرأ يوم الحنق العمل والهرمه ورد كذبهم
 فى بحرهم كما أحرى الكفار قبلهم «وقد انزلنا» - اوحنا الى محمد (ص)
 «آيات ناس» يعنى القرآن المس فى الحلال والحرام والاحكام وفل
 «انزلنا آيات» فمن حاد الله ورسوله من قبلهم فما قبلناهم من الاملاك «وللكافرين»
 فى الدنيا والآخر «عذاب مهين» ندلهم وبحرهم

«يوم نجمعهم الله» نجمعهم ونحسرهم «جمعاً» فى حاله واحد، «فنبسهم»
 نحسرهم «نما عملوه» من حد و سر لتعلموا وحب الحجه عليهم «احصه الله»
 اى - احاط علمه بفصل اعمالهم و«ننوه» اى - وقد سهوا عنه، ناس ما قدم
 اندبهم وفل «ننوه» اى - تركوا العمل به وما امروا «والله على كل شى
 شهيد» لا لعب عنه شى، وفل شهد عليهم فلا يستطيعون ردها دعواً وانكرا
 «الم تر» اى - ألم تعلم؟ «ان الله يعلم ما فى السموات وما فى الارض»

لا یعرب عن علمه سیء^۱ « ما ینکون من بحوی ثلثة » ای ما ینع من مباحا بینه فیکون
 الحوی بمعنی الاسرار وهو مصدر علی وزن فعلی، مسق من البحر، وهی المرتفع
 من الارض، لحد الحاصرین عنها، وفیل الحوی القوم، المساحون، کقوله « وادهم
 بحوی » وقوله « ثلثة » حصص اصابه الحوی الیه و بحوران ینکون حصصا لایها
 من بحوی « الا هو را ینهم » نالعلم بعلومهم « ولا حصصه الا هو سادسهم
 ولا ادنی من ذلك ولا اکثر » حصص لا یناله الثلاث والحصصه وقرأ یعقوب
 « اکثر » بالرفع رد علی محل من بحوی کقوله « وما من دابة فی الارض » و « لا طائر »
 فی قرآء من رفقها « انما کانوا » من السماء والارض « ثم نسفهم فاعملوا يوم القيمة »
 وسخا لهم وناکدا للجنة علیهم « ان الله تکل سیء علم » - لا یحیی علیه سیء^۲
 وسب رسول هد الله بینه لرمضی ذکرهم فی سور الرحر

« ألم تر الی الذین یهوا عن الحوی » ان آء در سان جهودان و منافقان
 فرو آمد که منحوا سید که یوسه رفی و اندوهی بر دل مسلمانان می بیهند قومی
 ازین منافقان فراهم می نسیسد و یوسد نا نکد بگر سخن میگوید و بهان از
 مسلمانان بنا صواب راها میگوید، چون مسلمانان را بدیدند، انکد بگر بحسم
 میمودند و نام مسلمانان می گرسید و حیان میمودند که مادر حق سما آن مندان
 که اگر سما میسود اندوهگر سوند و مسلمانان را بهمت در دل منافقان در حو
 برادران و حوسان که در عراها و دند، میگوید مکرانان حبری ارفیل و مرگ
 سید اند و برادر نا نکد بگر میگویند، و نکد بگر بحسم همی نمایند که هیچ
 میگویند؟ و مسلمانان نا بمعنی دلنگ همی گسند و مقصود منافقان در آن رار
 ناظر همی بود که مسلمانان را بهمی در دل افکنند و اندوهگر کنند، پس نا آنکه
 که آن قوم از عراها نار میگوید و سلام بوطن خود میسندند، اسان در اندو
 میسودند آحران مسلمانان سکات کردند رسول خدا (ص) ارا ن احوال و رسول
 اسان را فرمود که نر رار سخن میگویند و نا نکد بگر اسمعی میسند
 اسان فرمان رسول بر کار نمیگرسند و از رما حات اطل خود نار میگسند،

مادرسان انسان ابن آبه آمذكه «الم تر الى الذين بهوا عن الحق ثم يعودون لما بهوا عنه» اي - يرجعون الى الساجا التي هواعنها «وساحون بالاثم والعدوان» اي بالمعصيه والطلم «ومعصي الرسول» يعنى وبما يصرون عاصين للرسول اذا كان هاهم عن ذلك، وفل يوصى بعضهم بعضا بمعصيه الرسول في تحويهم و يقول بعضهم لبعض حالوا امره، وقرأ حمزه «وسخون» مول ساجحا وانسجحا معنى واحد، ويقول ساجح فلانا وسجوه بمعنى واحد، وهونجى وانانجحه «واذا حازك حوئك بما لم يحك به الله» هو آله قوم اليهود، كانوا يدخلون على النسي (ص) و يقولون السام عليك، والسام الموت، وهم يهيمونه ايهم يقولون السلام عليك وكان النسي (ص) ردة عليهم فيقول عليكم! فاذا خرجوا قالوا «لولا بعدنا الله لما نقول» يعنى لو كان هذا لنا، لعدنا الله لما نقول قال الله تعالى ردة عليهم «حسبهم جهنم» اي - كافهم عذاب جهنم «نصاوبها ونسى المصير» السملب والسادى روى عن ابن ابى مليكه عن عائشه «ان اليهود ابوا النسي (ص) فقالوا السام عليك يا محمد قال و عليكم فغطت عائشه فقال عليكم السام واللعمه يا اولاد العرد والحصار فقال رسول الله مهلا يا عائشه، عليك بالرفق، و اناك والصف والمحسن ان الله بعض المحسن والمحسن» قال اولم سمع ما قالوا؟ قال «اولم سمع ما قلت؟ رددت عليهم» فسجحات بي فهم ولا سمجات لهم في، وقال رسول الله (ص) اذا سلم عليكم اهل الكتاب، فعولوا و عليكم ثم ان الله تعالى بهى المومنين ان ساجحوا فما سبهم كفعل المنافقين واليهود فقال «يا ايها الذين آمنوا اذا ساجحوا بالاثم والعدوان ومعصي الرسول» كفعل المنافقين وقال مقاتل هذا خطاب للمنافقين، يعنى «يا ايها الذين آمنوا» في الطاهر بالناسنهم «اذا ساجحوا بالاثم والعدوان ومعصي الرسول وساجحوا بالنسر والقوى» اي - بما سب في القلوب من طاعه الله «والقوى» اي بالمعاف عما حرّم الله عزّ وجل ثم حوهم فقال «وايقوا الله الذى اليه تحشرون» اي - يجمعون بعد الموت فيردون الى حكمه

« اِنَّمَا النُّحُوى مِنَ السُّطَّانِ » اى - النُّحُوى بالاسم والعدوان من فعل السُّطَّانِ وبرسبه ورسوله « لَنُحِرْنَ الَّذينَ آمَنُوا » حرته واحرته واحد، اى - لنعم مومنى الصَّحابة به بما موبهون اى لوفوع بلبه ومصبه « وَلَنَسْ » السُّطَّانِ ولا يحوبهم فما نسهم « نَصَارَ » المومنين، « سَمَاءَ اِلَّا نَادى اِلَهَ » بعلبه ومصائه وقدر وقيل لانصرهم سماء الا اذا اراد الله ذلك « وَعَلَى اِلَهَ فَلْيَسُوْكُلِ الْمُؤْمِنُوْنَ » اى - فليغو صوا امورهم اليه وليغوابه، وقيل فى معنى قوله « اِنَّمَا النُّحُوى مِنَ السُّطَّانِ » هو احلام النور التى يراها الانسان فى نومه فحرته وصح عن رسول الله (س) قال « اِذَا كُنتُمْ بِلَالِهِ فَلَا تَسَاحُوا بِمَا نَدُوْهُ النَّالِ » فان ذلك بحرته « وفى روايه » الا ان يساده »

المؤبة الثالثة

قوله تعالى « نِعْمَ اِلَهَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِىْمِ » اى مرعى كه نا ار آسان قدم برآمدى سكارب همه حكرهاى صدفهان اسب بمانا گاهب همه اواح عاشقان اسب، آسانب دلهائى محاسب، مروارب همه بر عواى حان عاشقاسب اى عربرى كه نا بونهاب ار جهر جمال برداسى همه خرابانها كمبه وصال گسب، كسبب وكلسا بمسعد ومحراب بدل گسب ربارها كمرعوى دى سد حوى و نمودى جمال، عوى مان سد هوس

رو كه اربى دلبران، كار سو دارى و س ا

قوله تعالى « قَدْ سَمِعَ اِلَهَ قَوْلَ الَّذينَ يَحٰدِلُوْنَ فى رُوحِهَا وَيَسْكُنِ اِلَى اِلَهَ » من كان اصعب فالرب ه الطف رب الارباب، خداوند همه خداوندان لطيف و كريم ومهربان كا صممان حبان سارد كه حمله افونا ارآن در محب آسند صد هرامعرب مسح مقدس دربحار ركوع وسجود عوى كردند وبر درگا عرب آوار بسج وهدس برآوردند وكس حدب اسان نكرد وآن صه به بسواى عاجر، آن محادله كه ارسر سوروبجر برآن درگا براند وار ومدى مالىد، مكر كه هرآن محبد رفم اعرار ركسو راروى حوى كسند كه « قَدْ سَمِعَ اِلَهَ قَوْلَ الَّذينَ

بِحَادِثِكَ فِي رُوحِهَا وَتَسْكُنِي إِلَى اللَّهِ، مَا أَنْ سَكُوِي وَيُتَوَسَّدِمُ وَبَالَهُ وَدَعَا وَيُتَوَسَّدِمُ وَأَنْ رُحُوِي وَتَدُوِي^(۱) که در آن نماید و در جهت طهارت و هر گسای بدید کردیم ما آن حدایتیم که هر درماندای را کس باز نماید نیک یاریم، هر تدوی را بد گسایم هر عسکی را عم ردائیم، سوید، آواز درو ساسیم، سوید را در سحر گایم فاسح کسید باز درماند گایم

در حیراس که این رن مجادله روری بس عمر خطاب آمد در رور کار خلاف وی، سعلی را که وی داس و بدرسی نا وی سح کف جماعی که حاضر بودید، انگ بروی ردید، کسید نمدانی که نا امر المومنین سح درسب نماید کف ۱۰- عمر با اسان کف خاموس ناسد و این صعبه را حرم دارد، که این آن رن است که حق حل حلاله از وراء هف طعه آسمان سح وی سید و این بواجب و کرامت بر سروی نهاد که «فَدَسْمَعُ اللَّهِ قَوْلَ الْإِنْسِي بِحَادِثِكَ فِي رُوحِهَا وَتَسْكُنِي إِلَى اللَّهِ» ای مسلمانان درو ساس را حرم دارید و بر اعاب و مواسات با اسان سحای مقرر کسید که اسان اگر چه امروز سحر گان و سوانایم، فردا ملوک حب ماوی و بررگان فردوس اعلی اسان اند بدان مگرید که امروز در حال اسان حلال است، و حایه اسان حلواس، و رحسار اسان ررداس و دل اسان بر درداس، دان مگرید که فردا بران دارالسلام و رؤسان دارالامان اسان ناسد، حال اسان حایس که ساعر گوید

این درو ساس ر وصل بوئی دارد گوئی ر سراب هر حوی دارد
در مجلس دگر های و هوئی دارند می نمر را ن کر و حوی دارد

اگر مومنان امب احمد را خود این سریف و دی کرب العالمین در سوره م گوید که «مَنْ كُنْ مِنْ نَحْوِي نَلَّةً أَلَا هُوَ رَا هِم» ای فوله «و هو معهم» تمام بودی اصحاب کف را با حلال رسب اسان و کمال مرل اسان مگوید «نَلَّةً رَا هِمْ كَلِمَةً» و «مَوْلُونَ حَمْسَةَ سَادِسِهِمْ كَلِمَةً» سه و دد چهارم اسان

کلب اسان، نامنج بودند، سسم اسان کلب اسان، و اراقت را میگوید سه کس فراهم نمایند راوی را که گویند که نه چهارم اسان الله بود و درمخ کس نامند، سسم اسان الله بود، معلوم با اسان بود، بفصل و تصرف با اسان بود، هوس دل اسان بود، همراه و همراه اسان بود

دوالو مصری کف بر اطراف نعل میگردانم، خوانی را دیدم سوری عظیم داس کسم ار کجائی ای عرب؟ - جواب داد منتهی که عرب کی باشد او که ناوی اسی دارد؟ بها خون بود کسی که همراهش او بود، دوالو اردس خود رها شد، ولهی در وی آمد، ساعی از خود عاب گشت، محمود نعر ای همی کسند! خوان کف ای بر طرف ترا چه روی نمود این ساع؟ - کف دارو ا درد موافق امضا آنگه روی سوی آسمان کرد، در محاسن شد کف ای خداوندی که درمان دلها تو داری، کسمای حاصلها تو ساری، همان حائها تو سویی، ناوس^(۱) خاطرها تو بسی در باب این معجز که در عرفانست و دلس از سم درد ناماست^(۲) کماست دردی دارد که بهی مناد او را این درد صواست، نادر دمی ندرد حرسند کسی را چه حساست؟

۲ - الوبة الاولى

فوله عالی > نا آنها الدین آموا، ای اسان^(۳) که نگریدند، دادا هل لکم، خون شما را گویند > **تفتحوا فی المحالین** > در مجلس فراح برسند، > **فافتحوا تصح الله لکم** > حسد و فراح بسند با الله شما را حای فراح کند > **و ادا هل اسروا فاسروا** > و خون شما را گویند بر جهند، رجهند > **ترفع الله الدین آموا مکتکم** > با الله بر دارد^(۴) اسان را که گرویدند از شما > **والدین اوتوا العلم درجات** > و اسان که دانش دادند اسان را درجه هاسان ر دارد درمرد، هم گویند و هم سوید را در مجلس > **و الله لما يعملون حیر (۱۱)** >

(۱) ناوس صورت دیگری است از ناس بمعنی فروغ (۲) ناسب، ناماست

(۳) اسان منادی واقع شده و از نوادر است (۴) بردارد، مالا مرد و بر کند

والله آتیه شما میکند داناست و آرا آنگاه

«يا ايها الذين آمنوا» ای گروهندگان! «اذا باحسب الرسول» حوس
خواهید که با رسول من راز کنید «فقدوا بين يدي بحونكم صدقة» پس از
راز حوس صدقه ای فرا فرستد «ذلك خير لكم» آن به است سمارا [که راز
مکنید] «واظهر» و آن باک دارید ر بود دل مسلمانان را «فان لم تجدوا»
را اگر نمی ناو د^(۱) حری که صدقه دهند «فان الله عوثر رحم» (۱۲) «الله
آمرگار و محاسب آتیه گنبد سامرید

«استقم» نرسند؟ «ان نقدوا بين يدي بحونكم صدقات» که
پس از راز حوس صدقه ای دهند؟ «فادلم بعملوا» اکنون که نکردید، [الله گنبد
گداس] «و اب الله عليكم» و ارما بونه وعدر بندرف «فاقيموا الصلوة» پس
مار میای دارید، «و آتوا الزكوة» و ر کر مال دهند «و اطعوا الله و رسوله»
و فرمان نرید خدا و رسول او را «والله خير بما يعملون» (۱۳) «والله داناست
آتیه شما میکند و آکا

«الم ير الى الذين يوئوا» پس اسان را که بدوسی گرفتند و بند رفند
«فوما عصب الله عليهم» فومی را که الله بر اسان^۱ محسم است «ما هم منكم ولا
مهم» نه ارسمانند که مسلمانان بدونه از اسانند که جهودانند «و يحلمون على
الكذب» و سوگند محورند بدروع، «و هم يعلمون» (۱۴) «واسان مینانند که
دروع رانند

«اعد الله لهم عذاباً شديداً» ساحب الله اسان را عذابی سجب «انهم ساء
ما كانوا يعملون» (۱۵) «که اسان بد کردار فومی اد و بد کار که مکنند
«اجتدوا انما بهم حنة» سوگندان حوس سر گرفتند [ارسمسار] «فصدوا
عن سبيل الله» با ر گسند ار را خدای «فلهم عذاب مهين» (۱۶) «اسان راست

عدایی حواریان کند

« فی بعضی منهم » مگر نماید اسان را [رور رساحر] « اموالهم و لا اولادهم من الله سناً » نه مالهای اسان و نه فرزندان همسر^(۱) اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون (۱۲) « اسان در آسند خاوندان
 « يوم نجمعهم الله جميعاً » آن رور که بر انگرد الله اسان را همه « فحلفون له كما حلفون لكم » و او را سوگندان منحورسد، همچنانك شما را سوگند منحورسد درس جهان بدورع « و يحسبون انهم على شيء » و می‌ندارند که بر چیزی‌اند « الا انهم هم الكاذبون (۱۸) » آگاهانند که قومی دروغ‌نماست
 « استخود عليهم الشيطان » خبر شد بر اسان ديو و رورگرفت « فانسبهم دكر الله » بر اسان فراموش کرد ادا الله و ناسان سب کرد و حواری « اولئك حرب الشيطان » اسان‌ها ديواند « الا ان حرب الشيطان هم الحاسرون (۱۹) » آگاهانند که شما ديو اسانست که زبان کاران و نومندان و کم‌آمدگان‌اند
 « ان الدين يحادون الله و رسوله » اسان که خلاف می‌کنید با حدای و رسول او و در حر را^(۲) مبرود « اولئك في الاذل (۲۰) » اسانست که در گرو حواری همه حواریان‌اند

« كتب الله » حدای نوسب [و حواس و فضا کرد و کتب] « لا عسل انا و رسلی » که من کم آرام^(۳) و رسول من دسم را « ان الله قوي عزير (۲۱) » الله ناوید^(۴) است [بوا میدای سب گبر فراح وان]
 « لا تجد قوماً » ناوی^(۵) هر گز هیچ گرو « يؤمنون بالله و اليوم الآخر » که گروید ناسند با حدای و رور رساحر « و اودون من حاد الله و رسوله » که دوستی ندارند با کسی که خلاف دارد و کری با حدای و رسول او، « و لو كانوا آنا هم » و هر چند بد ان اسان اسند، « و ان شاء هم » با سران اسان، « و او احوانهم »

(۱) همسر هیچ خبر (۲) حر را سرا (۳) کم آوردن کاسن

(۴) ناوید برانا و رورسد (۵) ناوی نای

با برادران اسان ، « او عیبر بهم » با حاندان اسان « اولئك كتب في قلوبهم
 الايمان » اسان آسند که الله ايمان در دلهای اسان بهاد و نوب و او کند^(۱)
 « واند هم نروح منه » و نروبی داد اسان را و اری کرد نعامی و حساسی ار خود ،
 « وند حلهم حساب بحری من صحتها الانهار » و در آرد اسان را در بهسهای در بر
 آن حوبها روان « حالدن فيها » اسان حاوندان در آن « رضى الله عنهم » الله
 ارسان حسمود [و طاع اسان بسندید] « و رضى الله عنه » و اسان ار الله حسمود
 [و ناداس او بسندید] ، « اولئك حرب الله » اسان که حین اند سا حدای اند ،
 « الا ان حرب الله هم المملحون (۲۲) » آکا بند^(۲) که سا خدا حاوند سرور اند

النوبة الثانية

فوله تعالى « يا ايها الذين آمنوا اذا قاتلتم في سبيل الله فاعلموا ان الله
 القتانه مقابلكم سب نرول اس آبه آن ود که اصحاب رسول در مجلسها که
 رسول (ص) حاضر و دی هر یکی از اسان می سافند با سب وی رسول رد یکسر
 و دی و مان معنی منافس منان اسان رقی و می رسول خدا در صعه نسبه بود
 و حانکه من سب بود و حمی مهاجر و انصار که به ندران بودند ، حاضر آمد و
 عرب رسول حای گرفته من قومی ندران آخر رسندید و حای نسب سافند
 برابر رسول اسناد مستطرا که با اسان را حای دهند کس اسان را حای بداد
 رسول (ص) اهل بدر راهم سه گرامی داسی و اسانرا نواحب کردی رسول حد کس را
 که از آن بسسگان « هم با فلان هم با فلان » قومی را از اسان برانگسب
 و اهل بدر را حای اسان ساند آن قوم را بر روی کراحت بدند آمد و قومی
 منافقان بهود سحر در گرفتند که اربنه عدلس که وی کرد سا مان را برانگسب

(۱) او کند افکند

(۲) بند ناسند

و لاحقا را بحای امان رساند در آن حال حر ثلیل آمد و اس آنه آورد رسول خدا (ص) مرفوم خواند و بعد از آن بهر مجلس که میسند خون دیگری در آمدی حای روی فراح داسندی این عباس گفت در سان نابت بی فسی بی سمانس فرو آمد که در مجلس رسول (ص) آمد و مجلس عاص و د و حای که سگ ، نای رس جمع می نهاد و میگفت « یوسعوا و یسحوا » این دلیل رسول (ص) رسد آخر آن یکی مرد که بردنك رسول سسبه بود او را حای نهاد و حسد رب العالمین در سان آن مرد ای آنه فرو فرساید

حسن گفت این آنه در عرا فرو آمد ، در محالین حرب و فمال همانست که حای دیگر گفت « سوی المومنین معاهد للفعال » و کازرا لشد رعینهم فی الجهاد سراحمون علی الصف الاول ، و نه ول نعصهم لبعض یوسعوا الی لیلقی العدو و یهدب السهاد فلا یوسع له رعه منهم فی الجهاد والسهاد فانزل الله مالی هذ الآنه وقل « ان رجلا من الغرراء دخل المسجد فإراد ان یجلس بحسب احد من الاعضا فلما قرب منه فصر المعنی بویه انه فرای رسول الله (ص) ذلك ، فقال للمعی احسب ان یعدیه عماك او یعدک فھر ؟ روى عن نافع عن ابی عمر قال قال رسول الله (ص) « لا یضمن احدکم الرجل من مجلسه یم یحلقه فیه ولكن یسحوا و یوسعوا » و فی رواه حاکم بن عبد الله ، ان النبی (ص) قال لا یضمن احدکم احدا یوم الجمعة و لکن لیقل اسحوا المسح ، التوسع ، فقال ابی فی مسح من دسک ، ای - فی - سعه و رحمه و فلان مسح الحلق ، ای - واسع الحلق و قال الشاعر

یا هو ما الی می مسح ولا روح عندکم فصیح

ان البلاد عرسها مسح و ورون قد حرب قد حوا

فرا عاصم « یسحوا فی المجالس » لان لكل حالس مجلسا معنا لیسحیح کل رجل فی مجلسه ، و قوله « یسح الله لکم » ای مسح ذلك المجلس اراله وحسه المصابق و یطیب البعوض به و قل « یسح الله لکم » فی الحینه و قل یسح الله

«وإذا قيل انصرفوا فانسروا» قرأ أهل المدينة و السام وعاصم بضم السين وقرأ الآخرون بكسرهما وهما لسان والمعنى إذا قيل لكم ارجعوا عن مواضعكم وارجعوا حتى يوسعوا لاحتوائكم فافعلوا وقال عكرمة والصحاح كان رجال يسافلون عن الصلوة إذا نودي لها ، فصل لهم اذهبوا إلى الصلوة والذكر وعمل الخير وفصل معنا لا يطلوا المك عند رسول الله (ص) فان له حوائج كقوله ولا مسامحة لحدث

«رفع الله الدين آمنا منكم» ذهب بعضهم إلى ان الدرجات لادنى العلم خاصة أي رفع الله الدين آمنا منكم ورفع «الدين اوتوا العلم درجات» وفصل بعد برفع الله الدين آمنا منكم لانما وطاعه درجه مرسله و برفع الدين اوتوا العلم من المؤمنين على من ليس بعالم درجات قال الحسن قرأ ابن مسعود هد الآله وقال يا ايها الناس افهموا هد الآله ولرسعكم في العلم فان الله يقول برفع الله المؤمنين العالم فوق الذي لا يعلم ، درجات من الله عز وجل في هد الآله فصل العلماء على من دونهم روى عن حازم بن عبد الله قال قال رسول الله (ص) «فصل العالم على السهد درجه وفصل السهد على العابد درجه وفصل العابد على العالم درجه وفصل العالم على سائر الناس كفصلي على اداهم» وقال صلى الله عليه وسلم « من حابه منه وهو يطلب العلم فسبه ومن الانساء درجه » وروى عن كثير بن قيس قال كتب مع ابي الدرداء في مسجد دمشق فقال يا ابا الدرداء اني حباك من مدنية الرسول (ص) في حدث بلعني لك يحدث عن رسول الله (ص) قال ما كان لك حابه غير ؟ قال لا قال ولا حب لحار ؟ قال لا ، قال ولا حب الاله ؟ قال نعم - قال فاني سمعت رسول الله (ص) يقول من سلك طريق علم سهل الله له طريقا من طرق الجنة وان الملائكة لتضع احنيتها ردا لطالب العلم وان السموات والارض والحبوب في الماء لتدعو له وان فصل العالم على العابد كفصل العمر على سائر الكواكب ليله الندر » وان العلماء هم ورثة الانساء » وان الانساء لم يورثوا دنسارا ولا درهما ، ما ورثوا العلم فمن احد احد يحط وافر » عن نافع

عن عبد الله بن عمر قال ان رسول الله من مجلس في مسجد، واحد المجلس مدعوا الله و مدعوا اليه والآخر يعلمون الفقه و معلومه قال « كلا المجلس علي حر واحد عما افضل من صاحبه اما هؤلاء فدعوا الله و مدعوا اليه، و اما هؤلاء فيعلمون الفقه و يعلمون الجاهل فهو لاء افضل و اما حب معلما »، ثم جلس فيهم وعن ابي مععود قال النبي (ص) « من حرج يطلبنا من علم ليرده صالا الي هدى او باطلا الي حق، كان عمله كعماد متعبد اربمن عاما » وقال صلى الله عليه وسلم « من علم علما، فله اجر ما عمل به عامل لا ينقص من اجر العالم شيئا » وعن محمد بن كعب قال قال رسول الله (ص) « لا يصلح بعالم ان يسكب علي علمه، ولا يصلح لجاهل ان يسكب علي جهله حتي يسال، و صدق ذلك في كتاب الله » فسلوا اهل الذكر ان كسب لا تعلمون » وعن رندي قال قال من عدا او راح الي المسجد لتعلم علما او تعلمه او يحرسه قد درست كان مثله كميل العادي الرابع في سب الله وعن ابي الدرداء قال لان اعلم مساله احب الي من ان اصلي مانه ركعه ولان اعلم مساله احب الي من ان اصلي الف ركعه وعن ابي سلمه قال قال ابوهريره و ابوذر بان من العلم بمعلمه احب النسا من الف ركعه بطوع و بان من العلم بعمله اولم بعمله احب النسا من مانه ركعه بطوع، و الا سمع رسول الله (ص) يقول « اذا جاء الموت طالب العلم علي هدي الحال، مات وهو شهيد »

« يا ايها الذين آمنوا اذا ناصم الرسول » سب رسول ان آه آن بود که مومنان صحابه از رسول خدا (ص) سوال سازم کردند و در مجلس ري د ار مي - نسيمد و در محاجات رسول افراط م کردند، تا معاني که رسول (ص) از آن صحر گسب و کراهت نمود رب العالمين بضعف رسول را و ادب اسان را ان آت فرساده

مقابل حيان کتب و انگران در مجلس رسول و محاجات اوي و سوال کردن از وي دراز مي بسيمد و بر دروسان مراحمه دارند تا اسان بسيمه - و دند دروسان را نمکس آن نمود که تا رسول سخن گفندي و نه آن و انگران سخن کونا

میکردند، یا رسول را بخصف بودی، من رب العالمین نادید بوانگران را و خصف رسول (من) را برمود یا هر که میخاست رسول خواهد که کند، خصف صدقه ای در من دارد آنکه میخاست کند آنست که رب العالمین گفت «اذا باحسب الرسول فقدّموا نبي نبي نحيونكم صدقه» من دروستان اربابان و بوانگران اربابان میگردید و کار بر صحابه دشوار شد که اربابان و محادب رسول (من) نارماند بودند بعضی مفسران گفتند حذر و را بر حکم با نبود، من مسح گشت و فومی گشتند بل ساعث روز با نبود، من رخصت آمد و باسح که «استقيم ان تقدموا بين نبي نحيونكم صدقات» و ان آیه ناسخ آن حکم گشت و هتکس از صحابه بحکم ان آیه رفت، مگر علی بن ابی طالب (ع) روی ان علیاً (ع) کان يقول «آيه في كتاب الله لم يعمل بها احد قبل ولا يعمل بها احد بعدى، وهي آيه الماحا» روی انه قال «كان عدي عسر دراهم، فكنا اذا احبب النبي (ص) صدق بدرهم فمسح ولم يعمل بها احد عري» و قل صدق علي (ع) بدسار و روی ان رسول الله (ص) قال «يا علي كم تصدق الرجل قبل نحيوا؟» - فقال علي (ع) «الله ورسوله اعلم» ۱ - فقال بدسار - فقال علي «الدسار كثير لا يطعمونه» فقال رسول الله «فكم يا علي؟» - قال «حبه اوسع» - فقال رسول الله «انك لرحل رهند، اي - قليل المال - قال علي (ع) «في حبه الله عن حد الامه» قال ابی عمر کان لعلي بن ابی طالب كرم الله وجهه ثلث لو كانت لي واحد معهن كانت احالي من حرم النعم مروجه فاطمه عليها السلام، واعطاء الرايه ومحسن، وآيه النحيون وقال بعضهم ان رسم الساراب للملوك وعبرهم من الكرماء والروساء ما حود من آداب الله تعالى في سان رسول الله حب قال «يا ايها الذين آمنوا اذا باحسب الرسول فقدّموا نبي نبي نحيونكم صدقه» قوله «ذلك خير لكم» اي - ذلك الصديق خير لكم من النحل «واظهر» لا مسكم واركي لها «فان لم يحدوا» ما تصدقوه قبل النحيون «فان الله غفور» بمعركم لعلمه ضروركم وصدق ناسكم «ورحم» كم - لم يواحدكم بذلك

« افسقتم » قال ابی عباس احطمت وقال الساعر
هون عليك ولا تولىع ناسحاق فانما مالنا للوارث الباقي

والمعنى احسبتم المعروف والعافه من هذ الصدقه وعسى الله بان لم يفعلوا ما امركم به ، ثم قال « فاد لم يفعلوا و ناب الله عليكم » من هذ المعصه واسقط عسكم هذ العرس « فاقموا الصلوه وآتوا الركوه » المعروفه فى مالكم فان هذ لا يوسع عسكم بوجه « و اطعوا الله و رسوله » فيما امركم به قال معاذ بن حيان كان ذلك عسر لئال ثم سح وقال الكلبي ما كان الاساعه من بهار وفل فيه الله انهم لما بهوا عن الحوى فلم ينهوا أمروا ان يصدق الرجل بصدقه اذا اراد ان يسار رسول الله (س) ثم سار ثم تسحب بعد ساعه موله « افسقتم ان تقدموا بن ندى بحونكم صدقات » و يحاور عنهم موله « فاد لم يفعلوا و ناب الله عليكم » قبل الواضله محار و ادلم يفعلوا ناب الله عليكم و تسح الصدقه ثم قال « فاقموا الصلوه » هذ كلام عارس و هو عظم للصلو هذ كعمل الحطبت فى الحطبه للصلو والحطبه المنكاح بسدا بمعظم طاعه الله و افامه امر ، ثم باحد فى المقصود داء عز وجل بمعظم اعظم ما كتب على العباد وهو افامه الصلو و اسماء الركوه ثم باحد فى هذ الحال فقال « اطعوا الله و رسوله » فى ترك الحوى و بحب ادى المسلمين « والله حير بما يعملون »

« اثم نر الى الدين تولوا قوماً عصب الله عليهم » اس آنه درسان سرا ان منافقان وروآمد عبد الله ابى سلول و عبد الله بن سعد بن ابى سرح و عبد الله بن نسل كه با جهودان كه عصب و سخط الله بر اسائست دوسى داسند و اسرار مومنان با اسان مى گفند و در عداوت رسول (ص) با مكذبكر عهد مى بسند رب العالمين كعب « ماهم منكم و لاهمهم » اس منافقان به ردى سماند كه مومنان ابدويه از جمله جهودان اند همانست كه حائى ذكر كعب « مديدن بن ذلك لا الى هؤلاء ولا الى هؤلاء »

« و يظلمون على الكذب و هم يعلمون » انهم كاذبون ابى عباس كعب رسول

حدا (ص) در حجر ای ار حجرهای حوس نسبه بود، و جمعی مسلمانان باوی نسبه بودند، رسول (ص) گفت همان ساعت یکی در آمد دلی فاناك، حثاری گردنكس، سوح و نه، و دیدند سبط سبما نگرد، بدل حصار است و دیدند سلطان حوس در آمد، باوی سخن میگویند من عبد الله نسل می آمد، اورا بدر حجر درنگداسند نام حجر در آمد مردی بود از روی حسم، رسول خدا (ص) باوی گفت «ابا الدی نسبی و فلان و فلان» بوی که ما را ناسرا میگوئی و فلان و فلان؟ حد کس از مضافان رداد^(۱) وی رف و آن قوم را که رسول خدا (ص) نام اسان برد بود، ساورد و همه سوگند خوردند که ابرا ناسرا نگوئیم و ند نگوئیم و عذرهای دروغ نهادند رب العالمین اس آفات فرو فرساده، او اسان را آنچه گمید دروغی کرد گفت «تحملون علی الکذب و هم تعلمون» ا هم کادیون مضافون

«اعذ الله لهم عدا ما سددوا انهم ساء ما كانوا يعملون» فی الدنيا من المعاف «اتحدوا انما بهم» الکاذبه «حبه» وفاته دون دمائهم و اموالهم «فصدوا عن سبيل الله» ای - عن طاعه و الايمان به و قبل صدق المومنین عن جهادهم بالعمل و احد اموالهم، «فلهم عذاب مهين»

«لن نعني عنهم اموالهم» یعنی و ما الغنمه «ولا اولادهم من الله ساء» و ذلك انهم كانوا يقولون ان كان ما بقوله محمد (ص) حقا لندفعن العذاب عن انفسنا اموالنا و اولادنا فاكدبهم الله عز وجل فی قولهم و احرا انهم «اصحاب النار هم فيها خالدون» ای - مضمون دائمون

«يوم ننعيم الله جميعاً» ای - «لن نعني عنهم اموالهم» «يوم ننعيم الله جميعاً» وهو يوم القمه «فحملون له» ای - لله فی الآخر انهم كانوا محطسین فی الدنيا عن مضاف «كما يحملون لكم» فی الدنيا و هو قولهم «والله رسا ما كما مسرکس» «و نحمون انهم علی ساء» ای نطون انهم علی ساء «ننعيم فی الآخر كما ننعيم فی الدنيا حسن فالوا لا اله الا الله فحموا بها دمائهم «الا انهم هم الکادیون» فی دعواهم و فی حسابهم روی مضمون عن ابن عباس «قال قال رسول الله (ص)

« ثنأى مناد يوم القيمة ابن حصماء الله ؟ - فنعوم العذرية مسواد وجوههم مررافه
عصوهم مائلا سديهم بسيل لئامهم فيقولون والله ما عبدنا من دونك سمسا ولا قمرا
ولا صنماً ولا وما ولا احدنا من دونك الها » ، فقال ابن عباس « ويبحسون انهم
على سبي الالاهم هم الكادون » هم والله العذرية ، هم والله العذرية ، هم والله العذرية
« استخود عليهم الشيطان » الاستخواد الاسيلاء والعلية ، يقال استخود
واستخاد رجاء - واحاد كلها بمعنى واحد ، اى - غلب عليهم الشيطان « فاناسهم
ذكر الله » طاعه والامان ، « اولئك حرب الشيطان » اى حيد ، يقال « حرب
القوم على فلان ، اى - صاروا قرفا وحرب الامر حيد على احراب » الا ان حرب
البيطان هم الحاسرون « المعنويون

« ان الدين يحادون الله ورسوله اولئك في الاذل » ، « الاسفلن الصاعرين
في الدنيا بالعدل والسبي وفي الآخر بالعذاب والبار

« كتب الله » اى - حكم الله وحصى وكسب في اللوح المحفوظ « لا علس انا »
« و » غلب « رسل » بالمصر والحجة والمعافه « ان الله قوى » مصر دمه « عزير »
بمعافه راعدانه ، طير قوله « لقد سبب كلمنا لعنادنا المرسلين اثم لهم المصورون
واحدنا لهم العالمون ، قال الرحاح عليه الرسل على وعن من نعم منهم بالحرب ،
فهو غالب في الحرب والسيف ، ومن لم يومر بالحرب فهو غالب بالحجة روى ان المومنين
قالوا لن يفتح الله لنا مكة وحسر وما حولهما فاننا ليرحو ان نطرفنا على الروم و
فارس فقال عبد الله بن ابي ايطون ان فارس و الروم كعص العري الى اثم
علم عليها ؟ والله لهم اكبر عددا واسد بطسا من ذلك ، فادرك الله عرو حل « كتب الله
لا علس انا ورسل ان الله قوى عزير »

« لاجد قوما يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله
ولو كانوا آباءهم او ابناهم او اهلهم او اقربا اليهم او اقربا اليهم او اقربا اليهم
الكفار وان من كان مومنا لا يوالى من كفر وان كان من عسيرة ترك في حاطب بن
ابى بلعة حسن كتب الى اهل مكة ، يحضرهم بخروج رسول الله (ص) و سباني ذكر

فى سور الممحمه وقال العدى ربلى عبد الله بن ابي عبد الله بن ابي سلول وذلك
ا به جلس الى حب رسول الله (ص) فسرب رسول الله (ص) الماء، فقال عبد الله نا
رسول الله ابق فصله من سرائك ا - قال «فما تصنع به ؟» - قال اسعها ابي لعلى الله
بعالى يظهر قلبه ا ففعل فاباها انا فقال ما هذا ؟ - قال فصله من سرائك رسول الله (ص)
حيثك ما السر بها لعلى الله يظهر قلبك - فقال له ابو هلا جسمى بول امك ؟
فرجع الى السى (ص) فقال يا رسول الله اين لى فى قلبى فقال رسول الله (ص)
بل برفق ه وحبس اليه قال ابي حريح خدسا ان انا فحافه، قل ان اسلم سب
السى (ص)، فسكه اوتكر سكك حرمها سافطا بم ذكر ذلك للسى (ص) فقال
او فعلته ؟ - قال نعم - قال فلانعد الة - فقال اوتكر والله لو كان السيف ملى
قربا، لعلى الله افازل الله تعالى هذ الآيه وعن ابي مسعود فى قوله «ولوا كانوا
آباءهم» يعنى انا عسدة بن الحراح فل انا يوم احدث «او انا هم» يعنى انا تكرر
دعائهم وم درالى الرااف فقال يا رسول الله دعنى اكن فى الرعلة الاولى وهى القطعه
من الغرسان فقال له رسول الله (ص) معينا بفسك نا انا تكرر اما علمك عدى بمرله
سمعى وصرى؟ «او احو ائهم» يعنى مضعب عمر فل احا يوم احدث «او عسر بهم»
يعنى عمر وعليا وحمزه وعسده بن الحارث فل عمر حاله العاص بن هشام بن
المعسر يوم در و فل حمزه سبه و فل على ائوليد بن عسة وسرب عسده بن
الحارث عسبه بم كر على و حمزه على عسبه اسافهما فمرعاهم فل حريح
هذا محرر المدح، و فل حريح محرر الهوى و فل مى الله و روحل ان يكون
حكمهم من اذالكافر حكم المومن فمن وادهم معسده ذلك فهو كافر ومن وادهم على اعتماد
مما ا به خطا فهو فاسق

قوله «اوليك كتب» اى - اسب «فى قلوبهم الايمان» و ربه و كتابه
الا مان فى قلوبهم سمه و علامه بل على ان الايمان فى قلوبهم يعلم بها كل من ساهدهم
من الملائكه ان فى قلوبهم الا مان و فل كتب على قلوبهم بهم مومنون كقول
«فى جذوع النخل» اى على جذوع النخله «انهم تروح منه» اى قواهم واعانهم

بصر منه، وقل «فروح منه» بنی القرآن کفوله «اوحنا لک روحا من امرنا»
 وقل انهم سورا لیمان، وقل برحمه منه، وقل حیرئل (ع) «وید حلهم
 حیات بحری من یحیا الانهار خالدين فیها رضى الله عنهم» فی الدنيا بطاعانهم
 «ورضوا عنه» فی الآخر بالجنة والنواب، وقل رضوا عنه بما فی علیهم فی الدنيا
 من عرکراهه - حکى عن ابی عثمان الساموری، قال منذ اربع سنه ما اقامنى
 الله تعالى فی حال کرهه ولا تعلی الی عمر فسقطه «اولئك حرب الله» انصار
 حقه ورضا حلعه «الا ان حرب الله هم المفلحون» الفائزون بالافون فی النعم المقسم
 روى ان داود (ع) قال «الهی من حریک؟ - فاحی الله تعالى الیه یا داود العاصه
 انصارهم النعمه فلو بهم، السلمه اکهم اولک حری وحول عرسى

التوبة البالة

قوله تعالى «يا ايها الذين آمنوا اذا قل لكم تصحوا في المجالس
 فاصحوا تصحوا لله لكم» بنی مفران کفنه اسد «فاصحوا تصحوا لله لكم»
 فی العنود اگر مصحواهی که فردا حون در خاک بیهود گور ر بو فراح بود، و
 عروس وار برادر حواب کسند امر و رهای بر مسلمانان فراح دار و ریح حوسار اسان
 نار دار ای مسکن خبر داری که گورخانه طلبت است و کان و حسب است و مکان
 وحدت و منزل عرب لسکر کا حسراب و موضع حسراب، یکی را حمر دورح
 است، یکی را روصه هست فراح ایمان آبا افرورید و ساهی سب کمر آبا
 آسکارا کسند، در بر بهلو آبا با مهاده طاع بود ناحسک^(۱) معصوب، در بر سر با
 وساد رحمت بود، با حسب لعنت سابل با مسرو سربود، امیکرو نکیر حواب
 با ارسن صم دهنده، ااز بلقن صمد حون حواب داد ار دو بیرون باشد، با
 بریعت صم حواس حون حواب عروس بود، با بحس نکون و طالعن مسکون و
 (۱) حسک معرفت است که حاسر بهلو باشد فرهنگ بنی

منحوس بود

نزدی من دعور گوید اورا عی را حوات دیدم گفم مرا حرد ار آن
 عمل که بهرین اعمال است نا بدان عرب کسم گف هیچ درجه بلند تر از درجه
 علماء ندیدم، و ار آن گنسه درجه اندوهگنان این حوات موافق آنست که
 رب العالمین گف «والذی اویو العلم درجات» علماء دین و فقهاء اسلام را درجات
 بلند دادند، هم در دنیا و هم در عسی در دنیا جریمه و سرف و وران و خلاف
 مصطفی (ص) که میگوید «العلماء و ربه الانس» «فصل العالم علی سائر الناس»
 کفصلی علی ادناهم، چنانکه درجه مصطفی (ص) در عالم نبوت بر درجات خلق
 فصل دارد، درجه عالم در عالم ولایت بر درجه دیگران فصل دارد اما این سرف
 و مرتب عالمی را است که در اع سیه وی همسه عهر مهر حق بود، پس سرف
 و ریخان اس و گل مودت روید دل وی معدن انوار حقیقت و حریمه اسرار ربوبیت
 ود حان وی کعبه وصل و قبله قبول و حرم حرمت بود سر وی ار حقایق و دقایق
 محبت آگازد وحد وجود و کشف سهودین همرا ود عالم حون رین صفت بود،
 درجات وی در عسی بر برار درجات دنیا ود قال الله تعالی «وللآحر اکثر درجات
 و اکثر مالا» چنانکه در دنیا بمارل طاعات و عبادات و حقایق مکاشفات و مواصلا
 ار عامه خلق رکندست، فردا اورا ار بمارل بهیمان بر گذرانند نا در علس عیدلت
 اع عیدت ود ار رار احدت ود، طاووس موسان قدس بود، دل در فیه عرب
 و حان در کشف مساهبت «فی معبد صدق عند ملک مقدر» و فی الحصر علی السی
 «ان اهل الجنة لیسراون اهل علس کما یرون الکوک الدری فی افق السماء وان
 انا نکر و عمر لمنهم و انما»

«نا انها الذی آمنوا ادا ناحس الرسول فقدموا فی ندی یحونکم
 صدقه» امر المؤمنین علی (ع) گف در بعضی روایات که حون این
 آیه فرو آمد که دنیا را صدقه دادم ود سوال از رسول خدا کردم گفم یا رسول الله
 کف ادعوا الله، حنای راحل حلاله حون حوام و حکومه برسم؟ گف «بالصدق

والوفاء « عهدی که روز «بلی»^(۱) ناوی رفته یوفای آن نارآمی و در گمبار و کردار خود صدق بحای آری آنچه نمائی داری^(۲) و آنچه گوئی کنی و ار آنحا که آوار دهی ناسی - گفتم «ما سال الله»؟ ار خدا چه خواهم؟ - گف «السلامه فی الدنیا و الآخر» در دنیا و آخرت سلامت دل از آفات سرب و عافیت از انواع بلب - گفتم «ما اصبح لنعانی»؟ حکم نادر احمی رسا حیرار رسکاں باسم؟ اسم ار مرعاب فماعت ورسند در حجاب حب؟ - گف «کل حلالا وکل صدقا» آنچه حوری حلال حور و آنچه گوئی صدق گوی حرام را بخود را مد، که حرام بد سرانجام بود از دروغ بر هر که هر که دروغ گوید در دو جهان بد نام بود - گفتم «مالحیله»؟ حیل چه کم نا آن بود که من خواهم؟ - گف «برك الحیله حیل» حیل بگذار و بدانکه همه آن بود که الله خواهد و حیل و بدست بد هر گریا بعد بر الله برساند - گفتم «ماعلی»؟ رمن حسب ار احکام ا گرازم؟ و ار عهد آن سروا آم؟ - گف «امر الله ورسوله» بهره الله فرمود ارواحیات و معروضات و هر چه رسول گفت ارمسویات و ممدویات - گفتم «مالراحه»؟ آسایش و راحت حسب؟ - فال «الحبه» گفت راحب آنست که در بهس با نعمت فرود آئی و اردورح اعوضا بمن سوی - گفتم «مالسرور»؟ فال «الروبه» ا گفتم سادی حسب و آن کامسادی کی؟ - گف سادی آن سادی که سب فراواند و صبح وصال ارمطلع افعال بر آید و سب ساهد حمال ووالحلال سبند گفتم «مالحوق»؟ فال «الاسلام» ا گفتم آن حق که باطل را در آن را سب حسب؟ - گف دین اسلام - گفتم «مالفساد»؟ فال «الکفر» آن فساد و باهی که از راستی و باکی در راست حسب؟ - گف کفر و دریند و حق موسندن - گفتم «مالوفاء» وفا حسب و مرد وفادار کسب؟ فال «شهاد ان لا اله الا الله» - گف کلمه شهادت کس و بر ایمان و موحد و اخلاص مستقیم بود

(۱) اسامیست بروز آفرینش مردم

(۲) داری معنی دانسته ناسی آمد اسم

۵۹- سورة الحشر - مدینه

۱- النوبة الاولى

فوله تعالى « نعم لله الرحمن الرحيم » نام خداوند فراخ بصااست مهر ان
 « سبحانه لله ما في السموات وما في الارض » ساکی مسابند [و سجد میسرشد]
 الله را هر چه در آسمان و در زمین است « وهو العزيز » و او است آن توانند
 ناود^(۱) به عکس نماید « الحکم (۱) » راست کار راست دانس
 « هو الذي اخرج الدين كفروا من اهل الكتاب » الله اوست که آن
 ناکر ویدگان، اهل یوراب را سرون کرد « من دنارهم » از سراهای حوس
 و ار حان و مانهای حوس « لاول الحشر » بحسب فراهم آوردن خلق را، [رور
 رسا حیر را] « ما ظنم ان نخرجوا » سها هر گز نپنداشتند که انسان سرون شوند
 « و طموا » و انسان نپنداشتند « انهم ما نصهم خصو بهم من الله » که حصارهای
 اسان، اسان را نگهدارد از حدای « فانهم الله من حب لم يحسوا » آمد
 باسان کار و فرمان حدای از آنجا که موسسند^(۲) و سبنداشتند « و قد في قلوبهم
 الرعب » و در دلهای اسان افکند ترس « تجرون يوتهم » خانههای حوس بهی
 مسکردند و می فرو گنداشتند « نالديهم و اندي المومنين » بنسبهای حوس و

(۱) ناویده هوی و توانا

(۲) موسسند انظار دانس - بوقع دانس

دسته‌های گروندگان «فاعبروا یا اولی الانصار» (۲) سگمی را بند گیرند ای
بربرگان [و نادید را بندید درماید]

«و لولا ان کمال الله علیهم الحلاء» ورنه آن بودی که الله را سان نوسه
ود معادن ارحان و مان «لعد بهم فی الدنیا» اسان را در جهان عذاب کردی
«و لهم فی الآخرة عذاب النار» (۳) و اسان را در آن جهان عذاب آس حساب
«ذلك نابهم ساقوا الله و رسوله» آن بآن بود که اسان خلاف کردند
از فرمان حدای و رسول او «ومن نأى الله» و هر که خدا رود از فرمان حدای [و
رسول او] «فان الله سدد المقاب» (۴) «الله سبحانه و عوب است و سحر کبر

«ما قطعتم من لینه» هر چه ریدید از در حیان حرما لینه «او بر کیموها
قائمة علی اصولها» نا گداسید بر نای «فادی الله» آن بمسد الله بود و دسوری
او «و لئحرى الماسقین» (۵) و آن را ما درد رد و رسوا کند آن فاسقان را [که از
طاعت رونا بد]

«وما آفأ الله علی رسوله منهم» و هر خبر که الله از مال اسان رسول
خوس کرد اند

«فما اوحى من حبل ولا رکاب» و سما در آن به است با حید و به اسر
«و لکن الله یسلط رسله علی من یشاء» لکن الله می گمارد معامبران خوس را رآن
که حواحد «و الله علی کل شیء قدير» (۶) و الله بر همه خبر توانا است

«ما آفأ الله علی رسوله من اهل القرى» هر حاله با رسول خوس گردانست
از جهاسان «قلله و للرسول» آن خدا بر است و رسول را ، «و لئدی القرى» و
خوسا و بدان رسول را «و السامی» و فارسان بی بند را «و الماسکین و ان السبل»
و درو سان را و را گدیان را «کما لیکون دولة بین الاعصاب» (۷) به هر که
دست ناود^(۸) از و انکران در مال فی [چنانکه حواحد می کند] «وما انکم الرسول

فَحِذُّوْهُ « وهرچه شما را دهد رسول آت را منکرید » وَمَنْهُمْ مَّنْ عَلَهُوا « وهرچه شما را از آن نار زند نار سود » وَابْتَغُوا اللَّهَ « وار [جسم و عذاب] حدای من هرید » اِنَّ اللَّهَ سَدِيدُ الْعِقَابِ (۷) « که الله سخت گیر است »

الموة الثانية

این سور الحجر هراز و بهمد و سرد حرفت و چهارصد و چهل و پنج کلمه و سب و چهار آیه جمله به مدینه فرو آمد اجماع مفسران زوی عن ابی عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله (ص) « من قرأ سور الحجر لم یبق حیه ولا نار ولا عرس ولا کرسی ولا حجاب ولا السموات السبع والارضون السبع والهوام والطیر و السحر والادوات والحبال فالسمس والعمر و الملائکه الا صلّوا علیه فان مات من یومه و لیلته مات شهیدا »

« سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض وهو العزیز الحکیم » افسح الله سبحانه هذ السور مقدسه و محمد و قدره علی اهل السموات والارض و ان کل شیء منها بمعاد و ان کل شیء منها بربه من السوء وهو المریر المنعج المسعّم من عذابه ، المعر لاولئانه ، المحکم لافعاله

« هو الذي اخرج الدين كفروا » مفسران گفته اند این سور جمله در سان نبی النصر فرو آمد مردی نزد ابی عباس گفت سور الحجر؟ ابی عباس گفت می سور نبی النصر این سور نبی النصر است که جمله در سان و قصه اسان فرو آمد و گفته اند فریقه و نصر دو قسله بودند از دو سبط نبی اسرائیل و هر دو جهودان م برست بودند، و کرب و سوکت نبی النصر بمسرود، و مسکن اسان در یواحی مدینه بود در دهی که آن را هرهه میخواندند و بر قلعه ها و حصارهای محکم داسند در یواحی مدینه، و از مدینه تا مینارل و مساکن اسان یک میل ود، و ریس اسان کعب اسرف بود و در عذاب رسول (ص) تا کفار عرب هم داسان

بود و منافقان اسان را بر لب و برف میزدند و بر محاربت رسول (ص) و مومنان
بحرین میگردید و سرح فیه اسان آنست که رسول خدا (ص) حون در مدینه
سید **نوالیصر** از روی مصالحت من آمدند و عهد بستند که با یکدیگر قتال نکنند
و هر کس رخای خود امن بستد رسول خدا (ص) این مصالحت از اسان بد برفت
و در آن روزگار عرای بدر من آمد که صرب مسلمانان و د و اسان گفتند
والله ان الله الذي رحدا بعه في الولاية لا بد له رآنه والله که وی آن سامع را است
که مانع و صف وی در **نوراب** خواند ام و تواند بود که کسی بر وی طعن باد
با رایت اقبال وی کسی نمیکند پس دیگر سال در عرای احد حون هر شب و
سکسکی بر مسلمانان افتاد اسان در کار رسول (ص) سگ افتادند و از آن کلمات
که بسن سال گفته بودند باز گشتند و عداوت را میان بستند و نیز نامه فرسی
از **مکه** با اسان رسید بپدید و وعده که **سما محمد** را بند رسید و ناوی عهد مصالحت
بستند اگر **سما** ناوی قتال نکنند تا حار ما اسما قتال کند پس **کعب اسرف** ا
چهل سوار جهود بر بست و روی **مکه** نهادند و در مسجد حرام را ر **کعبه**
با فرسی عهد کردند و میان بستند که در عداوت رسول (ص) و قتال ناوی دست یکی
دارند و خلاف نکنند **کعب اسرف** با قوم خود به مدینه باز آمد و **حزرت لاهم** (ع)
رسول را (ص) خبر داد از آن عهد و میان که در **مکه** میان اسان رفت و رسول را
قتل **کعب اشرف** فرمود و رسول **محمد مسلمه** را فرستاد بخانه **کعب اسرف** و او را
کشت و فیه قتل وی در سر الساء سرح رفت پس از آنکه **کعب اسرف** کشته شد
رسول (ص) با لاسکر اسلام روی نهاد بحرب **نسی البصر** و اسان را دید بر قتل **کعب**
مجمع ساحه و را ا ف وی حرج نمود و بوجه در گرهه حون رسول (ص) را
دیدد و لاسکر اسلام گفتند با **محمد واعه علی** ا ر واعه و با که **علی** ا ر که
با **محمد** درد بر ددی بهی و **حسرت** بر **حسرت** ا فرامی نگذار با بحسب بر با نافع
مهر حوس میگردیم و آنکه هر چه فرمای فرماندار اسم رسول (ص) فرمود

« اخرجوا من ارض المدینه » سارا سر در رمن مدینه نگذاریم ، مرون سوید اربس
 دوار و بواجی - گفتند ما محمد الموب افرات السنا و ذلك ما نمر که رود بر ار آن
 ساسم که با نحه فرمائی بس اسان ا حصار و قلعه ها سسند و سار قنال و حنک
 ساحسند و عند الله انی ملول منافی و اصحاب وی بحصارها بعام بیهان مفر سادند
 که حصارها کوس دارد^(۱) و روی ارفال نمگرداند که در همه احوال مانا ساسم
 و نصر سنا کنیم و ذلك فی قوله تعالی « وان قولکم لنصرکم » بس اسان
 مکر ساحسند و ار روی بلس کس فرسارند رسول خدا (ص) که ارمان قوم بیرون
 آی اسه کس و حلوت سار ا ما سه کس ار احتار و دانسمندان حوس رو فرسسم
 ا و سحن گویند و دعوت بو سسود اگر اسان برا صدق کنند و مو امان
 آرند ما همه امان اربم و صدق کنیم و آن سه کس حصارها نا خود داسند ا
 ناگا رسول خدا (ص) صرب رسد رسول خدا (ص) بطمع امان اسان فرا را
 ود بی جهود برادری مسلمان داس درمان مسلمان کس فرسار بری و او
 را حر کرد که جهودان حین فکری ساحسند و رسول عذر خواهند کرد آن مرد
 حوس ان حر وی رسد سنا رف و رسول را (ص) حیر کرد رسول (ص) بار ای
 رفه بود هم ار آنجا ار گسب و ا جمع او روی اسان هاد و اسان را در
 حصارها محمد بسب ربك رورا سان را حصار داد و اسان ار نصر منافقان بومند
 کسند و رب العر در دلهای اسان رعا فکند و ذلك فی قوله « وقد فی قلوبهم
 الرعب » اسان حوس بسک رسندند^(۲) و کابر اسان دسحوار گسب ار رسول خدا
 طلب صلح کردند رسول (ص) اسان صلح سر در سارود و حکم کرد که اسان را
 ار رمن مدینه بیرون کنند و از رعاب و از عای سام فرسند که رب العالمین
 گفت « هو الذی اخرج الذین کفر » ا من اهل الکتاب « یعنی نبی النصیر » من
 دناهم » یعنی المدینه قال الصحاح صالحم علی ان یحمل کل اهل بلانه اسان

(۱) کوس داسن بمعنی واطب بودن است فردوسی فرماد

بدو گفت زال ای سر کوس دار

خواجهم فرماد دل را دل حسب کوس داسم لکن

اروی کمانبار می برد به سانی

(۲) بسک رسندن بسک آمدن

على امر و ساء فعلوا ذلك و حرجوا من المدينة الى الشام الى اورعاب من دمشق و اربعا فلسطين، الا اهل - بن منهم آل ابي الحقيق، آل حتى بن اخطب، فانهم لحقوا بحسر و لحقت طائفة منهم بالحصار و قيل صالحهم على ان لهم ما قبل الال من اموالهم الا الحلمة و هي السلاح و على أن يتولوا له دنارهم و عقارهم و سائر اموالهم و في رواه الا السلاح و الذهب و الفضة و قال ابن عباس صالحهم على ان يحمل كل اهل بلاده اسباب على بعد ما سورا من مباحهم و ليس الله (ص) ما هي قال ابن اسحق كان احلاء بني النصر عند مرجع النبي من احد و كان فتح فرقة عند مرجعه من الاحزاب قوله تعالى « لا اول الحصر » هـ اللام لام العلة والمعنى اخرجوا لسكون حصرهم الى الشام اول الحصر، و اقبلوا في اول الحصر، قال مصعب اول الحصر حصر اليهود من المدينة الى حصر و الحصر الساسي من حرره العرب الى الشام في ايام عمر بن الخطاب رضي الله عنه و قيل الحصر الاول حصرهم الى الشام من المدينة و الحصر الثاني حصر الحلبي جميعهم يوم الصامه الى الشام قال ابن عباس من سلك ان المحصر بالشام فليقرأ هـ الآية و ذلك ان النبي (ص) قال لهم يومئذ اخرجوا - قالوا الى ان؟ - قال الى ارض المحصر فانزل الله عز وجل « لا اول الحصر » و قال حنن النصري اطعوا الى الشام و نحن بالابر و قال قتادة كان هذا اول الحصر و الحصر الثاني اذا كان آخر الزمان حارب نار من قبل المشرق و حصر الناس الى ارض الشام بسبب معهم حب ابوا و بقل معهم حب و الوا^(١) و ناكل منهم من تحلف و بها يقوم عليهم الصامه و قال الكلبي مع ما ان بني النصر اول من حسروا من اهل الكساء و نقوا عن حرره العرب قال خليل بن احمد مدناها من حمر ابي موسى الى اليمن في الطول و من رمل نمر بن الى منقطع السماوة في العرس و سمى حرره لان بحر الحس و بحر فارس و دخله و الثمرات فذا حاطبها قوله « ما طسبم » انها المومنون « ان اخرجوا » من المدينة لمرهم و منهم و ذلك ايهام كانوا اهل حصون و عقار و محل كثير « و طسبوا » اي - وطن بنو النصر ان حصونهم الى كانوا محصون

(١) بقل و قالوا ارمصد فلوله و فلوله بمعنى من ارطهر حسدن اسب

بها منعهم من امر الله وفساده، المنع الحفظ وفي اسماء الله عز وجل المانع وفلان في منعه من قومه والامتناع الانا والحفظ، والمنع الحافظ والمحموط ايضا «فانهم الله» هذا كقوله «فاني الله سبحانه» والماويل من الآتين اي امر الله وعذابه «من حيث لم يحتسبوا» اي - من حيث لم يربصوا من قبل كعب عليه واحصار النبي (ص) ا هم «وفد في قلوبهم الرعب» بفعل سدهم كعب بن الاسود وقال النبي (ص) «نصرت الرعب من سر» «نحرون يويهم ناندنيهم» فرائع عمرو بالسديد ر الآخرون بالنصف ومعاها واحد وفل الاحراب المعطل والاحلاء والمجرب الهدم فال ابو عمرو انما حبر السديد لان الاحراب برك السدي حرا ناسا كن وان بني النصر لم يركوا منازلهم فحلوا عنها ولكمهم حروها بالنص والهدم لا بها كاب مرجفه وحسدوا المسلمين ان سكنوها فحروها «ناندنيهم» من داخل وحرها المسلمون من خارج لنسج لهم موضع الضال فال الزهري لما صالحهم الي (ص) على ان لهم ما اقل الاكل كانوا مطروا الى الحب في منازلهم فهدموا وخرجوا منوها ما سجنه فحملوه على انهم وبحرب المؤمنين افها وفل حرب المؤمنين الحدران لربوا اليها وفل اصاب المجرب الي «المومنين» لا لهم مكسوم منه وبنسوا له «فاعصروا» اي اعطوا واعبروا من السك الى النص «يا اولي الانصار» ا درى المقول

«ولولا ان كتب الله عليهم الحلا» كان الله عز وجل كتب على بني اسرائيل الحلا وكتب النصر سطا لم منهم حلاء اراد الله ان يحصي ما كتب ولولا ذلك «لعدنيهم في الدنيا» الضل والنسي^(١) كما فعل نبي فرطه «وهم في الآخرة عذاب النار» وهو اسد من ذلك

«ذلك نأنيهم سافوا الله» اي - ذلك الذي لحقهم بسبب انهم سافوا «ورسوله» حاله وها وعصوها وصاروا في سق آخر «ومن ساق الله» اي - بحالف امر الله «فان الله سديد العقاب» اذا عاف

« ما قطعهم من نسبه » الآية ، وذلك ان رسول الله (ص) لما نزل نبي النصر
و حصصوا حصصهم ، امر بقطع بحلهم واحرافها ، فخرج اعداء الله عند ذلك وقالوا يا
محمد رعب انك تريد الصلاح اقم الصلاح عمر السحر و قطع الجمل ؟ وهل وحدث
فما رعب انه ارل عليك الفساد في الارض فسق ذلك على النبي (ص) و وحدث
المسلمون في اعينهم من قولهم وحسوا ان يكون ذلك فسادا و احتلفوا في ذلك
فقال بعضهم لا نقطعوا فانه مما « افاء الله » علينا وقال بعضهم بل نقطعهم فقطعها
فانزل الله حد الآية بصدق من نهي عن قطعها و تحليل من قطعها من الامم احذر ان
ما قطعوا وما ركوه « فساد الله و ليعزى الناس » اي و ادل اليهود و نحرهم
و نعتهم بذلك اللبنة المحللة و الجمع لن و هي الوان المحل ما لم يكن المعو^(١)
ر النبي^(٢) و قيل المعو سقى لسه اما والمعو كات فوبهم التي نعمدون عليه
و نمرها بعدو ما لا بعدو غير واصل اللبنة اللوة فعات الواراء لا كسار ما قبلها
و يجمع لانا كانه قبل لون من المحل اي صرب منه و قيل لسه من لان بلن و
جمعها النان و الاول اصح و قيل اللبنة كرام المحل
قوله « وما افاء الله على رسوله » اي - و ما رد الله على رسوله منهم من اموال
نبي النصر « فما اوحى عليه من حل ولا ركاب » اي - لم ينالوا فيها مسعه ولم
يلفوا حرا ولم ينلوا موبه و اما كات فائمه فمسوا اليها مسا ولم يركبوا حملا
ولا الا الا النبي (ص) فانه ركب حملا فافسحها صلحا و احلاهم و احذر اموالهم فطلب
المسلمون من رسول الله (ص) ان ينسبها نسهم كما فعل بنعنا من حصر فس الله في هذا الآية
ايها في لم يوحى المسلمون عليها حملا ولا ركابا و جعلها لرسول الله (ص) خاصه بنسبها
حسب ساء ففسمها رسول الله بن المهاجرين ولم يعط الا صار منها سببا الا بلابه مركان
بهم حاحه وهم ابو دحانه ، سماك بن حرسه ، و سهل بن حنيف و الحارث بن الصمه
و لم يسلم من نبي النصر الا رحلان احدثما سمان بن عسري و هب و الناس
سعد بن و هب اسما على اموالهما فاحر راها قال اهل اللغة الركاب الا ان

(١) معو اول و نال و سكون ناي بمعنى حرماي حو اسب

(٢) نبي معو اول و سكون ناي حرماي عالي مو

والوحي السري السريع، أي- لم يسروا الله فرسا ولا نعرا وذلك بهم إنا الحرس مسا
على أرحلهم وكان بينهم وبين بني المصر من المدينة مسرر مثل جعل الله أموالهم
فيما ولم يجعلها عسمة «ولكن الله سلب رسله علي من نساء» كما سلب محمدًا
على بني النصر وعلى فرطه بعدهم «والله على كل شيء قدير» وقدر كماله
رُوي عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال إن أموال بني المصر كانت مئة ألفاً
الله على رسوله مما لم يوحى المسلمون عليه وكاتب لرسول الله (ص) حالصا وكان
رسول الله (ص) يبيع على أهله منه ثعنه سنة وما هي حمله في الكراع^(١) والسلاح عد
في سبل الله

قوله «ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى» التي في اللغة الرجوع وهو
في السريع عار عن كل مال يرجع من الكفار إلى المسلمين يعرف مال ولا انصاف^(٢)
حبل وركاب كمال صالحون عليه أو يهرمون عنه وكالحره وعسور يهاجم ومال
من مات منهم في دار الاسلام لا وارث له ومعنى الآيه «ما أفاء الله على رسوله» من
أموال «أهل القرى» يعني فرطه والنصر وقد تآخروا وقرى عربية ونسج
جعلها الله سبحانه لرسوله (ص) «ولدى القرى والسامي والمساكن وأن السبل»
واحلف العلماء في حكم هاتين الآيتين قال بعضهم «ما أفاء الله على رسوله من أهل
القرى» هي العتائم التي ناحدها المسلمون من أموال الكفار عمو وعليه والي و
العسمة واحد، وكان في بدو الاسلام مسمي العسمة على هذ الاصناف ولم يكن
لمن قابل عليها شيء إلا أن يكون من هذ الاصناف ثم نسخ ذلك قوله في سور الامال
«واعلموا انما عسمة من شيء فان لله حمسه» الآية فجعل لهؤلاء الخمس و
جعل الاربع احسان للمقاتلة العائدين الموحدين عليها وهذا قول قتادة وقرئ
رومان وقال بعضهم الآية الاولى ما حكم أموال بني النصر خاصة لقوله تعالى
«وما أفاء الله على رسوله منهم» والآية الثانية ما حكم ما ر الأموال التي اصبت

١- الف مسم

(١) كراع هم يسمون ذابحا بمعنى حبل وسور

(٢) انصاف ما را من مركب اسم أو اسم ما سر اسم

يعرف مال ولم يوحف عليها الحبل والحمال وقال بعضهم هما واحد والآية دأب قسم
الهدال الذي ذكر الله في الآية الأولى

واعلم ان حمله الاموال التي للامه والولا فيها يدخل على ثلثه اصرب ، احدها
ما احدث من المسلمين على يظهر بدهم كالصدقات والمالي العنايم وهو ما يحصل من
ايدى المسلمين من اموال الكفار الحرب والفهر والمالب التي وهو ما رجع الى
المسلمين من اموال الكافرين عفوا وصعوا من غير قتال ولا اسخاف حبل ولا ركاب
فاما صدقات المسلمين فمصرفها اهل السهام على ما قال الله تعالى « ما الصدقات
للفقراء والمساكين » الآية واما العنايم فانها كانت في بدو الاسلام لرسول الله يصعب
بها ماساء كما قال الله تعالى « قل الانفال لله والرسول » ثم نسخ بقوله « واعلموا ان
ما غنمتم من سيرة الآية واما الغني فانه كان ينقسم على عهد رسول الله (ص) على خمسة
وعشرين سهما اربعة احماسها وهي عسرون سهما لرسول الله (ص) بفعل بها ماساء و
بحكك فيها بما اراد رالحسن الباقي ينقسم على ما ينقسم عليه خمس العنينة واحصلوا في
مصر والقيء بعد رسول الله (ص) فقال قوم هؤلاء لائمة عد وثلاثا في فيه قولان احدهما
للمعاليه والثاني لمصالح المسلمين وبهذا المعايه ثم بالاهم فالاهم من المصالح و
احصلوا في خمس مال الغني فذهب بعضهم الى انه بخمس وخمسة لاهل خمس العنينة
واربعة احماسه للمعاليه او للمصالح ، وذهب الاكثرون الى انه لا بخمس بل مصرف جميعه
واحد ولجميع المسلمين فيه حق فراء عمر بن الخطاب رضى الله عنه قال « ما اقا
الله على رسول الله من اهل القرى » حتى لمع الفقراء « والذين يرو الدار » والذين حاووا
من بعدهم ثم قال هذا أسوءت المسلمين عامه وما على وجه الارض مسلم الا له في
هذا الغني حوا لا مملك ابائهم قوله « كما لا تكون » اي - الغني ، « واوله من الاعسا »
والا فواء ففعلوا عليه الفقراء والصعفاء وذلك ان اهل الحاجله كانوا اذا غنموا غنمه
احد الرئيس ربعها لنفسه وهو المرباع ثم اصطفى بعد المرباع ماساء وفيه يقول
ساعرهم

وحككك والسقطه والعصول

لك المرباع منها والصفا

فجعل الله تعالى هذا لرسوله (ص) بقسمه في المواضع التي أمر بها * والدولة ٤
والدولة لعمان عند بعض أهل اللغة وفرو بينهما قومٌ فقالوا الدولة مع الدال المر
الواحد من استيلاء وعلمه والدولة بضم الدال بقله النعمة من قوم إلى قوم، وقيل
الدولة بالفتح في الحرب والدولة بالضم في المال وفرأ أبو جعفر «كي لا تكون» مائة
«دولة» بالرفع على اسم كان فجعل الكنز به مسمى الوقوع مسمى كى لا يقع
«دولة» وحسنه لا يحتاج إلى الحجر «ما أنتم الرسول فحدوه» أى - ما أعطاكم
من العى والمسمى فحدو «وما ينهكم عنه» من العلل وغير «فانهوا» وهذا نازل
في أموال العى وهو عام في كل ما أمر به النبى (ص) ونهى عنه روى عن عبد الله بن
مسعود رضى الله عنه قال لعن الله الواسمات والمسوسمات والمسمعات للحسن المصبرات
خلق الله فبلغ ذلك أمراً من نبى أسد مال لها أم يعقوب فحارب فقال له
قد بلغنى أنك قاتل كس وكس فقال ومالى لالعين من لعن رسول الله (ص) ومن
هو فى كتاب الله فقال لقد فرأت ما من اللوحين فما وحدث فيه ما يقول قال لى كس
فرأه ولم يحدده أما فرأ «ما أنتم الرسول فحدوه وما ينهكم عنه فانهوا»
قال بلى قال فانه فنهى عنه قال أهل اللغة الوسم ما يوسم به البدن من بور أو ميل
فقال وسبب الحاربه واسه وسبب والمسمعه هى التى ينف سحرها وكذلك فرأ ابن عباس
هد الآيه للمهى عن الدآء والحجم والمرف وروى عن النبى (ص) قال إن القرآن
صعبٌ عسرٌ على من كرهه، ميسرٌ على من تبعه وحدثني صعبٌ مستصعب وهو الحكمة
فمن استمسك به دنى وحفظه كان مع القرآن ومن بهاون بالقرآن رحدثني حسن
الدنيا والآخر و أمرم أن يأتوا مولى وسعوا سسى فعن رضى مولى فقد رضى
بالقرآن، ومن استهرا مولى فقد استهرا بالقرآن قال الله عز وجل «ما أنتم
الرسول فحدوه وما ينهكم عنه فانهوا» وروى أن ابن مسعود لى محرم ما به
فقال ابرع عنك هذا فقال الرجل ابعوا على يهد الآيه من كتاب الله، قال نعم
«ما أنتم الرسول فحدوه وما ينهكم عنه فانهوا» «وانهوا الله» فى أوامر و
نواهي «إن الله شديد العقاب» لمن عصا وأسهل محارمه

الموة الثالثة

فوله بقالی «بسم الله الرحمن الرحيم» ای صعل آئینه نفس، ای حلقه در
سرای قسم، ای کیمای دولت کلمات، ای علم لسكر قرآن، ای مرعکه پروان
ارقدم، و معماری مست، محبت از حکمت، ارقا و فردا نب در آمد و بر ساح قدس
آسان نهاد و صد هزار و اند هزار مرع نب و بر آورد و در عالم احکام گذاشته
که رانی؟ نا آسانس موسم! نا که اسی؟ نا اربوسانی حوتم! در کدام نادهای؟ نا
حانها در آن ناده در طلب و نفع کم!

سوار حلائق اند حویان ره
کسمه سد عالمی بهول سهیل
نا برمه چارد بهادی کلک
بسم کله ملوک در حاک ره

«سبح لله ما فی السموات وما فی الارض» بر دو حوائمر دان طریع، سبح
اسما صاحب اسرار و سانس در بحر احلال حق، اسان که در بحر نور اعظم عوم
مکسند و حواهر و حید برون همی آرد و در سلك ایمان مکسند، حوائمر دانی که
قدم بر ساطع قرب دارند بعد اتحاد رسد و دومی بر حاسمه دس اعبار از اسان کونا
سد و سرها سان رحمان حق مطلع سد، از علائق و حلائق بریدند اما محاور کسمه
وصال کسمه بوساطت و سراط نگنمید نا معکف کوی اقبال سدند

مردی از سلفی سوال کرد که برادید کانس؟ گف با فلان آنچه دل ما
را با حان ما افاد اردید بهاسب هر چه رون فالسب بنگانه راهسب، معنه ای در
درون ما ند! حوائمر دا اندو او ادلی اسب، لکن نه ناهر کسی بود این اندو حون
ردل عاسقی سایه افکند، در و ف بعد حالت هر و سدن آید برو امید بحسن آید،
نازان مراد بر ساح دل مبارد و ساهای کونا کون مر وید که ترکس رضا، که
ارغوان فصاع که سوس بو گل که ناسمن بواسع، و عاسق در کار اسناد رن
ابرا ندو، ارباع دل را احسن کونا کون مندرود و دسها می بند

ناب با خاری کوی برا ترکس وار دسبه بندید و سوی مجلس سلطان آرندا
عاسفاب سوی بوجهه اگر خان آرد عرق سبک، سوی حسمه حیوان آرندا
«وهو العزرا الحکم» کل واقع علی الباب ساهد الطلب و لکنه عرب لا یندر که
طالو ولا سحر هار و طالبان نامد ادراک، روی در ناده طلب بهاد عاسفان
طمع وصال، خان و دل هدف نربلا ساحنه و حسمه صمدت و کمال احذبت عرب
اسب اراد ادراک سر و متر آرد ناف عقل محصر او حل حلاله همه عالم را سویی و
کمگونی حسمود کرد و فطر ای از جرعه فدح عرب نکس نداد ۱ مرد در آسه
مسگرد و صورت حوس در آسه می بند مس دد خود، از آنجا که طاهر گمان
اسب گو دد سب فراد کم و آن صورت را در فسمه خود آرم هبها، آن فرمی اسب
که عس هد اسب ۱ اگر در طلب آن صورت رحبرد عمر سامان رسد و هر گر دسب
وی ندان نرسد وار وجود آن در ای ماند

در عسق و صدهار خاند سر رسید و ندیدید و وصل بو ابر

«هو الی اخرج الذی کفروا من اهل الکتاب می دبارهم» آله

ادا اراد الله صر هو اس اسد ارسهم، وانا اراد الله مهر قوم اسرب اسدهم حون الله
عالی قومی را ر دسمن صرب دهد روا^(۱) اسان سر سود و قومی را که بر
اسان حدلان آرد و مهور کند سر اسان روبا گردد آن مدران سی النصر
«حصی^(۲) معامر (ص) رحاسند و ما نا حصارها ردند وار مکر و مهر الله اسن
بسیسد» فلا نامن مکر الله^(۱) الا لوم الحاسرون» لاحرم بطن حزاری و هاری روی
ناسان بهاد ۱ سب حوس خانه حوس حراب کردند «تخرون یو بهم
نا ندیهم» بحسب دل و دس حوس از روی اطن حراب کردند احرانی ناطن
بظاهر سرب کرد و خانه خود سر حراب کردند رب العالمین گفت «فاعسروا
نا اولی الانصار» ای ربرکل و دانایان و حردمندان اگر می می ندیرید و عرب
مسگرد، حای می ندیر فسن هسب و حای عرب گرفسن مومنان و محصلان سوفی

(۱) ازین بمعنی هر کس اسب و در اسجا بطلط روبا ترجمه شد

(۲) حصی معای حوس و کرمی معای کرا آمد و اسن از محصلان سرودیم اسب

مواقع و سعادت مساعد گنبد خداوند بنظر عرب منگرم و ناندسته صادق بند
می بندرم اکنون چه کنم تا درین حال نمانم؟ فرمان آمد از حق، حل حلاله
که «ما انکم الرسول محدود و ما نهکم عنه فانتهوا» هر سر می که ارد سب
افعال محمد عربی بنعمصر هاسمی (ص) در آید سببند، که حیات سما در آسب
آن لوح خواند که او بنوسد بندگی از خلق وی آموزد، طالبی^(۱) ارهت وی
گردد، سبب وی نگار دارد، در همه احوال سر رو او ناسد عات روس بندگان
و کمال حال اسان محبت ماسب و محبت ما در مایع سبب و سربب بنعمصر سبب
هر که بر بی وی رف راسب، او بنصف دوست ماسب «فل ان کنم بنمون
الله فانهونی بحکم الله» آن مومنان صحابه بوفاء عهد اول نار آمدند و قدم در
مایع و سبب مصطفی (ص) راسب داسند و صدق در عمل بنحای آرزدند ا
رب العالمین اسان را در آن صدق سود گف «اولئک هم الصادقون» الصدق
صدقه السر و صدای الهه و صدق الحق صدق صدقه ملک سر و صدای سرای سرور
اسب و صدق نادسا حق اسب

راستکاری بنسب کن، کابرد مصاف رسبحر

بنسب ارجم حق حرر راسب کاران رسکار

۲- التوبة الاولى

«لَتَقْرَأَ الْمُهَاجِرُ» درو سان را که از حان و مان خود هجر کرد
«اَلَّذِي اُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَاَمْوَالِهِمْ» که اسان را بیرون کردید از حان و مایهای
اسان و ارسود و رماهای اسان «سَعَوْا فِصْلًا مِنَ اللَّهِ وَاَصْوَابًا» فصل حدای
منحو مد و حسودی او «وَيَضْرِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» ناری منهدید دین حدای را
و رسول او را «اولئک هم الصادقون (۸)» اسانند آن راسب گویان [راسب
نارآمدگان باالله]

(۱) طالبی بنحای طلب آید معنی صفت ناری یا یا مصدری فارسی برکت ناسه و معنی مصدری
کرهه و این از مصنفات نر کهین اسب

«وَالَّذِي نَبِّئُكَ أَنَّ هَذَا» وایسان که حاکما گرفتند سرای اسلا را [مدینه]
 «وَالْإِيمَانُ مِنْ قُلُوبِهِمْ» و دین را و ایمان را [دل فرا دادند] پس از قدم مهاجران
 [و بی بر آن داسند و دنیا در سر آن کردند] «تُحِبُّونَ مِنْ هَاجِرِ الْيَهُودِ» دوست
 م ندارید هر که با اسان آمد [و حان و مان خوش بکنند از هر جدای] «وَلَا يَحْذَرُونَ
 فِي صَلَاتِهِمْ حِرَاحَةً مِمَّا أَوْفَوْا» و هیچ و انس^(۱) و نثار نیافند در بی خوش از
 هر حال که مهاجران را داد «وَتُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ» و [مهمان] از خود میگردند
 «وَلَوْ كَانُوا يَحْصَوْنَ حِصَابَهُ» هر چند که بتمام دلاسا^(۲) و مار میدادند «وَمِنْ ثَمَرِ
 شَجَرٍ نَخْلَةٍ» و هر که بار داسند از و باوس^(۳) ما خوشم در کار مال دنیا «فَاُولَئِكَ
 هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۹) ایسان آمد که بیک روز ماندند

«وَالَّذِي حَاوَأَ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ» و ایسان که ارس مهاجران و اسار در رسد
 «يَقُولُونَ رَبَّنَا» میگویند خداوند ما «اعْمُرْنَا» ما مر ما را «وَلَا حِوَانَا
 الَّذِي سَقَوْنَا بِالْإِيمَانِ» و آن را دران ما را که می کردند ما ایمان «وَلَا
 نَحْمِلُ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا» و در دلهای ما کینه گرویدگان را «وَلَا
 آيَاتُ رُوحٍ رَحِيمٍ» (۱۰) خدا دما و حسا مدای سبح مهرنان

«إِنَّمَا لِلَّهِ الدِّينُ الْبَاقِي» سنی ایمان را که دو روی کردند [در دین
 خوش] «يَقُولُونَ لَا حِوَانَهُمُ الَّذِي كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» برادران خوش را
 میگویند از کافران اهل نوران «لَسْ أَفْرَحُ مِنْ حَرْجٍ مَعَكُمْ» اگر شما را
 بیرون کنند [از حان و مان خوش] ما با شما بیرون آسم «وَلَا تُطِيعُوا أَحَدًا
 ابْدًا» و کسی را در دسمی شما فرمان بریم هرگز «وَأَنْ قَوْلُنَا لِنُصْرَتِكُمْ»
 و اگر با شما حاکم کنند ما شما را ناری دهیم «وَاللَّهُ يَهْدِي الْأُمِّيَّةَ» (۱۱)
 والله گواهی میدهد که ایمان بدرست دروغ رنان اند

«لَسْ أَفْرَحُ» راسی که اگر [آن جهودان را] بیرون کنند «لَا حَرْجُ خُونِ»

(۱) و انس لهجای است از ناسب و آن معنی حاجت و بار است

(۲) دلاسا در اینجا بمعنی آرزومند است

(۳) اوسنی مقاومت کردن

معهم» این مافغان با اسان بیرون سوید «ولس قولوا لانصروهم» و اگر
 با اسان حکک کسند، مافغان اسان را ناری ندهند «ولس نصروهم» و اگر
 کرد ناری دادن اسان کردند، «لثوئی الادنار» همه حال سب بهر مت گردانید
 «هم لا نصرون (۱۲)» پس اسان را ناری ندهند، [نه کس اسان را با و نه حدای
 اسان را نار]

«لانیم اسد رهه فی صدورهم من الله» راسی که سما سکو رید در
 دلهای اسان و برسد بر از الله «ذلک نابهم قوم لا یعقون (۱۳)» آن آسب
 که اسان گروخی اند که حق در نمی یابند

«لا تقاتلونکم جمعیاً» با سما هر کر حکک میوندند «الا فی قری
 مُحَصَّة» مگر در رزهای دیوار سب «او من ورا حذر» با از س دیوارها
 «نابهم سیم سیدند» رور اسان ر نکدیگر در دسمی سب است «بحسبهم
 جمعیاً و قلوبهم سی» می میدارند که اسان یک دل اند، و یک دل اند که
 بر اکند دل اند «ذلک نابهم قوم لا یعلمون (۱۴)» آن آسب که اسان قومی اند
 که فرا صواب هوس نمی دارند

«کمل الدین من قلوبهم فریا» راسب میل سان جهودان هر بطله همان سب
 که نصر دند از دس «دافوا و نال امرهم» گرابی و ناسار گاری سراجام
 حوس آخر محسندند «ولهم عذاب الیم (۱۵)» و اسان راسب در آن گسی
 عذابی درد نمای

«کمل السطان» راسب همچون دیو «ادفال لالسان اکمر» آنگه که
 آدمی را کف کافر سوا «فلما کفر قال انی نری ملک» حون کافر سد، کف
 من اردو مرارم «انی احاف الله رب العالمین (۱۶)» من می رسم از خداوند جهانان
 «فکان عاقبهما ابهما فی النار» سراجام اسان هر دو آسب که ما هم در
 آس اند «حالدنی فیها» هر دو جاوید در آن «و ذلک حراً الطالمن (۱۷)»
 و ماداس نا گرویدگان آسب

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای کرویدگان! «أَنِقُوا آلِهَةً» ابرسیدار جسم و عذاب
 حدای «وَلْيَسْطِرْ نَفْسٌ» واندوز باد که هر کس می نکرد «مَا قَدِمْتُ لَعْنَةً» که چه حیر
 فرا رسد فردا خود را «وَأَهْوِ إِلَهَهُ» و برسد ار جسم و عذاب حدای «أَنِ إِلَهَهُ حَبِيرٌ
 يَمَّا يَعْمَلُونَ (۱۸)» که الله دانامب و آگا بر کرد (۱) سما

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا آلِهَتَهُ» و حون اسان مناسند که الله را فراموس
 کردند «فَانْسَهُمُ أَنْفُسَهُمْ» ما الله نمار داسن نهای اسان بر اسان فراموس کرد
 «أَوَلَيْكَ هُمُ الْمَأْسُومُونَ (۱۹)» اسانند که ار دین و طاع الله بیرون اند

«لَا تَسْوَى أَصْحَابُ الْآثَارِ وَأَصْحَابُ الْآخَةِ» هر کرد و ر حان حون بهسان
 یکسان اسند «أَصْحَابُ الْآخَةِ هُمُ الْفَارُونَ (۲۰)» بهسان اند که رسگان اند
 و برور آمدگان

«لَوْ أَنِّي رَأَيْتُ يُهْدَى الْفَرَانُ عَلَى حُلٍّ» اگر ما فر و فر ساد می آس فر آن بر کوهی
 «لَرَأَيْتُهُ حَاسِعًا» نو آن کو را دسدی فروسد «مَصْدَعًا مِنْ حَسْبَةِ اللَّهِ» نار نار
 سکافه ابرس حدای «وَبَلَدِكَ الْأَمَّالُ نَصْرُهَا لِلنَّاسِ» و ان منلها مرسم مردمان
 را «لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱)» ما مکر در اندسند

«هُوَ إِلَهٌ أَلَدَى لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» اوسب که نسب حدای حراو «عَالِمُ الْعَبِّ وَ
 الشَّهَادَةِ» دای بهان و آسکا «هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۲۲)» اوسب آن و راح بهسان
 مهران

«هُوَ إِلَهٌ أَلَدَى لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» اوسب که نسب حدای حراو «الْمَلِكُ
 الْمُدُوسُ السَّلَامُ» نادسا ناک بی عب «الْمَوْحِي» احن کند «الْمُهْمِي» گوا
 راسب اسوار «الْعَرَبِي» ناوند نواند بهج حسب نماسند «الْحَقَّارُ» خلق بر
 مراد خود دارند «الْمُسْكِرُ» رنر ار آنکه سم کند رکس «سَمَّحَانُ إِلَهٌ عَمَّا
 تُسْرَكُونَ (۲۳)» ماکی حدای را ار امار که او را مگویند

الف مبد

۲- الف اگر ما فر و فر سادی

(۱) کرد مصدر مرجم است و بمعنی کردن و کردار ناسد

«هو الله العاقب» اوس حدای آفریدگار [وکار^(١)] «الباری المصور» آن آفریدگار بسوکار «له الاسماء الحسنى» او راس نامهای بسو «تصبح له مافی السموات والارض» ماکى مساند او را هر چه در آسمان و زمین حیرست «وهو العربى» اوس آب سحر وان سهما «الحکم (٢٤)» راس دانس راس کار

النوبة البایه

قوله تعالى «للمفرا المهاجرين» من الله تعالى ان المى لمن هو والعدد كى لا يكون ما افاء الله على رسوله دولة بن الاعساء منكم ولكن يكون للمفراء المهاجرين الدين ولوا^١ الدين والاموال والاهل^٢ والعائر فخر حوا حنا لله ورسوله و احبوا الاسلام على ما كانوا من السد حتى كان الرجل يعصب الجحر على طبه ليعم صلبه من الجوع وكان محمدا الجحر فى النساء ماله دينار عره^٣ قال سعد بن حبر كان ناس من المهاجرين لاحد هم الدين والروحه والعبد والنافع سجع عليها و مرو فسبهم الله الى انهم مفراء وحمل لهم سهما فى الركو «سعون فصلا من الله» اى - بظنهم در فام الله وهو العسمه «ورصوا نأ» اى مرصا ر هم الجهاد فى - له مع رسوله «ونصرون الله ورسوله» - محاهد الاعداء «اولئك هم الصادقون» فى انما بهم و دفوا يهودهم و عهودهم مع الله هولاء المهاجرين الذين اخرجهم الميركون من مكة و كانوا يحوا من مائه رجل و صبح عن رسول الله (ص) انه كان يسمح بصمالك المهاجرين وقال صلى الله عليه وسلم «اسروا ما مصر صمالك المهاجرين النورالنام يوم القيامة يدخلون الجنة قبل الاعساء بنصف يوم و ذلك مقدار خمسمائة عام» ثم ذكر الاصار فقال «والذين هو الدين» اى - لرموا المدينة و دورهم ها «والانيمان» منصوب فعل مضمر يعنى و فلو الايمان و آرو و قبل معنا لرموا المدينة و مواضع الايمان و ذكر الناس ان الايمان اسم المدينة سماها النعى (ص) به «من قلمهم» اى - من دل فتوم المهاجرين عليهم انحدوا فى دورهم

١- الف بركوا ٢- ح الدين والاهل

٣ (١) اسما من مائة مبدء آمد

المساحد سمنس ربوا الاسلام كما من بي الطير المرح عن ابي قال قال رسول الله (ص)
 «آمه الايمان حب الانصار آبه النفاق بعض الانصار» - وعن رندي ارفم قال قال
 رسول الله (ص) «اللهم اعز للانصار ولانساء الانصار وانساء انساء الانصار» وقال «خير
 دور الا صابرو الانصار ثم نعوذ الاسهل ثم نوال الحارث بن الحر رحم نوساعده و
 في كل دور الا صابرو» و «يحيون من هاجر اليهم» - كتاب اسب از مهمان دوسي
 انصار كه مهاجران را بحال بدني منيد و همگي دل دوست داسند و حارومان خود از
 اسان دريغ داسند و بهرحه داسند از مال و وطن اسان را سربك خود ساحند
 و كام مراد و يباري اسان بر مهر و فافه خود احسان كردند و اس عاب خود اسب
 و كمال سحا كه رب العالمن از اسان بسنديد و اسان را در آن - ود و كف
 «يحيون من هاجر اليهم ولا يحدون في صدورهم حاجة» اي - حيدا و عطا
 «مما اووا» اي - مما اعطى المهاجرون من الغنى، آن روز كه رسول خدا (ص)
 عه مبي المصير ميان مهاجران قسمت كرد و انصار نداد مگر سه كس را از
 اسان هبع حسدي و عطى بديد مامد و سخصي مهاجران در آن اموال كراهي
 سمودند و آن قسم راضي سديد هر چند كه اسان را حاجب و درناست بود و بعب
 حصاص و مهر و وفاف رسيد ديد اما حق مهاجران ر حق خود مقدم داسند و را
 اسار رسيد اسب كه رب العالمن كف «و يوفون على انفسهم و لولا انهم
 حصاصه» وفي الحجر «لم يجمع في الدما قوم قط الا وفيهم اسحاء و سحاء الامي
 الانصار فاهم كلهم اسحاء» ما فهم من سحيل - خبر در ساسب از نو هر نرة كف
 رسول خدا را (ص) مهماني رسيد كس فرساد بخانه هاي مادران مومنان با هبع
 طعامي بود آن مهمان را؟ و در هه خانه هاي اسان هبع طعام بود بس رسول كف
 «من نصف هذا هدا الله؟» كسب كه يك اسب ان مهمان را بخانه رد و او را
 مهماني كند؟ مردى اصارى كف من او را مهماني كشم يا رسول الله او را بخانه رد و
 اهل حوس كف هذا نصف رسول الله اسك آوردم مهمان رسول خداي، او را
 كرامى دار و عربى دار اهل او كف در خانه ما طعام سب از آن سبب كه فوب ما

و این کود کان ناسد، مگر این کود کان زاسنه ای در حواب کسم و ما وی اساز کسم،
 ناوی را کفاب ناسد آنکه حراع عرو حسد و مهمان را نسا دند و طعام س نهادند،
 و عادت اسان حسان بود که مریان با مهمان بهم طعام خوردند مرد ا اهل حوس
 گفب اگر ما نا وی حوریم اورا کفاب ناسد و نه خوب بود که مهمان رسول (ص)
 در خانه ما طعام سر خورد، و رحبر در میناه و نهانه آنکه حراع را اصلاح مسکیم
 حراع فرو کس، اما در باز یکی دهان می حسانم و او حسان نسا دارد که ما طعام مسخوریم،
 هم حسان کردند و خود گرسنه در حواب سددند نامداد که بحسب نبوت و رسالت صلی
 الله علیه و سلم رسیدند رسول در اسان فکرسب و همسم کرد و گفب «صالح الله الاله»
 و فی روانه «صالح الله من فعالکما» فامر الله عرو حل «و یورون علی انفسهم و لو
 کان بهم حصاصه» این عباس گفب رسول خدا آن روز که اموال نبی المصبر قسم مسکرد
 اضا را کفب اگر خواهید سما را در ان قسم آرم نا سارک اسان اسد درس
 مال، سراط آنکه مهاجران بر مسارک سما ناسد در مال و صناع سما و اگر خواهید
 این عصب حمله مهاجران سلم کسم و در صناع و مال سما مسارک ناسد این
 هر دو حصل آن یکی که خواهید احسان کنید اسان را حوامردی و اارر فسد
 گفبند نه که ما در قسم عصب نا اسان مسارک اسم و همه اسان سلم کسم و
 اسان نا ما مسارک ناسد در حان و مان و صناع اساب ما رب العالمین امار اسان
 نسدند و در سان اسان آب فرساده «و یورون علی انفسهم و لو کان بهم حصاصه»
 و قال انس بن مالک اهدی لبعض الصحابه راسا مسوبه و کان مجهودا له فوجه الی
 حارله فمداوله سمع انس، ثم عاد الی الاول فامر الله حل ذکر «و یورون علی
 انفسهم و لو کان بهم حصاصه» و قال «ومن یوق سح عمه فاولیک هم المملحون»
 السح، منع الواح و قبل اکل مال العرطلما و قال السی (ص) ریء من السح
 من آبی الزکو و فری الصنف و اعطی فی النامه و قبل السح ان یطمح عن الرحل
 الی ما لیس له، و قال صلی الله علیه و سلم «من السح یطرك الی امرأ عرل» قال
 الحسن هو العمل بمعاصی الله و قال طاووس السح بمعاصی بدعرتک و العمل بمعاصی بدک

وَرُوي أن رجلاً قال لعبد الله بن مسعود ابي احاف أن اكون قد هلك ، فقال و
 ماذا؟ - قال اسمع الله يقول «ومن ثوب سح بنسه فاولئك هم المفلحون» و
 انا رجل مسحيح لا يكاد يهرج من بدى سىء فمار عبد الله لسناك بالسح الذى ذكر
 الله عروحل فى القرآن ولكن السح ان ماكل مال احبك ظمما ، ولكن ذاك السحل
 ونس السىء السحل وعن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله (ص) «امعوا الظلم فان
 الظلم ظلمات يوم القيامة وابعوا السح فان السح اهلك من كان فيهكم حملهم على ان
 يهلكوا دماءهم واسحقوا محارهم و قال صلى الله عليه وسلم «لا يجمع السح
 والامان فى قلب عبد ادا»

«والذين حاوا من بعدهم» مسمى الناصر وهم الذين يحسبون بعد
 المهاجرين والاصار الى يوم القيامة ثم ذكرنا هم يدعون لانفسهم ولمن معهم بالامان
 المعمر فقال «يقولون ربنا اعمرنا ولاخواننا الذين سبقونا بالامان ولا تجعل
 فى قلوبنا غلا» عا وحسدا ونصا «للدن آموا ربنا انك رؤوف رحيم»
 وكل من كان فى قلبه غل لاحد من الصحابة ولم يرحم على جميعهم فانه لس من
 عا الله بهد الآله لان الله رب المومنين على الاله مبارل المهاجرين والاصار ،
 والناصر الموصوفين بما ذكر الله فمن لم يكن من الناصر بهد الصمة كان حاصم
 اقسام المومنين قال ابن ابي ثعلبي الناس على ثلاثة مبارل القراء المهاجرون
 «والذين نبوء الدار والامان» «والذين حاوا من بعدهم» فاحمد ان لا يكون^(١)
 حارحا من هذ المبارل وروى عن عائشة رضى الله عنها قالت امرم بالاسمعار
 لاصحاب محمد (ص) فسميهم سمع نسكم (ص) «لا يذهب هذ الامة حتى يلعبن
 آخرها اولها» وعن جابر قال قال رسول الله (ص) «اذا لعبن آخر هذ الامة
 اولها فليطهرن لى عبد العلم فان كنم العلم ومند ككام ما ازل الله على محمد (ص)
 وعن ابن عمر قال قال رسول الله (ص) «كل الناس برحو النحا الا من سناصحابى
 فان اهل الموقف يلعبهم وقال مالك بن انس يعاصب اليهود والنصارى على الرافضة

يصله سلب اليهود من حراهل ملىكم؟ فقال اصحاب موسى سلب النصارى من حراهل ملىكم؟ فقال حوارى عيسى وسلب الرافضة من سراهل ملىكم؟ فقالوا اصحاب محمد امروا بالاسعفار فسموهم فالسف عليهم مسلول الى يوم القيامة لا يقوم لهم رايه ولا نسب لهم قدم ولا يسمع لهم كلمه، كلما اوفدوا ارا للحرب اطفاها الله سمك دمانهم و يفرق^١ سلمهم اذ خاص حبهم اعادنا الله و اناكم من الاهواء المصله وعن ابن عمر قال قال رسول الله (ص) « اذا رأسم الذين يسبون اصحابي، فقولوا لمن الله سر كم، وعن عطاء قال قال رسول الله (ص) « من حطط في اصحابي كتب له يوم القيامة حافظا، ومن سم اصحابي فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين »

« ألم فر » يا محمد « الى الذين نافقوا » وهم عبد الله بن ابي بن سلول و رفاعه بن نابوت عاصدوا فرقة على رسول الله (ص) مذاحلاء بني النصر سبوا و عافوهم على ما في الآله و سماهم احوانا لهم لا هم ساووهم في الكفر قالوا « ليس اخرجهم » من المدينة « لئلا نخرج معكم ولا نطع فيكم احدا » سالما حلاكم و حلاكم « ابدأ » يعني محمد (ص) اي لا نقبل امر في ائذانكم « وان قولكم » اي ان فانكم محمد (ص) « لنصركم » - و لعناكم احسن المعاونه « والله يهدى انهم لكادون » - في « ولهم وذلك فاهم اخرجوا من ديارهم و لم يخرج المصافون معهم و قولوا فلم يصروهم فذلك قوله

« ليس اخرجوا لا يخرجون معهم وليس قولوا لا نصروهم » وقوله « وليس يصروهم » اي لو قصدوا بصر اليهود « لئولئ الاذنان » - مبهمين « ثم لا نصرون » يعني بني فرقة لا يصرون^١ منصورين اذا ابهرم ناصرهم معنى آتسب كه اكر هذبنا مصر اسان بر حريد سب بهر ممت رگرداند، و آنكه نه نصر اسان اسدكه آن حدلان اسان ناسد و هل « وليس يصروهم » - اي لو ارادوا صرهم كقوله عروحل « اذا فسم الى الصلو » - اي اذا اردتم ان تقوموا الى الصلو « اذا

ناحسب الرسول « - ای اردیم ناسوا اگر منافقان حواهد که اسان را ناری دهند
نرواند، والله اسان را در آن قصد و حواس ناری بدهد مدافع به ناری دهند اسب
به ناری داد، به کسی اورا ناراست به خدا اورا نار

« لاسم اسد رهبة في صدورهم من الله » - ای لاسم بنا اصحاب محمد
اسد رهبة في قلوب هؤلاء المنافقين من رهبة الله عز وجل ای - اوقع الله الرعب في
قلوبهم « ذلك نأيمهم قوم لا يخفون » - لا تعلمون معاني خطاب الله ولا يعرفون
سنة اس الله ولا يعلمون حصة ما يؤتاهم الله ۴

« لا تعالوكم جميعا » - یعنی اليهود، لاسخار بكم موبلین محصین
« الا في فری محصه » - ای اذا اجمعوا لعنالك لم يحسروا على الرور و انما
يعالوكم من ورا حصوهم المحصه السور « اوهي ورا حذار » السبل والحشر
قرأ ابن كثير و ابو عمرو حذار على الواحد وقرأ الآخرون حذر بضم الحاء والذال
على الجمع^(۱) « نأيمهم سدد » - ای هم معادون محصون عداو بعضهم
بعضا سدند و قل نكسهم و ما نسهم سدند اذا نجاروا فاما معكم فانه ارحمهم
مكم فلا همون سنا و قل هذا امين من الله عز وجل ای - هم مع قوبهم وسدنتهم
بحافون مكم « يحصهم جميعا » یعنی المنافقين واليهود جميعا محصين في -
الرای « وقلوبهم سبي » محصيه منفرده قال مجاهد اراد ان دس المنافقين
بحالف دين اليهود و قال قتادة اهل الباطل محصيه اهل الوهم محصيه سعادتهم،
محصيه اعمالهم و هم محصون قال ابن جرير العی الله فی قلوبهم الناس السدد
ففرقوا خلاف ما فعل اليوم من قوله ألف من قلوبهم « ذلك نأيمهم قوم
لا يعقلون » - امر ونبه

« كمل الدين من قلوبهم قرینا » - ای میل و عنیدی لمریطه میل ما المی
نوالصبر و کان سهما سنان و قل میل هولاء اليهود کمل مسرکی مکة « ذاهوا
و نال امرهم » - یعنی الميل بندرو کان میل عرو بی الصبر فانه مجاهد

«ولهم عذاب الیم» مع ذلك فی البار بم صرف مثلاً للمنافس والیهود جمعاً فی بحالهم فعال

«کمل السطان» - ای مدل المنافس فی و عدهم بی فریطه بالمرور کمل السطان فی وعد الانسان بالمرور فلما احناح الیه اسلمه للهلاك فعیل مراد الانسان الحسن ومعاً الذی یوسوس الیهم الکفر ویدعوهم الی الیحد «فلما کفر قال انی نریءمک» سرأ منه اذ ارأی العذاب یوم الصامه و یعول «انی احاق بالله رب العالمین» - وعل سبهم بسوئل السطان الیم فی قوله «لاعال لکم الیوم من الناس وانی حار لکم فلما رآء الفسان یکص علی عینه» الا انه کذلک هولاء المنافسون عر الیهود یوعد المصر بم و دوا عنها وهب الاحساح جماعی مفسران کفید اسان در آن نه فرصاً عابد اسب راهی بود درنی اسرائیل در روزگار قرب صومعه ای ساحه ود، همدسال در آن صومعه محاور گسه وحدا را عر و حل برسند والمس در کار وی فروما د و اراسال وی ناما د رارسر آن درما د کی روزی مرد ساطن را جمع کرد و کف من کف می امر هذا لرحل؟ آن کسب ارسما که کار ابن مرد را کفاب کند؟ کی از آن مرد ساطن کف من ابن کار کفاب کم و مراد و از وی حاصل کم بدر صومعه وی رف روی و آسای^(۱) راهبان و معبدان کف من مردی راهب عرب و حلوب می طلبم، راحه رمان اگر من بصحب و باسام و درین حلوب حدای را عر و حل عباد کم؟ - فرصاً صاحب وی ن دریناد و کف انی لمی یعل عک مرا در عباد الله حدان یعل اسب که بروای صاحب بوسب و عابد فرصاً آن بود که خون درمار سدی د روزار جار برون آمدی و روز دارود و هر د روز افطار کردی سلطان را ر صومعه وی درنمار اسناد و جهد و عباد خود ر جهد و عابد فرصاً عرود حنانک جهل روز ارمار برون آمدی و هر رجهل روز افطار کردی آخر فرصاً او را بخود را داد خون آن عابد و جهد فراوان وی دد، و خود را در حب وی فاصرد آنگه سلطان بعد از یکسال کف مرا رفمی دیگر اسب وطن من حباب ود که مند

(۱) آسا سه وماند و سبی رب هم آد اسب ملین ابرهان فاطم

واحتیاج بود ار آن وی را دست، اکنون که را دیدم بخت است که می بیند اسلم و
 نازد لکوی مبروم، **ترصصا** معارف وی کس را هب داس و بصحب وی رعیت حام
 مسمود **شیطان** گفت مرا با حار است رفیق، اما مرا دعائی آموزم که هر سمار و
 میلی و دیوانه که بروی حوائی الله تعالی او را بدهد و بر این به ناسد از هر عباد
 که کمی، که خلق حذای را از بویع ناسد و راجع **ترصصا** گفت این نه کار مست
 که آنکه از وف و ورد خود بازمانم و سرب و سرب من در سر سعل مردم شود
شیطان نا آنکه میگوید که آن دعا وی را در آموخت و او را بر سر آن سعل داس
شیطان از وی بازگفت و انیس گفت **قد والله اهلک الرجل** من برف و مردی
 را محسوس کرد، چنانکه د و امر دم کند آنکه صورت طبعی بر آمد و در آن خانه
 گفت آن صاحبکم حیوا باعالحه؟ این مرد سعادو او را رنجه دارد، اگر خواهید
 او را معالجه کنم؟ حو او را دید گفت ای لافوی علی حسمه من نادید او را نام،
 لکن شما را ار ساد کنم یکی که او را دعا کند و سعاد و او **ترصصا** راهب است
 که در صومعه نسیند او را بروی ردید و دعا کرد و آن د و از وی از شد من **شیطان**
 برف و ربی را از دحران ملوک نبی اسرائیل رنجه کرد ناسان دیوانگان گسب آن
 زن جمالی کمال داس و او را سه برادر و د **شیطان** بصورت طبع من اسان
 رف و آن دحر را وی مودید گفت ان الندی عرس لها مارد لایطاق و لکن
 سارسد کم الی من بدع الله لها گفت د وی است سینه^(۱) او را رنجه داسه و من ناوی
 رنام، ر آن راهب سوید که کار از وی آست نا دعا کند و سعاداید اسان گفتند
 برسم که راهب این یکد و فرمان اسرد گفت صومعای سازید در حبص صومعه
 وی ورن در آن صومعه بخوا آمد و ناوی گوید که این امامت است سرد یک و بهادیم
 و ما رفسم، از هر خدا و امید نواب را^۲ نظر از وی باز میگردد دعا کن ناسا نا د
 اسان همجنان کرد د و راهب از صومعه خود بر آمد و او را دید ربی نساب جمال
 از جمال وی درو به افاد **شیطان** آن ساعت او را وسوسه کرد که واقفانم^۳

۱- ح و دید ۲- الف کثروی ۳- ح امید خدا را

(۱) سینه برورن سکنه در سب و فوی و بمعنی کاپوس بر آمد است ملخص از برهان فاطم

کام خود از وی دریافت داشت آنکه بویه ناید کرد که در بویه گساده و رحمت خدا
 فراوان! راهب بهرمان سلطان کام خود از وی برداشت ورن از گرفت راهب بهرمان
 کسب و از فصاحت برسد همان سلطان در دلی وی افکند که این رن را نباید
 کسب و بهمان ناید کرد، چون برادران آمدند گویم د و او را برد و اسان مرا براس
 دارند^(۱) و از فصاحت احسن کردم آنکه از رما و ارفیل و ه کم برصصا آن نمود^(۲)
 سلطان بجای آورد و او را کسب و دهن کرد چون برادران آمدند و خواهر را بدیدند
 گفت خاه سلطانها فدای بها و لم افوعله سلطان او را رد و من ناوی برنامدم!
 اسان او را براس داشتند و بازگشتند سلطان آن برادران را بحواب نمود که راهب
 خواهر شما را کسب و در فلان جایگه دهن کرد سه سب نامی اسان را حسن بحواب
 مینمود، با اسان رفتند و خواهر را کسب و ارحاک برداشتند برادران او را از صومعه
 ربر آوردند و صومعه حراب کردند و او را بس نادسا و ف بردند، با معل و گما
 خود مهر آمد و نادسا بهرمود نا او را رد دار کردند آن ساعت سلطان را بر وی
 آمد و گفت این همه ساحه و آراسه مسب، اگر آنچه فرما من بجای آری برا
 بحاب دهم و خلاص بدید کم گفت هر چه فرمای برا فرمان برم! گفت مرا
 سجودی کنی آن بدخ او را سجود کرد و کافر گسب و او را در کفر بردار کردند
 و سلطان آنکه گفت «الی نری ملک الی احاف الله رب العالمین»

«فکان عاقبتهما» یعنی سلطان و برصصاء العاد کان اجر امرهما «انهما
 فی النار» معنی لا، رجا «وذلك حرآ الظالمین» الکافرین قال ابن عباس
 صرب الله هذا الممل ليهود نبي النصير والماقص من اهل المدينة و ذلك ان الله
 عر و حل امر سه (ع) أن یحلی نبي النصیر عن المدينة قدس الماقصون الهم فعالوا
 لا یحسوا محمدا الی ما دعا کم و لا یحرخوا من دنا کم فان فایلکم کما معکم و أن
 احر حکم احر حنا معکم قال فاطاعوهم و یحسوا فی دناهم رجا نصر الماقص
 حتی خاه هم النبی (ص) فباصو الحرب بر حون نصر الماقص فحدواهم و سروا

(۱) راست دارند ناور کنند و صدق دارند

(۲) نمود راهبانی

مهم كما برأ الشيطان من فرصا وحدله قال ابى عباس فكانت الرهائن فى
بني اسرائيل لا يمسون الا نالسه والكتمان و طمع اهل المعجور والفسق فى الاحبار
فرومهم الهمان والفسح حتى كان امر حريق الراهب فلما برأ الله حريقاً الراهب
مما رموه ، اسقط بعدها الرهائن وطهروا للناس

« **يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله** » ناداء فراشه واحسان معاصيه * وليسطر
من مافدب لعد ، يعنى لوم العمامه اى - ليطر احدثكم الذى قدم لفسه عملا صالحا
بسببه اسبا ترديه « **اتقوا الله** » كمر معلما ليعذر « **ان الله حسيب لما تعملون** »
وفى الابراي ان آدم اذا ما قال الناس ما حلف ؟ و قال الملائكه ما قدم ؟ - و قيل
« **واتقوا الله** » اما كمر الامر بالنعوى ، لان الاول اراد به موى الكفر واحسان
التحيد والثاني اراد به موى المرافه والملم و قيل مما امنوا محالسى فان لم
تعملوا فافعلوا معارفى ومعاصى و قيل للنعوى مقامات فدعاهم الى مريه بعد اخرى ،
و قيل المراد بالاول التذانه به والثاني الساب عليه

« **لا تكونوا كالذين بوا الله** » يعنى المنافسين ركوا ذكر الله و طاعه
فانسهم مافيه البعا انفسهم و خلاصها بحرمان خطوطهم من الحبر و قيل لسواله
سرك ذكر وسكر « **فانسهم انفسهم** » بالعدا الذى سى به بعضهم بعضا « **اولئك
هم المنافسون** » الخارجون عن طاعه الله سبحانه

« **لا يسوى اصحاب النار و اصحاب الجنة** » الآيه معبران احدهما
لا يساوى الكافر والمومن لان المومن فى النعم المعتم والكافر فى العذاب اللسم
المومن من اولياء الله والكافر من اعدا الله والمعنى الثانى لا يسوى اصحاب النار فى
النار بل فيها دركات ولا اصحاب الجنة فى الجنة بل فيها دركات وبه فرأ ابن مسعود
« **لا يسوى اصحاب النار و اصحاب الجنة** اصحاب الجنة هم الفاروق » اللاحون
« **لوانزلنا هذا القرآن على رجل لرائه حاسماً مصدعا من حسنة الله** »

قيل هذا بوجه للناس اى - لو جعل الحمل بمسر وانزل عليه القرآن لحسح ويصدع
وسقى من حسنه الله مع صلاسه ودرانه حذرا من ان لا يودى حواله عز وجل فى معظم

القرآن والكافر تعرض عما فيه من العر كان لم يسمعها بمعه مساو القلب، وقيل هذا
امسان على السى (ص) اى - لو انزلنا هذا القرآن على حبل لمانس له و صدع لمروله
عليه وقد انزلنا عليك و سناك له كقوليه مانسب ه فواذك وكذلك سر و سهل و
حفيف على سى آدم مانعله على السموات والارضين وقد روى عن ابن عباس ان
السماء قطب من نعل الالواح لما وضعها الله سبحانه عليها فى وقت موسى (ع) فعب
الله لكل حرب منها ملكا فلم يطمعوا حملها فحضرها على موسى وكذلك الالواح
على عيسى (ع) والفرقان على محمد (ص) « و تلك الامثال نصرتها لبناس ثلماهم
يفكرون » فى ايمان الله وبمعطون ولا يعصون الله

« هو الله الذى لا اله الا هو » قال الرحاح هذا رجع الى اول السور حسب
قال « سبحانه ما فى السموات وما فى الارض » ثم قال « هو الله الذى لا اله الا هو »
فادع على احمرار الاعيان ولا مسحق لكمال المعظم و موب الحلال « الا هو عالم الغيب
والسهاده » يعنى السر والعلانيه وقيل لعب ما لعب عن الصاد فلم ماسو ولم ملمو ،
والسهاد ما عاسو وعلمو « هو الرحمن الرحيم » ذوالرحمة الكامله

« هو الله الذى لا اله الا هو الملك » وحقيقه العدر على ايجاد وان يكون
له التصرف فى الملك له من عرجه عليه « القدوس » الطاهر عما اصابوا اليه مما
لانسق به والقدس الطهار ومنه قوله عدى لك اى - سرهك عن الصعاب الدميمه
« السلام » الذى نال عباد منه السلامه سلم المومنون من عذابه، وقيل سمي اسمه
سلاما لسلامته من كل آفة « المومنون » الذى امن الناس من ظلمه وأمن من آمن به
من عبادته وقيل الامان الصدوق اى - هو الذى يصدق عدى فى بوحده و اقرار
بوحدايته و يصدق رسله باظهار المعجز عليهم و هو المصنق لفسه فى احوار
« المهيمن » اى - العاظم عن حلمه باعمالهم و ازارهم و آجالهم و اها فاعه عليهم باطلاعه
وحقيقه وقيل معناه الرقيب قال هسب بهمى ه منه انا كن رفعا على السى
وقيل هو فى الاصل مو من قلب الهمر هاء كقوليه « ارف و هرف » ومعناه
المومنون « العزير » المسع الذى لا يندد عليه احد والعالم لا يعلى والعزير
اللعنه السد ، وقيل العزير الذى لا ممل له من قولهم عز الطعام اذ اهل و حود وقيل

العرب بمعنى المعرّ كالنم معنى المولم «الحجارة» هو العظيم وحروب الله عظمه
 اى - هو العظيم السا في الملك والسلطان وقيل هو من الحجر وهو الاصلاح وهو
 معنى القمر وصلاح الكسر، وقيل هو الذي نهر الناس ويحرمهم على ما اراد بعد
 مسئته على سبيل الاحبار في كل احد ولا بعد فيه منه احد «المعكر» المعظم
 عن محاسنه حلقه ويعظم من مساهاه فعله ويمدح عن صفات الدم في مونه وهو المسحق
 لصفات التعظم - وقيل در الكبرياء وهو الملك، من قوله «ويكون لكم الكبرياء في
 الارض» «سبحان الله عما يُشركون» ثم نفسه تعالى و - مدح عما يلحقه در في
 اسماءه ويجهلون من اوصافه روى عن عبد الله بن عمر قال رأيت رسول الله (ص)
 قائما على هذا الامر حتى يسر رسول الله (ص) وهو يحكى عن ربه تعالى فقال «ان
 الله عز وجل اذا كان يوم الصامه جمع السموات والارضين في وجهه نباك وبغالي ثم قال
 هكذا وسد قصصهم سطهاهم يقول انا الله انا الرحمن انا الملك انا القدوس
 انا السلام انا المؤمن انا المبين انا البر انا الحار انا المكر انا الذي دأب الدنيا
 ولم يك سوا انا الذي اعد بها ابن الملوك ابن الحار ١٠»

قوله «هو الله الخالق البارئ المصور» كل ما يخرج من العدم الى الوجود
 به الى العدم اولا والى الاتحاد على وفق العدم انا والى المصور بعد الاتحاد
 نالما والله تعالى خالق من حسابه معد وبارئ من حسابه مرتب صور المحررات
 احسن برسا «له الاسماء الحسنى» لا يماسه من افعال كلها حسنة وقيل وسماها
 بالحسنى لا يبادل على كمال مونه وحلاله اوصافه «يسبح له ما في السموات والارض»
 وامانا ويطعا واما رها وخلقها «وهو العزيز الحكيم» حم السرر بما فيها
 به فسبحان الله على كل حال روى معقل بن يسار عن النبي (ص) من قال حين يصبح
 ثلاث مرات «اعز الله الجمع العليم» وفرا الثلاث آيات من آخر سور الحشر
 وكل الله سبعين الف ملك يصلون عليه حتى يحس فان مات من ذلك اليوم ما بهذا
 ومن قال حين يمسي كان ملك الممرله وعن ابن امامه قال قال رسول الله (ص)

« من فرأ حواسم الحسرن لیل او نهار فقص فی ذلك اليوم او اللیله بعد او حباله
وعن ابی هریره قال سالت حمی رسول الله (ص) عن اسم الله الاعظم فقال عليك
بأحر سور الحسرن فاکثر آدابها فاعبت علیه فاعاد علی

النوبة الثالثة

« للفقرا المهاجرين » الآية مفهوم آنست و سبب مهاجرت آنست که
عربان این سرای اند و سهندان آن سرای ، سلاطین دولت اند و در خانه اسنان نامی نه ،
امیران مملکت اند و در رکبه های نه ، آفتاب رومان قنات اند و درین سرای ارضیح
حاجت روی نه ، آس دلان اند و سرور اسنان را دردی نه ، درد رد گانسد و حراحت
اسنان را درمانی نه ، مسافران اند و را اسنان را انانی نه ، همه در کور بلا گداخته
و بار حواسمی^(۱) نه و با انهمه نمر عاصمی اسنان در ملکوت افناد که حان برای گوی
مندان بوداریم هر کجا خواهی مایدار و نظار ما این و اما هر چه خواهی میکن
حاجتی داریم بقسو سو کرد رسم حواس سادی کس و حواسیم بم
بسیکت ما بلقی العواد و ما لقی وللهب ما لم ندق منه و ما می
مصطفی (ص) گوید ما مهر کلب عالم این و مهر درب آدم و ما را بدین
فجره سرهای کرم ردت ما بهادید و هدیه های سرفیحجر ما فرساده و
لباسهای نفس درما بوسیدید و طرار اعزاز بر آسنان ما کسیدند و ما را با ان همه
میج فجره مهرا بس احسان بو حسیب و افحار بو به حسیب ؟ - گفت احسان ما
آسب و افحار ما نداسب که در روزی ساعی خلوی خویم و ا این فرای مهاجرین
حون بلال و صهیب و سلمان و عمار ساعی حذب او گویم

ردل و کرامتس نیاز است مرا و در هر لباس احدی از است مرا
دستار درم خود چه نکارسب مرا اخی همه کار حون نگارسب مرا!

« للفقرا المهاجرين » دانسته بود و است یکی آنست که رسول خدا (ص)
از آن استعاضد کرد و گفته « اعودك من المفرة » و دیگر آنست که رسول خدا گفته

«الفرحری» آن یکی نردك نكمر و این یکی نردك بحو اما آن فرکه کمر نردكسب فر دلسب که علم و حکمت و احلاس و صبر و رضا و سلیم و بوکل اردل سرد، ما دل ازین ولاینها دروس گردد و حوون رمن حراب سود و دل حوون حراب سد، منزل سناطس گردد آنکه حوون سناطس فرو آمد، سنا سناطس روی وی نهند سهوون و عصب و حسد و سرک و سک و سبهه رنفاو سنا این فر آن بود که هر چه مید همه کر مید، سمع معارسود ریان همه دروع و عصب گوید، قدم همه نکوی ناساسب همد، این آن فر اسب که رسول خدا گفت «کاد الفر ان نکون کمر الله ابي اعودك من الفر والکمر»

اما آن فر که گفت «الفرحری» آنسب که مرد از دنیا برهه گردد و درین رهگی بدین رديك گردد وفي الحجر «الایمان عربان و لسانه النوى» هماسب که منصوفه آرا بخرد گویند که مرد مجرد سود از رسوم اناسب، حیاتك تبع مجرد سود از مام حوون، و مع مادام که در تمام ناسد هرس آسکارا بگرد و فعل اروسنا ناید همه حوون دل ما در غلاف اساب اسب هرس وی آسکارا بگرد و از وی کاری نکساید، حوون از غلاف اساب برهه گسردد صورها و صفها درو نماند

آورد اند در بعضی کتب که فردا حوون خلاصی سحر ا فامب حروون آمد حباب عدن، بصاف حمال حوس عاسفان و طالبان را اسهال کند که «وارلف الحبه للمفس» ازین^(۱) سوخته‌ای سنی کوفه‌ای دل سکسه‌ای رور فرسود^(۲) ای ادلی بر دزد و حانی رحسرب در صعد فامب اسناد سرد رس افکند دند ها بر آب کرد تا کا بویی از کوی وصال لم رل ولا نرال مسام او رسد، لب بر رید که فرع آن در فامب افند، فرناد رکسد حق مالی گوید سما همه اهر فامب را بصاف رحساب مسعود دارند که ما اما آن گدا کارها سب و زارها که درد ما هرا را

(۱) ازین اشار وصف حسی اسب و معنی حسن اسب فردوسی فر اند

برسد مرزال را مویندی ازین سرهس زابرن بخردی

مدی در گلسان فرمود ازین مه ناز ای عابد فرسی ملائک بکری طاسن رمی

(۲) رور فرسود من رور وند ص

نسب بعضی رور آورده است، در حاکم حصه و ناده ها برید و مدله ها کسند الاء ما را
اسیرند میخواهد که امروز ا ما راری گوید آن محار گوید نارب الارباب
آس مهر در دلم ردی مرار برور بر کردی، ارخان و مام بنفکندی، اول «ا ب»
و «نکم» سمع رسانیدی، نارسنهای نلاحسانیدی، عاشق جمال حوس گردانیدی
اسمه بروی من آوردی امروز جمال دنگران نمایی مرا محروم گردانی؟
بحلال و غیر تو که دید ناریکم ناحمال در الحلال ترا نسیم حصه عالی حجاب حلال
بردارد جمال نماید، دروس بنحوس، سرگسه سوو، عازید عسو، بی واسطه
کلام حق سود، بی حجاب جمال و حلال حق بسند فحده که محذوف الرحل
جلسه

قوله «والدین نبوء الدار والایمان من فلهنم» اسارت و رسالت اند،
اصحاب ما افع و مراعات اند، مسیح خود و سخاو اند رب العالمین روس اسان
سود و اسارت اسان بسندید که «و یورون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة» مومی
که اریسه حسد هر گرجازی دامن اسان ساو حب، از ما نان نفس هر گرجزاری
برگوشه وردا اسلام اسان مسست ارهاونه هوی هر گرج دودی بدید اسان رسد
سلاطین را اند در لباس در سان ملکی صف اند صورت آدمنان، رویدگان در را
هنا حوس حرامان

صبح نظام گفته که اگر هست هست را درین کلبه ما بکسانه دوان
سرای و آن سرای بولات ما دهمد، هور دنان ملک آ سحر گاهی که بر ناد او از
سبه بر آید بدهم ملک ناک نفس که بدرد عسو او بر آوریم املک هرد هرد -
هراد عالم را ر نکسم معاد حل را دندند که در بازار هکه میگردید و در بر
می حد و می گفت هذا ملک مع رصاک و ملک الدنا مع سحقک عرل کف اگر
هیچ رصاء و ممکن است خداوند این قدر مارا نادسای تمام است، و اگر رصای تو
سب ملک عالم حر عرل نسب

حرر نارا ا میخواهد رمایی دم رنم
هرچه اساس جمع آسم و نس جمع آوریم
آس اندر ملک آل ی آدم رنم
نس بحکم حال براری همه رهم رنم

«الدین جاوا من بعدهم» لآله اندران آیه ها من را و سلف صالحین را
 سینان^(۱) امب را، ا عتبات، و بسوا بان اسلام و صحابه صدق در رساند و در حکم
 را ر کرد و روق این مصطفی (ص) گفت «میل امنی میل المطر، لاندیری اوله
 حیر^۲ ام آخر» گفما کسانی که امب من اند و اراهل سبب من اند امروز ساکنان
 سرای قرب من اند و فردا مسموح سعادت من اند اسان همه بر رگواران اید و
 کرامت را سراوارانید و در مقام و راجع همچون نادان بهاراند نادان را ندانند
 که اول آن بهر است با آخر آن، یعنی است عام را و عامه خلق را حال امب من
 هم محسوس است همان در و سان آخر الزمان آن سکسگان سرافکند و همین عربان
 و ررگواران صحابه همه را دران اند و در مقام منعت و راجع و سبب همه نکند
 و نکسان اند «هم کالمطر حسب ماوقع مع» رمال نادان اند هر جای که رسد بفع
 رساند هم در و بان و هم در خارسان هم در بحان هم رام علان همچون اهل
 اسلام در راجع نکند بگر و راف بر نکند بگر نکساند و نک سان اند بحقی قول
 سند را (ص) که «امنی کالمطر لاندیری اوله حیر ام آخر»

«يا ايها الذين آمنوا امنوا بالله ولسطر نفسي ما قدمت بعد وانصوا الله»
 در آیه دو بار ذکر موی کرد اول بهوای عام است از محرمات برهر کردن
 دوم بهوای خاص است از هر چه دوز حق است برهر کردن و گفته اند اول اسارت
 اصل بهوی و دوم اسارت بکمال هوی و عصبه قنات نموان برید، مگر بکمال
 هوی، همه مرادها بر باد داس و بی مرادی در ناید گرفت همه ره را بوس ناید
 گرفت^۱ و همه بوسها ره ناید بنده است چون قدم استعا رسد بکمال بهوی رسد
 واسطی گفته که اهل هوی که بکسر کنند بر ما دنیا اسان در بهوی مدعی اند
 رای آنکه اگر دنیا را در دل اسان و فی مودی رای اغراض کردن از آن بکسر
 نکردی عربی گفته که داسعالی است و آن سر در جواب و آخر حیر جوهری

اسب نایبه درمرداری مرد نه آتسب که در سعال حوای دند معنی سود ، مرد مردانه
 آتسب که در گوهر درمرداری نایبه معنی سود و در جمله ندانکه قدمهای روندگان
 در راه بقوی سه اسب قدم سریع در قالب روس کند قدم طریقت در دل روس
 کند قدم حقیقت در جان روس کند خون روندگان قالب در رسد نرلسان
 « حیات و بهر ، بس آرد ، خون روندگان دل در رسد نرلسان » معنی صدی ،
 آرد خون روندگان جان در رسد نرلسان از « عند ملک معسر » بس آرد
 قوله « **لوانرنا هدا القران علی حیل** » **اللا** سرسراط نور فرآین است ،
 و احیار از مان معظم آن ، فرآینی که **حلال الهی** مطلع قدم اوست و مسیر رویت
 نرلس اوست ، کلامی حطری ، نظامی بی نظیر ، جان آسائی داند ، راهمائی دگر ،
 هارمان را مد ، عاصیان را مد طلب حیرت را ورمیس عصمت عودیت را حیل
 میس ، لفظ اوموحر ، معنی او معجز ، آنه او واضح رهان اولانج ، امر او طاهر ،
 بهی او راجر ، ح او صدق ، سهادت او حق ، نایل او جان آور ، بهر او مهرانگر
 بس فعلها که آوار دلها بردارند بس رفمهای محبت که او در سینه ها نگارند ،
 بس نگارگان که او آسا گسند بس حراس معرفت که او ندا گردند ، بس
 حسیگان که از ندر گردند ، بس عافلان که او هسار گردند ، بس طالبان که او
 بمقصود رسند ، بس مسافان که او دوس را نایند هم نایند و هم ادگار ،
 مایس مینار نایند دار !

دل را ابر روی تو گل موی کند	جان را سخن خوب تو مدهوش کند
آس که سراب وصل و نوس کند	از لطف و سوجن فراموش کند

٦٠ = سورة الممتحنة = مدینه

۱- النوبة الاولى

فوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » نام خدا و دهر احوال بحسان مهرمان
 « يا أيها الذين آمنوا لا تجدوا عدوى وعدوكم أولياء » ای گروهندگان
 دسمنان من و دسمنان خود را دوسان مگردید « تَلْقَوْنَ آلَهُمْ بِالْمَوَدَّةِ » اسان
 در نهان دوسی می افکندید « وقد كفروا بما حاکم من الحق » و اسان کافر
 سدا شد آنچه از خدا شما آید از سعام راست « تَجْرَحُونَ الرِّسُولَ وَاَنَّا كَافِرٌ
 بِمَن كَرَّمَهُ رِيسُولُ مَرَا و سمارا « اِنْ تَوَسَّعُوا بِاللَّهِ رِيسُولُ مَرَا » از مهر آنکه شما
 بگرویدید الله خداوند حوس « اِنْ كُنْتُمْ حَرِّمْتُمْ جِهَاداً فِی سَبِيلِی » اگر از
 حان و مان خود که بیرون آمدید کوسیدن را در سبیل من بیرون آمدید
 « وَاِنْعَمَ مَرَصَانِی » و حسن حسودی مرا بیرون آمدید [و دسمنان من دوسی
 مگردید] « تَسْرَوْنَ آلَهُمْ بِالْمَوَدَّةِ » در نهان ما اسان می دوسی نمائید
 « وَاِنَّا اَعْلَمُ بِمَا اَحْسَمْتُمْ وَاِنَّا اَعْلَمُ » و من دانام آنچه شما نهان میدارید و آنچه
 آشکارا نمیکند « وَاِنَّا نَعْلَمُ بِمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ » و هر که این کمدار شما « فَقَدْ صَلَّى حَتَّى
 الْغُلُغُلِ (۱) » از راه است که گشت

« اِنْ تَتُوبَا إِلَىَّ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا » اگر شما را در نماند حای « تَكُونُوا لَكُمْ اَعْدَاءُ » سمارا
 دسمنان نمائید « وَتَحْذَرُوا لَكُمْ اَنْتُمْ وَاَلْسِنُكُمْ بِالْقَوْلِ » و دست و زبان
 گسائید بد شما « وَوَدُّوا لَوْ تُكْفِرُونَ (۲) » و در سب آنکه سود که شما کافر شوید
 « لَنْ نَمْنَعَكُمُ ارْحَامَكُم وَلَا اَوْلَادَكُم » سود ندارد و نیکار نمائید شما را
 حوسا و بدان شما و به فرزندان شما « يَوْمَ الْقِيَمَةِ نَفَصْلُكُمْ » روز رسا و حیر
 میان شما داوری بر گزارد و حصومت بر گسند « وَاللَّهِ نَمْنَعُكُمْ نَصْرَ (۳) »
 والله [خداوند] آنچه شما نمیکند [و اسان نمیکند] دانا و نمائید

« قد کاتب لکم أسوة حسنة فی ابرهیم » سمارا ابراهیم بی ردی بکو
 اسب [و برسان اورس] « والدین معه » و اسان که رملب او و دد و او
 بودید « اذ قالوا لموهم » آنکه که قوم حوس را گفتند « انا نرأه منکم »
 ما سراریم از شما « و مما یعدون من دون الله » و از آنچه شما می ترسید و فرود
 از الله « کفرنا بکم » کافریم شما « و ندأ یسأ و یسکم العداوة و العضا ائدا »
 و بدید آمدن میان ما و میان شما دشمنی و درویدی^۱ همسه « حی یوموا
 بالله و حده » ما مکرود بالله خدای مگانه « الا قول ابرهیم لانه » [سما را
 بی بردن به ابراهیم بکوس] مکر در آن مک سخن که در را گفت « لاسعمرن
 لك » که برا آمرس خواهم « و ما املك لك من الله من شیء » و ندسب من برا
 از خدای « حیرتسب » اگر نامررد من حیرتسب یوانم « ربنا علیک توکلنا »
 خداوند ما بسب تو بار کردیم « و انا انسا » و دل و کردار ما تو گسسم
 « و انک المصیر ») و ما رگسب ما یواسب

« ربنا » خداوند ما « لایجعلنا فیه للدین کفرا » ما را گمان و سک
 افرودن کفران مکن « و اعمرنا » و سامرر ما را « ربنا » خداوند ما
 « انک اب العرب الحکم » که وی آن عرب که ما و کس او و برا
 علط سبید

« لقد کان لکم فیهم أسوة حسنة » شما را در ابراهیم و قوم او که ر
 رملب او و دند بر بردی بکوس « لمن کان یرحوا الله و النور الآخر » آنکس
 را از شما که از خدا ترسد و نور رسا ح « و من یسول » و هر که رگردد [از
 فرمان ما] « فان الله هو العلی الحمد ») الله اوسب آن بی بار س و د
 « عسی الله ان یجعل بکم و بن ائدین عادیهم هم موده » سگمان الله
 میان شما و میان اسان که دشمنی دارد با اسان از ان کفران دوستی سارد و
 بهد « والله قدیر » والله و انا اسب « والله عفو رحیم ») والله آمرر کار
 و حسابد اسب

«لَا يَهْتِكُمُ اللَّهُ» نار میرسد الله سما را «عَنِ الدِّينِ لَمْ يَقْلُوكُمْ فِي الدِّينِ»
 ار آن کسان که ما سما مع بردند در کار دین «وَلَمْ نُحَرِّجْوْكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ»
 و بیرون نکردند سما را از حان و مان و سرانهای سما «أَنْ يَرْوَهُمْ» که نیکوئی کند
 ما اسان «وَنُتَسَطَّوْا إِلَيْهِمْ» و داد اسان ما اسان رساند «أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (۸)
 که الله داد گران را دوست دارد

«أَتَايَاهُمُ اللَّهُ» سما را نار میرسد الله «عَنِ الدِّينِ قَالُوا كُمْ فِي الدِّينِ»
 از اسان که ما سما کس کردند در دین «وَأَحْرَجُوْكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ» و سما را بیرون
 کردند از سرانها و حان و مانهای سما «وَوَظَّاهِرُوا عَلَيَّ أَحْرَاجِكُمْ» و دسمان را
 ناری دادند و بیرون کردن سما از مکه «أَنْ يَرْوَهُمْ» نار میرسد که اسان را بدوسی
 کردند و اری «وَمَنْ يَرْوَهُمْ فَالْوَيْلُ لَهُمُ الظَّالِمُونَ» (۹) و هر که اسان را بدوسی
 و ناری کرد سم کار اندر خود

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای گروهی که ایمان آوردید «إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ» چون سما
 آید زنان گروهی که ایمان آوردند «مُحَارِبَاتٍ» رند از حان و مان «فَامْتَحِوهُنَّ» رسیدند
 از اسان «إِنَّ اللَّهَ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ» و الله خود به داند ایمان اسان «فَأَنْ عِلْمُوهُنَّ
 مَوَاقِبَ» اگر اسان را ندانند که اسان میمانند، «فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ»
 اسان را با کافران معرست «لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ» نه زنان گروهی که ایمان آوردند مردان
 کافر را «وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ» و نه مردان کافر حلال اند زنان مسلمان را «وَأَيُّوهُمْ
 مَا آمَنُوا» و آن کس که ایمان آوردند آن مهاجرات را ما اسان فرستد «وَلَا
 حُجَّاجَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ» سما مکی است که آن مهاجرات را ناری کند
 «إِذَا اسْتَوْهَيْنَّ أَحْوَرَهُنَّ» آن شرط که اسان را کس دهد «لَا تَنْكِحُوا
 نِعَمَ الْكُفَّارِ» و نه اسمند که داند زنان کافر و اسان را زنان حوس مسمرند
 «وَأَسْلُوا مَا آمَنْتُمْ» [و از آن مرد که آن زن را ناری کند] کس که آن زن را نار
 داد بودند از خواهند «وَلَسْلُوا مَا آمَنُوا» و ما اسان هم کس آن زن که از
 اسان سما آید ناری کند از خواهند «وَلَكُمْ حُكْمُ اللَّهِ بِحُكْمِ يَسْكُنُ» ان حکم الله

اسب و کار بر گردن مناسما «والله علم حکیم (۱)» والله داناست و راست دان
 «وان فاتکم میء من ارواحکم الی الکفار» اگر رتی از رتان سما نکافران
 سود «فما قسم» و بری آن عرائی کسند و عسب ناسند «فالوالدنی ذهب ارواحهم
 مثل ما اسبقوا» ارمال عسب کاز رتان سده فراسونان اسان دهد «وانقوا الله
 الذی انتم به مومنون (۱۱)» و برسد از آن حدائی که ناو گرد اند [و بر هر بد
 از جسم او]

«ناہیا النبی» ای معامبر «اذا جاءك المومنان» حون سو آمد رتان
 گردیدگان «فما یسک» و سب کسند^۱ ناسو «علی ان لا یسرقن بالله سناً»
 بر آنکه^۲ بالله انبار سازند «ولا یسرقن» و دردی نکند «ولا یرهن» و ربا نکند
 «ولا یفیل اولادهن» و فرزدان خود نکند «ولا یابین ینهان» و فرزدی از
 حرام سازند نارسوی بسن و سوی سن را گویند که اسار بواس دروغ «نصرته
 بن اندین و ارحلهن» و نسب آن فرزد در سب و نای افکند «ولا یعصک فی
 معروف» و در وعاصی سویند در سخن و فرمان سمیدند سکو «فما یعهن» سب کن
 ناسان «واسعمرهن الله» و آمرس حوا از الله اسان را «ان الله غفور رحیم (۱۲)
 که الله آمرر کار اسب و مهران

«ناہیا الدنی آموا» ای کرومگان^۱ «لا یولوا فوما عصب الله علیهم»
 بدوسی و ناری مگرد قومی که الله و رسان^(۱) جسم اسب «فدنسوا من الاخره»
 بومند سدید از آخر «کمانس الکفار» حسانکه بومند سدید نا گردیدگان «من
 اصحاب القور (۱۳)» از دندار اسان که در کورها اند

الموة الثانية

اس سور سبرد آب اسب و سب و جهل و هسب کلمه و هرا و ناصد حرف

۱- الف وی سب میکند ۲- الف و رآنکه

(۱) و رسان براسان

حمله به مدینه فرو آمد باجماع مفسران، و درین سور سه ا ب مسح است، بحای
 حوس آن را شرح دهیم و در بیان فصلب آن ایی بی کعب رواست کند از مصطفی (ص)
 قال « من قرأ سور المعجده کان المومنون و المومنات له سبعاء
 يوم الصماء »

فوله تعالی « یا ایها الذین آمنوا لا تجدوا عدوی و عدویکم اولیاء » امدا
 این سور در سان خاطب بی ایی نبعه فرود آمد، مردی ود از حمله مهاجران و
 بدریان حور رسول خدا (ص) عزم درس کرد که بعرا اهل مکه سود، سار و اهب
 آن کار بهان مساحب معواسف با تا کا و مع رفرا سرا سان سود، این خاطب
 ملطعمای نوبت ناهل مکه که رسول خدا اسبک عزم درس کرد که حبسک سما
 آید، بر حدر ناسند، و اس نامه بر می داد نام وی ساره هی آلی امر رسول الله صلها
 بوم صبح مکه گفته اند که د دماریان رن داد با نامه اهل مکه رساد حیرنیل (ص)
 مصطفی (ص) را از آنچه خاطب کرد حیرداد رسول علی (ع) را و بر سر را بر می آن
 رن بر رساد، گفت « اینور و صه حاج فایکم بحدون بها امرا معها کتاف، و حدو
 منها و حلوا سبلها و ان لم تدفعه الیکم فاصر واعفها، ر ند نا ر و صه حاج آنها
 ری را در ناسند که نا وی امه ای است آن نامه اروی بسا مد و رن را عرض مرسانند
 و اگر نامه ندهد، او را گردد رنند رفسند با آن موضع و رن را در ناسند و
 کف مامعی کتاف نام صبح نامه نسب حسمند او را و نامه بنافسند حواء مد
 که باز کردند علی (ع) گفت والله ما کدینا رسول الله (ص) والله لیجرحن الکتاب
 او لاصربک بالسیف آن رن نداسب که از دست اسان بخواهد رست نامه در
 میان گسوی خود بعینه کرد بود بروی آورد و ناسان داد اسان نامه بخصرب
 نبوب آوردند رسول خدا آن ساعب از شمار بسن باز گسبه ود کس فرساده
 ر خاطب را رحراد و نامه وی نمود خاطب افرار داد و عدر آورد که باز رسول الله
 والله ما کفرب مینداسلم و لاعسبک مند صحبک و لاجهم مند فارهم، و لکن
 لم یکن احد من المهاجرین الا وله بمکه من بمنع عسبره و کس عربا فهم و

کان اهل بنی طهرانهم، محسب علی اهل فاردن ان ابجد عندهم بدا و قد علم
ان الله تعالی بمرل بهم ناسه وان کنائی لا یعنی عنهم سناً رسول خدا (ص) عند از
وی بدرب، و او را تا آنکه کف راس کوی داس عمر خطاط بر حاسب، کف
دعی با رسول الله اصرت عن هذا المفاق، آتیه قد حان الله و رسوله نگذار مرا، و
رسول الله با این مفاق را کردن ریم، که با حذای و رسول حجاب کرد رسول خدا
ار آن که عمار عمر در حسم سد آنکه کف «و ما یندرک با عمر؟ هل الله قد
اطلع علی اهل بدر فعلم لهم اعملوا ما سبیم، فقد عرفت لکم و هم اهل بدر و ما
اهل بدر اهل بدر، و ما اهل بدر اهل بدر، و ما اهل بدر اهل بدر فلا یقولوا الحاطب الاحرا
فانزل الله تعالی «یا ایها الذین آمنوا لا یسجدوا لعنوی و عدوکم اولیاء»

ولد حاطب بن ابی بلعنه فی زمان رسول الله (ص) و بروی عن عمر بن الخطاب، اصله
من الارد و اعمه عبد الله بن حمید بن زهر الدی فله علی (ع) يوم در کاهرا، و کان
حاطب سبع الطام و مات بالمدينة و صلی علیه عثمان عتار و هو ممن حصر بنه
الرسوان «یلعون الهم بالمودة» ای یلعون الهم احارالسی (ص) و سر بالمود
السی سکم و سبهم و قل معنا یلعون الهم المود و لنا راند کفوله «و من
برده بالمعاد» بظلم ای - الحاد و العاد المود الهم هربهم الهم المکانه
«و قد کفروا» الواوالمحال ای - و حالها هم کفروا «بما حاکم من الحق» یعنی
القرآن و الرسول «یجرحون الرسول و اناکم» من مکه «ان یومعوا،
یعنی لان یومعوا و ان یومعوا کسانه قال یلعون ذلك لانناکم الله
«ان کسم حرجهم جهاد فی سبلی و انعاً مرضائی» هذا شرط حواءه معدم و
البعدران کسم حرجهم اوطانکم للجهاد فی سبلی و طلب مرضائی «لا یسجدوا عدوی
و عدوکم اولیاء» معنی است که اگر بیرون آمدن شما از میان اسنان و بدن شما
ارحان و مان حوس را هر جهاد است در را من و حسم حسمودی من، من دوسی
مکرید با دسمان حوس و دسمان من «یسرون الهم بالمودة و انا اعلم بما
احکم و ما اعلم» این سخن در هم بنوسه است مشکو د در همان اسان

دوسی مینماید و من میندائم آنچه سماهان میندارند اردوسی اسان و آنچه آسکارا
 مینکند اربانان حوس «ومن یفعله منکم» الهاء راجعه الی الاتحاد المیهی عنه ای -
 من یفعل ما یبغی عنه من موالایهم «فقد صلّ سوء الصل» ای راع عن الطریق
 المسقیم مینگوید هر که آن کند که خاطب کرد، ارسا بس اربان، او اربا
 راست بر گشت و طریق ایمان کم کرد

«ان یقفوکم» ای - صادفوکم و یطغروا بکم «تکونوا لکم اعداء»
 ولا یسمعکم الله اء المود الهم «وینظروا الکم اندیهم» فالعل والصرب
 «والسبهم» بالسب والسب حر میندهد رب العالمین که دوسی اسان و یقرّب
 اسان در آن نوع سمانست که اگر رسما دست یابند و هر حای که سمارا
 در یابند اما بکنند هم دست گسانند عمل و صرب و هم ربان گسانند
 سب و سب «وودّوا لکفرون» کما کفروا، و آنکه سمارا دوست یابند که هم محو
 اسان کافر یابند هدا کفره «ولن رعی عنک الیهود ولا النصارى حیّی سب ملهم»
 و ول من خالف ععد عنک خالف فلیک

«لن یسمعکم ارحامکم ولا اولادکم» الدس بیکه و هم کمار، ای - لایعون
 عنکم من الله سنا، ولا یهلکوا انفسکم سب من لایسمعکم «یوم القیمه یفصل بینکم»
 فرا عاصم و یعقوب یفصل بفتح الباء و کسر الصاد محمدا و قرأ حمزه و التکامی
 بضم الباء و کسر الصاد مسددا و قرأ ابن عامر بضم الباء و فتح الصاد مسددا و قرأ الباقون
 بضم الباء و فتح الصاد محمدا والمعنی یوم القیمه بحکم بینکم و یفصل مرفوع بن الوالدو
 ولد و من العرب و العرب یندحل اهل طاعه الحجه و اهل معصه النار «والله بما
 یعملون بصیر» یحاربکم باعمالکم

«قد کاف لکم سوء» ای - فسد «حسه» و سه حسه «فی اترهم»
 ای - فی احوال اترهم «والدس معه» من المومنین «اد قالوا لهمهم» المبرکین
 «ان اترآ منکم» جمع بری کطریف و طرفاء و ترآء منکم ای - من فراسکم
 «ومما یعدون» من دون الله کفرنا بکم انکرنا دسکم و سرأنا منکم «وینداسنا

وسمكم العداء والنصاء ائدا بالسيف والقلب «حسبى قوموا بالله وحده» لاسرنا له
صحنه سرنا عداوتكم ووالكم

اس خطابنا خاطب اسب ونا مومنان ، اسان را ائدا معرفه ائراهم
جليل كه ائراهم از سرنا و فرناات كفار سرارى و دورى گريد دانست
كه دشمنان ائد و نا اسان دوستى بگرفت و قوله «الافول ائراهم» هدا
مستسى من الاسو ، اى - لاصندوبه فى اسعفار «لانه» فان انا كان كافرا و
ذلك الاسعفار كان عن موعد وعدها انا نان يوم فلما علم انه لا يوم امسح من
اسعفار و قوله «ما املك لك من الله من شئ» يقول ائراهم لانه ما اعنى عليك ولا
ادفع عليك عذاب الله ان عصيه واسر كنه وفى هدا الآيه دلالة سه على بعضنا
محمد (ص) و ذلك انه حين امرنا بالافداء به امر على اطلاق ولم يسس ، فقال «ما اناكم
الرسول فحدو وما همكم عنه فانهبوا» وحين امرنا بالافداء اراهم اسسى قوله
«ربنا عليك يوكلنا» فل هدا من تمام كلام ائراهم ، و قبل اسساف ومعا
قولوا ايها المومنون «ربنا عليك يوكلنا» فهو يعلم منه سبحانه لهم كيف الساعليه
«عليك يوكلنا» اى - بك وبنا «والتك انسا» اى - ائنا الطاعة «والتك انمصر»
اى - المرجع والمصلب

«ربنا لا تجعلنا فيه للدين كمر» اى - لا يظهرهم عليه افسسوا بذلك
مطبوا ائهم على حق وحق على باطل وقال متجاهد لا هدا نائدهم ولا نعدنا
من عندك فمقولون لو كان هؤلاء على الحق ما اصابهم ذلك «واعمرنا» اسرنا
ديونا «انك اب العزير» اى - العال القوى «الحكم» العالم

«لقد كان لكم فيها» معنى فى ائراهم و من معه من الاولاء والاسماء
«اسوه حسنة» فتر صالحه «لئن كان ترجوا الله واليوم الآخر» اى - ترجبوا به
و يوم لقاء فى اليوم الآخر و بحسبى الب و الحساب «ومى نول» اى - نمرص
عن الامان «فان الله هو العسى» عن عاد «الحمد» الم محمود فى ارضه وسماه
لا نلحه سه من كفر الكافرين و انما اعبد ذكر الاسو لان الاولى مسلمه بالمرآء

من الكفار ومن فعلهم والناثه امر بالانساء^(١) بهم لئالوا من نوابهم ما نالوا وسئلوا
الى الآخر كاتفلانهم وقيل الاولى اُسو افعواله والناثه ما فعله قيل لما نزلت هذه
آيات اطهر المومنون عداو اقرباهم اليه ركن في الله و سروا منهم، فعلم الله سد-
وحد المؤمن بذلك فانزل الله سبحانه

« عسى الله ان يجعل نسكم وبن الدني عادنم منهم » اي من مسركي مكنه
« موده » يعنى ان يهدهم الله للدين فصاروا لكم اولياء و احوالاً ففعل الله تعالى
ذلك فاسلم كثير منهم فصاروا لهم اولياء و احوالاً و خالطوهم و ناكحوهم و قيل
« الدني عادنم منهم » هو ابو سنان بن حرب « و الموده » مود الاسلام و بروج
ام حنبله اسبه من رسول الله (ص) و كان ام حنبله بنت عبد الله بن حسن بن رباب
و كانت هي و زوجها من مهاجر الحنبله فبصر زوجها و حاولها ان يساعه فاب و
صبر على دينها و مات زوجها على الصرايه فبع رسول الله (ص) الى المحاسي فيها
لحطبها عليه فقال المحاسي لاصحابه من اولادكم بها ؟ قالوا خالد بن سعيد بن العاص
قال فزوجها من نسكم ففعل ومهرها المحاسي اربع مائه دينار و سألها مهرها
« عسى » من الله واحبه و هو للطمع والرخاء اي - كويوا على رخاء من ذلك و قوله
« والله هدير » يعنى على ان يجعل نسكم وبنهم مود « والله عمور » يعنى لمعاصيهم
اذا اسلموا « ورحيم » يعنى المومنين حب ادخل اقرباهم في دينهم بم رحمة الله
عز و حل في صلته الدين لم يعادوا المومنين ولم يعانلوهم ولم يجرحوهم فقال

« لانسئلكم الله عن الدين » اي - عن براؤدين « لم يخالطوكم في الدين و لم
يجرحوكم من دناركم » اي - لم يودوكم بمكنه حتى اضطروكم الى الحروح منها ان
يسروهم « في موضع الحنبله بدلا من الدين والمعنى لانسئلكم الله عن ان سروا الدين
لم يعانلوكم في الدين « و قسطوا اليهم » اي تحسبوا اليهم و معطوهم مما يملكون
من طعام و غير قسطا و الاقسط ان يعطوهم مثل ما يعطون

در سب برول ابن آتب علما بهر محمل اند ابن عباس گفت در سان

(١) اسما دور من در حراكا و سس ماند كي اركسي و دور سدن موهك هـ

حر اعه و نبی حدیقه و نبی مدیح فرو آمد که ما رسول خدا (ص) عهده‌ی صاحب سیمید و عهد داسید که حال نکند و رسول را و مومنان را بر حاسد و از مکه بیرون نکند و دسمنان رسول را ناری بدهند رب العالمین رسول را و مومنان را رحص داد که ما این قوم علی‌الخصوص هر چند که کافراند اگر نکوئی کسند و صلح دهند و داد اسان با اسان رسانند، شما را منع نسب و در آن نبی سب فساد کف حکم این آب رعموم بود، هر کافر که ما رسول حال نکردید و مومنان را بر حاسدند^(۲) ما اسان موسس بر وصل رحص بود، ما آب آمد که «اهلوا المسرکین، الاله من مسووح سد و بقول فساد این آب مسووح اسو قبل الاله وارد فی سان الدین آموا و افاموا بمکه و لم بها حرو لما هم من الصف، و قبل اريد بذلك النساء و الصنان، و قبل نزل فی اسماء نبی نکر و ذلك ان امها قبله نب عبد العزی قدمت عليها العدیه بهذا ما و هی مسرکه، فقال اسماء لافل منک هدیه و لا یحلل منی حتی اسادن رسول الله» فقال لها عانیه رسول الله (ص) فامرها ان یعمل هدیهها و یحسن الیها ثم ذکر الدین بها هم عن صلهم فعال

«ایما ینهکم الله عن الدین فانیوکم فی الدین و احر حوکم من دنارکم و طاهر و علی احر احکم» و هم کما مکه الدین الحاکوکم الی الیهر من مکه «ان یوئوهم» یعنی مهکم عن ان مولوهم النصر و المود و البر و الصله «و من یوئوهم» بالموده و مکه سرالسی (ص) «فاوئک هم الظالمون» المسوحوین لعذاب الله قال بعض المفسرین یسحب الله الاولی یهد الله و یسح معنی الایمن یا به السیف

«یا ایها الدین آموا اذا جاءکم المومنان مهاجرات» ای شما که

مومنانید، چون دنان مهاجرات شما آیند، از مکه هجرت کنید به هدیه «فامحواهن» اسان را امحان کنید، حال اسان و سب آمدن اسان بمحوق نارداند امحان، بقول معنی مفسران آنست که رسول خدا اسان را سوگند دادی

که نه بعض سوهرا آمد و نه تسور و نه عرب را و نه عس و هوای مردی را و نه
 رعب ندسا و الماس مرادی را و نه محرد دوسب داسب رمن مدینه را، بلکه دوسب
 داسب دین اسلام را هجرت کرد و دوسب ی حدای و رسول را و حر رضای حدای و
 رسول و رعب دین اسلام او را مرادی دیگر سب بقول بعضی امتحان آنسب که
 بران یکمی^۱ «اسهنا لاله الا الله وان محمد اعبد ورسوله» رب العالمین گف
 چون این سوگند ناد کرد و امتحان حاصل شد، از وی بظاهر ندیدند و حقایق
 باطن و صبر دل بالله افکند که ما را آن را سب و حر الله آن عالم سب
 انسب که گف «الله اعلم بانهاهن» آنکه گف

« فان علموهی مومنان » چون از اسان ندانستند دلایل طاهر که مومنان اند
 و هجرت اسان از هر حدای و رسول اسب، «فلا رجوعهنّ الى التکفار لاهنّ حلّ لهم
 ولا هم یحثلون ثهنّ» اسان را فا^۲ کافران مدهد که نه در مسلمانان حلالست مرد
 کافرا و نه مرد کافرون مسلمان را حلالست این آیه در اسان وی فرو آمد نام وی
 سبعة نسب الحارث الاسلامی که از سوهر خوس بکر سب سال حدیثه و هجرت
 کرد رسول خدا او را امتحان کرد، حبانکه الله فرمود و او را مومنه ناف سوهر
 وی آمد صمی بن الواهب گف ما محمد رذّ علی امرأی زن من نامن فرست که
 بو در صلح حدیثه اما حبان شرط کردی که هر که آن ما سو آید ما فرستی رسول
 خدا گف این شرط کرد ام در مردان نه در زنان که زبان گروید بهیچ حال کافران
 را ناسند و اسان را حلال ناسند و این آب بروقی این حکم فرو آمد پس رسول خدا
 بفرمود با کوس که آن سوهر کافره سبعة داد و د، باوی دادند انسب که رب
 العالمین گف «وایوهم ما اتفقوا» یعنی اعطوا الروح الکافرا ما اتفق علیها من
 المهر قبل ان لم یوجد لها مال فی الحال یوجد من المؤمن الذی یزید الروح بها
 مقدار ذلك المهر و یزید علی الکافر فان لم یروح بها احد من المومنین کان سبیلها

سئل المعسر الدس الى ان يجد مسر و يقال روح سبعة عمر بن الحطاب
 «ولا تخاف عليكم ان تكحوشى» اى - لا تخاف في تكاح المهاجر «ادأاسموهش»
 مهوهر و انباء المهملس مسرط لجليلها كما ان ذاك لس مسرط في المومات في
 قوله «وآبوا النساء صدقانهن نحل» لكنه حب على اسانهن مهوهر اذا طالن بها
 وقد نزل هذا الآء في ام كلثوم بنت عقبة بن ابي معيط حاص مهاجر في عام الهدي
 فعاد احواها رسول الله (ص) مسرذ انها نزل هذا الآء ، قوله «ولا تمسكوا بعصم
 الكوافر» فرأ ابو عمرو و يعقوب بالسديد والآخرون بالنصف ، معنا هما واحد
 والعصمة الاساك والكف وهي ما حارمه التكاح ، يعنى اذا ناسب الاذنان فعدا يعطى
 العصمة ، واصل العصمة الله لى ، يقال لكل ما امسك سنا عصمه ، اى - من اسلم وبعث
 امرأه كافر او اسلمت المراء و هى الروح كافرا فعدا يعطى العصمة ولا تمسكوا بها فلا
 حرمه لها «والتكوافر» طائفة من النساء ، طائفة فعذب عن الهجر و سب على الكفر
 وطائفة اذنب عن الهجر ولحق بازواجها الكفار قال الزهرى لما نزل هذا الآء به
 طلق عمر بن الحطاب امرأه كاساله بمكة مسر كس احدهما بربعة ، سب ابي امية
 ابن المغيره وروحه بعد معاوية بن ابي سفيان وهما على سر كهما بمكة والآخرى
 ام كلثوم بنت عمرو والحراعة ام عبد الله بن عمر وروحها ابو جهنم بن حذافة وهما
 على سر كهما وكاتب اروى بنت ربيعة بن الحارث بن عبد المطلب يحب طلحة بن
 عبد الله فها حر طلحة وهى بمكة على دن قومها ففرو الاسلام سبها حبس بهى عن
 التمسك «بعصم الكوافر» ثم روحها خالد بن سعيد بن العاص بالاسلام وكاتب ممن
 فر الى رسول الله (ص) من ساء الكفار فحبسها وروحها خالد بن سعيد بن العاص
 قال السعبي وكاتب رتب بنت رسول الله (ص) ابنى العاص بن الربيع اسلم ولحق
 بالنسب (ص) فى المدينة واقام ابو العاص بمكة مسر كما ثم ابنى المدينة واسلم فردها عليه
 رسول الله (ص) «واسلوا» ايها المومنون «ما اتقيتم» اى - ان لحب امرأكم
 بالمسر كن مرده «فاسلوا ما اتقيتم» من المهر ممن روحها منهم اذا منعوا

« ولستلوا » يعنى المسركين الذين لحقت ارواحهم بكم « ما اضعوا » من المهر
 من بروجها منكم « دلكم حكم الله بحكمكم بكم » فيه فاحكموا « والله علم »
 مصالح اموركم « حكمكم » فيما امركم به من السنه والعذل قال الزهرى ولولا
 الهديه والمهدأدى كان من الرسول الله (ص) و من قرىس يوم الحدسه لامسك النساء
 ولم يرد المهر صداقا وكذلك كان يصنع من جاء من المسلمين قبل العهد فلما نزل
 هذا آية امر المومنون بحكم الله عز وجل وأدوا ما امروا به من نفقات المسركين و
 انى المسركون أن يقرؤا بحكم الله تعالى فيما امر من اداء النفقات المسلمين فانزل
 الله عز وجل

« فان فاتكم سىء من ارواحكم الى الكفار » فانكم اى - ذهب عنكم سىء ،
 اى - احد و كذلك قرأ ابن مسعود « فعافسهم » و قرىء « فعتسهم » اى - عروهم
 مع ذلك فعفسهم « فابوا الذين ذهب ارواحهم الى الكفار منكم مثل ما اضعوا »
 عليهم من العنايم التى صارت فى ايديكم من اموال الكفار، وهل معنا فعافسهم المرتبة
 الفصل قال ابن عباس كان جميع من لحق بالمسركين من نساء المومنين المهاجرين
 راحته عن الاسلام سىء نسو فاعطى رسول الله (ص) ارواحهم مهوور نسايم من العسمة
 « وانما الله الذى اسمى مومنون » احلف العول فى أن رد مهر من اسلمت من
 النساء الى ارواحهم كان واحدا او مندوبا ، واصله ان الصلح هل كان وقع على رد النساء ؟
 فيه قولان احدهما انه وقع على رد الرجال والنساء جميعا لما روي ان لا ناسك مما
 احدا لا ردده ثم صار الحكم فى رد النساء مسوحاً بقوله « فلا ترجعوهن الى الكفار »
 فعلى هذا كان رد المهر واحدا العول الآخر ان الصلح لم يقع على رد النساء لانه يروى
 على انه لا ناسك مما رجع وان كان على ذلك لا ردده فعلى هذا كان رد المهر مندوبا
 وذهب بعض الفقهاء الى أن هذا احكام بمع المهر والهديه التى كانت تسهم فلما
 انقضت رآب تلك الاحكام ونسخت

« يا ايها النسي اذا جاءك المومنان نسايمك » سميت النسي لان النسايم
 سيع نفسه بالحجة ومنه قوله عز وجل « ان الله اسرى من المومنين أنفسهم »

فيل كان النبي (ص) اذا ابع النساء وضع قدحاً من الماء فكان يصب يده فيه ثم يامرهن ان يعمسن ايديهن فيه وفيل ثرب هذه الآية يوم فتح مكة لما فرغ رسول الله (ص) من سعة الرحال وهو على الصفا وعمر بن الخطاب اسفل منه وهو يابع امر رسول الله ناحداً ايدهن قووبانه و سلمهن عنه وما كان رسول الله (ص) ناحداً بيد امرأ عبدالمعنه وفيل امرا احب حديثه حاله فاطمه فاصب النساء وكانت همد تب عسبن ويبعه امرأ ابني سمان بن حرب في حملهن منعه منسكراً مع النساء خوفاً من رسول الله ان يعرفها فقال النبي (ص) «انا يمكن» «علي ان لا تتركى ناللة سناً» فرفعت همد رأسها وقالت والله انك لما حد علينا امرأ ما رأيناك احديه على الرحال و ابع الرحال يومئذ على الاسلام والجهاد فقط فقال رسول الله (ص) «انك لهدت بس عس» قالت نعم فاعف عما سلف عفا الله عنك ، يعني ما صعب بحمره فقال رسول الله «انا يمكن» «ان لا تتركى ناللة سناً» قالت من السرك فرربا اليك فما اسركما منذ اسلمنا فقال رسول الله «ولا ترفي» فقال همد ان ابنا سمان رحل سحبح و اي أحد من ماله ما يكسبي وولد فقال رسول الله «بالمعروف» وفيل كان ابوسمان واقفا هناك ، فقال نعم ما اصبت سناً فما مضى وبقا عبر فهو لك حلال و قال صلى الله عليه وسلم «ولا ترفي» - فقال همد هل برى الحر ؟ - فقال صلى الله عليه وسلم «لا والله ما برى الحر»

فقال رسول الله «ولا نقبلي اولادهن» يعني واذا السات معافه المعز فقال همد نحن ربنا هم صغارا وانهم فليصومهم كمارا فانهم اعلم وهم فصحك عمر وصحك رسول الله من قولها وكان قد قبل اس لها يوم بدر ، فقال له حنظلة بن ابي سمان ، فقال رسول الله «ولا تافس نهان نصرتيه بن اديهن و ارحلهن» يعني الكذب والسبحة والمسي السبحة يحلفه من بقاء انفسهن قالت همد والله ان الهان لصبح وانك لا يامر الا بالرسد ومكارم الاحلاق وفيل المراد بالهتان هاهنا ان يلقط مولودا ويقول لروحها هذا ولدى منك فهو الهتان المعرى «بن اديهن و ارحلهن» لان الولد ان اوصعه الام سقطت بس يديها ورحلها «ولا تعصيك

في معروف « اى - فى كل امر وافق طاعة الله وفى كل امر فيه ريبه » قال
 سعد بنى المصعب والكلى و عبد الرحمن بن ردد هو النهى عن النوح والدعاء بالنويل
 و بمرق النب و بفس الشعر و حسن الوجه و ان لا يتحدث المرأة الرجال الا دامحرم
 و لا يحلو رجل عردى محرم و لا سافر الا مع دى محرم روى ان حوله لب
 الحكيم الانصارية السلمة قال يا رسول الله ما لى اى ، فحب عليه فاسعدنى امرأ ،
 وقد ما لى اى امان لى ان اذهب فاسعدها على النوح بن امك ؟ فقال رسول الله
 « لا مولى ! فما راب براحه » لى اى لى لها و قال اذهنى فاسعدها بن امسكى « روى
 ابو مالك الاسمرى عن النبى (ص) قال « اربع فى امى من امر حائله لا مرقو -
 هى العجر الاحساب ، والطعن فى الانساب ، الاستسقاء بالنحوم و الساحة » وقال
 صلى الله عليه وسلم « الساحة اذا لم تب قبل موبها تمام يوم الصامه عليها سربال من
 فطران و درع من حرب » و قال « لس منا من سرب الحدود و سق الحبوب و دعا
 بدعوى الحائله » و قال صلى الله عليه وسلم « هذ الوايح يحعلن يوم الصامه صقسن
 صفا عن الممن و صفا عن السار و سجن كما سجن الكلاب » و روى ان عمر بن
 الخطاب رضى الله عنه سمع نائحه فادها فصر بها لى وقع حمارها عن راسها فصل
 نا امر المومسن المرأ قد وقع حمارها قال آتها لآحرمه لها قوله تعالى
 « فائعهى » اى - اذا نادىك فائعهى « فاسعمر لهن الله ان الله عموؤ رحيم »
 قال عائشة كان النبى (ص) يابى النساء بالكلام بعد الآه « لا سركوا الله سنا »
 قال وما سب بد رسول الله بد امرأ الا امرأ بملكها و قال اممة لب رقيقه
 نابت رسول الله فى نسو فقال فما اسطمن و اطمن ؟ فقل رسول الله ارحم بنا من
 انفسنا ! قل يا رسول الله صا حنا فعال « اى لا اصافح النساء انما فولى لامرأ
 كفولى لمانه امرأ »

« يا ايها الذين آمنوا ! اى كرو دكانا » لا توتوا فو ما عصب الله عليهم »

و هم اليهود و ذلك ان ناسا من فعرا المسلمين كانوا يحرون اليهود احبار المسلمين
 و سواصلوبهم فصصون ذلك من بمارهم فيها هم الله سبحانه عن ذلك « قد نسوا

من الآخره» يعنى هؤلاء اليهود شؤوا من الآخر بان يكون لهم فيها نواب وحر
 «كمانس الكفار» الدس ما بنوا و صاروا فى الصور من ان يكون لهم حظ و نواب فى الآخر،
 و قبل كمانس الكفار الدس فى الصور من رحمه الله، و قبل كمانس الكفار الدس فى
 الاحصاء من المصور من ان يرحموا الله

الموة الثالثة

قوله حالى «بسم الله الرحمن الرحيم» سه حراس كه سعادى بند در
 آست و روى عودى روس آست اسماعل ريان بند كرحق، واسمعراى دل مهر
 حق و املاء سرار بطر حق طوبى كسى را كه الله ستروى طر كند نادل وى بمهر
 سازند و ريان وى رد كز دارد و هنج دكر عربى برار نام الله نسب و هنج نام و دكر
 عربى برار آست سمب نسب «بسم الله الرحمن الرحيم» مصطفى (ص) كهف
 «كل امرئ نال لم يندأ فيه سم الله فهو امر» هر كار احط كه در آغار آن سم الله
 بود، آن كار ناهى و د، كه او آن مقصودى بر نماید وى و فوج سم الله در مملك
 هنج كارى روان نسب بى كفار سم الله يعارب در سب نسب و رار كاز نسب در
 آثار ما بور است كه بكنى اراهل و فوج هر روى بى آنكه سم الله بكنى هر ار نار
 سور الاخلاص بر خواندى، بس او آنكه يعالم آخرت رسند و او را در حواب
 دندند، كمند ما فعل الله لك، الله ما وجه كرد؟ حالت خوئست؟ كارى بچه رسند؟
 كهف هر نازى سور «فل هو الله احد» خواند و دم نواب آن را در هسب ار بهر ما
 كوسكى ما كرد بودند، و اكنون كه دندم نمى بدم كه ناهى است كه مد
 آن ناهى بگوى ما از حسب؟ كه ما از آن بودست كه ما در دنا سرف «بسم الله
 الرحمن الرحيم» از سر سور بها فرهاد بودم

بهر طرف كه كه اكر همه ملك موحودات نام و نار كند، بگرنا و فوج
 سم الله ندان بگرى كه آنرا بر مقدار رسهائى و حسب نسب و اكر حرنل و
 جمله عرس بجا كرى نو كم رسند، را آن محل و سرف، و كه سلطان سم الله داعى

از آن خویش بر میان خاف نهاد هر خانی که عاشقش بود، او را اسیر نگرفت، هر دلی که سوخته‌تر بود، رحمتش رود بر معارف رفت

گفتم که خویشم و بندهش بواسطه سوار مرا، مرن نوای سدر منبر
گفتا که در رحم من نو آزار مگرد در رحمت بود همه نو آردن در

« يا ايها الذين آمنوا لا تحذوا عدوى وعدوكم اولياء » ای شما که

ایمان آورد اندو بعام رسان راست داشتید و بنعام مرا بجان و دل بندید، دشمن ما و دشمن خود را بنویس مگردید هیچ دشمن شما را نه از نفس اماره بنویس،
در بهار ما از او ایمن نباشید و بنویس از او رخصت نباشید مصطفی (ص) گفت «اعداء
عدوك نفسك ألي بن حبيبتك» دشمن بدشمنی نفس دشمنان است، همه آن خواهد
که زبان وی در آن است هر که نفس خویش را خود کشته دارد خویش را بجم
حسرت میگرد در احضار داود (ع) است که «ناداود عاديتك فليس لي في المملكة
منار عيرها» نداداود عداوت من را میان درمید و او را درمید و هر و زبان مخالف
دار که در مملکت ما را بخری منار عیر است این نفس حاکی و طفلی و طفلانی است،
دشمنی عداوت و مگذار است اصل وی از منافق است و منافق مقدمه حقد و حسد و
بعض و عداوت است نه از گراف مصطفی (ص) گفت «رحمنا من الجهاد الاصرالى
الجهاد الاكبر» عرا روم را عرا که روعرا نفس را عرا همس خواند زیرا که بلسگری
اندك روم از قصر بوان سید و حمله اولیاء روی زمین نفس را از یکی بوان سید،
رای آنکه آن کافر در روم بمعاضه جهاد کند و رعاری سعه و عصب نماند و بافعال
مما کبر خواند و نفس بمعاضه جهاد کند و بروی موقت و سعه حاید و بافعال معارف
خواند و مردان را دین دین سبب طاعتها بکنند که دانست که آن ملواح
من است، که صناد مخرج راهم مخرج کرد احمد حصرونه بلخی گوید نفس
خود را با انواع ریاضات و مجاهدات معهود کرد بودم روزی ساطع و کرد عجب
داشتم که از نفس ساطع طاعت نماند، گفتم در برابرش گوی چه مکر باشد مگرد
گرسنگی طاعت نماند که بنویس او را روز همی فرمانم خواهد که در سر روز

نکسانند، گفتم ای نفس اگر این سر منس بکرم زور نکسانم گف روا دارم !
 گفتم مگر از آنست که طاف نماز سب نمی دارد ، میخواهد که در سر بحسد
 گفتم که در سرفنام سب تا کم نکم ، چنانکه در حصر ، گف روا دارم ! بگر کردم
 که مگر از آن بساط سر عرا کرد که در حصر با خلق نمی آمرد که او را در حلول
 و عزلت میدارم ، مرادش آنست که با خلق صحبت کند گفتم ای نفس هر جای که
 روم درین سر مرا بحراهای فرود آرم که هیچ خلق را نسبی گف روا دارم از
 دست وی عاجز ماندم ، در الله و از یدم سر ع کردم تا از مکر وی مرا آگاهی دهنده آخر
 او را افرار آوردم ، تا گف در حصر مرا در زوری هزاران کسی ، سمسر معاهدت ،
 بحلاف مراد من ، و خلق را آگاهی به در عرا ناری کس نکمار ناسد و بهمه جهان
 نام سود که احمد حصرونه مرا سهادت ناپ ! گفتم سبحان آن خداوندی که
 نفسی آفرید بدین معنوی که دنیا منافق ناسد و بعد از مرگ مرائی ناسد ، به درین
 جهان حصص اسلام خواهد نه در آن جهان آنگه گفتم ای نفس امار والله که
 ما ن عرا بروم تا و در بر طاعت و ناز مندی اس هم در حصر آن ریاضات و انواع
 معاهدات که در آن بودم رنابت کردم

٦١ - سررة الصف - مدنية

فوله تعالى **بسم الله الرحمن الرحيم**، نام خداوند فراح بحساس مهربان
«صبح لله» ماكي مسود الله را «ما في السموات وما في الارض» هر چه
در آسمانها و زمينها حرس «وهو العزيز» و اوست اويده باهر كاويد و بفتح هست
مانند «الحكيم (١)» راس دان راس كار

«يا ايها الذين آمنوا» اي گروه گان، «لم يقولوا ما لا يفعلون (٢)»
حرام كنويد آنچه نم كنيد؟ «كثراً مقبلاً عبد الله» بركت رسي اسب مرد بك
الله «ان يقولوا ما لا يفعلون (٣)» كه مي كنويد آنچه كنيد

«ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله» دوست دارد الله اسان را كه جنگ
مي كنيد، از بهر او «صفاً» قطار قطاراً حو حو «كانهم ساء مرصوص (٤)»
گويي اسان [در صف فعال] ديواي اند درهم رسته

«واد قال موسى لقومه» موسى (ع) گفت قوم حوس را «ناقوم لهم ثو دوبي»
اي قوم چرا مرنجايد مرا؟ «وقد تعلمون اني رسول الله انكم» و ميدانيد كه من
فرستاد الله ام سما «فلما راعوا» حو مي كنيد از فرمانداري «اراع الله فلو بهم»
الله دلهاي اسان نگردايد [ار آسائي] «والله لانهدي القوم العاصين (٥)» والله
را نمائيد برون سد گان را ارطاع

«واد قال عيسى بن مريم ناسي اسرائيل عيسى مريم (ع) گفت اي فرزندان
يعقوب «انني رسول الله انكم» من فرستاد الله ام سما «مصدقاً لما بين يدي
من النورية» راس دارند و بد نريد آن امه كه بس من فرو آمد، نوراب، «ومسراً»
نرسول نايي من بعدي اسمع احمد» و مرد دهند برسولي كه ارس من آند نام او
احمد «فلما جاءهم بالنساء» حو اسان آمد عيسى (ع) امعجر هاي روس «فالتوا
هذا سحر» من (٦)» گفتند كه اين سحر اسب خدا و ثي آسكار

«ومن اظلم ممن افترى على الله الكذب» و کسب سیمگاز بر آتش که دروغ مسارد بر الله «و هو تدعى الى الاسلام» و او را با مسلمانى مىخوانند «والله لا يهدي القوم الظالمين (۷)» و الله را نمىاند سیمگازان را [بحر حوس] «ثريدون يطغوا بورا لله بافواههم» مىخوانند که مىکشد روستائى الله بىف دهنهاى حوس «والله ميم بوره» و الله تمام کند بورحوس اسب [وسر براند کارحوس و بارى دهنده رسول حوس] «ولو كره الكافرون (۸)» و هر چند که دسوار آید کافران را

«هو الذى ارسل رسوله نالهدى» او آسب که فرستاد رسول حوس را برآه موبى «ودنى الحق» ورا راست و کس درسب «لنظهره على الدنيا كله» با بر دارد آن را رهنه کسها «ولو كره المشركون (۹)» و هر چند که دسوار آید انصار گران را

«نايتها الدنيا آموا» اى گردیدگان «هل اذثكم» را موبى کم شما را؟ «على تحارة لثبكم من عذاب الم (۱۰)» بر بارو گانى که نار رهاى شما را از عدائى درد مىای

«يومون بالله ورسوله» آنچه نگروید بحدای و فرستاد او «و نجاهدون هي سبل الله» و حیک کند با دشمنان حدای [ار نهراو] «ناموا لكم و انفسكم» بمالهای حوس و بهای حوس «دلكم حرككم ان كسم يعلمون (۱۱)» شما را آن به اسب اگر مىداند

«بمركم دثوكم» با مررد شما را گماهان شما را «و ندخلكم حباب بحرى من تحها الانهار» و در آرد شما را در بهسهائى که مىرود بر دره آن حو بهای روان «ومساكن طمة» و بسبب گاههای حوس «هي حباب عدى» در بهسهائى همسى^۱ «ذلك المور العظيم (۱۲)» آسب بروروى برر گوار «واخرى تحبونها» و از رگانى دیگر که دوست مىدارند آب را

«نصر من الله وفتح قريب» ناری از حدای و دولت گسادی بردنك «و نصر المومنین» (۱۳) و سار و گردگان را

«يا ايها الذين آمنوا» ای گردگان «كونوا انصارا لله» ناران
 ناسند دین حدای را [و رسول اورا] «كما قال عيسى بن مريم» چنانکه عیسی مریم
 كفت «للهوارین» حواریان را «من انصارى الى الله»؟ آن كسب كه
 ناران من اند در روی دادن ناله و آهنگه كردن ناو؟ «قال الحواریون» حواریان
 كفتند «نحی انصار الله» ما ناران الله ایم [ناری دهندگان دین اورا و رسول
 او را] «فأجاب طائفة من بني اسرائيل» گردیدند گروهی از یهودیان یعقوب
 «و كثر طائفة» و سگرویدند گروهی «فانذروا الذين آمنوا على عدوهم»
 گردیدگان را بر دشمنان اسان دسدادیم و نصرت كردیم «فاصبحوا ظاهرين» (۱۴)
 نا بر اسان بر میری آمدند و بروری

الوجه الباقية

این سور راسه نام است سور الحوارین سور عیسی، سور الف جهارد
 آسان است دو سبب و سبب و نك كلمه و بهیضه حرف حمله ه مدله و رو آمد رسول دسبر
 مفسران و قال عطا هی مكه درس سور به فاسح است و نه مسوح و روی عن
 ابی بن كعب قال قال رسول الله (ص) «من قرأ سور عیسی كان عیسی مصلیا مستمعرا
 له ما دام فی الدنيا و يوم القیامة هو رقیبه»

«سبح لله ما فی السموات وما فی الارض وهو العزیز الحکیم» انما بعد
 ذكر «سبح» لانه افساح السور بمعظم الرب فحسن اعاده و الاستعجاح ككعاد
 به «سبح لله الرحمن الرحیم» فی كل سور للسمی و اله رك و قبل ان سبحان الله
 كلمه احبها الله و رخصها فاحسان مال والمعنی قدس الله و ربه كل شیء حلقه و كل
 ما حلقه حمله علی وحدانیة دلیلا و لمن اراد ان يعرف الهیة طریقا و سبلا ان
 كل شیء و ذلك دلیل علمه و حكیمه و رب كل مخلوق و ربیه شاهد مسیه و اراده
 «وهو العزیز» فلا یسه سار و لا یرك فی الملك ماره و صاهه «الحکیم»

که بوان آن و سر بردن آن نصیب سمانست ، ندانند که کنند یا نکنند ، بعد از الهی !
 بدین بدگی موافق حسب دانست ؟^۱

« کُتِرَ مَقْعًا » ای - معنی « عِدَالَتُهُ اَنْ يَقُولُوا مَا لَا يَفْعَلُونَ » من معصیه الله
 فله المار کما ان من احبه الله فله الحبه و قوله « کُتِرَ مَقْعًا » نصبت علی الحال و قبل
 نصبت علی الامر ای - کثر من معص و قبل کثر المص معصا عبدالله ان يقولوا فی
 محل الرفع بالاسداء کمولک نعم الرجل رجلا رید^۲ قال معاهد ثرب هذ الله
 فی عبدالله فی رواجه الانصاری ، ساعر رسول الله (ص) ، المستشهد بمویه امرا و کان
 بعض علی اصحاب رسول الله (ص) فی مسجد علی حنا و جلس الیه رسول الله بوما و
 قال امرت ان احلس السکم و امرت انی رواجه ان یمصی فی کلامه فقال بوما فی اصحاب
 له لیساعلمنا ای الاعمال احب الی الله فلرما مادما فربل « نا انھا الدینی آموا
 هل اذکم علی بحاره تُحکم من عذاب الهم یومون بالله و رسوله » الله
 فلما ثرب قال انی رواجه لا ارال حسبا^(۱) و سئل الله فام ثرب یحاهد حتی
 اسسهد بمویه بم ساطوا فربل « نا انھا الدینی آموا ثم یقولون ما لا یفعلون » و قبل
 اسد ای - القرآن علی الدعا الی الدن و الواعظین یلاب آفات « نامرون الناس بالتر »
 الله « و ما رید ان احالفکم الی ما ایهکم عنه » الآ « ثم یقولون ما لا یفعلون »
 و یعرف منه قوله عروحل « یحبون ان یحمدوا ما لم یفعلوا »

فوله « ان الله یحب الدینی یقاتلون فی سبيله صمًا » بح علی السارح فی
 الفعال و ندعوا عن الساطو و بدل علی فصله الجهاد « صمًا » ای مصطفی ، مصدر
 وقع موقع الحال « کانهم نساء مرصوص » المرصوص والمرصوف من السنان
 مالا لجل منه ولا فرج^۳ قبل « کانهم نساء مرصوص » نسی الرصاص لاصی منه الی
 بعض و قبل « رید اسواء سابعهم فی حرب عدوهم حتی یكون^۴ اجماع کلمتهم
 کلا ما لجل منه ولا فرجه و منه قوله صلی الله علیه و سلم تراصوا فی الصفوف لا
 یحککم الشیطان و کان عمر فی الحظاظ (رض) یقول اذ اقام الی الصلو تراصوا

۱- الف فرجه ۲- الف یكونوا

۱) حساسی که در آن حد و حد کند فرجه حساسی

واسموا وكذلك في البحر ان الله عرّوخل يقول السوح رّكع وصسان رّسع و
هائم رّبع لمب عليهم العذاب صبا نم لرص رّصا

« وادّال موسى لقومه » نبي اسرائيل « ناعوم لم يؤدوني » ؟ وذلك اّهم
كانوا يقولون ان ه عسا وانه آدر اى - لم لا يوفروني مع علمكم « اني رسول الله
الكّم » والرسول معطّم ويحرم منه سلبه لذي (ص)، اى - ادا آذاك الماعون وقد رّ
موسى (ع) وابداء قومه انا « فلما راعوا » اى - عدلوا عن احكام السرّعه ناريكاب
ما بهوا عنه من المحطورات وبرك ما امروا به من الواحبات « اراع الله قلوبهم »
بان خلق فيها سكا وصلاله وامالها عن الهدى عقوبه لهم عن معاصيهم، وقيل لما راعوا
عن الصاد « اراع الله قلوبهم » بان خلق فيها سكا عن الاراد وقيل في نظم الآله
معدّم وباحر والمعنى فلما « اراع الله قلوبهم » راعوا بطر ومن يومس بالله يهد
قلبه « والآله لا يهدى القوم الماسين » اى - لا يهدى الى دسه الّ بن في علمه
اّهم بموون كمارا وطر الآله قوله في الاحراب « لا تكووا كالذين آدوا موسى،
كان موسى (ع) حبا، كرما، سيرا، بعسل مسيرا و كان نبي اسرائيل بمسلون
عرا، فقالوا ان موسى لا يسير الا لسوء^١ به فانهمو بالادر فحلا يوما للاء سال
وهم اذ ناك في السه فمعى و وضع سانه على الحجر الّذي سمعهم فسار الحجر وذهب
سانه على الماء بهوى كالطراى - سرع وهو بعدو وحلفه سد العصار يقول ساني
حجر، ساني حجر، ثم لحفه و طعن صرنا بالحجر قال ابو هريره فوالله لمد رأب
بدوب عسا بالحجر وهو قوله عرّوخل « فرا الله مما قالوا » وذلك ان نبي اسرائيل
بطروا الله حين بعدو وحلف الحجر

قوله « وادّال عيسى بن مريم » المعنى وادّكرا صاد عيسى بن مريم
ادّال لقومه « ناني اسرائيل اّني رسول الله الكّم مصدفا ثمانس نديس النوربه »
اى - مومنا حاجاه به موسى من النوربه « ومسرأ رسول ناني من نهدى
اسمه احمد » سركل نبي قومه مسنا (ص) والله افرد عيسى نالذ كرفي هذا الدوضع
لا به آحر نبي قبل نسا (ص) فسرا ان السار به عم جميع الاساء واحدا بعد

واحد حتى انتهى الى عيسى (ع) فُروى عن رسول الله (ص) انه قال انا ادعو اى ،
 اتراهم ، وسار احنى عيسى ، ورأى احنى فى منامها ثورا خرج منها اصاب لها اصاب
 الامل بصري ، عيسى يدعو اتراهم قوله « ربا وانب فيهم رسولا » وعن
 محمد بن حمر بن مظعم عن ابيه ان رسول الله (ص) قال « لى حمسه اسماء انا
 محمد وانا احمد وانا الماحى الذى بمحو الله به الكفر وانا لى سحر الذى يحسر الناس
 على فدى وانا العاف آحر الاساء » وراد فيه « حده به بن النمان » وعبر ونسى الرحمة
 ونسى الملحمة وقوله « احمد » الالف فيه للمالعه فى الحمد وله وجهان احدهما ، انه
 مالعه من العاقل اى - الاساء كلهم حامدون لله عز وجل وهو اكرم حمدا لله من غيره
 والثانى انه مالعه من المفعول اى - الاساء كلهم محمودون لما فيهم من الحصول
 الحمد وهو اكرم مضاف واحمم للعصائل والمعاس الى حمد بها « فللمأحاتهم
 بالنسب » يعنى حانهم عيسى المعجرات والدلالات الواضحات « قالوا هذا :
 الذى ابى به « سحر » طاهر « من » فرا حمزه والكسافى هذا ساحر ، اى -
 عيسى ساحر منس

« ومن اعظم ممن اقرى على الله الكذب » ووصف السارى ما لا يحور
 ان يوصفه ويسالنى الى السحر « وهو تدعى الى الاسلام » فلا يحب « والله
 لا يهدى القوم الظالمين » اى لا يهدى من علم انه كافر فى عاقبه امر وفى
 ايق حكمة

« يريدون ليطغوا بوز الله نافواهم » اى - يريدون ليردوا كتاب الله
 بالكذب بالسهم وقيل يريدون ابطال وز الله وهو الاسلام والعراق ومن من
 يُريد ان يطغى بوز الاسلام والقرآن يكذب كمن يحمال ويراول اطفاء سماع السمس
 بعبه وبعبه فيه وذلك من المحال وقيل « يريدون » كتابه عن اليهود والنور
 الهدى وهو هذا رسول الله (ص) وقال انوب السجافى الذين يسمون موب اهل
 السه « يريدون ليطغوا بوز الله نافواهم والله منهم بوره ولو كره الكافرون » فرىء
 بالسوس وبالا صافه « منهم بوره » فحوما وقع الا صافه وحق لما لم يقع السوس والمعنى

ام نور و سمه ابتدا و قال اني عباس ابنا الوحي عن النبي (ص) يوما فقال كتب لي الاسرى لليهود اسروا فقد اطاع الله و محمد مكاين سرل عليه وما كان الله ليم نور ، فحرر رسول الله (ص) فانزلت هداية له بها اصل الوحي

« هو الذي ارسل رسوله » يعنى محمد (ص) « فالهدي » اى - بالاسلام والقرآن « و دين الحق » يعنى دين الله « فبطهره على الدين كله » اى - بطهر بالعلمه والاسعلاء وقد حصل لان الاسلام ما مئ دسا الا عليه وعلاه وقبل بطهر على الدين كله سرول عسى (ع) ودحول اهل الارض فاطه فى الاسلام فلا معنى نفس الامسليه وذلك قوله « حتى صبح الحرب ارارها » وقوله « حتى لا يكون فيه » « ولو كرهه المركون » يعنى كفار فرسى

« يا ايها الذين آمنوا هل اذ كنتم على بخاره لتحكم من عذاب الله » سمي الله الايمان والجهاد سحار لان فى البخار ربحا كلك فى الايمان والجهاد حصول الخط الاوفر فرأ انى عامر « لتحكم » السديد والمعنى ، « هذاكم عن العذاب الا لم هل برل هداية حن قالوا لو تعلم ، اى الاعمال احبالى الله عز وجل لعملا وقوله « يومون » بدل من البخار اى - بلك البخار ان ومبوا فلما حذف ان رفع « وجاهدون » اى - بخاربون العدو من المسكرين فى طاعته « ناموا لكم و انفسكم دكنكم » الجهاد والايمان « حتر لكم » من تركهما « ان كنتم تعلمون » اى - ان كنتم مومنين وعالمين صدق الله « سئل رسول الله (ص) عن افضل الاعمال ، فقال « ايمان بالله و جهاد فى سبيله » و قال صلى الله عليه وسلم « جاهدو المسكرين ناموا لكم و انفسكم والسككم » و قال « رباط يوم فى سبيل الله خير من الدنيا وما عليها » و جاء رجل مافه مخطومه^(١) وقال هدى سبيل الله - فقال رسول الله (ص) لك بها يوم الصامه سبع مائه نافه كلها مخطومه وقال « من جهر عارا فى سبيل الله فقد عرا و من خلف عارا فى اهله فقد عرا »

« نهر لكم دينكم » اى - سررنا عليكم ولا مصحكم بها اذا اسم فعلتم ما امرم به من الجهاد « و قد حلكنم حباب بحرى من تحتها الانهار » قوله « نهر لكم

(١) مخطومه هار كره سد وناح كره سد المسحد

يُدْحِكُمْ» حرم لانه جواب قوله «يؤمنون بالله ورسوله وجاهدون» لان
معنا آمنوا بالله وجاهدوا بغير لكم وندحككم قوله «ومساكن طيبة» قال
الحسن سألنا عمران بن الحصين وانا هزله عن تفسير «ومساكن طيبة في حجاب
عدن» فقالا على الحشر سقط ، سألنا رسول الله عنها فقال «مصر من لولو في الجنة
في ذلك العصر سبعون دارا من نافورة حمراء في كل دار سبعون بيتا من زمرّد
حصراء في كل بيت سبعون سريرا على كل سرير سبعون فراشا من كل لون على كل
فراش امرأة من الحور العين في كل بيت سبعون مائدة على كل مائدة سبعون لونا
من كل الطعام في كل بيت وصفا ووصفه» قال «فيعطى الله المؤمن المور من عدا
واحد ما نأى على ذلك كله» «ذلك المور العظيم» ا - السجا لا يعادلها شيء
«و اخرى نحوها» اى - ولكم حصلة اخرى في العاقل مع بواب الآخرة
نحوها و تلك الحصلة «نصر من الله» اى - طهر من الله وعون على كفار هرسى
«ووجه قرب» يعنى - فتح مكة وقيل فتح فارس والروم عجل لهم النصر والعسمة
والفتح في الدنيا مع ما عدا الله لهم في الآخرة من حمل الثواب «ونصر المؤمنين»
ما اعد لهم و وعدهم من هرسى واحسانه في الدنيا والآخرة فكان في هذا دلاله على
صدق النبى (ص) لانه احسن عما حصل و وقع في المستقبل من الانام على ما احسن من
حصولهم على نصر الدين وحما المحالين فقال

«يا ايها الذين آمنوا كونوا انصار الله» فرأى اهل الحوار ان يوعروا نصارا
بالنبى لله بلام الاضافة وقرأ الآخرون «انصار الله» مصافا لقوله «نحن انصار الله»
«يا ايها الذين آمنوا» خطاب لاهل المدينة هم الانصار وكانوا سبعين مائة
رسول الله (ص) لئله المعنى يقول تعالى «انصروا دين الله ورسوله» لى نصر الحوارين
لما قال عيسى (ع) «من انصارى الى الله» اى - من انصارى الى نصر الله ولى
«من انصارى» واعواى مع الله كقول القائل الدودالى الودالى قال الحوارون وهم
الدين اخلصوا من كل عب ومنه الدفق الحوارى لانه لباب البر وفيل لا هم كانوا
يحورون الى سهم في كل امر اى - يرجعون وينامرون الامر «نحن انصار الله»

ای - ایسار الحق « فأمس طائفة من نبي اسر آتيل » ای - نعمی « و کمر طائفة فأتينا الذين آمنوا على عدوهم » ای - فو ساهم ونصرناهم « فاصبحوا طاهرين » عالین عالین قبل فایلا اسحاب عسی بعد نعمی ولم یکن عسی امر بالفعال والفضل وذلك انه لما رفع عسی یروی قومه بلاب قری ورفه فالدا کان الله فارمع ورفه فالوا کان الله ورفه الله الله ورفه فالوا عبدالله ورسوله فافسلوا وطهرت الفرفه المومنه علی الکافر فذلك قوله « فأتينا الذين آمنوا على عدوهم فاصبحوا طاهرين » وفیل طاهرين بالوجه لا بالحرث روى معمره عن ابراهيم فاصبح حجه من آمن نعمی طاهر یصدق محمد (ص) ان عسی کلمه الله وروحه

السورة الثالثة

قولي بحالی « بسم الله الرحمن الرحيم » آورد اند که اسناد بوعلی محلّس منساب، معری آغاز کرد که « بسم الله » اسناد گفت ای ما بسم الله هر چند رارل آمدی بلاء اند کسی ملانی که آرا ما مان نه و دردی که آن را درمان نه، آنگه گفت ای نار مارم ده ناهمه درد خود سو بردارم بر درگا بومرارم و درامد سم آمر می ارم، الهی واندنرم نا وانو مردارم ک نظر در من یگرنه دو کسی نآب اندارم ان ما « بسم الله » درگا عز هر آن اسب، هر آن که حلا یورا ارداداردگا نا « بسم الله » داد یگرنه ما حرمت فراوی وحرمت عظیم یسگری که اگر سرری از مناسبت حلال نا بحکم هر نرلم یکن نم کل مسلولی گردد، ردانرد هر بم از هفت آسمان ورمین یسرد وهرجه سمب حدیان دارد یکم عدم سود، وا اگر اساء و مسح سد نایک برو نصف جمال رعالم کون وفساد در ظهور آید همه طلسمها یور گردد، همه کمرها یوحید گردد، همه ر نازها کمر عسود ن گردد

یکروز جمال حوس اگر سمایی ر ورسودر ما را ماهی

« سبح لله ما فی السموات وما فی الارض وهو العزیز الحکیم » من اراد ان یفعله یسبحه فلیصف عن آثاره فلیه ومن اراد ان یفعله فی الحنه هسه فلیصف

عن اوصار الهوى^۱ دمه عالمان دو گرو اند گروهی حیات انسان بلطف و فصل حق
 رآساس انسان بسنج و دگر حق و گروهی حیات انسان نسانه عدل حق و آساس
 انسان بظن نفس آنانکه اهل لطف و فصل اند دلی دارند صافی و همی عالی و سینه ای
 حالی، در او باد گمار الهی رباسان نانهاد داد و دل ما معرف برداحمه و جان ما
 محبت آمیخته و سر در الله گریخته و از صفات خود سرار گسته گفتند هر چه صفت
 خودی است همه بنده است، و هر چه بند است همه رنگ است، و هر چه رنگ است
 در را مردان رنگ است

آنکس که هر از عالم ر رنگ رنگ من ر و کجا حرد، ای ناداست؟
 سبح و دگر این گزر از معدن ناک ر آند و بخداوند ناک رسد بد رفقه و
 بسند الله بود کما قال الله تعالی «الیه تصعد الکلم الطیب والعمل الصالح رفقه»
 اما انسان که نسانه عدل حق باشد و حیات انسان بظن نفس و د سینه انسان آلود
 هوب بود و دل انسان معدن فیه و د واطن انسان حلاف طاهر و د، نام انسان در
 حرد منافعان بود فعل انسان حلاف قول و د، حیاتیکه رب العالمین گفت
 «ثم يقولون ما لا يفعلون»؟ بر قول انسان که ر منافعان حمل کنند رب العالمین
 گفت «کرمعاً عبد الله ان يقولوا ما لا يفعلون» سحر رساست و انکا و دسمین
 داسه الله گماری که کردار موافق آن نماید و وعطی که واعط در عمل از آن ی -
 نصیب بود

لا یسه عن حاق و نامی میانه عار^۲ عليك اذا فعل عظم
 و اوحی الله الی عسی (ع) ناس هر دم عط مسك فان اعطی فمط الناس والا
 فاستحی^۱ می

«ان الله يحب الذین یقاتلون فی سبیله صمّاً» مدح قومی است که در اعلاء
 کلمه حق کوشند و از بهر اقرار دین اسلام و حفظ صمّ جماعت و دین از حریم سرع
 مقدس با اعداء دین جهاد کنند، همانست که در آیت دیگر گفت «هل اذکم علی
 بخاره یحکم من عذاب الیم» «یومنون بالله ورسوله و یجاهدون فی سبیل الله»
 ناموا لکم و انصکم» بخارب سودمندا ماست و جهاد با اعداء دین و اعداء دین

که جهاد اسنان مسروع است دو قسم اند یکی ظاهر، یکی باطن اسنان که ظاهر است دو قوم اند قومی که ارادت که در ملک گر کی و بی و جهودی و برسانی و امان اسنان، و قومی اهل بدعت اند، همداد و دو طرف جانب که در حیر است، دسمن باطن هم بعضی دو صنف اند یکی لیسگر سلطان که میکند و وسواس دست مکر اسنان گساد، دیگر هوا و من که بدست امانی در لباس عرو در خود را بر بوجلو میکند و در هلاک بو میکشد، جانب که در العر گف «و ادع هویه وردی» آن کافر حیرانی حص اسلام خواهد، آن ممدع و برای حصار سب حوید، آن سلطان در سوس و لاس دلب گوید، آن هوای نفس در وریری دین و خواهد حق حل حلاله برا بر هر یکی از اس دسمن سلاحی داد تا او را بدان شهر میکشی قاتل تا کافران سمسر سب است تا ممدعان سب برهان و حجت است سلطان ممداع و دگر حق و تحقیق کلم است تا هوای نفس بر ممداد و سنان ریاضت است و انبب بهمه اعمال بند، و گرد طاعان روید، جانب که در العر گف «ذلکم حیرتکم ان کسم تعلمون» هر کرا بوقی رفیق سود و سعادت ساعد در بحصل اعمال و صفت احوال در سب آید تا از حیر، و رحمت جلب معبر نابد و در معامع اس سراب قدس بند، جانب که در العالمین گف «و ما کس طیة فی جانب مدن ذلک المور العظیم»

۶۶ - سورة الحمة = مدینه

۱ - النوة الاولى

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » نام خداوند مراح بحسان
 مهران « تسبیح الله » تا کی می سباید الله را « ما فی السموات وما فی الارض »
 هر چه در آسمانهاست و در زمین « الملك القدوس » آن پادشاه پاک سمود می عیب
 « العزیز » می همما [کس نا او باوند] « الحکیم (۱) » دانای راسد کار راسد دانس
 « هو الذی یعلم فی الامین » الله اوسد که فرساید در میان ناخواندگان
 و پادشاهان « رسولاهم » فرساید ای هم اراسان « علوا علیهم انا » می
 خواند سحمان خداوند حوس براسان « و نزلهم » و اسان را هر می مسکند
 و پاک « و علمهم الکتاب » و در اسان مآ ورد قرآن [و دیس] « والحکمة » و علم
 راسد [و سب] « و ان کانوا من قبل لم یصلال من (۲) » و میوند ارس بس مکر
 در کمرای آسکارا

« و اخری منهم » و دیگران اند هم اراسان « لما یلقوا بهم » که
 در برسد اند راسان « و هو العزيز الحکیم (۳) » و اوسد بی همای دانا
 « ذلک فضل الله » آن سکوکاری الله اسب « یؤیه می سآ » او را دهد که
 خود حواهد « والله ذو الفضل العظیم (۴) » والله بافضل بر رگوار اسب
 « مل الذین حملوا النوریه بهم حملوها » مل اسان، که اسان را کمسد که
 نور اب بردارید و بریداسمید [و میوند فرسید و آن کار نکردید] « کمل الحمار بحمل
 اسفارا » راسد اسان اسان حوسان حراسب که کراسه های می کرد « نمی مل القوم »
 ند مل اسب [حر] مل اس قوم « الذین کذبوا باناب الله » اسان بدروع فرا
 میدارید « سحمان الله » « والله لایهدی القوم الظالمین (۵) » الله را نمای و کارسار
 در حکاران میسب

«فل» بگو [یا محمد] «یا ایها الذین هادوا» ای اسان که جهود سیدند
[واررا راس بکسید] «ان رعبکم انکم اولئاء الله من دون الناس» اگر می گویند
که شما دوستان الله اند چرا همه مردمان «فیمتوا الموت» من مرگه آرزو
خواهید «ان کنتم صادقس (۶)» اگر راس میگویند^۲

«ولا یمنونہ اندا» و هر گز مآرزو نخواهید مرگه «یما فدم اند بهم»
مان [کارهای بد] که دس اسان من مرا فرساید «والله علمنا انظالمس (۷)»
والله داناس آن سبککاران [بحوسس]

«فل ان الموب الذی یعرونه» بگو آن مرگه که ار آن میگردید
«فانه ملافکم» آن سما را بروی آمدنی است «یم ردون الی عالم العس
والنهاد» من سمارا از رید مآن دای بهان و آسکار «فیسکم نما کیم
یعلون (۸)» ما حیر کند سمارا آچه میگردید

«یا ایها الذین آمنوا» ای گروه دکان «اذا تودی للصلوة من يوم
الجمعة» چون نایک رید نماز را روز آدسه «فاسعوا الی ذکر الله» دسار و
آهنگه اسید نماز حنای [حطه و نماز] «ودروا السع» و حیرید و فروح
نکدارید «دکم حرکم ان کیم یعلون (۹)» اس هسب سما را اگر میداند
«فاذا قضی الصلوة» چون نماز کرد آمد «فاسعروا فی الارض»
سراکسد و روید در زمین «وانعوا من فضل الله» از فضل الله [وروی او] طلب
کند «وادکروا الله کسراً» و خداوند حوس را ناد کند [ر هر حالی]
مراوان «لعلکم تلهون (۱۰)» نامگرست و روحانید

«وادارواوا بحارة» و حون بار دکانی سید «اولهوا» مآواراوی
سوند «انصوا الیها» سوی آن سراکسد «ویرکوک فایما» و برابرهای
اسناد فروکدارند «فل ما عبد الله حر» بگو آچه بردنك الله است [آریداس
وروری] آن بهاس «من الله و من الحارة» ار آن طیل و کاروان و بار دکانی
«والله حر الرافس (۱۱)» والله هر رووی دهان است

الموة الثانية

ان سور الجمعة يارد آتسب، صدو حساد كلمه هعصدو بس حروف، حملة به مدنه فرو آمد، با حماع معمران، و در مذنبات سمرند و درين سور به ناسح اسب به مسوح در فصل سور مصطفي (ص) كتب روايت اني في كتب « من فراسور الجمعة كتب له عس حسبات بعدد من ذهب الى الجمعة في مصر من امصار المسلمين ومن لم يذهب »

« تسبح لله ما في السموات وما في الارض »، التسبح سر به الله من كل سوء، وقبل المعنى يدكر الله ما في السموات وما في الارض من سيء عس كفار الحن والانس بم بع الرب عرو حل نفسه فعال « الملك » اي - الذي يملك كل شي ولا يملك في الجمعة سوا « القديس » اي - الطاهر عما يحلو من السرك والصاحبه والولد « والقديس » والقديس بسم العاف وفتحها واحد وقد فرى بهما فراب انو السماء و رندني على وعسهما فال روة

دعوت رب المر القديس دعامن لا بعدد ألما قوسا

والقدس، الطهر، والقدس فوق القديح كالسطل والقدس السر به وقبل لعبد الله في المصاريك سل عن حير فروي ان القدس قدسه سمعون لنا فعال لا ولا صف بى ا فمعنى هذا القدس البناء وقال عطا في المصاريك عن معمره هدا آله « تسبح لله » الى قوله « العزير الحكيم » في التورية سح مانه آله

« هو الذي بع في الامس » اي - في العرب « رسولا منهم » يعنى

محمدآ (ص) وسقى العرب أمس لانه لم يكن لهم كتاب قبل القرآن، لذلك سقى اليهود والنصارى، اهل الكتاب، لسان واعهم، وقبل سمع العرب امتس لا بهم كانوا على حب امسهم مدكات للاحط ولا كتاب سوا الى ما ولدوا عليه من امهاتهم لان الحط والعراآب المعلم دون ما حل الحلو عليه ومن بحسن اللكمانه من العرب فانه ايضا امى، لانه لم يكن لهم في الاصل حط و كمانه الا في نصف اهل الطاهف يعلمو من اهل الحيرة، وقبل علمه اهل الحيرة من اهل الانبار ولم يكن في

اصحاب رسول الله (ص) كتاب الا حططه الذي يعال له غسل الملايكة، وسمى حططه الكتاب ثم طهر الحط في الصحابة بعد وكان معاونه بن ابي سفيان و رددني ثاب بكسان لرسول الله (ص) وكان ابن ابي سرح مكب له ثم ارد هو الذي قال سائر مل ما ابرل الله و هو من البر الذي امر رسول الله (ص) يوم فتح مكة بصلهم وكتب كتاب الصلح بين رسول الله و بين قريش يوم الحديسة علي بن ابي طالب (ع) ولما عرصب المصاحف علي عثمان (ص) رأى فيه اساءة لحن فيها الكتاب، فقال ادى فيه لحبا و سقمه العرب بالسهم و قال بعض العلماء كان عثمان و علي ، رضى الله عنهما ، بكسان الوحي بين يدي رسول الله فادا عانا كتب ابي بن كعب و رددني ثاب و كان خالد بن سعيد بن العاص و معاونه ابي سفيان كسان بين يديه في حوائجه و كان المغيرة بن سفيان سبب عينا اذ االم بحصرا و كان عبدالله بن الارقم و العلاء بن عتبة بكسان بين الناس في العلمهم و مناههم و في دور الانصار بين الرجال والنساء و كان حديقه بن النعمان مكب حرم من الحجار و كان رددني ثاب بكب الى الملوك مع ما كان مكب من الوحي و كان حططه بن الربيع الكتاب حليعه كل كتاب من كتاب رسول الله عاب عن عمله و كان السبي (ص) يصح عند حاتم واحد لعوا في رسول الله (ص) انه هل تعلم الكتابه آخره من عمر ام لا ؟ لعلنا فيه وجهان وليس في كونه حديث صحيح قوله «تلقوا عليهم اياته و ترون كتبهم» اي - بطهرهم من الدنس والسرك و قيل ما حد ركو اموالهم «و تعلمهم الكتاب والحكمة» الكتاب القرآن و «الحكمة» السبب و قيل «الحكمة» العفة في دين الله ومعرفته الحلال والحرام «و ان كانوا من قبل» اي - من قبل بعث محمد (ع) «لم يضل من» كبر و جهاله

قوله «و آخرون منهم» في محل قوله آخرون وجهان احدهما انه في محل الحقص ، اي - بعد في الامس وفي آخرون رسولا منهم ، اي - من المبعوثين اليهم الثاني ، انه في محل النصب والمعنى تعلمهم الكتاب و تعلم آخرون و اختلف العلماء فيهم فقال قوم هم المحرم و هو قول ابي عمرو و سفيان بن عيينه و الدليل عليه ما روى

ابوهريرة قال كما حلوسا عبد السى (ص) ادبرلت عليه سورة الجمعة ، فلما قرأ
«وآخرني منهم لما تلحقوا بهم» قال رجل من هؤلاء يا رسول الله ! فلم يراجع
السى (ص) حتى سألته مرتين او ثلاثا ، قال وفسا سلمان الفارسي قال فوضع
السى (ص) يده على سلمان ثم قال «لو كان الايمان عبداللّهما لئاله رجال من هؤلاء
وفي رواه أخرى «لو كان الدين عبداللّهما لذهب الله رجال من ابناء فارس حتى
يسألوه» وقال ابن زيد هم جميع من دخل في الاسلام بعد السى (ص) الى يوم القيامة
لان الله (ص) كان يدعوهم الى كافة الخلق الى يوم القيامة وفي الخبر عن السى (ص)
«ان في اصحاب الرجال من اصحابي رجالا وساء يدخلون الجنة بعد حساب ثم قرأ
آخرني منهم لما تلحقوا بهم» وعن ابن ابي ثعلبي عن رجل من اصحاب رسول-
الله (ص) قال قال السى (ص) راسي سمعني عيسى بن مريم سمعته يقول يا ابا عبد الله
عيسى بن مريم ، اولها يا ناكث قال اما السود فالعرب واما المعمر فالعجم سمعتك بعد العرب
كذلك عسرها الملك سحر المعمر في اللؤلؤ خاص كلون الطي «لما تلحقوا بهم» اي -
لم يتركهم ولكنهم يكونون معهم وقبل لما تلحقوا بهم» في العسل والسابعة لان
الامم لا يتركون ساو^(١) اصحابه وكذلك المعجم مع العرب ومن سراط الذين معرفه
فصل العرب على المعجم جميع لئكان القرآن والرسول والعسل والحج مساعرا
والادان والحطه ولعظه المكاح والصد وهو الحكم العربي والعصفه والسلم وصرب
الدياسر والذراهم امر رسول الله بحسبهم ومعرفه جميع وفي الآيه دليل على ان رسول
الله (ص) رسول نفسه وابعه حجه لاهل زمانه ، ومن بلغ لقوله عز وجل ومن يكفر به من
الاحزاب فالزاموعد «وهو العزيز الحكيم» اي - الذي يمت هو العزيز الحكيم
«ذلك» يعني السو «فصل الله بونه من ساو والله ذو الفضل العظيم»

على محمد و ذوالفضل العظيم على الخلق ارسال محمد اليهم و فقههم لئانهم
«ممل الذين حملوا النورية ثم لم يحملوها» يعني اليهود امروا بقولها
فلم يفعلوها وكلف العمل ما فيها فلم يفعلوا ما امروا بها من اظهار رصه محمد وبعثه
ل عروها و حرقوا الكلم عن مواضعها «كامل الحمار يحمل اسفارا» فكما ان

(١) ساو حد وهاب مرهك نسي

الحمار لاسمع ما يحمله من الكذب كذلك اليهود يرون النور - ولا
يسمعون بما فيها و « الاسرار » الكذب الكبار واحدا سفر « نفس من القوم الذين
كذبوا بآيات الله » اى - من الميل منهم ، من القوم قوم هذا منهم « والله لا يهدى
القوم الظالمين » اى - لا يهدى من سما في علمه طالما

« قل يا أيها الذين هادوا » اى - عدلوا وعلوا سمع اليهود يهود لا بهم
عدلوا عن الدين المسيحي « ان رعمهم انكم اولياء لله من دون الناس » الرعم
قول عن طين اى - ان فلم طالما انكم « اولياء لله من دون الناس » اى - من دون
محمد (ص) وذلك ان يهود المدينة كتب الى يهود حبر ، ان محمدنا يدعوا الى دسه وما
يعولون اسم - فقال يهود حبر وحن اولاد الانبياء وابناء الله واحد ، فلا دخل في دسه
فاثر الله سر وحل هذا الآيه قوله « فصموا الموب ان كسم صادق » اى - فادعوا
على امسكم بالموب « ان كسم صادق » انكم اما الله واحوا فان الموب هو
الذى وصلكم اليه فقال النبي (ص) « والذي نفس محمد بيد لا يقولها احد منهم
فقوم من مقامه حتى بعض ربه فخرج نفسه فابوا ان يقولوها وعلموا انهم ان قالوا
ما بوا ، فقال الله تعالى

« ولا تسموه انداء لما قدمت اندتهم » من الدنوب والمعاصي « و الله عليم
بالظالمين » اى - اليهود انهم كذب في رعمهم « من اولياء لله من دون الناس »
وفي ذلك دلالة على صدق الرسول وصحة القرآن لانه احب انهم لاسمعوا الموب
فكل كما احب روى عن ابي هريره قال قال رسول الله (ص) « لا تمس احدكم
الموب اما محسنا فان بعض ردد حرا فهو حر له واما مستئا فلعله ان تسمع »

« قل ان الموب الذى يرون منه فانه ملائكتكم » هذا كموله « قل لو
كسم في موكم لير الدين كتب عليهم العمل الى مصاحبتهم » والعاء في قوله فانه
حليها صبر كانه قال « ان الموب الذى يرون منه » وان امسهم الى الفرار
واسعصم في الحذر « فانه ملائكتكم لم تردون الى عالم العبد والسيادة » اى -
الى الله الذى يعلم ما عاب عن العباد وما ساهدو فحبركم « لما كسم يعملون » في الدنيا
و معاركم عله

« يا ايها الذين آمنوا اذا تودى للصلوة من يوم الجمعة » اى - فى يوم الجمعة كقولہ « اربى ما دخلوا من الارض » اى - فى الارض واراد بهذا النداء الادان عند مود الامام على المنبر للحطه لما روى الرهري عن الصادق بن مريد قال كان النداء يوم الجمعة اوله اذا جلس الامام على المنبر على عهد النسي (ص) واني نكر و عمر ، فلما كان عشاء وكسر الناس وبعدت المنابر ، راد اذاما فامر الناس الاول على داره بالسوق فقال له الروراء ، لسمع الناس فمعاينو على ذلك واول جمعه جمع المدنيه كاب قبل قدم رسول الله (ص) قال الانصار ان لليهود يوما سعد فيه وهو السبت وان للصاري وما هو يوم الاحد فحب ان يكون لنا وم فقال لهم اسعدني رزاه احبار والعروب وهو يوم الجمعة فسموها جمعه لاجتماع الناس به فاحاروا العروه فجمعهم اسعدني رزاه وصلى بهم ومد ركعتين ودسح لهم اسعدني رزاه كسأ و كانوا قد رما بسهم كسر ذلك لعلهم ثم انزل الله عز وجل فى ذلك بعد « اذا تودى للصلوة من يوم الجمعة » آلايه فقد اول جمعه جمع فى الاسلام فاما اول جمعه جمعها رسول الله (ص) اصحابه ما قال اهل النوايح قدم رسول الله (ص) مهاجرا حتى رل فمعا على نبي عمرو بن عوف وذلك يوم الاثنين لاسى عسر ليله حلب من شهر ربيع الاول حين ار مع النهار فقام فمعا يوم الاثنين لاسى عسر ليله و يوم الثلاثاء و يوم الاربعاء والخميس م خرج من بين اظهريهم يوم الجمعة عامدا المدنيه فادركه صلوا الجمعة فى نبي سالم بن عوف فى طن واد لهم وهى اول الجمعة جمعها رسول الله (ص) فخطب فقال الحمد لله احمد واسمعه واسمعه واسمعه واد من هولاء كمر واعادى من بكر واسعدان لاله الا الله وحد لا شريك له و ان محمدا عبد و رسوله اوصكم بعمى الله فانه خير ما اوصى به المسلم المسلم واحذر واما حذر كم الله من نفسه فانه من مواله كمر عه سآنه و يعظم له احرا واحسوا كما احسن الله اليكم وحاهد وا فى الله حق جهاد هوا حاكم و اعملوا لما بعد اليوم فانه من يصلح ماسه و من كفه الله منه و بن الناس ولا فوه الا بالله العظيم واحلفوا فى سمي هذا اليوم جمعه فمبهم من قال لان الله تعالى جمع فيها خلق آدم عليه السلام و به قال النسي (ص) فى رواه سليمان « يا ماسمب الجمعة لان آدم

عليه السلام جمع فيها خلقه وقبل لان الله تعالى فرغ منه من خلق الاسماء فاجتمع فيه
المخلوقات وقبل لاجتماع الناس والصلو فرأى الاعشى من «يوم الجمعة» سكون المسم
وفرآء العامة بسم المسم وقبل اول من سماها جمعة كعب بن لؤي وكان يقول له يوم
المروربه واول جمعة جمعت بعد الجمعة بالمدينة مره يقال لها حواءاً من ارض البحر بن
قوله «فاسعوا الى ذكر الله» اي - فامضوا اليه واعملوا اليه اس المراد من
السعي الاسراع ، ايها المراد منه العمل والفعل وكان عمر بن الخطاب رضي الله عنه يقرأ
«فامضوا الى ذكر الله» وكذلك هم في فرآء عبد الله بن مسعود يقول لو قرأ «فاسعوا»
لعدو حتى سقط رداًني وقبل السعي ما هنا من السار وبمعنا لا ط و علم الاطعام
والعمل والطيب للجمعة وليس اصل السار والسعي في العمل على ضرب من احدهما
العدو والاسراع في السعي كالسعي من الصفا والمروربه والناسي القصد والعمل
كقوله عز وجل «ان سعيكم لسنى» وسمى لها سمها وهو مومن «فاسعوا الى ذكر الله»
وفي الخبر الصحيح عن ابي هريره قال قال رسول الله (ص) اذا اقمتم الصلوا ولا يابوها
سعون ولكن انهم ها حسون وعليكم السكنه فماذا ركنكم فصلوا وما فانكم فامضوا قوله
«فاسعوا الى ذكر الله» بالذك ها هنا الحطه على قول الجمهور، وقبل هو صلوا الجمعة
والمعنى اُحسوا وافضدوا الى صلوا الجمعة عبر منافس «و ذروا السع» يعنى
السع والسرى لان اسم السع سائر لهما جميعا واما يحرم السع والسرى عند الادان
النابى وقال الزهري وعند حروح الامام وكان مبادى في الاس او في الزمان الاول
اذا ادن للجمعة حرم السع وراى القاسم بن محمد بن ابي بكر امرأه بسرى عطرا
فخرج القاسم الى الجمعة فوجد الامام قد خرج فلما رجع ام اهله رد السع و مذهب
الفهاء ان السع يصح وان كان محرما وقال عطاء بن ابي رباح يحرم السع والرفاد
واللهو والصفا وان نكبت كذا ما وان نابى الرجل اهله «ولكنم حرم لكم» اي -
ذلك الذى ذكر من حصول الجمعة وترك السع والاسماع الى الحطه واذا الفرصه
حزلكم من المناسفه «ان كنتم تعلمون» مصالح انفسكم روى عن ابي عمر و ابي
هريره ايها سمع رسول الله (ص) يقول وهو على اعداد منبر لسهن افوام عن ودعهم

ومن موضع الجمعة لمريم حضور الجمعة وان كان لا سلمهم النداء فلاحمعه عليهم ومن هذا قول السافعي و احمد و اسحق والسرط ان سلمهم بقاء مودن جهوري الصوب ، يودن في وقت يكون الاصب هاديه و الرناح ساكنه فكل فريه يكون من موضع الجمعة في الغرب على هذا المدرس على اهلها حضور الجمعة وقال سعيد بن المسيب يحب على من آوا المسيب وقال الرهري يحب على من كان على سبه اميال وقال ربيعة على اربعة اميال وقال مالك و الليث ثلثه اميال وقال ابو حنيفة لاجمعه على اهل سواد فريه كاتب الفريه اوسعند وكل من لمريمه صلوا الجمعة لاجور ان سافر يوم الجمعة بعد الزوال قبل ان يصلي الجمعة ، اما قبل الزوال بعد طلوع الفجر يحوز عراً بكر الا ان يكون سفر سفر طاعه من حج او عرو ، وذهب بعضهم الى انه اذا اصبح يوم الجمعة مقبلاً فلا سافر حتى يصلي الجمعة والدليل على حوار روى عن ابن عباس ، قال مع النبي (ص) عبد الله بن رواحه في سريره فوافق ذلك اليوم الجمعة فعدا اصحابه وقال احلف فاصلي مع رسول الله (ص) ثم لحفهم فلما صلى مع النبي (ص) رآ ، فقال « ما منعك ان بعدد مع اصحابك ؟ » قال اردب اصلي معك ثم الحفهم فقال « لو انك ما في الارض ما ادرتك فصل عدوهم » و روى ان عمر بن الخطاب سمع رجلاً عليه هبات السفر يقول لولا ان اليوم يوم الجمعة ، لخرجت لعمري فقال عمر اخرج فان الجمعة لا تحسن عن سفر

اما فصل يوم الجمعة فقد روى عن النبي هزله قال خرج النبي الطور فلبس كعب الاحبار فجلس معه فحدثني عن الثورات و حديثه عن رسول الله (ص) فكل فيما حديثه ان قلت له قال رسول الله (ص) « خير يوم طلعت عليه الشمس يوم الجمعة فيه خلق آدم وفيه اهبط وفيه مات وفيه يس عليه وفيه هو الساعة وما من دابة الا وهي مسبوحة يوم الجمعة من حين يصبح حتى يطلع الشمس سبعة من الساعة الا الحن والاس وفيه ساعة لا يصادفها عبد المسلم وهو يصلي سال الله تعالى سناً الا عطاها » - وقال كعب ذلك في كل سنة يوم فصل ل في كل جمعة قال فقرأ كعب الثورات فقال صدق رسول الله قال ابو هريرة سمع كعب

عبدالله بن سلام فحدثه بمجلسي مع كتب الاحبار وما حدثه في يوم الجمعة
قال عبدالله بن سلام قد علمت انه ساعه هي هي آخر ساعه في يوم الجمعة قال
ابو هريرة وكيف يكون آخر ساعه في يوم الجمعة وقد قال رسول الله (ص) « لا
يصادفها عند مسلم وهو صلى وتلك ساعه لا يصلي فيها » - فقال عبدالله بن سلام
الم يقل رسول الله (ص) من جلس مجلساً سطر الصلوة فهو في صلوة حتى يصلها »
قال ابو هريرة بلى قال فهو ذلك و روى مرفوعاً قال صلى الله عليه وسلم
« الساعة التي سيحاج فيها الدنيا يوم الجمعة بعد العصر الى غروب الشمس اعمل ما
تكون الناس » وفي رواه اخرى قال « المسوا الساعة التي في الجمعة هذا العصر
الى غروب الشمس » و قال « اذا طلب احدكم حاجه فليطلبها قبل مغيب الشمس
يوم الجمعة » وفي رواه ابى نوره عن ابى موسى عن رسول الله (ص) « تلك الساعة
ما بين ان يجلس الامام الى انقضاء الصلوة » وعن عبدالله بن رافع عن ابى هريرة
قال قال رسول الله (ص) « اليوم الموعود يوم الغمامه والمسعود يوم عرفه والا احد
يوم الجمعة لا يطلب الشمس ولا غرب على يوم افضل من يوم الجمعة لا رافعه عند
مسلم سأل الله فيها حيراً الا اعطاه ولا سمع من سى الا اعاد) وعن اوس بن اوس
قال قال النبي (ص) « ان من افضل انامكم يوم الجمعة فيه خلق آدم وفيه قس و
فيه النجعة وفيه الصعقة فاكثروا على من الصلوة فيه فان صلوتكم معروضة على »
فقالوا يا رسول الله وكيف تعرض صلواتكم عليك وقد ارمي؟ فقال « ان الله
عز وجل حرم على الارض ان ياكل احساد الانساء » و قال (ص) « اذا كان يوم
الجمعة بادب الطار الطير والوحوش الوحوش والسباع السباع سلام عليكم
هذا يوم صالح كريم » وقال صلى الله عليه وسلم « ان ليلة الجمعة و يوم الجمعة
اربعه وعشرون ساعه الله في كل ساعه سمانه الف عس من النار » وعن انس بن مالك
قال سمعت رسول الله (ص) يقول « اناني خير نيل (ع) وفي ذلك كنهه المرأ النساء
فيه تكنه السوداء فعلى ما هدنا خير نيل ؟ - قال هذا الجمعة حب فيها اليك ربك
عز وجل يكون لك عبداً ولا منك من بعدك وفل مالها فيها ؟ - قال حراً كسراً

اسم الآخرون الساعون يوم الصامه وفيها ساعه لا وافها عند صلى سال الله سئالا اعطا اما - فقلت ما هذ السكه السوداء؟ - قال هذ الساعه يعوم يوم الجمعة وحن اسمه عندنا يوم المريد - فلب وما المريد؟ - قال ان ربك اتحد في الحبه وادنا افصح من مسك اسع، فادنا كان يوم الجمعة من امام الآخره هبط الرب سارك وعالى عن عرسه الى كرسه وحف الكرسي منابر من نور فجلس عليها السون وحف المنابر بكراسي من ذهب فجلس عليها الشهداء وهبط اهل العرف من عرفهم فجلسون على كسان المسك لا رون لاهل الكرسي والمنابر عليهم فصلا في المجلس وسدولهم دوالخلال والاكرام فعول «سلوى» - فعولون سالك الرضا ما رب - فقال «رعاي احلكم داري وانا لكم كرامتي» ثم يعول «سلوى» - فعولون باجمعهم سالك الرضا، فسعد لهم على الرضا فعول «يا اهل الحقه ابي لولم ارض عنكم لم اسكنكم حسي؟ فهذا يوم المريد فسلوى وجمعوني على كلمه واحد فدرصنا فارصعا» - قال ثم معها عليهم - «مالعس راب ولا ادن سمع ولا خطر على قلب سر» - وعن ابي هريره قال قال رسول الله (ص) «اذا كان يوم الجمعة كان على كل باب من ابواب المسجد ملائكه يكتبون الناس على ما رلهم الاول فالاول فاداحرح الامام طوب الصحف واسمعوا الخطبه والمهجر الى الصلو كالهدى يده ثم الذي يله كالهدى يفر ثم الذي يله كالهدى كسا» حتى ذكر الدحاحه والنس» وعن علقمه بن قيس قال حرح مع عبد الله بن مسعود الى الجمعة فوجد ثلثه فسمعوا فقال رابع اربعه وما رابع اربعه بعد ثم قال سمع رسول الله (ص) يعول «ان الناس يجلسون من الله يوم الصامه على قدر رواجهم الى الجمعة الاول ثم الثاني ثم الثالث ثم الرابع» وقال «ما رابع اربعه بعد» وفي رواه ابن عباس عن النبي (ص) قال «ان اهل الحبه يرورون بهم عروحل في كل يوم جمعه في رمال الكافور وافرهم منه مجلسا اسرعهم اليه يوم الجمعة والاكرهم عدوا»

«فادافصب الصلوه» اي - اذا فرغ من الصلو «فانصرفوا في الارض»

للمحار والثور في حوائجكم «واضعوا من فصل الله» يعنى الرزق وقد
 اياه كقول «واذ احللم فاصطادوا» قال ابي عباس ان سب فاحرج وان سب
 فاعقد، وان سب فصل الى المصر وقيل «فانصروا في الارض» ليس لطلب الدنيا لكن
 لصاده من بعض، وحصول حمار وريار اح في الله، وقيل «اضعوا من فصل الله» هو طلب
 العلم «واذكروا الله كمرأ» اسكرو على ما وضعكم لطاعه و اداء فرائضه
 «لعلكم تفلحون» يظفرون بما يريدون

«واذا رايو بحاره» قيل في التفسير اصاب اهل المدينة جوع وعلاء سحر
 فهدم عبد ربه بن خليفه الكلبى من الشام ومعه من وكان رجلا احرا وكان
 ذلك قبل ان يسلم فوافى قنوه، وقد صلو الجمعة فانصوا عن النسي (ص) وبركو
 فانما في الحطه على المصر ولم يبق مع النسي (ص) الا اى عسر رجلا و فهم
 انونكر وعمر وقيل لم يبق معه الا نياه، يرف فقال النسي (ص) «والذى يعنى مد
 لواء مدرموها حتى لا يعنى معي احد، لا سئل الوادى عليكم ارا» وانما قال «اولهوا»
 لان المصر كان يصرب من يذبه الطل والمراهم، يعنى «اذارواو بحاره» او سب
 بلههم وسملهم عن الطاعه وذكرا لله «انصوا اليها» اى - الى المحار ويعرفوا عيل
 وحسن المحار رجوع الكمانه اليها لا يها هي الا هم لهم واما الطل سب للمحار
 «وذكروك» اى - على المصر «فانما» حطب قال غلقمه سئل عبد الله اكان النسي
 (ص) يحطب فانما او فاعدا؟ - فقال اما بقرأ «وذكروك قائما» روى عن حازم بن
 عبد الله قال كان النسي (ص) يحطب يوم الجمعة حطيس فانما بفصل سبهما يحلوس
 وعن حازم بن سمره قال كتب اصل مع النسي (ص) فكان صلو، فصدا وحطيه فصدا
 وفي بعض الاحاد رفس الصلو في الاصل ركعتين ردت في الحصر الا في الجمعة
 لمكان الحطه «فل» نامحمد «ما عبد الله» مما اعد لاوليائه من النوات «حتر
 من اللهو ومن البحاره» اى - انصوا عن النسي (ص) اطلب الرزق «والله حير الرازيين»
 فانما فاسالوا ومنه فاطلبوا فانه الرازي على الجمعة لا له المبدع للرزق المعرج
 له عن حد الممن

البوة الثالثة

فوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » اسم عزیر ادلی، حصار صمدی لکنه
 للمومنین ولی، وناقص حق، لیس له فی جماله کمی ولافی حاله سبی و للعصا
 من المومنین ولی استب بطن لطیف و آراسه نام، دل را اس است و خان استماع
 اردوس نادگار و رخا عافان سلام، الله است مکانه مکنا، در ذات و صفات بهما،
 از هم مانسی، خدا و در حکم می خرا سوزد راز است، و موسد دعا، در آرماس
 باعطاس و در صمانها، وفا سمع است سمع و بصیر مصر مرید اراد، مکلم
 تکلام، باقی بها، رحمان است مهران، که رست بصادق و خا ان را اهمه حما
 بر ریس آید مد اگر چه بدکار است و از حرم گرامی است رحمان او را آمر رگار
 و حرم او را در گذار است خوب نگار است و در گمار است، عالم را صانع و خلق را
 نگهدار است دهن را دارد ردوس را باز است، بصر در دند هر کس و در خان
 احساس فرار است هرامدی را بعد، و هر صمان را سید کار است، رحم است که
 رحم خود بر مومنان ماران کرد و عطای خود بر اسان بران کرد هر کس را
 آنچه صلاح و بهیسه آنکس دید آن کرد، معافی خلق و بر حلم خود بهان کرد
 امر و سر او بعد، و فردا عفو او بعد هر ریان که نام او ناطق است ناک است، هر دل که
 بهر او ناکر است آناد است و ناد کنید او در اس جهان و در آن جهان آراد است
 حون باد و آرم ارمان آرادم حر باد و هر چه بود در آرماد

فوله (تسبیح لله ما فی السموات وما فی الارض الملك القدوس العزيز الحكيم)
 هو الملك والملک، مالک الملک و ملک الملوک نادنا بحضرت اوست که
 ملکس را عزل است، و خدای را عزل است و عرس را دل است، و حکم را رد
 است، او را ند است، و او ند است مد مومن معتمد حون داید که مالک بحضرت
 اوست حل حلاله لوح دعاوی مسکند ساط هوس در یورد دامن از کومس در کسد،
 و مالک مطلق را ملک و ملک مسلم دارد، بر مراد خود معتمد دارد سکس آید که هیچ
 مخلوق را ندل کند، ما از هر حیهای و لعلهای کردن را فراسه خود مسکند

و من قصد البحر استعمل السواها
 هر که خلال حق بناسد ، بدلال خلق من دریندهد ، دست صدقش از کونش
 کونا بود ، پای عقیق همسه در را بود دلس در فیه عر نادسا بود ، سرش معنی
 سرد والخلال ود ، در سانس سان افعال بود در دند بعین نور اعشار افعال ود
 در مسامس بهجاب روصه وصال ود خلق ناحال و ما کام و نا نام ود ، و اوبی حال وی کام
 و بی نام ود ، چه ریان دارد او را خون فردا در سرای آحر عذلب باع عذلب
 ود و بار را راحدب بود

حسن مصور را از رهد برسندد گما سقم دسا نگداسی رهد بعن
 اسب و بعن آحر عذلب بعن دلس و سرك حوس نگش درن ا رهد
 حاسب آنها که در دنیا راهد سدد ، در سرای رسوان فرو آمدند آنها که در بهب
 راهد سدد بحطیر قدس فرو آمدند و آن طایفه که در خودی خود راهد سدد
 اسان را سیلاب وادی لاله الا الله در ربود ، در این سرای اراسان حربه ، در آن
 سرای اسان را ابره در سرا مرد عرب فرو آمدند ، در فیه قرب صمدب اسان
 را باز دادند .

هو الی ی یث فی الامس رسولهم ، الیه السه لسان عر و
 وحه مناح الکرامه و حلع علیه حسن الولی ، آناز السربه عه مندرسه و اسوار
 الحقائق علیه لایحه صف آن مهمر عالم اسب و سدد ولد آدم در ی سم بود از
 صدف قدر بر آمده آسمانی روس بود از فلك افعال باعه در حسی سگرف و دار
 و سان دول بر آمد آسمان و زمین همه بدو آراسه رب العالمین اورا حقایق نبوت
 مرین کرد ، و بصائص قرب گرامی کرد ، و بحطی فرسناد نادانان و نادبران وار
 حق بی حیران همه در عالم حیرت و در طلب فکر بر سر گردان سدد خون قدم در عالم
 بعن بهاد ، ساط سرع از کسر د و حیان که میریان از بهر مهمان سر هدد
 و صدا و آواز دهد سدد سحر دین اسلام بهاد و صلاه دعوت آوار داد
 حان با کان گرسه عدل و بودارد بر بار سحر اندر سدر نهادی و در دادی صلا

ای بسمی دید اکبوں نامسمان لطعم کن^۱ وای عریبی کرد اکموں نامر مان کن سجا
سند سمر دعوت بهاد و صلا آوار داد، حواحکان هر نفس احاب نکردند،
گمید مارا عاربود بر سمر گداناں و دروسان سسس! فرمان آمد که ای سند اسان
چه رنج می بری؟ طیب حسنه اسان به ار آن اصل است که هر گر نفس نکس
بودد برد

« مثلهم کمثل الحمار بحمل اسماء^۲ » مثل اسان مثل حراس که در بار
وی دفر بود حررا ار آن دفر چه سود؟ که هوس و گوس در ناف ندارد اسان را
نر ار دعوت بوجه سود؟ که رگوس و مردل اسان مهر بگامگی است و ر دید
اسان حجاب عجب نه میان اسان سرای دگر ماست، نه دل اسان ناب مهر ما
اگر نقد دین معنوی، و سور عسی ما می طللی از دلهای دروسان صحابه حوی،
عمار و حباب و سلمان و نودر و صهیب و بلال که در دل اسان سور عسی ماست
و در سر اسان حمار سراب دگر ما دل اسان حریق مهر و معجب ما، جان اسان
عریق نظر لطف ما

این دروسان و وصل و بی دارند گویی و سراب مهر حوئی دارند
در مجلس دگرهای و هوئی دارند می نمر رسید کر و حوئی دارند
« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَوَدَّى لِّلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ » رَبُّ الْعَالَمِينَ
حلّ حلاله و بعدست اسماو و تعال صفاه در این آب مومنان رانکاری معنواں ار
کارهای دین که تمامی دین اسان در آنست، و رسن از عصب آنست و نافع بهست
خاودان در گزاردن آنست و آن نماز آدینه است مسکود ای سما که گروندگان
و دوسان و آسانان اند معام بد رفند و معام رسان راست داسند و مرا بر عتب
اسوار گرسند، و فرمان رداسند

« إِذَا تَوَدَّى لِّلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ » هم نصیب است و هم وصیب و هم
فرمان نصیب است، از نکو کاری، و صیب است از دوست داری، فرمانست از

مکعواهی منکوند مذکان من سکو کارم صبح من سوند دوست دارم
 و صبت من بدیدند بک حوام فرمان من بحای آرند ملکا آن چه فرمائست؟
 « ادا یودی للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذکر الله » حون سببا را
 بحوانند بمار آدینه، قصد و آهنگ آن کنند که سببا را بمن بحوانند، ناسح کنند،
 آهسته آیند و بوفار آیند سعی اسحا معنی قصد است و عمل، یکی بغسل دیگر
 سوال، سدنکریوی حوس، چهارم حامه بهر، بمعن بکا آمدن، سسم حون حاضر
 آمدند مسلمانان را بر لحائندن، هسم خطبه نموسندن اما عمل فرمائست و سبت
 مصطفی (ص) گفت « ادا ابی احدکم الجمعة فلیغسل » و قال صلی الله علیه وسلم
 « غسل و الجمعة واجب علی کل مسلم » اما سواک رسول گفت صلی الله علیه وسلم رکعه
 سواک حر من سبعین رکعه بعر سواک اما طاب بکار داس بوی حوس و حامه بهر نموسندن
 و مسلمانان را بر لحائندن و خطبه نموسندن، مصطفی (ص) بر حمله گفت « من
 اغسل و الجمعة و لیس من احسن منه و من من طیب ان کان عند یم ابی الجمعة
 فلم یحط اعنای الناس یم صلی ما کتب الله له یم انصب ادا حرج امامه حتی یرع
 من صلوه کاتب کفار لما سبها و من جمعه الی قلبها و قال صلی الله علیه وسلم
 « ما علی احدکم ان یجد ان یسجد و من لم یجد الجمعة سوی بوی مهسه » اما بکا آن
 خبر درس است که فرستگان ردهای مسجد ناسند، افلمها و وررها نامهای بندگان
 نموسند پنج حوی را نموسند حوی بیسن را هر یکی سری فرمان نموسند و دعا
 کنند حوی دیگر را گاوی نموسند فرمان و دعا کنند حوی سوم را کسی فرمان
 و سبب و دعا کنند حوی چهارم را امرعی فرمان و سبب و دعا کنند حوی محم را خانه ای
 فرمان نموسند و دعا کنند حون خطب ر مبر سود، درهای مسجد فرو گذارند و
 سبب و خطبه آیند و س از آن نام کس نموسند و نه فرمان و د خبر است که
 فرستگان یکی را بنوسه معاد همی دندند پس بک آدینه او را ناسند گویند
 اللهم ان فلانا لم یاب فان کان صالا فاهد، و ان کان عا لافاعه او امر صا فاسعه و

گفته اند رب العالمین در روز آدینه بند مومن را د حیر و عد داد یکی آسب
 که خون بنماز آید بهر گامی و قدمی که بردارد، و مرا یکی در دیوان نوسد،
 دیگر بهر قدمی گماهیارد دیوان وی بسزد، سدیگر گما یک همه آروی در گذارد
 چهارم ساعی است در روز آدینه که در آن ساعت هر چه بند از الله خواهد وی
 بخشید، پنجم اگر سوز الکھف رجواند در آن روز یا دیگر آدینه از همه آفات
 بیکه دارد نسیم اگر سب آدینه سوز الدخان بر خوانند هم در آن سب وی را سامرزد،
 هفتم هر نسکی که در سائر روز آدینه کند یکی صد بوسند، هسم اگر روز آدینه
 صد بار بر رسول (ص) درود و تحیت فرستد فردا او را شمع وی انگزد، هم اگر
 در سائر روز آدینه وی را احل رسد از عذاب کور این دارد دهم اگر در حمله آن
 جمع که در جامع باشد یکی را آزاد کند دیگران را همه بوی بخشد هم الموم
 لاسمی بهم جلسهم

« فاسعوا الی ذکر الله » گفته اند سعی از فراص بنماز آدینه است که الله
 مسکون « فاسعوا الی ذکر الله » و دیگر بنمازها در خانه گرازدن و در مسجد
 های دیگر آوردن مباح است و بنماز آدینه هر جامع و جمع گرازدن روا است
 و احب آمد رسید به مسجد رفتن و ریح بر خود نهادن و خدمت گرازدن حیاتی
 که رب العز گمی خون ریح آمدن خدمت از بهر من بود، یک نیمه خدمت از
 بند بر گرفتیم چهار رکعت با دو رکعت آوردیم عیدی امروز یک گام که در را
 من برداری صانع بی کم هفتاد ساله را بوحید رفه و دست بار در آمد کوفه
 عمر و کی صانع کم و ریح خدمت و کی اطل کم؟ امروز از خانه مسجد می آید
 فردا از خانه بگور خواهی آمد امروز که نا حصار می آید مراد و ساط اجمع
 دوسان، خدمت خودار بون گرفتیم و ریح و صانع نکردم چه گویی فردا که با سطرار
 آید، فردا وحیدا، عفو و معفو از و کی درج دارم ۱۰

۶۳ = سورة الماعین = مدیة

بوة الاولى

فوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » ، نام خداوند فراح بحسان مهربان
 « ادا حآئك الماعون » ، كه سو آسند دوروان « قالوا » ، گویند « شهدائك
 لرسول الله » ، گواهی دهیم كه بو رسول خداي « والله تعلم انك لرسوله » ، والله
 خود میداند كه بو رسول اوئی « والله شهد ان الماعون لكادون (۱) » ، والله
 گواهی میدهد كه آن دوروان دروغ رفاں اند

« اتحدوا انما لهم حبه » ، سو كمدان حوس را سبری كرسند [بحون و
 مال حوس] « فصدوا عن سبل الله » ، نابر كسند ارزا خدای « انهم ساء ما
 كانوا يعملون (۲) » ، اسامند كه بد كارست كه ميكند

« ذلك انهم امنوا ثم كفروا » ، اس آنست كه نكرويدند نارس كافر
 شد ، « قطع على قلوبهم » ، نامهربانند بر دلهاى اسان « فهم لا يفقهون (۳) » ،
 اروساى راسى در آن دلها سود و صواب درساند

« وادار انهم شعحك احسانهم » ، و حون درمگري بهای اسان ، حسم برا
 حوس آند « وان يقولوا نسمع لقولهم » ، واگر سخن گویند كوس فراسح اسان
 دارى « كانهم حس مسدده » ، گویى بلهائى اند نادوار نهاد « يحسون كل صفة
 عليهم » ، هر نانكى را رجوسن میدارند [از بد دلى] « هم العدو فاحذرهم » ، اسان
 دشمنانند بر هر مى ناس « فانلهم الله » ، بفرماد الله اسان را « انى توفكون (۴) » ،
 [از دسى ناس روسى وسحى ناس راسى] چه حراسان را بر مىگردانند

« وادافل لهم » ، و حون اسان را گویند « تعالوا نسعركم رسول الله »
 مانند نا آمر رس خواهد سما را رسول خدای « ثلوا ووشهم » ، سر بر گردانند
 « ورايهم يصدون وهم مبكرون (۵) » ، واسان را دندى كه بر مى كسند گردن كسان

«سَوَّاءٌ عَلَيْهِمْ» یکسانست برآسان ^۱ «اسعمرت لهم ام لم نضعهم لهم» که آمرزش خواهی آسان را یا آمرزش خواهی «لن نضع الله لهم» تا مورد الله آسان را «ان الله لا يهدي القوم الماعفس» ^(۶) الله را نماید نافرمانان را

«هم الذين يقولون» اساءد که میگویند «لا نؤمنوا على من عند رسول الله» نعمه میکند برآسان که رد یک رسول خدا اند «حی یصصوا» تا باز را کند «ولله حرائن السموات والارض» و حرائنه های روری الله راست در آسمانها و در زمین «ولكن الماعفس لا یسمعون» ^(۷) لیکن ماعفس در نمی یابند

«يقولون لن رجعنا الى المدينة» میگویند اگر ما ناسهر رسم «لنخرجن الاعر منها الادل» تا خارج مرون کند هر که از ا در او غریب بر او را که حواری «والله العرة و لرسوله و للمؤمنين» و عر الله راست و رسول او را و مؤمنان را «ولكن الماعفس لا یعلمون» ^(۸) لیکن ماعفس نمی دانند

«فانها الذين آمنوا» ای گرویدگان «لأنهم امواتکم ولا اولادکم عن ذکر الله» مسمول میدارد شما را مال سب و فریدان شما از نادجای «ومن یعمل ذلک» و هر که آن کند «فاولیک هم الحاسرون» ^(۹) اساندران کاران

«وانفقوا مما رزقناکم» و نعمه کند از آنچه شما را روری دادند «من قبل ان یابی احدکم الموت» پس از آنکه مرگ آید یکی از شما «فقول رب» او گوید خدا بندم «فولا اخر لی الی اجل فریب» حرام را اس نگذار ای رمانی بردنک «فاصدق» ناسد فدهم «واکن من الصالحین» ^(۱۰) و از نیکان و آسان اسم «ولن یوحى الله نماً» و ما س نگذارد الله هیچکس را «اداً حاً احلها» که سرانجام او آید «والله حسر نما یعملون» ^(۱۱) والله داناسب نکرد شما و آکا از آن

السورة الباقية

این سوره دارد آنست صدوه ماد که همه همصد و هفتاد و سب حرف، جمله نه مدینه فرو آمد در این سوره ناسح اسب و مسوح سب و ناسح قوله «سوا علیهم

اسمعرب لهم ، الآيه وعن ابی بن کعب قال قال رسول الله (ص) « من قرأ
سور الماعون برىء من الماعی

قوله تعالى « اذ احآ ت الماعون قالوا شهدا انك لرسول الله » هذا كقولہ
« واداعوا الدین آمنوا قالوا آمنوا انما لکم قالوا آما وادا حاو کح حو ک بمالم بحک
به الله » والماعون هو الذي يمد يدك لسانه و يمدك قلبه ، أحد من الماعين وهو
حجر الربوع والعلب والصب وهو الذي يشرح ممة اذا احد الساد الماعين وهو
حجر الذي يدخل فيه أحد كل ذلك من الميع وهو السرب ، ماعون الرجل وسعوا وسع
بمعنى واحد سئل حدیقة من الماعون فقال الذي صعد الاسلام ولا يعمل به وهم اليوم سر
منهم لا لهم كانوا يومئذ يكتمونه وهم اليوم يظهرونه وقبل معنى شهد حلف بذل عليه
قوله « اجدوا ايمانهم حجة » وقال حسن بن دريغ

واسهد عبدالله ابی احها فهذا لها عمدى فما عدها لها

والآيه رب رب فی عبدالله بن ابی و اصحابه ، كانوا شهدون لرسول الله (ص)
الرساله وهم منكرون له بقلوبهم فكساوا اذا شهدوا مجمعا مدحوا
« وقالوا انشهد انك لرسول الله » صادقا وكاوا يحلفون على ذلك وعلى انهم يقولون
ذلك عن قلوبهم فقال الله عز وجل « والله يعلم انك لرسوله » حلف الالام لكسر الالاف
وهذا اعراض وهو من كلام الله سبحانه فيه يعظم لسه « والله شهد » اى - يحلف
وقيل يعلم ان الماعين لكادبون فى قولهم « شهد » لا هم لاسهدون اذا حلوا
بل يقولون « ايمانهم مسهرون » معنى آب آتسب كه ماعين در حصر ثوب
ومجمع مسلمانان سو گند مسهوردند كه ما ارضى دل واعقاد در سب رسالت و ثوب
بوند برهم ، وارضى رسالتى بى نفاق گواهى مندهم كه و رسول حدائى رب العالمين
اسان را آنچه گفتمد ، كه ارضى دل گواهى مندهم ، دروغ رن كرد كه به ارضى
دل واعقادك مسكند ، بلكه ارضى مسكند كه نا اراى خود در حلو مى گفتمد
« انا نحن مسهرون » ان حنا سب كه كسى گوند من « الحمد لله رب العالمين »
منحوام ، بوى را كوى دروغ كسى سب ان دروغ داف آء بوى كردد ، به ناعى
« الحمد لله » ، معنى كه بودروغ مسكوى كه منحوام نه « الحمد لله » دروغ سب وقيل

معنى قوله « لكادونيون » اى - مكذبون
 « اتحدوا ايمانهم » اى - جعلهم الكاذب « حبة » وفاته وسر مسرون
 بها قال الاعشى

اذا انت لم تعمل لمرصك حبه من المال سارالدم كل مسر
 وفيل « اتحدوا ايمانهم حبة » من العمل بمصمواها دماهم و اموالهم
 « همدوا على صيل الله » اى - اعرصوا عن طاعة الله وفيل صدوا عرهم عن الايمان
 فى السر « انهم سآ ما كانوا يعملون » شس ما عملوا من المعافى وصرف الناس عن دين -
 الله وقوله « كانوا » افاد انهم بهد الصفة مذكابوا ذلك اى - هذا الاسم لهم بالمعافى
 وهذا الكذب من الله لهم سب ا هم « آمموا » فى الطاهر والمعافى « وكفروا » فى
 السر بالمعافى « آمموا » مسرون و « وكفروا » مسرون « قطع على قلوبهم »
 حسم عليها حتى لا يدخلها الا مان حراء على نفاهم « فهم لا يفقهون » اى - لا يعملون
 الهدى ولا يعرفون صحة الايمان كما يعرفه المومنون

« وادار انهم تفحك احصائهم » معنى لحسن صورهم وطول قاماتهم
 قال ابن عباس كان عبد الله بن ابي حنيسا فصحا ، حلو الكلام ، وكان اذا حاء
 فاعذر الى رسول الله (ص) اعجبه حسن كلامه فذلك قوله « وان تقولوا نسمع لقولهم »
 معنى لمصاحبه كلامهم وول « نسمع لقولهم » لاله الا الله ووع الحبر عن
 رسول الله (ص) « ان الله يسمع البلى الذى يلقى بلسانه كما يلقى النافى السبها »
 « كاتهم حست مسدة » اى - هم فى قلبه يفتهم وعدم عملهم ويندرهم « حست » منصوبه
 مباله الى الحداد يقال اسندت السىء اذا امله السعل للسكر واراد انها لسب
 باسحار سمرو لكنها « حست مسدة » الى جانب وفيل اراد بالحسب المسد التى
 تأكل احوافها ترى صحبته من همدوى حاوبه ما كلة ، اى - هم اساح حاوبه و
 احسام عن المعنى حاله فرا ابو عمرو والكماالى « حست » سكون السين جمع حسه
 كنبه ودين فرا النافون بسم السين كسر و مر وفى الحبر « مثل المومن
 كمثل الحامه من الرزع يمتلها الريح مر هكندا ومر هكندا ومثل المنافق مثل

الارض المحمدیه علی الارض حتی یكون احصافها بمریم وصی الله عزوجل بالحق
 فقال « یحسبون کل صبحه علیهم » قال مقاتل ان نادی ماد فی المسکر او انقلب
 دانه اوسد ناسد صالطوا انهم برادون بذلك لما فی قلوبهم من الرعب قال الساعر
 ولوا بها عصور لحسبها مسومه بدعو عبدا وارثها

وقیل لا یهم علی وحل من ان یزل الله فیهم امرا بهک اسارهم و تسخ دماهم
 و اموالهم وقل لایع لهم بالله ولا یو لهم فی دین الله ولس كذلك المؤمن لا ته
 فوی القلب بالله سحاح السرم قال « هم العدو فا حذرهم » ای - یو کدهم
 ولا یامن معرهم ولا یلق بهم فایهم اعداؤک فی السر « فایهم الله » ای - لمیهم الله
 « انی یوفکون » یصرفون عن الحق

« وادا قیل لهم » یعنی عبد الله بن ابی و اصحابه « یأثروا یسعیرتکم
 رسول الله لووا روسهم » ای - عطفوا روسهم و امالوها بکرا عمادعوا اله فرا
 نافع و یعقوب « لووا روسهم » بالضعف و الباقون بالسید و معنی السید انهم
 فعلوا ذلك مر بعد مر « ورا یهم یصدون » ای - یمرسون بوجوهم رعه عن-
 الاستعمار « و هم معکرون » معطون عن الحق ان عباس کف سب رول
 ابن آسب آن ود که بقای عبد الله بن ابی در میان صحابه آکارا کسب و سجنهای
 رس که گفته بود میان خلق افاد قومی از قبیله و سیر وی گفتند او را که برا
 و سیران را فصیح رسد و رسوا گسند آمان هر آنی که فرو آمد و اسرار سما
 بیرون افاد و رانها در سما درار گسب را سما آسب که بر رسول خدا سوئدو
 کما خود را عذر یهد، و سوبه و استعمار باز گردید تا رسول خدا از هر سما
 آمر رس خواهد از حق سبحانه تعالی عبد الله منافق چون ان سخن سید از کتر
 و سرافرادی سر محساند و روی مگرداند و کردن سجد و کف من چه گفته ام
 از ناگفتی اما عذر ناید حواس؟ مرا فرمودند که وی ایمان آر آوردم
 و مرا فرمودند که رکوع مال خود، دادم، اسحا نمائد مگر سجود فرادی بردن،
 اگر خواهد تا او را سجود برم؟ و ان سخن از انکار و نکر میگوید، و ان نکر

داسب استعمار رسول (ص)

فوله تعالى «سواء عليهم اسمعرت لهم ام لم تسمع لهم ثل نعم الله لهم»
 هذا يدل في قوم من المنافقين ، علم الله تعالى ان عاقبتهم موت على النفاق فقال ان -
 الاستعمار ليس (ص) لا معهم فسواء اسمع لهم ام لم يسمع لهم لا يؤمنون ولا يسمعون
 استعمار لانه كان يسمع لهم على معنى سوا له لهم يوفى الايمان ويحضر العصاب
 وقيل لما قال الله عز وجل ان يسمع لهم سبعين مرة قل نعم الله لهم قال النبي (ص)
 « لا يردن على السمع » وانزل الله تعالى « سواء عليهم اسمعرت لهم »

وفوله « ان الله لا يهدي القوم العاصين » اي لا يرسل القوم الخارجين عن طاعته
 « هم الذين يقولون لا تسمعوا على من عند رسول الله حتى يمشوا »
 اي ينفروا عنه ويرحموا الى فائدهم وعسايرهم « والله حرائق السموات والارض »
 مفاسد ما يد له هو المالك ، القادر ، الرأى ، فلا يندر احدا ان يعطى احدا سوا
 الا باده ولا ان يمنعه سوا الا منعه وقيل حرائق الله ، مقدوراته التي تخرج
 منها ما شاء « ولكن المنافقين لا يفقهون » ان امر انا اراد ما ان يقول له
 كن فكون .

« يقولون لئن رجعنا الى المدينة لنخرجن الاخر منها الاول » معبران
 كسند رسول خدا در عراض المصطلق بود و حريكا بر سر آي و دكه آن را
 مرتفع مي كسند ، و نصرت و طغر در آن عرا مسلمانان را بود رسول خدا (ص)
 و ناربان آراستگان باز كسيه تا عصب فراوان از انواع و اموال و بردگان دو مرد ر
 سر آت خلاف كردند و هم بر آوحيصد بكي مومن مهاجر و بكي منافق آن
 مومن نام وي جمال بود لطيفه اي رد بر آن منافق سوري و سمعي از اسان بر آمد ؛
 منافق كفت باللاصهار مهاجر كفت باللمهاجرين عبد الله اني آواراسان سميد
 بنامد ، و مرد خود را حسان ديد ، كفت ما صحبا هذا الرجل للطم ؟ ما در صحبت
 اين مرد نه بدان آمدن ما را لطيفه رسد و حوار دارند آنكه روي ما قوم خوش
 كرد و كفت لا تسمعوا على هؤلاء ليعودوا الى عسايرهم و عرفوا عن هذا الرجل ان
 دروسان كه كرد اين مرد ميگردند ، اسان را حرم دهند و مراسان را هنج نصيب

مکشد تا از این مرد نابراکشد مثل ما با وی حائس که گفته اند سمن کلک
 ناکلک سبک را فریخته تا برا حورد «وَلَيْسَ رَحِمًا إِلَى الْمَدِينَةِ لَشَرِّ الْأَعْرَى
 مِنْهَا الْأَذَلُ» اگر ما مدینه روم هر که عزیر را سب سرون کند از مدینه او را
 که حوار را سب، یعنی که عزیر مسم و معهد و اصحاب وی حوارند و من اسان
 را از مدینه سرون کنم و بدنی از هم کودک و د، در آن مجمع حاضر و د گفت
 اب و الله الدلیل القلیل المصع فی قومک و محمد فی عز من الرحمن و مود من المسلمین
 این کودک روی به عبد الله مفاقی نهاد و گفت دلیل و قلیل و حوار و ناکس و نا حیر
 بومی و د سمن داسه قوم خود و بی و محمد (ص) عزیر را سب و کریم بر خدای عزیر،
 و همه مسلمانان را را دوست عبد الله برسند، گفت اسبک فاما کتب الع
 من بدنی از هم نامد و آن همه ارسول خدا (ص) بگفت رسول بحکم آنکه
 رفت کودک بود گفت «لَمَّا كَ عَصَبَ عَلَيْهِ فَاحْطَا سَمْعَكَ» مگر با وی بحسم بودی
 و سمع تو حطاسند گفت لا والله که راست شنیدم، و حصص این سخن گفت
 رسول (ص) عبد الله را خواند، گفت «اب صاحب الکلام الذی یلعی؟» بگو گهای
 آن سخن که نمی رسند؟ عبد الله سو گند حورد که من آن سخن نگفتم و رفت
 بر من دروغ می بهد جماعی ارا نصار که به عبد الله بعلق داسند نامدند، گفتند
 این عبد الله مهر راست و ریس ما، سخن کودکی بروی سودن مگر صواب ناسد
 که آن مهر حسن سخن بگوید و کودک بعلق سب رسول خدا (ص) سخن اسان را
 و صدیق اسان را بدتر و بعد از آن جماعی ارا نصار زبان در رفتند کسیدند
 که بر عبد الله این دروغ نهاد، و بدنی از هم گفت من سرماسار همی بودم و
 حوسس را ارسرم کسد همی داسم (۱) از مصطفی (ص) و مادران نازب العالمین آم
 فرساده که «وَقَوْلُوا لَيْسَ رَحِمًا إِلَى الْمَدِينَةِ» رفت گفت رسول خدا گوس من
 گرفت و گفت «وَبِأَذَلِكْ» و ب اذیک تا علام، گوسب یوفا بود گوسب یوفا
 بود ای علام! و گفته اند که رسول خدا (ص) بر آسندنی حصر رسد، مردی و د از
 مومنان و محلمان انصار، گفت با اسبک تو رسد که آن صاحب سما از بهر ما

چه گفت؛ آنکه حکایت باز کرد که وی گفت « فبحر حق الامر بها الادل » آسند
گفت باز رسول الله اب والله بحر چه ان سب وهو الدلیل، والله که بواو را بیرون کسی
اگر خواهی که عربی بویی و دلیل او آنکه گفت باز رسول الله ار را معنود دار که
بس از قدم مبارک تو به هدیه قوم وی ناح می ساحت که رسر وی بهند و او را
سرور و مهر خوش کند چون قدم مبارک تو بود رسد او معرول و ناحر
کسب همی ندارد که ملک و ریاست از وی نور بودی از آن بهود ماطل میگوید
این عباسی گفت چون اس آب فرو آمد، سروی عبدالله بن عبدالله بن ابی گفت
از رسول الله بمن حیا رسد که بدم را خواهی کس اکون بمن فرمای باز سروی
ردنک و آرم رسول گفت « ل ارفق به و احسن صحبه مامی معنا » نه، که
با وی رفیق و سکو داس وی فرو میگذار مادام که نماند بس چون از آن عرا
باز گشتند و بدر هدیه رسیدند، اس نسر عباس بدر گرفت و سبب کسند گفت
والله که مرا در هدیه بگذارم اینکونی که انا دلیل و محمد عربی، دلیل منم و
عربی محمد اس عبدالله مافق همچنان بگفت دیگر باز سرگفت والله لا ادعک
حی بقول انا الادل و محمد الاخر والله که بگذارم مرا در هدیه نمانکونی که
حوار و ناحر منم و عربی بر و بر گوادر محمد اس عبدالله اس سخن بگفت
آنکه سرگفت اکون بخواری و فرمایگی در سو در هدیه ما نای که عر حنای
راست و رسول را و مومنان را قال الله عالی « ولله العره و لرسوله و للمومنین »
فر الله مهر من دوه، و عر رسوله اظهار دمه علی الادنان کلها و عر المومنین
سر انام علی اعتدایهم و قبل عر الله الربوبه، و عر الرسول السق، و عر -
المومنین العبودیه و قبل عر الله الولایه، لعوله تعالی « هانک الولایه لله الحق،
و عر الرسول الکفایه لعوله « انا کعبناک المسهرئین » و عر المومنین الرفعه
و الرعایه، لعوله « و انتم الاعلون ان کسم مومنین » ؟ و جمیع ذلك لله و عر القدم،
له سعه، و عر الرسول و عر المومنین لله فعلا و منه و فصلاً فاد الله العر حمنما و
بقال لا عر الا فی طاعه الله، و لادل الا فی معصیه الله و ماسوی هافلا اصل له
« یا ایها الذین آمنوا لا تلهمکم امواتکم و لا اولادکم عن ذکر الله »

قال المنفرون بمعنى الصلوات الخمس في الجماعه بطريق قوله « لا يلبسهم حمار ولا
 سبع عن ذكر الله » والمعدن « لا يلبسوا بها عن ذكر الله » فسب العمل بها « ومن يعمل ذلك »
 اى - من عمله ما هو ولد عن ذكر الله « فاولئك هم الخاسرون » اى - المنفرون
 « وانفقوا مائا درهمهم » قال ابن عباس مردد ركو الاموال اى -
 احملا المال فدا انفسكم وادوا الركو « من قبل ان ياتي احدكم الموت »
 اى - اساءه و بصر الى حاله الناس فسال رحمه « فيقول رب ثولا احترقني الى
 احل حرب » اى - هلا احرسي امهلني وفل لاصله فيكون الكلام بمعنى المني
 اى - لواحرسي الى احل حرب اى - انسى زمانا عرطوبل « فاصدق » اى -
 فاصدق واركي وامنق مالي في طاعتك كما امر « واشك من الصالحين » اى -
 من الناس، كقوله « وكونوا من بعد فوما صالحين » وقوله « ان يكونوا صالحين »
 فعلى هذا رب الآيه في المنافقين وهو قول مقاتل وفل رب الآيه في المؤمنين
 والمراد بصلاحها ما الصالح قال ابن عباس ما من احد من موت وكان له مال لم يؤد
 ركوه واطاق الحج فلم يحج الا سال رحمه عند الموت وفرا هذا الآيه وقال اكن
 من الصالحين اى - احج فرا ابوعمر وواكون بالواو عطا على « فاصدق » على حكم
 اللط وفرا الآخرون « اكن » الحرم ردا على ما قبل الفعل لولم يكن فيه العاء كان
 محروما فافردوا اكن على موضع « فاصدق » لاعلى اعطه ادموصمه ومدبر ان احرسي
 اصدق واكن وفي الخبر الصحيح عن رسول الله (ص) « لان يصدق المرء في حياته
 يدرهم حرم من يصدق حياته عند موته » وقال صلى الله عليه وسلم « الذي يصدق
 عند موته او يصدق كالأذى يهدي ادا سبع » وعن ابي هريرة قال قال رجل يا
 رسول الله اى الصدقة اعظم احرا؟ - قال « ان يصدق واب صحيح صحيح بحسب المعرو
 نامل العنى ولا يهل حتى ادا يلم الحليم قلب لعلان كذا و لعلان كذا و قد كان
 لعلان » « وثي يوحى الله نسا » عن الموت « ادا جاء احثها » المكسوف في اللوح
 المحفوظ « والله حيرت ما يعملون » فرا ابونكر بالباء و فرا الآخرون بالباء
 على الآيه الاولى

الوثة الثالثة

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» در جمله قرآن دهرار و باهتد و سبب و سه حاجت که نام الله است و در هیچ جای آن حدان آمار کرم و دلایل فصل و رحمت و بعینه لطف است که در این آیت سمب و مرا که برابر او نام رحمت است و رحمت و امید عاصیان و دست آور مفسدان، نام رحمت و رحمت است آئین منزل مسافان، و این جان معیان، نام رحمت و رحمت است ناح صدق بر سر صدیقان، و مسو و خاصیت در قضا حاسکین، ارسو نام رحمت و رحمت است علم علم در دست عالمان، و حله حلم در بر عاقلان، از این نام رحمت و رحمت است وحد واحدان و سور عاقلان و سوو مسافان او سماع نام رحمت و رحمت است

در آمار ما نور است که رب العالمین ناموسی کلم الله گفت «انا الله الرحمن الرحیم، الکرم به نسی، والحرور صمی، والدنان اسمی، فمن ملنی؟»

فوله تعالى «ادعواکم الى الصافات» الله رورا و در عهد اول عواص قدر و راسخ صلب آدم و سعاد ناگوهر های ست افروز و سه های سه رنگ بر آورد و بر ساحل وجود بهاد هم مومنان بودند و هم منافقان حنائیکه مومنان را باورد منافقان را باورد، اما مومنان را بفصل خود در صدر عز ساط لطف نداس، و لامل، منافقان را بعدل خود در صف تعال و ساط^(۱) قهر و دل نداس، و لاحور مومنان را ناح سعادت و کرامت بر فرق بهاد، نصبت اسنان از کلمات این و د که «فانسیسروا نسعکم الدی ما معکم به» منافقان را بعد مدآب و فید اهاب بر نای بهاد نصبت اسنان از کلمات این آمده که «فل موبوا نصطکم» است که رب العالمین

(۱) ساط می حمی المسند

گفت «اولئك سالهم تصيهم من الكتاب» مومنان را گفت «فی مفعصد صدق عند ملكك معصدا» ماعوان را گفت «فی الذکر الاسفل من النار» اعاد بنا الله وانا نا
 بوحسان ناسی که بعب بوحسان آمد من حسانم که مرا فال حسن آمد
 فردا در عرصات قاصد ماعوان بطفل مومنان، و بروسائی نور اسان
 همی روید نا صراط رسید آنکه مومنان بسی گمید و سور ایمان و احلاص
 صراط بار گذارند و کفرو بغان ماعوان دامن اسان گیرد بادر طلب و حیرت برحای
 بمانند آوار دهند گویند «انظرونا نفس من نور کم» نور و روسائی از
 مومنان طلب کنند، مومنان جواب دهند که «ارحموا وراه کم» ای - ارحموا
 الی حکم الارل واطلبوا النور من القصة این نور از حکم اول طلب کنند نه ارما هر که
 را نور دادند آن نور دادند، و هر که را گذاشتند آن نور گذاشتند «ومن لم يجعل الله
 له ورا فماله من نور وانا اراد الله یوم سوء فلا مرد له» و ان الرجل ليعمل عمل
 اهل الجنة وهو عبد الله من اهل النار وبعمل عمل اهل النار وهو عبد الله من اهل الجنة
 همه اعر طریف را از خوف این مقام دل و جگر مسح سامعی راند حیایکه
 خود دانسته عافسی نهاد حیایکه خود خواسته، سا حلوهای عر ران که آن را آس
 در رد ساحر مهای طاع که باد برداد سا حکرهای صدغان که در گردن
 آسای فساد در گردانند هر از ان هرار ولا ساس در اس را، و لیکن حرعزل
 بصدند بجان بسب و حوس سعاف روی بمردها اگر بعراف رمی و آسمان کو سس
 دارد اورا سود نیست و گمان میر که سعاف در کمر اس، بلکه کفر در سعاف اس،
 و گمان میر که سعاف در دین اس، بلکه دین در سعاف اس سکه اصحاب الکف
 حب کفر داس و لباس نعام ناعور طرار دین داس لیکن سعاف و سعاف
 ار هر دو حاجت در کمین و دلا حرم حوس دول روی نمود بوس آن سکه از روی
 صورت در نعام ناعور و بسندند، گمید «فمیلہ کمیل الکلب» و مرفع نعام
 در آن سکه بوسندند، گمید «بلنه رابعهم کلهم» بس حرم طاع که وف

برع ناد می ناری بردهند که « و قد معنا الی ما عملوا من عمل فجعلنا » «ماء مسورا»
 من سینه آمادان که در حال سکراب مرگ «ویدا لهم من الله مالم یکنونوا محسنون»
 جرات کنند، من روی که در لحد ارفله نگر دارند من آسارا که در سب تحسین
 سگانه خوانند

نکی را میگویند بمومه العروس، دیگری را میگویند بمومه المحروس،
 نکی را «سماهم فی وجوههم من ابر السجود» سانس، نکی را «عرف المحرمون
 سسماهم» سانس لایعربساء الناس فان المافیه منهجه
 مسکن دل من گرجه فراوان داند در داس عافیت فرو می ماند

۶۴ - سورة الناز - مکه

النوبة الاولى

فوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » نام خداوند فراح بحسان مهربان
 « تسبح لله ما في السموات وما في الارض » ما کی می ساید الله را هر چه در آسمانها
 و زمینها حیرانست « له الملك » ناساهی او راسب [و سراواری و حدائی] « وله
 الحمد » و سانس بسکو او راسب [و تسکینای] « و هو على كل شيء قدير (۱) » و او
 ر همه چیز و اسب

« هو الذي خلقكم » او انسب که بنا فرید شما را « فمستم کافر » حسب ارسمنا
 که ناگروند ای اسب « و مستم مومن » و حسب ارسمنا که گروند ای اسب « والله
 بما تعملون بصير (۲) » والله آنچه می کنید دانا و سباسب

« خلق السموات والارض بالحق » بنا فرید آسمانها و زمینها را بفرمان
 روان « و صورکم » و سباسب شما را « فاحسن صورکم » و سباسب شما را تمام کرد
 [و سبکهای شما را در حور کرد] « و الله المصور (۳) » و آخر بنا رگسب بنا و سب

« نعلم ما في السموات والارض » میداند هر چه در آسمانها و زمینهاست
 « و نعلم ما تشرؤون وما تعلنون » و میداند هر چه بهان میدارید و آشکارا می کنید
 « و الله علم بواطن الصدور (۴) » والله داناسب بهر چه در دلهاست

« اهلناکم نبوا الدین کمروا عن قبل » بنامد شما حیران ناگروند کان که
 مس ارس بودند ^۱ « فداقوا و نال امرهم » بحسبید گرانساری کار حوس
 [و دسوارای سرانجام حوس] « و لهم عذاب الیم (۵) » و اسان راسب عذابی
 درد نمای

« ذلك نأية كان نأيةهم رسلهم بالناس » آن اسان را آن مس آمد که

فرساده‌گان مامی آمدن باسان سعامهای روس «فَعَالُوا» گفتند «اَسْرُيْهِدُونَا»
 باین مردمان ما را می را بماند^۱ «فَكَمَرُوا» کافر شدند «وَيُوتُوا» و از مقام
 بدر می بر گشتند «وَأَسْعَى إِلَهُ» و الله نامی نیاری خوش مانند از اسان
 «وَاللَّهُ عَمِّي حَمِيدٌ»^(۶) و الله می نیارب با سانس تمام [خبر در نمی ناید او را]
 «رِعْمَ آلَدِنِ كَمَرُوا اِنْ لِي تُعْمُوا» تا گروه دگان گفتند که اسان را از
 کور می گزیند «فَلْيُورِي لُسْعِي» بگو آری بحدای من براسی که سما
 را برانگیزد «تَمَّ لُسُونُ مَا عَمِلِم» و من براسی سما را آگاه کند باچار
 ببادای آنچه می کردند «وَذَلِكَ عَلَى إِلَهُ بَصِيرٌ»^(۷) و آن بر حدای آسانست
 «فَأَمُوا بِاللَّهِ وَرَسُولَهُ» بگرویدند بالله و فرساده او «وَالْوَرَالِدِي اَبْرَئِنَا»
 و باین روسائی که فرسادم «وَاللَّهُ مَا نَعْمَلُونَ حَسِرٌ»^(۸) و الله بگردد از سما
 داناست و از آن آگاه

«يَوْمَ تَجْمَعُكُمْ» آن روز که سما را فراهم آرد «لِيَوْمِ التَّجْمَعِ» آن روز
 فراهم آوردن «ذَلِكَ يَوْمُ النِّعَانِ» آن روزی بکند گزراوردن است «وَمِنْ ثَمَرِ
 بِاللَّهِ» و هر که بگردد الله «وَنَعْمَلُ صَالِحًا» و گردد نیک کند «تَكْفُرُ عَنْهُ
 سَيِّئَاتُهُ» بمرود و ناسد کند الله او و بدی های او «وَنُدْخِلُهُ حَبَابَ تَحْرِى مِنْ نَحْبِهَا
 الْاَبْهَارِ» و در آرد او را در بهسهای که مرود در بر در حبان آن حو بهای روان
 «حَالِدِنِ فِيهَا اَبْدًا» اسان در آن حاویدان «ذَلِكَ الْوَرَالِدِ الْعَظِيمِ»^(۹) آسب
 سروری بر رگوار

«وَالَّذِي كَمَرُوا وَكَدَبُوا نَانَا» و اسان که کافر شدند و بدروع دانستند
 سبحان و سعام ما «اَوَّلِكَ اصْحَابُ الْاَنَارِ» اسان در حبان اند «حَالِدِنِ فِيهَا»
 حاویدان در آن «وَنَسِ الْمَصْرَ»^(۱) و بد خاگ که آسب
 «مَا اَصَابَ مِنْ مُصِئَةٍ» نرسد هیچ رسد بدی بکس «اِلَّا نَادُوهُ» مگر بحواس
 بحدای «وَمِنْ ثَمَرِ بِاللَّهِ» و هر که بگردد الله «يَهْدِيهِ» الله را بماند دل او را
 [به بسدکاری و کاری اری] «وَاللَّهُ تَكَلَّ سَيِّءٌ عَلِيمٌ»^(۱۱) و الله بهمه خبر داناست

«واطعوا الله» و فرمان بیدیدای را «واطعوا الرسول» و فرمان بید
فرستاد او را «فان توليتم» و اگر برگردید «فانما على رسولنا البلاغ
المسن» مس رسول ما معام رسانیدن آسکار است

«الله لا اله الا هو» الله اوس که است حرا و حدای «وعلى الله فليسوكل
المؤمنون» (۱۳) و بر الله و گنل دارد و سبی موعمان

«يا ايها الذين آمنوا» ای گسرویدگان «ان مني ارواحكم واولادكم عدواً
لكم» ار ریان سما و فریدان سما کس است که دشمن سب است «فاحدروهم»
بر حد رمی ناسند ارسان «وان سمعوا وسمعوا» و اگر در گذارید و فرا گذارید
«ويعمروا» و سامرید «فان الله عمو ورحيم» (۱۴) الله آمر رکار و مهربان است
«انما امواثكم واولادكم فيه» مالهای سما و فریدان سما فيه دلید و سور
وربان آن «والله عده اخر عظيم» (۱۵) والله اوس که بر دیک اوس مرد
رر گوار [مهاحررا]

«فانقوا الله ما اسعظكم» ار جسم و عذاب الله بر هرید حدایتکه بوانید
«واسمعوا» و فرمان بیدید «واطعوا» و فرمان بید «وانمقوا حرا لانفسكم»
و حیری ار مال اس جهان [فردای حوس را] نفعه که بد «ومن نوق شح نفسه»
و هر که دسب در مال مردمان گرا دین اربار داسند «فاولئك هم المفلحون» (۱۶)
اساسند که رور به آمدگان اند

«ان تقرضوا الله فراضاً حسناً» اگر وام بیدردنك الله وامی بکو «تضاعف لكم»
آن سمارانوی ربوی کبد «ويعمر لكم» و سامر دسما را «والله سكور حليم» (۱۷)
والله اندك بیدید و فرا گذارید است

«عالم الغيب والسهادة» دانای بهان و آسکارا «العرز الحكيم» (۱۸) آن
دانای دانا، ناوید داننده

الوثة الثانية

ابن سور يسمر بن مفسران در مذنبات سمر دند ' صحاك كفت مكي اسب
كلسي كفت سه آت ارا بن سور مذنب اسب « نا انا ائذي آمو ا ان من ا روا حكم
واولادكم » نا آحسه آت ، نه مدنه فرو آمد و باقی همه نه مکه هرد آت اسب ،
دوسب و جهل و بك كلمه هرا و همداد حرف و در بن سوه ناسح اسب و مسوح
نسب و ناسح قوله « فاقوا الله ما استطعتم » نسح قوله تعالى « ابقوا الله حق
نعمه » وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله (ص) « وما من مولود يولد الا
في سابع رأسه مكبوس خمس آيات من فاتحه سور العناب » وعن ابي بن كعب
قال قال رسول الله (ص) « من قرأ سور العناب رفع عنه موب العناء »

فرله « تسبح لله ما في السموات وما في الارض له الملك » وهو كمال القدر
و بعد الصرف « وله الحمد » وهو الحمد الحامد بن له و حمد سبحانه لنفسه و جمعه
الحمد الساء بذكر الاوصاف الحميلة و الافعال الحريلة

« هو ائذي خلقكم فمنكم كافر و منكم مومن » فيه قولان احدهما ،
خلقكم في بطون امهاتكم كفارا و مومنين ، و نه قال ابن عباس ان الله تعالى خلق
بنی آدم مومناً و كافراً ، ثم تصدعهم يوم القسامة كما خلقهم مومناً و كافراً و عن
ابي بن كعب قال قال رسول الله (ص) « ان السلام ائذي و له الحصر طح
كافرا و قال الله تعالى « و لا يلدوا الا فاجرا كفارا » و في بعض الاحبار حلول الله
فرعون في بطن امه كافرا و خلق يحيى بن زكريا في بطن امه مومناً و قال صلى الله
عليه و سلم « السعد من سعد في بطن امه و السقى من سقى في بطن امه » و عن
ابن عباس عن النبي (ص) قال « و كل الله بالرحم ملكا فعول اي رب قطعه ، اي رب
عليه ، اي رب مصعه ؟ فاذا اراد الله ان يعصى خلقها قال : يارب اذكر ابي سعد او
سقى ؟ فما الرزق ؟ فما الاحل ؟ فكبت كذلك في بطن امه و القول الناسي ان الله
سبحانه خلق ثم كفروا و آمنوا و تم الكلام بقوله « هو ائذي خلقكم » ثم و صمهم

فعلهم فقال فممنكم كافر وممنكم مومن ، كما قال تعالى « والله خلق كل دابة من ماء فمنهم من ينسئ على بطنه ، والآب « والله خلقهم والمسي فعلهم ثم احبلوا في باونلها روى عن ابي سعيد الخدري انه قال فممنكم كافر في حياته مومن في العافه ، وممنكم مومن في حياته وكافر في العافه و روى ان السئ (من) قال « الا ان نبي آدم خلصوا على طعنات سئ فمنهم من بولد مومنا ، وبحس مومنا ومنهم من بولد كافرا وبحس كافرا وموت كافرا ومنهم من بولد مومنا وبحس مومنا وموت كافرا ومنهم من بولد كافرا وبحس كافرا وموت مومنا ، وقال عطا ابن ابي رباح فممنكم كافر بالله مومن بالكواكب ، وممنكم مومن بالله كافر بالكواكب ، يعني في سائر الانوار وقال الزجاج فممنكم كافر بان الله خلقه وهو مذهب الدهريه وممنكم مومن بان الله خلقه وحملة القول في حكم هذ الآيه والذى عليه المحققون من اهل السنة ان الله هالى خلق الكافر وكفر « لا له وكسا ، وخلق المومن و ايماناه فعلا له وكسا فلكل واحد من الفر من كسب واحسان بعدد الله ومسنه فالمومن يومن و حصار الايمان بعد خلق الله اما لان الله سبحانه اراد ذلك منه وقدر عليه وعلمه منه ، والكافر يكفر ويحاصر الكفر بعد خلق الله اما لان الله سبحانه قدر عليه ذلك وعلمه منه ولا يجوز ان يوحد من كل واحد منهما عر الذي قدر الله عليه وعلمه منه ، لان وجود خلاف المعدور عجز و خلاف المعلوم جهل و هما لا يلقيان بالله سبحانه ولا يجوز ان عا ، ومن سلك هذا السبل سلم من الحر والعدر واصاب الحق والله اعلم

« خلق السموات والارض بالحق » اى - موله الحق وهو « كن » وقيل لافامه الحق بها عليكم فاقم الماء مقام اللام و « صوركم » فى ارحام امهاتكم « فاحس صوركم » اى - احكم وعدل وسواها وحسها احسن يومم واعدل صور فلم سارك نبي آدم فى صورته وسكله عرهم « والله المصير » اى - المرجع والمآل الى حكمه

« نعلم ما فى السموات والارض ونعلم ما ترون وما يعلنون والآله علمهم

عدا اب الصدور» من الايمان والمعا والاحلاص والرياء فاردعوا عن المعاصي وافعلوا على الطاعات فان الله سولى المحاراة

«الم يا تكلم» يا اهل مكة «نوا الذين كفروا من قبل» قوم نوح وهود وصالح ولوط «فدا هوا» العاد للبعث اى - كفروا فداقوا «ونال امرهم» فى الدنيا «ولهم عذاب اليم» فى المعى

«ذلك فانه» اى - ذلك العذاب لما ائبل بهم سب الله «كاف يا نهم رسلهم بالنبات» اى - بالدلائل والمعربات والآيات «فقالوا اسر» برسد ونا ، انكروا ان يكون خلق يهدىهم ويصمى من سبهم فالسو قبل انكروا ان يكون الرسل من سى آدم والسر اسم حسن مع على الواحد والجمع ، وهاهنا معنى الجمع «فكفروا بالله وازسل وحيدوا واعرضوا عن الايمان «واسعنى الله» عن انماهم ولم يعروا الله مكفرهم ومعاصهم سنا اما اسروا يا نهم لان «الله عى حمدا» محمد المومنون من عاده وملائكته ومحمود بحمد نفسه ثم احمر عن انكروهم الب فقال «رعم الذين كفروا ان لى شعوا» بروى فى الحديث «رعموا مطه الكذب» وفى رواه «شس مطه الكذب» رعموا لانكاد سعد رعم الا فى الكذب و هى له حبرته معنى بها الكلمة ، اى - قال الكفار كذا لانب ولا حس فاكذبهم الله تعالى وقال «قل» يا محمد «لى» لس الامر كما رعمم «ووتى شع» يوم العمام «هم تسون لما عملتم» فى الدنيا من حروس وسارون هذا النبا يهدد بربك فى مواضع من القرآن «وذلك» الب «على الله» سهل هس «نسر» عر عسر لانه العالم بما ظهر وحقى

«فآمنوا بالله ورسوله» اى - صدقوا بالله انه واحد لاسرك له ومحمد (ص) انه رسوله «وانورا لى اربنا» بالمرآن انه كلامه ووجه و سرله «والله ما يعملون حبر» اى - دوعلم ناعمالكم لا يحى عليه منها سىء

«يوم نجمعكم» اى - اذكر يوم نجمعكم «يوم الجمع» اى - لحضور يوم - الجمع ولا حله وهو يوم العمامه نجمع فيه الاولون والآخرون والملائكة والانس والجن اجمعون وقبل نجمع فيه النواب والعباد والطالم والمطلوم والسى ومن

أمن به «ذلك يوم العنكب» وهو ماعل من العنكب وهو قوب الحط والمعن في المعاملة والمناعة والمعاسية واستعمال العنكب في هذا الموضع توسع كما قوله «فما ربح بخارجهم» والمعصون في الحففة من عنب دمه ودايك اليوم يوم بعن فيه أهل الحق أهل الباطل وأهل الهدى أهل الضلالة، وأهل الأمان أهل الكفر، فلاعن اعن منه لأن هؤلاء يدخلون الجنة وهؤلاء يدخلون النار وفي الخبر «ما من عبد مؤمن دخل الجنة إلا أرى معه من النار لو أساء لرداد سكرًا وما من عبد يدخل النار إلا أرى معه من الجنة لو أحسن لرداد حشر» وقيل معنى العنكب أنه يعكس من استحضره في الدنيا وبها وثقه فرا فوقك وفي المثل الله ون لا محمود ولا ماحور «ومن يوم نالته وعمل صالحًا» في أداء ما أقرضه عليه «تكفر عنه سيئاته» أي - ستر سيئاته عليه فلا تصحبه بها «وذلك حبات تجري من تحتها الأنهار» فرا أهل المدينة والعام تكفروا ودخله وفي سور الطلاق يدخله النون فيها وفرا الآخرون نالها «حالاتي فيها اندأ» معني لا جرحون منها ولا جوبون «ذلك الفوز العظيم» أي - ذلك الرب السدي ذكر الله هو الفوز الذي لا فوز أعظم منه

«والذين كفروا وكذبوا بآياتنا، أولئك أصحاب النار حالي في فيها ونس

المصر» أي ساء المكان الذي صاروا إليه

«ما أصاب من مصيبة» في نفس أو مال من حشر أو سر «إلا نادى الله»

أي - بأرادته وقضائه ومشيئه «ومن يوم نالته يهد قلبه» أي يوفقه للنفس حتى يعلم أن ما أصابه لم يكن ليخطئه وما أخطأ لم يكن ليصيبه فصرى بقضائه وسلم لحكمه وقال أبو بكر الأوراق ومن يوم نالته عبدالل والبلاء فعلم أنها من عند الله يهد قلبه للصبر والسلام وقبل إرادته وبإد الهداية والنفس أي - يهد قلبه إلى حقائق الرضا وروايد النفس، وقيل أنه مغلوب ومعا ومن يهد قلبه يوم نالته وفرا عكرمة ومن يوم نالته يهد قلبه أي - يسكن قلبه ويطمئن من الهدو وهو السكون «والله بكل شيء عليم»

«واطيعوا الله» فما نأمركم و «اطيعوا الرسول» فما يودى عن الله

وفي سته وقيل «اطيعوا الله» في الرضا بقضائه «واطيعوا الرسول» فما

بامرهم بالصبر وبرك الحرع « فان تولم » عن الايمان بالله ورسوله « فانما على رسولنا البلاغ المبشر » اى - عليه الاملاخ وقد فعل كقولهم « ما على الرسول الا البلاغ »

« الله لا اله الا هو » اى - هو العاقل على الهدايه والصلاه لاسرارك له فى الارصاد والاصلال وان سبدا الرسول سىء من ذلك « وعلى الله فليسوكل المؤمنون » فى سبب قلوبهم على الايمان والصبر على المصائب

« يا ايها الذين آمنوا ان من ارواحكم واولادكم عدوا لكم فاحذروهم » - قال ابى عباس هؤلاء رجال من اهل مكة اسلموا وارادوا ان يهاجروا الى المدينة فمبهم ارواحهم واولادهم وقالوا صبرنا على اسلامكم فلا يصبر على ارافقكم فاطاعوهم وبركوا الهجر ، فقال الله تعالى « فاحذروهم » ان يطمعوهم ويدعوا الهجر « وان يعموا وصبغوا ويعمروا فان الله عموهم ورحيم » هذا قسم اقسام على الاحل والولد ولم يهاجروا فاحذر راي الدس سبوا بالهجر قد مضوا فى الدس هم ان يصاب روحه وولد الدس سطو عن الهجر وان لحقوا به فى دار الهجر لم يسبق عليهم ولم يصعبهم ، فامرهم الله بالمعو عنهم والصفح هذا كقولهم « وان حاداك على ان سركتى ما اسلك به علم فلا تطمعا وساحهما فى الدنيا مبرورا » وقال عطاء بن يسار مزل فى عوف بن مالك الاسحمى كان داهل وولده فكان اذا اراد العرو نكوا اليه ورفضوا وقالوا الى ن دعنا؟ فرى لهم ونعم فارل الله تعالى « ان من ارواحكم واولادكم عدوا لكم فاحذروهم » اى - عدوا لكم بحولهم اناكم على ترك الطاعة « فاحذروهم » ان يسلوا منهم وان يعموا وصبغوا فلا يماهم وهم على خلافهم اناكم « فان الله عموهم ورحيم » ولما اسلم اصد بن سلمه المعروف بمهاجرا كتب اليه ابو سلمه من مكة

عسى يبلغ ما افول الاصد
جهلا وناصب السى محمدا
من عوق والد وبر الاعدا
وركمتي سحبا كسرا مفردا

من راكب نرد المدينة ملحاء
امر كدس آناك السم العلى
ان الدس سرازكم امثالهم
فماى امرى اسى عقمى

وامس لىلى كالسلم مسهدا	اما النهار فدمع عنى ساحم
	فكتب اله اصدد
حتى علا فى عرسه فصعدا	ان الذى سمك السماء بعدد
يدعو لرحمه النى محمدا	بعت الذى لاميله فيما مضى
فدما نارو بالمكرم واريدى	سبح النسمه ^(١) من درانه ^(٢) هاسم
لا بعد العزى ورك فاعدا	اهل الى الاسلام انك جاهل
احسى عليك عذاب يوم سمرنا	واللآب والاربان فاحمرا سى

وقال بعضهم من منع من الارواح والاولاد عن طاعة الله فهو عدو يحب ان يحذر وحاً في الحذر ، لس عدوك الذى العنه فعليه واحرك الله على قلبه ولكن اعدى عدوك نفسك الذى من حسبك وامرأىك الذى يصاحبك على فراشك وولدك الذى من صلبك ،

قوله « **ايمانوا بكم واولادكم فبكم** » اى - محبه وبله واحسان لكم وسئل عن الآخر فجع سبها الانسان في العظام ومنع الحق وساول الحرام « **والله عنده اخر عظيم** » ردهم في الدنيا ان ذكر عنها وعنه في الآخر تذكر وصفها وبعثها ، وقال بعضهم لما ذكر الله العداو في الارواح والاولاد ، ادخل فيه من للسمع فعال « **ان من ارواحكم واولادكم عدوا بكم** » لان كلهم لسوا باعداء وفهم من بعض على الاعمال الصالحه ولم تذكر من للسمع في قوله « **ايمانوا بكم واولادكم فبكم** » لانها لا سخلو عن العنه واستعمال القلب بها ولهدا قال عبد الله ابن مسعود لا يقول احدكم « **اللهم اى اعوذك من العنه** » فانه لس منكم احد يرجع الى مال واهل وولد الا وهو مسمل على فبه ولكن لعل اللهم ائى اعوذ بك من مصائب العن وعن عبد الله بن نرند عن ابيه قال كان رسول الله (ص) يحط فحاء الحسن والحسين عليهما السلام ، عليهما فمضان احمران حسان وهران فمرل رسول الله (ص) من المبر فحملهما فوسعهما من يد ثم قال صدق الله « **ايمانوا** »

(١) سبم النسمه حوانرد فربك مضى

(٢) درانه حذب وسدى فربك مضى

اموالکم و اولادکم فیه» نظرت الی هذین الصبیبن بمسما و بعمران قام اصغر حنی
قطعت حد می و رفعتهما *

فوله «فانصوا الله ما استطعتم» حد الآیه ناسخه لقوله «انصوا الله حق مائه»
«واسمعوا و اطعوا» ای - فایلو امر بالقبول و الاستماع «وانصقوا» من اموالکم
«حیراً لانفسکم» وقل انصوا فی الجهاد و فی الصدقه بکن الانفاق حیراً لانفسکم
و قل هو نعمه المومن علی مسه «ومن یوق سح نفعه» السح استحلال اموال
الباس، و قل هو منبع الزکو فمن ادى الزکو المعروسه فقد و فی سح نفسه
«فاولئک هم المفلحون» ائذین فازوا بالنعیم و صحو من العذاب الالیم، ذکر نفسه
فوحدهم قال اولئک فجمع لان من نانی للواحد و الجماعه

«ان تقرصوا الله قرصاً حساً» ای - ان سرحوا زکو اموالکم الی افرس
علیکم اداها فسمها افرساً کما منه، و قوله «قرصاً حساً» ای - طیبه بها انفسکم
و قل نعمی صدقه المطوع «بضاعه لکم» فکتب بالواحد عسراً الی سبع مائه
«و یعبر لکم والله سکور» یصل الفلیل و یعطی حر دل «حلیم» یعفو و یصفح عن
فسر و یحل

«عالم العبد و الهاده العزیز» العالم القوی «الحکیم» فی امور دهر بها
علی اراده حکمه

الموة الثالثة

فوله بعالی «بسم الله الرحمن الرحیم» ما او که خان را خائب و دل را
عائب، ناد او و سب و اسب و مهر او را حب و اسب، وصال او بهر دو عالم اذرائب
و هر چه نه او همه عن ناوائب، و هر دل که نه در طلب اوست و برائست ملک نفس
با او بدو گسی اذرائب فکی نظر از او بعد هر ار خان را نکائست

امرور که ما من مرا مهمائست بخشن خان و دل مرا بمائست
دل را حظری نیست، سخن در خائست خان افسانم که دور خان افسانست
ای خداوندی که خرد را سودا است و ده حکس از خضعت و آگاست،

وجود بو معلّل اسما نسب ، سهود بو معدر اسما نسب ، مقلبان را حرحصرب بو
 سما نسب ، عاصبان را حردرگا بو درگا نسب ، جهامان را حو و بادسا نسب
 در آسمان و زمین حر والله نسب

گر نای من ارعمر طلبکار بو نسب باطن نری که دل گرهبار بو نسب
 به ران نام که خا حریندار و نسب خود دند ما محرم دیندار بو نسب
 قوله تعالی «سُبْحَ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ» الّا به ممی سبح
 بعد س اسب و سربه ، و بعد س آسب که خدای را حلّ حلاله ارضاب باسرا و تعوب
 خدیمان میر و معدس دانی ، ناک ارضی ، دور اروهم ، بیرون ارععل قدوس ارضاب
 موصوف به معلول ، معروف به معقول خدا نه مجهول و حوی وی به معلوم ، عقل
 در او معرول و فهم در او حیران هستی دیندی اورا داب و صعب اسب بندیرمسی به
 دریافسی و سبندی ، و کف او نه دانسی مگوید هب آسمان و هب زمین و
 هر چه در آن خدای را سبح میکند و اورا ناک کی و ی همبانی می سباید از خلق
 بندیرم و اسوار گرهس در حواس ، به دریافس و دانسی آن ، سبحانی که الله کف
 حل حلاله «ولکن لا یفهمون سبحهم» سما سبح آسمان و زمین و آب و آس و
 ناد و خاک و کو و دریا و همه جانور و سحان دریابند ایمان آن واجب کرد و خلق
 را اردرباف آن بومند کرد خون مخلوق را بفعل در نمی نامی ، بفعل محص در داب
 و صعب الله چه بصر کسی ؟ ظاهر می بندیر و باطن می سبار و میراد خدا ار گذار و
 سلامت ساد دار و بدانکه الله حل حلاله در نسب صعب اریسب صعب میرّ اسب و ناک ،
 در احدث ار سربک و اسار ناک ، در صمدیت ار دریاف ناک در اولب ارایسنا ناک
 در آخرب ارایسنا ناک ، در قدم ارحدوب ناک ، در وجود ار احاطب ناک در سهود ار
 ادراک ناک در فهموب اریس ناک ، در قدرت ار صعب ناک در سر ارعمر ناک در مع
 اریعل ناک ، در انعام ارحمد ناک ، در حروب ار حور ناک ، در تکرار بی ناک در
 عصب ار صحر ناک ، در صبح ار حاجب ناک در کید ار عرور ناک در حنا ار قدم ناک ،
 در مکر ار حیل ناک در معب ار اسبکار ناک در عا ارفا ناک اسب صعب خالق

ی صد وند، می سینه و می بطبر و صفات مخلوق است که اسناد آن را هر بن
است، با حجاب او ممان، با قدرت او عجز، با قوت او ضعف، با منع او جل، با عصب او
صبر، با مکر او حیل، با انعام او حمد، با ندانی که کرد، چون کردگار نسب و صفات
خالق، چون مخلوق نسب، و جدای را در ذات و صفات و کبریا و عرب میل و مانند
نسب «لس کمله سیء و هو السمع البصر»

«هو الادی خلقکم همکم کافر و همکم مومن» کار آنست که درازل کرد،
حکم آنست که در اول راند، حلق آنست که درازل داد، قسمی رفته به فرود
و نه کسبه یکی را آب عبات سینه و یکی را بفتح رد واسمه حکمی و میل و
قصای بی جور، یکی را درد توان سعد نام، یک کرد و راطف اولی قبول کرد و علل
درمانه به یکی را در حرد اسما نام یک کرد و رنار رد بر میان نسب و اردر گا
بول و افراز براند و هر دم ردن به «قوم طلبو فحدلهم، قوم هر بواسته قادر کهم»
قومی سب و رور درزا طلب هج، اسود و در محاهدات و ریاضات حوسنی را
تحیف و نرا گردانند و دست رد سینه اسان نار نهاد که «الطلب رد والطرب یسذ»
قومی در سبک معکف گسه و لاف و هیل مسحود خود گردانند، رنداء عرب از
بهر اسان بنای سد که «اسم لی و انا لکم» که سما آن من اند و من آن سما

افراهم حواصی کف در باد به قوی، بصر بد مفر هم، سری را دینم بر آن گوشه
نسبه و کلاهی بر سر نهاد و براری و حواری مگر سب گهم با هدا؟ بو کسبی؟
کف من او مژه ام - گهم حرامی گری؟ - کف کسب بگر سس سر او از بر
از من؟ چهل هزار سال رآن در گا خدمت کرد ام و در اوق اعلی از من مقدم بر کس
بود اکنون بعد بر الهی و حکم عسی مگر که مرا سعه رور آورد ۱؟

ناسانی کف کب بعدی	لعب ماسانی و ستر
مارب احوال فی وصال	حسی امب الزمان مکر
صال علی الصدور حسی	لم یبق مما سهد در

آنکه کف ای حواصی مگر با بدس جهد و طاع حوس عر نیاسی که کار
عبات و احسان اوست به جهد و طاع بد من لك فرمان آمد که آدم را سجد

کن، نکر دم، و آدم را فرمان آمد که از آن در حب محجور، محجور در کار آدم عذاب بود عذرش مهاده که «نفسی ولم تعد له عرماً»، و در کار من عذاب نبود گف
 «ای واسکس» رگ او در حساب نیاوردند و طاعت دیرینه ما رگ سزدند

من لم یکن للوصال اهلاً فکل احساسه دیوب

فوله بعلی «فانقوا الله ما استطعتم» حای دیگر گف «ایم والله حق نفا»،
 اس دو آب یکی ناسخ است، یکی مسح یکی اسارسب بواجب امر یکی اسارس
 اسب بواجب حق واجب امر نامند و واجب حق را مسح کرد، و را که حق حل
 حلاله سده را که مطالب کند بواجب امر کند، ما فعل او در عمو آید که اگر او را
 بواجب حق نگیرد طاعت هر ارساله امعصب هر ارساله نکثرنگ آید اگر همه اساء
 و اولیاء و اسماء و همه عارفان و محبان بهم آیند، آن کسب که طاعت آن دارد که بحق
 او حل حلاله تمام کند^۱ ما جواب حق او بیاورد؟^۲ امر او منهای است اما حق او منهای
 نیست، زیرا که ما امر بمعاد تکلیف است و تکلیف در دنیا است که دنیا سرای تکلیف
 است اما بمعاد حق بمعاد دای است و دای منهای نیست پس بفا حق منهای نیست
 و واجب امر بر حصر، اما واجب حق بر حصر، دنیا در گذرد، نوما امر بای در گذرد،
 اما بوب حق هرگز در نگذرد امروز هر کسی را سودائی در سر است که در امر
 می نگیرد اساء و رسل بیوب و رسالت حوس می نگیرد، فرستگان طاعت و عبادت
 حوس می نگیرد موحدان و مجتهدان و مومنان و محصلان سوحد و ایمان و اخلاص
 حال حوس می نگیرد فردا حوس سرادفان حق ربوبت ناکسند، اساء ما کمال
 حال حوس حدیب علم خود دریاف می کند^(۱) گویند «لاعلم لنا» ملائکه ملکوت
 صومعه های عبادت خود آس در ریند گویند «ما عندناک حق عبادناک»^۱ عارفان و
 موحدان گویند «ما عرفناک حق معرفناک»^۱ والله اعلم بالصواب

۱- الف نماند

(۱) دریاف می کند فرو گذارند و در کتب قدیم چون مذکر الاولنا نسخ خطا مکرر آمد است
 حکم نظامی در حصر و سرین حاب مرحوم وحید دستگردی ص ۳۸۷ فرماد

خالق بر زبان نیکامی فرستادن بهسازی نامی
 که ناماد دریاف می کند مراحماد همسایه کن است

۱ - النوبة الاولى

فوله سالی « بسم الله الرحمن الرحيم » نام خداوند فراح بحساس مهربان
 « يا ايها النبی » ای بنامبر « اذ اطلقتم النساء » چون زنان را دست باز دارید
 « فاعلموهن بعدتهن » اسان را درما کی از جنس دست باز دارید ، پس از باسدن^(۱)
 « واحصوا العدده » و سه ما کی اسان می شمارید از جنس عدت را « و اتقوا الله ربکم »
 و ترسید از حسم و عذاب خداوند خویش « لا تخرجن من ثوبهن » بیرون نکند
 اسان را از حایه ها [با عدت اسان سمری گردد] « ولا تخرجن » و بیرون ناسد [از
 حایه] « الا ان تاتین فاحسه منه » مگر که فاحسه ای بر اسان دست گردد
 « و تلك حدود الله » و این انداز هائی است که الله نهاد [در دین خود] « ومن بعد
 حدود الله » هر که انداز های الله در گذارد « فقد ظلم نفسه » بر خود ستم کرد
 « لا تدري لعل الله يحدث بعد ذلك امرا »^(۱) ندای مگر که الله پس ناساحص
 کاری نو آرد و مهر

« فاذا بلغن اجلهن » چون آن زنان بکرا نعدت خویش رسید [و مردنك آند
 که سمری گردد] « فامسکوهن بمعروف » باز آید اسان را و بگه دارند مسکوئی
 « و اوفارقوهن بمعروف » با دست باز دارند مسکوئی « و اسهدوا دوی عدل مسکم »
 و گوا کنند دو مرد راست را و از میان خویش « و اسمعوا الشهاده لله » و
 سای دارند گواهی دادن از هر حدای « ذلکم نوعط لله » این سخن که اسما
 مسکوید و باس حکم بند میدهند « من کان يومئذ باللّه واليوم الآخر » هر کس
 را که بگردد حدای و روز رسا حصر « ومن نطق الله » و هر که مر هرد از باسد
 الله « يجعل له مجرأ »^(۲) الله او را سرون آمد سارد و فرح [از سکی]
 « و یرزقه من حيث لا تحسب » و روری دهد او را از حایه که بسوسد « ومن

(۱) باسدن در اسط معنی مردکی کردن است

بِوَكَلِّ عَلَى اللَّهِ» وهر که مسب ناله ار کند و کار با وسایر «فَهُوَ حَسْبُهُ» الله سمد اوسب که او را بکس سارمند نکند «إِنَّ اللَّهَ نَالِعٌ أَمْرُهُ» فرمان الله بس مدنی اسب [وحواسب او بحای رسدنی] «فَدَّ حَمَلَ اللَّهِ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا (۳)» الله هرچس را ایدار ای و همگامی بهاد

«وَاللَّاتِي نَسِي مِنَ الْمُحْصِينَ مِنْ بَأْسِكُمْ» آن رباں که ارسری نومد کسه اید ارحسب ار رباں سما «إِنْ أَرْنَمُ» اگر در گماند [که عذب اسان حد اسب و بس داند] «فَعَذْبُهُ لِنَفْسِ أَهْلِهِ» بس بداند که عذب اسان سه ما اسب «وَاللَّاتِي لَمْ نَحْصِ» و آن رباں که هنوز حصص بد ندید، [هم سه ما اسب عذب اسان] «وِ أُولَاتِ الْأَحْمَالِ» و اردوران رباں «أَحْلَهُنَّ أَنْ يَصْعَ حَمْلُهُنَّ» عذب اسان آگه نکدرد که نارحود بهمد «وَمَنْ نَبَقِ اللَّهُ» وهر که ارحرام سر هر د و حد های الله نکا دارد «نَجْعَلُ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ نُشْرًا (۴)» الله کار او بی ربح او مر آسانی نار سارد «ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ إِنَّهُ أَلَمَ الْكُفْرَ» ان فرمان الله اسب که مر سمار و و فرسارد «وَمَنْ نَبَقِ اللَّهُ» وهر که آرم دارد ارحداوند حوسب و سرسد ارحسب و عذاب او «نُكْفِرْ عَنْهُ» سمد و بامدا کند بد های او «وَنُعْظِمُ لَهُ أَجْرًا (۵)» و مر د اوبرر که کند «اسْكُوْهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكُنْتُمْ مِنْ وُجْهِكُمْ» اسان را فرود آرید بر حور آن که سما ایدار و ان «وَلَا تُصَاوِرُوهُنَّ» و ا اسان سرر مکند «لِيُصْغَوْا عَلَيْهِنَّ» ناکار و حهان و معه بر اسان بک کند و مسکن «وَأَنْ تَكُنَّ أُولَاتِ حَمَلٍ» و اگر باروران ناسد «فَانصَبُوا عَلَيْهِنَّ» معه می کند بر اسان «حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ» نآ بکه که نارحود بهمد «فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ» و اگر سرر دهمد برید حوسب و سما را «فَأَنصَبُوا لَهُنَّ» مر د اسان دهمد «وَأَمْرُوا نِسْتَكُمْ بِمَعْرِفٍ» و بایکد بگر مساور کند و کار نار سارید بسکونی می گردند و سرر «وَأَنْ تَعَارَفْتُمْ» و اگر با بکد بگر ناهموار کار ناسد و ناساح و دسوار کار بس ار فرید رادن «فَصْرِصْ لَهُ أَجْرِي (۶)» ما دیگری سمد دد او را

«لِيَمِشَّ دُوسَعُهُ مِنْ سَعَةِ» سمد مراند که او که توان را دارد، توانگرانه ار

بوان حوس نمعه کمد «ومن قد رعلیه ررقه» و هر که بوان ندارد و ده ا بر او فرد
 براس و سگ بر «فلنشق مما آتاه الله» کوی ار آتیه الله او را داد نمعه کن
 «لا تکلف الله نهما الا ما آتاه» الله بر حکس مار سهد مکر آن بوان که او را داد
 «سجمل الله بعد عمر ثرا (۷)» الله مس دروسی و دسوازی آسانی دهد و بوانگری
 «وکان من قرنه ای سا سهر» عیب عی امر و بها «که اهل آن و کسان
 آن کردن کسندند ار فرمان خداوند حوس و وثله» و [ار اسوار داس] رسول
 او «فما سناها حنا سدید» سمار اسان کردم سمار کردی صعب صعب
 «وعدنا عدنا ثرا (۸)» و عدنا کردم اسان را عدای که حسان ندیده بودند
 و سماحه

«فذاق وبال امرها» حسدند گرامی و ناگواری بد سر احمای حوس
 «وکان عافه امرها خسر آ (۹)» و سر احماسان ریان کاری بود
 «اعد الله لهم عدنا سدید» صاحب اسان را الله عدای صعب «فانقوا الله»
 مس سر سیدار جسم خدای و عمو و او «ناوکی الاناب (۱۰)» ای حر مندان الدنی
 «اموا» ای [حر مندان] گروندگان «فانزل الله الیکم ذکرآ» بر شما فرو
 فرسناد الله ار حوس سحی و نادی

«رسولا یلو علیکم» بمعبری نا بر شما میخواند «اناب الله مساب»
 سحمان الله روس کرد و سدا فرسناد «لنخرج الدنی اموا و عملوا الصالحا -»
 نا سروس آرد گروندگان نک کرداران «من الطلعات الی النور» ار نار نکها
 بروسائی «ومن یومئ بالله» و هر که بگروود الله «و بعمل صالحا» و کردار
 نک کند «ندخله حیات نحری من نحبها الانهار» در آرد او را در بهسها بر در حمان
 آن حوبهاروان «حالدنی فیها اندا» حاویدان در آن «فداحص الله لهر رقا (۱۱)»
 الله او را راد و صاحب کرد رورمی نکو

«الله الادی خلق سبع سموات» الله اوس که سافر بدهد آسمان «ومن الارض
 مملهر» و ارد مس هم حیدان «یسرل الامر یهم» فرو میآید فرمان های اومنان

آسمان ها و زمین ها « لَعَلَّكُمْ أَنْ تَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » ، تا ندانند که الله
 تواناست هر چیز « وَإِنَّ اللَّهَ فَدَّاحِطٌ تَحْتِ كُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ » (١٢) (١٣) ، والله سبحانه و میسرند
 بهر چیز حاکم آن چیز

الموتة الثانية

این سو را دو نام است سور الطلاق و میسرور النساء العسری ، و باجماع
 مفسران مدنی است ، جمله به مدینه فرو آمد ، هر از و سبب حرف است و دو سبب
 و جهل و نه کلمه و ارد (٢) آت است و درین سور هیچ ناسخ و منسوخ نیست و
 عن ابی بن کعب قال قال رسول الله (ص) « من قرأ سور الطلاق مات فی سنة
 رسول الله »

فوله تعالی « تَابَهَا النِّسَى » افسح الله تعالی السور بحطاب (ص) و حقه
 تا ابتدا لایه السید المقدم بم جمع الحطاب و عم بالامر تعالی « اِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ » فيه
 اربعة احوال احدها ا - حطاب للرسول (ص) و ذکر بلفظ جمع معطما کما سخط الملوك
 بلفظ الجمع البانی انه حطاب له والمراد به امه التال ان المعدر « تَابَهَا النِّسَى »
 والمؤمنون اذا طلقهم فحدی لان الحكم ینزل علیه الرابع معنا « تَابَهَا النِّسَى »
 قل للمؤمنین اذا طلقتم ای - اذا اردتم طلاق النساء کفوله تعالی « اذا فمتم الی
 الصلوة » ای - اذا اردتم ان یقوموا ، و کفوله « اذا قرأت القرآن فاستعذ ای - اذا
 اردت قرآنه فوله « فَطَلِّقُوهُنَّ لَعَدَّ لَهُنَّ » ای - فی طهر من عرج حجام یعنی لطرهن
 الذی یخصه من عدهن ولا یطلقوهن لخصه الذی لا یعدن ، و ما ان المد
 « و احصوا لعدته » ای - احصوا الاطهار للعد و احفظوها و هن ثلاثه اطهار لعلهم
 و رب الرحمة لان الرحمة اما یحور فی زمان العد و معنی الطلاق حل عد النکاح
 والعد والعدد واحد کفوله تعالی « ان عد السهور » تعالی عد کذا و اعد و قرء
 فی السواد طلقوهن لعل عد هن و قل النبی ما اقبل منه فکون المعنی طلقوهن

في أول طهر من من قبل أن يحاموا من وفي سب مرور هذ الآله فلولان
 أحدهما ماروى فصادقة عن أبي قال طلق رسول الله (ص) حصصه فأتى أهلها فأنزل
 الله عز وجل هذ الآله وفعل له راحمها فاتها سوامه فوامه وهي إحدى أرواحك و
 سائبك في الحصة وقال السدي برئت في عبد الله بن عمر وذلك فيما روى مالك
 عن نافع عن أبي عمر أنه طلق امرأته وهي حائض في عهد رسول الله (ص) فقال
 عمر بن خطاب رسول الله (ص) عن ذلك فقال «مر فلتراحمها ثم لمسكها حتى يطهر
 ثم يحض ثم يطهر ثم إن شاء أمسك بعد وإن شاء طلق قبل أن يمس فملك العبد
 ألبي أمر الله تعالى أن يطلق لها النساء » وروا مالك عن أبي عمر قال مر فلتراحمها
 ثم لطلغها طاهرا أو حاملا وروا نوبس بن حنبل و السدي بن سري عن أبي عمر لم
 يمولأ به يحض ثم يطهر وأعلم أن الطلاق في حال الحيض والنفس يدعه وكذلك في
 الطهر الذي حامها فيه والطلاق السبي أن يطلقها في طهر لم يحامها فيه وهذا في
 حق أمرا يلزمها العبد بالافراء لما فيه من بطول العبد إذ بهه الحيض لا يحسب فاما
 إذا طلق عبر المدحول بها في الحال الحيض ، أو طلق الصغر ألبي لم يحض قط
 والآسبه والحامل نفس لا يدعه في طلاقه أصلاً و إذا طلق امرأته في حال الحيض
 أو في طهر حامها فيه فصدا بمعنى الله تعالى ولكن يصح الطلاق لأن السبي (ص)
 امر أبي عمر المراحمة ولو لا وقوع الطلاق لما أمر بالمراحمة وإذا راحمها في حال
 الحيض يعود أن يطلقها في الطهر الذي بعد تلك الحصة قبل المسس كما رواه
 نوبس بن حنبل و أبي بن سري عن أبي عمر و ماروا نافع عن أبي عمر ثم
 لمسكها حتى يطهر ثم يحض ثم يطهر فهو محمول على الاستحباب بسبب ناحي
 الطلاق إلى الطهر الثاني حتى لا يكون مراحمة أياها للطلاق ولا يدعه في الجمع
 من الطلقات الثلاث حتى لو طلق امرأته في حال الطهر لانا يكون دعاء ولكن
 الأولى المبرق حذرا من الدم وهو قول السافعي وأحمد وذهب بعضهم إلى أنه دعه
 وهو قول مالك وأصحاب الرأي

«واتقوا الله وتكم لأئرحوهم» أراد أنه إذا كان المسكن الذي طلقها فيه

للروح لا يحوران بحرجها منه و اصاب السوء الهن لا يستعاضهن السكى فيها بعد
الطلاق الى انقضاء العد ولا يهن كن يسكن ولسب باصافه ملك ولا يحرجن باحتبار
انفسهن قبل انقضاء عدتهن فان حرج الممعد لعمر ضرور او حاحه امم فان
وقعت ضرور فان حاف هدا او عرفا لها ان يحرج الى منزل آخر وكذلك ان
كاتب لها حاحه من بيع عرل او سري فطن فمحور لها الحرج نهارا ولا يحور ليلاً
وادالرمها العد في السر بعد داهه وحائنه قوله «الا ان ناس يعاحه منسه»
الاستياء عند الجمهور من الحيله الاولى و المعدر لا يحرجوه الا ان ناس
يعاحه منسه وهي الر ناعدا كترهم اى - يحرج لافامه الحد عليها ثم يرد الى منزلها
بروى ذلك عن ابن مسعود، وقال ابن عباس الفاحسه ان يدعوا على اهل زوجها فحل
احراجها مكيود رن معد را ارحانه سوهر كه در آن خانه عد مبادر بيرون
مكند ناعد وى سرآمد، مگر كه را بروى درس سود او را بيرون كند ناعد
سر بيست بروى نرائند آنگه او را با خانه خود فرستند ناردى بد را ن ناسد كه
سوهر را و كسان وى را سوهى نماند آنگه بيرون كردن وى با خانه دگر روا
ناسد سدى كف الفاحسه نفس الحرج والمعنى الا ان يعجز فمحرج، اى - من
حرج فعد اب فاحسه بيرون نماند از خانه مگر كه سد كرد ورسى وافرمانى
خود راضى ناستد و همداسان و اس فاحسه ر خود روا دارند «وذلك حدود الله»
يعنى ما د كرم سنه الطلاق وما بعدها و من تعد حدود الله فقد ظلم نفسه
اى - استحق عاب الله «لا تدري لعل الله يحدث بعد ذلك امراً» يوقع فى قلب
الروح مراجعتها حد الطلقة والطمس وهذا يدل على ان المسحح ان يفرق الطلاق
ولا يوقع الملاق دفعه واحد حتى اذا دم امكنه المراحه

«فادالغن احلهن» اى - اسرف على انقضاء عدتهن «فامسكوهن» اى -

راحموهن «معروف» اى - بالمهر والمعهه والكسو وحسن الصحه والمعاسر وفل

«امسكوهن معروف» هو ان لا يرد بالرحمه سرارها «او فارقهو هو معروف»

می باشد الصداق و المنعمه و قبل بر کها حی ستن با نفعاء المد هذا کمو له «او
 سربح با حسان» «واسهدوا دوی عدل منکم» ای - دوی عداله بعل رجل عدل،
 و رجل دو عدل، ای - اسهدوا علی الرحمه او الفراء و هو امر بدب و استجبات کمو له
 «واسهدوا انا با نعم» ثم قال للهود «واقسموا السهاده لله» کمو له «کونوا
 قوامس بالمسط شهداء لله» «ذلکم یوعظ به من کان یومن بالله و الیوم الآخر»
 ذلکم يعود الی جمیع مافی الآئمن حکم الطلاق و المد و السکس و قبل يعود
 الی افامه السهاده کمو له «ومن یکتمها فانه آم قلبه» «ومن یق الله یجعل له مخرجاً»
 تأویل من یطلق الله یجعل الله له سبلا الی المراحمه و قبل هو عام، ای -
 «ومن یق الله یجعل له مخرجاً» من الحرام الی الحلال و من المعاف الی البواب
 و من الحکم الی المصم

«ویرره من حیث لا یحب» ای - یوسع علیه امر المعصیه من حیث
 لا یوفعه معیران کفید اس آت در سان عوف بی مالک استحقی فرو آمد
 مردی دروس و و تُسری داسب مسرکان او را اسر گر فید و عوف بر حاسب
 مس مصطفی (ص) آمد و ار درد دل مالد، یکی ارعم فرزند و دیگر اری کامی و
 دروسی، رسول خدا گفت، مسکن دل وی را «ما امسی عبد آل محمد الا مد در
 خاندان آل معتمد است هیچ برگی و کامی نبود، مگر مدی طعام، آنکه گفت ما
 عوف» «ایق الله و اسر و اکرم من» قول لاحول و لا قو الا بالله» عوف بحاجه ارسد،
 اهل حوس را گفت رسول خدا ما راه هوی و صبر مفر ماند و نگماز «لا حول و لا قو
 الا بالله» اهل وی گفت نمکو مذاوایی که درد ما را فرمود، و سکو مرمی که
 افندو ما را صاحب س آخه رسول فرمود رکاز گر فید، بک حد، ما تا کا آن
 سر ارد را سان نار آمد ما کله ای کوسمندان، و فطاری سیران، گفت آن حواجه
 که مرا اسر گر فید، ارمن عافل کسب و اس کوسمندان و سیران را ندیم در حال
 عطف اسان، س عوف ارد رسول خدا (ص) برسند که ما را اس عسب که سر آورد حلال
 ناسد نانه؟ - رسول خدا (ص) گفت سما را حلال است و رب العالمین در سان اسان

آب فرساد كه «ومن نبي الله يجعل له محرراً و نرؤه من حيث لا يحسب» و روى ابو ذر قال قال رسول الله (س) «اي لا علم آبه لو احدث بها الناس لكمهم» «ومن نبي الله يجعل له محرراً و نرؤه من حيث لا يحسب» فمارال مولها وبعد ها « وقال صلى الله عليه وسلم « من اكر الاسعفار حمل الله له من كل هم فرحا و من كل صبى محرراً و نرؤه من حيث لا يحسب »

« ومن يوكل على الله فهو حسبه » اى - من يعوض امره الى الله و يوق به فى امور فهو حسبه و كافيه قال السى (س) « لو انكم يوكلون على الله حق يوكله لردكم كما يردو الطير بعد حماسا^(١) و يروح طائفا^(٢) » وقال الربيع ان الله فسى على نفسه ان من يوكل عليه كما ومن آمن به هدا ، و من افرسه حارا ، و من وبق به ابعاء و من دعا لنا و صدق ذلك فى كتاب الله « و من يوكل على الله فهو حسبه » و من يومن بالله يهد قلبه و من دالدى يرض الله فرسا حسنا فصاعده له و من يعصم بالله فقد هدى الى صراط مستقيم احب دعو الناع اذا دعانى ،

قوله « ان الله نالغ امره » اى - من بلغ ما يريد قال صرور فى هدا حصص عن عاصم « نالغ امره » بالاصافه اى - بلغ ما يريد قال صرور فى هدا الآيه ان الله نالغ امر يوكل العبد عليه اولم يوكل، عيران الموكل عليه بكمفر عنه سبابه و يعظم له اجرا قوله « قد جعل الله لكل شى هدرا » اى - جعل لكل شى من البد و الرعاء احلا و معانا ينهى اله لا ما حر عنه ولا يعدم عليه هدا كقولوه « لكل احل كتاب » و فى دعا عيسى بن مريم « امن لم يجعل سبانا و قدر » و العدر و العدر فى اللغه واحد

« و الا تاتى نسر من المحص من ما نكم » المحص و الحنصه و الحصن قال ابو طالب لرسول الله (س)

و مرا من كل غير حصه	و فساد مرصعه و داء معدل
وان تطرب الى اسر وجهه	ترب كرى العارس الميهلل

(١) حماس سكم حالى

(٢) طائف سكم بر

«وَالثَّانِي نَسِي» بمعنى اللّوآسى فمستند عن الحد من فلا يرحون ان يحصى «ان ارتبهم» اى - سبكم فى حكمهم «وَالثَّانِي نَسِي» فلم يندروا ما الحكم فى عد بهن «فَعَدَّهِنَّ ثَلَاثَةَ اشْهُرٍ» وذلك ان معاذ بن جبل سأل النبى (ص) فقال قد عرفنا عد النبى يحصى فماعد النبى لا يحصى؟ - من الله تعالى الحكم فى ذلك فقال رحل نارسول الله فماعد الصعر النبى لم يحصى، فمرل «وَالثَّانِي لَمْ يَحْصِ» بمعنى الصعار، اى - حكم عد الصعر النبى لم يحصى بعد بمرله الكسر النبى قد بسب فقام آخر، فقال نارسول الله فالحوامل ماعد بهن؟ - فمرل «وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَحْمَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ» اى - عدهن ان يضعن حملهن، فاذا وضعت الحامل حملها انقص عد بها مطلقه كآب او موقوفى عليها وروحها، وان كان وضع الحمل بعد موته فى ساعه واحد فان جاء بأكسر من ولد فعلى انقص عد بها الاول و قبل بالآخر «وَمَنْ نَسِيَ اللَّهَ» فى امر الطلاق سهل عليه امر وانا السه و جميع احواله

«ذَلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْ تَلْزَمُوا النِّكَاحَ» اى - ما ذكر من احكام العد حكم الله «أَنْ تَلْزَمُوا النِّكَاحَ» من اللّوآح المحفوظ «وَمَنْ نَسِيَ اللَّهَ» فى احصاء معاصيه «تَكْفُرُ عَنْهُ سِتْرًا وَتُعْظِمُ لَهُ أَجْرًا» قال بعضهم امر المعوى فى احكام الطلاق ثلاث مرات ووعد فى كل مر دوعاً من الحراء فقال اولاً - يجعل له محرراً محرراً مطلقاً دخل فيه وهو بكرهه ويسح له محبوه من حب لا يحسب ولا ينامل وقال فى الثانى «يَجْعَلُ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ ثَمَرًا» اى - سهل عليه الصعب من امر ويسح له حرام من طلقها ان كان الطلاق من جهها والثالث وعد عليه فصل الحراء وهو ما يكون فى الآخر من النعماء قوله «اسْكُوهُنَّ» بمعنى مطلقاً سأككن «من حب سبكن» من صله اى - اسكنوهن «حَتَّى سَبَكْتُمْ مِنْ وَحْدَتِكُمْ» اى - سبكن وطافكن، بمعنى على قدر ما بعد احدكن ان كان موسراً رسع عليها فى المسكن والسفه وان كان فقيراً فعلى قدر الطافه «وَلَا تُضَارُّوهُنَّ» اى - لا يودوهن «لِيَضْحَكُوا عَلَيْهِنَّ» مساككن فمحسن الى الحروح «وَأَنْ تَكُنَّ أُولَاتُ حِمْلٍ فَأَنْقَرُوا عَلَيْهِنَّ» حتى يضعن حملهن «فمحرض من عدهن

فصل

اعلم ان الممدد الرحمة يستحق على الروح النعمة والسكنى ما دامت في المدد وبني بالسكنى موته السكنى فان كاتب الدار التي طلبها فيها ملكا للروح يحب على الروح ان يرحم ويرك الدار لها مدد عدها وان كاتب باحار فعلى الروح الاخر وان كاتب عاربه ورحم المعبر فعليه ان يكرى لها دارا يسكنها فاما الممدد المائمه الحلق او الطلاق الثلاث او الثمان فلها السكنى حاملا كات او حاملا عند اكبر اهل العلم وروى عن ابي عباس **١** قال الاسكنى الا ان يكون حاملا وهو قول الحسن والسعي ، واحملوا في نفسها فذهب قوم الى انه لا نفع لها الا ان يكون حاملا روى ذلك عن ابي عباس وهو قول الحسن وعطاء والسعي و **٢** قال السافعي واحمد ومنهم من ادحها بكل حال روى ذلك عن ابي مسعود وهو قول الشعبي و **٣** قال الثوري واصحاب الرأي وطاهر القرآن يدل على **٤** ما لا يسحق الا ان يكون حاملا لان الله تعالى قال «وان كن اولاد حمل فابعثوا عليهن حتى يرضعن حملهن» واما المدد عن وطى السبه والمسوح فكاحها حب او حمار عن فلاسكنى لها ولا نفعه وان كاتب حاملا والممدد عن وفا الروح لا نفعه لها حاملا كات او حاملا واحملوا في سكنها وللسافعي فيه قولان احدهما لا سكنى لها بل بعد حب ساء وهو قول علي و ابي عباس وهو عائنه وبه قال سطاء والحسن وهو قول ابي حنيفة والمولاي لها السكنى وهو قول عمر وعثمان و ابي مسعود وعبد الله بن عمر وبه قال مالك والثوري واحمد واستحق

قوله «فان ارضعن لكم» اولادكم منهن «فانوهن احورهن» على ارضاعهن اولادكم «وانمروا نسكنكم معروى» اي - ولتعمل مصكم من معر اذا ام معروى والمعروى هاهنا ان لا يعسر الرجل في نفعه المرا التي يرضع ولد ولا وير عليها عسرها لان الوالد ا ف تولد لها من عسرها ولا يعسر المرأة في رضاع ولدها الرضاع سانه بحق كل واحد منهما ان يامر في امر الولد معروى ولا يقصد الصرار «وان يعسرهم» في الرضاع والاخر فاني الروح ان يعطى المراه رضاعا راب الام

ان برصه فليس له اكرامها على ا صاعه لكنه سباحر للصي مرصعا عرامه وذلك قوله «فمرصع له اخرى»

« تسبق دوسعة من سعة » على قدر عا « ومن قدر غله » اى - سبق غله روفه « فليسبق مما آتاه الله » من المال « لا تكلف الله بشا الا ما آتاهها » اى - لا يوجب الله على نفس ان يسبق الا بعد ما اعطاها من الرزق والمال « سيجعل الله بعد عسر يسرا » وعندهم سبط الرزق عليهم بعد ما كانوا فيه من الصق والسد فى زمان السى (ص) ولهد البحر لهم وعد

« وكافى من قرية » معا وكم من اهل قرية « عسى امرؤ يرهها ورسله » اى - صبت وطعت عما امر الله به وما امر به رسله قبل هم قوم عدوا بمعصيتهم وبعد هم فى الطلاق « فحاسبها حسابا يسيرا » اى - فاحسبها فى الحساب « وعدناها عهدا ناكرا » المعنى عجلنا لها العذاب فى الدنيا بالامراض والاسقام والسيف وسلط الاعداء عليهم وقبل فيه عديم وباحر اى - « وعدناها عهدا ناكرا » فى الدنيا وباحسبها حسابا يسيرا فى العمامه وحاء لمعط الماصى للمحقق كاكبر العاط العمامه

« هداى وبال امرها » اى وحامه عافه امرها فى الدنيا « وكان عافه امرها » فى الآخر « حبرا » اى حصارا وها لكا حسروا انفسهم واهلهم ، ثم فسرها « اعد الله لهم عذابا يسيرا » يعنى عذاب النار « فانقوا الله » واحذروا معاصيه « يا اولي الالباب - الدين آتموا » نادى العقول المومنين لب كل سىء حاله « وقيل اللب القل » « هداى الله اليكم ذكرا » يعنى القرآن

« رسولا » منصوب اسماء فعل اى وارسل رسولا « وقيل ذكرا » اى داد ذكر وسرف وهو الرسول نفسه « وقيل هو حنبل (ع) وادعيت رسولا على البدل من الذكر » يلو عليكم » اى - الرسول يقرأ عليكم « آيات الله مبينات لمرح » الله وه لمرح الرسول « الدين آتموا وعملوا الصالحات من الطلعات الى النور » اى من الكفر الى الايمان ومن الجهل الى العلم ومن النار الى الجنة ومن الضلال الى الرشد ومن الناطل الى الحق « ومن يومئذ نخلق خلقا » بدخله حبات بحرى من تحتها الانهار حاليه فيها ابداء فدا حى الله له رفا » اى - بوا -

حسباً في الجنة وفيل رزقا من المطاعم والمسارب

«الله الذي خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن» اجمع لمقرون
على ان السماء سبع غلط كل سماء مسر خمسائه عام ومن كل سماء وسماء مسر
خمس مائه عام ، وفي كل سماء نوع من الملائكة يسبحون الله ويمجدونه وبعد سوره
واحصلوا في الارض على افوال احدها ان الارض واحد وقوله «مثلهن» اي -
في الخلق لا في العدد ، وليس في القرآن ما يدل على انها سبع والثاني ان المراد بها
الافالم سبعه والدعو سامله جميعها والثالث انها سبع ارض منصله بعضها بعض
والحاصل من كل ارض وارض نهار لا حكي قطعها ولا الوصول الى الارض الاخرى
ولا يصل الدعو اليهم والزاج انها سبع ارض منها فور بعض منصله لافرحه
سبها والخامس ان من كل واحد منها الى الاخرى مسر خمس مائه عام كما
حاء في ذكر السماء وفي كل ارض منها خلق حتى قالوا في كل ارض آدم وحواء و
نوح و ابراهيم وهم ساهدون السماء من حاب ارضهم ويسعدون السماء وفيل
جعل الله لهم ور يسبحون به وقوله «ومن الارض مثلهن» اي - وخلق من الارض مثلهن
«يسرل الامر لهن» اي - من السماء والارض رسد الار والهي والرسل
والوحي وفيل «سهن» اي - من كل سماء وسماء وارض وارض والامر الفصل
والقدر وفيل يرشد الامر الوقائع والحوادث التي تحدث وكل واحد منهما امر وسان
من الله يسرل حكمه وصائيه وعلمه وفيل هو مائد رهن من عجب تدبر يسرل
المطر ويخرج النبات و ياتي بالليل والنهار والسماء والارض وخلق الحيوان على
احيائها وانواعها وسعلمهم من حال الى حال «تعلموا» ايها الناس ان الله
على كل شيء قدير لا يسرل شيء ولا يسمع عليه ما يريد ودرله «تعلموا»
الناس متعلق الحق وفيل متعلق بقوله «يسرل» «وان الله قد احاط بكل شيء علماً»
الاحاطه العلم البالغ بعد في مواضع من القرآن ومن اسما الله المحبط وي هه
الهدد احبط بالخطه ، اي - علمت ما لم يعلمه وقال عز وجل «ولا يحيطون
به علماً» لانه عز وجل يعلم ولا يدرك حد ولا قدر واما قوله عز وجل «احيط
بهم واحيط بسر» فهو الهلاك ناي مجهولاً

السورة الثالثة

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » اسم من يحق له وصديق في احواله
 بم في اعماله، بم في احواله بم في انفسه فصدقه في القول الا يقول الا عن برهان، وصدقه
 في العمل الا يكون للبدعه عليه سلطان، و صدقه في احواله ان يكون على كسف
 ومان وصدقه في انفسه ان لا يفسد الا عن وجود كتمان - نام خداویدی لطیف بیان
 کریم بمان قدیم احسان روس برهان، نام خداویدی داند هر خبر، سارید
 هر کار دارید هر کس، نام خداویدی که کس را با وی انباری نه، و کس را اوی بی انباری
 نه، و فعل وی بنهاد و اری نه نام خداویدی که رانها سرای وی حسب و بند،
 همها فراحات عسب وی رسد رسد^۳، عملها ار در اف کف او رمند ای
 خداویدی که دانای هر صبری سرمانه هر فعلی، خار رسان هر اسیری، عاصیان
 را عذر بدتری افسادگان را دگرتری در صبح بی نظری در حکم بی مسری، در
 ملک بی وبری، علم و حمیری سمع و نصیری، قادر و معبر و قدری

حمالک فاسق الدر المبر و ربك دونه سراله سر

و حک حاصر الاحساء حسی حری محری السرائر فی الصبر

ای من سک کوی و اگر بدتری

« يا ايها النسي اذا طلقتم النساء فطلقوهن بعد نهي » الله بيان حکم
 طلاق، و هر چند که طلاق در سرع مباحست، الله تعالى دسمن دارد و بر آنکه سب
 فراهب مصطفی (ص) فرمود « ان من اعص الحلال الي الله الطلاق » و قال صلى الله
 عليه وسلم « بروحوا ولا تطلقوا فان الطلاق به رمه العرس و اما امرأ سالت
 روحها الطلاق فحرام عليها رايحه الجنة » رسول خدا فرمود صلى الله عليه و
 سلم « نکاح که در راه طلاق مگویند و فراق مگویند که از طلاق و فراق
 عرس عظم بلرزد و هر آن زن که بی گزندی وی ریحی ارسوهر حوس طلاق جوید
 وی هسب بمسام وی برسد نکاح سمب و صل اسب والله وصال دوست ارد، و طلاق سبب

فرف است والله فراق دسم دارد عالم فراق را دیوار ارم نصب است، درنای فراق را آب حویانه حسرت است روز فراق را آفتاب حسرت و شب قطع را روز حسرت، اگر هیچ سرب بودی بلحیر از فرف فراق بر دست آن مطرود در کا ابلیس، نهادندی از لعب حامی ساحیدی^۱ و از قطع و فرف درو سراف افکندند و بر دست او نهادند، حمله در کسند که جرعی ابرو سر نماند، عارب آن بود که «و ان عليك لعنة الی وم الدن» «بررگان دین کعبه اند که دو فدح از عبت درآمد یکی آن بود که» «وکان من الکافرين» «دگر» «وکان بالمومنین رحماً» آن فدح که ر سرب فراق و د و این فدح رحمت بر سرب وصال و فدح رحمت از کف افعال ما در فرف فصل بحان مصطفی عربی فرسناد^۲ صلوات الله وسلامه علیه بقول الله تعالی «وکان فصل الله عليك عطیما» و فدح کفر از دست عدل سب اذلال به ابلیس مهمور دادند گفتند «لا ملان حهم منک ومن سعت منهم اجمعین» «را بعه عدوی کعبه که کفر طعم فراق دارد و ایمان لذت وصال و آن طعم و این لذت فردای نام بدید آید که در آن صحرا هب و عرصه سیاحت قومی را گویند «فراق لا وصال له» و قومی را گویند «وصال لا بهانه له» سوخکان فراق همی که بند

فراق او و زمانی هرا روز آرد ای او رسی صد هرا سال کند

افرو حکان وصال همی گویند

سرای برد و صل کسند روز واجب بطل رحلت برد فراق نار دوا

«ومن نطق الله بعمل له محرراً و برقه من حب لا حبیب» در روزگار

خلاف عمر خطاب، رضی الله عنه مردی نامد و از عمر بولب عمل خواست، نادر دیوان خلاف عامل ناسد عمر گفت فراق دای؟ گفت بنام که تمامو حه نام عمر گفت ما عمل نکسی ندهم که فراق نداد مرد نار کسب و جهدی و رنجی عظم بر خود نهاد در علم^۳ فراق بظمت آنکه عمر او را عمل دهد خون فراق ناموح بر ناک گرفت بر کاف فراق خوانند و داسن آن ارزا بدان حای رسا مذ که در دل وی نه حرص ولا بماند نه نفاضای دینار عمر پس روزی عمر او را دید گفت

ما هنا محرمنا؟ ای جوانمرد چه افراد که نیکارگی محرم ما احسار کردی؟ - گفت
 يا امير المؤمنين هو اراآن مردان ناسی^۱ که کسی روا دارد که محرم تو احسار
 کند، لیکن * آن ساموحدم و حسان بوانگر دل گسب که از حلق و از عمل بی سار سبدم
 عمر گفت آن کدام آسب که بر اندس درگا بی ساری در کسب؟ - گفت آن
 آسب که در سور الطلاق است «ومن سأل الله جعل له محررا و نوره من حيث
 لا يحسب» آنکه گفت محررا من سها الدنا و عمراب الموب ومن سئائد يوم
 الصامه هر که بهوی سمار و دار خود گردانند، ار سه کارنا صعوب در سه خلاص
 ناف و امن گسب یکی سها دنا، دیگر عمراب و سکراب مرگ، سوم سئائد
 احوال و احوال صام

فوله تعالى «ومن سئل على الله فهو حسبه» بو گل آه ای اسب که
 از رح سعادت ناندادی اسب که از سرای قرب ورد، و می اسب که سار و وصل
 آرد مبرلی سرب اسب و معامی برر گوار، و درجهای اسب که سب هر ی فندی
 رفت او رسد و سهر محصر همی او را در تباد آن جوانمردان که قدم در میدان
 بو گل نهادند سا کمان عالم هر آن بودند، سلاطین جهان همداد، سمان سرب
 سسی عظم روسی داد مد که دنیا در را اسان افراد ما وی اسب بگرفتند سمعها
 را صنام بر نهادند با هیچ نباید سبب دید ها از هر چه سمان حق نداسد نار سببند
 حوی از جهان و جهانان نار کردند، گفتند یکی را حوائم و یکی را داهم، از
 همه عالم او ما را سبب و همه کارها را سارید «ومن سئل على الله فهو حسبه»
 اسب خود حطاب عموم اسب عامه حلا و اراهل که ف در حب اسب حطاب سوبد از
 مصطفی عربی را صلی الله علیه و سلم که مر کر اهل اسب و مسبب افعال، حطاب
 شخص کرد، گفت «و بو گل علی الحی الدنی لا موب» ای حاکم عالم صفا وای
 سا کن سرای رضا، ای محمد مصطفی، رازی که کوئی همه نامر گوی که از راز
 آکا مم نامر سبب که نا گریب مم همه مرادان و مرا حوان که من همه را
 منحوانم گمار بی آدم از سر دنا سبب رگمار و ارمان حان اسب در می ود که
 ۱ - الف بونه از آن مردان ناسی

با آسان گویی همه با من گویی که قدر تو من دانم ای مهر، آفرینش محرم
و بر رگی قدم تو بنای است، گر نه وجود تو بودی نه عالم بودی و نه آدم
گر نه سس بو بودی ای در حوسات

آدم سردی دمی درین کوی حرات

رب العالمین سبب او را عالمان می نهاد؛ گفت «فقد ازل الله اليكم و كرا
رسولانلو عليكم آيات الله مناب لبحرح الدين آمنوا و عملوا الصالحات من
الظلمات الى النور» ما این مهر عالم و سید ولد آدم شما فرسایدیم ما شما را
او ما نادکاری ناسد نامه ما رسما خواند، بنعام ما شما رساند، کم بدگان
را ما را بحات خواند مهجوران را از رحمت هجران راحب وصال آرد سرآمد
کفر و صلابت نرا ندارد ساط سرب و حقیقت بگسrand ای محسسان عالم وای
محسسان اولاد آدم وای عیال عرب و عجم، خدعت و حسمت او را میان میدید، عز
و مریت و رفعت از منایب و موافقت و منایب او خودد، دل در سعادت او میدید
مدگی او ریدگی اند دانید مهر دود آدم اوس، سالار جمله اهل عالم اوس،
سرح محکم او را مسح نه، عهد مبرم او را مسح، ایت محرم او را مسح نه عز
دولت موب او نا اند بنوسه، سرف رسالت او نا ازل سسه که «کتبنا و آدم
من الما و الطین» نسکو سحی که آن عربی در نظم آورد و گفته

دیو را دیوی فرو ریزد همی در عهد تو

آدمی را خاصه با عشق تو کی مانند حما؟

می تو دری بودی اندر حرسائی نسیم؟

فصل ما نا حب کرد از مهر فرو انسا؟

۶۶ - سورة التحريم - مدنية

الموتة الاولى

فوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » نام خداوند فراح بحساس مهربان « يا ايها النبی » ای معاصر « لم نُحرِّمَ مَا احلَّ الله لك » چرا حرام مکی^۱ و می سندی آنچه الله حلال کرد ترا و نکساد ؟ « نسمی مرصا ابوا حاک » ناں که مکی^۱ حسودی رتان خود منحومی « والله عموؤ رحم (۱) » الله آمر رکاری مهربانست

« قد فرض الله لکم نحلّه ایما نکم » الله مدبر کرد و از انداح نار کسادن مکی سو گندان سما « والله مولکم » والله بار ساس « وهو العليم الحکیم (۲) » و او دانای اسب راسب داس

« واد اسرالنی » رار کرد معاصر « الی بعض ارواحه حدیثاً » نا مکی ار رتان حوس سحی « فلما نأب به » حون آن رن آن سحن نکف دگری را ، « واطهره الله علیه » والله او را آکا کرد ار آن « عرف بعضه واعرض عن بعض » لحنی ارفه نار کف درعب و بعضی ار نکف « فلما نأهأ به » حون آن رن را حمر کرد آن « فأت من انائه هدا »؟ کف را ان حمر که کرد؟ « قال نأبی العليم الحسیر (۳) » کف حمر کرد مرا آن داا و آکا

« ان یؤنا الی الله » اگر نار کردند سو ه هردو « فمدصب فلو نکما » حسب حای آنکه دلهای سما کسه ارطاع و ارد رسول « وان نطاهر علیه » و اگر هم حسب سوید مراو « فان الله هو موله » الله ار سوی اوس و نار اوس

«وَحَبْرٌ لِّصَاحِبِ الْمَوْمِسِ» و حبرئیل مار اوسب و همه نکان و گروندگان
 «وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ» و فرستگان پس از آن همه باران او اند
 «عِیْرُهُ» سراسو و ناچار رسول را از خداوند «ان ظَلَفْتُمْ» اگر طلاق
 دهد شما را [که ریان او اند] «ان تُبْدِلُهُ» که او را بدل دهد اوسما «ارواحاً»
 حیراً مکتی» رنای ه ارسما «مُسلمات» حوسس را فرمان برداری دادگان
 «مومسات» گروندگان «فانبات» فرمان برداری اسما دگان «فانبات»
 از خطای حوسس بازگردندگان «عائبات» حدای درسندگان «ماتجات»
 در دازان «باب» سوی اندگان (۱) «وانتکارا (ه)» دوسریدگان^۱
 «نابها الدنی اموا» ای گروندگان «قوا انفسکم واهلکم» باز دارید
 از خود و از گسبان خود «نارا و قودها الناس و الصحارة» آسی که هرم آن
 مردم است و سبک «علیها ملائکة» بر آن کما سگان اند فرسگانی «علاط»
 سداد» سر حکران سبب حسمان «لا تعصون الله ما امرهم» سر نکشد از الله
 در هر چه اسان را فرماید «تعملون ما تؤمرون» (۶) «و میکشد آنچه اسان را
 فرماید

«نابها الدنی کمروا» ای ناکروندگان «لا تصدروا النوم» امروز
 حوسس را از ملامت باز میسوزد «ایمانحرون ما کمم بعملون» (۷) «سما را امروز
 نادان آن دهند که در آن کسی میکردند

«نابها الدنی اموا» ای گروندگان «توبوا الى الله» توبه کند و
 با حدای کرد «توبه بصوحاً» از گسبی راست که ارو باز گسب احرم بود
 «عِیْرُهُ» الله رجود واجب کرد باب را ارسما «ان تکرعکم سباتکم»
 که سرود و نا خدا کند دهای شما «و تدرحکم حبات بحری من بحها الانهار»
 و در آرد ما را در هسها در در حسان آن حوهاران «نوم لا تحری الله السی»
 در آن روز که الله حواری کند و ححل رسول حوسس را «والدنی اموا معه» و ه

گروندگان که ما او بایستد «نورهم سعی» براندند و «انما بهم» روستائی اسان
 بهت می‌سازد بر اسان و اردست راس اسان «نقولون ربنا» میگویند خداوند
 ما «انهم لنا نورنا» تمام کن این روستائی ما «واعمر لنا» و بامر ما «انك
 علی كل شيء قدير»^(۸) که تو همه چیز توانائی

«یا ایها النبی» ای معاصر «جاهد الكفار والمنافقین» بار کوس ما
 تا گروندگان و منافقان «واعط علیهم» و در سبب بر اسان «وماؤنهم جهنم»
 و بار کسبگرا اسان دورح است «وئیس المصیر»^(۹) و بدخاکی که آنست
 و بدستدگی

«صرب الله ملائکته کفروا» میل رد الله تا گروندگان را در نومندی فردا
 از حوساوندان گرویده «امراة نوح وامراه لوط» زن نوح و زن لوط «کانا تحت
 عین من عبادنا صالحین» هر دو در زنی دو می‌بودند از بدگاران ما سببگاران
 «فجاناهما» گرویدند هر دو با اسان و از اسب رسیدند «فلم یسعاهما من الله سدا»
 هر دو بمعاصران دورح را هیچ کار نمادند و از خدای ناسان سودی نرسادند
 «و قبل اذ حللنا» و اسان را گشودند و روید هر دو در آس «مع الداحسین»^(۱۰)
 با دیگر دورحان که می‌درروند

«و صرب الله ملائکته آمنوا» میل رد الله گروندگان را در امنی اسان از
 گردید کفر حوساوندان بر ساحر «امراه فرعون» میل رد زن فرعون «ادقالت
 رب» آنکه که کتب خداوند من «ان لی عندک بسا فی الحیة» مرا سردنک حوس
 خانه ای ساز در بهشت «و یحیی من فرعون وعمله» و از رها مرا از فرعون و
 کردار او «و یحیی من الموم الطالمین»^(۱۱) و از رها مرا از مومسبگاران
 «و مریم اب عمران» و مریم دختر عمران «الی احصی فرجه» آن زن
 که ناک داشت فرح حوس «فمحصا فیه من روحا» دمدیم در آن از روح حوس
 «و صدف تکلمات ربها و کتبه» و بدیرو و اسوار گرفت سخن خداوند حوس را و

نامه او «و کتاب من القافس (۱۲)» و از فرمانبرداران بود [حداوند حوس را]

التوبة الثانية

این سور سیزده^(۱) آیه است و بیست و چهل و سه کلمه هر از صد و بیست و سه حرف جمله به همدیگر پیوسته و رو آمد با جماع مفسران و در این سور ناسخ و منسوخ نیست و عن ابی بن کعب قال قال رسول الله (ص) «من قرأ سور «یا ایها النبی لم یحرم» أعطاه الله توبه صوحاً»

فوله «یا ایها النبی لم یحرم ما أحل الله لك» هذا أسد ما عوف به رسول الله (ص) فی القرآن حق تعالی و بعد از عتاب می کند رسول حوس را که چرا حرام می کنی بر خود آنچه ما حلال کردیم را؟- اکنون خلاف است میان علماء بعد از آن چه و د که رسول بر خود حرام کرد؟- فومی گویند سرت وی بود مبارزه القبطه مادر ابراهیم ای^(۲) (ص)، بیرون همدیگر در مجلسان درسائی مقام داشت، که زمان رسول نمی خواستند که در همدیگر با سان بسند، و گاه گاه رسول خدا از هر طهارت بیرون سندی و او را دندی، و بیست و سه حرف وی آن و د که رسول هر سال روزی بود داشت حجر ای از حجر های ران در و بیست و سه حرفه د حجر عمر خطاب، حصه دسموری خواست ارباب در سود رسول خدا (ص) او را دسموری داد و خانه حالی گشت کس فرستاد و هاربه را بخواند و ساعی با وی خلوت داشت حصه بار آمد و رسول را با هاربه حالی دید، بگریست و گریه نمود که حرم من رداسی و در توب من و حجر من با هاربه خلوت ساحی رسول خدا (ص) گفت «اللسب هی حاربی احلها الله لی؟» این حصه حرم و دل سگی است؟ نه کمتر که مست و الله مرا حلال کرد؟ اکنون خاموش باش که از هر دل تو و برای رضای تو او را بر خود حرام کردم و بگری که از حدت بوسند داری، راهی و در از ان من نگویی سخا

(۱) حسن است در هر دو نسخه

(۲) ابراهیم بنی اسافه نبوت است معصود ابراهیم فرزند حرم سال رسول اکرم از مبارزه قبطه است

فی البصر انه حرمها علی نفسه فی الحال وحلف ان لا یطأها سهرًا بعضی معمران
گفتند این قصه در ثوب و حجر عاتقه (رس) رف عاتقه حاضر نبود و حصه
بدو در سید رسول (ص) او را گفت این حدب با عاتقه مگوی و از همه رتآن من
بوسند دار حصه آن ساعت از رسول بندیرف که بوسند دارد بعد از آن بیرون
آمد و با عاتقه نگفت عاتقه در حسم شد و صحرر نمود و با رسول (ص) گفت
آمی بومی و حجر بی ما فعل هدا با حد من ارواحك ؟ - رسول (ص) آن ساعت
هاریه را بر خود حرام کرد و سوگند ناد کرد که در حجر هیچ رتآن خود سود
و رتآن در آن قصه نگفت و گوی آمدند و باران همه می رسیدند می دانستند که
رسول همه رتآن را طلاق داد انسان بر همت کردند که رتآن خود را طلاق دهند
با سب و به روز گفت و رسول (ص) حجر ها و بو های انسان را کسب و رب -
العالمان رسول را عیب کرد که از هر رتای رتآن آن که رک را حرا ر خود حرام
کردی ؟ لم یحرم ما أحل الله لك ؟ - قومی گفتند رسول خدا (ص) غسل بر خود
حرام کرد و سب آن بود که در خانه رتیب لب حصی الاسد به عکهای غسل و، بعضی
خو سان وی هدیه برد بودند و رسول (ص) خلوا و غسل دوست داسی و هر روز
وی را عادت و د که نامداد بهمه حجر ها بکسی^۱ و انسان را می رسیدی در خانه
رتیب در ابر می و د که غسل بس وی می هاد و معجورد عاتقه را و حصه را
عرب آمد^۲ آن دراز بسس وی مردك رتیب و انسان هر دو دوست بکدنگر
بودند بهم بر ساحتند که حو رسول خدا در آید آنکه که از خانه رتیب را کسه
بود و غسل خورد گویم از بوی معافیه آید و معافیه صمعی است که از بوی ناخوس
دمد و رسول (ص) بوی ناخوس سحر کر اهد داسی لا به نانه الملك و بر بعضی
رتآن دیگر گفتند که حو رسول (ص) در آید ناوی همین گویند حو رسول
این سخن بانی از انسان می بسند گفت من غسل خورد ام مگر آن بحد که غسل نهاد
عُرُط^(۱) خورد بود آنکه سوگند ناد کرد که بر محورم و بر خود غسل حرام کردم^۲

۱ - الف گفت ۲ - الف کرد

(۱) عُرُط نوعی از درج طلق خاردار است هر یک بعضی

رب العالمين آت فرساد كه « لم يحرم ما أحل الله لك » و هل حلف
بمسا حرمها بها فامر بالكفار في المنى وقل حرمها على نفسه من غير منى
وكان المحرم موحيا لكفار المنى قال المعشرون فله العمل اسد وفسه ماره اسه
« سعى مرصا ارواحك » اى - سعى محرمها مراد ارواحك « والله

عمور رحم » عمر لك ما فعلت من المحرم

« قد فرض الله لكم تحله ايمانكم » الفرض المقدن لذلك سبب المقدرات
الغرائص لما فيها من الاعداد والانساء من ذلك قوله عز وجل « سور ابرلناها و
فرصاها » اى - فرضا فيها - معنى قدرنا والمقدن هو يحدد حد الرامانه حلد
وحد العاد بمانى حلد ومنه قوله تعالى « او فرضوا لهن فرضه » اى -
مقدروا لهن مهرا مقدرا والحله التحليل والعلة التعليل، وكذلك السمر
والمدكر، وهذا الفرض هو التحليل ما في سور الماد وهو الاطعام والكسو والعق
والصوم وقوله « تحله ايمانكم » اى - كفار ايمانكم سبب الكفار تحله لاها
يحلل الحرح « والله موثيكم » اى - ستدكم وموئى اموركم له ان يبعدكم بها
سواء « وهو العلم » بما كان من السى (ص) و ن سانه « الحكمكم » حكم له
كفار الامن والحد ل لما حرمه على نفسه قبل انه صلى الله عليه وسلم كفر معق
وعاود ماره

« واد امر السى » اى - كلم السى (ص) فى سرالى معن ارواحه، وهى
حقيقه « حديثا » وهو محرم خارجيه او ما كان حرم على نفسه مما أحله الله له
وقيل حلف ان لا يطأ خارجيه « فلها باب به » اى - احرب حقيقه الحدب الذى
اسر الهها رسول الله (ص) صاحبها يعنى عائته « واطهره الله » الهاء ضمير السى (ص)،
اى - اطلع الله به على ان حقيقه قد اصاب بذلك عائته « عرى بعضه واعرض
عن بعض » اى - احبر السى (ص) حقيقه من ذلك الحدب « واعرض عن بعض »
فلم يعرفها انا ولم تحرمها به على وجه الكرم والاعضاء قال ابن عسبه ما فاق
كريم فط و قال الحسن ما سقى كريم فط معن آت آتسب كه رسول خدا (ص)

در بدو این قصه با حصه دو سخن گفته بود یکی حدیث هاربه و تحریم وی و دیگر حدیث خلاف که بعد از من خلاف انونکرو عمر را خواهد بود که ما را من دو حدیث بوسند داروین کن آسکارا مدار ' حصه هر دو سخن با عانسه بگفت رب العالمین رسول جوس را (ص) خبر داد که حصه سر بو آسکارا کرد و آنچه بو گفتی که بوسند دار عانسه بگفت من رسول (ص) حصه را عیب کرد و بعضی از آنچه عانسه گفته بود باز گفت و بعضی باز بگفت حدیث تحریم هاربه از گفت و حدیث خلاف باز بگفت و در بوسند کی بگذاشت ، نمی خواست که منسر شود امسب که الله گفت « عرف حصه و اعرض عن بعضی » گفتم « عرف » بمعنی خواند بر معنی وعید، ای - جاری علیه - کمال بقول قد عرف ما صعب یعنی ساحار بك علیه این حساب که ما را من گویند از سر عیب و هتدد آری بداسم فعل بو، یعنی که ما داس فعل بو سو رسام رسول خدا (ص) با حصه همین گفت و ما داس وی آن بود که او را طلافی داد و با خانه بدر فرستاد عمر خطاب گفت لو کان فی آل الخطاب حشر لما طالعک رسول الله مقابل گفت رسول خدا او را طلاق بداد ، لکن هم کرد که او را طلاق دهد حشر بل (ع) آمد و گفت لا تطعنها فانها صوامه قوامه و ان بها من سائلک فی الحبه « عرف حصه » عیب است « و اعرض عن بعضی » مسامح است ، هم سم داد و هم مسامح کرد « فلما ناهانها » ای - ، انا السی حصه بذلك الحدیث « قال » حصه « من انک هدا ؟ » ای - من احبک ما می افسد السر ؟ « قال » السی ، (ص) « فانی العلم » سرائر عباده و صائغر فلو هم « الخبر » بجمع الامور لا یعنی علیه سی

« ان یونا الی الله » این خطاب با عانسه و حصه است و جواب سر طمخندوف است ، ای - « ان یونا الی الله » فهذا الواجب لان فلو کما قد راع و مال عن الحق و اسو حسیما التوبه قال انی ردد مال فلو کما ان سر کما ما کر رسول الله (ص) من تحریم حاربه مسکوند اگر بونه کند از بسنی دادن بکندیگر باندازد رسول خدا سر ای سما و واجب رسما است که دلهای سما از راسی بگسمه است ،

که آنچه رسول خدا کرامت داست و برفی دل وی بازگشت از حرم هارنه سما
آن سادی نمودند «وان نظاهرا علیه» فرا اهل الکوفه بظاهر اسما صم الطاء
والآخرون بسندنها ای معاونا علی ادی التی (ص) فلاصر بظاهر کما علیه
«فان الله هو موله» وله وباصر «وحرل» معنه «وصالح المومس»
بمعنی انا تکر و عمر «والملیکه بعددک» ای مع ذلك «ظهر» ای - اعوان
مظاهرهون علی من بودنه و قوله «ظهر» واحد بمعنی الجمع کقوله «وحسن
او کد رفعا»

«عسی و نه ان ظلتک» ای - واحب من الله ان ظلمک رسول «ان بدله
ارواحاً حیراً ممکن مصلاب» ای - حاصصات لله الطاعه «مومات» مصداق
موحد الله «فاناب» مطمان لله مصلان «فاناب» راحمان من الدنوب
«عانداد» موحدان «سألتحاب» صابمان سبی الصائم سائحا لا نه سبح فی
الهار لاراد وقل مهاجران وقل «سألتحاب» ای - سخن مع حب ماساح
«تساب» بمعنی آسمه تب مراحم امرأ فرعون «وانکاراً» مریم تب عمران
ام عسی (ع) بمعنی لو ظلمک مسا هاله قل الله وارد فی الاحرار عن العذر
لا عن الکون، لانه قال «ان ظلتک» وقد علم انه لا یظلمهم هذا کموله «وان
بولوا سیدل فوما عرکم بم لا یکو واما لکم» وهذا احراز عن العذر لان فی
الوجود امه هی حرم من امه محمد (ص)

«نا انها الدنی آموا فوا انکم و اهلکم ناراً» ای - مروهیم بالحصر
وانهوهیم عن السرور و علموهیم وادوهم موهیم ذلك «ناراً و قودها الناس» ای - خطیها
و ما یوقد به الناس افسر علی ذکر الناس دون الحن، لان المعصود فی الآله حدیث
الانس «والجحارة» هی حجار الکمر تب لانها اسد حرار و یحتمل ان یریدها
الاسام المعصود دلیلها بکم و ما یسدون من دون الله حسب جهنم «علیها» ای - علی
النار «ملائکة» موکلون وهم الرابطة السبعة عس و اعوانهم «علاط سداد» ای -
علاط الافوال سداد الافعال وقل علاط الحلقة سداد افوانه، یعملون ارجلهم
کما یعملون اندیهم، لم یخلق الله فیهم الرحمة ینفع الواحد منهم بالدفعة الواحد

سمنس الما في البار «لا تعصوا الله ما امرهم» في عموه الكفار «ويفعلون ما يؤمرون»
من عبر ناحير ورناد و نقصان و ذلك الآيه على وجوب الامر بالمعروف في الدين
للأقرب فالأقرب

« يا ايها الذين كفروا لا تعبدوا اليوم » العول هاهنا مصر - اي - يقال
لهم يوم الصامه « لا تعبدوا اليوم » اذ لا يصل منكم الااء دار، بطر «فومئذ لا ينفع
الدين ظلموا معدنهم » «انما يحرون » بالآخر «ما كنتم تعملون » في الدنيا
« يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبه نصوحاً » قرأ ابو بكر عن عاصم
«نصوحاً» نعم المون وهو مصدر صبح بصحا ونصوحا، اي - توبه ذات نصيح ونصوح ، نصيح
صاحبها سرك العود الى ما ناب منه وقرأء العامه صبح المون مثل ص وروسكور و
معنا الحال الصادق يقال نصيح السوء اذا حلص ونصح له احلص له العول وقال
الرحاج هو من الصبح وهو الحاطه والمصيح والمصاح الار والصبح حبط الد اظ
كان التوبه سميت بصوحا لانها تحبط ما يحرق الدين وفي الخبر ان رسول الله (ص)
قال « المؤمن را رافع فطوى لمن مات على رفعه » روى عن عمر رضي الله عنه
قال التوبه النصوح ان توب لم لا تعود الى الذنب كما لا يعود الكس الى الصرع و
قال الكلبي التوبه النصوح ان تستعير باللسان و تدم بالقلب و تبتك بالبدن و
قال سعيد بن جبير هي توبه معفوله ولا عمل مالم تكن فيها الاب خوف ان لا عمل ،
ورجا ان يعمل وادمان الطاعات وقال ابو بكر الوراق هي ان تصنع عليك الارض
بما رحب و تصنع عليك منك كرهه التوبه الدين حلقوا وقال ابو بكر اثره في المصري
هي رد المطالم واستحلال الحصور وادمان الطاعات وقال ذو النون علامها الاب
قله الكلام ، وقله الطعام ، وقله المنام وقال سهل بن عبد الله هي توبه اهل السنه
والجماعه ، لان المستدع لا يوبه له ذلك قوله (ص) « حذر الله على كل صاحب بدعه ان
توب » «عسى ربكم ان تكفر عنكم سيئاتكم » ان تسم « و ندخلكم جنات تجري
من تحتها الانهار يوم لا يحرق الله السي » اي - كفر عنكم سيئاتكم في يوم
لا يحرق الله السي اي - لا يبدله ولا يهسه ولا يسور و ما سمع ولا مع حلف و ما وعد
المؤمن من الله والذين آمنوا معه « لا يحرقهم الله » اي - لم الكلام على السي
٢٠

ثم اسمايف فقال «والذين آمنوا معه نورهم يسعى بين ايديهم واما انهم» اي - يحيط بهم نور اعمالهم اذا مسوا على الصراط. وقيل اراد بقوله «واما انهم» اي - واما انهم كمنهم التي فيها سائرهم بالحجة وفي العسر ان اتواهم معاونه على حساب اعمالهم منهم من يكون نور الى مسافه بعد يسعى من يديه ومنهم من نور لا يبعدي موضع قدمه وهذا عند حوارهم على الصراط «يقولون ربنا انهم لنا نورنا واعرفنا انك على كل شيء قدير» اما يقولون ذلك اذا طمئء نور المصافين وسعوا في الظلمه فيحافون ان يظلم نورهم اصلا

«يا ايها النبي حاهد الكفار» بالسف «والمصافين» بالأسان واطهار الحجة «واعلط عليهم» لا لانهم ولا يصعب في محاهد الكفار ومعاينتهم وحدال المصافين ومحاحمهم واعلط عليهم عائد على العرفين حسبا ثم احر تعالى عن مقامهم في الآخر وما اعدلهم، فقال «وماؤنهم جهنم ونس المصير» قبل المواق امر مسير في القلب ولم يكن للنبي (ص) سبل الى ما في العلون من المواق والاخلاص الا بعد اعلام من قبل الله تعالى فامر صلى الله عليه وسلم بمحاهد من علمه مفاضا باعلام الله انا بالأسان دون السب لحرمة لمقطه الشهادين وان يجرى عليه احكام المسلمين ماذا كذلك الى ان يموت

قوله «صرب الله ملا للذين كفروا امراء نوح وامراء لوط» حم السور بما يعود الى اولها من وعط سا النبي واعلامه ان اصالحه رسول الله (ص) لا يدفع عنهم العذاب كما لم يدفع ولم ينع امراء نوح واسمها واعله وامراء لوط واسمها واهله واما ينع الممل الصالح «كانا نج عتدين من عادنا صالحين فحاجناهما» بالمواق واطان الكفر واصا اسرارهما كات امراً نوح يقول الله محبون وبحر الحمار ناسان من آمن به ليعلو و مسو وكات امراء لوط بحر الفو اذا صاف ليعر صواله بالمعجور ولم يكن حناهما في العرج فقد عصم الله اسما من ذلك «فلم يعبا عيهما من الله سنا» اي - لم يعبا عن امرانهما من الله دفع

عذاب « وويل ادحلا » اى - قبل لروحى نوح و لوط « ادحلا التارمع الداحلين »
 اى - قال لهما فى الهامه و ذكر لمعط جمع المدكر لانهن لا مردن فالدحول
 و اذا احصى فاعلمه للذكور و كذلك قوله « من القانين »

« وصر الله ميلا للذنب امروا فرعون » نصب قوله امرأ فرعون
 دلا من قوله ميلاً و سحوران يكون معنا صرب ميلا بامرأ فرعون فلما حدث
 الباء نصب « اد قال رب انى لى عندك نسا فى الجنة » و ل لما آمنت امرأ
 فرعون امر بها و صبت ناربعه اولاد و وصبت على صدرها صخره عظيمه ، « فقال رب
 انى لى عندك نسا فى الجنة » فاراها الله بها فى الجنة من در و كانت الملائكه
 يظللها ناحيتها و قيل لما ابوها بالصحر « قال رب انى لى عندك نسا فى الجنة »
 فاصرب بها فى الجنة من در و اسرع الله روحها فاقب الصخر على حسد لس
 به روح و لم يحدا لما من عذاب فرعون « ووحى من فرعون وعمله »
 اى - من كمر و سركه ، و قيل من مدسه و قيل من حرا اعماله و هو النار
 « ووحى من القوم الظالمين » يعنى اهل مصر ، قوم فرعون ، امر الله تعالى ارواح
 النبى (ص) ان يسلكن سبلها فى الايمان والصبر لله و برك الكفر بالله

« و مريم ابى عمران التى احصت فرجها فمحمدا » مى يعنى حبرئيل
 بامر الله اى - فى حب درعها و قيل فى فرجها ، و قيل فى عسى من روحنا
 المحلوفه لنا « و صدف تكليات ربها » يعنى السرايع التى سرعها الله للعباد كلماته
 المرله و قيل صدف يعنى وهو كلمه الله قرأ أبو عمرو و يعقوب و حصص عن عاصم
 و كنه على الجمع ، اراد الكتب التى اربل على ابراهيم و موسى و داود و عيسى
 عليهم السلام ، و قرأ الآخرون مكنايه على الواحد والمراد به الانجيل اى - قبله منه
 و كان من القانين المطيعين لربها و قيل ريد القانين رهطها و عسرتها فانهم
 كانوا اهل صلاح مطيعين لله - روى عن النبى (ص) قال « حسبك من نساء العالمين
 مريم بنت عمران و حذرتك بنت حويلد و فاطمه بنت محمد و آسبه امرأ فرعون
 و روى عن معاذ بن جبل ان النبى (ص) دخل على حذرتك و هى بخود نفسها فقال

انکرمین ما نزل بک یا حدیجہ وقد حمل الله فی الکر حبرا کبرا فاذا قدمت علی صراک فافرئهن منی السلام قال یا رسول الله ومن هن؟ - قال هریم بنت عمران وآسمه بنت مراحم، و حلیمه احیموسی - فقال بالرفاء والنسب

الموة الثالثة

قوله تعالی "بسم الله الرحمن الرحیم" اسم عربی مجهول من عصا فاذا رجع واداء احابه ولما فان لم یوصل یتصدق قدمه فی امداء امر فاذا یصل یتصدق قدمه فی آخر عمر اوسعهمعرا، وقل منه عدرا، واکمل له دحرا، واجرل لدنه ترا نام خداوندی که بی ام او سخن میسر آید، وی د کراو گمار معصرا آید، بی سانس او آراس گمار نسب، بی آسانی او دورمائی اسرار نسب ی خدمت اوبن را نظام نسب، بی نعمت او جان را قوام نسب بی خود او وجود نسب بی لطف او سهود نسب نادساهی که صنع او بی آلب است، وحواس اوبی عک کرمی که کرم او ی حداس و قدرت او بی بهات مهربانی که بند حصر را آن محل هاد که دور نسب ناوی داء "ان الله اسری" کرد، وبق مساوی بلعین "فالوا بلی" کرد؛ در لوح رفس "سبع لهم منا الحسی" کرد، دور اسار نسب "والزمهم کلمه المعوی" کرد است کرم ورحمت، است عبات و سبع افاذری که هر چه خواهد واد از بولاد حسیب ر؟ که رفس داود خون موم سجا کرد "والناله الحدید؟" از زمین وآسمان چه گنگ ر؟ اسان را بی زبان فرا توا کرد که "فالما آسا طابعن؟" از بند عاصی که سجا ر؟ او را بهود آسا کرد وناوی دا کرد که "ناانها ائدین آموا نولوا الی الله نوبه بصوحا" ای گرویدگان آسمان و دوسان همه نوب کنید، بدرگا من ارآید نامن گردید اگر سما آن کردید که ار سما آید من آن کم که از من آید هیچ خای معبود مدبرید مگر اسما نارآید بهیج درگا کما نامرید مگر اسما، ما نامن آرید از نامهربانان مهربان آرید از درد نوبندی نامند آید ما را ارکما آمریدن ناک نسب، نارآید ما را از معبود

مدریس عاریست باز کردند نظیر آب حوان « واسموا الی ربکم » مقام انان
بر بر است از مقام نبوت انان از کسب مد است احداوند حوس بدل و همت، و نبوت
باز کسب مد است از معصیت با طاعت انان حسب؟ اروادی نقای بعدم صدق بوادی
سکسب آمدن، وار وادی بدع بعدم تسلیم بوادی سب آمدن، وار وادی مری بعدم
انقطاع بوادی جمع آمدن وار وادی دعوی بعدم افعار وادی برید آمدن از
وادی حرد بعدم فاف ناحو آمدن نبوت حسب؟ سبعی مطاع، و کسل دری مسعوی،
ناسی کریم، نفس گنا محو کند و حق سماع او از بند گناه کار عفو کند دیوان
بد از عیسان ناک و مظهر کند، مرد ناک را نامردمی گنا بران کند است که
مصطفی (ص) گفت « انان من الذنب کمین لادب له » و قال صلی الله علیه وسلم
« ان الله تعالی افرح بمو به عبد من الطمان الوارد الصال الواحد العقم الوالد » میگوید
حق مالی بهج طاعی حیان رود خمود سود که وب ناسان رضاء او دونه
گناهکار همچون سادی آن سه دان که در ناسان حیک ی آب ناگا آب لال
رسد، نا همچون مسافری که در ناسانی مهلك از و مرکب حوس کم کند، آنکه
بس از بوه دی ناگا سر مرکب و بار حوس رسد، ناحو بر بری نارا مد آرزومند
فرزند که نا و سان او را سار و فرزندى نکوسر و، و ناصور رسد در همه عالم
هیج سادی در حسب این سه سادی رسد و این سه سادی در حسب رضاء حق از بوه
نائب ناحو و میلانی گردد حکم قدم حیان رفته که اگر کسی همدسال در حرا نایب
معصیت کند آنکه روزی دردی علی کند اندوهی لباس وفا در بوسد، سو بری
نمسجد در آید به رمی شتی کند بحر می دسب ردارد ندهسی کبر گوید، در
حسرت نماز و راز سود هنوز آن حار مقام نکرد اسد که از حلیل و حیان ندا آید
نا اهل ملکوت که نا که اسگان ما، در ن آسمانها، امروز همه عمادهای حوس
گذارند رحل^(۱) تسبیح و هدس در مافی کسند و عطر اسمعار سو رند آن
مد بر کسمه ما را که ادرگا ما آمد، آن آبی که به کلف از آن دند درد ناک
او مرون آمد در حرا نه رحمت بدهد ا فردا در عرصا و است رسوا را فرسبم

(۱) رحل صوب و آوار و ساط و بلندى آوار فرهنگ مسی

با دست او گردد و گردد و امس را آرد و این بنا میکند که « هذا عسوالله » این
آراد کرد خداوند است و بمعرب رسد حق ، برای آنکه در گناهکاری هم داع
محمد بر زبان داسد هم داع مهر مادر در دل

آورد اند که فردا در صامت سد ای را نامه حوس بنسب دهند آن کردار
آلود خود بسد سر در بس افکند ، اندوهی عظم روی بسند حق تعالی وی
بطر رحمت کند گوید ای سحار روز فرسند سر بر دار که امروز درو آسمی
است و هنگام بنار رحمت بسد از سرم حق همچنان سر در بس افکند مندارد
نارب المر کرم خود گوید مَرَب من که سرارس بر داری و در حلال من بگری
اگر بو دردنا آن بکردی که من فرمودم ، من امروز درو سحارگی و درماندگی
تو آن کنم که بو خواهی « فل کل بعمل علی ساکنه » هر کس آن کند واری آن
آید که سرای وی بود و وفائی که برا حسان آفریدم سرای من همه وفا و
کرم که صفت من است سحام سراب و نس بردسین بهدم بکندم در کسد بر
زبان حوس و الهان در آن صحرا صامت می آید و زبان حال وی میگوید

سسطیا علی الآ نام لما راسا المعو من ابرالدوب

حوس عمو بو را حرم من ناك بسب رن من همه در معصبت آورم دست
است که رب العالمین گفت « فاولئك بذل الله سبابهم حساب و كان الله
عمورا رحیما »

الجزء التاسع والعشرون

٦٧ - سورة الملك - مكية

الآية الأولى

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » نام خداوند فراموش ناپسند
مهربان

« تبارك » بر کسب و بر رگوار و بر رکب خداوند کرد گاری و کار سازی
« الذي بيده الملك » او که دست اوست پادشاهی [می بخشد و می سپارد]
« وهو على كل شيء قدير ^(۱) » و او همه چیز تواناست

« الذي خلق الموت والحياة » او که مایه پدید مرگی و زنده گایی
« لسئلوكم انكم احسن عملا » ا سارماید شما را که کسب از شما نیکو کارتر
« و هو العزيز الغفور ^(۲) » و اوست که تواند و اود اما می رسد و ممتا مرد

« الذي خلق سبع سموات طافا » او که مایه پدید هفت آسمان طوق طوق
رب مکتد مکر « ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت » نمی در آفرینش رحمن حیرتی
فروشد تا حیرتی در می یابد ^(۱) « فارجع البصر » چشم خویش و نگرش خویش
آن بار گردان « هل ترى من فطور ^(۳) » تا خود هیچ شکافی نیست در آسمان
تا گسادی ؟

« ثم ارجع البصر كرتين » تا چشم خویش و نگرش خویش از آرد مکر
بار « ينقلب اليك البصر » ا پس آید تا تو چشم از نگرش و عیب چشم
« حاسبا » کم آمد و ناپس آمد ^(۴) « و هو حسيب » و او ماند و ناپس آمد
« ولقد رنا السماء الدنيا مصباح » ما را پس آسمان پس از بحرا عها

«وَجَعَلْنَاهَا رَحْمَةً لِّلرَّاسِطِينَ» آن را حیوان کردند تا آنان ساطین و ائید او در آسمان «وَاعْبُدْنَاهُمْ عَذَابَ الْعِصْرِ»^(۵) و ساجیم اسان را عذاب آس «وَلَلَّذِينَ كَفَرُوا لِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ» و اسان را س که سگروید دسحداوند حوس عذاب دورح «وَبِئْسَ الْمَصِيرُ»^(۶) و بد خانگا که دورح اس

«اِذَا الْاُفُوقُ انْشَقَّتْ» حوس اسان را درافکند در آس «سَمِعُوا لَهَا سَهَقًا» آس را آواری سبید رسب صعب «وَهِيَ نُفُورٌ»^(۷) و آن مسعود

«تَكَادُّ نَصْرٌ مِنَ الْعِصَةِ» حواحد که نار نار گردد ار جسم «كُلَّمَا اَنقَلَىٰ فِيهَا سُوحٌ» هر که که گروهی را در آن افکند «سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا» پرسد اسان راعذاب ساران دورح «اَلَمْ يَأْتِكُمْ بَدْرٌ»^(۸) نامد سماهح آگا کسد ؟ و برساند «قَالُوا بَلٰى قَدْ جَاءَنَا بَدْرٌ» کوسد آری آمدنما آگا کسد ای «فَكَذَّبُوهُ»

دورح رس کرسیم او را «وَقُلْنَا مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ مِنْ سَمٰى» و کسم الله صبح حیر فرو برساند «اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ»^(۹) نسند سما مگر در گمراهی زرگ

«وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ» و گویند اگر ما می سسندم حانك ربركان سبوند «اَوْ نَعْقِلُ» ما ما درمی یافیم حانکه مومنان در نامد «ما كُفٰى اصْحٰابَ الْعِصْرِ»^(۱۰) ما در دورحان بی مودم^۴

«فَاعْرِفُوا بَدْرَهُمْ» گما حوس افرار کسد «فَصَحَّفْنَا لاصْحٰابِ الْعِصْرِ»^(۱۱) دوری ماد دورحان را

«اِنَّ الَّذِيْنَ يَحْمِلُونَ رِبْهٖمْ يَحْمِلُوْنَهُ» اسان که می برسند ارحداوند حوس نادید «لَهُمْ مَعْرَةٌ وَاحِرٌ كَبِيرٌ»^(۱۲) اسان را آمررس اسب و مرد زرگوار

«وَأَسْرًا فَوَلَّكُم اَوْ اَحْمَرُوا» نهان دا سد سحن حوس نا آسکارا سانکه «لَا يَلْعَلُ الْاَعْيُنُ رَدًّا»^(۱۳) که حدای دا اسب هرچه دردلهاس

«لَا يَلْعَلُ مِنْ خَلْقٍ» نادید او که دل آفرند که در دل حسب نا رهی آفر د که حمال او حسب «وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»^(۱۴) و اوسب ار لك دان خورس

آکا و دانا

« هو الذی حمل لکم الارض دثولاً » اوست که سما را زمین را برید و در دست و فرمان بردار « فامسوا فی ماکنھا » میروید در کمازهای آن « و کثلوا من روفه » و محوید از روی او « و الیه السور (۱۵) » و بر حساب از کور زمین راست بسوی او

« ءامنم من فی السماء » ائمن می ناسند^۱ از او که در آسمان « ان یحیف لکم الارض » که در زمین فرو برد سما را « فاداه فی یوم (۱۶) » آنکه زمین سما را گرداند

« ام امنم من فی السماء » ما ائمن ناسند^۲ از او که در آسمان « ان ترسل علیکم حاصاً » که فرو گساید بر سما سگ از آن « فاعلمون کیف ینزل (۱۷) » آری دانند که حو و آچه می رسانند بر آن

« ولقد کذب الذین من قبلهم » دروغن گرفتند آسان که بس از آسان بودند و عیان مرا « فکیف کان لکم (۱۸) » حو و و حو و دندی لسان احسودی من

« اولم نروا الی الطیر فوقهم » نمی بیند و نمی بگردد مرغ در آسان « صافاب » روا کرد و گساید « و یقصر » و ناز بر فراهم آرند بریدن را « ما تمسکھن الا الرحمن » که نه ندارد آن را حسان مگر رحمن « انه یکل شیء بصر (۱۹) » که او همه حرر بسایب و دا

« امن هدا الذی هو حد لکم » ما آن کسب که سما را سناست « یصیرکم من دون الرحمن » که سما را ناری دهد اگر الله ناری ندهد « ان الکافرون الا فی عرو (۲۰) » بسند ما گردید کان مگر در قرب^۳

« امن هدا الذی یزفکم » ما آن کسب که سما را روی دهد « ان امسک روفه » اگر الله روی خود ناز کرد « بل لثوافی عمو و یوم (۲۱) » بسب حر آنکه

می‌سپهد^۱ در سوچی و در رمند

« اقمی نمسی مُکَنَّا عَلٰی وَجْهِهٖ » او که نگویار مرود بر روی حوس
« اهدی » را راس بر اسب و راس روی « اقمی نمسی سَوْنَا » نا او که رود راس
و سم « علی صراط مستقیم (۲۲) » بر را راس

« قُلْ هُوَ الَّذِیْ اَنْشَاکُمْ » نعمان من گوی او آست که مافرید سما را من
آنکه نبودید « وَجَعَلَ لَکُمُ الْمِصْعَ وَالْاَنْصَارَ وَالْاَقْبِدَهٗ » و سما را کوس آفرید و
سمانی و جسم و مانی و دل « فَلَمَّا مَا نَسْكُرُوْنَ (۲۳) » حون اندک آزادی^(۱) و
سیاسداری می‌ناسند^۲

« قُلْ هُوَ الَّذِیْ دَرَاکُمْ فِی الْاَرْضِ » کگو او آست که مافرید سما را در
رمین « وَالْهِیْ تُحْصِرُوْنَ (۲۴) » و سما را من او خواهند برد
« وَتَقُولُوْنَ مِیْ هٰذَا الْوَعْدُ اِنْ کُنْمْ صَادِقِیْنَ (۲۵) » و می‌گویند کسی این
هنگام رسا حیر که اگر راس می‌گویند^۳

« قُلْ اِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللّٰهِ » کگو داس آست که می‌رسند ردیک حداس
« وَاِنَّمَا اَنَا نَذِیْرٌ مِّنْ (۲۶) » و من درس میان آگاه کنید ای آسکارا ام
« فَلَمَّا رَاَوْهُ رُلِیْهٖ » حون آن راسندار بردیک « سَبَّ وَجْهَ الَّذِیْ کَفَرُوا »
بدانید و سم بدنا سود در رویهای ناگرویدگان « وَقُلْ » و گویند سانا را « هٰذَا
الَّذِیْ کُنْمْ لَهُ نَذْرٌ (۲۷) » اس آن رو راس و آن کار که آن را در آن کسی از
ما می‌نار حواسند و می‌حسند

« قُلْ اَرَاَنْتُمْ » کگو چه سید « اِنْ اَهْلَکْنِیْ اللّٰهُ وَمَنْ مَعِیْ » اگر الله مرا
بمیراند و هر که اس « اَوْ رَحْمَا » نا محساند بر ما « اَقْمِیْ نَحْرَ الْکَافِرِیْنَ مِنْ عَذَابِ

۱- الف سپهد ۲- الف می‌صد ۳- الف می‌راس گویند

(۱) آزادی بمعنی سیاسداری و سکرگزاری است مولانا فرماید

ای گرو مومنان سادی کنید همچو سرو و سوس آزادی کنید

سبح فرمود

سحری و سحر آمدی و آزادی که از سروی زمان دلمان حق مادی

ایم ؟ آن کسب که بر بهار دارد کافران را از عذاب درد نمای ؟
 « قل هو الله وحده » بگو اوست آن رحمن که نگرودند ما و علیه
 نوشتگان ، و سب ما را کردند « فستعلمون من هو فی صلال من (۲۹) » آری
 آگاه شوید که آن کسب که در گمراهی آشکار است
 « قل اراهم » بگو چه بسند « ان اصبح ما وکم عوراً » اگر این آب
 سما هنگامی در زمین فرو شود « فمن نأتمکم بما معنی (۳) » آن کسب که
 شما را آب آرد آشکارا بر روی زمین روان و سدا

السورة الباقية

این سوره الملك هرا و سب حرف است سب و سی کلمه سی آب ، و
 حمله به مکه فرود آمد ، باجماع مفران در مگنات سمرند و درین سوره هیچ
 ناسخ و منسوخ نیست
 روی انور فرقه ان التی (ص) قال « ان سوره من کتاب الله مای الا
 بلا یون آیه سبعل رحل فاحرحه و العاصمه من المار و ادخله الحبه و هی سوره مبارک »
 و قال سلی الله علیه و سلم « و دبت ان « مبارک الادی بیده الملك » فی قلب
 کل مؤمن »

و روی عن ابی عاصی ان رجلاً من اصحاب النبی (ص) ذهب صرب حناء
 له علی فرو و لا یحسب انه من فسمع انساناً یراء « مبارک الادی بیده الملك »
 فابى النبی (ص) فقال ما رسول الله ابی صرب حناء لی علی فرو و انا لا اعلم انه و ر
 فانا انسان یراء سور الملك - فقال رسول الله (ص) « هی المائعه هی المائعه یبعثه
 من عذاب العسر » فی حراً آخر « هی الوافه من عذاب الهم » و روی من قرأها
 فی ليله بعد اکبر و اطیب

فوله « مبارک » معنا تعالی و عظم و محمد و قبل تعالی من الارکه
 و قبل معنا انه المات الدائم الادی لم یزل و لا یران و قبل تعالی من جمیع المراتک

منه « الذي بيده الملك » نومه من ساء وسرعه مقن ساء وقبل يريد به السوء
 يعربها من اسع السى وبذل بها من حاله « وهو على كل شيء » من الإيعام
 والانعام « قدر »

« الذي خلق الموت والحياة » قال ابن عباس يريد الموت في الدنيا
 والحياة في الآخرة قال قتادة أدل الله ابن آدم بالموت وحمل الدنيا دار حو
 ودار قضاء وحمل الآخرة دار حراء وقضاء وأثما قدم الموت لانه الى القهر أقرب
 وول قدمه لانه اقدم لان الاساء في الاساء كات في حكم المواب كالملطفه والبراب
 ونحوهما ثم اعرب « عليها الحياة » وقال ابن عباس خلق الموت على صور
 كمن املح لا مرسى ولا بعد رجحه سيء ولا يظأ على سيء الاوامر وخلق الحيو
 على صور فرس انى وهى التى كان حرنيل والا سا بر كوتها مرسى ولا بعد
 رجحها سيء الا حى وهى التى احد الحامرى قصه من انرها فالى على المعمل محى
 قوله « لسلوكم » يعنى لمحسركم فيها من الحيو الى الموت « انكم احسن عملا »
 اى - اسرع فى طاعته واودع عن محارمه الله وقبل لسلوكم انكم احسن احدا
 من حيويه لمويه واحسن امله فى دنيا لاخره قال التسي (ص) لعبد الله بن عمر
 « خدمك صحتك لسمعك ، ومن ساك لهرمك ومن فراكك لسمعك ومن حيونك
 لمماتك فانك لا تدرى ما اسمك عدا وبتل السى (ص) اى المومس اكس -
 قال « اكبرهم للموت ذكرا واحسنهم له استعدادا وقبل يحسبهم اعلما
 للملائكة حالهم ليطهر لهم سكراتهم وكفراهم كيف يكونان عند المجهه فى الصبر
 عند النعمه فى السكر « وهو العزيز » المستعم من اعداء « العمور » لاولان

« الذي خلق سبع سموات طافا » بعضها فوق بعض من كل سماء مسر خمس
 مائه عام وعلط كل سما خمس مائه عام وقوله « طافا » جمع طاف ، كحمل وحبال
 وقبل جمع ططفه ، كرحه ورحاب وقبل « طافا » مصدر من طافى يقول طافى
 من بوجه اذا لس احد هما فوق الآخر وهو يصب على المصدر وقبل صبه وقبل لانه

نصب لانه معمول بان «مانرى فى خلق اثر رحمى من سواب» فرا حمزه و الكمانى
من يعوق بسند الواد ملا الف و همالمان كالسجل و السجامل و السطهر و السطاهر،
و السواب و السعوب، بعد ما السشس مى الصبحه و فى معا فولان أحدهما «مانرى»
ما اس آدم «فى خلق الرحمى» نعى السماء «من سواب» اى - حلل و اضطراب
و يعوق بل هى مسعومه مسوبه لافوق حصها بمعا لعلها اسوائها و القول الثانى
انه عام فى جميع خلق الرحمى اى - لم يعمه سىء اراد ولم يجرح سىء عن
موجب الحكمة و قل «الخلق» فى الآيه مصدر والمعنى بخلق كل سىء شعرا
و كسرا بامر واحد لا يعاقب فى ذلك رهو قوله «كن» و قل الروه فى الآيه بمعنى -
العلم لعد السماء عن الادراك بحاسه الامر قوله «فارجح المصر هل ترى من
قُطُور» اى سعوى و صدوع

«ثم ارجع البصر» اى - اعد النظر بنا «كرهين» اى مرس «بقلب اليك
المصر» اى - رجع اليك المصر بها المحاط «حاسياً» اى - حاسماً صاعراً دليلاً
كذلك من طلب سباً فاحطاً «وهو حصر» اى - معنى كليل لم يدرك ما طلب اى -
انما من قبل ان يرى فى السماء حللاً روى عن كعب قال السماء الدنيا موح مكعوف
والتامة مرمر بماء و التامة حد د، و الراية صفراء و قال نحاس رالحامه فسه،
والتامة ذهب، و التامة نافوه حمراء و سب السامه الى الحصب بخار من ور

«ولقد رتبنا السموات الدنيا بمصالح» اى - الكواكب، وهى كمار المحرم
سمت مصالح لاماءها و المصالح، السراج لاصاده «وجعلناها» اى - بمصها
«رحوماً للساطين» اى - ربما لهم اذا اسمعوا الى السماء قال فبانه خلق الله المحرم
للبلاده اسامه للسماء «ورحوماً للساطين» وله دى بها فى ظلمات البر والبحر
من اولها على عمر ذلك فقد قال رانه واحطاً حطه قال الصّحائف الكواكب السى
برى لا نرحم بها والسى رحم بها الساطن لا ربهما الناس و قال ابو على الكواكب
انفسها لا مرحم لان الكواكب وانه لا رول عن السماء ولا ممد انما بفصل عنها
سهاب يعرق «واعدنا لهم» اى - هبنا لهم فى الآخر «عذاب السعير» وهى

البارالموعد المسئلة و يقال سمر النار فمعرّب اذا فومنها و قبل السمر س
للساطس في جهنم هو اسم

«وللذين كفروا ربهم» اي - واعدنا للذين كفروا ربهم «عذاب جهنم
وسنالمصر»

«اذا ألْقَوْهَا» اي - الى الكمار في النار «سمعوا لها سهيقاً» وهو صوت
قطع مسكر كسهو الحمام وهو اول صوته وقد يسمع للنار صوت مسكر اذا استمر
لهيها كما يطلب الومود «وهي نمر» اي - يرفع بالعلماء لشد يوقدها اي -
على بهم كعلى المرحل

«نكاد نصر» اي - سقطع بسقط معها من بعض من سد عليها على الكمار
«كلما انقضى فيها فوج سألهم جزئها» وهم الملائكة الموكّلون بها «الم بانكم
تدبر» الم بانكم رسول من قبل الله في الدنيا يدرككم

«قالوا بلى قد حانا تدبر فكندنا» روى ابو هريرة عن النبي (ص)
ايه قال انا «الدبر والموب المصر والساعة الموعد» «قالوا بلى قد حانا تدبر
فكندنا وقلنا ما نزل الله من شيء» اي - من مؤ و كتاب وحكم فمقول العرب
لهم «ان اقم الا في صلال كسر» اي - ما اقم اليوم الا في صلال كسر كسم عليه في
الدنيا و يحوران يكون هذا من كلام الموم، اي - وقلنا للرسل «ما اقم الا في
صلال» و بعد من الصواب

«وقالوا لو كنا نسمع» اي - قالوا وهم في النار لو كنا نسمع سمع من
بني و سكر او نعمل عمل من سمر و سطر، وقل لو كنا نسمع الهدى في الدنيا
او نعمل معاني كلام الله و ما كان ندعونا اليه الرسل «ما كنا في اصحاب السمر»
اي - في حملة اهل النار

«فاغروا دينهم» اقروا بكفرهم «فشحما لاصحاب السمر» اي -
مدا لهم فراء ابو جعفر و التمامي «فشحماً» ضم الحاء والفاءون يسكونها و
هم العمان، مثل الرعب والرعب والسحب والسحب سحفا نصب على المصدر اي -
سحقه الله سحفا اي - باعدهم من رحمته ماعد وقل الحق واد في جهنم

«ان الذين يحسبون انهم بالعب» اى - يحافونه ولم رو وفيل يحافون الله و سر كون معصيه حسب لابرهم احد من الناس لان ذلك اذل على الاحلاص و انعد من التقا و قيل يحسبون و بهم قيل المصير اليه «لهم معرفة» لدنوهم «واحر كسر» نواب حريل لطاعاهم

«واسروا هولكم واحجروا به» اى احجروا كلامكم او اعلمو ههما سواء عبدالله «الله عليم بذات الصدور» قال ابن عباس رل في السر كس كانوا يمالون من رسول الله (ص) فحجر حريل بما قالوا وبالوامه فعال معصم لبعض اسروا هولكم كى لاسمع اليه محمد فعال بمالى فل لهم «اسروا هولكم واحجروا به» فان الله لاسمى عليه حافه وهذا امر بهد كمال قال «اعملوا ما شئتم»

ثم قال «الاعلم من خلق» اى - الاعلم السر من خلق السر الاعلم ما في الصدور ، من خلق الصدور ؟ الاعلم من خلق الاسماء ما في صدور عباد ؟ فى هذا الوجه من فى موضع الرفع وهو اسم للخالق و يحور ان يكون من اسما للمخلوق ويكون فى موضع النصب والمعنى الاعلم الله من خلقه «وهو اللطيف الخسر» العالم بدقائق الاسماء وبواطنها ويحور ان يكون العلم من صفة المخلوق ، والمعنى الاعلم هذا الكافر من الذى خلقه ، الاعلم الله الذى هو حاله «وهو اللطيف» الذى الطف لهم فى بندر واحسن اليهم فى العامه «الخسر» بهم وباعمالهم

«هو الذى جعل لكم الارض دلويا» ثمة سهله سهله لكم اللوك فيها وفيل لنها الحال حتى سسر ولا يرول ماعلها ، وفيل جعلها دلويا ، اى - سهلا سمكم عليها بحسب لا يسمع المسىء فيها بالحرونه «فامسوا فى فيها كنها» اى - فى حوائها وفيل فى فحاجها واطرافها وفيل فى حالها قال الزجاج وهذا اسه لان معنا سهل لكم السبل فى حالها فهو ابلغ فى الدلل هذا امر الله ، ذكر على سبل الايمان بسهيله عليهم «وكلوا من ربه» اى - مما هتا لفوقكم وعنائكم ما اذن لكم فى ماوله واحله لكم دون ما نهكم عنه و حرمة عليكم «والله السور» اى - البع من هوركم ثم حوى الكفار

فقال « امسهم في السما قال اني عاس اي - عذاب من السماء ان عسمو
 « ان تحسف لكم الارض » يعنى ان يعموركم في الارض « فاداهي » اي - الارض
 « يعمور » اي - يسرك ويدور وذلك ان الله تحرك الارض عند الحسف بهم حتى يلقيهم
 الى اسفل والارض يعلو عليهم و حور فوقهم » قول ما يعمور اذا جاء وذهب

« امسهم من في السما ان ترسل عليكم حاصاً » اي رسعا ذات حجار وقيل
 الحاصب مطرقة حصاة كما فعل ناصحاب لوط وقيل سحاب فيه حجارة والحاصب
 والحصاء واحد « فستعلمون » في الآخر وعند الموت « كيف تدبر » ي - اي -
 ان ارى اذ اعاسم العذاب وقيل « فستعلمون كيف تدبر » ي - اي - رسولى قال
 اني عاس يستعلمون ان محمداً كان لكم تدبرا

« ولقد كذب الذين من قبلهم » يعنى كفار الامم الماضية « فكيف كان
 تكبر » ي - اي - انكارى اذا اهلكهم است بعض الغراء الباء في هذا الحروف واحواها
 على الاصل وحدثها بمعهم على الخط

« اولم يروا الى الطير فوقهم صافات » معن احسنهن اذا طرن في الهواء اي -
 بسطن كالحداء والسر « ونقص » يعنى احدثهن بصرن بها حين يهتن كالحمام
 وقيل بصعن احنا او مصن احنا و هل في الهواء طيور لا بعض بالارض ابدا طعامها
 السم والعموس اذا طرن في الهواء من على اداهتن واحسنهن حكما اني هنصم
 « ما نمنسكنهن » في الهواء الا اثر حنن » بعدد انه حل حلاله عمت رحمته الخليفة
 كلها « انه نكل سىء نصير » عالم مصالحة كل سىء من لهم في هذا الآله ما
 بدلهن على « وحيد من سحر الطير في حوال السماء

« امن هذا الذى هو حد لكم » اعوان لكم « نصركم من دون الرحمن »
 ويدفعون عنكم عذاب الله فامسم عذابه بسنه » و هل معنا هل سىء من اسامكم
 يدفع عنكم عذاب الله « ان الكافرون الا في عرور » اي - ما الكافرون الا معترون
 سرور الشيطان عبر ممسكن بوجه و رهاق

« امن هذا الذى يرفعكم » يعظمكم و يعظمكم مافع الدنيا

« ان امسك روفه » بمعنى ان امسك الله المطر او امسك جميع اسباب الرق و قبل معنا من الذى توسع عليكم بمعكم ان شئ عليكم فمعافكم بالحدث والمحط « بل ثجوا » اى - بماذا « فى عو » اى اسكنار عن الحق وعن الداعى اليه « و نغور » عن قول الحق فنغور منه بم ضرب مملا فعال

« اهن نمى مكنا على وجهه اهدى اهن نمى سونا على صراط مستقيم » معنا اهن نمى مطر فال يلبق الى الطريق واحد الا انها ارسل ام الذى يرفع رأسه سطر الى الحاد ، وهذا مثل صربه الله للكافر والمومن ، والكافر « نمى مكنا على وجهه » راكنا راسه فى الصلالة والجهالة اعنى العن والعلب لا ينصر بم ما و سمالا قال فاده اكب على المعاصى فى الدنيا فحسر الله على وجهه يوم الصامه وذلك قوله تعالى « ونحسرهم يوم القيمة على وجوههم » والمومن نمى سونا معبداً ينصر الطريق وهو « على صراط مستقيم » دس قسم وهو الاسلام قبل نزل فى عمار بن ناسر و ابي جهل وقوله « مكنا على وجهه » فعل عربى لان اكر الله فى الهمدى و اللزوم ان يكون فعله فعل وهذا على ضد فعال كسب فلانا على وجهه فاكب قال الله تعالى « فكب وجوههم فى النار » وقال السى (ص) وهل يكب الناس على مناكرهم فى النار الا حصائد السمهم » و نطير فى الكلام قولهم فسب الريح السحاب فافسح

« قل هو الذى اساكم » اى - خلقكم اسداء « وجعل لكم السمع والابصار والافئدة » حصن هذه الملايه بالذكر لان العلوم والمعارف بها يحصل « فليلا ما تسكرون » اى - يسكرون سكرافليلا وما رباد وقبل اهلكم الذى سكر الله سبحانه

« قل هو الذى دراكم فى الارض » خلقكم فيها صامارا « و اليه تجرون » اى - الى الله يجمعون وسافون يوم اللعب فحزركم باعمالكم من لهم الا نال السى بدلهم عليه وبوسلهم الى معرفه

« و يقولون نمى هذا الوعد » اى - ما وعد رامن الحصف والحاصب وقبل

النجم والسور « ان کسم صادقہی » فی هذا الوعد

« قل انما العلم عند الله » علم الصامه وعلم رسول العذاب عند الله ، لم یطلع علمه سر « واثمنا انا ندر ثمنہ » ای - رسول معجوف اسن لکم وحوہ الله الی ولا علم وفہ الحسر

« فلما راوه ثلثه » ای - عاموا عذاب الله فرما کھوله « واحدوا من مکان فرب » والزلزلہ العربیہ وكذلك الرللی « سبب وحوہ الدن کھروا » ای - ساء اصحاب الوحو ما عاسوا من العذاب فذكر الوحو واراد اصحابها یقال سوبه فسیء ای - حریمہ فحرر ، کما یقول سر ربه سر وفل معا اسودت وعلیها الکانه والعسر والمعنی فحب وحوهم بالسواد وهذا فی الصامه وفل کان یوم بدر ، یطیر قوله « نری الدن کدوا علی الله وحوهم مسود کما اعسب وحوهم قطعاً من اللیل مطلقاً وبرھم دله » وحو علیها عسر برھم فسر « وفیل » ای - قال الحریمہ لهم « هذا العذاب » الدن کسم « ندعون » ای - هذا الدن کسم من اجلہ ندعون الاناطیل ویقولون « لایب ولا سر » وقرأ یعقوب « ندعون » بالمعنی والمعنی هذا الدن کسم « سمعولون وندعون الله یقولکم اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجار من السما ، وفل ندعون یعملون من الدعاء ، یقال دعاً وادعاً معنی واحد ، وفل معنی الآتیه فلما راوا الوعد بالحسر والسر وسوء العذاب حفا وراوا الدن (ص) سافما لامنه محلصا لهم من السعاب علی ما ذکر الله ووعده سبب وحوهم

فوله « قل اراکم » ای - قل ا محمد لمر کی مکہ الدن یسمون هلاکک « اراکم ان اهلکنی الله ومن معی » من المومنین « اورحمنا » فامینا واحر آحالا « فھن یحیر » کم « من عذاب النہ » من یمنعکم من ناسہ وای تمنع لکم فی هلاکنا وهذا حوات لقولهم ر من نہ رب المومون وان امر محمد لایتم ولا یعی وفل معا لا یحوا موی فانه لا یمنعکم ویمنوا ما یحیر کم من عذاب الله فان

ذلك انفع لكم ، وذل معنا نحن مع انما ما حائون ان هلكنا ندفوننا لان حكمه
ناعد فما من بمعكم من عدانه وانتم كافرون

«فل هو الرحمن الذي» بعد «امناه وعنه يوكلنا» فوسنا اله امورنا
«فمعلمون» عدا «من هو» النور «في صلال من» حسن لا بمعكم العلم سنا
«هل انهم ان اصبح ماوكم عورا» اي - عابرا ما حنا في الارض لا ساله الا ليدى
والدلاء قال اكلني و مقاتل منى ماء رمرم « فمن ناسكم ما معني »
طاهر حار را العن وساله الدلاء ذكرهم عظم بمعنه عليهم باظهار المنا لهم على
وحه الارض و انه لو جعلها عائر لم بمعكم النوصل اليها ولكن و ه هلاكهم
والله اعلم

الوثة الثالثة

قوله تعالى «سم الله الرحمن الرحيم» سماع اسم الله وحاله اله اله
بمعني العناء والعنه سلطان سب اس كلمه حون هان ملكي كساندو حلال كه ماء
او سنا كردد ره رجه افند دمار او وي رآرد و روم و سى رو كسند سموند
اس كلب ار هس اس كلب حنا ار حود فاني سود كه مرو ا هنج حنا ل تما د
واهر سان كه دهمد ار آن سان هان سود

معوب اسمي ورسم حسي وعب عني و دعب انبا

وفي فمائي في فمائي وفي ورائي و حلف انبا

ار سماع نام رحمن ورحم ارمصق دهب بصحراء اس افند ، وفاء وي صف
بفانل كردد اس سب حد او ندع كر ناو و عذب اسماو هس الهب سنا د
كه موحد دهب اس و حنر نار مرهم نهف صف لطف ورحم الله اسار اس
بحلال و عرب الوهب ، رحمن رحيم اسار سب مكمل لطف ورحم هر كرا اح

دولت دین بر فرق نهادند مسور عرا و ارحصر ابی نام تو بسند و هر کرا دایع سقاوت
 رجان نهادند، رفم حدلان او ارحصر ابی نام کسند دارو گبر کساد و سید نواح
 و ساسات عر و مدتل همه نسجه مهر و لطف اوس، کونین و عالمن همه ملک و ملک
 اوس ابیست که رب العالمین گفت «**ما یرک الادی بنده الملک و هو علی کل**
شی قدیر» ملک هرد^۱ هر ارا عالم بد اوس سر همه سروران در قصه بعد تراست،
 کردن همه کردن افران در درجه سید را اوس ناصبه همه حصاران مفاد مهر حیرت
 اوس در حیرت مید که «**اما الملک قلوب الماوک**» و نواصهم بندی افلها کف اساءه
 ملک مسم، نادسا ربادساها مسم، اعرا و ادلال بندگان در دهمست دلهای عالمان
 در قصه مست، حسانیکه خواهم میگردانم و اسرار اسان رحب مراد خود میرانم
 خواهم بخوانم و بحدانم خواهم برانم و بگردانم ای سما که عالمان اند، سینه سب
 ملوک مسعود مدارد و دل دروسان میدد دل در دین ماسندید و کل بر کرم ما
 کسند، ره ی بدر گما طاعت ما آرید دین بر رب ماسند ما دسا را بمع سود
 خدمت ملک الملوک کسند ما ملوک جهان سما را خدمت کسند
 خدمت او کن مگر ساهان ترا خدمت کسند

حاکر او ماس ما سلطان را گردد علا

ملک انساب حداس و ملک دلهای حداس و ملک حانها حداس انساب ملک در
 دسا راند و دل ملک در آحر راند و حان ملک در عالم حصص راند ملک انساب
 انساب که «**انما الحیو الدالمت و لهو و ریمه**» و ملک دل انساب که «**بختهم و**
و یخو» و ملک حان انساب که «**و حو**» و ممد اصر الی ربها اطر «**آن عرب**
 را گوید فردا که علم کبرمای او بنامش بر آید^۲ که «**لن الملک**»؟ من ارگوسه
 دل حوس مسوری او دری بر کسام و دردی او در دهای او سرون دهم، ما کرد
 «**امب بر آید و گوید**» «**لن الملک**»؟ اگر معرصی را بر آید گویم او که حوس

ما صفا و مسا کس دارد، میگوید «لن الملك»؟ ما که حوں او ملکی جناری داریم
 چرا میگوئیم «لن الملك»؟ اگر او را حوں ما بند گانست، ما را حوں او خداوند
 است کسی را که در حرم هر آن نار^۱ داده باشند، با زمانی این حلف بوسد که
 «ان عبادي ليس لك عليهم سلطان» و زمانی این سرب باند که «بجهم و
 بجنونه» و زمانی این سرب کسد که «وسعهم و بهم»؟ این حین کسی را چرا
 بوسد که بر حدیان حواحکی کند و نامداد و سانگا گوید «لن الملك»؟
 چرا خداوند معرمانی که خوانند مرا سرد این نام کسی را که علام بو بود
 گسلانم کمر گردون از هو حوس حوں بطرف کمرم نفس ز نام بو بود

۶۸- سورة القلم - مکیه

البقرة الاولى

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » تمام خداوند جهاندار دهن برور

محساند کی ، دوس بحسای بهرمانی

« ن والقلم » سخاو و قلم « وما نعطون (۱) » و ما آنچه آسمانان و

زمینان بوسند [از کتاب و کلام]

« وما اب نعمة ربك نحصون (۲) » بو نا آن سکوئی که از خداوند بو

اسب ا بود وانه بسبی

« وان لك لاحرا عر ميمون (۳) » و براسب مردی ناکسب هر کر

« و انت لعلي خلق عظيم (۴) » و بو رحومی ردگواری [برادب معام ما]

« فستصرو نصرون (۵) » آری و سبی و اسان بسند

« فانكم الميمون (۶) » که د وانه و سبه رسد از سما کسب

« ان ربك هو اعلم » خداوند بواس که اوداناس « نمن صل عن سيلة »

بهر که گمست از را او « و هو اعلم بالمهدني (۷) » و او داناس نامسان که

را نامسکان اند سحر

« فلا تطع المكذبين (۸) » بکر دروع دن گران را فرمان سری

« و دوا لو ندهي قد هون (۹) » دوس میدارند که و فرا اسان گرامی

بحسری ، با فرا بو کراسد

« ولا تطع » فرمان میر « کل حلاف » ارس هر سو گمست دروع حوار

« مهس (۱۰) » حوار فرا داسهای

« همار » مردم سکوئی « ما نمنم (۱۱) » سخن حسبی

« ماع للبحر » از نسکی باز داری « مُعَد » کراف کاری، کراف کوئی،
 با سار کاری « اَلِهم (۱۲) » بلند کاری
 « عَمَلٌ » درس جوئی « بعد ذلك ونعم (۱۳) » با آنهمه نادرست اصلی بدنامی
 « ان كان دامال ونس (۱۴) » از بهر آنکه کسی با مال بود و مسرا
 « ادا ثلثي عليه آتانا » حوس سخن ما برو خوانند « قال اساطير الاولين (۱۵) »
 گویند که این افسانه، بیست سال است
 « سمعته على الحرطوم (۱۶) » آری فردا او را نسائی کسم بر روی
 « انا نلونا هم » ما را مودم ما اسان را [آنجه اسان را دادیم از مال]
 « كما نلونا اصحاب الجنة » چنانکه ما را مودیم خداوندان آن سمان را « اَد
 اقموا » آنکه که سو کنید حور دیدن همگان « نصيرُ منها مصححين (۱۷) » که آن
 مسو حرام و انگور سیرد و ما روع بهم کنند سحر گاهان بردنک نام
 « ولا نسئو (۱۸) » و نکند که اگر خدای خواهد « فطاف عليها طائف من
 ربك » گرد آن سمان اسان کسب سب گردید ای و آن رسد برسد ای از عذاب
 خداوند و « وهم نامون (۱۹) » و اسان در جواب
 « فاصبح كالصريم (۲۰) » آن سمان و منی کسب حوس سب سا درو
 نه نبات نه آب
 « فسادوا مصححين (۲۱) » مکند بگر را آوار دادد بردنک نام
 « ان اعدوا على حربكم » حرید از جواب، امداد کنند رحرر حوس
 « ان کسم صار من (۲۲) » اگر می ح دین خواهد « فابطلوا وهم
 نجافتون (۲۳) » با هم را ز میگردید در را و میگویند
 « ان لابد خلتها اليوم عليكم مكنين (۲۴) » میگویند که هیچ دروس
 امروز بر شما در آن سمان در نیاید
 « وعدوا على حرد فادرنی (۲۵) » نامداد کردند رآهنگ ند، حوس
 بردنک سمان آمدند و دروس ندیدند گفتند که دست نامم!

« فلما راوها » حوآن سمان را [هامون] دیدند « قالوا انا لصابقون (۲۶) »
گفتند ما را کم کردیم

« بل نحن محرومون (۲۷) » [حوآن نيك نگاه کردند گفتند نه را کم
کردیم]، لکنه از لعب بی مهر ما ندیم

« قال اوسطهم » بهمه برادران اسان گفت « اثم اقل تكلم » می گفتم
سما را « لولا تسخون (۲۸) » چرا حذای را ناك نساخست، [از درس بنیاد]؟
« قالوا سحان ربا » گفتند خداوند ما ناكس از سیمگاری « انا كما
طالبين (۲۹) » ما سیمگارانم

« فاقبل بعضنا بعضا لومون (۳) » روی فرا کشیدگر کردند
سر درس کردن

« قالوا يا ويلنا » گفتند ای ويل و درد دیدی بر ما « انا كما طاعين (۳۱) » ما
فرمانبرداری نیکداسیم و از انداز خود در گنیم

« عسى ربنا ان نبدلنا حرا منها » امید داریم که مگر الله ما را بدل دهد
از آن « انا االى ربنا راعون (۳۲) » ما سار و حاج حواس با خداوند خود میگردیم
« كذلك العذاب » حین بود عذاب [ان جهانی] « وللعذاب الآخرة اكبر »
و عذاب آخرت مه^۱ است او را که در رسا حیر عذاب کشد « لو كانوا يعلمون (۳۳) »
اگر مردمان دانستی

« ان للمفلس » بر هرگز آن را از شرك « عند ربهم حساب العجم (۳۴) »
بر ديك خداوند اسان همهای نا مارو ریدست

« افجعل المظلمين كالمنيرين (۳۵) » ما مسلمانان را حوآن کافران کسم؟
« ما لکم » چه رسید سما را؟ گفت بحکمون (۳۶) « ان حسب که
میگویند و چه حکم است که میگوید؟

« ام لکم کتاب فیه نذرون (۳۷) » نا سما را امانی است از آسمان که
اندرو همی حواس

« اَنْ تَكُنْ فِيْهِ لَمَّا يَحْيَوْنَ (۳۸) » کہ حسب سما را در آن نامہ آنجہ حکم کند

« اِم تَكُنْ اِمَّا نٌ عَلٰی نَافِلَةٍ » یا سما را سوگندناست و بسمان بر ما بوجوہ رسید « اِلٰی یَوْمِ الْقِيَامَةِ » تا روز قیامت « اِنْ تَكُنْ لَمَّا يَحْكُمُوْنَ (۳۹) » کہ ما راست آنجہ سما حکم کند

« سَلِّمْ اِيْهِمْ بِذٰلِكَ رَعِيْمٌ » برس اسان را تا کسب ارسان کہ بدرس کردن آن سوگند مناجی است ؟

« اِم لِهَمَّ شَرَّكَآ » یا اسان ائماران دارند نامن ، یا ائماران میداند مرا « قُلْ اِنَّا نُرْكَاهُكُمْ » گوی اسان را ما ائماران خود مارید و ماریماند « اِنْ كَانُوا صَادِقِيْنَ (۴۱) » اگر می‌داس گو مند

« یَوْمَ تُكْفَعُ عَنْ سَاقِیْ » آن روز کہ مرد بر کسند ارسای « وَ يُدْعَوْنَ اِلٰی الْحُجُودِ » و حلق را ما سحود خوانند « فَلَا يَسْطِيعُوْنَ (۴۲) » تا گردن دکان نموانند کہ سحود کنند

« حَاسِعَةٌ اَنْصَارُهُمْ » فروشنده جسمهای اسان از بسم « بَرَهَتْهُمْ دَلَّةٌ » بر رو بهای اسان بسته خواری بم و نومیدی « وَ فِدَاكَ اِنَّا نَدْعُوْنَ اِلٰی الْحُجُودِ » و خون اسان را ما سحود خواند و اسان اسلامت بودند و سه هائرم احاب میکردند

« فِدْرَتِيْ وَمَنْ يَنْكَدِبُ بَهْدًا اَلْحَدِثُ » امن گذار او را کہ دروغ می‌سپرد این سخن « سَسَدْرُ حُجَّتِهِمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُوْنَ (۴۴) » آری فرا گزیم اسان را تا نار از آنجا کہ نداند

« وَ اُمْلِيْ لِهَمَّ » و درنگ دهم اسان را « اِنْ كُنْدِيْ مِسْ (۴۵) » کہ ساز من در و اح است و کار رداری بر من فراح وار فردا بم نه

« اِم يَسْلِبُهُمْ اٰخَرًا » تا بر رساندن اینی بسمان ارسان مرد منجواهی « فِهَمٌ مِنْ مَعْرَمٍ مُّقْتَلُوْنَ (۴۶) » یا اسان را اوام افاد از هر تو کہ گران تا کسند

« ۴۱ عندهم العتف فهم تکتون (۴۷) » ما مردك اسان اس علم عب ما اسان می نوسند

« فاصبر لحکم ربك » سکتا ماس حکم خداوند حوس را « ولا تثنی کصاحب الحوت » و چون مرد ماهی ماس « اودادی و هو مکتوم » آنکه که ما را خواهد و او برعم و اندر حکم

« فولا ان نذارکة نعمة من ربه » اگر نه آن و دی که در ما ف او را نعمت ربك خدا می از خداوند او « نشد بالعر » خداوند او را از سکم ماهی بهامون رسا حیر افکندی روز رسا حیر « و هو مدموم (۴۹) » و ملا می برو بود

« فاحسنه ربه » رکشد او را خداوند او و گریس او بار کرد « فحمله من الصالحين (۵۰) » و او را از ساسکتان ساسه ای کرد

« وان نکاد الدین کمروا » بردك ناسد^۲ و کم ناسد^۳ که ناگرویدگان « ثلثونک ناصارهم لئاسمعوا الذکر » برا جسم بر من آرندی^۴ که قرآن سوند اربو « و نقولون انه لمحقون (۵۱) » و می گویند رسول را که او دیوانه است « و ما هو الا ذکر للعالمين (۵۲) » و نسبت او مگر آوای جهانان و سرف دو کسی

النية الشابة

این سوره هزار و دویست و شصت حرف و سیصد کلمت بها و دو آیت جمله به مکه فرو آمد ، مولی سیرین معبران ابن عباس و فاده کمند از اول سوره با « سبحه علی الحارطوم » به مکه فرو آمد و از بها با « و لعذاب الأخرة اکثر لوکانوا يعلمون » مدینه فرو آمد و از بها با « فهم تکتون » به مکه فرو آمد و از بها با « فحمله من الصالحين » به مدینه فرو آمد و از بها با آخر سوره به مکه فرو آمد در این سوره دو آیت مسح است « قدرنی و من نکذب بهذا الحدیث » این قدر از آیت مسح است با آیت سف و باقی آیت محکم و

وآب دكر « فاصر لحكم ونك » معنى صر اندرس آب مسح است تا آب سب
 وعن اني بن كتب قال قال رسول الله (ص) « من قرأ سورة ن والعلم اعطا
 الله عز وجل بواب القدس حسن الله احلافهم »

قوله تعالى « ن والقلم » قال اهل التفسير « ن » هو الحوب الذي عليه الارض
 وهو قول مجاهد ومقاتل و السدي و الكلبي و قال ابن عباس اول ما خلق الله
 العلم محرى بما هو كائن الى يوم القيمة ، ثم رفع بحار الماء الى يوم القيمة فخلق
 منه السموات ، ثم خلق النون فسط الارض على ظهر فمحرك النون فمادب الارض
 فانسب بالجمال فان الجمال لمعبر على الارض ، ثم قرأ ابن عباس « ن والقلم
 وما يسطرون » وقل الحوب على البحر والبحر على من الرياح والريح على العذر
 قال كتب الاحبار اسم الحوب لوينا ، قال وان ادنيس معلل الى الحوب الذي على ظهر
 الارض فوسوس اليه فقال له اندري ما على طهرك فالوينا من الامم والدواب والبحر
 والجمال لو نقصهم الصنم عن طهرك ؟ فهم لوينا ان فعل ذلك فعبد الله ذاب و قد حل
 منحر فوصلت الى دماغه ففتح الحوب الى الله منها ، فادن لها فمحر ح قال كتب
 هو الله الذي يسمى سد انه لسطر الها و مطر الله ان هم يسمى من ذلك عاد كما
 كاتب وقال الحسن و فتاده و الصحاك النون الدوا وهي التي بالعلم فقال ان
 اسحاب البحر مسبحون من بعض الحسان سنا اسود كالقنص او اسد سوادا منه
 يكسبون به فيكون النون وهو الحوب عار عن الدوا بعونه ما روى عن النبي
 (ص) انه قال اول شيء خلقه الله العلم ثم خلق النون وهي الدوا ثم قال له اكتب
 ما هو كائن الى يوم القيمة ثم حسب علم العلم فلم ينطق ولا ينطق الى يوم القيمة وفي
 رواه عكرمة عن ابن عباس قال «الر» و«حم» و«ن» حروف الرحمن مباركة وتعالى
 مقطعه وقال معاوية بن مرة هو لوح من نور ورفعه الى النبي (ص) وقل هو قسم
 اقسم الله تعالى بصره للمؤمنين اعشارا بقوله وكان حما عليا بصر المؤمنين وقل
 هو اسم للسور كاحواها وقل اسم نهر في الجنة واما « القلم » فهو العلم الذي
 كتب الله به الذكر وهو فلم من نور طوله ماس السماء والارض وفعال لما خلق

الله العلم وهو اول ما خلقه ، نظر اليه فاسق ، فقال نارب ما اخرى ؟ - قال ما هو كائن الى يوم الصاعه فحري على اللوح المحفوظ كما احراه الله سبحانه وقال عطا سالت ان تولدني عاده بنى الضامب كيف كان وصيه اسك حن حصر الموت ؟ - قال دعاني فقال اى نبي امي الله ، واعلم انك لن سمى الله ، ولن ملع حتى يومى بالله وحد والعذر حصر وسره انى سمعت رسول الله (ص) يقول ان اول ما خلق الله العلم فقال له اكس فقال نارب وما اكس ؟ - قال اكس العذر قال فحري العلم في تلك الساعه بما هو كائن الى الابد وفيل اراد بالعلم الحظ والكسبه من الله تعالى على عباد يعلمهم ايّاهم الحظ والكسبه كما قال تعالى «علم العلم» وفيل العلم الطلسم الاكسر وفيل الافلام مطا نا القطر ورسل الكرام وفيل اللسان اسان سان لسان وسان سان ومن فصل سان اللسان ان ماسه الافلام باق على الامام وسان اللسان بدرسه الاعوام وقال بعض الحكماء هوام امور الدين والدنيا سس العلم والسف السف بح العلم لولا العلم ما قام دن ولا صلح عس

«وما سطورون» اى - كسبون اسم ما تكسبه اهل السماء واهل الارض من كسبه وكلامه مودسه كهوله «وكتاب مسطور» وفيل ما تكسبه الملائكه الجمعه من اعمال نبي آدم

«ما اب نعمة ربك لمحسون» هذا جواب القسم ، وهو في موضع قول القائل ما اب بحمد ربك لمحسون وفيل معما انك لا يكون محسوا وهذا مع الله سبحانه عليك بالنبو والحكمه - اس جواب مسر كان مكه اس كه رسول خدا را ديوانه كميست وذلك في قوله «ما ابها الذي برل عليه الذكر انك لمحسون» رب العالمين كعب نو نا آن نعم وكرام و بحاصص نبو وحكم كه الله نا و كرد ديوانه نسي وفيل معما اسعى عليك الحيون نعمه ربك وفيل الباء للعلم

«وان لك لاحرا عر ممعون» اى - عر ممعون ولا مقطوع مسرك على اقرائهم عليك وفيل وان لك لاحرا على بطلع الرسالة و محمل المساق عر ممعون قال احمر السى مثل احمر الامه فاطمه عر

«وانك لعلي خلق عظيم» قال ابن عباس ومجاهد اى - على دين عظيم
لادين احب الى ولا ارضى عندى منه وهودى الاسلام وقال الحسن على اذ
القرآن ، اى - امك لعلى الخلق الذى رزق به القرآن ، سئل عائشة رضى الله عنها
عن خلق رسول الله (ص) فقالت كان خلقه القرآن قال قتادة وهو ما كان بامر به
من ا ر الله و تسهى عنه من بهى الله والمعنى انك على الخلق الذى امرك الله به فى
القرآن و قيل معا كان خلقه نوافى القرآن

رسول خدا (ص) امر وهى قرآن را حيان بس رسى ونگه داسى بحوس طبعى
كه گوئى خلق وى وطبع وى خود آن بود و قيل سمي الله خلقه عظيما لانه امثل
نابذ الله اياه هو اء * حد المعو وأمر بالمعروف * الآله ، و حملته ذلك ان الله تعالى
جمع فيه كل خلق محمود لانه تعالى ذكر ذكر الانساء فى سور الانعام ثم ابنى
عليهم فعال عز وجل «اولئك الذين آسأهم الكتاب والحكم والسو» ثم امر
محمدا (ص) اساع هداهم ، فقال فهداهم اهد و كان لكل واحد منعه مدح بها
و كان مخصوصا بها فخص نوح بالسكر ، و ابراهيم بالحلل ، و موسى بالاحلام ،
و اسمعيل بصدق الوعد ، و يعقوب و انوب بالصر ، و داود بالاعداد ، و سليمان
وعسى المواضع فلما امر الله تعالى بالافداء بهم ، اعدى بهم ، فاجتمع له ما يفرق
فى غيره و حار مكارم الاخلاق باسرها ولهذا قال صلى الله عليه وسلم «ان الله يعسى
لبنام مكارم الاخلاق ونام محاسن الافعال» وعن البراء بن عازب قال كان رسول الله
(ص) احسن الناس و حها ، و احسنهم خلقا ، ليس بالطويل الباس ولا بالقصر و عن
انس بن مالك قال حدثت رسول الله (ص) عرس منى فما قال لى اف قط و ما قال لى
لسى ص صعبه لم صعبه ، و لالسى بركمه لم بركمه ، و كان رسول الله من احسن الناس
خلقا و لاسبب حرا قط ، و لا حريرا و لاسبا كان البس من كف رسول الله (ص)
و لاسبب مسكا و لاعطرا كان اطيب من عرق رسول الله (ص) و عن عبد الله بن عمر
قال ان رسول الله (ص) لم يكن فاحسا و لاسببها و كان يقول حاركم احاسكم
احلافا و عن انس ان امرا عرس لرسول الله (ص) فى طريق من طرق المدينة

فعالب يا رسول الله ان لي اليك حاجة فقال « يا ام فلان احلسي في اي مكانك المهدية سب احلست اليك قال فععلت ففعلها رسول الله (ص) حتى فسي حاجتها وقال انسي كاتب الامه من اماء اهل المهدية لباحد مد رسول الله (ص) فمطلق بحسب ساءب وعن ابي الدرداء عن النبي (ص) قال « ان اعمل سي وضع في مسرا المومن يوم الصامه خلق حسن وان الله يمعن الفاحس البديء وعن ابي هريره قال قال النبي (ص) لا صحابه « اندرون ما اكبر ما يدخل الناس النار ؟ » قالوا الله ورسوله اعلم قال « فان اكبر ما يدخل الناس النار الا خوفان الفرح والمعم اندرون ما اكبر ما يدخل الناس الجنة ؟ » قالوا الله ورسوله اعلم قال « فان اكبر ما يدخل الناس الجنة يعوى الله وحسن الخلق » عن عائشة (رض) قال سمعت رسول الله (ص) يقول « ان المومن لتدرك بحسن خلقه درجه فانه الليل وصائم النهار » وعن ابي هريره قال قال رسول الله (ص) « احسبكم الى الله احسبكم اخلافا الموطون اكثافا القدس بالعون وبولعون وانصعكم الى الله المساون بالسمه المعروف بن الاحوان الملمسون للراء الصراب » روى عن علي بن موسى الرضا عن ابيه موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه حسن بن علي عن ابيه علي بن ابي طالب سلام الله عليهم قال قال رسول الله (ص) « عليكم حسن الخلق فان حسن الخلق في الجنة لامحاله وانكم سوء الخلق فان سوء الخلق في النار لامحاله »

قوله « فسيسرو ونسرو » فسرى بامحمد ويرون بمعنى اهل مكه اذا دل بهم العذاب مندر وقيل في الصامه وكان النبي (ص) عالما بذلك ولكنه ذكر على معنى يجمع مع علمهم بانك لسب محبون ولا مقبون وقوله « فانكم المقبون » معناه بانكم المحبون فالمقبون مفعول بمعنى المصدر كما يقال ما بفلا مفعول ومخلوذا اي عقل وحلاد وهذا معنى قول الصحابة ورواه العوفي عن ابي عاصم ، وقيل الباء بمعنى في ومخار « فسيسرو ونسرو » في اي المربص المحبون في فربك ام في فربهم ؟ وقيل الباء بمعنى مع والمقبون السطان والمعنى مع انكم السطان ؟ امع المومن ام مع الكفار ؟ وهذا معنى

قول مجاهد وقيل الماء فيه رائد والمعنى انكم المعبون ، اى - المعبون الذى
 تُسب بالحبوس ، وهذا قول قباذة وانصوا على ان المعبون هاهنا المعبون
 « ان ربك هو اعلم بمن صلب عن سبله » بمن راح عن دينه وطريقه « وهو اعلم »
 منكم ومنهم « بالمهدى » الى دمه

« فالتفع المكسب » لك يا محمد وهم المسهرؤن ، الذين ذكروا في سور
 الحجر ، اى - فما يدعونك الى منابعه اذنانهم والسي (من) لم تكن تطعمهم ولكن
 ذلك امر باسنادهم ترك طاعتهم والاسرار فيه

« ووالوئدهن قنهنون » داهن وادهن واحد ، واصل المداهنه المداحا
 والمعنى وقوا لوبواق معهم و ترك مناصحتهم وليس لهم فليسوا لك و يعارضون لك
 قال ابن قسبة ارادوا ان يعبدوا لهم منه و يعبد الله مد و قيل الماء هاهنا للعطف
 لا للحواب

« ولا تطع كل حلاف مهين » قال ابن عباس هو ابو جهل وقال مقاتل هو
 الوليد بن المغيرة المحرومى وقيل الاسود بن عبد يعوث وقال عطاء الاحمسي
 ابن سريق و « الحلاف » كسر الحلف الباطل « مهين » اى - حصر ضعيف وهو فعل
 من المهانة وهى فله الرأى والتمسيع يقول مهين بالضم فهو مهين وليس هذا من الهوان
 وهو قريب من الاول لان من اكسر الحلف الكاذبه وهو عبد الناس مهين وانما تكذب
 لمهانه نفسه عليه

« همار » يعاب الناس و يعصم بمالس فهم و يقع فهم من ورائهم
 « مسم » اى - مهاب يسعى بالمسمة من الناس للافساد ، وفي الحصر لا يدخل الحبه
 مهاب والمسم جمع سمه ، وقيل المسم والسمه واحد والاسم السماء
 « ماع للحر » يحل بالمال ، وقيل يمنع الناس عن الامان قيل كان له مال
 فعالاولاد واولاد اولاد من اسلم منكم سمعه مالى « معبد » اى - منحاو للحد
 فى الطعان « ائيم » كسر الائم ، فاحر عاص

« عتل » هو العليط الحافى ، اكل سروب ، فاحس الحلق سىء الحلق
 « بعد ذلك ريم » اى - بعد هذا الحصال مع هذا الرذائل دعى ملصق بالقوم

لس منهم قال عكرمه «الرثم» ولد الرثا قال الشاعر

رسم لس يعرف من أبو يعى الأم دوحس لثم

وقيل هو ألدى يعرف بالاسم ، روى عن النسي (ص) الاحمر كم ناهل الحبه كل

صعب مصنف لو قسم على الله لا ير الاحمر كم ناهل النار كل على حواط مسكن

وعن سداد بن اوس قال قال رسول الله (ص) لا يدخل الحبه حواط ولا حبطرى

ولا على رسم - قال قلب فما الحواط قال «كل حجاج متاع» قلب فما الحبطرى

قال «القط الملقط» - قلب فما العمل الرثم - قال «كل رجب الحوف اكل

سروب ، عسوم ، طلوم» وعن رند بن اسلم قال قال رسول الله (ص) «مكى

السماء من رحل اصبح» الله حسمه وارحب خوفه واعطاه من الدنيا معصا وكان للناس

طلوما ، فذلك العمل الرثم وعن ابى هريره عن النسي (ص) قال «لا يدخل الحبه

ولد الرثا ولا ولد ولا ولد» وقال صلى الله عليه وسلم «لا يرال امسى بحر مالم

يس منهم ولد الرثا فاذا فساهم والدالر بوسك ان نعمهم الله بعباد وقال صلى الله

عليه وسلم «ان اولاد الرثا يحسرون يوم الصامه في صور العرد والحارير» وقال

عكرمه اذا كسر اولاد الرثا فل المطر

قوله «ان كان دامال ونسي» فرا ابو جعفر و ابن عامر و يعقوب آان

كان بالمد والاسمهم فرأ حمرة و عاصم يرواه ابى بكر بهمرس نلامد و فرأ

الآخرون على البحر للاسمهم فمن فرأ بالاسمهم فمعناه الا ان كان دامال ونسي

«اذا نلى عليه اناننا قال اساطير الاولس» وقيل معناه «ان كان دامال

و نسي» نطعموا ومن فرأ على البحر فمعناه لا يطع كل خلاف مهس لاجل ان كان

دامال ونسي و جاء في المفسر ان الولد بن المهره كان له عرس نسي وقيل

اسعسر اسأ وكان له سمه آلاف معال فسه وكاتب له حذقه في الطائف ثم اوعده

فقال «سمه على الحرطوم» الحرطوم الانب والسمه السوده والوسم على الانب

افصح وافصح ، والمعنى سمع له علامه في الآخر يعرف بها من اهل التار من

اسوداد الوجه و جابر ان يرد سمه لسماعه في عداو النسي (ص) في الدنيا فمعنى

من السويه بما نسي به من غير كما كاتب عداوه في الدنيا رائد على عداوه غير

و قبل حصّ الحارطوم نالد کروالمراد به جمع الوحل ان بعض السیء بمصر یعنی کله
 قوله «انا نلونا بهم» ای - احسن باهم و انلساهم ، یعنی اهل منگه حین دعا
 علیهم السی (من) فاسلام بالحوق حی اکلوا الحنف و العظام فقال صلی الله علیه
 وسلم «اللهم اسند و طابک علی مصر و احملها سس کسی یوسف و امر اهل مصر ان
 لا يحملوا الی منگه طعاما و انقطع عنهم الطریق من قبل الهران

اسنداء ای فیه آسب که رسول خدا (ص) حو از هرشی و اهل منگه نجات
 بریخت ، دعاء بد کف بر اسان ، کف ناز خدا تا طس خود را سان گمار و کاروری
 بر اسان سحبت کن و اسان را سالها محط و از بس آرزو ، همانکه در روزگار یوسف
 مصریان را بود الله تعالی دعاء رسول خدا احاط کرد تا از ان آسمان و ثبات زمین
 از اسان ناز اسناد و را کاروان طعام بر اسان فرو بیه سد ، و سالها در آن محط
 و نیاز مردار و اسبخوان خوردند رب العالمین اسان را مل رد بخداوندان آن
 سمان و اسان سه برادر بودند در صفا نفس سه ای داسمند ، بدو فرسنگی صفا ،
 اربدر اسان ناز ماند و میراث تا سان رسید و در آن سمان هم روح و دو هم
 در حب حرما و انگور و بدر اسان مردی صالح بود هر سال ربع آن سمان سه قسم
 کردی ، قسمی وجه عمارت و نفعه سمان و قسمی دروسان و خواهد گان را ، و قسمی
 نفعه حوس را حو بدر از دنیا رف و سمان ۱۰ ستران افناد ، سهم دروسان
 ناز گرفتند آن برادر که هسه اسان بود و ناز سار و سس کمر ، اسان را کف
 حق دروسان ناز مگرد و آن سب که بدر نهاد دست خدا رد که زبان کار شوند
 و بر کاب آن منقطع گردد اسان فرمان بریدند حو و هف خیدن مو و د و درودن
 کسه ، سو گند خوردند که سحر گاهان بزدنک نام روید و حرما و اگو برید و بگفتند
 ان شاء الله معصود اسان و هف سحر گاه آن بود که نادر سمان بداند و حاضر شوند
 که در روزگار بدر اسان هر سال و هف بریدن مو و روح معین بود و دروسان حاضر

است که رب العالمین کف « اقموا لیصرمتها مصححین » « ولا تسبون » ای - لم یعولوا ان سا الله

« فطاف علیها طائف من ربك » ای - عذاب من ربك لئلا ولا يكون الطائف الا باللیل و كان ذلك الطائف نارا برل من السماء فاحرقها « وهم فالمون » « فاصبح الیوم كالصرم » ای - محرقه سودا كاللیل و قبل یصاء لم یبق فيها سواد و روع و لا سحر كالیهار و الصرم اللیل و الصرم الیهار لان كل واحد منهما مصرم عن صاحبه ، و قبل كالصرم یعنی كاللسان الی صرم و روعه و یماز و یكون الصرم معنی المصروم كمن كحل و كف حصص اسان سو كند حوردد بی اسما که نامداد مكا بهان از دروسان روند و مو حسند و آكه در حوا سدید و رب العالمین آن سب آسی فرو كساد ما رچه در آن سنان بود همه سو ح و حاكسر كرداد و اسان از آن حال و از آن عذاب بی حور یوف نام بر حاسند و مكدنكر را آوار دادند كه

« ان اعدوا علی حركتم ان كنتم صارمیین » ای - فاطمین لها « فانطلقوا و هم یحافون » یسارون سهم

« ان لا تدخلها الیوم علیكم مكین » و یجمعون اسمهم و كلامهم من الناس « و عدوا علی حرد فادرنی » ای - علی قصد و حرص و امرا سسو و اجمعوا علیه « فادرنی » عند انفسهم علی الصرام

حور فرا را بودند ما مكدنكر سخن نرم كفسند و راز كه بناد كه امرور هیچ دروسی در آن سنان آند و حورسن را رسند و بهان مینداسند ما كس بناد از بی دروسان كه اسان سنان مرود و بر فصدی و آهنگی درس مرفند و حرصی تمام حور نردك سنان رسیدند و هیچ دروس نددند كفسند كه دس باقیم و مقصود حاصل كردیم در نفس حورسن حان مینداسند كه قدر و توان آنچه مقصود و مرا دس بافسند و قبل معنی « فادرنی » ای - حور حوا فی الوف الی قدر و بیرون آمدند آن ساعت كه در اول سب بعد بر كرد بودند و بر آن عرم و بر آن بعد ر حمه ، پس حور در سنان سدید در حان و روع آن

دیدند سوجه و خاکسرخسه و آب سا را آمد گفتند « انا لصاؤون ، ما را کم کردیم مگر این نه سنان ماس ؟ چون لك نگاه کردند ندانستند که حرم اسنان راست که حق دروسان را گرفته و گفته

« بل نحن محرومون » نه نه را کم نکردیم که این سنان ماس ما را از مو و بر آن محروم کردند و از نعم می بهر ما ندم ، آنکه حق دروسان را گرفته

« قال اوسطهم » ای - حریم و افضلهم و اعدلهم فولا و کان اصغرهم سا « اثم اقلکم لولا تصحون » ای هلمنا سببون عند فولکم « لصرمها مصحون » و الاستیاء سبح لانه سربه و عظم لله و افرارا لانه لا بعد احدان بفعل فعلا لا بمسه الله و قبل معا هلمنا ندکرون بمع الله علیکم فودوا حق الله من اموالکم

آن برادر کهسه گفت - و بهسه اسنان بود عاقل و فاضل - می گفتم شما را که خدای را باکی چرا سنانید و از بدترین بیداد چرا نگاه می دارید ؟ و چرا دگر نعمت او سکر نکند ؟ یا حق او از مال خود بیرون کنید و بدروسان دهید و آنکه که می گفتم امداد ، و سنان رویم چرا ان شاء الله نگفتم و رفیق حوس نامست الله نمکنید و اگر شما سخنان الله گفتند هر از آن اندیشه بودی که کردند - پس اسنان گفتند

« سخان و نیا انا کما طاعین » اکسب و ی عبت خداوند ما و مناسم سیمگاران بر حوس من بکما خود معرفی شدند و بکند سگر را ملامت کردند حاکمه و بالمر گفت

« فاعل بعضهم علی بعض دلاومون » بلوم بعضهم بعضا نه افعلوا نه ی الهرب من ! ما کن ، هذا بقول کان الذب لك و بقول الآخر بل کان الذب لك « قالوا نا و نلما انا کما طاعین » از کرد سیمان شدند و مصرع و رازی بدر کما الله ما گفتم و بحریم خود اقرار کردند گفتند ای و ل بر ما که از ابدار خود در گدستم و از صواب برگشتم که حق بدروسان را گرفته ، این همه بومند بسند که بدر کما الله بومندی نسبت گفتند

« عسىٰ ربما ان ندنيا حراً منها آتاً الىٰ ربنا راعون » اى - راعون
 فى المساله ان سوب علينا وان برربنا حراً منها قال عبدالله بن مسعود يلعبى
 ان العموم ساوا واحلصوا وعرف الله منهم الصديق فادلهم بها حبه حراً منها واسمها
 الجنوان فيها عتب بحمل العمل منها عبوداً

« كذلك العذاب » اى - كما فعلت باهل هدى الحبه كذلك افعل بامتك
 اذا لم يعط اعساوهم على فرائضهم بان امنعهم العطر وارسل عليهم الحوايج وارفع
 الركه من رزوعهم وسحارهم ثم قال « وللعذاب الآخرة اكثرت لو كانوا يعلمون »
 اى - وما اعددت لهؤلاء الكفار من الوان العذاب فى الآخرة اكثرت واعظم واسدلو
 عملوا وعملوا ذلك ثم احس ما عند للمؤمن فقال

« ان للمؤمن عند ربهم حيات المعصم » اى - ساس بعينها معصم ولا يمسد
 ولا عسىٰ خلافاً لسان الدنيا فانه هالكه صاحبها فى عباد من عابها فلا يرعوا
 فيها عنها فلما نزلت هذه الآية قال عنه بن ربيعة لئن كان ما يقول محمد حقاً لم يكون
 افضل احرا منهم فى الآخرة كما نحن اليوم افضل منهم فى الدنيا فامر الله سبحانه
 « افجعل المسلمين كالمحرمين » استعظام الكار وومح اى - لا يفعل فان
 المسلمين فى الحبه والمحرمين، وهم الكافرون، فى الما

« ما لكم » ما كمار فرنس « كيف تحكمون » ؟ من اس حكمهم التسويه
 من المطمع والعامى و اى عمل اقصىٰ ذلك اى - ان هذا الحكم حور ان يعطوا فى -
 الآخرة ما يعطىٰ المسلمون

« ام لكم كتاب » نزل من عبدالله « فيه ندرسون » اى يعرفون ما فيه
 « ان لكم فيه » اى - فى ذلك الكتاب « ثما يحثرون » اى - ما يحذرون
 لانفسكم وسهون وانما كسرت ان لما دخلت فى حبرها اللآلئ يحتر واحمار
 بمعنى واحد

« ام لكم ايمان » عهد و مواسى « علينا بالعهدة » اى - موكد محكمه
 عاهدناكم عليه فاسويعهم هاما فلا يقطع عهدكم « الىٰ يوم القيمة ان لكم »
 فى ذلك العهد « لما تحكمون » لانفسكم من الحبر والكرامه عبدالله خلاصه المعنى

هل و حديث في كتاب لي او درسم اي افسست فسماً مالعا سديدا لا مسوته فيه اتي
افعل ما يحكمون ثم قال لسه (س)

« انهم » بما يقولون من ان لهم في الآخر خطأ « رعيم » اي كفل صامن
فان من كان على نصر من سيء كفل به و ادلم بكفلوا دل على انهم غير واثق
بما يقولون قال الحسن الرعي في آله بمعنى الرسول اي - افهم رسول او
حامهم رسول صحبه ما يقولون

« ١١ لهم سركا » بمعنى آله كفل لهم بما يقولون و قيل شهداء شهدون
لهم صدوما يدعونه « فلانوا سركا لهم » اي - فلانوا بها « ان كانوا صادقين »
في دعواهم

« يوم تكسف عن ساق » يوم طرف والمعنى فلما نواسر كائهم في ذلك اليوم
لسمعهم وسمع لهم و قيل معنا اذكر « يوم تكسف عن ساق » و قرئ نالون
بكسف عن ساق روى البخاري في الصحيح عن يحيى بن زكريا عن الحسن بن سعد
عن خالد بن زيد عن سعيد بن ابي هلال عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن
ابي سعيد الخدري عن رسول الله (ص) قال « تكسف رباعين سافه فبحرون له سجدا »
و قال ابن مسعود تكسف رباعين سافه و عن ابي موسى الاسعري عن النبي
(ص) « تكسف عن ساق » قال و ر عظيم بحرون له سجدا و قال اهل اللغة الكسف
عن الساق كما به عن سد الامر قال الساعر

« و قاتل العرب على ساق »

و بروى عن ابي عاص انه قال تكسف عن الامر الشديد و ذلك اسد الساعه
مربهم في الصامه « يدعون الى السجود » اما المومنون فبحرون سجدا و اما المنافقون
فبحرون طمعا كايها الساعه « فلا يسطعون » السجود فسود عند ذلك و حوهم
و سمر الكافرون من المومنين حسد و كانوا قبل ذلك محبطين و عن ابي هريره
عن النبي (ص) قال « نأخذ الله عز و حل للمطلوم من الظالم حتى لا يمي مطلبه
عند احد حتى انه ليكلف ساق اللبس الماء ثم يسمعه ان يحلن اللبس من الماء فاذا

فرع من ذلك نادى مباد سمع الحاثون كلهم الاليلحق كل قوم آلههم ر ما كانوا
يعبدون من دون الله فلا يسمي احد عند من من دون الله الا ملتب له آلهه من يديه
ويجعل الله ملكا من الملائكة على صور عزز وجل ملكا من الملائكة على صور
عسى ان يريهم ففسح هذا اليهود وسع هذا النصارى، ثم يلونهم آلههم الى البار وهم
الذين يقولون الله عز وجل لو كان هؤلاء آلهه ما وردوها وكل فيها خالدون و انا لم
يس الا المومنون وفيهم المنافسون قال الله عز وجل لهم ذهب الناس فالحقوا آلهكم
وما كنتم تعبدون فقولوا والله مالنا آله الا الله وما كنا نعبد غير فمصرف الله عنهم
فمك ما شاء الله ان يمك ثم ياتيهم فيقول ايها الناس ذهب الناس فالحقوا آلهكم
وما كنتم تعبدون فقولوا والله مالنا آله الا الله وما كنا نعبد غير فمكسف لهم
عن ساق و سحلى لهم من عطية ما يعرفون انه ر بهم فيحترقون سحدا على وجوههم
ويحرق كل منافق على فعا ويجعل الله اسلافهم كصاى العر ثم يصر الصراط من
طهر اى حهم

قوله «حاشا انصارهم» وذلك ان المومنين يرفعون رؤسهم من السجود و
وجوههم اسد باصا من الطلح وسود وجو الكافرين والمنافسين «يراهم دله»
اى - يعاينهم دل الدماة والحسر «وهدا كانوا ندعون الى السجود» قال
انراهم السمي يعنى الى الصلو المكمونه بالاان والاقامه وقبل كانوا يسمعون
حى على الصلو فلا يحسون «وهم بالمون» اسحاء فلا يابونه قال كتب الاحبار
والله ما نزل هدا الله الا فى الذين سحلقون عن الجماعات وقبل كاب ظهورهم
سليمه بخلاف ما كاب فى الآخر فلا يحسون

«قدرنى ومن تكذب بهذا العذب» اى - فدعنى والمكذبن بالعر آو وحل
سى وسهم قال الزجاج اى - لا سعل فليك بهم وكلهم الى فابى اكتمكهم و
دعى اناهم «يسيد رحهم من حب لا تعلمون» اى - ساحدهم بالعذاب حالا
بعد حال وسير بهم من العذاب من حب لا يعرفون فعدوا يوم يدر قال سفيان الثوري
الاسندراج ان بسط على هم النعم و بمنهم الكبر وقال السدي كلما جدوا معصه

حدد لهم نعمه وامسأهم سكرها

«واملى لهم» اطلل لهم المد «ان كندى منى» اى - ان احدى بالعداد

سديد

«ام نسلهم احرا» اى - اطلالهم امحمد على ما آسهم من الرساله
 حبالاً «فهم من معرم مقلون» اى - فهم من عرم ذلك الحبل «مقلون» لا يطعمونه
 «ام عندهم القس» اى - عندهم اللوح المحفوظ فهم كسبون منه و يستسحون
 منه وقيل «القس» ما عاب عنه من حنى معلوماته ولطف بدينه و كل ذلك بسبه
 على فساد ما هم عليه معصون اساع الهوى

«فاصر لحكم ربك» ارس نصاء ربك ما محمد واحسن نفسك وفليك على
 ما يحكم به ربك ولا يصحر بعليك ولا يجرع بنفسك «ولا يكن كصاحب الجوب»
 بمعنى نوس نوسى ، لا محل كما عجل نوس «اد نادى» ربه «وهو مكطوم»
 مملو من العصب مكروب معوم قيل ربك هد الانه يوم احد لما انهرم المسلمون
 وكسر راعته النسي (ص) وقال كيف نفلح قوم سحوا نهم وحصوا وجهه بالدم و
 هو يدعوهم الى الله واراد ان يدعوا على الدين فابلوه فامر الله بالنصر ، والظاهر
 انها عامه فى جميع احواله التى امر فيها النصر والمعنى لا يستعمل بمعونه
 فومك^١ كما استعمل نوس فلمى مالى فى بطن الجوب حتى نادى ربه وهو مملو
 حرباً على نفسه

«لولا ان تداركه نعمه من ربه» اى - لولا ان الله تاب عليه وحسه رحمه
 ولحمه نعمه من قبله وقيل «لولا ان تداركه نعمه من ربه» هى السو و
 قيل عباد الساعه «لسد العراء» اى - لطرح الارض القماء «وهو مدموم»
 اى - لولا ذلك لسد دموما بدل ما سد محمودا العراء ، القماء العارى من السما
 و يقال هذا «العراء» عرصه الساعه العراء فى الآله الاخرى «فميدنا العراء» هى
 ارض الموصل

«فاحسبه ربه» اى - حددنا اح ا واعدنا اصطفه بعد المحنه كموله فى

آدم «وعصى آدم ربه فغوى» ثم احسا ربه «وهل» فحسبه ربه» اى - احمار
لرساله «فجعل من الصالحين» اى - من الانبياء

قوله «وان تكاد الذين كفروا» ان هاهنا محققه من المعيله، والمعنى وان
الذين كفروا يكادون يمسونك باعينهم وذلك حين اراد الكفار ان يمسوا رسول الله
فمسوا بالعين فطراله قوم من قريش وقالوا ما رأينا مثله ولا مثل حجهه وكاتب
العين فى نبي اسد حتى ان الرجل منهم بطرا الى النافه السمنه او العرا السمنه ثم بعثها
بهم يقول للحاجه حذى المكبل والد رهم فانسانا لحم من لحمه فمما رح حتى يقع فيمجر
وكان الواحد اذا اراد ان يمس سنا يحوج بلابه نام ثم يرمى له فيقول بالله ما رأيت
مالا اكبر ولا احسن من هذا فمساقت ذلك السوء فارادوا مثل ذلك رسول الله (ص)
فقصه الله من ذلك وانزل هذ الآيه قال الحسن هذ الآيه دواء اسابه العين وفى
الحشر «العين حق شرك من العالو» ويروى العين حق يدخل الرجل العين
والحمل العذر ولو كان سىء يسق العذر لسعته العين» وفار بعضهم انما نصب
الانسان بالعين ما به حسبه ويميل نفسه اليه وكان ظرهم الى السى (ص) نظر العين
وذلك صد قالوا ومعنى الآيه انهم لشد عداوتهم لك مطرون اليك بطرا تكاد
صرعك عن مكانك كما يقال نظر الى فلان بطرا كاد ما كلنى والجمهور على
القول الاول فرا اهل المدينه «يرلقونك» يضح الباء والآخرين يسمها وهما العمان
يقال رلق الرجل وادلفه اذا صرعه وكان رسول الله (ص) اذا قرأ القرآن كاد
المسركون يزلقونه استحسا والد كرهاها القرآن و يلقون اهل المصون»
يسمونه الى الحصون اذا سمعو قرأ القرآن ويهلون معه حتى يعلمه الكتاب
وقيل محلط الفعل قالو حسدا «وما هو الا ذكر للعالمين» اى - وما القرآن
الا موعظه للمؤمنين وسرف لهم وسفا وقيل «وما هو» اى - وما محمد وارساله
اى الا «ذكر» وسرف «للعالمين» النحن والانس

المودة الثالثة

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» الباء بر الله لاهل السعاده السن
سبق الرحمة لاهل الجهالة التميم المعام المحمود لاهل السعاده ما اسارست بر
حداوند اهل سعادت را سن اسارست سبور حمت اهل جهالت را منم اسارست بمقام
محمود اهل سعادت را براو آست که دل بر اسور معرفت سازست و درو حراغ بوحید
سفر و ح «قال الله تعالى» فهو على نور من ربه «سبق رحمت آست که در عهد اول
بس از وجود آفرینش از بهر نور رحمت بر خود سب «قال الله» «کتب ربکم علی
نفسه الرحمة» مقام محمود آست که مصطفی عربی (ص) را کتب که از بهر
سعادت عاصیان امت را فردا بر انعامت بر نای کم در مقامی که بسندان و بسندان بر
در آن رسانند «قال الله تعالى» «عسی ان یعمک ربک معام محمودا»

فوله تعالى «ن والقلم» ن از حروف بهی است و حروف بهی لعاب را
اصلست و کلمات را وصل است و آداب را فصلست و همه دلیل کرم و فصلست ،
بعضی محمل و بعضی فصل است از لطف اسارست مهر سازست ، حرم را کفارسست
و دلهای دوستان را عارسست مایه سخنان است ، نرانه سخن گویان است فهم آن
بسان موافقاتست رگ کردن دستان نارسست و در حسم مستعدان حارسست ابعاد
مومنانست که این حروف کلام خداوند جهاست خداوندی که او را علم و هدرست
علم او بی فکرست ، قدر او بی آلت ، ملک او بی بهاب ، عبادت او بی رسوم عطاء
او بی منت خداوندی که عالم را صانع و خلق را گه دار است دامن را دارند و
دوست را نارسست ، صنع در دند هر کس و در جان احسان فرار است هرامندی را
مد و هر صمائی راستد گارسست - هر خند مد و حرم گرانارسست او حلیم و
ردنارسست

پیر طریقت در مباحات حوس گفته «الهی هر چند که ما کبکهاریم ، بو
عقاری ، هر چند که ما رسب کاریم ، بو سناری ملکا کنج فصل و داری ، بی نظیر
و بی ناری سرد که حفاهای مادر گذاری»

«ن وَالْقَلَمِ» «ن» دو اسب و «قلم» حامی ای از نور، تو سنده خداوند عمو، لوح
 قلم بر حد نبوس، بمداد نور نبوس، بر دهن نافوس و سب هسه و کردار مخلوق
 نبوس، دل عارف قلم کرم نبوس، بمداد فصل نبوس، بر دهن لطف نبوس صفت و صف
 معروف نبوس «کتب فی قلوبهم الايمان» لوح نبوس و همه آن نبوس، دل نبوس
 همه وصف خود نبوس آنکه از نبوس، به حیرت مل نمود، آنکه از خود و سب
 به سلطان کی نماید؟ بعضی مفسران گفته اند ماهی است بر آب و در هفت طبقه زمین
 ماهی از گرانای باز زمین حم داد و حم گردند، بر مثال ن سد سکم آب فرو برد و
 سر از مسوی ر آورد و دند از معرب، و حواس که از گرانای نالد، حیرت مل
 مانگ ر وی رد، حسان مرسد که گرانای زمین فراموش کرد و ا بهام سار
 که بحسد ماهی خون باز برداشت و نمالد، رب العالمین او را دو سرب داد
 یکی آنکه بدو قسم داد کرد، محل قسم خداوند جهان کسب دیگر سرب آنست
 که کارد از حلق او برداشت، همه خاوران را بکارد دسح کند و او را نکند تا
 عالمان بدانند که هر که باز کند ریح وی صاحب بسود ای حوامرد اگر ماهی
 باز زمین نکند بند مومن باز امام مولى نکند «و حملها الانسان» ماهی که
 از زمین برداشت از کارد عمو امن کسب چه عجب اگر مومن که باز امام
 برداشت از کارد قطب امن گردد

قوله تعالى «ما ارب نعمه ربك لم يحصى» «وان لك لاحرا عسر
 ميمون» «وانك لعلی خلق عظیم» عرس علیه معانج الارض قلم بعملها و رفا
 ليله المعراج و ارا جميع الملائكة والحمد قلم بلفظها قال الله تعالى «ما راع
 البصر وما طعم» ما اللفظ بمسا و سملا فقال تعالى «وانك لعلی خلق عظیم»
 آن مهر عالم، سید ولد آدم مرد کار و د معسک در کا عر مجاور
 محلب محب دری بود از صدق و در بر آمد آفای از فلک اصال سافه،
 آسمان و زمین وی آراسته و نگاشته سب معراج او را گفته ای سید بر حرام
 برین گلشن بلند که عالم قدم در انتظار قدم سب جمال فردوسان عاشق حیر
 جمال سب آسمان حصر ما مساق قدم معرف سب «الاطال سوی الابرا الی

لعائى وائى لاسدسوقا اللهم ، آن مهر عالم جون در حلوب ، اوادني ، قدم بر ساط
 اساط نهاد ، خطاب آمد که سلام عليك ايها النى ورحمه الله و بر گانه ای سید
 ما امست حرمه دار السلام را در لنگر کا سینه یونمار می کشم سید گفت ما را
 از خداوند حرمه بر وای حرمه نسب آن بر گداناں و عاصیان امست حوس انبار
 کردیم و علی عباد الله الصالحین گفتند ای سید ما فریست روں بگر که همه
 منظر جمال و اند ما امست بهر ای ار و ردارند سید گفت درین حصر که
 سعادت ما را فر آورد سر ما را سر بحر آمد و بهیست رسواں فرو نماید از حصر
 عرب ندا آمد که « و انک لعلی خلق عظیم » اس ما فردای قنابت که علم دولت
 او بر سه عظمی بر افرازد ، قدم در رکاب برای آورد لباس مهر بوسند ، عمامه
 فصل بر سر نهاد ، لواء حمد در دست گرفته آمد و هر که دوں اوسبارانسا و اولیا همه
 در ر علم عرب او و رات قدر او در آمد و از حصر عرب این ندا و بواجب
 همی آمد که « ما محمد فل سميع و سل بعه و اسع سميع » قدر آن حصر مهر
 عالم موسی دانست که در آن عرب ازین عالم سرون سد و دل ر آن نهاد بود که
 خادمی این مهر را میان در سید و در گا مکه و مدینه بحار و عاسی می روند ، و
 از بحار بود که ناصر ائیل مبارع کرد ، آنکه که آمد بود ما فی روح وی کند
 قلعه لطمه لطمه ای برد و یک جسم او یکد و اردرد این عرب که خان ماں خواهد
 گرفت و روی ما کرد سر کوی مصطفی ما گروه حشر باز سیدن بحصر این
 مهر او را ندان آورد که ناصر ائیل آن را برف ای خواستد قدر آن مهر که
 داند و کدام خاطر بداند او رسد ؟ صد هزار و نسب و چهار هزار نقطه سوب که
 رسد در رار در حاکم او کواک بودند و آنکه او عائف و د همه نور سوب او
 گرفتند حنائک آفتاب اگر چه عائب اسد کواک بوراوی گیرید ، لکن جون
 آفتاب مندا سود کواک در ور او همه ناسدا شوند همجنس همه اسنا نور او
 گرفتند لکن جون محمد (ص) عالم صورت در آمد اسان همه گم شدند سحر
 کائنات سمن و الملوک کواک ادا طلب لم بد منهن کوکب

۶۹- سورة الحاقة - مکیه

النوۃ الاولى

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» تمام خداوند جهان دار دمس برور
محصانسدگی دوسب بحسای مهربانی

«الحاقة (۱)» «ما الحاقة (۲)» آن رور و آن کار بودنی
«وما ادرک ما الحاقة (۳)» وحه حیر را دانا کرد وحه دانی که آن رور وحه
رور اسب و آن کار وحه کار؟

«کذبت نمود و عاڈ بالغارعه (۴)» دروع رن گرفت نمود و عاڈ برور و سباحیر
«فاما نمود فاهلکوا بالطاعة (۵)» اما نمود ما کردند و هلاک اسان را
سافرمانی اسان

«واما عاڈ فاهلکوا» اما عاڈ ما کردند و هلاک اسان را «لربح صرصر
عانه (۶)» مادی سبب سروسوح فاهرمان

«سحرها عليهم سبع نال و مانه نام» رکمانب آن را اراسان هف سب و
هف رور «خُصوماً» موسسه برهم رورهای سوم نادهای که ارحان و ان اسان ابرو
سان نکداس «فتری القوم فيها صرعی» نو سیی آن گروهان ایدر آن عذاب
افکند^۱ «کانهم اعجاز رجل حاوہ (۷)» گونی که اسان حرمان سان اندی ساح
افکند^۲ از رسنگا

«فهل نری لهم من ناقة (۸)» اراسان هف حکس ماند میسی؟
«وحتا فرعون ومن قبله والموثکاب نالحاطه (۹)» و فرعون و اسان که ما
او بودید و قوم لوط بد حوس آوردید

«فمضوا رسول ربهم» فاهرمان سدید در فرسادی خداوند حوس «فاحد

ثم احده رايه (۱) «فرا گرفت خداوند آسمان را فرا گرفت سی بس را آنکه هر رسدند و افروان آن کرد که میگردند

«انما طاعى العا» ما آنکه که آب نافرمان شد «حملناكم في الحارة (۱۱)» برداشتم شما را در کسی

«لنحلبها لكم بد كره» نا آن را نادگاری کم [ناجهان بود] «ولعنها أدن واعية (۱۲)» و در ناند و نگه دار آن را کوسی در ناند و نگا دارند

«فادأشع في الصور نحة واحدة (۱۳)» آنکه که در دمد در صور نك دمنند

«وحملت الارض والحيال» و بردارند زمینها و کوهها «فدكنا ذكة واحدة (۱۴)» و درهم کوبند آن را نك درهم کوفس

«فومند وهب الواقعة (۱۵)» آن روز آسب که بودنی سود و افساد بی نعماد «واشقت السماء» و آسمان بر سگاف «فهى نومند واهة (۱۶)» آسمان آن روز سب سود و ما

«والمالك على ارجائها» و فرسگان بر کراهی آسمان اسناد میگردند «و يحمل عرس رنك فوفهم نومند نمانيه (۱۷)» و رگردد عرس خداوند و بر آسمان آن روز سب فرسبه

«نومند نعر صون» آن روز من آرد شما را «لأحصى منكم حافية (۱۸)» و سب نماند آرسما هج نهان بر الله

«فاما من اوني كانه ييمسه» اما آنکس که او را نامه دهد بر اسب دس «فقول هاتؤم افروا كانيه (۱۹)» گوید ساسد نامه من گرد و رخواست

«اني طسب اتي ملاق حيايه (۲۰)» من می گمان بودم مبداسم که من اهرور می شمار ناند دید

«فهو في عسة راصه (۲۱)» او در وید گانی اسب بسندید

«في حه عاليه (۲۲)» در بهسی در بالا گرد و سمدید

«فطوفها دانه (۲۳)» حوسه های آن ارد سب حسد بردنك

«كلوا واسربوا» [اسان را گوشت] خورید و آشامید «هينأ» نوس نا
را گوارند «نما اسلمم في الانام الحاله (٢٤)» اس نا آن کردار هاست که بس خود
فرا فرساید در روز کارهای گنجه

«واما من اوئي كانه نساك» واما آنکه نامه او بحدب دست دهد «فتقول»
گوید «نالسي لم اوت كايه (٢٥)» كلك مرا نامه من دادندی
«ولم ادر ما حايه (٢٦)» كاسك من هر گردن اسمی که سوار من حسب
«نالهكاتب القاصه (٢٧)» ای كاسك آن مرگی که مردم را دردنا بود آن
مرگ بر من همی بودی

«ما اعني عي ماله (٢٨)» مال من مرا امروز بكار سامد
«هلك عي سلطانه (٢٩)» نوان من بنا شد [و عذر من سرید و حب من
سر آمد]

«حدوه» [گوشت که] گریذ او را «فملوه (٣٠)» دسهای او را بر کردن او
بشدید

«ثم الحميم صلوه (٣١)» آنکه سوختن را او را با آس رساند
«ثم في سلسله» آنکه او را در ربحر كشد «درعها سبعون دراعاً» دارای
آن همداد گر «فاسلكوه (٣٢)» اندر كشد او را «انه كان لا يوم ناله العظيم (٣٣)»
او سگروید بود نا آن حدای بر رگوار

«ولا يخص علي طعام المسكين (٣٤)» و بر طعام دادن نمی انگشت
«فليس له اليوم ههنا حمم (٣٥)» او را آن روز هیچ دوست بسب
«ولا طعام الا من عملن (٣٦)» و بسب او را آنجا هیچ خورس مگر از آنجه از
فدراهای او رف

«لا ياكله الا الحاطون (٣٧)» بخورد آن را مگراو که در را حق خطا کرد
و او را سبب بصاد

«فلا أقسم» سوگند منجورم «نما نصرون (٣٨)» «وما لا نصرون (٣٩)» هر چه
می بسد از آفرید و هر چه می بسد

«أَنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» (۴) که این بار کتب فرستاد ای امموارسب
راسکوی ، ناکمعام

«وَمَا هُوَ يَقُولُ سَاعِرٌ» آن سخن بهر گوئی نیست «فَلَيْلَا مَا يُؤْمِنُونَ» (۵۱) «حُونَ
امدك مسكرويد

«وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ» و نه سخن کاهنی است «فَلَيْلَا مَا يَدَّكِرُونَ» (۵۲) «حُونَ اندك
بند می بندید و می در آوید

«سِرِّلٌ مِنَ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۵۳) و فر فرستاد ای اسب که از خداوند جهانان
«وَلَوْ نَقُولُ عَلَيْنَا غُضَبٌ إِلَّا نَقُولُ» (۵۴) و اگر رسول رها هیچ سخن فرمادی
حزار کعبه ما

«لَا حُدُودَ لَهُ بِالْعَمَلِ» (۵۵) دسب او کرسمی
«ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» (۵۶) آنکه مارک دل او یکسیمی^۲
«فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِرٌ» (۵۷) همکس ارسمایار دارد عذاب نیستارو
«وَأَنَّهُ لَنُدَكِّرُ لِمَنْ يَشَاءُ» (۵۸) و این سخن نادگارست «در هر کاران را
«وَأَنَّا نَعْلَمُ أَنَّكُمْ مَأْكُونُونَ» (۵۹) «وَمَا دَانِسَهُ بُوَدِمَ و مبدانیم که از سما
گروهی دروغ زن گمراشد ناس سخن

«وَأَنَّهُ لَحَرَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» (۶۰) «و این معام بر کافران فردا حسری است و
سسمانی [که - در مبدان]

«وَأَنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ» (۶۱) «و این راست است بدرستی
«فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» (۶۲) «ناکی نادکن [و به نی عسی سبای] نام
خداوند حوس آن مرر گوار

الوثة الثانية

این سور بعدد کوفتان سبعا و دو آ م است ، دوسب و سبعا و به کلمه ،

هرار و چهارصد و هشتاد حرف، جمله نه مکه فرو آمد و ناحماع مفسران در مکیات سمرند، و درین سور اسحق و مسوح نسب و عن انی امامة عن انی بن کعب قال قال رسول الله (ص) «من قرأ سور الحاقة حاسه الله حسانا بسرا» و فی بعض الآ ناز من قرأ احدى عسر آیه من سور الحاقة احرم من شبه الدجال و من قرأها کان له نور من فوق راسه الی قدمه

قوله **الحاقة** ، معنی الصامه سميت حاقه لانها واحده الكون والو فوع من حق الحق الكسراى - وحب وضح محبتها للحرأ على الطاعة بوانا وعلى المعصية عفاناً قال الله تعالى «ولكن حب كلمه العا اب على الكافر من» اى - وحب وفضل مسمو من حق بحق الصم ، يقول حبب عليه الصفاء او حسنه والمعنى بوجوب لكل احد ما استحقه من الثواب والمعاف وفضل سميت حاقه لانها حب كل من حاقها من مكنت في الدنيا فحميه وعليه وقال **الكسالى** الحاقه معنی يوم الحق

قوله «ما **الحاقة**» هذا استعظام ، معنا المعظم لسانها كما يقال ريد ما ريد؟ على المعظم لسانه قوله «ما» رفع بالاسداء ، الحاقه حبر والحمله حبر المساء الاول «وما اذرنك ما **الحاقه**» اى - انك وان سمعها لم تعلم بها لانك لم تعلمها ولم يراها من الاحوال وفضل معنا ليس ذلك من علمك ولا من علم قومك «كذب يمود وعاد بالقارعه» اى - بالحاقه ، فوضع القارعه موضعها لانها

من اسماء العاصه وسميت قارعه لانها تفرع قلوب العباد بالمعافه ، وفضل معنا «كذب يمود وعاد» بالعاد الذى اوعدهم بنهم حتى رلهم ففرع قلوبهم «فاما يمود فاهلكوا بالطاعة» اى - بسب طغيانهم و محاورهم الحد في كفرهم و هي مصدر كالمعافه والمافه الحاقه هذا كموله «كذب يمود بطعونها» وفضل الطاعه الصحه المستعاور في العظم كل صحه ، اى اهلكوا بالرحمه والصحه الطاعه وفضل الطاعه اسم الصحه التى اهلكوا فيها وفضل معنا بالعرفه الطاعه وهم قد ارنى سالف عاف الباقه واساعه

«و اما عاد فاهلكوا بريح» و هي الدور لمول السى (ص) «نصرت بالصاو اهلك عاد بالبور» «صرصر» اى - نارد في النهاه وفضل لها صر اى صوب «عافه»

اى - عب على حرانها فى سد هيوها عسا على اعداء الله ادين الله لها من دون الحران قال
فصاده لم يرحح الامعدار حانم وقال اى عئاس لم يكن فى الدنيا سمو ربح ولا فطر
مطر الا بمكالم وورن الا ما كان من ربح عاا فانها عب على الحران فلم يملكوها
وحرح عب على ودر حلقه حانم ما طوفان قوم نوح فانه طمى على الحران فلم يملكوه
وعلا فوق كل سىء حمسه عسر دراعا

« سحرها عليهم » اى - سلطها و حسها عليهم « سبع لئال و مائة انا »
بقال اخر اسوع من شهر صفر « حموماً » مسامحه ولاء بن ارمعون احد من
حسم الحرح مباح كما بعد كى لقطع الدم ، وقل « حموماً » اى - سو ما كانها حسب
الحس من اهلها ، كقولها « فى انا بحساب » و قل « حموماً » جمع حاسم
كالساهد والسهود ، والحاسم العاطف المذهب للابر ، اى - فاطمه لدار اوليك العوم
فكون نصا على الصفة وقل عب على المصدر وقال وهب هى الام ائسى
سميها العرب انا المصور دات رد و رباح سديد سمى عصورا لانها فى عجر
الساء اى - و احرها و قل سمى بذلك لان عصورا من قوم عاا دخلت سرنا
فسميها الرشح فلهما اليوم النامى من ثرول العذاب و اقطع العذاب « فرى القوم
فيها صرعى » اى - لو كس حاصرا هناك لرأب القوم فيها ، اى - فى تلك اللئالى
والانام صرعى ، اى - هلكى ، جمع صرع « كابهم اعجار نحل » اى - اصول نحل
« حاوية » اى - سافطه حاله من العنود حاله مناسها منها وقل حاله الاحواف
وقال فى موضع آخر « كابهم اعجار نحل منصر » قل كان طولهم اسى عسر دراعا
« فهل ترى لهم من باقه » اى - نفس باقه كقولها « هل يحسن منهم من احد »
و قل هى مصدر كالعافه ، والمعنى هل ترى لهم من بقاء

« وحا فرعون ومن قبله » قرأ اهل النصرة و التكالى بكسر العاف و
و ح الباء اى - ومن معه من حمود و اساعه ، و قرأ الآخرون بفتح العاف و سكون
الباء ، اى - ومن بعده من الامم الكافر - « والموقعاب » اى - فرى قوم ثوط
يريد اهل الموقعاب ، و قل يريد الامم الذين اسعكوا « بالحاوية » اى - الحطه
و المعصه وهى الشرك

«فمضوا رسول ربهم» بمعنى لوط وموسى (ع) وقيل كل أمه عصوا رسولهم الذي أرسل إليهم وبحوران يكون الرسول بمعنى الرسالة «فأحدهم أحده رأييه» أي - بأمه رائد على ما عملوا بأصنافها وقيل رائد على عذاب لأمه أي - عاقبهم أسد العقوبة «أنا لما طغي الماء» أي - أربع وعلا وسبحا والحد المعناد حتى عرف الأرض وقيل طغى على حرابه أي - على مسكنه وحره من الملائكة فخرج من الكتل والورن ولم يعلموا قدر «وحملناكم» أي - حملنا آباءكم ما أمه محمد وأنتم في أصلاهم «في الحاربه» بمعنى السعنه وسميت حاربه لأن من ساجها ان يجرى على الماء

«لنحملها لكم بذكره» أي - السعنه الحاربه فابها بنفس الواحها دهرها وقيل لنحمل ما احسد على منالها فان سمى الدنيا بذكر سميه نوح وكاب اولها وقيل لنحمل هذ العناء وهي اعرأ قوم نوح لكم ذكر وجه كرها بذكر ان حبا من فيها ويعربق من سواهم ، بمعنى انه من مد ر اندع امرا لم حره العاد «ونعها» أي - وحمطها «أذن» انسان سانه ان يحط ما يحب حطه قال النبي (ص) «افلح من حمل الله فلما واعيا الوعي ان يحط السامع ما سمعه ر يعمل به» و عن مكحول قال لما نزل «ونعها اذن واعيه» قال رسول الله (ص) «دعوب الله ان يجعلها اذنك ناعلي» قال علي (ع) فما سب سينا بذلك وما كان لي ان اسأ فقال الوعي فعل القلب ر لكن الآذان يودى الحذب الى العلوب الواعيه فمعيب الآذان معب العلوب ، يقول وعب الكلام اذا فهمه وحطه واوءب المناع والراد اذا حمسه في الوعاء قال الشاعر

الحبر يعني وان طال الزمان به والسراج ما اوءب من راد

ومنه قوله مالي «وجمع واوعى»

«فادأ نوح في الصور نوحه واحده» نوحه والنفخ واحد وذكر الواحد للما كند لان النوحه لا يكون الا واحد وهي النوحه الاولى فمن حمل النوحه فمحس احدها بموت عندها الناس والماء يسمون عندها

«وحملت الأرض والحبال» أي - حمل ما على الأرض من حبال واحجار ر

اسحار من اما كتبها صرحت على الارض

«فدكتا دكة واحدة» اى دفنا دفه واحد فصارنا هباء منبثا وفيل دكتها
رلزلها وفيل دكتها ان نصر قطعه واحده «لا يرى فيها عوجا ولا امبا»
«فومند» اى حسد «وفع الوافعه» التى بوعدون وهى فام الساعه
وصحبها

«وابق السماء» قال على (ع) اى - عن المحر «فهى نومند واهيه»
صعفه كالمرل السعوس وفيل سافطه مسعفه

«والملك على ارحا ثها» الرحا حاب السى معصور والانسان رحوان والجمع
ارحا قال الساعر

ادالم يحط فى ارض فدعها	وحب العمال على رجاها
رلا نعرك حط احبك منها	اذا صرحت بميك من حداها
فادك واحد دارا سدار	ولسب بواحد ميسا سواها

«والملك على ارحا ثها» اى - الملائكه على اطرافها وواحيتها ووايتها
قال الصحاح يكون الملائكه على حافاتها حتى بامرهم الرب «رلوا» يحطوا
بالارض ومن عليها وفيل «الملك على ارحا ثها» «طر ما يومر» فى اهل النار و
اهل الجنة من المواب والمقاب وفيل ا ساجلهم فى نواحي السما لان الكمار بعصرون
الحرب لما روه من سد القعوه ويردهم الملائكه وذلك معنى قوله «لا ينعدون الا
سلطان» اى لا يعصون مهرا الا وهما لى اعوان ولئيه سلطان «ويحمل عرس
ر بك فوفهم» اى - فوق روسهم ومسد وم الصامه «ثمامه» اى - حاه املاك
وحاه فى الحدب «ابهم الاوم ارحه وادا كان وم الصامه امدهم الله باربعه آحرون
فكانوا حاه على صورت الادعال ما س اطلاقهم الى ركههم كما بن سماء الى سماء وفى
الحجر الصحيح عن العباس بن عبد المطلب قال كما حاوسا عبد السى (ص) الطحا
فمر سحاه فقال السى (ص) «ا رون ماهدا» ؟ فلما السحاب - فقال «والمرن» -
فلما والمرن - قال «والعمان» فك ١ - فقال «هل يدرون كم بن السما
والارض» ؟ - فلما الله ورسوله اعلم - قال «بنهما مسر خمس مائه سنه ومن

كل سماء الى سماء مسير خمس مائه سنة وفي رواية اخرى ، فان (ص) « فان بعد ما بينهما اما واحد واما اثنان واما ثلاث وسبعون سنة » قال « والسماء الثامنة فوقها حتى عند سبع سموات » ثم قال « وفوق السابعة بحر ما بين اءلا الى اسفله كما من سماء الى سماء وفوق ذلك ثمانية اوعال ما من اطلالهن الى ركبتن كما من سماء الى سماء وفوق ذلك العرس والله تعالى فوق العرس » وعن عبد الله بن وهب عن ابنه ان حملته العرس اليوم اربعة ، لكل ملك منهم اربعة اوجه واربعها حنجره وجه كوجه الانسان ووجه كوجه الاسد ، ووجه كوجه النور ، ووجه كوجه السر ورجاحان قد عطي بهما وجهه لئلا يصعق وجهه من نور العرس رجاحان بهما ، وقال عمر وهب حملته العرس اليوم اربعة ملك في صور انسان ، وملك في صور وور وملك في صور اسد وملك في صور سر روى ابنه اسد بن رضى رسول الله (ص) قول أمته ناني الصلب

رجل و نور يحب رجل بمسمة والسر للآخرى ولب مرصد

فقال النبي (ص) صدق ، وفيل في ثمانية امة ثمانية صفوف من الملائكة لا يعلمهم الا الله عز وجل والاول اصبح وفيل الخلق عسر احراء حرة الانس والجن وسائر الحيوان وحرر الملائكة السموات والارضين ومانه احراء حملته العرس وهم الكروميون والعائد في ذكر العرس عفت ما تقدم ان العرس حاله خلاف السما والارض وعن علي بن الحسن عليهما السلام قال ان الله عز وجل خلق العرس راها لم يخلق قبلها الا ثلاثة الهواء والعلم والنور ، ثم خلق العرس من الوان ادوار مصلحه من ذلك ورا حصر منه احصر والحصر و ورا صر منه اصغر والصغر و نور احمر منه احمر والحمر و نور اسمن وهو نور الانوار ومنه ضوء النهار

قوله « يومئذ نعرضون لاصحى منكم حافيه » فراء حمره و الكسائي لاصحى بالناء اي - لا يسر على الله شيء منكم ولا من احوالكم روى عن انوموسي الاسعري قال تعرض الناس يوم القامة ثلاث عرصات فاما عرصات محمدال ومعاد و اما العرصة الثالثة فمبداها بطير الصحف في الايدي فاحد حنجره واحد سماله وفيل ليس تعرضهم ليعلم ما لم يكن عالما به ولكنه تعرضهم لمالعه ومطاهر في العدل وفيل معنى العرس ان حرف كل واحد ما سمحه ن راب

او عبات، و قبل بعرضون اعمالهم و افعالهم كما بعرض السلطان حشد باسلحه بهم و دوا بهم

« فاما من اوى كمانه نمسه » هذا احبار عن قول العريض اذا وصل اليهم كتاب الجمعه فيقول الله ومومن قبل برب هدا الله في ابي سلمه بن عبد الاسد روح ام سلمه امراً النسي (ص) هواول من حاجر الى المدينه من اصحاب رسول الله (ص) بم هو عام في كل موسم « فيقول هاؤم افرؤا كمانه » بعدد هاؤم كمانى و افرؤا كمانى محدث الاول لان الناب يدل عليه ، اى - حدوا كمانى و افرؤا و انظروا الى حابى ليعفوا عليها ، يقال للرحل « هاء » اى - حد و للاس « هاؤما » وللجمع « هاؤم » يقال انه كات يكون رلان صاحبه في ناطمه و طاعاسه في طاهر براها الناس و يقولون طوبى لهذا الصبد فاذا فرأ كمانه و حد في آخر اى سرب عليك في الدنيا و اوى اعمر هالك اليوم فسرو وجهه و مومر ان يعاب كمانه فاذا قبله راي حسابه و فى آخرها قد قبلها منك فيقول من فرط سرور مالوا « افرؤا كمانه » و الهاء في كمانه و حسابه للوقوف و الاسراحه عن ريدنى نائب قال قال رسول الله (ص) « اول من اعطى كمانه من هدا الامه عمر بن الخطاب وله سماع كسعاك الشمس » و ل له فاس او بكر ؟ - قال هههه رفقه الملائكه الى الجنة

قوله « ابنى طيب ابنى ملاك حمايه » هذا الطن اسم للعلم لس من السك وهو في القرآن كسر معناه المصن سمي المصن طنا لان الطن بلدان من معناه اعقب في الدنيا ابنى معاصى حساى فكسب اسعد له

« فهو في عسبه راضيه » اى - في حو و مرهه رضى بها صاحبها و حرجب معرج سائر دوى الآتى

« في حبه عاليه » و ل خلق الله الحبه عاليه و النهار هاو به و قبل « في حبه عاليه » المكان عاليه الصدر و السان

« فطوفها دائره » اى يمارها فر به لها العا و القاعد و الصطحع مطعون كسب ساوا و يقال لهم

«كلوا واسربوا» من نعم الله «هيناً» سلماً من الآفات والمكار
 لبعض فيها ولا تكثر «لما أصلمهم» أي - سب ما قدمهم من الحرات والطاعات
 في إمام الدنيا العاصية قال ابن عباس أنها نزلت في الصائمين خاصة «في الأيام
 الحائلة» أي - الحاقة كما يقول نهار صائم يروى أن الله عز وجل يقول يوم
 القيامة «يا أولائي طالما نظرت السكم في الدنيا وقد فلتت سفاكم عن الأسره و
 عارت أعينكم وحمص بطونكم فكونوا اليوم في نعمكم» «كلوا واسربوا هيناً
 لما أصلمهم في الأيام الحائلة»

«وإمامي كتابه سماه» هل نزل في الأسود بن عبد الأسد أخى
 أبي سلمة مولد خاص م هو عام في جميع الكفار هل يصرح به من صدر إلى ما
 حلف طهر فمطى كتابه سماه يقول «بالسبي لم أوب كتابه»
 «ولم أدر ما حسنه» سمي أن لم يعب ولم يحاسب لما رأى فيه من فواحش
 أعماله هذا كقوله «بالسبي كتب رأياً»

«بألسها كتاب العاصية» الهاء راجعة إلى موسى يقول «بالسبي مثله
 فاصه لاجز بعدها يسمون الموب عند ذلك في القيامة من سب ما عاصوه من المعصية
 وكانوا من أسد الناس كراهية للموب في الدنيا
 «مأعنى على ماله» لم بمعنى ما جمعه في الدنيا من الأموال ولم يدفع على

من عند الله سباً

«هلك عني سلطانه» أي - سلب عني حدي و زال عني ملكي وقوتي و
 هل كل أحد كان له سلطان على ماله وجوارحه فيروى في القيامة سلطانه على
 ماله فلا يملك لنفسه وهل ذلك كان بحسب لو أراد أن يؤمر بعد ذلك السلطان
 في الإنسان البلاء وهو الكلام مع الأصناف والسلط الرب والسلطان المكنه والعدر
 في قوله عز وجل «أله ليس له سلطاناً بما سلطانه» ما كان لهم من سلطان أن يعادى
 ليس لك عليهم من سلطان» ومات فلان في سلطان فلان أي في ولايته

«حدوده فقلوه» القول ما بها مصر، أي - يقول الله عز وجل لحرره جهنم
 «حدوده» فسدر الألال أي - أجمعوا د إلى عقه في الحد

«بم ألحهم صلوه» - اى - ادخلو فيها واحرفو

«بم فى سلسله» يقال يدخل السلسله فى فيه بم بحر ح من معديه ومعنى «فاسلكوه»

اى - فاسلكوا فيه السلسله ولكن العرب يقول ادخل العلسو فى رأسه، وقيل
هى سلسله واحد يدخلون جميعا فيها ويسد بعضهم الى بعض، وقيل لى لكل واحد
«سلسله درعها سبعون ذراعاً» قال يوفى السكائى العامى كل ذراع سبعون ناعا،
كل اعابعد ماسى وبنى مكه وهو يومئذ بالكوفه، وفى روايه بذر اعابعد المرف الحبار
والحبار عند العرب العظيم الطول وعن عبد الله بن عمرو بن العاص عن النبى (ص)
قال «لوان رصراصه مثل حد واسار الى ميل الحمحمه ارسلت من السماء الى الارض
وهى مسر حمس مائه سم، فلبص الارض، قبل اللؤلؤ ولولاها ارسلت من رأس السلسله
لسار باربعين حرفا، اللؤلؤ والنهار قبل ان يطلع اصلها او عمرها وعن كعب قال لو جمع
حديد الدنيا ما ورن حلقه منها وقيل لوان حلقه منها وصبت على ح ل لداب من
حرها «انه كان لا يومس بالله العظيم»

«ولا يحصى على طعام المسكين» - اى - لا يحصى ولا نامر به بل كان يقول
اطعم من لو ساء الله اطعمه كان ابو الدرداء يقول لامرأته ام الدرداء «بحوبا من
صفت السلسله أما بالله يحصى على اطعام المسكين للنصف الباقى
«فليس له اليوم ههنا حمم» الحمم القربى تساء اوودا او لا يسمع بحميمه
كما يسمع فى الدنيا

«ولا طعام الا من عسلين» وهو الصدق الذى يعسل من ابناء اهل النار
وقيل هو طعام اعد الله لاهل النار وهو اعلم به هو بعض ما احمى لهم، يقال للنار دركات
ولكل د كد نوع طعام وسراب

«لانا كله الا الحاطون» الكافرون الحارون عن طريق الحق عمدا
«فلا اقم» لاصله ومعناه اقم ودخلت لا موكد، وقيل انها تعنى لرد كلام
المسركن كأنه قال ليس الامر كما يقوله المسركون «اقم نما نصرون»
«وما لا نصرون» هذا من حوامع كلم القرآن، قال قتاده اقم الاساء

كلها فندخل فيه جميع الموحودات وفيل افسم بالدسا والآحر وفيل ماسنرون
 ما على طهر الارض وما لاسنرون ما في بطنها وفيل سنرون الاحسام وما لاسنرون الارواح
 وفيل ماسنرون الاس وما لاسنرون الملائكة والجن وفيل النعم الطاهر والناطه
 وفيل ماسنرون ما اظهر الله للملائكة واللوح والعلم وما لاسنرون ما اسان الله بعلمه
 فلم يطلع عليه احدا وقال جعفر ما سنرون من صنع في ملكي وما لاسنرون من
 برى ناولاني وقال حسد ما سنرون من آ ناز الرساله والوحى على حسبي محمد
 «وما لاسنرون» من السرعه ليله الاسراء» وقال ابن عطاء ماسنرون من آ ناز العدر
 وما لاسنرون من اسرار المندر

«انه لقول رسول كريم» هذا جواب القسم اى - ان هذا القرآن قرآن
 رسول كريم يعنى محمد (ص) اصاف القول الله لا نه لما قال قول رسول افسى مرسل
 فكان معلوما ان ما هنا كلام مرسله و اما هو من الله و قدبات القول في القرآن ،
 والمراد به القرآن قال الله تعالى «حتى تعلموا ما قولون» اى - ما سنرون في سلوككم
 وفيل «ب نزل الآ نه ان الوليد بن المعمره قال ان «حمدا ساجر» وقال ابو جهل
 هو ساجر فابزل الله مالى «فلا افسم بما سنرون» «وما لاسنرون» «انه لقول رسول
 كريم» قيل يعنى حركيل (ع)

«نزل من رب العالمين» اى - ان الذى مرأ حركيل على محمد (ص)
 «وما هو رسول ساجر فلانا ما يومنون» ماضله دحاج للوكند اى فلانا

ما يومنون

«ولا نقول كاهن فلانا ما ندكرو» فرا ابن كسر و ابن عامر و يعقوب
 يومنون يدكرون نالنا فهما و اراد بالقيل يعنى حاجهم اصلا كقولك لمن لا رورك
 فلما ناسا واب نريد لا ناسا اصلا السعري اللغه العلم ، يقال سحر سحر اى -
 علم ، وسحر الرجل اذا صار ساعرا وسمى الساعر ساعرا لان السعري علم برأسه لا بعينه كل
 احد والكاهن الذى رعم ان له حذما من الجن نازته سحر من الرحي و قد
 اعطيت الكهانه مد سنا (ص) لان الجن حسوا وممعوا عن الاسماع

«يرتل من رب العالمين» معنى به القرآن يرتل به حيرئيل على محمد (ص)
«ولو يقول عيسى» معنى الرسول ولو يحرس واحلق عيسى واى سىء من
عبد نفسه او راد فى القرآن او بعض منه

«لاحد يامنه باليمن» اى لامرنا ان يوجد بند احدا بالعموه كالسلطان اذا
اراد الاستحفاف ببعض رعيه قال لبعض اعوانه حديث و احرجه و قيل معنا
لانفسنا منه بالعو والعدر اى - عيسا واحدا بهر احد عموه وه ر عن العوه
المن ل لان هو كل سىء فى ميامنه ، وقيل «لاحد يامنه باليمن» اى بالحق كعوله
كنتم باوئنا عن اليمن « اى - من قبل الحق و قيل « باليمن » اى - بالمهد
العليط الذى احد امه اى - طالبا يهدنا « لو يقول عيسى »

«ثم لقطعنا منه الوتين» اى - امسا واهلكنا ، لان الوتين عرو فى القلب
مبصل بالطهر اذا قطع مات صاحبه قال ابن عباس الوتين نياط القلب وقال مجاهد
هو الحبل الذى فى الظهر اذا انقطع مات الانسان

«فما منكم من احد عه حاجرتي» اى - ما من يحمر وساعن عموه والمعنى
ان محمداً لا سكت الكذب لاحكم مع علمه انه لو كلفه لعافيا ولا يندر احد
على دفع عموه عنه وجمع حاجرتي وهو من تعب احد لان احدا يستعمل فى معنى
الجمع كعوله « لا يقر من احد من رسله » «وايه تذكركه لليمن» اى - ان
هذا القرآن لموعظه لليمن حصهم الذكر لانفساعهم به والتذكر العلامة التى
تذكرها المعنى و «انما يعلم انفسكم مكدر» القرآن حادس للرسالة وصفات
الآلهه وقيل انا لمعلم من صدق ومن يكذب قال مالك ما اسد هذ الآ به على
هد الامه

«وايه لحمره» اى - وان القرآن لحمر وينامه «على الكافري» يوم
الصامه اذا رآوا واب من آمن به وعمل مافيه وقد حالوا وصنعوا العمل ه
«وايه لحق النفس» مضاف الى النعب ناويله وآيه للحق النفس ، وقيل
معنا انه لليمن حق النفس ، كما يقول هو الحواد عن الحواد وقيل انه لحق
الامر النفس امن به المومن فى الدنيا فسمعه وانفس الكافر فى الآخر فلم يسمعه

وقيل ان المحسر للكافر وم الصامه كائن لامحاله
 «فصَحَّ باسم ربِّكَ العظيم» ناوله فسح^۱ ربك العظيم والاسم راسد
 كمول لبند

الى الحول بم اسم السلام عليكما ومن منك حولا كاملا فقد اعندر
 والمعنى صل له وبره عفا لاتبني به فسبحان الله دائما والعظيم الذي كل
 شيء في حب عظمه صغير

الوٲة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» بسم الله روح للروح رساء للقلب
 المحروح طوى لمن بعد ويدكره و روح فالرب عليه مطلع والاب له معبوح
 بس الصانه والهجرا ن مطروح قلب بجنسان السو محروح

✱ ✱ ✱

اندر همه عمر من سى وف صبوح آمد بر من خيال آن راحت روح
 بر سندر من كه حو سدى اى محروح كهم كه رعس بوهمى بودفوح^۱
 خداوندانساناست بسندگاتم، نامب رندگاتم بصل ساداسم بهرب اراسم
 مسب مهر ارحام بوماسم، صبد عس دزدام بوماسم

رنجر معسر و دام دل ماسب عسر رنسم او علام دل ماسب
 در عس و حو حطى نام دل ماسب كوبى كه همه جهان نكام دل ماسب
 «الحاقه» «ما الحاقه» نامب و رسا حرحه كونس كه حسب آن فنامب
 و آن رسا حرحه حسب و بودنى، راساسد افسادنى، هر كس نرسد آنجه سرائ اوسب
 و نادان كبردارىك و بد كه در حرد اوسب گفته اند كه فنامب دواسب نك امروز
 و يكى فردا امروز مرگست كه در حرد منآند «من ماب بعد فامب فنامبه» هر كه
 نمر ك رسد فنامب او در رسد هر كه اس فنامب را نصن بود همسه در هول و هراس
 مرگك ود، هموار ار هب اس فنامب سوجه و گداحه ود بوسه در نرك

را و ساز آن سفر بود. زرگان دین حسن گفته اند که آدمی اردو سرون نسب،
 با برمال سموری است در اصطیلی نارداسه، نابرمال مرعی درزندان فعض کرده
 آن سحرار کو برمال س ورس، از مرگ میسرند و میلرزد، داند که سمور را
 خون از اصطیل سرون برند دربار کسند، و آن خوانمرد که برمال مرع است،
 موسسه درانطار مرگست، زیرا که همه سادی و راجب مرع ارسکسن فعض بود،
 حناک آن خوانمرد گفت

کی باشد کن فعض میردارم در اع آلهی آسان سارم
 اما فنامب فردا حاسب رسا حاسر است که خلق اولن و آخرن را در آن صعد
 هست جمع کنند، حناکه رب المرّ گفت «و حسن نام فلم بعدد منهم احدا»
 روری عظم و کاری صعب و ساسی بی هایت ابوان کز بنا رکسند، میران عدل
 در آوینجه، صراط راستی بار کسند. فردا دین جمال آراسه، دورح هست بر آسفه
 روری که مرد ها ردارید و رازها آشکارا کسند و ناحهای هرل حاک اندارید و
 کلاههای هوس فرو بیدند و سداها از آب و خاک بمسند و نادان نیک و بد در کنار
 نهند کار اردو سرون بود تا رسید سلام کنند و بعد سلامت اسلام بروی تمام
 کنند و نامه وی بنسب راست دهند که «واما من اونی گناه نمیده»
 تا اسیر عداب و عرام کنند، ولدان و راجاب روی حرام کسند، و نامه کردار
 وی بنسب حب دهند که «واما من اونی گناه نماله»

آن را که نامه بنسب راست دهند از عالم ملکوت هر لحظه ای هر از سر ب کرامت
 و لطاف بردست وی نهند، در آسمانها حدب وی کسند، در حوالی عرس تا مهران
 مهاب از هر وی کسند، آنگه او را بحباب عدن رید، احورا و عسا و ولدان و
 علما بنسبند ناح و فار رسرین همد، رماگد جلدن آرام دهند و از حصر عرب
 اسن مداران گسته که

«کلو او اسر نوا هسنا نما اسلام فی الانام الحاله» می خورید و می آسایند

ازین هم بهست حناک خواهند از فرع اکرامن گسته و معقد صدی رسد
 کس را ناسا حساب نه و ما را اسماعیل نه اسان خون این نداسود آوار رآرد

و گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا بعد حمد آن خداوند را که وعده خود را سب گردانید
و ما را سراب وصل رسانید

و آن را که نامه بنسب حب دهند ، ندای مهر آمد بخارنان دوزخ که
« حدوه فعلوه » « ثم الحکم صلوه » « ثم فی سلسله درعها سبعون
دراغاً فاسلکوه » گمرد او را به مهر و عیب ، کسید او را بدوزخ ، دسب و مای
درعل کرد و در و حیرت نهاد گری ' کسیده ' وار و حمت حق بومند سد ، و سحر
رسند اگر سرری از آن آس که در سحر اسب دنیا فرسند ، همه اهل دنیا بطاف
سوند بس حون و د حال کسی که در میان آن آس بود ؟ مصطفی (ص) گفت
آن خدای که حان من شد اوس که اگر نك حله از آن سلاسل و اعلال ر
کوههای دما بهد همه کوهها بگذارد و بر من فرو سود ، بس حون و د حال کسی
مرو را ندس سلاسل و اعلال سد کند ؟ و اگر نك حله از آن حامهای فطران که
هر آن از آن حمر می دهد که « سراسلهم من فطران » از آسمان دنیا بیاورند همه
اهل رمن از گند آن بمرند بس چگونه بود حال کسی که این حله لباس وی
بود ؟ به از کراف رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفتی « الحمد لله علی کل حال
و اعوذ بالله من حال اهل النار »

۷۰- سورة المعارج - مکیه

النوة الاولى

فوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » نام خداوند جهاندار دسم برور

محساند کی ، دوس بجای جهرانی

« سأل سائل » پرسد پرسد ای « عذاب وأفع (۱) » ارعدانی که بودی

اسب و افادی

« لتكافرنی » اگردگان را « لیس له ذافع (۲) »

دمی الله ، آن را ندارد ای و نارس برد ای بسب از حدای هر وحل

« دی المعارج (۳) » آن خداوند صفهای بلند و عطاهاى سکو

« نوح الملائكة والروح اله » سوى او برمی سود فرسگان و حیرل

« فی يوم كان مقداره خمسين الف سنة (۴) » در روزی که انداز آن سجا هزار

سال بود

« فاصبر صراحملا (۵) » و سکنائی کن سکنائی کردن ؛ سکو

« انهم برونه بعدا (۶) » اسان آن روز را نابودی می بسند

« و برنه فریاً (۷) » و ما آن را بودی می بسیم ، اسان آن روز را دور می بسند

و دیر و ما آن را برد ک می بسیم ورود

« يوم تكون السماء كالدخان (۸) » آن روز که آسمان از سم حون دودی رب

گردد ، ما حون می کداحه

« و تكون الحبال كالغبر (۹) » و کوهها حون سم رنگ کرد و دار رنگ رنگ

« ولا یسل حمیم حمماً (۱۰) » و آن روز هم حکن حوس را و دوس را برسد

« نصروهم » ردمدار حسم او ممدار دمی بسند و بر سدار سم « یوذا المعرّم »

دوس دارد و خواهد کافر ، « لو بسدی من عذاب یومئذ » که حوس را نار حرد

ارْعُدَابْ آن رور د ۴ (۱۱) ،

« وَصَاحِبِهِ وَاحِدَهُ (۱۲) » سِرَّانِ حَوْسِ وَبِرَادِرِ حَوْسِ

« وَفَضْلِهِ الْإِنْسِي نُؤُوبَهُ (۱۳) » وَحَائِدَانِ اَوْ كِهْ اَوْرَا مِی دَاسِنْدِ

« وَفِي الْأَرْضِ جَمْعُهَا » وَهَرَكِهْ دَرِ مِی کِسِ اَسَبْ هِمَهْ « ثُمَّ لَنَحْبَهُ (۱۴) » ا

آن وَفْ کِهْ آن رَا حَرِیدِ اَوْرَا بَرَهَانْدِ

« كَلَّا » سَبَّ آنِ اَوْرَا وَنَبُودَهْ « إِنِّي لَطِيْفٌ (۱۵) » آنِ آسِی اَسَبْ رَمَانَهْ رِنِ

« بَرَاةٌ لِلنَّوِي (۱۶) » کِهْ نَوَسَبْ اَزْ سَرْدَرِ کَسَدِ

« نَدْعُوهُمْ اِنْ دُرُوْیُوْی (۱۷) » مِی حَوَاحِدِ هَرِ کِسِ رَا کِهْ سَبَّ رَحْمِی کَرْدَانْدِ

دَرِ نِ جِهَانِ وَ اَرِ مَرْمَازِ دَرِی رِکَسَبِ

« وَجَمْعُ قَاوَعِي (۱۸) » وَ مَالِ کَرْدِ کَرْدِ وَ سَبَّ وَ مِجَاهِدِ

« اِنَّ الْاِنْسَانَ خَلْقٌ هَلُوعًا (۱۹) » مَرْدَمِ رَا نَاسِکَسَا وَ سِکَسِ دِلِ آهَرِیْدِنْدِ وَ

حَرِیصِ

« اِدَامَةُ الْاَمْرِ حَرْوَعًا (۲۰) » حَوْنِ مَدُوْ دُرُوْسِی رَسَدِ ، دُوْرَارِیْدِ مَدُوْ

نَاسِکَسَا

« وَاِدَامَةُ الْحَبْرِ مُوْعًا (۲۱) » وَ حَوْنِ سِکَسِی مَالِ مَدُوْرَسَدِ نَارِ دَارِدِ وَ دَرِیْعِ

دَارِیْدِ وَدِ

اَلْاَلْمَصْلَسِ (۲۲) ، « اَلَّذِي هُمْ عَلٰی صَلَواتِهِمْ دَامُونَ (۲۳) » مَکَرِ اَسَانِ

کِهْ بَرِ مَازِ حَوْدِ نَاسِدِ کَانَ اَدِ هِمَسِهْ

« وَ اَلَّذِي فِيْ اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ (۲۴) » وَ اَسَانِ کِهْ دَرِ مَالِ هَایِ حَوْسِ حَقِی

وِی مِیْسِدِ

« لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (۲۵) » حَوَاحِدِ رَا وَ دَرِ مَانْدِ رَا

« وَ اَلَّذِي يُصَدَّقُونَ يَوْمَ اَلَّذِي (۲۶) » وَ اَسَانِ کِهْ بَرُوْرِ رَسَا حَرِمِ گِرُوْنْدِ

وَ اَسْوَاژِ مِیْدَارِیْدِ

« وَ اَلَّذِي هُمْ مِنْ عَذَابٍ رَّهِيْمٍ مَّسْمُوعُونَ (۲۷) » وَ اَسَانِ کِهْ اَرْعُدَابْ حِدَاوَدِ

حَوْسِ مِی رَسَدِ

«ان عذاب ربههم عزماء موم» (۲۸)، که عذاب خداوند اسان به آنست که از آن ایمن باشد

«والدینهم ثرواحهم حافظون» (۲۹)، و اسان که فرجهای حوس را کوسوانان اند

«الاعلیٰ ارواحهم»، مکرار رنان حوس : «او ما ملک انما نهم»، با از کسرکان حوس «فانهم عزماء موم» (۳۰) که اسان بر زبان و کسرکان حوس بجای سرزنس بنسند

«فمن انعی ورا ذلک» هر که افرو را آن خود «فاوتک هم العادون» (۳۱)، اسان آمد که انداز در گذارد گانند

«والدینهم لامانانهم وعهدهم راعون» (۳۲) و اسان که اما حوس را و بمان حوس را کوسند گانند

«والدینهم نهادانهم قائمون» (۳۳) و اسان که گواهی حوس را میای دارند گان اند

«والدینهم علی صلوههم تحافظون» (۳۴) و اسان که ر نمازهای حوس همگام کوسند گانند

«او تیک فی حساب مکرمون» (۳۵) اسان فردا در بهسهای اند بواحسکان
«فما لیدی کفر و افک» چه رسدست این تا گرویدگان را گردد بر گردد بو؟
«مهطعن» (۳۶) حسها نهاد در بو

«عن الیمین و عن الشمال عربی» (۳۷) از راست و از چپ بوحوس حوس
«انطمع کل امری منهم» می بوسد هر یکی از اسان «ان تدحل حه
بهیم» (۳۸) که دارند او را در بهست بر مار

«کلا» سب اسان را آن بناورد «انا خلقناهم مما علمون» ما افریدیم
اسان را از آچه میداند

«لا اقسم ثرب المسار و المعارف» سوگند منبجورم بخداوند دوسوی

جهان آن سوی که دور تر آید و سوخت و آن سوی که دور تر شود و سوخت «**إِنَّا لَنَاقِدُونَ**» (۴)
 که ما توانا هستیم
 «**عَلَىٰ أَنْ تُبَدِّلَ حِرَاءَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ**» که ابرسان بهتری آریم، ما ابران را به ابران از
 سر فاساد کنیم «**وَمَا جَعَلْنَاهُمْ سِوَىٰ ذَٰلِكَ**» (۵) و ما در هیچ کار در برابر ما سوار هیچکس
 نداریم
 «**فَدَرَّاهُمْ**» گذار ابران را «**بِخُصُوصٍ**» که هم در آن تابکار گشت می باشد
 «**وَنَلْعَنُوا**» و هم آن مازی میکند «**حَتَّىٰ تُلَاقُوا يَوْمَهُمُ**» ما آن روز که دور و حوس
 میسد «**الَّذِي يُوعَدُونَ**» (۶) آن روز که ابران را وعد میدهد
 «**يَوْمَ يُخْرِجُونَ مِنَ الْأَحْدَاثِ**» آن روز که سرو می آستاند و گورها «**سَرَاعًا**»
 رودارود [می ساوند سوی دمید در سورا] «**كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ**» (۷)
 گوئی که ابران تعلی می ساوند
 «**حَاسِبُهُ انْقَرَضَهُمْ**» فرسد و فروماید جسمهای ابران ابرسم «**بِرَهْطِهِمْ دُلَّهٌ**»
 حواری را سان بسسه «**ذَٰلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ**» (۸) این آن روز
 است که در ن گسی ابران را وعد میدادید

الموة الثامنة

این سور چهل و چهار آیه است، دویست و شانصد کلمه و هزار و صد و سی و
 یک حرف جمله به مکه فرو آمد با جماع مفسران و در آن سور دو آیه مسحوق
 است یکی «**فَاصْرُصْراً حَمْلاً**» دیگر «**فَدَرَّاهُمْ بِخُصُوصٍ وَنَلْعَنُوا**» این
 هر دو آیه مسحوق اند تا آن سبب و فی روانه ای بی کعب عن النبی (ص) قال
 «**مَنْ قَرَأَ سُورَةَ سَالِی، أَعْطَاهُ اللَّهُ وَابَ الدِّينِ هَمَّ لَمَّا أَهَمَّ وَعَهْدَهُمْ رَاعُونَ**»
 «**سَالِی**» علما مفسر معنی اند در سبب رول این آیهات قومی گفند
 در سان المصر فی الحارث فرو آمد آنکه که کعب ان کان هذا هو الحق من عند

فامطر علينا حجار من السماء فومی گفند در سان نوحهل فرو آمد که گف
 « فامطر علينا کسفا من السماء » و گفند اند در سان جماعی کما فرشی آمد که
 بطریق استهزاء گفند « عجل لنا قطا قبل يوم الحساب » و گفند اند سائل
 اسحاق مصطفی (ص) است که کافران او را اذی می نمودند تا بر انسان عذاب حواس
 بمعجل رگفته اند مراد ناس نوح است (ع) که بی قوم حوس دعای ند کرد و
 عذاب حواس

فوله « سال سائل » قرأ نافع وائی عامر سال سائل بعد هر وله و جهان
 احدهما انه بالهمز و بعد الهمز فی المعنی واحد فقال سائلُ اسألُ و سلب اسأل والوجه
 الثاني ان المعنی السئل فقال سال سئل سلا، و قبل السائل و اذ فی همهم، و المعنی سال الوادی
 العذاب واقع للكافرين بفتح لهم و بئرل بهم و قبل اللام بمعنی علی، ای بفع عليهم
 و بئرل بهم قرأ الآخرون الهمز من السؤال لغيره وله و جهان احدهما ان يكون
 الباء فی قوله « عذاب » بمعنی من عذاب كهوله « فیسئل به حبرا » ای - عنه و قال
 الساعر

فان سألوني بالنساء فاحی نصر ادواء النساء طيب

ای - عن النساء و معنی الآیه سال سائل عن عذاب « واقع » نازل کاین علی من
 بئرل و لمن هو فقال تعالى محسبا له

« للکافرين » و هذا قول الحسن و فاده بالا کان هذا بمکته لما بع الله سبحانه
 محمداً (ص) و خوفهم بالعذاب، قال السرکون مصهم لبعض من اهل هذا العذاب
 سلوا محمداً لمن هو و علی من بئرل و لمن بفع؟ فسأل الله تعالى و انزل « سال سائل
 عذاب واقع للکافرين » ای - هو للکافرين والوجه الاحران يكون الباء صلة و
 معنی الآیه دعا داع سال سائل عذابا و اما « للکافرين » ای - علی الکافرين و هو
 التصريح بالحارث حسب دعا علی نفسه و سال العذاب فقالوا اللهم ان كان هذا هو الحق
 من عندك الآیه بئرل به ما سال يوم بدر فعمل صبرا و هذا قول ابن عباس
 و مجاهد

« ليس له » أى - لذلك العذاب « دافع » مانع من الله ، أى - ذلك العذاب وأرفع من قبل الله سبحانه الكافرين لا يدفعه عن الكافر من أحد وقوله « ذى المعارج » صفته وله معان أحدهما در المصاعد التى يصعدونها الملائكة والروح وهى السموات والثانى « المعارج » القواصل وهى هبابه السسه و عطافاه الهسه وقبل المعارج تعالى الدرجات وهى التى يعطىها الله اولئاً فى الجنة والمروح الصعود والمعرج المصعد والجمع المعارج وذكر المعارج هاهنا بسببها لهم ان من قدر على حلوقه المعارج للملائكة وهذا الر - للصاد وقد روى ارساى العذاب على الكافرين

قوله « يعرج الملائكة والروح » يعنى حيرىل (ع) حص نال ذكر بعد العموم سرىعاً له وقبل عى بالروح ارواح المومنين عند الموت وقبل هم قوم موكلون على الملائكة قوله « الله » يعنى الى الله « فى يوم كان مقداره خمسين الف سنة » اراد به يوم الصامه وقه بعدد و باحرى - لس للعذاب دافع من الكفار فى يوم الصامه الذى كان مقدار خمسين الف سنة من سى الدنيا لو صعد عبر الملائكة وذلك ا بهم يصعد من اسفل الارض السابعة الى ما فوق السماء السابعة الى العرس مقدار خمسين الف سنة و اما قوله « فى يوم كان مقدار الف سنة مما تعدون » ا ما هو قدر مسرهم من السماء الدنيا الى وجه الارض مسر خمس مائه سنة هبوطاً وهبله صعوداً وقبل هواء الدنيا مسر خمس مائه عام و سر السماء مسر خمسمائه عام وقبل موقعهم فى الحساب حتى يصل بن الناس خمسون الف سنة ثم لاسهى اليوم الى لىل يرد النهار الى اهل الجنة محلداً واللىل الى اهل النهار محلداً وقبل يوم الصامه فه خمسون موقعاً كل موقع الف سنة وقبل ان اليوم فى الآه عاز عن اول ام الدنيا الى انصافها وانها خمسون الف سنة لا يدرى احدكم كم مضى وكم عى الا الله عز وجل و روى عن ابن عباس ا ه فال هو يوم الصامه يكون على الكافرين مقدار خمسين الف سنة روى ابو سعيد الجدرى قال قبل لرسول الله (ص) يوم كان مقدار خمسين الف سنة فما اطول هذا اليوم ا فقال (ص) « رالدى يعسى سد ا به لتصف على المومن حتى يكون احب »

عليه من صلوا مكنونه بصلتها في الدنيا وقيل معنا لو ولي محاسنه العباد في ذلك اليوم
عز الله لم يفرع منه في حسم الف سنة ويفرع الله في مقدار نصف يوم من ايام الدنيا
قوله « فاصبر صبرا جميلا » اي - فاصبر بامحمد علي بكذبهم اياك - را

جميلا لا سكوى فيه ولا حرج وهذا قيل ان امرنا الصل فمصح
« اياهم برونه بعدا » اي - ان الكفار برون العذاب و اليوم المذكور بعدا

•

مستجيلا عزمكم

« ورونه فرنا » من الفهم مكنيا والرؤيه هاهنا بمعنى العلم ، وقيل اياهم
رونه بعدا اي بطننا وقوعه وبرا فرنا اي - سريعا وقوعه لان ما هو آت قريب

هذا كقولهم • و مذهبون بالمعب من مكان بعد • ثم وصف اليوم فقال

« يوم تكون السماء كالمهل » المهل على معان منها ما سئل من العرج من صديد
اوضح وهو في قول اني نكر الصديق حسن ابي بحر بن وهذا مراد موسى في بي
هذين اياهما للمهل ورد الدرس وقال الحي اولي الحديد من المعب والمهل المذاب
من فعه اويحسان واصغروا اسبها والمهل دردي الرب وعكر سمي بذلك لانه سئل
العكر لحيانه على مهل وعلى المعين الاخرين اودل الآيه فالسماه اليوم حصراء وهي
سلون يوم الصامه فكون ورد كالدهان • يكون الوانا من العرج كيلون الا سان للعرج
ثم سفي وسعطر وبمورمورا وسر سيرا

« وتكون الحال كالعين » وهو الصوف المصنوع الوانا واول ما سئل الحال

تصير رملا مهلا ثم عها بمعوسا ثم - ر هاء مسورا

« ولا تسئل حميم حميما » اي - لا تسال قريب عن حال قريبه لاستعاله بنفسه
وقيل لا تساله لحمل عنه من اواراد سبالا سعه عن نصربه فرا الثرى عن اني كسر
لا تسال بضم الباء اي - لا تسال حم م عن حميم لان قال لحم م ابن حميمك وقيل
لا تسال لانقطاع ما منهم من المصم

« نصروهم » اي - يعرفون اقايرهم فقال لهم هذا فلان وهذا فلان رناد

في مصحبتهم وقيل يعرفونهم اي - يعرفون الملايكه في يعرفونهم سبماهم بعدوهم

الوان العذاب وفيل نصرا المومنون الكافر من حتى تعرفوا الكفار سماهم فردادوا
سكرا و برداد الكفار حسر واسعا وفيل يعرف المومن ساس وجهه والكافر
سواد وجهه وفيل لسرى الصامه معطون الا وهو نصب عن صاحبه فنصرا الرجل
انا واحا وافرنا وعسره لاساله ولا تكلمه لاسعاله ما هو فيه «نود المحرم»
اى - سمنى المسرك «لوفىدى» اى - فعادى نفسه بسنه و هم اعر الحلق اليه
«وصاحبه» روحه وسكبه «واحه» الذى كان باصرا له ومعنا

«وفصله النى نوبه» اى - فصله الذى يصمه لعرايه و باوى السها

عند الحوف

«ومن فى الارض حصعا» من الاس اى - نود لوفىدى بهم حصعا «ثم سحبه»

ذلك الافندا من عذاب ذلك الموم

«كلا» اى - لس كذلك لاسعنه من عذاب الله سىء ثم اسدا فعال «انها لطفى»

هى اسم من اسماء جهنم فى الدركه النابه سميت بذلك لانها لطفى اى - سلبت

«نراعه للسوى» نرا حصى عن عاصم «نراعه» نصب على الحال والقطع فيه

وفرا الآخرون بالرفع اى - هى «نراعه للسوى» السوى الاطراف كالدين والرحلس

وفيل هى حلد الراس وفيل هى محاسن الوجه قال الصحاح نزع النار الحلد

واللحم عن العظم وفيل فصل الاعضاء بعضها من بعض ثم يعود الى ما كان

«ندعوا من ادهرونولى» اى - ندعوا النار الكافر و المفاق فمقول الى الى

انها الكافرا بها المفاق قال ابن عباس ندعوا باسمائهم لسان فصيح ثم يلمطهم

كما يلمط الطير الحب ندعو من اعرض عن الدين و رلى عن الامان والطاعة

«و جمع فاعى» اى - جمع المال فاعا فى الظروف رلم نود ركانه ولم

بمعنه فى سئل الله وفى البحر معاء ما ن آدم وم الصامه كانه ندح فموقف بس ندى

الله عز وجل فمقول له اعطاك وجوليك واعط عليك فماصعب؟ فمقول رب جمعه

وبعده وبركمه اكر ما كان فارحمى آ لك به كله فاذا عدلتم بعدم حبرا فمضى

الى النار

قوله «ان الانسان خلق هلوعا» فان ابن عباس الهلوع الحرص على ما لا يحل له والهلح سد الحرص وقلة الصبر وويل هلوعا اي - ساء عند المعصية دعاء عند المعصية وويل معنى الهلوع ما فسر الله تعالى بعد وهو قوله «ادامه الصبر» اي - الصبر والعصر حرج ولم يصبر

«وادامه الحر» اي - السعة والعمى والمال منع حق الفقراء ولم يعق في الحر سر ما اعطى المدسح هالغ وحسن حاله فالحال المحزون والحال الذي يحلح قلبه قال مقاتل الهلوع ذا من وراء حيل فاي ما كل كل يوم سبع صحار من الحسب وسرب سبع بحار من ماء لا يصبر مع الحر ولا مع البرد، معك كل ليلة مادانا كز عدا فسيه الله الانسان بها

«الامضلس» لس هذا اسماء من الكلام الاول ومعنا ولكن المضلس وويل اسمى المضلس من الانسان لان الانسان في معنى الحزم كقوله تعالى «ان الانسان لمي حسرا الا الدين آمنوا» قوله «الدين هم على صلواتهم دامنون» اي - يسمون العرائض في ارفاها، وويل دامنون اي - حاسعون لا يملون وحوهم عن سمب الفيله

«والدين في اموالهم حق معلوم» معنى معنى الركو، وويل سائر ابواب البر من صلة الرحم وبعهد المساكين وعبر ذلك

«السائل والمحروم» «السائل» الطواف الذي سأل الناس و«المحروم» الذي لا سهم له في الاسلام وليس يهدي الى كسب ولا سأل «والدين يصدفون يوم الدين» اي - يوم الحراء والحساب وويل يصدفون الاسماء سب ايمانهم يوم الدين

«والدين هم من عذاب ربهم مسمعون» حاسعون قال الحسن سمعوا المومن ان لا يمل حسانه

«ان عذاب ربهم عبر مامون» ولا يومين وقوعه لانه لا يعلم احد عاقبه ووهه قالوا احب على كل مسلم ان لا يامن عمويه ولا يامن مكر

«والذين هم لفرحهم حافظون» «الاعلى ارواحهم» الى قوله
 «وعهدهم راعون» معنى يسرهد الآيات في سور المومنين
 «والذين هم بسهادتهم فانيون» قرأ حصص عن عاصم و يعقوب بسهادتهم
 على الجمع اى - يومون فيها بالحق فلا يكتمونها ولا يسروها
 «والذين هم على صلواتهم محافظون» معنى الصلوات الخمس
 «اولئك» اى - اهل هذا الصواب «فى حبات مكرمون» بحمد و اب الله اياهم
 «فمال الذين كفروا» اى - فما ال الذين كفروا فملك مهطعن
 مسرعن مفلس البك مطلمس حوك اترك فى جماعه من الكفار كانوا يجمعون
 حول النبى (ص) يسمعون كلامه و يسهرون به و كذبوه فقال الله مالهم بطرون
 البك طرعداو و يحلسون عندك وهم لاسمعون بما سمعون
 «عن الثمان وعن السمال عرن» اى - خلعا خلعا و جماعه جماعه عن من النبى
 (ص) وعن سماله و عرن جمع عر ميل كر و كرس و اما انكر عليهم الاسراع اليه
 لا هم اسرعوا اليه لطلب العبد و قبل ان يهازل فى نعم من الكفار قلب موسهم صدق
 النبى و كانوا يسرعون نحو و يعصون محله و يحلفون حواله و لا يومنون ا ما
 حنا عن الرجوع عن دين آايهم و اما مساعد لمسايرهم و كانوا يطعمون فى دخول
 الحبه بالعدرا الذى كان منهم فانزل الله تعالى
 «انطمع كل امرئ منهم ان يدخل حبه نعم» «كالا» اى - لا يدخلوها
 و قبل كانوا مولون ليس دخل هؤلاء الحبه كما مول محمد ليدخلها فلهم فصح
 اصل منها خطأ منهم كما لنا الفصل عليهم فى الدنيا فربل هذا الله به حوائلهم
 «كالا» ردع و رجرع عن قولهم اى - لا نكون كذلك لئلا نلس الامر كما قالوا «انا خلقنا
 هم مما نعلمون» من نطعمه و علمه و اصلهم من رب اناى سمعوا على الله النوا و
 دخول الحبه من حساسه اصلهم و اما المومنون فاه لا نوحه عليهم هذا الله اننا املوا
 دخول الحبه لا بهم برحوها من فصل الله و لا يرون ذلك مسخفا لهم على الله لعصلهم
 و فى الخبر عن نرنى حجاج قال قال رسول الله (ص) «وصن يوما فى كفه و وضع

عليها اصبعه فقال مول الله عروحل نبي آدم اني معبري وقد حلمك من ممل هذه؟
 حتى اذا سويتك وعدلتك مس ب د ن ر د ن و للارض منك و قد فحمت و ممت
 حتى اذا لمع النافي قلب اصنقوا يا اوان الصدقه وقل «انا حلقهاهم مما يعلمون»
 اي - من اجل ما يعلمون وهو الامر والنهي والنواب والعباد فعدو اجل فلا قسم
 لاصله دخل للنا كيد

«نرب المصارو والمعارب» يعني مسرو كل يوم من السبه و معربه
 «انا لقادرون»

«علي ان يذل حراهم» اي - على ان يحلوا ممل منهم واطوع لله واسكر
 له واعدل بطاعه وقل «انا لقادرون» على ان يذل محمد آخرا منهم وهم اهل المدينة
 وقد فعل «وما نحن بمسوفين» اي - بمعلوس ان اردنا ذلك وقل «وما نحن بمسوفين»
 اي - عاجزين لان من سبق الى سيء عمر

«قد رهم بحوصوا ولبصوا» امر يهدي لهم ويوسع كقوله «اعملوا ما نسب»
 «حي لا فوا» اي - عابوا «يومهم الذي يوعدون» يعني يوم الصامه وقل
 سبحانه آية الصال

«يوم نخرجون من الاحداث» اي - من العصور سراعا اي - مسرعين الى
 احابه الداعي «كايهم اني نصب» اي - الى علم مصوب «توقصون» مسرعون
 وذلك حين سمعوا الله بعد الآخر قرأ ابن عامر وحمص الى نصب «توقصون» هم
 النون والصاد فال مقابل والتكسائي يعني الى اوتابهم التي كانوا يدونها من دون
 الله كقوله تعالى «وما دح على النص» وقال الحسن مسرعون اليها انهم يسلمهم اولا
 وقل هي جمع نص كرهن و رهن

«حاصعة انصارهم» محروس منعكرو فما دهاهم قوله «ترهقهم دله»
 اي - يسهام ويملوهم هو ان وقل «ذلك اليوم الذي كانوا يوعدون» وعدهم الله
 ذلك على السه رسله في الدنيا وهم مكذوبون به يعني يوم الصامه والله اعلم

السورة الثالثة

فوله تعالى، «بسم الله الرحمن الرحيم»، «الله» ممتوڑ العلوب، «الرحمن» کاسف
الکروب، «الرحيم» عاف الدنوب، الله مطلع على الاسرار الرحمن بعطاء الاوطار
الرحم بغير ان الاورار، الله لارواح السامع الرحمن لعلوب المقصد ن، الرحيم
لدنوب الطالبين انس مالت کف الله العظيم که سبدم ار امر المؤمنین علی (ع)
و علی ار ابو نکر (رض) هم حسن ناسو گند و ابو نکر ار مصطفی (ص) و مصطفی
ار حریزل (ع) و حریزل ار میکانیل رمیکانیل ار اسرافیل واسرا ل علیهم السلام
ار حق تعالی حل خلالة کسه کف «عزّی و خلّالی و حودی و کرمی من فرا
بسم الله الرحمن الرحيم متصله به اوجه الکتاب مر واحد اشهد واعلی ابی قد عمرت
له و قبل منه الحساب و عاودت عنه الحساب ولا احرى لسانه البار و احمر من
عذاب القبر و عذاب النار و عذاب اله امه و الفرع الاکبر و بلغای قبل الانساء و الاولیا
عمر بر راست اس ام که کارها دوام و ابرم ولی ما را ، هام حبلم مر آن ربان
که بدو گوناست حکم مر آن دل که بدان سبداست ساء کرد ر نادداست اس ام
مد را امروز دردد احوال طاعناست بدر مرگ فور و سلامناست در کور بلعین
و حجاب است در ه امست سکناری و راحت است در بهشت رضا و لغا و ربوب است
فوله حالی «سال سائل» نک قول ار احوال ممران آنست که سالن درین
آیه مصطفی (ص) است که کافران و مسرکان در مکه او را رجه میدادند وادی
مسمودند مردان او را ناسرا میگفتند بحاسب بر مهر نبوت می ادا حسد
دیدان می سکسند ربان او نامها خاک می ریختند کودکان بر می وی می انگشتند
با یهودها و ناصوات میگفتند مومنان صحابه را بکان بکان می گرفتند و معتد
همی داشت رسول خدا ار سر آن صحرب و حیر دعا کرد و ار الله حالی راستان
عذاب حواس رب العالمین ار آن سوال و دعای وی حکما ن نار می کند که
«سال سائل عذاب واقع للکافرین» در حواس می کند رسول ما صلی الله علیه و

سالم فرو گساده عذاب را از کافران ، و فرو گساده عذاب بودنی است و اماندنی برین
 کافران هم درد ما و هم در آخرت در دنیا روز بدر آسان را آکسند و در آن قلب
 بدر بخواری افکند ، و در آخرت آسان را عذاب کند دوری که انداز آن سحاح
 هزار سال است که رسال العالمین گفت « فی يوم کان معذاره خمسین الف سیه »
 آنکه مصطفی را (ص) سگی داد رنجوری و بر امر هم نهاد گفت « فاصبر صبرا جمیلا »
 نامحمد بوضوح منک و حوس همی ناس و دل سنگ مبار ، اماند کن منعم را ن کندسه
 « فاصبر کما صبر اولو العزم من الرسل » انما همه لناس به رنوسندند تا مراد ر معصود
 رسیدند ، و بود که یعقوب را دست فرج و راجب از دست الاحزان رو آورده که
 « فصر جمیل » و بود که سراب سقا بر مینای انبوت رنج که « انا و حدنا
 صارا » صبر بود که ندای فدا بگوس اسمعیل رساند « به جدی ان شاء الله من
 الصابرين » صبر است که مومنان را از سرای ملوی به حب ماوی رساند و هر چه معصود است
 حاصل کند و بگوس آسان فرو خواند که « و سر الصابرين » علی الحمله سر مردی
 آمد ، بر رگ همی که در را دین هر سر است که بلخس و داورا به رین ر آید و
 هر را که دور بر بود او را بر دك ر آید ، انام او در خرید صارا اناس کسند امرور
 او را مسرور محبت بوسند که « ان الله يحب الصابرين » و فردا او را ان حلف
 دهد که « سلام علیکم ما به ریم منعم عینی الدار »

قوله تعالى « انهم یرونه یهدا و یرینه فریاً » کافران آمدن رسا حر
 دور و دیر می داند و آن نزدیک را از آنست که آسان می بندارد مصطفی (ص)
 گفت « ما الدنيا ما مضی و ما فی الاکتوب سو اسس و هی حط واحد الا و کان
 ذلك الحط فدا عظم » گفنا دما آنچه ماند در حب آنچه کدسه به نمل حون
 حامه ای است که در ری اساد آن را بدرد نا آنکه که بک رسه ماند و آروی حر
 آن بک رسه نماید ، چه حطر دارد برین آن بک رسه در حب آنچه برید سد
 است انکار که آن بک رسه برید سد و انکار که مدب دنیا آخر کسند سد
 عالمان همه مسافران اند روی سمر قناعت آورد ، و دنیا ر مال را طی است

بر سر ناده قنات نهاد عمرهای حلو الاونهای آن سحرست - سالها حون منازل
 است، ماهها حون مراحل است سب و رور بر مال فرسنگ است، نهها همچون
 گامها، سمر دور و دراز است و عینه مد و سوار است، و مسافر عاقل و کاهل و سگار است
 دما حون در حنی ناسانه و سبم است آنکس که دل در سانه در حب و مریگنا مدد
 او مردی سلیم است

هل الدنيا وما فيها جميعا سوی ظل برول مع النهار؟

ما همچو مسافریم در ر و در حب حون سانه بر سر و در دارد رحب
 است که مصطفی (ص) گفت « ما مملی و ممل الدنيا الا کراک، قال فی
 ظل سحر بم راح و رک، گفنا ممل ما نادنا همچون ممل مردی است که در ناسمان
 گرم از مانایی نافته بر آید در حنی سمد، سیمی حوس و سانه ای تمام رمایی نا
 سیم و سانه آن در حب ساساند حون بر آسود، نای در رکاب هر کب آرد و رود از
 آنجا رحل کند و آن در حب را انسم و سانه آن بگذارد و دل در آن سدد و آن را
 دم خود بسارد ای مسکن کسی که هر کب او سب و رور بود، مراحل و منازل او سال
 و ما بود، او را همه سب می رند اگر چه نمیرود در آن حال که در حابه نسسه
 بر سمر گرم حفه می بندارد که ساکن است و این خطاست که سب و رور او را در
 حرکات دارد، ی حواس وی او را می رانند، ی بدسوی او را می برند، بی ناحس
 وی او را می نارانند

من می نروم که می برندم ناکم ناحس بر آب نار نادند تمام

و من عجب الانام انک فاعد علی الارض فی الدنيا و اب سمر
 فسرك ناهدا کسر سغه بجوم فعود و العلوب بطر

۷۱- سورة نوح = مکیه

النوة الاولى

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند جهاندار دسمن مرور
بسم الله الرحمن الرحيم

«أنا أرسلنا نوحاً إلى قومه» ما فرستادیم نوح را بموم او «ان اندر قومك»
که آکا کن و برسان قوم حوس را «من قبل ان ياتيهم عذاب الیم (۱)» پس
از آنکه ناسان آمد عذابی درد نمای

«قال يا قوم» نوح گفت ای قوم «انی لکم نذیر مبشّر (۲)» من سما را
آکا کند ای ام آسکارا مدرسی

«ان اعبدوا الله» که الله را برسی «وايقوه» وار [حسم و عذاب] او
مرهبرد «واطيعون» و مرا فرمان رمد

«نعمر لکم من دونکم» ما نامررد سما را گماهان سما «و نوحکم الی
اجل مسمى» [سما را از عذاب این جهانی آزاد کند] و سما را نا اهلای ا درنگ
افکند «ان اجل الله ادا حاً لا یؤخر» که آن هنگام نام رد کرد الله حوس آمد
اسن بکشد آن را «لو کتم تعلمون (۳)» اگر داند

«قال رب» [نوح] گفت خداوند من «انی دعوت قومی» من قوم حوس
را نار حوادیم «فللا و بها را» بها در حابه ای اسان و رور ها در اسحمهای
اسان

«فلم یردهم دعاآی الأفرأرا (۴)» فرود اسان را حوادیم من مگر کر حسن
«و انی کلما دعوتهم» و من هر گا که حوادیم اسان را «لنعمر لهم» ما
نامرری اسان را «جعلوا اصابعهم فی آذانهم» ا یکسهای حوس در گوش
کردند [ناسن من سمود] «واسمعوا لنامهم» و حاماها در سر کسمدند [نامرا

بسمند [« واصرُوا »] و بر کفر حوس [سمهندند « واکسروا اسکنارا (۶) »]
و گردن کسندند [بهمار^(۱)] گردن کسندنی

« ثم انی دعوتهم چهار (۷) من من اسان را مار خواندم آسکارا « ثم اقی
اعلست لهم » من من اسان را آسکارا کردم [مار خواندن] « و اسررت لهم اسرار (۸) »
و پنهان کردم اسان را [مار خواندن] پنهان کردنی

« فقل له هعزوا ربکم » و گفتم حوس را ناآن آرند که سرای آمر و من
او گردیدند « کان عمارا (۹) » که الله آمر و کار بست فراح آمر و همسه
« ترسل الیما علیکم مذرارا (۱۰) » فرو گساید بر شما مازان را هموار و
بهنگام

« و یمددکم ناموال و من » و سمارا فراهم نمودند [و یحسد و سارد] مالها
و سران « و یجعل لکم حساب » و سمارا در حسابها سارد و کند « و یجعل لکم
انهارا (۱۱) » و سمارا حو بها روان سارد و کند

« ما لکم لا ترخون لله و فارا (۱۲) » چه رسید سمارا که ارسکو الله نمی برسند؟
« و قد خلقکم اطوارا (۱۳) » و او افرید سمارا حید نازها [درین جهان]

« انهم یروا » نمی دانند و می بسمند « کیف خلق الله سبع سموات » که الله
حون بافرید هفت آسمان را « طافا (۱۴) » راست آفریدن و برار داسن
« و جعل القمر فیه نور » و ما را روسای کرد در آسمانها « و جعل
الشمس سراجا (۱۵) » و آفتاب را چراغی کرد در آن

« و الله انکم من الارض بانا (۱۶) » و الله سمارا رسی کرد نا ارحاک
می روید رسی

« ثم یعدکم فیها » آنکه سمارا ارحاک گردا بد در آن « و یخر حکم احر احا (۱۷) »
و بار سروں آرد سمارا ارحاک سروں آوردنی

« و الله جعل لکم الارض ساطعا (۱۸) » و الله سمارا رمن بر آب کسمرانند
« لیسئلکوا منها سلا فحاحا (۱۹) » نا میروند در آن و ار آن در سا راهای

فراح مندا

همار بروون دھوار برر که و عظم و سگف رھان فاطم

«قال نوح رب كفف نوح حداويد من انهم عصوني» اسان او من سر كسديد «واسعوا من لم نرده مائه وولده الاحبار (۲)» وني كسي مبرود كه مبراند اورا مال او و فرزند او مگر زبان كاري

«ومكر وامكر آشكارا (۲۱)» و كوسها كو سندنو سارها ساجند سحر بر رگ «وفالوا» و كسديد كد كرا «لاندرن الهكم» كه رسن حدانان حوس را نمكدارد «ولاندرن ودا ولاشوا عا (۲۲)» «ولاشوب وبعون و نرا (۲۳)» و فرو مكدارند بر رسن اسن مچ حدانان

«وقداصلوا كسرا» و حلق فراوان را را كردند «ولاندرن الظالمين الا صالا (۲۴)» و معراي ان سيمكارن را رجوسن مگر كمراهي «مما حطنا بهم اغرخوا» از دهاي اسان بود كه اسان را آن بكسيد «فادخلوا نار (۲۵)» و آنكه اسان را در آس كردند

«فلم يجدوا لهم من دون الله اسارا (۲۶)» فرود ارا الله خود را داوري دار و باز سافند

«وقال نوح رب كفف نوح حداويد من لاندرن على الارض من الكافرين دنارا (۲۷)» مكدار رزمين از ن كافران جهان كردي «انك ان ندرهم نصلوا عبادك» اگر اسان را رند كنداري اسن مكدگان را كه كرونده اند سرا كسد «ولانلدوا الافاحرا كمارا (۲۸)» و حرندي اسان را نراند

«رب اعزني ولوالدي» حداويد من امر مرا وراسد مرا «ولمن دخلني مؤمنا» و هر كه درخاه من آمد كروند «وللمومنين والمومنات» و كروند كان مردان و زنان «ولاندرن الظالمين الا نارا (۲۹)» و معراي سيمكاران را رجود ونا كروند كان و امكر ساهي وني

الوجه الثانية

ان سور مكي است كه فرو آمد اجماع مفسران و محد كوفان سب

وہب آسانب دوست و مسدوچار کلمہ بھصدو مسو بہ حرف و درین سور
 بہ اسع اسوہ مسووح و در فصل سور انی ن کعب رواب کیدار مصطفی (من)
 کعب هر که ان سور بر حواد، حدای عروخل اورا ار آن مومان کند که نوح
 بمعہ را سان را دعا کرد و دعای وی اذرو رساند

فوله «انارسلنا نوحاً الی قومہ» قال النبی (ص) «ہو اول نسی ع» وقال
 ابن عباس یف ہو ان ار بعن سہ وقل ابن بلیمانہ وحمس سہ وقل ابن اربعمائہ
 ویمان سہ و اب فہم الفسہ الاحمہ واما وعاس بعد الطوفان سعن سہ و
 نوح اسم عجمی صرف لحدہ و معنا بالسرائہ الساکن وقل سمی نوحاً لکبر
 ماکان ینوح علی سہ و معنی الآتہ «ارسلنا نوحاً الی قومہ» کما ارسلناک الی
 قومک «ان اندر قومک» معنی نان اندر قومک ای۔ خوفہم عفا اللہ «من قبل
 ان نابہم عذاب النہ» ہو الطوفان و العرق وقل ہو عذاب الآخر قال فہادۃ ارسل
 من حریر فذهب النہم و

«قال ناقوم انی لکم نذیر» ای۔ منذر محوف «مسی» طاهر اس لکم
 رسالہ اللہ بلعہ بعرفوہا

«ان اعبدوا اللہ» ای۔ وخذو واحسبوا حاسبہ «واطیعوا» فہما امرکم
 وانہا کم عہ و اسد الاطاعہ الی نفسہ لان الاحاہ کاب بمع لہ فی الطاہر و لان طاعہ
 الرسول طاعہ اللہ

«نعمر لکم من دینکم» قل من ہاہنا للسنس کمولہ «فاحسبوا الرحمن من
 الاوان» وقل للضعفای۔ نعمر لکم ماسو من دینکم وقل من ہاہنا صلہ و
 المعنی نعمر لکم دینکم «وینحرکم الی احل ممی» ای۔ نعا فکم الی مسہی
 آحالکم ولا نعا فکم بفعل اوعرو او وع من الاہلاک، لیس بر دان الایمان برید فی
 آحالہم ولكن حاطہم علی المعقول عندهم و کاوا بحورون الموب ہد الاساب
 فاحرا ہم ان آموا لم بمعہم ہد الاساء و بموہوا ادا ما وا عرمہنہ المساملس
 العذاب و دل علی ذلک فوله «ان احل اللہ اذ احا لا نوحروکم بعلمون» ذلک

سواء كنتم مومنين او كافرين موثقين اني سوف اهللك اومثقين اني سوف اهلككم قال يعنى نوحاً
يسكن الى الله ما فاسدا من قومك

« رب اني ادعوك قومي للابواب » اى - واصلت الدعوة وقبل دعوتهم
احيانا بالليل واحيانا بالنهار وقبل كان ياتي باب احدكم لليل فمخرج الباب فمقول صاحب
الباب من على الباب - « فقول انا نوح فل لاله الا الله »

« فلم تردهم دعائي الا فراراً » اى - لم يردوا الا انما ياتي الى العبيد واعراضاً
« واني كلما دعوتهم لم يحضرهم » اى - دعوتهم الى الايمان لم يسمعون « فمعلمهم
« جعلوا اصابعهم في آذانهم » لئلا يسمعون دعوتي « واسمعوا نبيهم » اى -
عطواها وجوههم لئلا يروني « واصرروا على كفرهم واسكروا اسكتاراً » اى -
يكثروا عن الحق بكرا ورفعوا عن الايمان لك برفعا فقالوا اؤمن لك واسمعك
الا ردلون

« ثم اني دعوتهم جهاراً » طاهراً يرى بعضهم بعضاً قال اني عاص محار
اعلى صوى « ثم اني اعلب لهم » الدعا لبعض فواسررب « امض وقبل اعلب احيانا
واسررب احيانا وقبل اعلب لمن اسررب واسررب لمن اعلب وفي بعض التفسير
ان نوحاً لما آذو اذآء شديد حتى كانوا يصرونه في اليوم مرات على صر فقال الله
ان يواربه عن اصارهم وصر عن اعينهم بحيث يسمعون كلامه ولا يرويه « فقالوا
بمكرر ففعل الله ذلك به فدعاهم كذلك ربما فلم يسمعون فقال الله ان بعد الى ما كان
وهو قوله « اعلب لهم واسررب لهم اسراراً »

« فقلب اسمعوا وكنتم » اى - اسعدوا معرفه طاء « انه كان عماراً » كان
صله والمعنى انه عمار لمن برك معصيه واسمعوا قال الى (من) فمن اعطى الاسمعاء
لا يسمع المعمر لان الله سبحانه قال انه يعرفوا وكنتم انه كان عماراً

« نرسل الامم عليكم مدراراً » وذلك ان قوم نوح لما كذبوا وما ناطوا ولا
حسن الله عنهم المطر واعم ارحام سائهم ارحم منه فهلك اموالهم ومواسمهم فقال لهم
نوح « اسمعوا وكنتم » من الشرك اى اسعدوا المعمر بالوحد « نرسل

السماء عليكم مدراراً ، المدرار المطر الكبر الدّر

«ويعيدكم ناموال ويسى» أى - ويعطىكم ربه الدما من الاموال والنس
 «ويجعل لكم حبات» سانس واسحارا «ويجعل لكم انهاراً» حاربه وعندهم الله
 سبحانه ان يرد ذلك عليهم ان آمنوا روى السعوى ان عمر (رض) حرج سسعى
 فلم يرد على الاسعفار حتى رجع فعزل له ماراً ساك اسسعب فقال عمر لقد طب المطر
 بمحاديح السماء الى سسرل بها المطر ثم قرأ «اسمعروا ربكم انه كان عماراً»
 «يرسل السماء عليكم مدراراً»

و روى ان رجلا ابى الحسن بن على عليهما السلام فسكاله الحدوده فقال له
 الحسن اسعمر الله فأا آخر، فسكاله الفعر فقال له اسعمر الله انا آخر فقال
 له ادع الله ان يردى اماً فقال له اسعمر الله انا آخر فسكاله حفاف ساسمه
 فقال له اسعمر الله فعزل له اناك رجلا يسكون الوااا وسيلون ابواعاً فامرهم كلهم
 الا اسعفارا فقال - ما فلف من ذاب نفسى فى ذلك ما ابا اعرب فف قول الله سبحانه
 «اسمعروا ربكم انه كان عماراً يرسل السماء عليكم مدراراً» الآه

قوله «ماتكم لا ترجون لله وقاراً» هذا الرحاء بمعنى الحوف والوفار العطمه
 أى لا تحافون لله عطمه، وفل معاً لا سكرون لله نعمه ولا يعرفون له حقاً قال
 الرجاح معاً مالكم لا رجون عافه الايمان ولا بو حدون الله وقد حمل لكم فى امسكم
 آه يدل على الواحد من حلفه ااكم اطارا اى - ازاب ومراب حالا بعد حال بطعاً
 ثم علما ثم مصفا الى تمام الحلق

وقيل «حلقهم اطواراً» بمعنى حلقهم حين اخرجهم من طهر آدم للعهد ثم
 حلقهم حين ابدىهم اتراهم (ع) للحج ثم حلقهم ليله اسرى رسول الله (ص) فارا
 ااهم وقيل «اطواراً» اى - اصافا فى الواكهم ولما كهم

«المبروا كيف خلق سبع سموات طافاً» بمصفا على بعض وطافا جمع طبق
 وهى صفة لسبع، اى - حلق فيها سموات طباق وقيل نصب على المصدر فقال
 طابف مطافه وطافا اى - طابو بهما طافا حلق بمصفاو بعض بذلهم بذلك على
 قدرته ومسه

« وجعل القمر فيهن نوراً » معنا في سماء مهن وهي السماء الداه اءا كهلوك
 فلان مواز في دور سى فلان وهو في دار واحد منها قال اى عاس ان الشمس
 والعمر وحوهما الى السموات وصوء الشمس وبورالعمر فيهن وافصهما الى الارض وقال
 عبد الله بن عمر والعاص صىء الشمس في السماء من السماء السابعة عند عرس الرحمن
 في الصف من السماء الرابعة ولو اصاب من السماء الدنيا لم يعم لها سىء « وجعل الشمس
 سراجاً » اى - مصباحاً مصباحاً

« والله انكم من الارض ناساً » اى - اكم قسم ما نا، بمعنى خلق اناكم
 آدم من التراب وامم اولاد

« ثم بعدكم فيها عند الموت وحر حكم احرا حاً » عند البع دل بالسا
 الاولى على حوار البع في الماء

« والله جعل لكم الارض ساطعاً » اى - فرسها لكم اصبر فوا عليها محسناً
 ودهاناً وفل

« تسلكوا منها سبلاً » سبه من الارض والفحاح جمع الفح وهو الطرب الواسع،
 وفل « سبلاً فحاحاً » اى - طرفاً محببته

« قال نوح رب ابعث عصى » فما امرهم به من الوه والامان « و ابعثوا
 من ثم نرده ماله وولده الاحساراً » اى - ابعثوا ابعثاء هم الءءس لاربءون
 نابعام الله عليهم بالمال والولد الا عصانا ونصانا في الآخر قرأ مءنى و سامى و
 عاصم « وولده » بالبع وفرا الآخرون « وولده » ضم الواء على الجمع نحو الاسء
 والاسء بالضم العسر والعوم

« ومكروا مكراً كماراً » اى - مكراً كسراً عطماً، فقال كسر وكمارو كمار
 معنى واحد وفل كمار للمالعه والمكر فى اللغة عابه الحبله وهو من فعل الله تعالى
 اءماء البءسر ومعنى الله ابعث مكروا فى ءءن الله عروءل حبب اءءوا فى الارض
 بالكفر والبكءب، وفل مبع الروساء اساعهم من الامان نوح (ع) و حرسوهم
 على فله

«وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ، أَي لَا مَرْكُوعًا عَادَ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا»
 فَرَأَاهُمُ الْمَلَكُ وَدًّا، سَمِ الْوَادِ الْبَاقُونَ مَحْجَاهُ فَوَلَّاهُ سَوَاعِدًا وَلَا نَعُوثَ وَنَعُوثَ وَنَعُوثَ
 هَذِهِ أَسْمَاءُ كَاتِبِ لُحُومِ يُوحَ نَمِ اسْتَحَبَّ الْعَرَبُ أَسْمَاءَهَا وَعِنْدَهَا فِكَاتِبٌ وَذَلِكَ
 سَوَاعِدُ لَهْمْدَانِ وَنَعُوثَ لَطِي وَنَعُوثَ لِكْنَانَهُ وَنَعُوثَ لِحْمِيرَ وَقِيلَ إِنَّ «وَدًّا» كَانَ عَلَى
 صُورِ رَحْلٍ وَ«سَوَاعِدًا» عَلَى صُورِ امْرَأَةٍ وَ«نَعُوثَ» عَلَى صُورِ اسْدَدٍ وَنَعُوثَ عَلَى صُورِ فَرَسٍ
 وَ«نَعُوثًا» عَلَى صُورِ طَائِرٍ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ كَعْبٍ هَذِهِ أَسْمَاءُ قَوْمٍ صَالِحِينَ كَانُوا مِنْ آدَمَ وَ
 يُوحَ فَلَمَّا مَاتُوا كَانَ لَهُمْ أَسْنَاعٌ مَبْنُودَةٌ فِي الْعَادِ فَجَاءَهُمْ الْفُلْسُ وَقَالَ لَوْ صُورُنَا
 صُورَهُمْ كَانُوا أَسْطَلَكُمْ وَأَدْعَى إِلَى الْعَادِ وَابْعَدَ مِنَ الْبَسَانِ فَعَمَلُوا بِمِثْلِ قَوْمٍ بَعْدَهُمْ فَقَالَ
 لَهُمُ الْفُلْسُ إِنَّ الدِّنَّ هَلِكٌ كَانُوا يَبْعُدُونَهُمْ فَبَعْدُوهُمْ فَأَبْدَاءَ عَادَ الْإِثْيَانِ كَانُوا مِنْ
 ذَلِكَ وَسَمِ لَكَ الصُّورَ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ لَا يَهُمُّ صُورُهَا عَلَى صُورِ أُولَئِكَ الْقَوْمِ
 مِنَ الْمُسْلِمِينَ

وَرَوَى عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ بِلْكَ الْإِثْيَانِ لَمَّا كَانَ أُمُّ الْعَرَبِ فِيهَا الطُّورُ
 وَطَمَحَ الرَّابِ فَلَمْ يَرْجُ مَدْفُوعُهُ حَتَّى أَجْرَحَهَا السُّطَّانُ لِمَسْرُكِي الْعَرَبِ فَاحْدَوْهَا وَ
 «دَوْهَا» وَكَاتِبُ الْعَرَبِ أَسْمَاءُ أَحْرَاقَاتِ كَاتِبِ لُحُومِ الْعَرَبِ لُحُومِ الْعَرَبِ
 وَمِنْهَا لَهْمْدَانِ وَأَسْنَاعُ وَنَالَهُ وَهَيْلُ أَهْلِ مَكَّةَ فَكَانَ أَسْنَاعُ حِمَالِ الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ وَ
 كَاتِبُ نَالَهُ «إِلَ الرُّكْنِ الْمَنَانِيِّ» وَكَانَ هَيْلُ فِي حَرْفِ الْكُفَّةِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ دَرَاغًا
 «وَقَدْ أَصْلَحُوا كَثِيرًا» أَي - صِلَ سَبَبُ الْأَسْمَاءِ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ كَقَوْلِهِ «رَبِّ
 إِبْرَاهِيمَ أَصْلَانِ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ» وَفِيهِ مَقَابِلُ أَصْلٍ كَثِيرًا وَهُمْ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ
 «وَلَا تَزِدْ لِلْكَافِرِينَ إِلَّا وُدًّا» هَذَا دَعَاءُ عَلَيْهِمْ بَعْدَ مَا أَعْلَمَ اللَّهُ يُوحَا هُمْ لَا يَوْمِرُونَ
 وَهُوَ قَوْلُهُ «إِنَّمَا يَوْمُكَ مِنَ الْيَوْمِ» وَجَاءَ فِي الْمُسْنَدِ أَنَّ الرَّحْلَ مِنْ قَوْمِ
 يُوحَ يَسْطَلِقُ وَلَدَ إِلَى يُوحَ فَعَمِلَ لَهُ أَحَدُهُمَا فَانْهَكَ كَدَابَ وَانْ وَالَّذِي قَدْ حُدِّثَ بِهِ
 فَمِنْهُ الْكُفَرُ عَلَى كَثَرٍ وَمِنْهَا الصُّعْرُ عَلَيْهِ
 «مِمَّا حَطَّسْنَا بِهِمْ» فَرَأَى نَوْعَهُمْ وَحَطَّاسَهُمْ وَكَلَامَهُمَا جَمَعَ حَطَّسَهُ أَي - مِنْ

خطاياهم وماصله والمعنى سب خطاياهم «اعرفوا فادخلوا ناراً» دخول العاذل
على اسباب عذاب العبر لانها للسبب قال الصحاك هي في حاله واحد في الدنيا كانوا
يعرفون من جانب و قال مقاتل ادخلوا ناراً في الآخرة «فلهم يحدوا لهم من دون
الله انصاراً» اي - لم يسمعهم اصنامهم الحمسه ولا غيرها من عذاب الله

«وقال نوح رب لا تدركني النار» اي - احداً، فقال
ما في الدار دار اي - احداً، اي - لا يترك احداً يدور في الارض فذهب ونحيى واصله
دوار فمعال من دار يدور و قال القسي اصله من الدار اي - ساكن دار

«انك ان تدركهم يصلوا عبادك» اي - يدعهم الى الصلال «ولانلدوا الا
فاخر اكهاراً» اي - الامن سمح و كبر قال محمد بن كعب ومقاتل و الربيع وغيرهم
انما قال نوح هذا حين اخرج الله كل مومن من اصنامهم و ارحام سنانهم و اعلم
ارحام سنانهم ، و اسس اصنام رجالهم قبل العذاب نار من سبه و قيل سمعن سبه و
احرار الله نوحاً ايهم لا يؤمنون ولا يلدون موماً فحين دعا عليهم نوح فاحاب الله دعا
واهلكهم كلهم ولم يكن فيهم سبي و قال العذاب لان الله تعالى قال «وقوم نوح لما
كذبوا الرسل اعرف ما هم ولم يوحى الكذب من الاطفال»

«رب اعرفني و لوالدي» واسم اسه لملك بن موسليح و امه هبل بن لآموس
ابن موسليح بن عمه و كانا مسلمين على مله ادرسي (ع) «ولمن دخل نبي موماً»
اي - مسجدي و قيل سفي و قيل ملكي و دسي «و للمومنين و المومنات»
هذا عام في كل من آمن بالله و صدق الرسل الى يوم النمامه و قيل من امه محمد (ص)
«ولا ترد الظالمين الا ماراً» اي - هلاكاً و دماراً و كسراً و السر دفاً و الذهب و قال
في الاولى صلالا و في الثانيه سارا لان في الآيه الاولى اصلوا كسرا اي حارهم بالاصلال
صلالا بم دمرهم بدمرا

النوبة الثالثة

فوله تعالى «نعم الله الرحمن الرحيم» اسم عربی بر من عند الف سهاد من طلمه
ودع وساد، من عرفه انكر احياه من صحبه ترك محابه، مرد كره نسی اسمه، من
سهد همد عقله ولته، من عرفه اعرف ايه وراء ماوصفه - تمام او كه رسكاري
مدكان در رعای او دل مسافان بسنه بندوفای او، تمام او كه سعادت سعنا بر فصل
او سقاوت اسما ارا بر عدل او، تمام او كه نهای عالمان بمسب او، نهای آدمیان ناراد
او هفت آسمان رفیع ایوان در كا او، هفت رمن بار گسرد مهر حاصكیان او،
خوردند عالم آرا بحكم او همكل ما گهی خون جلورین و گهی خون ورفسمن
بهدر او هر كه عزیزی است آراسه حلق كرم او هر كه دلیلی است حسنه
بر مهر او

بر طریق درمباحات گفته الهی در الهیت نكباتی و در احداثی همنای
و در ذات وصفات ارجل و خدائی منصف نهائی متحد كبرنایی، مانه هر سوا و بنا
هر گدایی همه را خدائی دادوست گزایی

در جسم منی روی من سمائی و اندر دلمی هنج من نكرائی
ای جان و دل و د و ای سانی خون او دل و دد در كنارم نانی
«آنا ارسلنا نوحاً الى قومهِ» خوخل حلاله و بعدست اسماو و تعالی صفانه
خون معلم قدیم دانسته بود و بعد ر كردد بود كه اعمال و افعال و احوال آدمی بعضی
سبب سقاوت است و بعضی سبب سعادت و بعضی ربان جان و بعضی حسران ایمان و دانست
كه آدمی بحد خویش را بمصالح دین خویش نبرد و اسباب سعادت او سقاوت ناردند،
بحكم فصل و كرم خویش بنعمت رانی را كه در ازل سعادت انسان حكیم كرد و د
ر گرد و انسان را ازین راز آگا كرد و انسان را بنعم داد و بخلق فرساده «لنسلهم
ما نسعون» نارا خوف و رجا باسان بنامند و رهر و ناهردین ارم خدا كنند و نفع

و صرا امان مان کمند فومی را که امان آرند بفصل کسر سار دهد فومی را که
 ارا امان سرباز ورسند مذاب الم نذار کمند حنائکه رب العزة گف «رسلا مسر من
 و مندر من لئلا یكون للناس علی الله حجة بعد الرسل» نا هیکس را حجب بماند و
 اگر الله حواسی همه خلق را بی واسطه و بی رسول امان دادی، لیکن حواس که
 گروهی را از سدگان خود برسال و نبوت گرامی گرداند و هر یکی را نوعی
 کرامت مخصوص کند آدم را صوب دهد، نوح را کرامت، ابراهیم را حلق
 موسی را مکالم، عسی را رفعت، مصطفی را (ص) محبت و ناس حصابن عرب
 و مرست اسان حراس، نه نظام ملک حوس که عرب و حلال او مسعی است
 ان لم یکن ثم کان حصر عرب اورا از نبودن و دیدی می در نیاید دوام
 ملک اورا آسمان و آسمانیان رمن ورمه ان می در ماند کسر ای اورا عرب او س
 حلال اورا حمال اوس

فلوحها من وجهها فمر ولعنها من عينا كحل
 «انا ارسلنا نوحا الی قومہ» حای دیگر گف «انا اوحنا الیک کما
 اوحنا الی نوح» نا محمد ما را عام دادیم حنائکه نوح را عام دادیم، اما معام
 نوح بهدند عمو رب بود و معام محمد سار رحمت و د نوح را گف «اندر
 قومك من قبل ان نابعهم عذاب الیم» محمد را گف «سر المومنین ان لهم
 من الله فضلا کسرا» در معام نوح هم عمو رب فرانس داس، گف «اندر قومك»
 آنکه آخر حدیث معروف کرد گف «نعمتکم من دونکم» و در معام محمد (ص)
 سار رحمت فرا س داس و د کر م و انس داس که «انا ارسلناک ساهدا و مسرا
 و ندرا»

نوح قوم خود را وعد عذاب داد گف انا احاف علیکم عذاب يوم عظيم
 اسان گف «فا ما جابدا» ما از آن عمو رب که ما را وعده میدهد و می رسانی
 رب العالمین وعد او راست کرد که «فانعمنا بهم فاعرفناهم اجمعین» مصطفی

عربی (ص) ام خود را وعد معرب و فصل داد که «والله بعد کم معمر منه و فصلا»
 مومنان گفتند «رما آنا ما وعدنا علی رسلک» خداوند ایدای که بر زبان
 بعامر ما را داد ای وفای آن را مستطربم رب العالمین وعد راسب کرد گفت «لهم
 در حاب عند ربهم و معمر و دروی کریم» نوح حوین ارفوم خود بر نحمد سطلیم بدر کا
 عرب سد اسان را سعات کرد گفت «رب انی دعوب قومی لیلای و بهار ا فلیم
 نرد هم دعاالی الا فراراً» مصطفی محمد (ص) حوین ارفوم خود بر نحمد دسب
 سعب بر سر اسان هاد اسان را سعات کرد که «اللهم اهد قومی فابهم لا یعلمون»
 لاحرم قوم نوح سعات نوح درین جهان هلاک شدند و در آن جهان معرب و رسیدند
 «اعرفوا فادخلوا بازاً» و ام محمد سعات وی درین جهان هذاب یافتند «بهدهم
 ربهم با ما بهم» و در آن جهان معرب رسیدند «لهم معمر و احر عظیم» حوین
 نوح ارفوم حوسین سالت و بدر کا عرب سطلیم کرد رب العالمین لحسی سعب و
 بر سب حوس ۱ باد آن قوم داد و اسان را رکمران و با ساسی آن بوسج و ملامت
 کرد که «ما لکم لانر حوین لاه و فاراً» «و قد خلقکم اطواراً» چه رسد سما را که
 سکر نعم نمگرارید و حق بر سب ما نمی سناست و خود میداند که سما را ارچه
 آفریدند و حوین آفریدند حالا محالا و طورا طورا اول نطعهای از صلب صعبی
 بر حم صعبی آوردند آن فرار مکس و مکان حصین بداسم مگر که نعلم قدر
 حوین سگاسم آن فطر ای آب را حوین گرداندم آن حوین را کوس گرداندم آنکه
 استخوان در آوردیم بهم نبود کردم حوین فالب مصور معدن تمام گسب حان لطیف
 را فرمان دادم تا بس در آمد حنانکه سلطای بصری یا همایی نوکری ناهر عصوی
 حلسی داد سبایی بحسم، گمار بریان، سماع سگوس، کرفس بدسب رفس نمای
 ای بند نسکوب سازاسم «فی احسن بھوم» قد و سراسم، از همه مکوفات برا
 سکو رآفریدم و از همه موخودات را رما رگاسم

حوین صورت بوب سگارند سگسور حوین فامب بوسر ر سگارند سگسور
 حوین نفس و بسب آرد سگارند از سرم فرو درید نفس ب آرد

کرد کار حکم، خداوند کرم، حل حلاله که را حمل صورت افروزد و
 بدایع قدر در فطرت تو نمود و دل سوخت سازاست و رنگار انکار ابرو مردود،
 چه گوئی از حکمت او و رحمت او سرده که آراسه و فراسه خود را بسوزد؛ کلاولما
 حون درین حال نامل کسی و در صبح آفرید کار بد بر کسی بر نان سکر مگوی
 از فطر آن نطفه بگاس مرا بر حنم چه د بصل بگاس مرا
 از حمله خلق سر را فراسه مرا سکر امرد را که سن نکوداست مرا
 نوح حون آن همه نعمت و کرامت حق ا ناد اسان داد و از اسان سکر
 بسند و حر کفر و بکدب اسان را نفروزد، روی اریسان بگردانند و گفت
 «رب اعمر لی و لوالدی و لمن دخل بیی مومناً» خداوند مرا با عمر و دوراند
 من و هر که با من در آمد در عهد من «و للمومنین و المومنات» و آن مومنان
 امت احمد مردان و زنان اسان که آخر عهد در وجود آمد بهیسه همه امم و بسندند
 و خداوند

۷۲- سورة الجن - مكية

البقرة الاولى

فوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » نام خداوند فراع بحسان

مهران

« قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ » بگو نام خدا آگاهي دادند مرا « أَنَا سَمِعُ نَهْرًا مِنَ الْجَنِّ »
که [به قرآن] و سندن گروي از دريان « فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا (۱) »
گفتند که ما فرآئي سندن سگفت

« يَهْدِي إِلَى الرُّجْدِ » که را ميساند براسي « فَأَمَّا لَهُ » بگرويدم
بآن « وَلِي نُشْرِكَ بِرَبِّنا أَحَدًا (۲) » و انار بگريدم خداوند خوش هج کسی
« وَابَهُ تَعَالَى حَدَّثَنَا » بر براس و ناک و بر رگوارد خداوند ما « مَا اتَّخَذَ
صَاحِبَهُ وَلَا وَلَدًا (۳) » نه در کرف بر لي و نه فرزند

« وَابَهُ كَانَ يَقُولُ سُبْحًا عَلَى اللَّهِ سَطَطًا (۴) » و آن سحرده انکار گوي
ما بر خداي مي دروغ گف

« وَأَنَا طَبَا » رما حيان مي مدياسم « إِنْ لِي بِقَوْلِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ عَلَى اللَّهِ
كِدَانًا (۵) » که آدمي و بری ر خداي دروغ مگوي

« وَابَهُ كَانَ رَحَالٌ مِنَ الْإِنْسِ » و مرداني بودند از مردمان « نَعُوذُونَ بِرَحَالٍ
مِنَ الْجِنِّ » که فرماذ منحواسند مرداني از دريان از سريندان انسان « فَرَادَوْهُمْ
رَهَقًا (۶) » بر مان را غلط افروند و فرست

« وَابَهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنُّهُمْ » و در سان حيان مدياسند که سما مدياسند

« إِنْ لِي بِنِعْمِ اللَّهِ أَحَدًا (۷) » که الله هجکس را بسمان نخواهد فرساذ

« وَأَنَا لِمَسَا الْعِمَاءِ » و مادر آسمان حسسم [حبر نموسدن را] « فَوَحْدَانَاها »

مُلب حراً شدند: «آسمان را بر کرده نافسم از گوسوانان برور «وَسْهَباً»
و ساجه های آس

«وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ» و ما برورگار بسسگهاها داسم در
درهای آسمان موسدن را «فَمَنْ يَسْمَعُ الْآنَ» هر که اکنون موسد «يَحْدِثُهُ
سَهَابًا رَصْدًا»^(۹) حوسس را ساج آس دندمان باد و گوسوان

«وَأَنَّا لَا نَدْرِي» و ما سواسم اکنون «أَمْرٌ أُرِيدُ مِنْ فِي الْأَرْضِ» که باهل
رمن بدی حواسه اند «أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَصْدًا»^(۱۰) ما حدادد اسان
ناسان بسکی حواسه

«وَأَنَّا مَّا الصَّاحُونَ» و از ما سب گروهی سکان «وَمَنَادُونَ ذَلِكَ»
و سب از ما حر ار آن «كَطَارَاتِقٍ قَدْ دَا»^(۱۱) ا حوی حوی بودیم از هم حداد
[و حر در کس و کردار]

«وَأَنَّا نَظُنُّهَا» و ما درست بداسسم و سس «أَن لِّي نَعْرِضَ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ»
که از الله سس سسسم در رمن «وَلِي نَعْرِضَ هَرَبًا»^(۱۲) و و ا م که از و کر رم
«وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى» و ما حوی سمام راسب سسدم «آمَّا»^(۱۳) گرویدیم
آن «فَمَنْ يَوْمَ نَرَهُ» هر که سگروید حدادد حوس «لَا يَخَافُ يَحْضًا
وَلَا رَهْبًا»^(۱۴) گوی سمرس از کاسن حر دو گره ازی کما کسی ما فرمودن
سکاری ما وان

«وَأَنَّا لَمَّا الْمُسْلِمُونَ» و سب از ما مسلمانان «وَمَا الْفَاسْطُونَ» و سب
از ما کر راهان بر حوسس سسگاران «فَمَنْ اسْلَمَ» هر که مسلمان سد و کردن
بهاد «فَاوَلَيْكَ بُحْرًا رَصْدًا»^(۱۵) اسان آمد که بهمه گردند و راسی سسسد
«وَأَمَّا الْفَاسْطُونَ» و اما کر راهان و سسگاران بر حود «فَكَانُوا لِحَبْمِهِمْ
حَطًّا»^(۱۶) اسان دورح را هرم اند

«وَأَن لَّوْ اسْقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ» و اگر اسان اسسسد ردا کمر «لَا سَمْعًا
هُمْ مَّا عَدَفَا»^(۱۷) ما اسان رأ آب دول و سب روا م و سس سراج حوس دهم

« لِمَ يَسْتَعْجِلُونَ » یا اسان را در آن آرماس کسم « وَمِنْ تَعْرِضٍ عَنْ ذِكْرِنَا »
 و هر که ارنا حداد حوس و رسس حدانود حوس روی گرداند « يَسْلُكُهُ عَذَابًا
 صَعْدًا (۱۷) » اورا در عای افکند سجد

« وَانِ الْمَاصِحِدَ لِلَّهِ » [و سجود] و حای نماز [و هف اندام نماز کرا] الله راست
 « فَلَا يَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (۱۸) » بالله حدای دیگر مخواند [و برسند]

« وَانَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ » و حوس برمای حاسب سد حدای و او را
 مخواند « كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِيَدَا (۱۹) » بردنك و د که دربان و رامادندی
 [اخرس بر سماع قرآن]

« قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي » نگو من حدانود حوس را حوام و برسم
 « وَلَا أُسْرِكُ بِهِ أَحَدًا (۲۰) » و او انبار کبرم همکس

« قُلْ إِنِّي لَا مِلْكَ لَكُمْ صِرًا وَلَا رِسْدًا (۲۱) » گوی بسب من نسب، نه
 نادسام و حوام سمارا نه گردیدی و نه کاری راست در حورو بسم
 « قُلْ إِنِّي لَنْ يُخْرِجَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدًا (۲۲) » گوی مرا از حدای کسی که دارد
 « وَلِيَّ أَحَدٌ مِنْ دُونِهِ مُدًا حَدًا (۲۳) » و نام فرود ار او نازکسنگاهی و رسها حای
 [و می نام حوسس را هیچ کاری و هیچ روی را]

« إِلَّا بِلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالًا بِهِ » مکر رساندن از الله آورد بعام ار « وَمِنْ
 بَعْضِ اللَّهِ وَرِسُولُهُ » و هر که سر کس از حد او رسول او « فَإِنْ لَمْ يَنْهَ عَنْهُمُ اللَّهُ فَإِنَّهُمْ
 لَمَنْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي » حانودان در آن

« حَبِطَ إِذَا رَاوَا مَا يُوعَدُونَ » یا آنچه اسان را وعد میدادند به نمند
 « فَسَيَعْلَمُونَ مِنْ أَصْفَ نَاصِرًا » آری آکا سود که کسب که سب ناز رسب
 « وَاقُلْ عَذَابُ اللَّهِ أَكْبَرُ » و ادك سنا بر

« قُلْ إِنِّي أَدْعُو رَبِّي » گوی من بدام « أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ » که اس رسا حبر
 که سمارا وعد میدهند « فَرْدَكْ » ام بچعل لله روی امدا « بالله آن راهسنگاهی
 بهاد نادرگی

«عالمُ العب» آن دانای نهان «فلا تُظهرُ علی عمه احدًا (۲۶)» آکا

نکند از نهان خویش [و مطلع نگرداند بر آن] همکس را

«الأمی ارنی من رسول» مگر آن رسول بپسندید «فانه سلک من یس

بدله و من حلقه» الله میراند پس آن رسول و از من او «رصدًا (۲۷)» کوسوانان

[و فرسنگان تا تور و با بعد پس با سخن خدای می گوسند] که در آن بر ما و از آن

حرر نگاهار

«لعلم ان قد انعموا رسالات ربهم» ما محمد بداند که اسان که بنعام

رسانیدند از خدایند او رسانیدید «واحاط بها لدنهم» و الله خود داناست تا همه

برد یک فرسنگانست و آنچه برد یک ساطن است «واحصى کل شی عددًا (۲۸)»

و خود دانسته بود هر حرر پس از آن حرر و چند آن و حو آن

الموة الثانية

این سوره الحی بنسب و حسب آب است، دو نسب و سی و پنج کلمه و هشتاد و

هفتاد حرف جمله به هکله فرود آمد تا جماع مفسران و درین سوره از ناسخ و

میسوخ حرری نسب و در فصل سوره انی کتب در اب کمدار مصطفی (ص) کما

«هر که سوره الحی را خواند الله تعالی او را ثواب آزاد کردن بردگان دهد بعد از

دری که به محمد نگروید و عدد هر مری که نگروید بار

«قل» ما محمد، احبر فومک ما لیس لهم، علم من من فعال «أوحی الی»

ای - احبر بالو حی من الله «انه اصمیع» القرآن «فر من الحی» «الحی» حذرهای

الاحیام همه خلق من البار علی صور بحال صور الملك والاس، موسوف بالعل

کلاس والملك ولا مظهر رر للانس، ولا تکلموهم الا صاحب معحر مل یوسوسون

سائر الناس و هم اولاد ایلیس فی قول بعضهم، منهم ومن و منهم کافر و الکافر منهم

سمی سبطاناً وقال انی عاس الحی ولدالحان ولسوا ساطن ولساطن اولاد

البلس و قد سبق الكلام فيهم في عرموصح قوله « يهر من الحن » قال ابن عباس
كانوا اسمه وقيل كانوا اسمه من حن تسمى من ارض الموصل من ملوكهم وقيل
من حن اليمن وقيل كانوا هودا وقيل كانوا مسركس وقيل سب اسماع هودا
فماذكر ان الساطن قتل معاله (ص) احدث من السماء معاهد للسمع فادنا سمعوا
كلمه رادوا فيها سعا فكانوا يلغون الى اوليا بهم من الاس فلما بعث النبي (ص) سمعوا معاهدهم
ورموا السهم فمن اسمع بدمعته (ص) وحذله بها رصدا فاحرق فلما سمعوا من ذلك
وحل سبهم ومن حن السما ارسل السهم علىهم احسموا وقالوا لا لمس ذلك وقالوا
ما حال منا ومن حن السما الا سيء حدث فاصروا مساري الارض ومعاربها فاطلعوا
بظلمون ذلك حنى وهو حنى بهامة فوجدوا رسول الله (ص) مع من من اصحابه بطن الحن
وهو وادس حن حن قال له سوق عكاظ فوجدوا صلى باصحابه صلو الصبح فاسمعوا
المرآة وقالوا هذا الذي حال منا ومن حن السما وقيل لم رالوا يدون حنى « كادوا
تكونون عليه لئلا » ثم رجعوا الى قومهم وقالوا « اننا سمعنا قرانا عجا » منا
الكلام الخلق في العلم والمعنى لا يدر احد على الانسان مثله والعب حكاه عن «
استسكارا او اسحسا قال عمر ابن حنبل كتب عند عبد الله بن مسعود فانا
رحل فقال له كنا في سفر فادنا حن حن حن سقط في دمها ففقط رحل فافطعه
من عمامته فلعها فيها فدمها فلما امسنا ونزلنا انا امرأان من احسن سا الحن
فقالا انكم صاحب عمرو؟ - فلما اى عمرو؟ - قالوا الحمد الى دسموها فاسرنا
لهما الى صاحبها - قالوا اى كان آخر من بنى ممن اسمع القرآن من رسول الله
(ص) كان بن كافرى الحن ومسلمهم فقال فضل فيهم فان كسم اردم « الدنيا
بوساكم فعلمنا لا انا فعلمنا ذلك لله - فقالا احسم ودهنا فقال اسم الذى
لف الحمد صموان بن معطل المرادى صاحب قصه الافك والحنى عمرو بن حنبل
« يهدى الى الرشد » اى - الى الصواب وهو الوحيد لله والايمان ورسوله
وحلج الابداد لله « فامناه » صدقنا به « ولى سر كثرنا احدا » معنى البلس لا يهتم
لم يرجعوا الى البلس بعد الايمان واسماع القرآن

« **وايه تعالى حذرنا** » اى - عطمة و ما ، حلال و ما ، عى و ما عن الصاحبه والولد امر و ما ملك و ما ، وسلطانه قدر و ما ، ذكر و ما هذا كله احوال المفسرين ، والحد العطمة ومنه قول النسي **ما لك** كان الرجل اذا قرأ **العمره** و آل عمران حد فى اعسا ، اى - عظم ، والحد العنى وفى الحصر « **لا تسمع** والحد منك الحد » ، اى - لا تسمع والحد منك عما انما ، معه طاعك والعمل بما رصك ومنه قوله صلى الله عليه وسلم « **وقف على باب الجنة** فاذا اكتم من يدخلها القراء واذا اصحاب الحد محبوسون » معنا واذا اصحاب العنى فى الدنيا محبوسون « **ما الحد صاحبة ولا ولد** » اى - تعالى حلال و ما وعطمة عن اجد روجه او ولد

« **وايه كان يقول** » احملوا فى هذا الالف ومن بها كات مردود الى الوحي وهو قرأ ب اهل الشام والكوفة ومن حفصها كات حكاية عن الحسن وهو قرأ ب الآخر « **وايه كان يقول سمعها** » هذا السمة النسي « **على الله سططا** » اى - حورا وكندا يعنى كلمه الكفر وقيل السطط الحد - اى - يقول ما هو بعد من وصف الله يقول اسط الرجل اى ما هو بعد

« **واناط ما ان لى يقول الانس والحس** » فرائعوب « **يقول** » منح الالف و سيدى الواد والاهول الافراء والكذب ، اى - كما بطن ان الكفار من العرب عن كان فى دعوتهم كلمه الكفر وان لله صاحبه ولدا حتى سمعنا القرآن وهذا اعداء منهم اى - اسمعهم فيما قالوا على طر ان احدا لا تكذب على الله فلما سمعوا القرآن اسموا ان اناس ومن معه كانوا كاذبين فيما يزعمون ثم كلام الحسن هاهنا به اسما ب فقال الله عروحل

« **وايه كان رجال من الانس يهودون رجال من الحسن** » كان الرجل فى الجاهلية اذا نزل وادياً بالمل قال اعود سيد هذا الوادى من سرسقاء و هو ب فى امن حتى صبح روى عن كردم بن ابي السائب الانصارى قال خرج مع الامى الى المدينة فى حاجه وذلك اول ما ذكر رسول الله (ص) بمكة فأوابا اليه ب الى راعى عيم ، فلما اصف المهاجره دب فاحد حملا من العيم ، فوب الراعى فقال باعمر الوادى حارك فمادى مباد لايرا يقول باسرحان ارسله فالى الحمل بسيد

حتى دخل الميم ولم يسه كدمه فانزل الله عز وجل على رسوله (ص) حكمة
 « وانه كان رجال من الانس يعوذون رجال من الحي فرادوهم رهفاً »
 اى - فراد الانس الحق ذلك بذلك تكبرا وعظمه عند اعينهم وقالوا انهم يحافوننا
 وقد سدنا الانس والحي فاردادوا ذلك انما - وقبل راد الحي الانس رهفاً اى -
 طعنابا وكفرا وجهلا وهلاكاً وبعدا عن الحق

« واتهم ظنوا » هذا انما من كلام الله اى - ان الحي حسبوا كما حسبهم انما
 الانس « ان لى نعم الله احداً » نعموه - وفي ان له نعم الله احدا بالرساله
 الى حلقه ليدعوهم الى توحيد كما طن بعض الانس ذلك

« وانا المسمى السماء » اى - طلبنا المصرا الى السماء لاسراى السمع ومنه
 الحذب الذى ورد ان رجلا قال لرسول الله (ص) ان امرأتى لا تدع عنها دلامس
 اى - لا يرد يد طالب حاجه صغرا يسكو بصنعها ماله قال اهل اللغه لمسب السىء
 والمسب اى - طلب كما يقال كسب واكسب وقال الشاعر
 الام على مكه والمسه فلا احد

« فوجدناها ملتب حرمات سدوداً » هذا كلام لحي منهم لبعض اى - طلبنا حرم
 السماء فوجدنا اواب السماء وطرفها ملتب من المار بكة الدس بحرسون من
 الاسماع « وسهناً » جمع سهاب وه المصى الموقد من النار يرمون بها
 « وانا كما نعد منها » اى من السما « معاعد للسمع » اى - مواضع لاسماع
 الاحبار من السما كان لكل حى من الحي اب فى السماء يسمعون منه وكان هد
 الذهب فى الحاهليه فاداحا الاسلام سدود وامتدور د بها قال الزهرى كان يرمى
 النجوم ويرجم بها الى اطن فى الحاهليه لكن علط وسدد امرها حين سمب السىء (ص)
 « فمن يسمع الآن » اى - بقصدان يسمع من ذلك سبنا « يحدله سها برصدأ » اى -
 يحما فدارصد له يرحر عن الاسماع

« وانا لا يدرى » حين مُعينا من السما « اسرار تدن من فى الارض » ام هو
 لاجل حراراد الله هم واصافوا الد الى الله التحصن ادا اد اولنا الله والمومن
 حسب لم يصنعوا الى الله المعرد الاكل دفع من الامور - وفيل معنا لا يدرى اراد

الله سدا بعب هذا الرسول فرسدهم «ام اراد» ان يكفروا به فهلكهم
 « و انا انما الصالحون » اى - المومنون « وما دون ذلك » اى - الكافرون
 وقيل « الصالحون » اصحاب الحبر و « ما دون ذلك » اصحاب الترد « كما طرأ ثقب قددا »
 اى كسادوى مذاهب مفرقه وادنان محصله قال الحسن والسدى الحسن امالكهم
 فمبهم قدره ومرجه ورافعه وقال لسرف العموم الطريفة والطريفة المملية مسايح
 البلد والمعدد جمع العد وهى الاحاس المحصله قال صار العموم قددا اذا احبلت
 حالاهم واصلها من العد وهو المطع

« و انا طسا ان لى نجر الله فى الارض ولى نجره هرباً » الطن هاها
 بمعنى النجى لا نهم وصموا الله بالعدر عليهم حسب كانوا وهذا من دلائل الاسمان و
 المعنى انا علمنا وانما ان اسبق الله فى الارض ولى نجره ولا نمكنا ان نهر بعبه
 ان اردنا الهرب

« و انا لما سمعنا الهدى » يعنى القرآن ودعو الرسول الذى يودى الى
 الهدى « آمناه » اى - صدقنا ولم نعب الله بنا الى الحسن الامام محمد (ص) وقيل
 « آمناه » اى بالله وبم الكلام هاها ثم قال « فمى يومى نره » هذا حواهم والعد
 « لا يحاف نحا ولا رهقا » الحسن يعنى الاحر والرهق يحمل ورر آخر وهذا حبر
 براد الهوى وقيل « لا يحاف نحا » اى - نحا من حسانه و « لا رهقا » رباد فى
 ستانه وقيل كدمكرو يعنى اسان فهو رهق

« و انا انما المسلمون » المومنون المسلمون لامر الله المحصول لى
 « وما العاسطون » الكافرون ، الحابرون ، الذين كتب الله عليهم السقاء ثم الكلام
 « فمى اسلم هذا » حوا ربعد وصدى « فاولئك نجر ورسدا » - اى صدوا
 فسد الحبر راسرا حر والرسد ورجهوا ما انا من القول والمعل

و انا العاسطون الحابرون العادارن عن الحق قال اهل اللغه فسطعدن
 عن الحق واسطعدن الى الحق « فكانوا نجرهم خطيا » يودى بهم لباريوم الصامه
 به رجع الى كابر مكة هال

وان لو اسماهموا على الطريقه « احبلوا فى او اها » فقال قوم لو اسماهموا

على طريقه الحق والامان والهدى فكانوا مومنين مطيعين « لاسقناهم مآ عذابا »
كسرا واسعا مستوردتهم قال عمر بن الخطاب حب ما كل الماء كان المال
وحب ما كان المال كات الفسه والمعنى اعطسهم مالا كسرا وعسا رعبدا
ووسعا عليهم في الرزق وسطنا لهم في الدنيا

« لمصهم فيه » اي - لحسرهم كيف سكرهم فما حولوا وهذا قول
سعد بن المسيب وعطاء بن ابي رباح الصحاك ومقابل والحسن ودليل هذا لما قبل
قوله عروجل « ولواهم افوايا النوربه والانجيل وما ابرل لهم من رهم لا كلوا من
فوقهم ومن يحب ارحلهم » و قال تعالى « ولو ان اهل القرى آمنوا وانما لهم
عليهم بركات من السماء والارض » وقال تعالى « من عمل صالحا من ذكر وانثى وهو
مومن فلنجسه حو طسه » وقال تعالى « فلب استمعوا ركم ان كان عمارا يرسل
السماء عليكم مدرارا » الآية وقال الربيع بن انس وردني اسلم و الكلي
معنى الآية وان لو اسماوا على طريقه الكفر والصلاله فكما واكمارا كلهم لاعطسهم
مالا كسرا ولو سمعنا عليهم « لمصهم » فيه عقوقه لهم واسدرا حتى يفسدوا بها
فبعدهم كما قال تعالى « فلما نسوا ما ذكروا به فحمنا عليهم ابواب كل شيء »
الآيه وقال تعالى « ولولا ان نكون الناس امة واحد لجعلنا لمن تكفر نالرحمن
لسوبهم سعة من فضه » وقال تعالى « ولوسط الله الرزق لعباد لنعوا في الارض » و
قال تعالى « كلنا ان الانسان ليطغى ان رآ استعنى » قوله

« ومن تعرض عن ذكر ربه » اي - عن القرآن والوحيد « نلكنه » فراء
اهل الكوفة ويعقوب « نلكنه » بالناء وفراء الآخرون بالنون اي - ندخله
« عذابا صعبا » بمعنى ذا صعد اي - ذا سعة لاراحه وهو لا فرح فيه احد من الصعداء
وهو السد ونفس الصعداء هو نفس الكعظم الذي اسد عليه العم ومنه قوله « سارهه
صعودا » اي - عذابا سافا ومنه قوله « كائما يصعد في السما » اي - يصعد صعودا سافا
وقبل الصعد صجره ملساء في جهنم كلف صعودها فاذا اصبى الى اعلاها احذر الى
اسفلها تزل في التولد بن المعبره قوله

« وان المساحد لله » بمعنى المواضع التي يسب للصلو وذكرا لله « فلا يدعوا

مع الله أحداً، قال فتادة كاتب اليهود والنصارى إذا دخلوا كسبهم و منهم اسركوا بالله فامر الله المؤمنين ان يحلصوا الدعوة لله إذا دخلوا المساجد، وأراد بها المساجد كلها وقال الحسن أراد بها الدعوات كلها لأن الأرض حلت كلها مسجداً للنبي (ص) وول محمد بن حمزة قال الحق للنبي (ص) كيف لنا ان ندى المسجد ونشهد على الصلوة ونحن باوون عليك؛ فرب «وان المساجد لله» وروى عن كعب، قال اني لأحد في الثوربه ان الله تعالى يقول «ان مومي في الا من المساجد، وان المسلم اذا توسأ فاحسن الوضوء ثم اني المسجد فهو راب الله تعالى وحق على المروء ان يكرم رآه» وروى عن محمد بن حمزة ايضا ان المراد بالمساجد الاعضاء التي يسجد عليها الانسان وهي سبعة العنقه، والذنان، والركبتان والعذمان يعني هذ الاعضاء التي يبع عليها السجود محلوفة لله فلا يسجدوا عليها لغيره قال رسول الله (ص) «أمرت ان اسجد على سبعة اعضاء الحمة واسار يد اليه والدين، والركبتين، واطراف القدمين» وان لا تكف سجرا ولا توبا وفي رواه الحسن بن عبد المطلب ان رسول الله (ص) قال «ان اسجد العبد سجدة مع سبعة آداب وجهه، وكفا وركبتي» وقدما « وهذا الحديث يدل على ان كل عضو من هذ الاعضاء اصل في السجدة وله حصص من العباد وتصب من العدمه الطاعة فادالم سيعمل بعضها اورد ذلك العنصر حرمانا وارحب في السجود فصانا وعن باقر عن ابن عمر مرفوعا قال ان الدين سجدة ان كما يسجد الوجه، فاذا وضع احدكم وجهه فليضع يديه واذا رفعه فليرفعهما راما احكمه في اسباب السجود على هذ الاعضاء ان هذ الاعضاء التي عليها مدار الحركة هي المعاصم التي يبعث ومطبق في المس والطنس واكرا ليعي، يحصل بها احراج السآت را تكات السهوات فسرع الله تعالى بها السجدة لتكسر ومحو الذنوب والظهور لله اعلم راما المساجد ان حملها مواضع الصلوة واحداها المسجد كسر الجسم ان جعلها الاعضاء فواحدها مسجد مبع الجسم له «وانه لما قام عبد الله» فباقر وابو تكررا بتكسرهم وقرأ النافوس بسجدة «لما قام عبد الله» يعني النبي (ص) «دعوه» اي- وبعد وقرأ القرآن في صلوة واك حركت على بطن السجدة وقرأ القرآن «كادوا» يعني الحن

« تَكُونُونَ عَلَيْهِ لُدًّا » اى - تركب معصمهم بعضا ويرد حمون حرصا على اسماع القرآن ورعه في الاسلام، هذا قول الصحاك ورواه عطية عن ابي عاصم قال مكحول ان الحق باعوا رسول الله في هذا الليله وكانوا سبعون الفا وقرع عن السبعه عند اسواق الحجر وقال سعيد بن جسر هذا من كلام الحق الدس رحموا الى قومهم احبواهم انا ما اصحاب محمد (ص) وركعون بر كوعه ، وسجدون سجود ، وكانوا يسألون عليه محمدين وقال الحق وقادة لما قام رسول الله (ص) اطهار الدعو بلمتدب الاس والحق عا له لسطلوا الحق الذي جاءهم به « وطمعوا بور الله فاي الله الا ان سم بور ، وبصر دسه وقوله « لُدًّا » جمع لُد وهو الطامعه المرجمه تركب معصم بعضا وفل اللد هي الرحل من الحراد ومنه سمى اللد الذي يفرس ليرا كنهه ويلد السراعا يراكم

« قُلْ اِمَّا اَدْعُوا رَبِّي » روا ابو جعفر وعاصم وحمزة « قل ، على الامر وفرأ الآخرون » قال ، يعنى رسول الله « اِمَّا اَدْعُوا رَبِّي » في صلوى ، ولا اسرك به احدا ، من الايمان فكونوا اسم كذلك

« قُلْ اِنِّى لَا اَمْلِكُ لَكُمْ صَرًّا » في دسكم ولا دساكم « ولا لرسدا » ارسلكم وفل لا املك لكم صلالا ولا هدايه لا نبي عند ملككم بل ذلك الى الله العادر على كل سىء

« قُلْ اِنِّى لَنْ يَخْرُجَنِي مِنَ اللَّهِ اَحَدٌ » اى - لن ينعنى من عداه مانع ان عصيه وخاء في المعسر ان حسا من اسراف الحق داسع قال ان محمدا ريد ان يخرج احد فانا احس فانزل الله هذا به وروى عن ابي مسعود قال لما تقدم النبي (ص) الى الحق اردحموا عليه فقال سدد لهم فقال له وردان ا ارحاهم عنك فقال له لن يخرجنى من الله احد فوله « ولئن اُخذ من ذنوبه ملجدا » اى - مدحلا في الارض وملحا وموللا « اَلَا نُلَاعَا مِنَ اللَّهِ » فذلك الذى املكه يعون الله ويوفعه وقوله « نُلَاعَا » صب على البدل من فوله « ملجدا » والمعنى لا مدحسى سىء الا ان املك عن الله ما رسل به وفل معنا لا املك لكم صرّا ولا رسدا لكن املك الاعا من الله فاما ما رسل

لا املك الا ما ملكك والا لا اعرف واقع موقع السلع قال الهرا هذا شرط وحرالس
ناسبناه وان منفصله من لا يعدبر ان لا يلاعا والمعنى ان لم ابلغ فلا محترلى
ومن بعض الله ورسوله ، فما يدعو الله من الواحد فان له نار جهنم حائله
فيها ابدآ ، فمن لا يحرقون

« حتى اذ اراوا ما يوعدون » في الآخر وقبل يوم ندر « فسيعلمون »
عند ذلك « من اصعب باصرا واهل عتدا ، اهمام المومنون ، هذا حوار لمسر كى
مكة حين اسعقلوا العذاب وقالوا هم بالاصافه السا كالحصا من حبال ، وقبل هذا حوار
قولهم محمد صبور

« قل ان ادرى ، اى - ما ادرى » افر من ما يوعدون ، من العذاب في الدنيا
وقبل يوم الصامه « ام يجعل له ربي امدا احلا وعابه يعول مديها بمعنى ان علم
وف العذاب عب لا تعلمه الا الله

« عالم الحب » رفع على يده قوله « ربي » وقبل هو عالم الحب ، قبل الحب ما هو
كاس لم يكن وقبل هو امر الصامه « فلا يظهر » اى - لا تطلع « على عيه احدا »
« الامن ارضي من رسول » اى - الارسل قد ارضه لعلم بعض الحب لسكون
احبار عن الحب معبر له وقبل هذا الرسول هو حير ل عليه السلام « فانه يملك »
الهاء راحمه الى الله عز وجل والمعنى اذا ارسل الوحي الى رسول ارضا واراد ان يطلعه
على عيه فانه يعب ملائكه بسريده يحفظون الوحي من اسماع الساطن وقبل
يحفظون الرسول من الساطن رقبه « من بين يديه ومن خلفه » اى - من امامه
و ورائه « وصدا » اى - حرسا وقبل لنا نطلع عليه الكهنة قبل الرسول الى المي
المرسل اليه فيكون الرسول هو اول من يتكلم به وقبل كان حير قبل (ع) اذ ابعث
الى نبي من الاسما ابعد معه اهل كل سما الى الى بلها واحد معه ملائكه السما
الدنيا الى الارض فيحيط ن به وبالحوى وبالسى حتى يهرع من اذانه

« لتعلم ان قد ابلغوا » قال الزجاج لتعلم الله ان رسله قد بلغوا عنه رسالاه
بمعنى اذا بلغوها علم الله ذلك وقبل لتعلم الله ان الملائكه قد بلغوا الى الرسل و

انّ الرسل قد بعثوا الى الامم عام اسحا معنى رويت اسب وهذا فى القرآن كثير
 كقوله «لعل الله من بعث رسلا بالعب» «لعل الله من بعث بالعب» ولما بعلم
 الله الذين جاهدوا منكم ولم يلونكم حتى يعلم المجاهدين «معنى آسب که
 ناسد الله که معامهای او را مبت رسانند و قبل لعل محمد ان قد بعثوا باسم محمد
 بداند که اسان که معام رسانند ارجداوند او رسانند و قبل لعل السطان
 «ان قد بعثوا رسلا و بهم» ناسطان بداند که فرسگان معام الله رسانند
 و سخن او رسانند، بعث «لعل» بم ماخواند ای - لعل الناس امرمان را
 آکا کند که فرسگان معام الله رسانند «واحاط بمائد بهم» ای - و علم
 الله ما بعد الرسل فلم يحف عليه شيء «واحصى كل شيء عددا» قال ابن عباس
 احصى ما خلق و عرف عدد ما خلق، لم يقم علم شيء حتى مافى الدر و الحر دل و
 بص عددا على الحال وان سب على المصدر، ای - عد عدد ا

الموة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» بسم الله كلمه سئانه علامه نهانه و نهانه
 سلب المقول، و بعلب الالاب و نهب الارواح من الاحباب و نهب الارواح لغوم
 مخصوص من الطلاب - نام خدا و دی که عالمان در وصف خلائل حیران عارفان
 در سهود حملال کداران واحدان در و حرافصال نازان دوسان در سوو و صال
 سوران، طالان در ماده مارس حروسان - محجوران در راونه فراش بالان
 هر عربی نام و ناس را حوان هر طالی حمد و ناس را کوان، هر داکری
 بسم و صلس را نوان، هر سائلی بر آمد فصلس نوان

نوان و دواند و نوان جهان در در صومعه و کوهان، در عار و نوان
 نکسر همه محرد ندر نای نگر رخواند بخود بر همه لاجان و لاهان

«فل اوحى الى ايه اسمع نمر من الحسن» کان رسول الله معبوا الى كافه
الخلق، وکان معبوا الى الحق كما كان معبوا الى الانس آن مهر عالم و ستد ولد
آدم، سرور اسراف، و مرکز عدل و انصاف، فرساد، ناهل رمس ارفاف نافاف
روزی بمسر سرف برآمد، برسمل خطنه ناصحانه خطاب کرد که ما محممان
مسعد، و ما مستمعان مجلس، بدانید و آگا ناسد که ما را رقم مهری و بهری
کسندید و ساد ساد رسولان نام ما کسر د و ما را از حصص رب العزة
به نعمامری نکل عالم فرساید، هم عالم امن و انسان، هم عالم حق و حسان
همه را در حکم ما کردید و همه را سرع ما فرمودید آن حسان حوس بحصر آن
مهر عالم رسندید بطن بعله ناکد بگروصب میگردید که «انصوا» حاموس
ناسد ناد ناسد، حرم حصص نمون بجای آرید، حق او سه اسد، قدر او
بدانید این آن مهر اسب که حاکم قدم او مریان آسمان را و ناسد خدمت خطوات
او بردگی و سرف را کمناسد صورت او سور کمال سد مناصب او دحر حوس
وافال سد فواعد عبادت سب سان او مههد سد آسمان ایمان با سار او مسد
سد آس سرع معدس رب او موند سد آن حسان رسالت آن مهر بند بر فسد
و قرآن قدیم نامه حذارید کرم اروی بجان و دل بسند سد معایل و عسائر حوس
نار گسند و مریان افکار بعب امهاج اسان را گفسد «انا سمعنا» انا عجا،
ما فرآئی بسندیم که از فصاحت و ملاحب آن ععب نمادیم فرآئی که
حراج روسانی آسمانی اسب روح توانایی و دانایی اسب، ساهرا اسمعاب
و منهاج سلامت اسب معراج کرامت و راحب هر حراج و فاون هر حرج اسب
حکمر آن کسی که هر آن دهر او سب بوقو رفقا و وادار السلام مفر او سب او که
هر آن قدیم اسس او سب نفس دان که خدا و کرم حلس او سب مگوند حل
حلاله «انا حلس هر دگری را اس من اسما س بی حسب ن احسن و مطمع من
اطاعنی» این خطاب با موسی کلیم رف هگم مناجات موسی گف خدا و ندا
مدان مواصلت کحاسب، خلوص کا مناجات کحاسب؟ این احدک؟ کحاج نام؟

مکحاح حوم؟ فرمان آمد که ناموسی درخلوب وهو معکم ادا اکران نسیم بر
 بساط اساطدوسان خود را وارم نا موسی، من انس جان اوام که انیس ناام من،
 من نادگار دل او ام که نادگاری کلام من، من دوسب او ام که اودوسب من
 « وایه تعالی قدرنا، حلال و عظم او، کبریا و عرب او از او هام و افهام
 سروسو کس بداند که حوسب سرای نای خود خود داند، قدر عزت و عظم خود
 خود سمند صفات صمدیت او از اسراف اسرار معالی است ثبت احدیت او بر صفت
 عباد و اسرار مسئولیت عریض عظم در عظم و حلال قدر او در ای است
 وجود کل عالم از بحر خود او قطر ای است از دور آدم تا انبهاء عالم همه حواطر
 و اوهام و افهام در بحر صفات سرمدی او غوص همی کنند تا بر نای از تسانیهای آثار
 صمدیت او مطلع گردند هر زمانی و هر لحظه ای انسان را توحش می دیدند آمد که
 را طلب بر انسان سمه گردد، بر مان عجز و حیرت گویند
 و صاف بر او صفحه داند کردن؟ و خود صفات خود چنانی که نویی!

۷۳- سورة المزل - مکیه

المزله الاولی

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » نام خداوند فراح بحساس مهربان
 « يا ايها المزل (۱) » ای حامه در خود بحسنه [وردا درس کسند]
 « قم الليل » سب حبر نماز را « الاللا (۲) » مگر اذکی
 « نصه » نمی آر سب « او انقص منه قليلا (۳) » نا حبری کا از نمی اندک
 « اورد علیه » نا حبری افرای بر نمی « و رذل القران قليلا (۴) » و هر آن
 را کساد حروف حوا [و اُمب راعمانی آن سدا کی و روس]
 انا سألنی عليك هولاً قليلا (۵) « ما می افکسم بر و سحی گرانمانه
 سکی [بکه داسن حق آن و کار کردن آن و رسد کان گران]
 « ان ناسه الليل » ان ساعهای سب و ان حاسن سب « هی اسدوطاً »
 سارنده بر اسب [رنا و دل را واسوار بر] « و افوم قليلا (۶) » و موافق بر سب
 و راسر اندیسندن و حوا ندن را
 « ان ٲك في النهار سحاطونلا (۷) » برا در روز حوا را و سعل را مرداحی
 ب درار

« وادكر اسمك » خداوند چه س را ام می رواد می کن « و نبل
 اله نسلآ (۸) » و بار و کسل نار کسسی او را [مگاه باس و باد او بگاه دار]
 « رب المرق والمرب » خداوند دوسمه جهان « لا اله الا هو » سب
 خدای حرا و « فانجده و کلا (۹) » او را مناسی گیر و کارساری سند
 « و اصبر علی ما یقولون » و سکاسی کن ر آنجه دسمنان میگویند
 « و اهجرهم هجرآ حملا (۱۰) » و فرار از سان فرا مریدی سکو می مذاحه و
 ی مذاحا

«ودرنی والمکدنس» ونامی گندار این ددوع رن گران «اولی النعمه»
که خداوندان نارد و ن آسای «ومهلهم قلیلا (۱۱)» ورا گندار اسان را اندکی
ارور رکار

«ان ندنا الکالا» مرد ک ما درعب اسان را بند هاسب «وحصما (۱۲)»
وآسی عظیم

«وطعاماً دأعصه» وخورسی گلو کمر «وعدا نأ الیمأ (۱۳)» وعدای درد نمای
«یوم ربحف الارض والجال» آن دور که رمس بحسد و کوهها ارجای
و کاتب الحال کیمأ مهلا (۱۴)» و کوهها رنگ سود روان

«انا ارسلنا الیکم رسولاً» ما فرسادم سما رسولی «ساهدأ علیکم»
نا بر سما کوا ود «کما ارسلنا الی فرعون رسولاً (۱۵)» حسانکه فرسادم
«فرعون رسولی»

«فصی فرعون الرسول» سر کسد فرعون را آن رسول «فاحدناه احدأ»
ویلا (۱۶)» «فرا کرمم اورا فر کرمی گران

«فکفب سمون ان کرمم» اگر کافر سوند و بر کفر باراسمدهون بر هرید؟
«یوما جعل الولدان مآ (۱۷)» اید آن دور که نوراد گان را ارما در بر حاسر کمد
«السمأ مسطرته» آسمان سکافمی اسب آن دور صعی آن دور
«کان وعدہ معمولا (۱۸)» وعد الله و دبی اسب و کردمی

«ان هدده ند کره» این سمع و سخن بندی اسب «همسأ اجد الی ربه سیلا (۱۹)»
نا هر که حواهد سوی خداوند حوس را کرد

«ان رنک تعلم» میداند خداوند بو «انک تقوم» که و [نمارا] می جبری
[سب] «ادی من لبی اللیل» کم از دو بهار سب «ونصفه» و کم از سمی از
سب «وثله» و کم از سه یکی از سب «وطانیه من الدن معک» و کروهی از میان
که ا واند «والله بقدر اللیل والنهار» والله سب و رور نا دار میداند و می دارد

[بر هر رید ای در جهان که کی حب و کی بر حاسب و کی حسد] « علم ان لی
 تُحْصَوْه » دانست الله که سما [همه عمر] این نماز است بخواهد [و طاف بدارند] « فتاب
 علیکم » ارسمای مرو هاد و عذر سما بحر سما بند برف « فافقروا ما نسر من القرآن »
 میخواهند آنچه از قرآن آسان است بر خوانندگان « علم ان سیکون منکم مرضی »
 دانست الله که ارسمای نمازان بود [که بر حاسب بخواهد حسب] « و احرور بصرون
 فی الارض » و دانست که ارسمای دیگران بود که در زمین میروند « یسعون فی
 الارض » و فصل الله مذهب [و روری] « و احرور یقاتلون فی سبیل الله »
 و دیگران رو داد عا بان که در سبیل الله تا دستان او کس می کند
 « فافقروا ما نسر منه » حدانکه بر سما آسان آید میخواهند از قرآن « و اقموا الصلوة
 و نمازهای دارند « و ایاوا الزکوة » و زکو می دهند « و اقرصوا الله قرصاً حسناً »
 و کردار بکسو بردن الله وام می دهند « و ما یستقیموا لانفسکم من حرج » و هر چه پس
 فرا فرسند از بسکی خویش را « یحدوه عبد الله » آن را ردنک او از ناسد
 « هو حیرا » آن به از آنکه کردند « و اعظم احرا » مرد آن مه از آنکه بنوسند
 « و اسعروا الله » و آموختن حراهند از الله « ان الله غفورٌ رحیم (۲) » که الله
 آمرزگار است [عیب نوس] و بحسابند

السورة الثانية

این سوره ارسمای کوفان حسب آسانست دو سوره هساند و مسح کلمه هساند
 و سی و هشت حرف، جمله به مکه فر آمد و د مگنان سمر د این عباس کف
 مکرد آید ان ربك تعلم، الی آخر السور و درین سوره سه آیت مسح است
 د ایل سر حاسب فرص کردند رسول خدا (ص) و بر مسلمانان و ذلك
 فی قوله

« قُمِ اللَّيْلُ إِلَّا أَلْهَآكَ نَوْمُكَ فَأَسْرِ بِمَا فَتَوَى سُبْحَانَكَ رَبِّكَ يُنَادِيكَ مِنَ الْمَقَامِ
 « علم ان لی تُحْصَوْه فتاب علیکم فافقروا ما نسر من القرآن »

دبكر آبه «واهرهم هجر احملا» مسوح اسب آبه سيف
 دبكر آبه «هن سا اجد الى ربه صلا» ابن ددر آبه مسوح اسب
 آبه رب المر كف «وما ساون الا ان سا الله»

ودر فصل سور اني نكعت رواب كمد ارمصطي (ص) قال «من فرأ
 سور «نا انها المرمل» رفع عنه العسر في لدنا والآحر»

قوله «نا انها المرمل» معا المرمل ادعيت الاء في الراي وميله المد مراي-
 الممد مرادعيت الاء في الدال فقال برمل ويد ترسو ادا يعطيه قال اني عباس حج
 السى (ص) من حمل حرا لما نزل عليه حردل (ع) مدعورا مر بعدا فرائضه يقول
 رملوى رملوى برمل مبطمه فمرل «نا انها المرمل» اى- المليف سا به قبل
 كان مليفيا في ساب يومه وقبل كان مليفيا سا للصلو قال عكرمه الرمل مع الحمل
 ومعه الرامله والمعنى نا انها المحمل ناعاه السو ر قال لى هو كمانه عن
 التام كانه عز وجل يقول «ناها التام اللئل كلّه فم قبل» قال بعض الحكماء كان هذا
 الحطاب للسى (ص) قبل يلع الرساله ولم يكن قد سرع في الامر بعد فلما سرع
 خاطبه بالسو والرساله ولى هذا ندا اساس وازاله وحسه كما قال «وما يلك
 سميك نا موسى» وقبل معا نا حامل الذكر سر رفع لك ذكرك

«هم اللئل» اى- صل اللئل «الا فللا» اى- الاسا سرا نام وه وكان

فام اللئل فر صه في اسداء الاسلام وس قدر فعال

«نصفه او انقص منه فللا» الى التلب «اورد» على النصف الى التلب حره
 س هذ المسارل فكان السى (ص) واصحانه يعومون على هذ المعادر فكان الرجل
 لا يدرى مى تلب اللئل ومى النصف ومى التلبان فكان يوم حتى يصبح يحافه ان
 لا يحط المدر الواحد واسد ذلك عليهم حتى انصعب اعدامهم فرحمهم الله وحقه
 عنهم بعد سه وسح وحوو المقدر يقول «علم ان لى حصوه فاب عليكم
 فافر واما نسر من القران» اى- صلوا ما نسر من القران اى- صلوا ما نسر من الصلو
 ولو قدر حلب سا لم تسح وحوو فام اللئل بالصلو اب الحمس مد سه اخرى فكان

من الوجوه والضعف منه ومن الوجوه والضعف بالكلمة سنان
 «ورتل القرآن تریلاً ای- تن الحروف ووی حتمها من الاسماع كما بك بعض
 من الحروف والحرف مستق من قول العرب نمرود مل ورتل اما كان فيه فرح والتمل
 اذا الحروف وحفظ الوقوف وقيل معاً اقرأ علی نرسه لانعدم موحرراً ولا يوحى
 معتماً وقيل فصله فصلاً ولا يمحى في قراءة وقيل معاً صغف صوبك وقرأ بصوت
 حزين وقال ام سلمة كان رسول الله (ص) يقطع قراءة به آية آية وقال اني مسعود
 لاسرو نر الدغل ولا يهتو هذا الشعر فهو عند عجانة وحرّكوا في القلوب
 ولا يكن هم احدكم آحر السور سئل اني كيف كان قراءة النبي (ص)؟ فقال كان
 مداً ثم قرأ بسم الله الرحمن الرحيم بمد ثم بسم الله ومد ثم بالرحمن ومد بالرحمن
 روى ان عمر ان بن حصص مرّ على فاص بقراءة ثم سأل فاسرحج ثم قال سمعت
 رسول الله (ص) يقول «من قرأ القرآن فليسال الله به فانه سبحانه افوام يهرون
 القرآن سالون به الناس

«انا لله لمعي عليك» اي سمر عليك «فولائه لا» يعني القرآن والقرآن رزق
 كريم رزق ليس يهرز ولا يسهف له رزق حطر في صحبه وبانه كما قال هذا قول
 له رزق وحطر قال جعفر ما فعله في لاونه ا ما فعله في العمل به وقيل فعله
 بالأمر واليهي والحدود والاحكام وقيل فعله في الممران يوم الحساب
 وقيل فعله على الكفا والمافص ويحمل ان يكون فعله للمصدر اي- الغاء
 بعد لما روى عن عائشة قالت لقد رايته يترل عليه الوحي في اليوم السبند بالترديف فيصم
 عنه وان حسبه ليرص عرفا قال اني عباس رتب لسور الايام فتركت نافع رسول الله (ص)
 من هذا القرآن ومنه ومعنى هذا القرآن «القرآن وروى ان الحارث بن هشام
 سأل رسول الله (ص) فقال يا رسول الله كيف تأمك الوحي؟ فقال «احياناً تأتي
 مثل صلصلة الجرس هو اسد على فيصم عني وقد وعب ما قال راحياناً يسمي لي
 الملك حلاً فيكلمني فاعني ما يقول»

قوله «ان ناسه اللئل» اي- ساعاً كألهاو كل ساعه منها ناسه سميت بذلك

لا بها نساء بعد النهار اى - بعد فكل ماحدث بالليل وبداهد نساء وهو ناسى و
الجمع ناسه ول اى اى ملكه سالت اى عاس وانى الرنر عها فعلا الليل
كله ناسه قال سمر دن حسر وانى الرنر اى - ساعه قام من الليل بعد نساء وهو ناسان
الحسن ناسان اى قام فعالت عاتة الناسه العمام بعد النوم وقال اى كسان
هى العمام من آخر الليل وقال عكرمه هى العمام من اول الليل روى عن
على بن الحسن عليهما السلام انه كان يصلى بعد المغرب والعشاء ويقول هذا ناسه
الليل وقال الارهرى ناسه الليل قام الليل مصدرا على فاعله كالعافه بمعنى
المعوى اى - مانسه الرجل بالليل من العراء ولعلو «هى اسدوطا» فراه
ان عامر وانوعمر و طاه بكسر الواو وممدودا بمعنى المواطا والمواقع فقال
واطاب فلانا مواطا ووطا اذا وافقه وذلك ان واطا القلب السمع والعرو واللسان بالليل
يكونا كرمما يكون بالنهار اى احدران مواطا اللسان القلب والقلب العمل لان الليل
بهذا فيه الاصواب فلا يحول دون فهمه سىء وفرا الآحرون اسديطا ، بمع الواو
وسكون الطاء اى اسد على المصلى واما على البدن من صلوا اليها لان الليل
لنوم والراحه فاذا اريد عن ذلك فعل على البدن ما سكلف فيه ومنه قوله صلى الله
عليه وسلم «اللهم اسدد وطانك على مصر» اى - اسدد هذا الامر عليهم وفعل
«اسدوطا» اى - اسب في القلب واحفظ للرأى وانلع في الثواب واسهل على
المصلى من ساعات النهار لان النهار حلو لنوم العباد فيه والليل حلو للنوم
والحلو من العمل فالعباد فيه اسهل «وهوم فلا» اى - اصوب فرأى واضح
فولا ، واسد اسماعه لمرأع المال وهذا الناس وسكون الاصواب فقال فلا
وفولا ومعلا ومعاله وفالا وقال الحسن اذا قام احدكم من الليل فليسمع نفسه
فان الملايكه لا يسمون القرآن وهم يحسون ان سمع من نبي آدم وفعل
«اهوم فلا» اى - اعجل احابه للدعا

«ان لك في النهار سحاً طويلاً» له معنيان احدهما ان لك في النهار

فراعا وصرفا وعلما طويلا بعد ان سمح في حوائجك واسعالك بالنهار واصل السبح

سرعه الذهاب ومنه الساحة في الماء والمعنى الثاني « انّ لك في النهار سحاً طويلاً » اي - فراعاً لليوم فعم الليل ومن بالهيار وفعل معنى الآنه مذاهبك بالهيار فما سمعك كسره والليل احدى لك واعون على وعى ما بوحى اليك فعم من بومك بالليل وفرا يحيى بن يعمر سحاً بالماء المعجمه اي - اسراحه وجمعها للذين ومنه قول السبي (ص) لعائسه وقد دع على سارق لا سحى عنه مدعاك عله

« وادكر اسم ربك » بالوحيد والمعظم وادعه باسمائه الحسى وفعل معاً اذكر « بسم الله الرحمن الرحيم » انا اردت فراء القرآن او اصلو « ونبيل الله نبلاً » اي - اطلع الله انقطاعاً واحلص له العباد احلاماً و وكل عليه و كلاً وفعل النبيل رضى الدنيا وما فيها والتماس ما عند الله اصل السبل القطع مال يبنى فلان صدقه بلسه اي - قطعها من ماله و اخرجها من يد وفعل لمريم السؤل لقطعها الدنيا واسماها واضطاعها عن الناس و العباس سبلاً ولكن لما كان السبل من حروفه عدل الله امواجه روس الآي ، لان حط القرآن من حسن النظم والرصف فوكل كل حط ويحمل ان المعنى سبل الله بلسك سبلاً ، كما قال تعالى « والله اسكنكم من الارض بناً » اي - ويسون بناً

« ربّ المشرق والمغرب » يريد به حسن المشرق والمغرب في السماء والصف اي - حالهما ومالكهما فرا اهل الحجار و ابو عمرو و حصص « ربّ » رفع الباء على الاسماء وفرا الآخرون بالحر على رب الرب في قوله « وادكر اسم ربك » « لا اله الا هو فاحده و كلاً » اي - بواكل عليه و بى ه واسم كعبه جمع المهمات وفعل و كلاً اي - كعباً بما وعدك ، فما نامورك ، فموصها الله

« واصر على ما تقولون » لله من صاحبه والولد والسررك ولك من الساحر والكاهن المحبون « واهجرهم هجرأ حملاً » الهجر الحمل ترك الحق من غير ترك الدعو الى الحق كقوله « فاصبح الصبح الحمل » وقوله « فاصبح عنهم وفعل سلام » وهى مسوحة آتاه السلف

« وربي والمكندس لك » ما محمد « اولى العمة » اي - الترو والسعم و

المال وصعهم بالنعمه وسحا لهم على ترك السكر وسسا انه اطعاهم اسعواهم
«ومهلهم قليلاً» اى - انظرهم واحرمهم قليلاً ولا هم بهم وكل امرهم الى فأتى
اكفك ساهم قبل رل فى صايد فرس المسهرس وقال مقاتل رل فى
المطعمس مذر وكان س رول هد الآه وس بدرسه

«ان لدينا» اى - ان عندا لاهل النار «اتكالا» فودا واعلا ااهه لهم
لاحوا من فرارهم «وحصماً» اى - نارا حاحه حار مساهه نال يوم حاحم
سديدا الحر

«وطعاماً داعصه» اى - الصريع والرفوم بعض فى الحل ولاسوع «وعداً
المنأ» نخلص وجهه الى القلب و حاء فى المسرا نه لما نرل هد الآه حرا لى
(س) معسا عليه

«يوم ترحب الارض» اى - سحره الارض حركه سديد ونرول الحمال عن
اما كبها «وكانت الحمال كسا مهلا» اى رمالا سالا

قال الكلبي هو الرمل الذى اذا احبب منه ساسك ما بعد نال حلب الرمل
اهله هلا اذا حرك اسعله حتى ايهال من اعلا

«انا ارسلنا اليكم رسولا» يعنى محمد (س) «ساهد ا عليكم» يوم الصامه
بالاحاه والامساع «كما ارسلنا الى فرعون رسولا» يعنى موسى (ع)

«فعضى فرعون الرسول» اى - حدد رساله موسى ولم يوم نه «فاحدناه
احداً ونلا» اى - سديدا مالا

«فكيف نعو ان كفرهم نوما» ناله ولم ومبوا عذاب يوم «نجعل الولدان
سناً» لصعوسه وسد احواله قبل هذا على صرب المل، وقبل ل بصير الولدان
فى الصامه سنا لما رول من احوالها وقبل ا ما صرول سناً اذا قال الله لآدم «هم
فاب من درك نك نال نار» فعول «ارب من كم كم» فعول «من كل الف سع مانه
وسعه وسعين الى النار وواحدا الى الجنة فحسد سب الولدان من العرع» وقبل
معنى الآه كفف لكم بالعوى يوم الصامه اذ كفرم فى الدنيا اى - لاسل لكم

الى المعوى انا وافهم المعامه وقوله

«الْعَمَاءُ مَعْطَرَةٌ» اى السماء مسبق بذلك اليوم وسدنه وول الباء بمعنى فى اى -
فى ذلك اليوم وقيل «مَعْطَرَةٌ» اى - بالله عَرَّوَحِلْ حَسَّ بَرَلْ سَحَاتَه فى طُلُلْ مِنْ
الْعَمَامِ وَلَمْ يَلْ مَعْطَرٌ لِأَنَّ السَّمَاءَ يَدْكَرُ وَيُؤْتِ وَقِيلَ لِأَنَّ السَّمَاءَ فى المعنى السَّعْفِ
وقيل معنا دانا عطار كما قال امرأ مرصع اى - ذات رصاع على السبه و «كَانَ
وَعِنْدَهُ مَعْمُولًا» اى - سحر لاوليائه ما وعد ولا عدايه ما وعد وقيل وعد ان يظهر
دسه على الدس كله

«ان هذه نذكره» اى هدايات رعط وعمر «ههنا آت احد الى ربه سلا»
اى طرعا الى رصا بطاعه لامر والمعنى ان الوصول الى طاعته ممكن والى معرفه
لما نص من الدلائل واسم من السواهد وانزل من الآيات والور وقيل فيه اصمارو
معنا فمن ساء الله ان سجد الى ربه سلا ايجد قوله

«اَنْزَلَكَ بِعِلْمِ آيَاتِ نَوْمِ آدَمَ» اى - اقل «مَنْ يَلْبَسُ اللَّيْلَ وَتَصِفُهُ وَتَلْبَسُهُ»
فرا أهل مكة والكوفة تصفه ولمه يفتح الفا والباء واسماع الها بن صتا اى - ونوم
صعه وتلبسه روا الآ حرون كسر الفا والباء واسماع الهاء بن كسرا عطا على يلى
اللَّيْلَ «وَتَلْبَسُهُ» من الدني معك» يعنى المومنين وكا وانومون معه قال عطا
يريد لا يقويه علم ما يفعلون انه يعلم معاد ر «اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» فعلم القدر الذى يعومون
«عَلِمَ أَنْ لَيْلِي بِحَصْوِهِ» هذا سج اول ال ر اى - علم ان لى طيعوا فى الليل فى النصف والليل
والليلس «فَتَابَ عَلَيْكُمْ» فحيف عليكم ووصيكم «فَافْرُوا مَا نَسَرَ مِنَ الْفَرِّ» ان اى
فصلوا ما حيف عليكم فى الليل من الصلو قال الحسن وا فدر حله سا وقيل فافروا
ما سر من القرآن اى - ما احسم اردتم من السور العصار الى نراه فى صلو المعرب
والعصار الى عدها رسول الله (ص) على معاد يرد فى الصلو النافله وقيل فى
الفرس وقيل حاح الصلر قال ابى عباس ما سر ما نه آبه وقال السدى ما بنا آبه
وقيل نلاب آيات كافر سور قال ربه الله (ص) ان الله مالى ارل الآ من من
حاجمه سو العره من كمر ربح العرس من فراهما فى ليله كعبه وعن سى بن حازم

قال سَلَبْتُ حَلْفَ ابْنِ عَاصٍ الصَّرِّ فَمَرَأَتِي أُولَ رُكْمَةٍ بِالْحَمْدِ وَأُولَ آتِهِ مِنَ الصَّرِّ
 بِمَ قَامَ فِي الْبَانَةِ فَمَرَأَتِي بِالْحَمْدِ وَالْآتِهِ الْبَانَةِ مِنَ الصَّرِّ بِمَ رُكْمَةٍ فَلَمَّا أَصْرَفْتُ أَفْئِدَتِي
 فَعَالَ أَنِ اللَّهُ عَالِمُ بَقُولِ قَافِرُوا مَا سَرِمْتُ وَعَنِ ابْنِ مَالِكٍ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ
 (ص) يَقُولُ «مَنْ قَرَأَ حَمْسِينَ آيَةً فِي يَوْمٍ أَوْفَى لَيْلَةٍ لَمْ يَكُفْ مِنَ الْعَافِلِينَ وَمَنْ قَرَأَ
 مِائَةَ آيَةٍ كُتِبَ مِنَ الْعَاصِينَ وَمَنْ قَرَأَ مِائَةَ آيَةٍ لَمْ يَحَاجْهُ الْقُرْآنُ دَرَمَ الْعِصَامَةِ وَمَنْ
 قَرَأَ حَمْسَمِائَةَ آيَةٍ كُتِبَ لَهُ فِطْرٌ مِنَ الْآخِرَةِ» وَعَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ قَالَ لِي
 رَسُولُ اللَّهِ (ص) «اقْرَأِ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ سَهْرٍ» - قَالَ فَلَبُّ أَيْ لَا أَحَدُ فَوَ قَالَ
 «قَافِرٌ فِي عِشْرِينَ لَيْلَةً» قَالَ فَلَبُّ ابْنِ لَا أَحَدُ فَوَ؟ - قَالَ «قَافِرٌ فِي سِتِّينَ وَلَا يَرُدُّ
 عَلَيْهِ ذَلِكَ» بِمَ ذَكَرْتُ السَّعْدَةَ فَعَالَ «عَلِمَ أَنَّ سَكُونَهُمْ مَرَضِي» فَسَقَّ
 عَلَيْهِمْ قَامَ اللَّيْلُ «وَأُخَرُونَ يَصْرُونَ فِي الْأَرْضِ» أَيْ - يَسَافِرُونَ فِيهَا
 «يَسْعَوْنَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» أَيْ - يَطْلُبُونَ مِنْ رِزْقِ اللَّهِ بِالْمُحَارَبَةِ «وَأُخَرُونَ يَتَأَلَّلُونَ فِي
 سَبِيلِ اللَّهِ» فَتَوَى مِنْ دَرَجَةِ الْمُجَاهِدِينَ وَالْمُكْسِبِينَ الْمَالَ لِلْبَقْعَةِ عَلَيْهِ سَهْمٌ وَعَلَى
 الْعَمَالِ وَالْأَحْسَانِ وَالْإِفْصَالِ رَوَى الْإِبْرَاهِيمُ عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ أَمَّا رَحِلُ
 حَبَابٍ سَبَا إِلَى مَدِينَةِ مَنْ مَدَانِ الْمُسْلِمِينَ صَارَا مُحِبَّيْنَا فَبَاعَهُ بِسَعْرِ نَوْمِهِ
 كَانَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ مِثْرَةُ السَّهْدَاءِ بِمَ قَرَأَ عِنْدَ اللَّهِ «وَأُخَرُونَ يَصْرُونَ فِي الْأَرْضِ
 نَدْمُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» وَأُخَرُونَ يَتَأَلَّلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ «وَعَنِ ابْنِ عَمْرٍو قَالَ مَا حَلَّقَ اللَّهُ
 عَزَّوَجَلَّ مَوْبَهُ أَمُونَهَا بَعْدَ الْعَمَلِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَمُوتَ مِنْ سَعْيِي رَحِلُ
 أَصْرَفْتُ فِي الْأَرْضِ أَسْمَى مِنْ فَضْلِ اللَّهِ

«قَافِرُوا مَا سَرِمْتُ» أَيْ - مِنَ الْقُرْآنِ يَطْوَعُوا حُبَّهُمْ عَلَى الطَّوْعِ بِالْمُجَاهِدِ

بِرُغْبَا وَسُحِّ أَفْرَاسِهِ بِرُفْهَا

«وَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ» هَذَا سَبْحُ صَلَاةِ اللَّيْلِ بِالصَّلَاةِ الْحَمْسِ «وَأَيُّوا الزَّكَاةَ»

الْقِسْمَةُ لِلصَّلَاةِ وَلَكِنْ لَمْ يَفْرُقْ بَيْنَ الْمَرْسِيَيْنِ «وَأَقْرِصُوا اللَّهَ فَرَصًا حَسَنًا» كُلُّ مَا حَمَدَ
 اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ «فَرَسٌ لِلْعَدَدِ عِنْدَ اللَّهِ» وَمَا تَقَدَّمُوا إِلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ أَيْ - مَا سَأَلْتُمْ
 لَا يَنْفَكُكُمْ مِنْ عَمَلٍ صَالِحٍ وَصَدَقَهُ «يَحْدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ» أَيْ - يَحْدُوهُ نَوَابَهُ عِنْدَ اللَّهِ

«هو حراً» لکم من مناع الدنيا، وقل حراً لکم من السح والعصير وحرراً بعب
معمول بان لموله «تحدوه ودخل هو صلا» واعظم احراً لان الله تعالى يعطى
المومن اجر بعد حساب واستمعروا الله من يصرون وب وبع منکم «ان الله عمور»
لمن اب «رحم» لمن اسمع

عن الحارث بن سويد قال قال عبد الله قال رسول الله (س) «انکم ماله
احب اليه من مال واره» قالوا يا رسول الله ما ماله احد الا ماله احب اليه من مال
واره - قال «اعملوا ما تعلمون» قالوا ما نعلم الا ذلك يا رسول الله - قال «ما منکم
رحل الا مال واره احب اليه من ماله - قالوا کيف يا رسول الله؟ قال «ايما مال احد
کم ما قدم و مال واره ما احرو اسمعروا الله من دلوکم ان الله عمور رحم»

الموة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» بسم الله، كلمه سماعها ره ره فلوب
القمرا بهجته اسرار الصعاء، راحة ارواح الاوليا هو فلوب الانبياء سلو صدر الانبياء،
فر عدن اهل اللاله ما خدا ویدی کسه اسباح طالبان سوچه حلال او ارواح
فاصل افروچه جمال او انعام عربان سسه وال او، حواس معربان سرگسه
افعال اسرار عارفان سسه رسال ار افعال محبان حسنه دلال او سارو بها که
بر کرد اناف او سادها که درو در دنا حواس او

های «واحی» از سر انبی صالحم و ام ملوک مالحو کم قصد



سار حلافت = نان هب کسه بد عالمی هول سهب
ن ربه چهارد بهادی کلپ سب کله ملوک در حاک ره

«نا انها المرمل» ای معمر مظهر ای سید اطهر ای رسول اکبر ای
مصدقی سرای برج حلال را ما انور ای دح رسالت را د اطهر، ای رسر
سادت افسر، ای برافسر سعادت گوهر، ای عد ان امه حلال ام بو، ای طرار حامه

رسالت احکام و فرمانه در کلام ر، رانه سرمت اعلام ر، ای اظم فلاح
نبوت ای ناصر اعلا سال، ای مودارکن هدایت ای کاسف ارارولات ای
واضع منبهاج سرمت ای افح معراج حصص

«هم اللیل» حیرت معارض کن، لحنی ارسب ندا اس شعاع ام را ر
لحنی جواب کن آسایس من را ناسند اگر همه سبب جواب اسی ام صامع
باشد و رهمه سبب ما مانی رجه سرب و من ریح و نوح ارام خون بندار اسی
سبب مداری ر بعضی عاصیان ا ما مرم صدق شعاع را حرن حراب کمی
بحرمت ح اب را فی ما مرم بعضی رجم را ای سند بو حله قرب ا که
ناقص د سبب نافع هم ر سبب ما بجای آرا حنا که حلف در سبب نافع
اس سکر حلف حذمت هم ر سبب گرا د ناس

ای ح انه د مد را هیچ کرامت حساب و د که د سبب نازی از سیر گرم
بر حرم دیواری برد گای اصرع و رای در مباحات سود رخصه در دح د
در بردارد گد در بنا د ارد حصر از الهی ارم د اقصه در د حرد سر در ارم
در گما و می از و د امد م آمر می ارم الهی فادر ا رانه بردارم بک طر
در من گرنا ر گسی آب ا دارم عزیز د سبب ندا رهسا ناس که سبب و سنان
دوسنان اسب و ها سار فان سبب مرعراز محبان اسب و ر سار فان سبب سرو
مسماهان اسب احب از راج مطلق

قرنه «وریل العز ان تریلا» نام محمد سبب قرآن سرب ریز ل ح ان
و در نماز سبب قرآن بلند خوان نادرسان ما د منادین قدس الحان اس در لاس سماع
کلام ما و در راج شعاع ما حایهای حوس می روربا و اسرار حوس معطر و مروح
مگر دانید نام محمد ادرسان مانگوی حرن خراهند که ما مارا کند روی بمله
سرع آرند و قدم و در حصر نماز همد المصلی بنا حی ر ه نماز را ر گمن اسب در د
امند کوفس نماز سبب حاسب و ا دوسب مباحات ما هاب مجاهد اسب و مهاب
مشاهدت خارج سن را ادر سبب من بودن اسب رجهد مدگی مردن ردوسب



مرد ننگانه را سر عسق منانه نسبت عسق منانه در خود مرد ننگانه نسبت
 با عسق، با ملامت ما را عاقبت حرجان مرد بر ملازسا ساه سب
 آن مهر عالم و بر ندرلد آدم (من) د نگر نا چه خطای نار رسید
 «واصر علی ما یقولون واهجرهم هجرأ حملاً» ولعد تعلم انك یصق
 صدرك بما یقولون «فاصر صراحه الا» فاصر كما صر الواللرم من الرسل «راسر
 لحکم ربك فاك اعنسا» حیدخانگا د هر آن آن مهرء لم اصبر فرمود وبرا که بر باق
 وهر لاصراست وسان اهل محسرو لاصراست، آن ص رد و محبت بن کاری سب
 که آن خود خلق را عادت مرد مرداه آست که در محبت ر کند و فده رجاد
 عودت نگا دارد و در هم حرس د محبت بای ر و ن بهد آن بهرود و فاروق ر
 فرعون و هامان و امثال اسان که عرفه در بای هلاک سدد همه بسجده ی ری
 بهد، در محبت آدمی که فرو کنود است، در محبت قدمش رجای سما و ارجح حوس
 در کرد و اسر و طریس آورد است که رب المر کف «کلان الانسان لطیفان
 رآ اسعی» لاحرم د دما سرا حام کارسان ان رد که
 «و کم اهلکما من وره بطرب معسها» الآ به رد در عسی آچه رب
 العالمین کف بن سو
 «ان لدنا الکالا وحمیما» «وطعاماً واعصه وعدانا النما»

«وَمَهَّدْ لَهُ بُعْدًا» (۱۴) واورا مهری دادم و کارساحم کارساحمی
 «ثُمَّ نَطْمَعُ أَنْ يَرِيْدَ» (۱۵) وآنکه من می‌اومد دا دکه با افرام
 «كَأَلَا» مگرام «ذَلِكَ كَانَ لِأَنَّهُ كَانَ عِندَ» (۱۶) اوارسحق وبعام ما نارنسب و
 کردن کسید

«سَأَرْهُقُهُ صُعُودًا» (۱۷) آئی فراسراوسام عدا می‌سهمکن محب
 «أَبَهُ فِكْرًا وَفِدْرًا» (۱۸) اردرداندسند رمار انداح با خود
 «فَقِيلَ كَيْفَ فِدْرًا» (۱۹) مفریدند اورا حون نارانداح با خود
 «ثُمَّ قِيلَ كَيْفَ فِدْرًا» (۲۰) وبارمفریدند اورا حون نارانداح با خود
 «ثُمَّ بَطَرَ» (۲۱) «ثُمَّ عَسَىٰ وَنَحْنُ» (۲۲) من نگرست و روی بر من کرد و احوس
 «ثُمَّ ادْبَرُوا لِي الْأَنْفُسُ» (۲۳) آنکه منب رگردا د و گردن کسید
 «فَهَالِكُ هَذَا الْآسَفُ ثَوْرًا» (۲۴) رگف این منب مگر حادوی که ار کسی
 می‌وار گوید و می‌آید

«إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ» (۲۵) منب این مگر قول مردمان
 «سَأَصْلَحْهُمُ» (۲۶) آری سرحق را سمر سام اورا
 «وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَمِلُوا» (۲۷) وچه دانا کرد برا و حون منک دای که سمر حست
 «لَأَنْتَقِي وَلَآتِي» (۲۸) «كَرْسَبًا كُنَّا دَا سَوْحَةً» اسمحوان
 «لَوْ أَجِدُ لَأَسْرِ» (۲۹) رری و وسب ر دست و پای من می‌کند رمی سورد
 «عَلَيْهَا سَعَةٌ عَمْرٍ» (۳۰) «ثَبْرًا وَدِينًا» وروح عذاب کردن اهل آردا اورد سگان
 ورد سالاراس

«وَمَّا حَمَلْنَا الصَّحَابَ الْمَاءَ الْأَمْلَاقَةَ» ودر روح ساران حرار فرسگان
 ما فریدیم «وَمَّا حَمَلْنَا عَذِيبَهُمْ» وارسار و د اسان نکریم «الْفِتْنَةُ لِلدِّينِ
 كَسْرًا» مگر سورا من د اگرد کرا را «لِيُصْنِفَ الدِّينَ أَوْ تَوَالِ الْكُتُبِ» با
 مگما کرد با سنان که اسان انوار داد د «وَيُرَدُّ الدِّينَ آمِنًا» (۳۱)
 مومن بندرد نا را ماب اسان افراند «وَلَا يُرِيدُ الدِّينَ أَوْ تَوَالِ الْكُتُبِ»

المومنین (۳۲)، و نه بوران جوانان را گمان مآید و نه قرآن جوانان را، و لقول
 اَلَّذِينَ فِيْهِمْ مَّرَضٌ وَالتَّكَاثُرُ، و نامشاهان سمار دلاں گویند و ناگروندگان
 «مَادَّآ اِرَادَ اللّٰهُ يَهْدِا هَلَا (۳۳)» اس سخن بر چه سان است که نمیتواند [و این مورد
 حد ۱۰ است بر این حد معواهد] «كَذَلِكَ يَصِلُ اللّٰهُ مِنْ سَاوٍ يَهْدِي مِنْ سَاوٍ»
 «ی حسان [آوردند که حواهد]» گمرا کند آن را که حواهد و را نماید آن را
 که حواهد «وَمَا نَعْلَمُ خُودَ رَبِّكَ الْاَهِو» و سمار سپا خداوند و حرا خداوند
 ر نداند «وَمَا هِيَ الْاَذْكُرُیُ لِلَّهِ (۳۴)» و بسبب دورح و سخن آن مگر بند
 مردمان ا

«كَلَّا» بر سبی که به حسان است که اسان مگویند «وَالْعَمَرُ (۳۵)»

«وَاللَّسْ اِدَا» (۳۶) «ما رسب نازك که از من دور مآید

«وَالسَّحَابُ اِسْفَر (۳۷)» و نامداد که روسن سود

«اَتَيْهَا لِحَدِي الثَّكْر (۳۸)» این سوگندان که دورح از رنگها و مهسها

یکی است

«لَدِفُوا لِلَّهِ (۳۹)» هم حرری مردمان را

«لَمَّا مَأْتَكُمْ هَرَكْسِ رَا كَحْ اَهْدَار سَمَا» (۴۰) «مَعْدَم اَو بَا حَر (۴۱)» هر که

نای فرا بس بهد ما نای نایس بهد

«كُلُّ نَفْسٍ نَاطِقَةٌ رَهْبَةٌ» هر سبی نکرد حوس گروگان است

«الْاَصْحَابُ الْيَمِينِ (۴۱)» مگر اصحاب است دست [که دور منای از مکتب

است آدم بر سر آورند و فردا سان ا نامه در دست راست دهند و دست راست

کسل کنند]

«فِيْ حَبَابٍ» اسان در مهسهای اند «نِسَاءٌ لَّوْنٌ عَنِ الْمَحْرَمِ (۴۲)» می

برسند اُرد رحبان

«مَأْسَلَتَكُمْ فِيْ سَفَرٍ (۴۳)» چه خبر شما را در دورح کرد

«فَالْوَالِمُ لَكَ مِنَ الْفَصْلِ (۴۴)» گرسند ما از مار گران نبودم

وَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ نَظْمٌ الْمَسْكُونِ (۴۵) و درویش را طعام ندادیم
 و کسانِ حیوُصْ مع الحَآئِصِینِ (۴۶) و با حد و بندانِ باطل در باطلِ مَرَمِیمِ
 و کُفَا نَکَدَبِ یَوْمِ الدِّینِ (۴۷) و روزِ شمارِ دروغِ رنِ مِکْرِیمِ
 حَسْبِيَ اَنَا وَالْیَقِینُ (۴۸) آنکه که کی و گمانِ نِمَا آمد
 «فَمَا لَهُمْ سَاعَةُ السَّاعَةِ» (۴۹) فردا سود ندارد اَسَان را سَاعِ سَاعِ

حواها

«فَمَا لَهُمْ عَنِ الْمَذْکُورَةِ مُعْرِضُونَ» (۵۰) چه رسیدند اَسَان را که از چسب
 سدری گردا گرد آمدند «كَانَ لَهُمْ حُمُرٌ مَّسْمُورَةٌ» (۵۱) گویی حرا بندمافند و رسانند
 «قَرَّبَ عَنِ قُبُورِ» (۵۲) که از سرِ گریخته ما در دستِ از سادِ گریخته
 «لَنْ تَرَوْهُ بِذُلٍّ اَوْ سُرْعَةٍ» بلکه میجواید هر یکی از سرکانِ فرس
 «اَنْ تَوْنِيْ صُحُفًا مُّسْوَرَةً» (۵۳) که مالش هر یکی نامه ای بنهد گساده و مهر رگرفته
 «كَلَّا» بگو و نکند اس «لَنْ لَا يُخَافُونَ الْآخِرَةَ» (۵۴) بلکه اَسَان از ساحت

می پرسند

«كَلَّا لَآ يَذْكُرُهُ» راسی که آن بند دادی اس بر در ناد دادنی «فَمَنْ
 سَأَلَ ذِكْرَهُ» (۵۵) یا هر که حرا هد آن را ناد داد و ناد کند
 «وَمَا يَذْكُرُونَ اِلَّا اَنْ سَأَلَ اللّٰهَ» را کمند ر ناد دارد مگر که الله حرا هد
 «هُوَ اَهْلُ الْقُبُورِ» از حای آسب و سرای آسب که بر هر د از معصب از
 «وَاَهْلُ الْمَعْمَرَةِ» (۵۶) و حای آسب سرای آسب که با سر را و را که معصب آمد

البقرة الثانية

این سور هرا دو حرفی، در سب رمحا و مدح کلمت مدحا رین آسب
 جمله به مکه فرو آمد اجماع مفران و درین سور نك آسب مسح آسب
 «درین و من خلق وحدآ» د سان و لیدن المعصرة و رآمد علی الحصوص
 س حکم آن عام کسب در و لید ر در آرا، مسح کسب آسب سب و عن انی

ان كعب قال فل رسول الله (ص) «من وراءنا المديتر» اعطى من الاخر عسر حساب بعدد من سبى محمد ركذب به»

«ناانها المديتر» هذا خطاب النبي (ص) و«المديتر» الممد يرادهم الماء في الدال لعرب محرجهما والسب فيه ان رسول الله (ص) كان يذهب الى حراء قبل السنو ، فلما راى حبريل (ع) في الهرا ازل ما بدا له رجع الى بيت حديجه وقال «دبروني دبروني» فديتر به قبل القى عليه قطعة فمرل حبريل وقال «ناانها المديتر» بسانه وهذا ر من ازل ما ارل من القرآن قال يحيى بن ابي كثير سالت ابا سلمة بن عبد الرحمن عن ازل ما ارل من القرآن فقال «ناانها المديتر» فلب يقولون «او اناسم ربك الذي خلق» فقال ابو سلمة سالت جابر بن عبد الله عن ذلك فلب له من الذي فلب فقال جابر لا احديث الا ما حديثا رسول الله (ص)، قال حاورب بحرا سهرافلما فلب حراري هبط فمودب فمطرب عن يميني فلم اسبا ونطرب عن شمالي فلم اسبا بعرب خلقي فلم ارسبا فربعت راسي فاذا هو على العرس في الهواء قال اهل المنسبر يعني حبريل (ع) وفي بعض الروايات فربعت رأسي فاذا الرب عروجل على العرس فانسب حديجه فلب «دبروني دبروني» قال فديروي فربا «ناانها المديتر» عن ابي سهاب قال سمعت ابا سلمة قال احدى جابر بن عبد الله انه سمع رسول الله (ص) يحدث عن فرب الوحي «فربا اا امسي سمعت صونا من السماء فربعت بصري فاذا الملك لئدي حاي بحرا فاعد على كرسي في السماء الارض فحسب منه ربعا حتى هوب الى الارض فحسب اهل فلب وملوني وملوني فربملوني، قال الله «ناانها المديتر» «فهم فاندبر» الى قوله «فاهجر» فل معا لاسم عما امر بك ولا سمع اهل هوذا فديلهم وا فرب الراحه بنع الرسالة رائد الكفر موضع المحافه مما هم عليه لسهو جناعي وايد هرب عاب اسبه و فابعه في الامم الحاله وقل اسماعيل المديتر من ال نار رهو النبوت على المديتر السعار ما سبه فكاه لما آبا فربس رجع الى بيت حديجه فديتر بسا اسبراحه الى الموت من العم فلب له اها الطالب صرف الادي الدار احلدا لادنا رقال عكرمه «ناانها المديتر» بالسو واهالها فديتر رب هذا امر فمهم به

«وَرَبُّكَ فَكِّرْ» آتَا فَعْدَسَ وَسَانَهُ فَعَطَمَ حَتَّى يَصْعَرَ عِنْدَكَ فِي عَظْمِهِ الْعَدُو وَ
كَئِدَ وَمَا مَدَّ دَوْبَهُ

«وَيَا نَبِيَّكَ فَطْهَرْ» قَالَ فَادَاهُ وَمُجَاهِدٌ أَيْ - هَكَذَا فَطَّرَ مِنَ الدَّبِّ وَكَتَبَ عَنِ
الْقِسِّ بِالْثَوْبِ رَهْدًا فِي كَلَامِ الْعَرَبِ كَسَرَ يَمَالُ فِي وَصْفِ الرَّحْلِ بِالْصَدْرِ وَالْوَفَاءُ أَنَّهُ
ظَاهِرُ السَّابِّ وَلَمْ يَنْدَرِ ١ هُ لَدَيْهِ السَّابُّ قَالَ السَّاعِرُ

وَأَنبَى بِحَمْدِ اللَّهِ لَانُوبٍ فَاحِرٌ لَسْتُ وَلَامِنْ عَدْرِ أُنْعَمُ
وَقَالَ آخِرُ مَدْحٍ رَسُولُ اللَّهِ (ص)
صَحِيحٌ أَلَا تَسْمَعُ مِنْ دِانِيهِ هَاسِمٌ قَدَمَا أَرَى الْمَكْرَمَ وَارِدِي
وَمِنْ هَذَا النَّبِّ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) «الْكُفْرُ آءُ رَدَاوٍ وَالْعَطْمَةُ أَرَارٌ» وَقَالَ
صَالِي اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «سُحَّانَ مَنْ عَطَفَ بِالْعُرْوَةِ الْعَطَافَ الرَّدَاءُ» وَسَلَّ أَنِي عَاسٍ عَنِ
قَوْلِهِ يَمَالِي «وَيَا نَبِيَّكَ فَطْهَرْ» فَعَمَلٌ لَانْلِسْهَا عَلَى مَعْمَسِهِ وَلَا عَلَى عَدْرِ وَقَالَ أَنِي نِي كَعَبٌ
لَانْلِسْهَا عَلَى عَدْرِ وَلَا عَلَى طَلَمٍ وَلَا أَمِ السَّهَائِمْ رَ طَاطَرٌ وَهَلْ الصَّحَاكُ «وَيَا نَبِيَّكَ
فَطْهَرْ» أَيْ - عَمَلُكَ فَاغْلُظْ فِي الْحَرِّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «بِحَرِّ الْمَرْسِي
بُوسَةِ الْإِدْرِ مَاتَ فِيهَا» مَتَى عَمَلُهُ لَصَاحِ أَوِ الطَّالِحِ وَهَلْ سَعْدُنِي حَبِيرُ كَيْ النَّبِّ
عَنِ الْعَلَبِ وَالْمَعْنَى رَفْلُكَ وَنَبِيَّكَ فَطْهَرْ عَمَّا سَوَى اللَّهِ وَقَالَ الْحَسَنُ مَعْنَى وَحَلَفْتُ وَحَسَنُ
وَفِي الْحَرِّ «حَسَنُ حَلْفِكَ وَلَوْ مَعَ الْكُفَرِ يَنْدَحِلُ دَاخِلُ الْأَرَارِ» وَقَدْ مَعْنَى وَأَهْلَكَ
فَطْهَرَهُمْ مِنَ الْحَطَايَا بِالْعَطِّ وَالْبَادِ وَالْعَرَبُ سَمِي الْأَهْلُ رِبَا لِنَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى
«هِيَ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَسْمٌ لِبَاسٍ لَهُنَّ» وَقَالَ أَنِي سَعْرَتِي وَأَنِي رَدَّ أَمْرُ مَطْهَرِ السَّابِّ مِنْ
الْمَحَاسِنِ الَّتِي لَا تَحْرُ الْوَسْلُو مَعَهَا وَبِذَلِكَ أَنَّ الْمُسْرِكِينَ كَانُوا الْأَسْطَهْرُونَ لَا يَنْطَهْرُونَ
بِأَهْمٍ وَقَالَ طَاوُسٌ مَعْنَى وَيَا نَبِيَّكَ فَصْصِرْ فَإِنْ بَعَثَ السَّابُّ نَطَهَ لَهَا قَوْلُهُ

«وَالرَّحْرُ» أَهْجَرُ فَرَأَى أَنُو حَصْرَ حَصَصٍ عَنِ عَاصِمٍ نَعْمُوبٌ وَالرَّحْرُ «نَصْمُ الرِّاءِ
وَفَرَا الْآخَرُونَ بِكَسَرِهَا وَهَمَّا لَعْنَانٌ مَعْنَى وَاحِدٌ وَالْأَدَا لِرَحْرِ الْأَوْبَانِ أَيْ -
أَهْجَرُهَا لَأَهْرَ بِهَا وَهَلْ «الرَّحْرُ» نَالِصُمُ الْأَوْبَانِ وَالْكُفْرُ الْعَابِ أَيْ - أَحْسَبُ
الْمَعَاصِي وَكُلُّ مَا يَعْصِي إِلَى الْعَذَابِ وَقَدْ رَحَرُ السُّطَّانُ أَيْ - لَا يَنْطَعُهُ

«ولا تلمس مسكراً» أى - لا تلمس عطشه ليعطى أكثر منها وهذا بهى بحرسم للنبي (ص) خاصة ولم ير على وجهه التدب والاسحباب وقيل معنا لا مسكراً عليك فكون منافاه ، إنما عليك من الله منه عليك ، وقيل لا تلمس النبو على الناس فاحذر عليها احراز عرساً من الدنيا وقيل لا تصعب ان مسكراً من الحصر دليله فرآء ابن مسعود ولا تلمس ان مسكراً

«وإثرنا فاصبر» أى - فاصبر على طاعته وأوامر وبواحه لاجل بواب الله و قيل فاصبر على ما أودب في داب الله وقيل لوعده الله بلوجه الله فاصبر على إذا الرسالة ومعلم الحق وقيل فاصبر مع موارد الصفاء لاجل الله

«فادأمر في الماقور» أى - نصح في الصور وهو العرن الذي يفتح فيه امرأه قيل يعنى التبعه الثاني أى حتى عمدها الناس وذلك يعنى ذلك المصح

«يومئذ» يعنى يوم القامة «يوم عصر» شديد على الكافرين بعسوفه الامر عليهم عز ستر عرس

«دبري ومن خلقت وحيداً» دبر في الوليد بن المعبره المحرومي ، أى - لانهم لاجله وكل امر الى وقوله «خلقت وحيداً» فيه وجهان احدهما حلمه وحدي لم سار كفى في حلمه احد ، فكون «وحيداً» صا على الحال والثاني ، حلمه وحيد لاناصر له معه ولا مال له ولا ولد فكون صا بوقوع الخلق عليه وقيل وحيداً لم ير رسد كما نزل فيه رسم أى - ملحق بالقوم اس منهم وقال «الحسن» كان يسمى الوحيد في قومه

«وحملت له مالا ممدوداً» أى - كسرا له مدد نبي سابع دسىء من العروس والذهب وساسه التي بالطائف قال مقابل كان له سنان بالطائف لا يقطع سارها ساء رلاصفا وقيل المال الممدود الاتعام يعنى بالسباح وحدد في الارض بالرعى وقيل ارض معله لا يعصى لها عله حتى نبي لها اخرى

«وسن سهوداً» أى - حضورا معه بمكة يسمع رويهم و سميعون به ليعصون عنه في طلب المعاصي لعلنا وقيل «سهوداً» أى - سحاء سهدون مواضع المحار وسفاح الرال اذا ذكر دكر را معه وكانوا عسر وقال مقابل كانوا سبعة ، وه

الولید بن الولید، خالد، و عماره، و همام، و العاصی، و قیس، و عند سمس
اسلم منهم بلانہ خالد، و همام و عمارۃ

«و مہذب لہ مہذبہ»، ای۔ بسط لہ من المس و طول المری فی صحہ من اللہ
مع الزمانہ فی قومہ و قبل المہذب سہل المصروف فی الامور

«ثم نظم» بعدہر فہما و کمر «ثم نظم ان ارد» فحدث لان اول
الکلام بدل علیہ، ای۔ نظم ان ادخلہ الحبہ، و قبل نظم ان ارد من المال الولد
«کلا» ردع و رحر ای۔ لا یجمع لہ بعد النوم من الکفر و المرید من النعم
فلم یزل بعد رول حد الآت فی بعض من المال و العا و الولد و ما یفصر
«انہ کان لانا سعاداً» معانداً حاجداً لہا

«سارھقہ صعوداً» الارھاہی الححمل و الکلک و الصعود العذاب الساق
و المعنی سا کلہ مسعہ من العذاب لاراحہ فہا و فی الحر تکلف ان یصعد عہہ
فی النار ملساء، فاذا وضع بد علیہا داب فاذا رفھا عادی، و اذا وضع رجلہ داب و اذا
رفھا عادی و قبل یحدث من امامہ سلاسل الحديد و یصرف من خلغہ بمقامع
الحديد فیمصعھا فی ارنہن عاماً فاذا بلغ د و بہارمی نہ الی اسفلھا فذلک دابہا داب
«انہ فکر و قدر» سب یقول ان آتات یقول معمر ان آن بود کہ خبر نیل (ع)

فرو آمد و سور «حم یزید الکتاب من الله العزیز العلم عاف الدب و قابل النوب»
الی قولہ «الہ المصیر» فرو آورد و رسول خدا (ص) در مسجدنا و مسجدنا و ولید معمرہ
فرا آید رسول (ص) می بیند رسول خدا (ص) ندانست کہ ولید می یوسد آوار رکست
و آت باز مسجدنا و ولید را آن عجب آمد نفوس حوس نی محروم باز گشت،
سرگردان و منحصر انسان را گشت و الله کہ ار محمد ابن سابع سبحی سیدم کہ نہ
سبح آدمیان بود و نہ سبح دربان، نہ هیچ سر طاف دارد کہ جان سبحان گوید ان
لہ لاجلا و ان علیہ لاطلا و ان اعلا لمعروان اسفلہ لمعد و انہ یعلو و ما یعلی
سیر من سبحی در آفرین سبحی کہ آرا سکر ہی است و زوی الایس حوس در حب
میو دار رس حوس جسمہ آن حباب در هر سبحی بالا آمد و هیچ سبح ربنا لای وی
ترسد آنکہ سرگردان بحانہ حوس از سد فرس گمید و الله کہ ولید صابی گشت

و او مهر فرنی است اکنون همه فرنی سای سوید، دین خود بگذارید و دین
 محمد ناز کردند و کان مال للولد و خانه فرنی این خبر به نوحه رسید،
 بر حساب و بنامد عمکس و اندوهگر و ولد کف مالی از اک حرما نین احی؟ چه
 افتادست که بر اس حر بن و عمکس می نم؟ - نوحه کف و ما بمعنی ان لا حرن،
 چرا عمکس ناسم و فرنی می گویند بوسحان محمد را بسند مندهی و آن را
 بر درک میدارن و بنام کوئی تا از صله طعام اسان هر ای رداری! اگر حسن است
 نام فرنی فراهم سوید و برا کفائی حاصل کند تا از طعام اسان بی بار سوی؟
 و ولد حور این سخن از نوحه رسید در جسم سد کف الم تعلم فرنی امی من
 اکرم مالا و لذا؟ فرنی را معلوم است که در عرب امین و انگر ر مال و فرید
 کس نیست؟ د فرید دارم هر یکی کان سحار و معدن خود و این اصحاب محمد
 حرد هر گر از طعام سر سوید را فری و فافه هر گر با ساند چه صورت بندد که
 اسان را صله طعام بود تا بدگری دهند؟ پس هر دو رحاسند و با حسن فرنی
 سدند و ولد کف سما که فرنی اند ندان که حال و کار این محمد در عرب
 مسرگست و موسم تردنگ است عرب آمد و از حال وی رسید جواب اسان
 چه چرا هند داد؟ اگر گویند - وانه است سمارا در عرب کنند که سخن وی سخن
 سخن عافان است و از حیون در ی محضر است و اگر گویند ساعر است، عرب سر
 سکو داند و سبب، داند که سخن ری سر است و سما دروغ رن سوید و اگر
 گویند کاهن است اسان داند که د سخن کاهن د کر الله بود و ان ساع الله گویند
 و محمد ان سا الله سار که ند اگر گویند کذاب است اسان قول نکند که از
 محمد هر کرد و ع بسند اد رد عرب معر فس که هر گر دروغ بگویند، س
 فرنی کمند کون رای رحس؟ تا انا المعره؟ و چه گوی و سحان وی رحه
 بی؟ - او د حرد افتاد را فکر نکرد و ا خود مناد احب که در کار وی چه
 مدبر کند و حک گویند؟ است که رب العالمین کف «ان فکرو و فورو» مگر فی صه
 ما به رفه وفا فی صه مادا نمکه ان فعل فیه وی القرآن فال الله عز وجل

« فصل » اى - لمن وعدت وعوف « كيف قدر »
 « ثم قبل كيف قدر » استفهام على وجه التمجيد والامكار ، والكرار للما كند
 وقبل احدهما لمعدير العول في محمد والثانى لمعدير العول في القرآن وقبل
 احدهما لنفسه عنه الحيون والكهانه والسعر والكذب لاهلى وجه قصد الامان والثانى
 لاثبات صفة السحر له

« ثم نظر » فيما قدر معجبا بذلك طر يفكر
 « ثم عسى ويسر اى - فمن ماس عسبه و اطهر الكراهيه فى وجهه حسب
 عجز عن العول فبهما وقبل كرها فى وجوه المومنين
 ثم ادبر » اى - ولى الى قوميه « واستكبر » اى - تكبر عن الايمان
 فقال ان هذا الاسحر ثور » اى - ما هذا الذى يقوله محمدا لاسحر ثورى ،
 اى - ما قوم عن قوم قالوا له وما السحر؟ قال سىء يكون فى الناس عن علمه
 قرىء من المرء ررحه اما اسير فروس فلان اهله وسفارس وولد وسفلان
 واحه وسفلان ومواله فذلك قوله « ان هذا الاسحر ثور » وان يهتكه ناسه
 من مسلميه الكذبات وقبل بره محمد عن حيسر ونسار وقبل عن اهل نابل
 « ان هذا الاقول السر » اى - ما هذا الاثر السر ملكه من علام رومى
 بكى انا يهتك كقولوا ما يعلمه سر » قال الله مالى
 « صاصله سفر سر اسمن اسما جهنم قبل اسم المذبح الرابع منها و
 استغافه من سفره السمى اى - اذانه

« وما اذرك ما سقر » نصحه لسانها
 « لا تسقى ولا تدر » اى - لا تسقى لحما ولا تدر عظمها الا اكلته وخطمته
 وقبل لا تسقى حيا ولا تدر منيا كعوله « لا موت فيها ولا يحيى »
 « لواءة للسر » اى - مسود لها وقبل حرق الجلد حتى سوده والسر جمع
 سر رهى طاهر الجلد يقال لاحه السمى رلوجه اذا عثره
 قال ابن كتمان لموح لهم جهنم حتى يروها عانا كعوله « وترى الحميم

« عليها سبعة عشر » أى على سفر من الحر به سبعة عشر وقيل سبعة عشر صبغاً من الملائكة وقيل سبعة عشر صبغاً منهم وقيل سبعة عشر ملكاً مالكاً ومعهم نمامه عسراً في الأبراع منهم كالنور الحاطف وأنابهم كالصباي يشرح لهم النار من أفواههم ما من منكنى أحدهم مسر سبه ثرعت منهم الرحمة ، ترفع أحدهم سبعين ألفاً فمنهم حسب أراد من جهنم وقال عمرو بن دينار إن واحداً منهم يدفع بالدفع الواحد في جهنم أكبر من ريعه ومصر فلما نزل هذا الآية قال أبو جهل رعم ابنى كسبه أن حر به النار سبعة عشر واسم الذهباء أفعى كل عسر منكم أن يسطوا بواحد من حر به جهنم فقال أبو الاسدي كذبة بن حلف الحمصي ، وكان به صف بالقرأنا أكفكم منهم سبعة عشر عسر على طهرى وسبعة على بطنى فأكفوني اسم ابنى ، وروى أنه قال أنا أمسى بن ابنكم على الصراط فأرفع عسر منكنى الأمن وسبعة منكنى الأسر في النار ويمسى ندخل الجنة فأبزل الله عروحل

« وما جعلنا أصحاب النار » أى - حر به أصحاب النار - فحدث المصاف إلى ماركة لأرحالا آدمس فمن ذا الذى يعلب الملائكة والواحد منهم باحد ارواح جميع الجلى وللواحد منهم فو العلى هذا كقوله « عليها ملائكة علات سداد » « وما جعلنا عدبهم » أى - عددهم في العلة « الآفة للذين كفروا » أى - صلالة لهم حتى فالوا فبهم ما فالوا وقيل محبه ليطهر ما يقول كل واحد منهم و يصعد « ليسقى الذين أووا الكتاب » لأنه مكتوب في التورات والانجيل أن حر به جهنم سبعة عشر وقيل لستبعدها أن محمد آتى صادق حين آخرهم بما وافق كسهم رهوامى لا يكتب ولا يقرأ من الكتاب « وورداد الذين آمنوا آمناً » يعنى من آمن من أهل الكتاب يردادون بعدد ما به محمد (ص) ووردادوا بعداً إلى بعضهم « ولأولئك الذين أووا الكتاب والمؤمنون » أى - لا سكو في أن عددهم على ما أحضره محمد (ص) عن الوحي أن القرآن رافق ما في كتابهم « ولقول الذين في قلوبهم مرض » أى - سگ وفاق وقال الحسن بن الفضل لمصر في هذا الآية الحلاف لا التفاق لأن السور مكته ولم يكن حسد

نفاق «والكافرون ماذا أراد الله بهذا ميلا» أما قالوا مسر كوفكة وليس في الآله
 مثل ولكنهم اسعروا هذا العدد فقالوا لعلمه مثل مصروب ر في حصص حرته النار
 بهذا العدد اقول، احدها ان حهم اطاق سعه ومالك حارن النار في الطبعه الاولى
 وفيها المذبون من المؤمنين فمرفق بهم الى ان ملصهم الله منها ثم في كل طبعه
 منها بله منهم بعدون اهلها بانواع العذاب ومجموعهم سعه عسر، الباي سم الله
 الرحمن الرحيم سعه عسر حرفا وعدد الزائنه سعه عسر ملكا فمدفع المؤمن نكل
 حرف منها واحدا منهم وقد سب رحمه عسه الثالث ان ساعات الليل والنهار
 اربع وعشرون ساعه، خمس منها جعل للصلاة والحسن ونصب سبع عسر ساعه فمن
 صعبها عذب بسعه عسر ملكا في النار ومن حفظها بذكر الله د ب كل ساعه عسه ملكا
 منهم الرابع جعل الله اواد الارض وهي الحبال سعه عسر حبالا كذلك جعل اوباد
 النار سعه عسر ملكا ر رعم هذا القائل ان حبال الارض سعه عسر والباقى سعت
 عنها وقد عذب حبال الارض المسعنه عنها فلب ما به وسعس حبالا

«كذلك» اي - كما اصل الله من اكر عدد الحره وهدي من صديق
 «كذلك نصل الله من نأ ويهدي من نأ وما نعلم حدود ربك الا هو»
 قال مقاتل هذا جواب ابو جهل حين قال اما لمحمد اعوان الا سعه عسر
 قال عطاء رما لملم حدود ربك الا هو يعنى من الملائكه الذين خلعهم ليعتب اهل
 النار لا يعلم عندهم الا الله، والمعنى ان سعه عسرهم حرته النار ولهم من الاعوان
 والحدود من الملائكه ما لا يعلمهم الا الله عز وجل، وقيل لا يعلم جميع الخلائق كهمهم
 وكصبيهم وكصبيهم الا الله عز وجل بروى في بعض الاحبار ان الآدمس ما به
 وخمسه وعشرون صفا ما به منهم في بلاد الهند ومنهم ناحوح و ناحوح
 ر نارس ومسك لا يعلم عددهم الا الله كلهم كفار ومصرهم الى النار وانباعس
 صفا في اباد الروم منهم السطورونه والعقويوه، والملكانه كلهم كفار و
 مصرهم الى النار وسه اصاف في ناحه المسروق منهم المرك حافان وحلج و حرو
 و صلاب و ائروس وعور كلهم كفار ومصر هم الى النار وسه اصاف

في ناحية المغرب، منهم الرّيح والحش والونه والسّطة كلّهم كمار ومصرهم
الى الباء ومعى حره واحد رهم المومنون فالمومنون في الكمار كسمره نساء في
حب بور اسود ثم جمع الآدمس في الحب حره واحد من عسر احراء ثم جمع
الآدمس رالحس في الساطن حره واحد من عسر احراء ثم جمع الآدمس والحس
والساطن في ملائكة السماء الدنيا حره من عسر احراء ثم جمع ما ذكرنا مع
ملائكة السما الدنيا في ملائكة السماء الثّانية حره من عسر احراء حتى يبلغ سبع
سموات ثم جمع الآدمس رالحس والساطن وملائكة سبع سموات في الزبانية
حره من عسر احراء ثم هولا كلّهم في ملائكة الرّحمة حره من عسر احراء ثم هولا
في الكروتس حره من عسر احراء، ثم في الروحا من حره من عسر احراء، ثم في
الحافس حره من عسر احراء ثم هود في الروح وهم حس من الملائكة حره من
عسر احراء هذا قول كف الاحبار في لكف ذكر حبود الله وقال تعالى
« وما تعلمون ربك الا هو » فحكك كف وقال ان ابا من قوله تعالى
« ربّنا ما تعلمون حقا » فاحلها لابراهيم احد رجليه حقا حلها لا ابراهيم احد
رفي الله رالحس حلها لا ابراهيم احد ثم رجع الى ذكر سفر فقال « وما هي » معى
البار « لا ذكرى للسر » اى الذاكر وعطه للحلق رفل يرد بها البار الى
في انا اى - حلف البار في الدساعر وذكر يرد بها البار في الآحر
رفل معى الحمد - كرى لمسر ليس ان انا حجاج الى ناصرو معى ، مالى
عن ذلك

« كالا » دع لمن رعم ان حرد لحاحه النهم وفل ردع لمن رعم انه
يكفى امر الحره فخرج منها هراو جهل وانوا لاسدن وفل معى « كالا » اى
حقا « والقمر » اسم بالقمر معى الهلال بعد ناله

« والليل اذ ادبر » فوا نافع رحمة رخص و يعقوب « اذ » بصر الف
ادبر الف رفا الآحرر « اذ » بالالف « ادبر » بالالف ردر واد رلعان مال
- رال رادبر ادا واد داهما وفل دراد معى وادبر اى - احد في الادبار و

فل دبر حآء بعد الهار وفي دبر فعال دري فلان وحلمي اي - حاء بعدى وحلمي
 « وَالصَّحاحُ اذا اسعر » اي - اساءه وسبها بها معنى ان سقر لاحدى الكبر و
 الكبر العطاش واحدها الكبرى وهي جماعة اطباى النار جهنم بم لطي ، بم الحطيه ،
 بم السمر بم سمر بم الحشم بم هاوثة ، وفيل ان دركه سقر والنار المدكر
 لاحد الدواهي و ايها لكسر العذاب وفيل ان هد الآه لاحدى الكبر
 بذكر الم عذاب الله وفيل ان مكذبهم لمحمد (ص) لاحدى الكبر ، اي - لكسر
 من الكناير

« نذرا للسر » اي - النار لاحدى الكبر في حال الابدان والحواف للسر
 و اما ذكر البذر لانه اراد به العذاب وسور ان يكون من اب النسبه اي - باب
 اندا لهم كقولهم امرا طالق وفيل ان ذرا متعلق بابل السور على معنى
 « ناتها المدثر » هم نذرا اي - منذرا للسر

« لمن سا » يدل من قوله للسر « منكم ان تقدم » في الحر والطاعة
 « او باحر » عنها في السر المعصيه والمعنى ان الادار قد حصل لكل واحد ممن
 آمن او كفر وفيل المسه متصله بالله اي - لمن ساء الله « ان تقدم او باحر »
 وهذا تهديد من الله راعلا ان من عدم الى الايمان لمحمد (ص) حورى سواب لا يقطع
 ومن باحر عن الطاعة وكذب محمدا عوف عابا لا يقطع

« كل نفس بما كسبت رهينه » اي - مربيه في النار كسبها ما حود بعملها
 وفيل عبد الحساب مرهونه بعملها اما بخلصها واما بوبعها بم اسسى فعال
 « الا اصحاب اليمن » فابهم لسوا مربيه في النار ولكن بمرها الله
 لهم وهم الذين كانوا على يمن آدم وم المصاب حسن قال لهم الله هراء في الحيه
 رلا الى وفيل هم الذين يطون كسبهم ما ما بهم وقال الحسن هم المسلمون
 المحطون وقال علي بن ابي طالب (ع) هم اطفال المسلمين وقال ابن عباس
 هم الملائكه وفيل كل نفس ما حود بكسبها من حور او سر الا من اعتمد على الفصل
 فكل من اعتمد على الكسب فهو رهينه ومن اعتمد على الفصل فهو غير ما حود

«في حَبَابِ نِسَاءِ لَوْثٍ عَنِ الْمُحَرَّمِ» أَيْ - سَالُونَ الْمَلَائِكَةَ وَالْمَلَائِكَةُ سَالَرْنَ الْمُحَرَّمِينَ

«مَا سَلَكْتُمْ فِي سَفَرٍ» أَيْ - مَا دَخَلْتُمْ فِي سَفَرٍ فَأَخْبَرُوا
وَدَقَالُوا لَمْ يَكُ مِنَ الْمُصْلِيِّينَ «لَهُ بِمَعْنَى الصَّلَاةِ الْمَعْرُوضَةِ أَيْ - لَمْ يَسْعِدْ
وَحُوبَهَا وَفَرَسَهَا

«وَلَمْ يَكُ يَطْعِمُ الْمُسْكِينَ» كَانُوا يَقُولُونَ «يَطْعِمُ مَنْ لَوْ سَا اللَّهُ اطْعَمَهُ»
«وَكُنَّا بِحُوصَى مَعَ الْحَائِضِ» أَيْ - كَمَا سَرَعَ فِي الْبَاطِلِ مَعَ السَّارِعِينَ
فَهُ أَيْ - كَلَّمَا عَوْنٌ عَارٍ بِالذَّخُولِ فِي الْبَاطِلِ عَوْنًا مَعَهُ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ أَكْثَرَ النَّاسِ دُونَنَا
يُوْ الْعَامَةِ أَكْثَرُهُمْ حُوصَا فِي الْبَاطِلِ وَقَالَ السِّي (ص) «أَكْثَرَ النَّاسِ دُونَنَا وَمِ
الْعَامَةِ أَكْثَرُهُمْ حُرَصًا فِي مَعْنَى الْآه

«وَكُنَّا نَكْتُمُ يَوْمَ الدِّينِ» أَيْ - يَوْمَ الْحَرَامِ
«حَتَّى آتَانَا الْبَقِيَّةَ» هُوَ أَحَدُ رُؤُلِ الْعَبَرِ وَالْبَقِيَّةُ الْعِلْمُ الَّذِي مَعَهُ يُوْحَدُ
مَعَهُ الْعِلْمُ وَفِي أَصْحَابِ الْمَا يَوْمُ يَوْمِ أَرْبَعَةِ أَصْدَافٍ وَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْ هَذِهِ الْأَرْبَعَةِ كَلَامٌ
صِفَتٌ مِنْهُمْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى

فَمَا سَمِعْتُمْ سَاعَةَ الْمَافِقِ أَيْ - لَسْ لَكُمْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ سَمْعٌ قَالَ
عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَعْمُورٍ سَمِعَ الْمَلَائِكَةَ وَالسَّرَّ وَالسَّهْدَا وَالصَّالِحِينَ وَحَمَمَ الْمَوَدَّ مِنْ
فَالِاسْمِ فِي الْمَارِ لَا يَعْنِي «قَالُوا لَمْ يَكُ مِنَ الْمُصْلِيِّينَ» إِلَى قَوْلِهِ «يَوْمَ الدِّينِ»
رَفَعَهُ عَمْرَانُ بْنُ الْحَضِرِ السَّعْدِي عَنْهُ لَكَ أَحَدُ دَرَجَاتٍ هُوَ الدِّينُ سَمِعُونَ وَعَنِ
السِّي قَالَ فِي رَسُولِهِ (ص) «يَا أَهْلَ الْبَاطِلِ مَعَكُمْ وَنَ قَالَ فَمِنْهُمْ الرَّحْلُ مِنْ أَهْلِ
لَحْنِهِ فَمِنْهُمْ الرَّحْلُ مِنْهُمْ يَا رَاهِطَةً فِي ١٠٠٠٠٠ سَفَلَتْ رِيَهُ وَقَالَ مَعْهُمْ ١١
الَّذِي رَهَبَ الْبَرَّ مَعَ أَفْسَحَ - فَمَدَّحِلَهُ الْخِيَمَةَ الْعَامِدَةَ وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَ
صَلَّى إِلَهُ عَلَى رَسُولِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُصْلِيِّينَ أَيْ - رَفَعَهُ فَلَانِ
سَفَلَتْ رِيَهُ مِنْ مَاءٍ فِي ١٠٠٠٠٠ مَعَهُ فَمِنْهُمْ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُصْلِيِّينَ فَاهْرَجَهُ فَاهْبَحِي
حَرْجَهُ مِنْهَا رَوَى ابْنُ عَسَاكَ (س) سَمِعَ يَذَرُ مَرَاتٍ مَعَ سَمْعِ الْمَلَائِكَةِ

ثم الانباء، ثم آلاء ثم الاسماء ثم يقول الله عز وجل حسب رحمى ولا تدع في النار
الا من حرم عليه الجنة

«فما لهم عن المذكرة معرض» أي - عن تذكر انهم بالقرآن معرضين
والاعراض عن القرآن من وجهين احدهما الحشود والانتكار، والآخر ترك العمل
بما فيه وفي الذكر الاسلام والسعي عليه الصلو والسلام و«معرض» يصع على الحال
«كانهم حمير» جمع حمار «مسيرة» فرائع واثق عامر يفتح الغاء وقرأ
الآخرون يكسرها فمن فتح فمعنا منبر مدعور ومن كسر فمعنا افر نمر و
اسير، بمعنى واحد، كما يقال عجب واستعجب

«فرث من قصوره» بمعنى الاسد وفي «كانهم حمير مسيرة» بمعنى العير
في البرية افر قرب من الرما الدس يصدون وعن ابن عباس قال القدر ذكر
الناس أي - صوبهم وحهم وفي العصور سواء اول الليل ولا يقال لسواد آخر الليل
قصور وفي كل صبح من يد عبد المرب فهو قصور وهذا من رثني اسلم أي -
قرب من رجال اقباء وفي العصور حال الصائرين قوله

«بل لا تدرك كل امرئ منهم ان يؤتى صحفاً منسرة» هذا حراب الدن قالوا
لن يوم ارفك حتى نزل علما كانوا يقرأ كما سألته اليهود ان نزل عليهم كانوا من
السماء وقال ابن عباس كان المسركون يقولون ان كان محمد صادقاً فلنصح
عند رأس كل رجل منا صحفه فيها راء من النار كما كان عند رأس كل رجل من
بنى اسرائيل صحفه فيها نراء من النار كما كان عند رأس كل رجل من بنى اسرائيل
صحفه فيها دنه وكفاره انا اصبح قال مظهر التوراني كان يمدون ابواباً وراء
بعضهم وفي كل كانوا يقولون يا محمد ان سركت ان سمعت دنيا كذب من الله
فيها من الله الى فلان بن فلان ان اسع محمداً والصحب الكذب رهي جمع الصحفه
ومسر مسور مسوطة، فقال الله عز وجل

«كلا» ردع عن افراح الكذب وفي اعلام اهم لا ومن وان جاءهم
الكتاب كقولهم دولوا بما رزقناهم الملائكة «بل لا يحاقون الاخرة»

ای - لا یحافون عذاب الآخِر ولا یعتدّون وقوعها و کونها والمعنی ا بهم لوحافوا التّار
وعذاب الآخِر لما اضرحوها حد الآتای بعد فیهام الادّله «کلاً» ردع و قسم ای - حملاً
ایه تذکر ای - القرآن تذکر للحلق و عطفه

« فمن شاء اسع به و ذکره » ادب للخلق

« و ما تذکرون » قرأ نافع و یعقوب تذکرون بالناء و الآخرون بالناء ، ای -
لا یومنون الا بمسسه الله ارادته قال مقاتل « لا تذکرون الا انسا الله » لهم الهدی
« هو اهل النّوی و اهل المعمره » ای - اهل ان یسمی محارمه را اهل ان یعمر لمن
ایضا و قبل اهل ان یسمی فلا یسمی و اهل ان یعمر لمن یسمی ر ی عن نافع عن ابن
ان رسول الله (ص) قال فی حد الآیه « هو اهل النّوی و اهل المعمره » قال ذکرکم
و روح الام اهل ان ایضا لا یرکب بی عری و اما اهل لمن ای ان یرکب بی ان اعمر له
ر ی عن عبد القدّوس بن بکر قال سمعت محمدا بن الصّر الحارثی تذکر فی قوله
عز و حد « هو اهل النّوی و اهل المعمره » قال اما اهل ان یسمی عذی فان لم
یعمل کسب ان اهل ان اعمر له

المؤنة الثالثة

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم »

محبوب لسمی و سم جسمی	ر عب صبی و دمب اما
وفی قنای قنای قنای	وفی و رای و حدب اما

ما حرك یوار ناك یو معد - رد	د می راسات ر مرید سود
ما فیر و عا هر د برا د سر د	یو حید و اد سر کف معر د سود

از هر د سر ای سر حوس حر ذکر اگر دی از مندان در گما سم الله
سا ر گارت سمید ر سعید اند کردی هر جا معای سر با سب و ادسه
د آس محب سورد د ح با او کوئی سبه یو ارحا با ار حر دارد

لك قدم از خود فرانه ما حمل این نام نجات عرب نگساند و بردلب مصلی سود
 اندو و سادی این نام بود که بر حسب سلمان ناف ناحق واس و بطور و وحوش کمر
 خدمت ری بر سید سبطه ای از حیف این نام رک رک طور ناف طبق طوق از
 هم فرو رجب حسب این نام زور فضاوت رسول خدا را گوید در ناسعاع کرد
 آسان کرد که ما ما شمار ندارند و آسان را مانگدار که ما آسان را حمله در حجاب
 خود میداریم آن سو حشکان اهل نوحند عاصیان معلس، قدم در آس همد و گوید
 «بسم الله» آس مگر نبرد و میگوید «خر ناموس بعد اطفاء و رک ناری»

فوله «نا نها المذتر» ای مر کرافال و مسمع افعال، ای مطلع حمل و محضار
 دوالحال، ای حادر سرب در سر کسند و در کلم ایناسب موسد سد اگر
 قرب ما آرزوست «هم» ما واسطع عك ما سوانا از خود بر حشر وار بر حاشی خود
 بر حشر در حرم عرب ما گریر حادر سرب از خود از کن کلم ایناسب از را
 دل بردار ما دل صحرایی سود مرغ زارد عالم از ادب بر هوا طلب بر وار کند آسان
 قرب رسد

بر رگی را بر سید که معنی قرب حسب؟ اگر قرب مد مر حق را
 میگوئی، عبادت ارار آساست و اسارت بدو روان خدمتی است در خلوت از خلق
 بهان، مکاسمی در حیف از فرسه بهان، اسعراهی در صحت از خود بهان و اگر
 قرب حق مر مد را میگوئی، آن به نطاف گفمارست و به عبادت و اسارت را بدو
 راهست، حر آن سب که خود میگوید حل حلاله «فا ی قرب» من ناحسه
 و ناخواند و نادر ناهه بردمکم، در نزدیکی من ساهی جسم ارسیدی دور است، و من
 از آن نزد یکرم نفس از لب در است، و من از آن نزد یکرم نه بحر عقل نو
 بردمکم که بمع خود در ارب خود در صفت خود بردمکم

پیر طریقت گفت «اگر مردمان بود قرب در عارف نیست همه سوزند و در
 عارف بود قرب در خود حد سوزد علم قرب در میان زبان و گویس نگیند، که
 آن راهی بکس است و از همراهی آب و گل زبان قرب را بکس است، هر که که

فر - وی بمرد عالم و آدم را چه حای درنگ است

اما تو بومی، مرا بدین حرف چه کار؟

کن عن حاسب وور عالم بمرار!

«نا ایها المدبر» «قم فاندز» ای حیرت لامل ای کریمان سموات وای
مقرّبان درگا آفرینس ا سار دهنده که محمد مصطفی را (ص) لباس سوب
به سید ربر مرکب سالت ساندید ای آسمان بوفیدل هاسرور ای مالمعمور
بو محراب اهل ایمان کرد ای کعبه معظم محرم بوفله سنا اهل اسلام سو ای حاک
رمن و مسجد اهل «لا اله الا الله» سو که آن مهر عالم را وسند ولد آدم را
خطاب سر بمخصوص کردند که «نا ایها المدبر» «قم فاندز» ونگر اطن سری
که بسارین خطاب بمعمر بود که میگوید صلوات الله وسلامه علیه «کب متاً و آدم
من الما والعی و ارج الحسد» هنوز نه آب و نه خاک که حب عهد دولت
نوب بهار و مهر صلی الله علیه وسلم بر آن حب سینه، و ارج صدر سب و چهار
هرار بمعمر بخدمت اسناد و این چهار سر هیک که حاسکین درگا موباند
صدیق فاروق و ذوالنورین و مرتضی (ع) صف کسند بس خدمت آن مهر
و کعب نا ایمان ناک حجر دل صدیق و آ و بوسند می ناس نا او در اصلاص
میگردد رجوب ماسر از من حجار رآرم بوار حجر سینه صدیق بر
نالای دما او آری نا عهد سب کر سنا او آینه جهانمان دانند نا هاس
ناج کرامت برفرو صدیق که خُلفا و ابونکر من طینه واحد و
سبب دلسو فلم بصر و لوسعی بهلم بصری و نا اسلام و کمر سخاوت برمد
و سینه عمر فرو آری نا ماس صلح د نا اس طعرا رورگار او کسم که «لولم
أُتبع سبب اعمر» و اخلاص و ارج حاسر سینه و کمر صابر مد و سینه عثمان
فرو آری دندار دما عالم سبب ندارم و این ره کسم که «اولیک هم المومنون
حد» ران علم بوا ماس عمل د بوس و در صومعه دل علی سو برفدم اسطار می ناس

ما فردا که عمل اسما از در حجر ما در آید، مادر و بکا کسم او از علم آسمه ساود
و از عمل دید و در بن آسمه نگا کند ما را نارساسد و ما او را این بوضع رسم که
«اب منی بمنزله هرون من موسی»

فوله ورتک فکتر، ما محمد حداید خود را بر رگوار دان و بر رگوار ساس
بذات ار همه خبرها و بعد از همه ساسها بر بر، و بر ار همه ایدار ها بر. ما محمد
همه قدرها در مقابل قدر او عدرس همه خالها در عالم خلال او روال دان، همه
کمالها د حسب کمال او نقصان و همه دعویها ماوان، که ما کمال او کس را کمال
نسب، و با حمال او کس را حمال مسلم نسب الا کل شیء ما حلاله ناطل رها
کر ما او هم کبر نای او دلیل هسی او هم هسی او، عبار از مدح و ساء او
بندسوری او ادداس و یاد کرد او بر ماوان او طلب او یکس او نای او و معصای او
خوابمندی از بر ماوان را حق گفته که در گا ربوبت بطار گا ارواح اسب
و آن در گا را سباز معارف فرو گرفته عرب از من و خالها ساسا و فهور و کبر ما
و عظمت در صاحب آن حصرت فرو آمد ما هر نامهر می را هر آن ناسد که قصد
وصال آن حصرت کند

هر که او را دلی و جانی بود	سد میدان عاسی کوس
کسه گسند عاسان و هر ر	سمندسب هسکس و س
رحلب عاسان و هر سوی	نسب از قصد دل هر سوس

«و بانیك فطهر» نك قول از او را ا مفسران آسم که و فلك فطهر عما
سوی الله ای محمد دل خرد را ارا عار صافی را در هر چه مادر الله بر او سود و سب
را بکا سو، ما خلق عازب ناس و ما حور سگاه وار خلق آسود ر سب این
خطاب آن ود که خون و حی آمد از حق حل ر علاکه

«هم فاندو» خبر و خلق را بدر گا ما دعوی کس ر خاطر وی نگدسب که
الحمد لله که ما را این منزل میان عسرت خود آمد که همه ناما و و ذناب من معر
آمد اندر ما صدیق گسند خون ر خاطر من ان قدر نگدسب و این مقدار اعتماد

افساد فقه بر گشت هر چند دعوت بس کرد حوسان آروى نور بر بودند و ارفول
در بر ای عجا با دعوت بود بزدنك سما امین بودم و اکمون که علم رسالت
بدرگا دول ماردند حبس گشم'

اساعوا لى فى الحى اسع فقه و کابوا لى سلما فصاروا لى احرا
آرى ما آن گشم که خود خواهم ارعس خوف رجا بر آرم و درعس رجا
خوف بعینه گشم، کن لى لالان رجا و ارحى منك لى لالان رجا ای محمد آنها که دل براسان
هادی که بدعوت بو آسا کردند میان بو واسان صد هزار حیمه هجران برسم و
آنها که ناسان امید داسی میان بو واسان صد هزار فقه وصال بر میدیم ای محمد
حوسان و ساز را بر و سرون آوریم تا خون از بدن کن حفا سى دل بر دوزان بهی
ما نسمیدیم که در هر در کون اعتماد بو حریم ما بود، همه را بر بو سرون آوردیم تا
در هر دو کون خراومات تا بناید همی است حدیث یعقوب (ع) خون دل بر سر
ها و اعتماد روی کرد رب العز حوسان و فرد کان را رگماست تا اریس بدرس
بره دند و بها افکندید و بر رحمت و این همه آن کردیم تا سروی از همه رید
کردد و بداند که خون از حوسان رفاى بناید اردوزان و سکا کان اولی بر که بناید
بکسرد را مارهد' را اعتماد بر ما کند

بسر طرف گشت الهی ادرگا آمدم بند و از خواهی عربردار خواهی
خوار ای مهربان و بناد س عربر آنکس کس تا و بک نفس ای همه بویس ابو
هر گر کی بدید آندکس

۷۵. سورة القيمة - مکیه

الزّیة الاولى

فوله تعالی « بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ » نام خداوند دیراج بحساس مهریان
 « لَا اَقْسَمُ بِیَوْمِ الْقِیَمَةِ (۱) » سوگند محورم رور رساخر
 « وَلَا اَقْسَمُ بِالنَّفْسِ الْوَّاهِیَةِ (۲) » و سوگند محورم من نکوهند [خود
 را رگنا کاری]

« اِحْسِبُ الْاِنْسَانَ » می‌سازد این مردم « ان لى جمع عظامه (۳) » که
 ما و اهرام سازیم اندامان و استخوانهای او [پس آنکه برید و است کسب] ؟
 « نَبِیُّ فَارِیِیْنِ » آری کسم و آن را و انا اناسم « عَلِیْ اَنْ تُوِیَ نَابَهُ (۴) »
 بر آنکه راست کسم اندامان او ناسدهای انگسان او همصا که ود
 « نَلِیْ ثَرْدُ الْاِنْسَانِ لِمَحَرَامِهِ (۵) » آری می‌خواهد این مردم که دروغ سمر
 هر چه و راس اوسب [از انگس و رساخر]

« نَسِیْلُ اَنَّا نَوْمُ الْقِیَمَةِ (۶) » می‌رسد که رور رساخر کی ؟
 « فَاِذَا تَرٰی الْبَصْرُ (۷) » آنکا که جسم در جسم حاه روس ساود [در
 حان کند]

« وَحِصْفُ الْقَمَرِ (۸) » و درجسم او ما ناک کرد
 « وَخُمُوعُ السَّمْسِ وَالْقَمَرِ (۹) » و روروست ناو کسان
 « یَعُولُ الْاِنْسَانُ یَوْمَئِذٍ » مرد مسکوند آن رور « اِنِّی الْقَمَرُ (۱۰) » کجا گرم ؟
 « کَلَّا » گریبرد و ساود « لَاور (۱۱) » ما حای سب او را
 « اَلِیْ رَبِّكَ یَوْمَئِذٍ الْقَسَمُ (۱۲) » نا خداود و اسب آن رورسدن و آراشدن
 و از کس

« سَوَّاءُ الْاِنْسَانُ یَوْمَئِذٍ » آکا کند آن رور [و نادان دهد] مردم را

« بما قدم واحدا (۱۳) » هر چه از بس فرستاد از کرد و کار، ما از بس حوس
 کداسب از نهادند نالیک
 « بل الانسان على نفسه بصيرة (۱۴) » این آدمی خود را نیک ببیند و در خود
 نیک داند

« ولوالقي معادنه (۱۵) » و هر چند که خود را می‌خواست و در آرد می‌سازد
 « لا تجزئك له لسانك لتعجل به (۱۶) » زبان خود محسان رساندن را نه هر آن
 « ان علسا جمعة و قرأه (۱۷) » بر ما که هر آن بر تو خواهم و در ناد بودا بم
 « فاداه اياه » حوس ما بر تو خواهم « فابع قرأه (۱۸) » آنکه تو از
 من و او منجوا

« ثم ان علسا يياه (۱۹) » آنگاه که بر ما که احکام آن نعم حوس را بنما کسم
 « كلا بل تحبون العاجلة (۲۰) » آری تمامی دوست دارید این جهان بردنیک
 فرادست و سباید بخلق

« ويدررون الآخرة (۲۱) » و جهان پس می‌کنارند
 « وحوثومند ناصرة (۲۲) » رو بهاس آن روز از سادی باز
 « اني رتها باطرة (۲۳) » جدا و د حوس گران
 « ووحوه ثومند ناصرة (۲۴) » رو بهاس آن روز از اندو گرفته و
 فراهم کسد

« نطقن ان نعل بها فافره (۲۵) » که در سب میداند که هر چه در رد
 نانو سود

« كلا اذا نلعب الراقى (۲۶) » نراسی آن وقت که جان بعد مر کردن رسد
 « وهل من راق (۲۷) و می‌کند کدام نرسک است که افسوس کند ؟
 « ووطن انه الراقى (۲۸) » رنداست مردم که از دما می‌جدا سود
 « واللب الراقى نالسا (۲۹) » زبان از در کسم می‌بجهد و بدو گود را ساحسند

« اِنِّیْ رَکَّکَ یَوْمَئِذٍ الْمَسَاءَ » اورا بسویِ حناوند بو راندد و نا او برددد
 « فَلَا صَدَقَ وَلَا صِلَیَّ (۳۱) » صدقه و رکو نداد و نماز نکرد
 « وَلَئِنْ کَذَّبَ وَتَوَلَّیْ (۳۲) » لکن دروغ رن گرفت راز بد برفس ر گسب
 « ثُمَّ دَهَبَ اِلَیْ اَهْلِهِ لَمَطِیًّا (۳۳) » آنکه نا کسان حوس بد حرامان
 « اَوَّلِیُّ لَکَ فَاوَلِیُّ (۳۴) » در رسد آنجه ار آن می رسدی گریز
 « ثُمَّ اَوَّلِیُّ لَکَ فَاِیُّ (۳۵) » بار در رسد آنجه ار آن می رسدی گریز
 « اِنْجَسَ الْاِنْسَانُ » می ندارد مردم « اِنْ تُرْکَ شِئْیَ (۳۶) » که او را
 فرر گذارد نا انکسب و نا می رسد ؟

« اَلَمْ یَلْکَ نَظْمَهٗ مِنْ مِّمِّیْ (۳۷) » نه نظمهای د محسب که می کنند
 « ثُمَّ کَانَ عَمَةً » آنکه بر آن حونی سسه « فَحَلَّیْ فَوَیَّ (۳۸) » حذاردد
 و آن را سافرد و صورت و ایدام راسب کرد
 « فَحَلَّیْ مِنْهُ الرُّوحَ الْاِشْرَکَ وَالْاِیْمَیَّ (۳۹) » و ار آن دوهما آفرید بروماد
 « اَلْیَسَّ ذَلِکَ نَقَارَ عَلٰی اَنْ یُّحْیَی الْمَوْتٰی (۴۰) » او که آن را کرد ، را
 اسب وفاد را آنکه مردگان را رند کند

الموة الثانية

این سور مدد که فلان جهل آب اسب صدور دونه کلمب سمندر سجا و
 دو حرف حمله ، مکه فرر آمد مانعان معبران و درین سرر بل آب مسح اسب
 « لَا یُحْرَکَ بِهِ لَیْسَ لَکَ لِمُحَلِّهِ » سج ذلک له « یَسْعَیْکَ فَاِیْسَیْ »
 و عن ای یی کعب ول فار رسول الله (ص) « من فراسر الصامه هذب المار حمر فیل
 له يوم الصامه انه کان مومنا يوم الصامه ر حاء ووجهه مسعر علی وحو الحلاق
 يوم الصامه »

« لَا اَقِمْ » « لَا » خلاف بین الابرار معما اقم و احملعه ا فی مسر لا فعل
 می نا کدد للقم کقول العرب لَا اِلَهَ إِلَّا اِلَهُهُ لَا فَعَلَ کَذَا لَا وَاِلَهُهُ مَا فَعَلَ کَذَا ر فعل

انها صله كموله تعالى «للا يعلم اهل الكتاب» اى - لان يعلم اهل الكتاب وصل
هى رد على منكبرى العرب فانها وان كانت رأس السور فالقرآن متصل بمعه بعض
كله كالسور الواحد والمعنى لئلا امر كما قلتم «افهم يوم الصمه» انكم
سمعون من الاحسن والاعرج وان كسر في روايه القواس عنه «لا فهم يوم الصمه»
بلا الف قبل الهمز

«ولا افهم بالنفس اللوامة» على معنى انه افهم يوم الصامه ولم يفهم
بالنفس اللوامة والمصحح انه افهم بها جميعا ولا صله فهما قال الشاعر
يذكر لى فاعترى صانه وكاد صدر القلب لا يقطع

اى - يقطع قال المعركة بن سعدة يقولون الصامه الصامه وانما صامه احدهم
مونه وسهد علمه حمار فلما دعى قال اما هذا فقد صامت صامته «والنفس
اللوامة» هى التى يلوم معها على ما حبت وباتى يوم الصامه كل نفس بر او فاجر
يلو نفسها لى على ما فسر ولم يسكن كموله تعالى «بالنفس قد صمت لحنواى»
والفاخر على ما حبت كموله «ما حسرتى على ما فرطت فى حساب الله» قال سعيد
ابن جبير وعكرمة يلوم على الحر والسر ولا يصير على السرا والصراء وقال الحسن
هى النفس المومنه قال ان المومن والله ما را الا يلوم نفسه ما اردت ككلامى ما اردت
ما كلنى ما اردت يحدث نفسى وان الفاجر يمضى فدها لا تحاسب نفسه ولا يعانها
وقال مقاتل هى النفس الكافر ان الكافر يلوم نفسه فى الآخر على ما فرط فى امر الله
فى الدنيا

قوله «انحسب الانسان ان لى بجمع عظامه» ابطال الكافر ان لى بجمع عظامه
عند العرب بعد ما صار رميا اطلق ان لا يدر على ذلك برب فى عدى بن ربيعة
حلبت نبي رهرة حسن الاحسن بن سرق النهمي وكان رسول الله (ص) يقول
«لهم اكفى حارى السر» معنى عدنا والاحسن وذلك ان عدى بن ربيعة اى النسي
(ص) فقال ما محمد حدى عن بنو الصامه مى يكون وكيف امر وحاله ؟ -
فاخر النسي (ص) فقال اعانت ذلك اليوم لم اسدك ما محمد ولم اومن بك او

بجمع الله العظام فامر الله تعالى

« انحصب الانسان » بمعنى الكافر « ان لي بجمع عظامه » بعد معرفتها ولاها فاحسنه
و معنه بعد الموت ذكر العظام واراد بمعنه كلها لان العظام قال المصلح لاسوى الحلق
الانسانها وفيل هو خارج على قول المنكر او بجمع الله العظام كقوله « قال من
بصلى العظام وهي رميم

« نبي فادري » اي - عدد استعمال صرف الي الحال والمعنى بلي بعدد على
جمع عظامه وعلى ماهو اعظم من ذلك وهو « ان سوى نابه » فمحل اصابع يديه
ورجله سيما واحدا كحرف العراء كحافر الحمار فلا يمكنه ان يعمل بها شيئا ولكنا
فرضا اصابعه حتى ياحدتها ماساء وبمعن اداساء وبسط اداساء فحسنا حلقه هذا قول عامه
المفسرين قال الزجاج و ان فسة ممنا طن الكافر انا لا تعدد على جمع عظامه
بلي بعدد ان بعد السلامات على صعرها فبولف منها حتى سوى السان فمن قدر
على جمع صغار العظام فهو على جمع كبارها اقدر

« بل تريد الانسان لمعجر امامه » يقول تعالى ذكر « ما يحهل ابن آدم ان ربه
فادر على جمع عظامه بعد الموت ولكنه يريد ان يعجز امامه » اي - بمعنى قدما
قدما في معاصي الله را كزاره لا مرع عنها ولا سوب ان مردم به آيت كه مي دانند
كه الله فادرست كه مردم رند كند لكن ميخواهد كه باطل ومعصيت سر در بهد همسه
در ناسند مي رود روي هاد حنا كه مآند و هر چه آند و هر چاي كه رسدي هج
واكس وفيل « تريد الانسان لمعجر امامه » له الدب و هو حر التوبة يقول
سوف انوب حتى ناسه الموت على سراحاله واسوا اعماله ميخواهد ان مردم كه همه
كنا هراس دارند و وه واس مندارد همسه و نه در نا حير منهد و وعد منهد
كه سوف انوب اما مرگ آند و او تر سر معصيت بر مر حالي و تر سر عملي
وفيل « لمعجر امامه » اي - لكذب بما امامه من العب الحساب بل لكاذب المكذب
فاخر قال الشاعر

« اعمره اللهم ان كان صحر » اي - كذب

مجاوهند این مردم که هر چه فراموش است از دست و سوز و حساس و جمله احوال
و ساحر در ع سمر د و قال الصحاح هو الامل نامل و يقول اعنى من الدنيا كذا
و كذا و لابد كذا الموب

« نسل ايان يوم القمه » اُحد « ايان » من ايان فاذا سددت وريد فيها الالف
وصف مرصع مى، اى - مى نكون الساعه ؟ و مى نكون الساعه ؟ ساله استبعاد و
اسهراء و مكذسانه قال الله تعالى

« فاذا برق الصبر » كسر الراء على معنى فرع و بحر و قرأ نافع مفتح الراء
من الربو اى - سخن صبر عند السرعة و وقوع الهول به حتى لا تكاد تطرف و قال
الكلى عند رونه جهنم برق اصاب الكفار و فى هذا جواب هذا السائل اى - اما
نكون الساعه ادا برو الصبر

« و حذف القمر » اظلم و ذهب »

« و جمع الشمس و القمر » اى حده افي ذهب سوء هما و قيل بجمعان كانهما
بوران عهرايم بعدد في السح فكون نار الله الكرى و قال على (ع) و اى عباس
بمعالا في نور الجح و قيل ك راى من قواه « ادا الشمس كور » ر لم يقل جمع
الشمس لان معنا جمع بهما ر قيل المراد بهما الا و النهار فكسى عن الهما آسوعن
اللؤلؤ آسعه ناس و دل معنى آسك كه كافر را رف حان كندن جسم وى در جسم
خانه حبر بماند ا در جسم ى از ك گردد و در رست اردا بكسان ما د
« يقول الانسان » اى - الكافر « يومئذ انى القمر » اى - المهرت لسا ما را
من المعونه

« كالا » ردع عن معنى المرا « لاوور » اى - لاحص ولا حرر والورر الحا
اله الانسان من ملحاء و مضا او حبل

« الى ريك يومئذ الصقر » اى - المسهل ادا حمله مصدرا كقولہ و ان
الى ك المسهل ان ال ر لك الر حى را سلعنه مكانا فالجبه رالبا اى - لا مرل
احدا ممره الا الله

«سوالايمان نومد نماقدم واحر» قال ابن مسعود و ابن عباس نماقدم قبل موته من عمل صالح و سبي و احرم من موته من سه حسه اوسته بعمل بها و في رواه عطيّه عن ابن عباس نماقدم من المعصه و احرم من الطاعه و قيل نماقدم من الدب و احرم من المويه و قيل نماقدم من ماله لنفسه و ما احرمه لورثه و قيل نماقدم لدنيا و ما احراخره و هو مسوول عن الجمع لان اللفظ عام و في الحديث الصحيح «ما منكم من احد الا سكتكم ربه لس سبوه و سه برحمان و حجاب بحجه فسطران من منه فلا يرى الا نماقدم من عمله و سطر اسام منه فلا يرى الا نماقدم و سطر من دبه فلا يرى الا الآثار بقاء وجهه فامعوا النار و لوسق من

«بل الانسان على نفسه بصيرة» اي - هو على نفسه بصير بعمله شاهد على نفسه و الباء دخل للمبالغه كما يقال رجل ساه و علامه و قيل معا على نفسه عن صبر فحدث الموصوف و اسب الصفة و قيل على نفسه ذو بصير فحدث المصنف اي علم انه في الدنيا حاحد كافر مدب مفسد و في الآخر يعلم انه اي شيء فعل وان اعتذر مگوید آدمي يهود سحبت داناس و از خود سحبت آگاس، مينداند كه در دما كافر و واحد و يد كردار و در عيني مينداند كه چه آورد از فعل بد

«و لوالقي معاذيره» و اگر چه حرد را حجت مآرد و عذر باطل مسارد و گفته اند معاذير جمع معاذ است و المعذار السر لعه حمرته يعني آدمي خود را نيك سازد و هر چند كه مسخر مي و راست در رد قرب بر جسم خویش افكند و گفته اند و ار ناد است المعنى «على نفسه بصيرة» «و لوالقي معاذيره» يعني ان مردم در خوشتن نيك دانند اگر بها نيكند و عذر باطل نيكند و در قرب از حسن خوشتن نيكند قبل «بل الانسان على نفسه بصيرة» اي على نفسه من نفسه رفقاء رفقه عمله و سهدن عليه نه رهى سمعه و سدر و ندا ر رحلا و جمع حواره، كموله «يوم شهد عليهم لسهم الابه

«و لوالقي معاذيره» اي - شهد عليه الشاهد را عذر و ادلى بكل حجه عذر فلا معه ذلك، فله من نفسه يهود و حجه مگوید ان آدمي روى فسي اسب

ونكهي من ساو آكا ناكوس وي مندارد وفردا بروي گوا ود، اكر حه عذر
 ماطل آرد وكومد «انا اطعما سادسا وكس آء نا فاصلونا السلا» ان عذر اورا سود
 مدار. وعذاب اروي نار ندارد كه رله «يوم لا سمع الطالمين معذرهم» وقيل «ولوا لقي
 معاذيره» اي - ولو اسئل السر لسمي ما بعمل فان نفسه شاهد عليه وقيل
 «بل الانسان على نفسه نصرة» اي - من يصر امر يعي الملكس الكاسس كهوله
 «وان عليكم لحافطين كراماً كاسس» قوله

«لا يحرركه لسانك» اي - لا يحررك بالمرآة لسانك اسمعحالا يسمعه كان
 حبرئيل (ع) يقرأ عليه القرآن فقرأ رسول الله (ص) معه محافه ان لا يعلب منه و
 كان سآله منه سد فيها الله عن ذلك وقال

«ان علينا جمعه وقرأه» اي - جمعه في قلبك لقرأ لسانك

«فاد اقرانه» اي - اذا جمعا في قلبك وقيل اذا قرأ حبرئيل واصافه الى
 نفسه على حجه الحصص «فانبع قرأه» اي - اسع وقرأه اي اذا قرع حبرئيل من
 قرآه فافرا اب على ان

«ثم ان علينا يياه» هذا مردد - على الكلام الاول ان علينا جمعه وقرأه،
 «ثم اعلينا يياه» اي - علينا ان نسل لك احكامه من الحلال والحرام ونسل لك
 معنا اذا حفظه وقال الحصص ان علينا ان نحرى به يوم الصامه على اقلنا في
 الدنيا من الوعد والوعد والمرآة مصدر كالر ححاا والعفران يقول قرأ قرآء
 وقرآنا، وكان رسول الله (ص) بعد رل هذ الآءه اذا انا حبرئيل اطرق فاذا ذهب فرا
 كما وعد الله عروحل وقيل هذا خطاب للصدوق الصامه والهاء يعود الى كتاب
 العبد اي لا يسل فان علينا ان نجمع افعالنا في صحيفتك وقد فعل وعلينا ان مرا
 عليك كتابك

«فاد اقرانه فانبع قرأه» هل عادر سنا ارحموى على رباد

«ثم ان علينا يياه» انها حراء عليه

«وهل من راق» اى - يقول اهل هل من راق برفه وهل من طيب بداويه ،
 مسوم من الرفه . وفي ان ملائكه الرحه وملائكه العذاب اذا اجتمعوا يقول بعضهم
 لبعض من الذى يرفى بروحه املائكه الرحه ام ملائكه العذاب مسوم من الرقى
 «وطيانه العراق» اى - وسمع انه معارف للدنيا روى ابنى بن مالك قال
 قال رسول الله (ص) «ان السمد لمعالج كرب الموت وسكرانه وان معاصله سلم
 بمعها على بعض يقول عليك السلام معارفى واغافرك الى يوم القامه»

قوله «والعب الساق بالساق» اى - النصف احدىهما بالآخرى عند الموت
 قال قتادة اما انه اذا صر برحله رحله الآخرى وقال الحسن هما ساقا اذا انصبا
 فى الكفن وفي ماب رحلا فلم يحملوا الى سى وكان عليهما حه الا وفي
 كسى عن سد الامر بالسواى - اما اول سد امر الآخر و آخر سد امر الدنيا
 فالحس بهجرون حسد والملائكه بهجرون درسه فاحمض عليه امر ان سديدا
 وقال ابن عطاء احمض عليه سد معارفه الوطن من الدنيا والاهل ر'الولد
 وسد العدو على ربه عر رحل لا يدرى بماذا يهدم عليه لذلك قال عثمان ماراب
 منطرا الا والعصر اطلع منه لاه آخر منازل الدنيا و اول منازل الآخر وقال
 يحيى بن معاذ اذا دخل الميت العرقام على سقر فر ارعبه املاك و احد عند راسه
 والباقي عند رحله . والناب عن يمينه الرابع عن سار . فيقول الذى عند رأسه
 ناس آدم ارفع الآلال واصب الآمال ارفع اى يعرف وانصب اى - هزل
 ريق الذى عن يمينه ذهب الاموال وعب الاعمال ويقول الذى عن سار ذهب
 الاسمال وعبى الونال . وه ل الذى عند حلقه طوى لك ان كان كسك من الحلال و
 كتب مسمار بخدمه دى الحلال

«الى ربك يومئذ المساق» اى - مرجع العباد الى حب امر الله اما الى حبه
 راما الى واما الى علس واما الى سجن وفي سوق الملائكه روحه الى حب
 امره الله

«فلا صدق ولا صلي» بل فى ابي جهل ولا معنى ام اى - لم يصدق كنان
 انه ولا منه لم يصل الله عباد وفي هو من الصدق وقال الحسن هز من الصدقه

و حسن دجول لا على الماضي تكرار كما يقول لافام ولا بعد ، ولما يقول العرب
لاوحدها حتى سمعها اخرى يقول لا يريد في الدار ولا عمرو

«ولكن كذبوني» اي - كذب بالله واعرض عن الامان والطاعة له

«ثم ذهب الى اهله سمطى» اي - مضى سحبر وسجىل في مسبه حسن وعطه
لنبي (ص) بالقرآن سمطى اصله سمطط اي - بمدد والمط هو المذ و يقال اصله
من المطا اي - يلوى مطا سحرا وفي الخبر اذا مسسم المططباء بمعنى السحبر
والجلاء وخدمكم فارس و الروم بعد اقرت الساعه

ورله «اولي لك فاولي» هي كلمه يهديد و وعد يقال للمسرف على الهلكه،
روى ان رسول الله (ص) لقي اناجهل فاحد بعض حسد وقال له «اولي لك فاولي»
فسربه القرآن وروى ان اناجهل قال اسوفني يا محمد ، والله ما استطع ان اولا ريك
ان فعلا بي ساء و ابي لا عمر من مسي من حبلها فلما كان يوم بدر صرعه الله بصرع
وقبله اسوا قبل اقصه اساعرا واحمر عليه ان معبود ركان نبي الله (ص) يقول
« ان لكل امه فرعونان فرعون هدا الامه اناجهل » واصل الكلمه من الولي
وهو العرب ناويله ما ربحك مانكر فاحذر والكرار تأكيد للوعد ر قبل معما
اك احذر بهذا العذاب واحق واولي يقال للرجل صبه مكرو وسوخه وقبل
معما الويل لك حسن يحيى والويل لك حسن يموت والويل لك حسن يعب والويل
لك حسن يدخل النار قال الجساء

هممت بنفسى بعض الهام فاولي لنفسى اولي لها

«انجس الانسان» بمعنى اناجهل «ان تترك سدى» اي - مهملا لا يומר
ولا يهوى ولا يصب ولا يحارى ممله وقبل انظر الى لا يعاف على معاصيه و كثر
واما الرسول (ص) والمومنين وقال الحسن «ترك سدى» اي - رمدا في الدنيا
دائما لا يموت الاسدا من الاصداد قال اسدى الى معروف وفي الخبر من اسدى
اليه معروف فليكافه فان لم يستطع فليسكر و يقول اسدب حاجتي وسدبها اي -
احملها ولم يصها

«الم نك نطمة من ممي نمي» اي - صب في الرحم فوا نعو عمرو وحمص ر

يعقوب مائلا ولا حل المني وقرأ الآخرون مائلا لاجل العظمة
 «ثم كان علقمة» اي صار المني قطعة دم حامد بعد ان عسى يوما «فخلق قسوى»
 خلعه في الرحم فحمل منه الروح حسن، اي - خلق من مائة اولاد دكورا واما انا، السن ذلك
 الذي فعل هذا فعاد علي ان يحيى الموتى روى ان رسول الله (ص) كان يقول عند فراء
 هذا آله «بلى والله بلى والله» وروى عن ابي عيسى قال من قرأ «لا اقسام يوم القيمة» فاما
 اما كان او عسر فليقل سبحانه ربي الاعلى ومن قرأ «لا اقسام يوم القيمة» فاما
 انهي آخرها فليقل سبحانه اللهم وبلى اما كان او عسر وعن ابي هريرة قال
 قال رسول الله (ص) «من قرأ منكم «والس والرسون» فانتهى الى آخرها «السن الله
 ما حكم الحاكمين» فليقل بلى وانا على ذلك من الساهدين ومن قرأ «لا اقسام يوم
 القيمة» فانتهى الى «السن ذلك فعاد علي ان يحيى الموتى» فليقل سبحانه
 بلى يوم من قرأ «والمرسلان عرفا» فليقل «فاى حديث بعد يومنون» فليقل «آمان الله»

السورة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم حليل حاله بلا اسكال وجمال
 لاعلى احشاء ومبال وافعاله لا باعراص واعمال، وفدنه لا بخلاد واحسان، وعلمه
 لا بمرور واسدلال فهو الذي لم يزل ولا يزال ولا يحور عليه الفناء والروال عرب
 صمدى الداب، فديم سرمدي الصفات مرأى الداب بالانصار بجمه منه ولطفا بالانرار
 في دار القرار

بمالت معبورا	بمالت فاهرا
بمالت من رب رقع مكانه	بمالت ررافا وسع العلايقا
بمالت اوسع البرية برها	وفاحرها ررفا بمالت رارفا

سام او كه عالي داب است وصافي صفات مقدس ومبر از من وسات كاسف
 الظلمات سائر السبات محبت الدعوان فصل العبراب، حالي الارض والسماوات
 رارو الوحوش والحشرات

اي وهو عزمه ودر دلم آت حباب وای عسو عسو ومرارا بحاب

کمی سرم جان بوی جور صفا؟ جان اربومرا در بح اسد؟ ههبا! «لا اقسم بיום القمه» رب العالمن قسم ناد میکند برور رسا حیر آن روز که سر ادها اسحقای ربوشت نار کسمد و ساط حلال و عظم بکسر اند و علم حناری صحراء قهاری برون آرند اوان کبریا بر کسد میران عدل در آویخته و ساس حروب عرب همرا مدهوس و بهوس کرد، اسما ما کمال حال خود می آید و حدیب علم خود دریافه کرد که «لا علم لنا» ملائکه ملکوت می آید و صومعه های عباد خود آس در رد که «ما عندناک حق عبادتک» عارفان و موحدان می آید و از معرف خود سر از گسه که «ما عرفناک حق معرفتک» ای بررگا حسرا اگر آن روز فصل او بر ادب نکرد ای عظمیا مصیبا اگر در آن مجمع کرم او بر اهر باد نرسد اگر عانات او دسگیر بود، از طاعت بوجه آید؟ و عدل او روی نماید هلاک او بر آید

پیر طرف گفت «الهی دانی که به خود این روزم و نه بکتاب حوس سمع هدایت منارورم از من چه آید و از کردم چه گساید؟ طاعت من به حق تو حدیب من به ذات تو، تو نه من بر عات تو سکر من نایام تو دگر من نالهام تو، همه بویی من که ام اگر فصل تو نباشد من مرجه ام؟»

«ولا اقسم بالنفس اللوامة» از احوال مفران یکی آتیب که نفس لوامة نفس بند مومن است که بوسه برورگار خود بحسر محجور و بر نصصها خود را ملامت میکند و حوسس را می رساند و سم میدهد و جسم حنارب و مدلب در خود می بگرد و میگوید

ای نفس حسس هفت سودای برهرسگی که ردم فلان آئی!

ای در را طلب حق ناول قدم فروماید ای ماهرار مرکب میان ماده کلف منقطع شد ای ماهرار سمع و حراع سر ملک موی دولت دادید، ای در حرائه لب افناد و بوی مسک بمسامت نارسد ای ماهمه عواصا بدرما فروسد و هیچ چس بندست نیاورد و حوسس را سر ادرست نداد ای دبر آمد و رود نار گسه ای بحای سراب سرور سراب غرور خرید و دل و دین بها داد «استبحوا الحو الدنيا

علی الآخر ،

سوف نری اما اتحلی العناز افرس صبحك ام حصار

ماکی از دارالمروری سوحن دارالرویر

ماکی از دارالغزادی ساحن دارالغزاد

ماس نا از صدمه صور سرافلی سود

صورب حوب بهان وسرف وسب آسکار

مک سابعه سرو وین مر دار حواریان مک جهان

مک صدای سوو وین فرعون طبعان صدهزار

بروگی را برسدید کدرا از کدام جا است؟ - گفت ارجانب یوست حون

از بو - برگدب ار همه جانبها راهب درری گنود که از عالم سها - این ندا

می - ند که ای ما را حواسه رویری اما گ داند ای ما را نامداد و سناگنا

مادول صحت خواند رفت از کوی ما با گرفته ناگرتوب مانم ، ما با بسیاری

ما که پیری ۱۱۰۰ میل نمواند ، نازی از سه ای کم ماس که در صورت بدل است ،

گرد اگر بهوب بدل بسیم که نازی کسم نای صورت بلم که نازحوس بر کس

معکم حون بند مومن مس ارامه را راضب د کسد و حق ری از روی عبات

و صحت سمامی د کنار وی هدر فنی او را مدد دهد ، عی فر با آن من لوازمه

من مطمسه گردد نا خطاب نای سعا کرام و اعزاز او را - مهال کند که «نا انها

النس المطمسه» حی الی رک ، ای من مطمسه و صحت ما آرامند و آسود

نامر را را می آمدی که نازا د آ د آ ای ا ماری سردرگا ما دلرا

ما سب - هجده دیگر انا سب

حون صد بهان مالود وری ساحمد

ح در من د آن رک قد را ا سب

ک - ح - ن - سدی ا - حلف نابی ند «و حوه نومد ناصر الی رنها

ناظره ، - بند مومن بدل رسب نازا ح - ن - کرد و حواهد که ساسه

دست ما گردد مدنی جسم او بنورند، مدنی مریاس نهند در خانه ای باریک مار دارند، از خمسن جدا کنند، یکصدی بکرسنگس مسلا کنند تا صعب و لضعف گردد و وطن خوش فراموش کند و طبع کداسگی دست ندارد آنکه عافیت خمسن یکسانند سعی پس وی ضرور د طلی اربهر وی نرند، طعمه گوسب پس وی نهند دست ما معرفت وی سازد تا خود گوید در کز عالم کرا بود این کرامت که مراسب، سمع پس دند من آوار طیل نوای من گوسب مرع طعمه من، دست ما حای من ارمال این حال خون خواهند که بد مومن را حله جلب و ساند رسرات محبت نوساند ناوی همس معامله کنند مدنی در چهار دوار لحد ندارند گبرانی از دست و روانی اربای سنانند سیاسی از دند مردارند روزگاری مری صفت نکند، آنکه ناگا طیل فاب نرند بد از حاک لحد سر رآرد جسم یکسان در رهس بد «سعی و زهم پس اندبهم» دنیا فراموش کند سراب وصل رس کند بر مائد خلد مسسد حساب که آن باز جسم باز کند خود را بردست ما بند، بد مومن جسم باز کند خود را بمعده صدق بند، سلام ملک

• سود دنیا ملک بند بد میان طوی و رلی و حسی سادان و ناران در حلال و جمال حق گران است که رب العالمین فرمود «و جوه یومند ناصرة الی رنھا» ناظره» روهای مومنان و مطمئان روهای صدقان و سهدان روهای عاشقان و مسافان حرن ما در فسان خون آفتاب رحمان سادان رمان می گردند بعد از چهارمان رارد دوسمان و دلگسای مسافان حرن روری که دور و صالست سادی آن رور می ماناست دول آن رور مکراسب رور و افعال دور عطا و ران رور نظر در الحلال رور سادی و سروری رهی باقی و معالی ساقی و از حساب کرم ندای کرامت روان، که «الدا دار کم و انا حاکم»

پیر طرف گف «بهر عاف در رهس سه حراسب سماع و سراب و دندار سماع را گف «هم فی روصه بحرون» سراب را گف «سهم رنهم سراا طهه را» دندار را گف «و جوه یومند ناصرة الی رنھا ناظره سماع بهر

کوس، سراب بهر لب، دیندار بهر دینده سماع واحدان را، سراب عاسقان را
 دیندار محبتان را سماع طرب فرامید، سراب وینان گساید، دیندار صف ربانید
 سماع مظلوم بعد کند سراب را در حلو کند، دیندار عارف را فرد کند سماع را
 هم اندام دهی کوس چون ساقی اوست سراب همه بوس دیندار را بر هر موی
 دینمای روس

۷۶- سورة الانسان (الذهر) - مكية

النوة الاولى

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند فراع حساس مهربان
 «هل اتي على الانسان» ناس و رآمد بر مردم «حين من الذهر» هنگامی
 از کسی «لم يكن سناً مذكورا (۱)» که او حسی ناد کرد و ناد کردنی نمود
 «انا خلقنا الانسان» ما فریدیم ما این مردم را «من نقطة امساح» از
 نقطه ای آمسحه «نعله» ما می آرماسم او را «جعلناه سمعاً نصيراً (۲)» او را
 سوانی سا کردیم

«انا هدناه السبل» ما را نمودیم مردم را و مر را داسیم «أما ساكراً
 وأما كفوراً (۳)» هر یکی را راهی نمودیم، اذورا، ناسپاس دار ناسپاس
 «أنا أعدنا للكافرين» ساحسم ما کافران را «سلاسل واعلالا ووعيراً (۴)»
 رهبرها وعلها وآس

«إن الابرار نسرثون» سکان و مهربانان می آسامند «من كاس» ارحامی
 [برمی] «كان مراحها كافوراً (۵)» حامی که آمسح آن کافور است

«عنا نسرثها عباداً لله» او حسمه ای که می آسامند؟ از آن سدگان الله
 «نبحر ونها نبحر (۶)» می روانند آن رواندی [حنا که الله خواهد در نال و نسب]
 «نوفون نالدر» بدرمه و در دل کرد هامسگر اید «و نحاوون يوماً»
 و می برسند از دوری «كان سره مستظراً (۷)» که ندان دور هر حامی و
 بهر کسی رسد

«ونطعمون الطعام على حه» و طعام دهد در و ف ساز و سکی «مسكناً
 و سماً و اسراً (۸)» دروس را، و بی بدر را و رندای و گره را را

«أَنَا تَطْعَمُكُمْ لَوْحَةَ اللَّهِ» [در دلهام میگویند] شما را که طعام مندم^۲ ارمهر
 حدام مندم^۳ امید میدارو ناداس اودا «لَا تُرْفَعُكُمْ حَرَّاءَ وَلَا سُكُورًا» [در دل خود
 می گویند] ارسما ناداس نمی خواهم و نه سپاس داری و نه نار کف
 «أَنَا بِحَافٍ مِنْ رَبِّهَا» مای برسم ارحنا و ند حوس نو ما عوسا فمطر نرا (۱)

در دوری بر س صعب سحر

«وَقَدْ هَمُّوا بِاللَّهِ» نار داس الله ارسا «سِرْ ذَلِكَ الْيَوْمَ» سد ان روز
 «وَلَقَدْ هَمُّوا نَصْرَةَ وَشُرُورًا» (۱۱) و اسان را داد نار کی روی و سادی دل
 و حراهم بها صروا و ناداس داد اسان را مسکسانی که می کردند
 «حِجَّةً وَحَرِّيرًا» (۱۲) بهس و حامه حریر

«مَكْسٍ فِيهَا عَلَى الْأَرْبَابِ» بکته رد گان در آن بهس رحله هاد لائرون
 «فِيهَا سَمَاءٌ وَ لَأَرْمُحُورًا» (۱۳) نه آفتاب بسد در آن و نه سرما
 «وَدَانِهِ عَلَيْهِمْ طَائِفَةٌ» نردك ناسان سابه های آن «وَدُلَّتْ قُطُوفُهَا
 لِلدَّلَالِ» (۱۴) و حندن منو هاد سها را نردك و آسان

«وَتَطَّافَى عَلَيْهِمْ» می گردانند بر سرهای اسان «نَائِيَةً مِنْ فَصَّةٍ» برابه های
 سمن «وَأَكْوَابُ كَأَبِ هَوَازِرًا» (۱۵) برابه ها ار آنکسه
 «هَوَازِرٌ مِنْ فَصَّةٍ» آنکسه های که کوبی سم اس «فَدَرَوْهَا بَعْدَ نَرًا» (۱۶)
 ناسب اسان بر ادا ر - اب راسب کرد اند

«وَتُسَمَّوْنَ فِيهَا كَأَسَاءَ» می آسما سدا ساس را می ارحام گان هر اَحْشَاءَ رَحِیْلًا (۱۷)
 آمع آن می رحیل اس

«عَسَاءُ هُنَّ سُمِّيَ سَلْسِلًا» (۱۸) حسمه ای اس در بهس که آن را سلسل
 حواحد

«وَتَطَّوَّقُ عَلَيْهِمْ» و محدم می گردد ر اسان «وَلَدَانِ» علامانی حون
 کرد گان راد مَحْلِدُونَ آراسگان حاد حه ان «أَدَا رَاهِمُ» حون اسان

را سی «حَسْبُهُمْ قَوْلُ مَوْعِظَةٍ» بشارتی که مرزادنداید سطر کسسه و در هفت
پراکند

«وَأَدْرَأَهُنَّ لِمَن يَشَاءُ» و چون سی آنجا «رَأَى بَعْضُ الْمَلَائِكَةِ كِبَارًا» (۲)

نارسی و نادساهی حاوید

«عَالِيَهُمْ» دور ن^۲ حامه اسان «بِأَنَّهُمْ يُدْعُونَ حُصْرًا» حامه های سیدس سر
«وَأَسْرَقُوا» و دسای سیر «وَحَلُّوا أَسْوَارَهُمْ قِصَّةً» و ربور کند مر اسان دسسه
های سمس «وَسَقَطَهُمْ» و آسا ماسداسان را حداد داسان «سَرَّانَا ظُهُورًا» (۲۱)
سرای مال

«إِن هَذَا كَلِمٌ كَرِيمٌ» این سماراناداس است «وَكَلَّمَ سَعْدُكُم مَّكْشُورًا» (۲۲)

ر بح که می ردد بدفرمه و سمدید و این ناداس ساسداری آن

«إِنَّا نَحْنُ رَبُّكَ عَلَيْكَ الْقُرْآنُ بَرَزْنَا» (۲۳) «مَا كُنَّا مِنْكُمْ فَرَادًا» و فرسادیم ربو

این قرآن فرو فرسادیم

«فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ» سکسای کن داوری کردی حدادید حوس را

مام او «وَلَا تَطِعْ مِمَّامًا وَكُفُورًا» (۲۴) «وَأَرْسَلْنَا» بر کار دروع و رافرمان
بر و «وَأَرْسَلْنَا» ماکرود را

«وَأَذْكُرْنَا رَبِّكَ» و ناد کن حداد و حوس را مام او «تُكْرِمَةُ وَأَصْلًا» (۲۵)

نامداد و سناکا

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ» و ارسد لحنی مام کن او «وَسُجْدَةً لِّمَا طَوَّلْنَا» (۲۶)

وسهای درار او را مرست و سبای

«إِنْ هَؤُلَاءِ لَنُحْوَ الْأَعْلَى» اسان ان حهان ساسد را دوس می دا د

«وَنُورُونَ وَرَأَاهُمْ نَوْمًا لِّمَا طَوَّلْنَا» (۲۷) «رَسَّ حَسَّ» را درری گران می گندا د
فراموس کرد

«يَحْنُ حُلْمُهُمْ» ما آفریدیم اسان ا «وَمَدَّ نَأْسَرُهُمْ» و آفریم اسان

سبح یسبح ما آفریس و اندامان بر حای می بود « واداسما » و اگر حواهم
 « نَدَلْنَا اَصَالَهُمْ تَدَلَّا (۲۸) » اسان را محو اسان حر اراسان بدل کم
 « اَنْ هَدَه نَد كَرَهُ » ان سعام ناد کردی اس « فَمِنْ سَاءِ اَنْجِدَ اِلٰى رَبِّهِ سَلَا (۲۹) »
 ما هر که حواهد بسوی خداوند حوس راهی نکرد
 « وَمَا سَاَوْنَ اِلَّا اِنْ يَسَاءَ اللّٰهُ » و حواهد مگر که الله حواهد « اِنْ اللّٰهُ كَانَ عَلِيْمًا
 حَكِيْمًا (۳۰) » الله دانای اس راس داس راسکار
 « نَدَحَلْ مِنْ سَاءِ هِي رَحْمَتِهِ » می در آرد اورا که حواهد در حسان حوس
 « وَالطَّالِسِ اَعَدْلَهُمْ عَدَا اَنَا السَّاءِ (۳۱) » و سسکاران را ساح عدای درد نمای

السورة التایة

این سور هرا در مسحا و حها حر سب دوسب رحل کلم سیر و ک آت
 معاهد و فاده کفید این سور مدنی اس به مدنه فرو آمد عطا کف
 مکی اس به مکه فرو آمد حسی کف و عکره مک آه اری سور به مکه فرو
 آمد « فاصبر لحکم ربک و لا تطع منهم اَنْمًا اَوْ کُفُورًا » وافی به مدنه فرو
 آمد قومی کفید اراول سور ما « انا نحن ربنا انک القران » به مکه فرو آمد
 وافی به مدنه و درین سور سه آت مسوح اس اطعام اسر المر کس مسوح
 ما به السیف « فاصبر لحکم ربک » معنی الصبر مسوح ما به السیف « فمِنْ سَاءِ اَنْجِدَ
 اِلٰى رَبِّهِ سَلَا » مسوح بعوله « وَمَا سَاَوْنَ اِلَّا اِنْ يَسَاءَ اللّٰهُ » و عن ابی بن کعب
 قال قال رسول الله (ص) « من قرأ سور « هل انی » کان حرا و علی الله حبه و حربرا
 قوله « هل انی » علی الانسان » هذا اسمها بربر و المعنی الم باب و قبل « هل »
 هاها بمعنی قد و هی کلمه وضع موضع البربر کما هو لسان فدکافه علی حانه
 هلو فیک ما مسحه و نظر قوله « هل یوب الکفار ما کانوا یفعلون » و « الانسان »
 آدم (ع) « حسی من الدهر » ای - فدای علیه زمان من الدهر لم مکن له ذکر

وان كان سبباً لانه كان يرانا وطبما اولا لا يدكر ولا يعرف ولا يدري ما اسمه ولا ما يراد به
 ثم نصح فيه الزوج فصار مدكورا للحلق والملايكة معروفاً لهم روى في التفسير ان
 آدم كان مطروحاً بين مكة والطائف حسداً لاروح فيه اربعين سنة، ثم من حماه
 مسجون اربعين سنة، ثم من صلصال اربعين سنة ثم حلقه بعد ثمان وعشرين سنة وروى
 ان عمر سمع رجلاً يقرأ هذا الآيه «لم يكن شيئاً مذكوراً» فقال عمر لنبأ نبيها
 يريد لنبأ نبي علي ما كان وفيل الانسان مؤآدم والحسن مد لنبأ في بطن امه سمعه
 اسهر الى ان صار نبياً مذكوراً ويحصل ان «الانسان» عام و«حسن من الدهر»
 زمان، فمن الرسل بعد عيسى (ع) «لم يكن شيئاً مذكوراً» اي - لم يذكر
 بوحى ولا نبأ التهم رسول في ذلك المد

«انا خلقنا الانسان» يعني اولاد آدم «من نطفة» اي - مني الرجل ومنى
 المرأة «امساح» اخلاط مني ماء الرجل وماء المرأة يصلطان في الرحم فيكون منهما
 الولد، فماء الرجل اسف غليظ وما المرأة اصفر رقيق فابهما علاصاحه كان السبب له
 وما كان من عصب وعظم فمن نطفة الرجل وما كان من لحم ودم فمن ماء المرأة وفي
 النحر «ما من مولود الا وددنا على نطفته من بربه حمرته كل واحد منهما مسح
 بالآخر و«امساح» جمع مسح وفعل جمع مسح يقال مسح الشيء اي خلطته
 ووصف النطفة بالامساح وهي جمع لان النطفة في معنى الطف كما ان الانسان في
 معنى الانس لانهما جنسا من اسماء الاحناس وقال ابن مسعود الامساح المروى
 الذي روي في النطفة وقال الحسن من نطفة مسح بدم وهو دم الحنطة، فادخلت اربع
 الحصن وقال قتادة هي اطوار الحلق نطفة ثم علقه ثم مصه ثم عظمه ثم نكسوه
 لحماً ثم بسنه حلماً آخر وقال ابن عيسى الامساح الاخلاط من الطابع التي
 رُكبت عليها الحيوان من الحرار والبرود والظلمة والنور «نسله» اي - نسله
 بالامر والنهي وفعل فيه بدم وناحر اي - «جعلناه صمغاً نضراً» لنسله
 لان الانسلاء لا يقع الا بعد تمام الحلقه والله عز وجل سبى لبحر ح ما علم من عند
 فرا ويريه

« أَنَاهِدْنَاهُ السِّلَاحَ » أى - شأله سبل الحق و الباطل و الهدى^١ و الضلالة
وعرفنا طريق الحق والسر كقوله « وَهَدَيْنَا السَّجَدِينَ » « أَمَّا سَكْرًا » سوفصا
أنا « وَأَمَّا كَهُورًا » بحدلانا أنا ، أى - حلطنا سبعا أو سعبنا على ما اردنا
وقيل معنى الكلام الحراء ، معنى سبأ لهم الطريق ان سكر او كفر و السأكرا المومن ،
سكر المنعم بعينه فعبده والكفور الكافر كفر المنعم بعينه فعبده و السكر في القرآن
بمعنى الامان كسر والكفران بمعنى الكفر كسر ، وهو صريح فى قوله تعالى « ان
تكفروا فان الله عسى^٢ ان يعصمكم » الى قوله « نرضه لكم » ثم من ما للفرع من فعال
« أَنَا عَيْدُنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاحٌ » معنى فى جهنم كل سلسلة سبعون ذراعا
فرا بافع و التكماني و ابو بكر عن عاصم « سَلَاحًا » « هَوَازٍ بَرًّا » هَوَازٍ بَرًّا كلهن
باسم الالف فى الالف و الميمون فى الوصل و فرا ان كسر « هَوَازٍ بَرًّا » الاولى بالالف
فى الوقف و الميمون فى الوصل و سَلَاحٌ هَوَازٍ بَرًّا بالالف و الميمون و فرا
ابو عمرو و ابن عامر و حمص سَلَاحًا هَوَازٍ بَرًّا الاولى بالالف فى الوقف و الميمون
فى الوصل هَوَازٍ بَرًّا بالالف و الميمون و « اَعْلَالًا » جمع عل وهو العبد الذى
بجمع السمس و الميمون « وَسَعْرًا » نازع و قد

« اَنَ الْاَنَارِ » معنى المومن الصادق فى ايمانهم المطمئن لربهم و احدهم
نار ، مثل ساعد و اسناد و ناصر و ناصر ربر اصا مثل نهر و انهار « نَسْرُونَ » فى الآخر
« مِنْ كَأْسٍ » فسر ابى - حمز باحدونها « كَأْسًا » و مردوها اناه « كَانْ مَرَا حِهَا
كَاهُورًا » أى - نمرح لهم بالكافور لرد و عدومه و طيب عرفة و قيل يحلط
برائحة الكافور و يحجم بالمسك و قال اهل المعاني ارادوا لكافور فى ناصه و طيب
ربحه و برد لَابُ الْكَافُورِ لاسر ب كقوله « حَتَّىٰ اِنَّا جَعَلْنَا نَارًا » أى - كسار
و قال ابن كيسان طيب الكافور و المسك و الریحيل و قال الواسطي لما احلف
اح الهم فى الا نأ احلف اسر بهم فى الآخر ر كاس الكافور ردد الدنيا فى
صدوره و قوله

« عَسَا » صب على البذل من الكافور و قيل صب على الحال و قيل صب

على المدح وهل من عن وقوله « بها » الباء رناد وصلته اى - سربها وهل
الباء بمعنى من، اى - سرب منها « عبادة الله بتخرونها بتعجراً » اى - يسقونها
فى حياتهم ومباركهم ويعودونها حب ساوا من قصورهم وعرفهم كمن يكون له بهر
فى الدنيا بتعجراً هنا وهما الى حب رند وهل هى عن فى دارالتى (ص)
تجر الى دور الانشاء عليهم السلام المومنين به وصف هولاء وذكر حالهم فى
الدنيا فعلى تعالى

« يوفون بالندر » قال قتادة معنى بما فرض الله تعالى عليهم من الصلوة
والركو الصبح رعبها من الواحبات وقال متجاهد رعبهم اذ اندروا فى طاعة
الله رفوا رعبى الحشر عن رسول الله (ص) قال « من د ان يطع الله فليطعه ومن
يذر ان يعصى الله فلا عصه » وهى رسل الله (ص) عن النذر وامر بالوفاء به ومعنى النذر
الانحباب ويحافون يوماً » اى عهده يوم كان سرهم مستظراً اى - فاسما ممدا
مسترا وهو يوم الصامه تعالى اسطار الصبح اذا اميد واسر قال مقاتل كان سر
فاسما فى السموات فاسف ر ما قرب الكواكب و كسورب الشمس رالعمر وفرعه
الملائكة وفى الارض سبب الحنابل وعار المنا وكسر كذ سى على الارض من
حنبل رساء

« ونطعمون الطعام على حبه » اى - على حبهم انا وحاجتهم اليه فى حال
الصق والجوع وفله الصامه وهل على حب الاطعام وهل على حب الله
عز وجل مسكننا قصيرا لامل له وبما صعبا لابل له واسرا قال
متجاهد وسعد بن حشر وعظا هو المسجون من اهل القبلة بحس فى حق
وفان قتاده امر الله بالاسراء ان يحس الهم وان اسرا هم يومئذ لاهل الترك فاحوك
المسلم احق ان يطعمه وهل الاسر المملوك وهل المراد لعل التى (ص)
انه الله فى الساء فاهى عندكم عوان

ابن عباس كعب ابن آثم درسا امر المومنين على (ع) فروآمد وحاندا
وى رسب آن بود كه حصي وحسن عليهما السلام هر دو سمار سدد رسل حنا

(ص) بنادب اسان سد ، ماحمی نازان گمشد دنا ناالحسن لویندرب علی ولدناک
 بندرا ، اگر تندی کی رامند عاف و سعای فریدنان مگر صواب ناسد علی (ع)
 ندر کرد که اگر فریدنان مرا ارم سماری سفا آید و عاف بود ، سکر آن را
 سه روز و روزه دارم ، هر ما الی الله عزوجل و طلبنا لمرصانه فاطمه رهرا علیها السلام
 همس کرد سه روز و روز ندر بر خود واجب کرد کسر کی داسمند نام وی فقه
 بر مواهب اسان همس ندر کرد ان بر آسندای مهابت صلی الله علیه و آله انام سکر اس
 رب العالمین اسان را عاف و صحت داد ، و اسان موفاد ندر ناز آمدند و روز
 داسند ، و در خانه اسان هیچ طعام نه که روز گسانند علی مرخصی (ع) ار جهودی
 حشری نام وی سمعون فرس حواس آن جهود سه صاع جو بر سر بوی داد
 فاطمه رهرا علیها السلام از آن جو یک صاع مآسادب آرد کرد و سح فرس
 از آن سح و ف اططار فرا سن بهادید نا خورد مسکسی فرا در سرای آمد آن
 ساعت و کف

السلام علیکم یا اهل بیت محمد، مسکن من مساکن المسلمین، اطعمونی
 اطعمکم الله من موائد الجنة سخن دروس سمع علی (ع) رسد علی (ع) روی فرا
 فاطمه علیهما السلام کرد کف

فاطم داب المجد والنعن	یا سه حیر الناس اجمعین
اما بر من الناس المسکن	قدقام بالاب له حسن
سکوا الی الله و مسکن	سکوا الی جامع حرم
فاطمه علیها السلام اورا جواب داد	
امر ل نا بن عم سمع طاعه	ما بی من لوم و لاصراعه
ارحو ادا استع دا مجاعه	الحق بالاحار والجماعه
و ادخل السندولی سفاعه	

آنکه طعام که سن بهاد بود حمله دروس دادند و بر کرسیکی سر

کردید، تا دیگر رور فاطمه عليها السلام صاعی دیگر خو آورد کرد و آں نان سب
 حوسب در آمد؛ و ف اقطاع در سب نهادند، سبی اراولاد مهاجران بر در ناسناد
 کف السلام علیکم نا اهل سب محمد (ص) سب من اولاد المهاجرین اسسهد والدی
 يوم النعمه اطعمونی اطعمکم الله من موائد النعمه علی حوسب سب آں سب سب
 روی فرا فاطمه کرد عليها السلام کف

فاطمه بنت السید الکرم	فد جاءنا الله فدا السب
من برحم الو فهو رحم	مواعد فی حبه النعم
فاطمه عليها السلام حوا داد	

ا سی لا عطیه ولا انالی	و اویر الله علی عالی
امسوا حنا را هم اسالی	اصبر هم یصل فی العالی

همچنان طعام که در سب ود، حمله سب دادند وجود کر سه حصص دیگر
 رور آں صاع که ماند بود فاطمه عليها السلام آں را آورد کرد و نان سب و ف
 خوردن اسیری بر در سبای اسناد کف السلام علیکم نا اهل سب السوء اطعمونی
 اطعمکم الله من موائد النعمه آں طعام ناسر دادند سه رور سب که اهل سب
 علی (ع) هیچ طعام خوردند و بر کر سبکی صبر کردند و آں ماحصر که بود اسار
 کردند مرد درو سب را و سب را و اسیر را نارب العالمین در سب اسان آب فرساده
 «و یطعمون الطعام علی حبه مسکاً و سماً و اسراً»

فوله «أما یطعمکم لوجه الله» هد حکانه عن عود الطل و المات و العول
 هاهنا مصر، معنی و یقولون فی انفسهم «أما یطعمکم لوجه الله» ای - لطلب وابه
 ولرؤیة «لا ترد منکم حرّاً» ای - مکافا «ولا سکوراً» ای - سکر، می
 ولان سب نه علما السکور مصدر کالعود والدحول والخرج قال مجاهد و
 سعید بن جبر انهم لم یسکلموا به ولكن علم الله ذلك من قلوبهم فاسی علیهم
 «انا یحاف من ربنا یوماً» ای - عوبه یوما «عبوساً» ای - صفا کر بها
 بعض فیه الوحو من هوله وسدنه و سب العوس الی السوم کما یقال یوم صام رلیل

نام وقبل وصف اليوم بالموس مما فيه من السد « فمطربرآ » سديدا غليظاً اسد
ما يكون من الآنا واطوله في البلاد مثل الحصن عن المطربر، فقال سبحانه الله
ما اسد اسمه و هو اسد من اسمه وقبل الموس والمطربر كلاهما من صفه وجه
الاسان في ذلك اليوم، الموس بالنفس والمطربر بعض الحبه رالحاحسن

« فوقهم الله سردك اليوم » يعنى الذين يحافون « ولقهم نصره وسرورا »

اى اعطاهم « نصره » في وجوههم و « سرورا » في قلوبهم

« وحرأهم بماصروا » على طاعة الله واحسان معاصيه وقبل على ماصروا

على العبر والصوم والوجوع وفي الحرر مثل رسول الله (ص) عن الصبر فقال
« الصبر ابعه اولها الصبر عند السدفة الاولى والصبر على أداء الفريضة ، والصبر
على احسان معاملة الله والصبر على المصائب

ورله « حبة وحربرآ » قال الحصن ادخلهم الحبه والسهم الحربر كعوله
« ولناهم فيها حربر » وقبل حرر الحصار ان الاسعار وقبل الحرر ركابه
عن لس العس

« منكس فيها » اى - في الحبه « على الارائك » اى - على السرور في

الحبال لا يكون انكس الا اذا اجمعنا قال مقابل الادراك السرور في الحال من
الد والنافوس مرصوه بمصان الذهب الفضة والا ان الحاهر وقبل الارئك
ما منكاء عليه « لأترونها سماء ولازمهربرآ » اى - وطا ولا رآ قال فتاده علم
أنه سبحانه اسد الحر مودى سد ارد نوب « فوقهم الله » ادبهما جميعا

وقال مقابل 'ارمهربرى مندرى الاربر من السماء في غايه الرد وفي الحر
عن النسي (ص) ول اسكب الناي « يها فتاب اكل صى عصا فمضى فاذن
لها في كل عا بمنس بنى في لسار عن والسف فاسد ما يجدون من الرد من
رمهر رحبه واسد ما يجدون من الحر من حرها رى عن ابن عباس قال فما
اهل الحبه في الحبه اذا راصه كمو الشمس فداء والحيانها فيقول اهل الحبه ما
رصوا فادبنا وحرر لأترونها سماء ولازمهربرآ فم لاهم رصوا لس

هد سمن ولاعمر ولكن هد فاطمه وعلى صبحا صبحا اسرف الحنان من نور
صبحهما وفيهما ازل الله تعالى «هل اتي على الانسان حسن من الدهر» الى
قوله «وكان معكم مسكورا»

«ودانية» منصوب عطفا على قوله «مكس» وقوله «عليهم طلائها» اي -
قرب اسجار الجنة منهم حتى صار كالمطله عليهم وان لم يكن هناك سمن
«ودلت طوفوها بدلتا» اي - ادب بمارها لهم سمكون من طافها على الحال
الى هم عليها فاما وقودا ومصطحيين بدنى الهم قال معاهد ارضى ارض الجنة
من وروبرها المسك واصول سحرها ذهب وافانها لولو و ربحد و باقوب والتمر
بحد ذلك فمن اكل فاما لم ود ومن اكل فاعدا لم يوده ومن اكل مصطحما لم
يود ، فذلك قوله عروجل «ودلت طوفوها بدلتا»

«ونطاف عليهم نانه من قصه» اي - يدبر عليهم خدمهم كوس السراب
وهي من قصه وقيل اواى سوبهم من قصه «واكواب» جمع كوب وهو اليريق
لأعرو له وقال معاهد هي الافداح «كاف فواربرا» «فواربر من قصه» اي - لها
باس القصه وسماه العواربر يرى ما في داخلها من خارجها والاحسان ترك الصرف في
فواربر ومن صرف الاول فلكونه راس آبه مرافعه للآفات الى بعدد وبا حرق
ومن صرف الناي اضا بعد اسع اللغظ اللغظ على عاد العرب كمولهم ححرص
حرب قوله «قدروها قدروا» اي - جعل الاكواب على قدرهم اي - لا يريد
على مقدار سربهم ولا ينقص اي - قدرها لهم السعا والحكم الدس بطوفون عليهم
بقدروها بم «نصفون» وقيل قدروا في انفسهم سنا وبمو فكان كما بمو

«ونصفون فيها» اي - في الجنة «كاسا» من حمر كان هرا حها ربحلا
سوق و طرب والرحيل مما كات العرب بسطيه جدا فوعدهم الله تعالى انهم
نصفون في الجنة الكاس المبرو حه ربحيل الحنه ، ولاسه ربحيل الحنه ربحيل
الدنا ربحيل الحنه لامرار فيها ولاعوصه

قال ابي عباس كل ما ذكر الله في القرآن مما في الجنة وسما له في الدنيا
مثل وقيل هو عين في الدنه نوجد منها طعم الربحيل سربها المقرنوس صروا و

الهاء فيكون رقما بالاسداء وحبر «نياب سدس» وقرأ الآخرون بسبب الاء وصم
 الهاء فيكون نصا على الحال، أي - بطوف عليهم ولدان وعليهم باب سدس فيكون
 حالا للولدان وبحور أن يكون حالا للارار وقل «عالمهم» أي - فوفهم «نياب
 سدس» فيكون منصوبا على الطرف والسدس من الدساح والحبر ماق والاسرى
 ماعلما فرائع وحصى «حصر واسرى» مرفوع على الساب وقرأهما حمزة
 والكسائي محذوران وقرأ ابن كسر و أبو بكر حصر بالحر واسرى بالرفع، وقرأ
 أبو حمزة واهل البصرة والعام على صد بالرفع على باب الساب والحر على
 باب السدس «وحلوا أساور من فضة» بحور أن يكون صغلا للارار وأن يكون صغ
 للولدان ومعنا لسوا في الحصة «أساور من فضة»، قل يوافق اسمه اسم الحصة في
 الدنيا ولكن عنه أحل من عن الحصة التي في الدنيا وقال في موضع آخر «أساور
 من ذهب» قل الحصة للخدم والذهب للمخدوم وقل الحصة للرجال والذهب للنساء،
 وقل جمع بينهما وقل في بكل واحد منهم ثلاثة أساور واحد من فضة وآخر من
 ذهب وآخر من لؤلؤ «وسمئهم ربههم سرانا ظهورا» أي - طاهرا من الأقدار
 والأقدار لم ندسه الأندى ولم ندسه الأرحل كحجر الدسا قال أبو قتادة و أنس
 يعني أنه لا يصير بولا بها ولكنه يصير رسحا في أقدامهم كرسح المسك وذلك
 أنهم يرون الطعام فإذا كان آخر ذلك أتوا بالسراب الطهور فيسربون فطهر بطوبهم
 ويصير ما أكلوا رسحا يخرج من خلودهم أطيب من المسك الأدهس ويصير بطوبهم
 ويعودون بطوبهم وقل بطهرهم من كل أذى ومن كل عل وعن كعبه «وترعا
 ماسي صدورهم من عل» وقال حمزة بطهرهم به عن كل شيء سوا إذا طاهر
 من ندس شيء من الأكوان وقال بعضهم صلب حلف سهل بن عبد الله العنمة
 فقرأ قوله «وسمئهم ربههم سرانا ظهورا» فحمل بحرك فمه كأنه لم يسم شيئا فليما
 فرج من صلواته فله أعرا أم سرب؟ قال والله لو لم أحللته عند رآه به كلتي
 عند سربه ما قرأه

«أن هذا كان لكم حرا» أي - قال لهم أن هذا كان لكم حرا فاعمالكم
 «وكان سمعكم» أي - عملكم في الدنيا طاعة الله «مسكورا» محمودا سمي بسمعكم

رسول عليكم صواب عليه ما كبر منه من قولهم دانه مسكور اذا اظهر من التمس
 فهو ما يعطى من المظف ، فالمعمل المسكور ان يكون النواب عليه كسرا
 « فانما نحن نرعاك القرآن نرلا » اى - فرعا ايراله فانرلما آنه بعدآ نه
 فى سس كسر

« فاصبر لحكم ربك » اى - ارض بمصابه واحسن نفسك على حد السر به على ما
 امرت به من الاحكام « ولا تطع منهم أبياً او كفوراً » الآثم الفاجر، والكفور
 المانع فى الكفر « او » ماها بمعنى الواو كما نه قال ولا تطع منهم أبياً ولا كفوراً قال
 قتادة اراد بالآثم الكفور انا جهل ، وذلك آنه لما فرس على النسي (ص) وهو يومئذ
 بمكة بها انا جهل عنها و قال لس رأبُ محمدآ صلى لاطان على عمه ، فانرل
 انه هد الآنه وقال مقابل اراد بالآثم عسه بن ربيعة قال للنسي (ص) ان كسب
 صعب ما صعب لاجل النساء فقد علمت فرس اى من احملها ماانا فانا اروحك
 اسى واسوفها اليك بمهر مهر فارجح عن هذا الامر و قوله « او كفوراً » يعنى
 الولد بن المعصره قال للنسي (ص) ما محمد ان كسب صعب ما صعب من اجل
 المال ، فقد علمت فرس آنى من اكرهم مالا فانا اعطيك من المال حتى برسى
 فارجح عن هذا الامر فانرل الله عروحل « ولا تطع منهم أبياً او كفوراً »
 « وادكر اسم ربك نكرة واصلا » نكرة « اى - صلوا المحرو واصلا » صلوا

الظهر والمصر

« ومن انقل فاسجدنه » صلوا المساس « وسبحه ثللا طويلا » اى - الطلوع
 صلوا اللئل ، و قيل المراد به الادامه على ذكراته فى الاوقات كلها
 « ان هو لا » يعنى كما رمتكه « تحيون العاجله » اى - الدار العاجله وهى الدما
 « ويدررون وراهم » يعنى امامهم وهدامهم كعوله « وكان وراهم ملك ومن
 و انهم بررج » « يوماً نعل » اى - سر كون الاستعداد لوم نعل سد بدعقوسه
 على الكافرين وهو يوم الصامه

« نحن خلقناهم وسددنا امرهم » اى - خلقهم فقال اسر الرحل احسن
 الاسر اى - خلق احسن الخلق ، وولى احكمما خلقهم ومفاصلهم واوصالهم بمعا الى

بعض بالمعروف والعص وقل معنا حفظ عليهم محارح حاجاتهم بمسكها مني ساء
وبرسلها مني ساء «وإذ أنبأنا نذلاً أمثالهم نذلاً» ای - انا سنا اهلکناهم وحننا
ناسناهم فحملناهم نذلاً منهم

«ان هده» ای - هد السور وهد الآيات بذكر ای - عطه وندكر للحلق
وسنس ما هو حیرلکم «فمن سآ ابعث الی ربه سلاً» ای - الی وای ربه بطاعه
وايمانه وبنوه وایباع رسله «سلاً» ای - وسله ثم احیران ذلك لیس بموکل
الی مسیهم فان المدارفه علی المسه العدمه فعال

«وما سآون الا ان سآ الله» ای - لیس سآون الا بمسبه الله ان الامر الیه
لا لکم فرا ان کسر و ان عامر و انوعمر و ساون بالناء وقرأ النافون بالناء
«ان الله کان علماً» عالماً بالمهیدی والصال «حکماً» فمما سنا من ساء

«ندخل من سآء فی رحمته» ای - فی حبه وهوالمؤمنون المطعون، وقل
توق من سآء لطاعه فی الدنا وندخل الحبه من ساء منهم فی الآخر وقل
«فی رحمته» ای - فی دسه «والطالمس اعدلهم عدناً» ای - و بعد
الطالمس الکافر من عدنا وحننا

البوة الثالثة

قوله بعالی «نعم الله الرحمن الرحیم» اسم حار و حد فی آرائه بوصف
حیره وهرد فی آناد سبع ملکوه فازاه اید ، واید ارله حیره ملکوه
و ملکوه حیره احدى الوصف ، صمدی الداد سرمدی الصفات لاسه کقوه
فی نانه وصفاته ولا سمر له فی امان مصنوعاته ولا عبره سهو فی علمه وحکمه
ولا عبره لهو فی قوله وکلمه فهو حکم لانهو و علم لانهو و کرم نسب
ویمحوها فالصن قوله والحلق خلعه والملك ملکه

سام او که عملها خبر در خلال رعط او سام او که حردها سراسمه در عالم
مسب ی علک او سام او که برهان کرنا او هم کرنا او ، دلیل هسی او
هم هسی او سام او که عار از مدح ونا وندسوری او ، ناد داس ونا ذکر داو

مهرمان او ، بنام او که طلب او ، نکس او و ناف او ، مصاب او ، کدام تن سبی
نه گداحه دهر او ؟ و کدام دل سبی نه تواجیه لطف او ؟ کدام خائب نه در محبت
مارعرت او ؟ کدام سر سب نه سر مصب سراب معصیت او ، کدام جسم اسب نه منمطر
دیندار او ، کدام کوس اسب نه در آروزی گمزار او ، روبرو نه دروسان کنیزی کن
ما سبی سور طلب او ، نکوی حرامان سونا سبی درد نانا ف او ، در کلسای نرسانان
نساط حسب و حوی او ، در کسب جهودان آروزی ناف او ، در آسکا گران درد
واماندگی او

دل داده سبی سبم و دلدار سبی خوسد ، ناری عدد ، ناریکی
الهی همه عالم برا من خواهد کار آن دارد که ما بوکرا خواهی سار کسی
که بو او را خواهی که اگر ر گردد رو او را در راهی ، فوله تعالی
« هل انی علی الانسان حسن من الله » ، مفران گمید ، اسان اسحا آدم
اسب « و حسن من الله » ، اسار سب مان رور کار که حسدی و د سروح میان مکه و
طایف افکند چهل سال اگر کسی گوید چه حکمت در آن که آدم را چهل
سال میان مکه و طایف حمان بگذارد و در آفرینش وی مهلب افکند ؟ - جواب
آست که طاهر آدم را گل بود رد گل مهلب نمی ناست ، اما د دل مهلب می ناست
نه مهلب فدرب منگویم که مهلب حسب منگویم آدم نه چون دیگر مخلوقات
بود که آفرینش اسان به کن منکون مام سد ، آدم در آفرینش اصل و دود دیگر
مخلوقات سع وی بود ، هر چه آفرید از بهر آدم آفرید و آدم را از بهر خود آفرید
« خلعتك فردا لغد » ، در بهاد آدم دلی می ناند که مرا ساسد ، ربانی می ناند که مرا
ساید ، دید ای می ناند که مرا سید دسی می ناند که کاس وصل گردد ، قدمی می ناند
که در ا ما رود ، اگر بلحظی در خود آدم فدرب خرد آسکارا کرد ، باسم و اگر
سالها در میان آدم حسب و بر رگی وی ندا کرد ، باسم ، و ما حسب دوسمان خود
آسکارا کرد ، در سرا آن دارم که فدرب خود نمودن رهی دولت و کرامت که از
در کا عرب روی به آدم نهاد که او را صد هزار نار را عرار در را آورد و طرار رار
« ان الله اصطفى آدم » ، بر کسب دولت او کسید و حال افعال و موجب فیه من روحی ،

بر رخصت جمال صفوت او رد، و حلق دفع «لما حلق بنی» در وی بوسند
و بمقامش رسانند که در صف صفوت بر ساط سهود او را سراب محبت داد و رملط
بر نا نامعطع بری' امن حسب اوست و ملائکه ملکوت را سهود او فرمود و آنگه
با انهمه کرامت که با وی کرد حسب ورس و میرل وی دید نامد با حطاب
«وعی' آدم» در ویوس، آنگه حسب وی بناسد بر اکه واجب در ورف
مواقف دلیل کرامت بود، بواجب در ورف مخالف دلیل عر و کرامت بود آدم حون
بر سب جمال و کمال رد ناح افعال بر سر و جلگه کرامت در، چه عجب بود گر ملک
و فلک از را خدمت کنند، عجب آن ناسد که در وهد رل افند و رفم «وعی' آدم»
بر وی کسند و آنگه با عصیان و مخالف ناح بم احسنه رته، بر سر خود بناسد مردی
که عیال دارد ناوی در صعب است او بناسد که عیال خود را دوست میدارد ر را که
آن محبت بوسند بمحب و صعب است با نا فرا د میان افند آنگه دو می بندد
آند آدم دوست بود لکن دوسی وی بوسند بمحب هست بود ر را که به هر کجا
بمحب بود آنجا دوسی بود همه روم را ر بمب و روم سم است و اتحاد ای محبت
به نس حون حجاب هست از نس آدم ر حاسب حصص محبت آسکارا گسب
انلس آنگه که انلس د کس ندانست که انلس است و به بر حور دانست
عابدی و ساحدی می نمود کمر خدمت بنس و حهر آب موافق بنس حون ناس
بلعرب، دید آمد که دوست است و به مد و آدم صمی دوست بود لکن سر
دوسی در سر بمب بود، حون ناس بلعرب دید آمد که هم در سب است هم مد
«ان الانرار بر روی من کاس گان مرا حها کافورا» براسی که مکان
و نك مردان فردا در بمب سراب می آساند از حام لطف سرابی برنگ کافور
موی مك، سرابی را فدر ناسه نه ارفد ناسب جری کاسه و ه افرووی سر
آمد کاسه و در ناسه، هر دو عجب است و بمب از عر بنس
«عنا سرب بها عباد الله نحر و بها نحر آ حسمه ای ا بوم بمب روان
و فرمان همی بندو روان می رانند آن را حمانکه محرابند آنجا که خواهد

در بالا و در نسبت، بر تصور و عرف، بر فرس و بساط - بر سندن و استرق روان،
درمانند^۱ و دروید و سبحان، نه حامه ابو بره او را بر هیچ کدر گنر، جسمها بر هم
گساده کافور در و محصل و محصل در کافور این اد برودت رسه، و آن ارجحار
دور، هر یکی بر حد اعتدال داسه نه مصنوع خلق و نه از خلق دروغ داسه، سراب بی
کد و سار بی سکر، ساهی دنده و در، سراب اس در حام قدس، در مجلس وجود، رساط
سهود، از دست دوست در عین عیان بی هیچ رجب در میان ای حوائج سراب
آن سراب که دست عب در حام دل برود دند جان بوس کند

واسکر الفوم دور کانی و کان سکری من المدبر
فومی را سراب مس کرد، و مرا دندار ساهی، لاجرم اسان د آن مسی فانی
شدند و من درین مسی فانی

بر رگی را دعوات نمودند که معروف کرحی کرد عرس طواف مسکرد و
رب العرة فرسنگان را مسکف او را ساسند؟ - گفت نه - کف معروف کرحی
است، بهر ما مس شد نادید او بر ما باید هسار نکرد

آن را که بدوسی و رامس کنند عالم همه در همب وی مس کنند
د دوستن نسبی هست کنند آنکه سراب وصل سر مس کنند
سراب ده است یکی امروز یکی فردا امروز سراب ایمان و فردا سراب
کاس امروز سراب از منیع لطف دران فردا سراب ظهور از کف رجب

"مقیّم بهم سر انا ظهور آ" هر کرا امروز سراب محبت مس فردا او را
سراب ظهور نسبت، امروز سراب محبت از کاس معرفت مآ سامند و فردا سراب
ظهور در حصرت ملک عیور می نوسند امروز سراب محبت د بهس عرفان و فردا
سراب ظهور در بهس رسوان بهس عرفان امروز دل عارفا - د و ارس ایمان
و اسلام و مسیح احلاص و معرفت اسحار مسیح و هلیل انهار نقوی و بوگل، دور
و قصو ا علم ورهد عرفه و منظر از صدق و عین رسوائی رسا معما هر کرا
امروز فردوس دل او آراسه بطاعت و عبادت نه د فردا او را فردوس رسوان و د آن

فردوس کہ دیوار او ارسیم ورر رمس او از نافوت ویر حد، رب ارمسک و عسر،
 اہار آب و سیر و می و عسل سراب سسم و رحق و سلسل، طم لحم طیر رماند
 حلد، حد سگار از ولدان و علمان عمکسار حورا و عسا، رعمان حمص و حلیل
 حریمان سہد اعرصالحین صدیق و فاروق و ذوالقورنی و مرصی، سسمکا مساکی
 طسہ، نکہ گا سرر مرفوعہ نماساگا «معبد صدق» و حطیر و دس طار گا حازل
 و حمال حق فردا ہمہ مومنان حورا ہ سمد، اماہر نکہ برقد سماح حوسر سمد
 ان الله سحلی للمومنین عامہ ولایہ بکر خاصہ حوں کس را معرفت یو بکر نمود
 کس را با او درد ہمار سرکک سود

ہر طرف کعب * در دندار باناری حد لذت بود؟ محلی ناند از رحم
 اعمار حالی و دوست محلی و بگرد دردند فانی آن جسم کہ د و بگرد ہر گر
 فرا کرد سود، آن د کہ او را دید ر آن د داس برد حواید او ہر گر دیب
 سود نردنک کرد او را در دو کمی جای بود مصعوب او را بہسب حاجہ بود
 مسب او را حرار و سافہ نماد * و سقیم رنہم سراناً ظہوراً،

۷۷. سورة المرسلات - مکیه

السورة الاولى

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » نام خداوند فراموش ناسته مهر نایان
 « والمرسلات غُرَفاً (۱) » سادهای فرو گساده منایی موسسه
 « فالعاصفات عَصَافاً (۲) » حاصه آن باد سحر کسی مسکن
 « والناشرات سُرا (۳) » و بر سگان آن کراسه گساندگان حو اندن را
 « فالناشرات فُرَافاً (۴) » حاصه اسان که نعام حدای بر نعامران حدای
 می افکند سان حق و ماطل

« فالغلافات دُکْرَافاً (۵) » و حاصه آن فر سگان که هر آن می افکند بر دل
 و کوس نعامران

« عُدْرَا اوْبُدْرَا (۶) » عذر مار مومن را و آکا کردن را
 « اِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ (۷) » که آنچه سمارا می برن دهد براسی که
 بودنی است

« فَاِذَا الْخَوَافُ طُمَسَ (۸) » آکا که سمارگان روسانی آن سمرند
 « وَاِذَا السَّمَاءُ فُرْجَتْ (۹) » و آنکه که آسمان بگساده و سگاسند
 « وَاِذَا الْاُصْحَالُ تُسِفَ (۱۰) » و آنکه که کوهها ارسج بر کنند و بر واند
 « وَاِذَا الْاَرْضُ اُقْبَسَتْ (۱۱) » و آنکا که نعامران را بر هگامی حاضر کنند
 « لَای یَوْمَ اَحْلَبَ (۱۲) » رجه و در را ره گام را حاضر کنند
 « لَیْسَ یَوْمَ الْفَصْلِ (۱۳) » دور داوری ر گساده را

« وَاِذَا دُرُكْتَ مَآئِیْمُ الْفَصْلِ (۱۴) » و حه در را داا کرد که درر داوری
 ر گساده حه در رسد

« وَنَلَّ یَوْمَئِذٍ لِلْمُكَدِّیْنَ (۱۵) » و نل آن دور هر دروع دن گران را آن دور

اَلَمْ يَهْلِكِ الْاَوَّلٰى (۱۶) «نه بسسابقا وندران اسان را نا و مست کردیم
میرانندیم؟»

« ثُمَّ تَسْمِعُهمُ الْاٰخِرٰى (۱۷) «و آنکه بسسابقا امرگه من اسان می برم
« كَذٰلِكَ نَعْمَلُ الْاَمْحَرٰى (۱۸) همچنان کسم نا این بدان من اسان می برم
« وَنَبِّئُكُمْ يَوْمَ الْاَمْتِدَانِ (۱۹) « و بل آن روز دروغ رن گران را
« اَلَمْ يَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ (۲۰) « نه سما را از آبی نیکو و حوار آفریدیم؟
« فَجَعَلْنَاهُ فِىْ رَءِيسٍ مُّكْسٍ (۲۱) « آن آب را آرام دادیم در آرامگاهی بهیم
« اَلِىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ (۲۲) « نا نایدار ای دانسته و همگامی نامرد کرد
« فَعَدَّ نَارًا اِنْدَارٍ اِنْدَارٍ يَّهَادِمُ [اِنْدَارِ آبِ رَا اِنْدَارِ حَوْزِ رَا اِنْدَارِ كَوْسِ
را] «فَعَمَّ الْعَادُوْنَ (۲۳) نك معنر که ماسم

« وَنَبِّئُكُمْ يَوْمَ الْاَمْتِدَانِ (۲۴) « و بل آن روز دروغ رن گران را
« اَلَمْ يَجْعَلِ الْاَرْضَ كَمَا تَا (۲۵) « رمن را بهان دارند نکرديم نامی بوسد
احا و امواتا (۲۶) رندگان را و مردگان را
« وَجَعَلْنَا فِيْهَا رِءَاسٰى سَامِحٰتٍ « و نه در آن کوههای بلند گران آفریدیم
« وَاسْتَفْصَاكُم مَّا قُرْاْنَا (۲۷) و نه سما را آبی دادیم حوس گوارید آسامندیم
« وَنَبِّئُكُمْ يَوْمَ الْاَمْتِدَانِ (۲۸) « و بل آن روز دروغ رن گران را
« اِظْلَمُوْا اِلٰى مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ (۲۹) « رو د آنچه می دروغ می سردند
« اِظْلَمُوْا « رو د من « اِلٰى ظُلُمٍ ذٰى لُتْ سَعَبٍ (۳۰) « سانه سه ساح
« لَا ظُلُمٌ « نه نار بوسد و نه حنك « وَلَا نَعْبٰى مِنْ اَللّٰهِ (۳۱) « و نه نار
دارید بف و نه آس

« اِنِّهٗا رَمٰى بِرَرٍ كَالْقَصْرِ (۳۲) « می اندازد آن و نه آس هر بر ای حوس
کوسکی

« كَا نَ حَمَآةٍ صٰغِرٰثٍ (۳۳) « کومی که سیران سنا ا د
« وَنَبِّئُكُمْ يَوْمَ الْاَمْتِدَانِ (۳۴) « و بل آن روز دروغ رن گران را
« هٰذَا يَوْمٌ لَا يَنْطَعُوْنَ (۳۵) « آن آن روز که هیچکس سخن نگوید

« وَلَا تُؤْذِنُوا لَهُمْ فَيَعْتَدُوا » (۳۶) « و دستوری ندهید اسان را تا حرم حوس

حجب به سید و عذر دهید

« وَبَلَّيْتُمْ لِلْمُكَدِّيِّينَ (۳۷) » و بل آن روز دروغ زن گران را

« هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ » اسان را گویند این روز داوری مرگسازان است

« جَمْعًا كَمِ الْاَوَّلَى (۳۸) » شما را با هم آوردیم و اسان را که پس

از شما دادند

« هَلْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكَيْدُوا » (۳۹) « اگر شما را دشمنانی است ؟ سازید با ساری

بواند ؟ نامش آرد

« وَبَلَّيْتُمْ لِلْمُكَدِّيِّينَ (۴۰) » و بل آن روز دروغ زن گران را

« اِنَّ الْمُشْفِقِينَ فِي طَلَالٍ وَعَثُوْنَ (۴۱) » در هر گاران در سانه ها اندای حسمه ها

« وَفَوَاكِهِ مَتَابِعُهُمْ (۴۲) » رموها از هر چه آرد و کند

« كَلُّوا وَاَسْرُوا » محروم و مآسمند « هَسًا لِّمَا كُنتُمْ تَعْمَلُوْنَ (۴۳) »

گوا د باد و سوزن کردا مگر که درد ساری کردند

« اَنَّا كُنَّا لَبِئْرٍ حَرِيٍّ الْمُحْسِنِ (۴۴) » ما نادانان چه ن دهم ، گویا ان را

« وَبَلَّيْتُمْ لِلْمُكَدِّيِّينَ (۴۵) » و بل آن روز دروغ زن گران

« كَلُّوا وَاصْبِرُوا لِمَا لَمْ يَكُنْ لَكُمْ بِهِ قُوَّةٌ (۴۶) » محروم و بر خوردار ناسد روز گاری اندک ، انکم

محرومون (۴۷) که شما د کردا اند

« وَبَلَّيْتُمْ لِلْمُكَدِّيِّينَ (۴۸) » و بل آن روز دروغ زن گران

« وَادْفَعُوا لَهُمْ اَرْكَمُوا » و حرن اسان را گویند بمار کنند « لَا تَرْكَبُوا (۴۹) »

ن ر سید

« وَبَلَّيْتُمْ لِلْمُكَدِّيِّينَ (۵۰) » و بل آن روز دروغ زن گران را

« فَاِذَا جَدَّ يَوْمَئِذٍ (۵۱) » مگذا سخن من این فرآن که آن

مگرد ، به امد کرد

النوبة الثانية

این سور را دو نام است سور المرسلات و سور العرفی بها آنست
 سدو همداد و یک کلمه هسجد و سارد حرف، جمله ه هکه فرو آمد و در مکتبات
 سمرید عبداللّه مسعود کف من یا رسول خدا (ص) بودم لهذا بعضی که این سور
 بوی فرو آمد این عاصی کف همه سور مکی است، مگر یک آیت که به مدینه فرو
 آمد «و اذا قيل لهم اركعوا لا تركعوا» درین سور نه تاسع است و نه مسووح و در
 فصل این سور این بی کف و اب کنذار مصطفی (ص) کف هر که این سور برخواند
 نام او در د و ان مومنان و سجد و گویند این از مسرکان است - در روز کار
 خلاف عمر مردی نامدار اهل عراق نام او صبح و از عمر داربان و مرسلات برسد
 صبح عادت داشت که بنویسد این مرسلات آنان برسدی یعنی که تا مردم در آن
 فرومانند عمر را را در رد و کف لور حذیک معلوفا لعرب الذی فيه عناک
 اگر من را سرسرد ناهمی ترا گردی و دمی عمر این سخن از بهر آن کف که
 از رسول خدا (ص) شنید بود در وصف خوارج که «سماهم اللحق» کف درام
 من قومی خوارج برون آمدن اسان آنست که همان سرسرد دارند من عمر
 نامه است نه انوموسی اعری و کان امرا علی العراق که نکال این صبح را
 مهجور دارند، ناوی مسسجد و سخن مگویند من از نکال صبح بویه کرد و عذر
 حواس و عمر بویه وی و عذروی قبول کرد سافعی کف حکمی فی اهل الکلام
 که حکم عمر فی صبح

«و المرسلات عرفاً» سخن متصل است بمسطمنا «فالملفات ذکر آ» و مراد
 از همه فرستگانست بقول بعضی معرآن «و المرسلات عرفاً» یعنی الملائکه
 رسل بالمعروف و طریق الروم محاسن الافعال و مکارم الاحلاق که قوله عز و جل «وامر
 بالعرف» و العرف بمعنی المعروف و هو المصدرو سمي السیء الحسن عرفا کما سمي
 السیء الفصح تکرار ای - مکرار

«فالتعاصبات عصفاً» بمعنى ملاسكه العذاب يصعقون نارواح الكفار «عصفاً»

اى - يسرعون بها

«والتساربات تسرا» بمعنى الملايكه يسرر صحائف الوحي على الانساء و

السفر يسرر المصاحف في السما من قوله «كنانا بلغا مسورا»

«فالتعارفات عرفاً» بمعنى الملايكه يعرف بالوحي بين الحلال والحرام

«فالتلقبات ذكرأ» بمعنى الملايكه تلقى الوحي الى الاسماء كقولها «بلى

الروح من امر علي من ساء من عناد» الالهة الاعلام والاعلام قال الله تعالى «انا

سليم علىك فولا تعصا» والذكرها هنا القرآن وقال بعض المفسرين المراد الكل

الزجاج قالوا «والمرسلات عرفاً» بمعنى الزجاج يرسل مناسبه كعرف الدنك و

كعرف الفرس يلو بعضها بعضا لانهلوا الحو من ربح قط والاكثر الحلوق من عاصف

او رجاء او سيم

«فالتعاصبات عصفاً» هي الزناح السديبات الهبوب

«والتساربات تسرا» هي الزناح اللبسة، وفل هي الزناح التي يرسلها الله

سرا من مدى رحمته وفل هي الزناح التي يسر السحاب وباني بالمطر

«فالتعارفات عرفاً» هي الزناح تعرف السحاب فتحمله قطعاً ردها به

«فالتلقبات - كرا» هي الزناح على معنى انه يبعث بها دوا الاصاب ويحمل

ان المرسلات عرفاً هي لسو المرسلات اناب كذا «فالتعارفات عرفاً» آيات القرآن

يعرف من الحق الناص

«عندراً او يدراً» اى - اعدادا وايداراً ماويله ارسل الله الملايكه الى الاسماء

لاجل الاعداد والايادى - اعداداً من الله الى خلقه للملكون لاحد حجه فعول لم

ناسي سول الله راندا من انه لهم عداء واصبأ على المفعول له فرا ابو عمرو وحمزه

والكسائي رحمض «عندراً او يدراً» بالمحذف ساكه ال ال قالوا لا بهما في موضع

مصد من وجه اعداءاً راندا رلسا يجمع فيعلا ووراء روح عن يعقوب والوليد

عن اهل الشام انا يعلل المحرل فيها رانافون يمحذف الاولى ويسئل الناسه

رهم لمسن عن ابن عباس في قوله عز وجل «عندراً او يدراً» قال يقول الله عز وجل

نا ان آدم اما امرّصكم لادّرككم وامحصي به دنوبكم و اكفر به خطانا كم و انا
ر كم اعلم ان ذلك المرض يسد عليكم وانا في ذلك معبد لكم

«انما يوعدون لواقع» هذا موقع الاسماء لا معه اى وما عدا م من العدد الحساب

لكائن عن قرب ثم من وف رفعه فقال

«واذا النجوم طمست» اى ذهب صوها ومحي وراها وقبل محب آثارها

كما يمحي الكتاب

«واذا السماء فرجت» اى - صدعت وسفت ووقعت فيها العروج الى بهاها

مولها ومالها من فرج وقبل فتح

«واذا النجبال نصب» حرك وقلم من اما كتبها وادّهب سرعه ح لاسمى

لها ابر قال اسفب السىء اذا احدينه سرعه

«واذا الرسل اقيمت» فراهل المضرة رقت الواو رورا انوحعمر بالواو

ر جمع الفاء ورا الآخرون بالالف و بسديد الفاء وهما لسان العرب بدل

الالف من الوا ر الو من الالف ل وساد واساد وكتاب مورج وما ررح رفوس

مور ما ر ر معنى اقيمت جمع اصحاب يوم معلوم و هو يوم الصامه لشهد وا على

الامم وقبل جعل و الفصل لهم رفها كما قال ان يوم الفصل معانيهم اجمعين وقبل

ارسل لاقاب معلومه علم الله سبحانه فارسلهم لاقابهم عام ما علمه احبار

«لاى يوم احب» هذ كلمه محب وعظم بحب العباد من ذلك الله ر

معنى «احب» وقت كقوله ع ر حذر ر يلعبا احلما الذى احب اما «يم احاب

معه فقال «لثوم الفصل» قال ابن عباس فصل الرحمن من الجالب ومعنى

«الفصل» الحكم والفصل الحاكم اى - حكم الله حسن المساء ر س -

الرسل ومكديسها وقبل «لاى يوم احب» اى - لاى م احرا الرسل ر صرب

الاحل لجمعهم «لثوم الفصل» اى - الفصل من لحلق به قال على حبه المهور ل

والعظيم لسان ذلك اليوم

«وما ادرئك ما يوم الفصل» ر ان تعلم كنهه ولم يعهد مثله

«وَلَوْ تَوَصَّدَ لِمَكْدَن» هذه الآية تكرّر في هذا السور عشر مرات وفيها ثلثه افعال احدها ان القرآن عربى ومن عاديهم التكرار والاطمات كما في عاديهم الاحصار والاسجار و الثاني ان كلّ واحد منها ذكر عقب آية عن الاول فلا يكون مسهجا ولولم تكرر كان موعدا على بعض دون بعض البال ان سط الكلام في العرب والترهب ادعى الى ادراك النعمه من الاسجار وقد نجد كل احد في نفسه من نادر التكرار بالاحصاء ثم بعد ذلك اصحاب الاله بل في الآخر لمن كذب بها يذكر من اهلك من امم الانساء الاول كقوم نوح وعاد وهود فعال

«الْم يَهْلِكُ الْاَوَّلِينَ» الم تمهم وسماصلهم بالعبونه استعظام في معنى العرب «ثم نسعهم الآخرى» اى - تلحق المآخرى الدن اهلكوا من بعدهم هم كقول ابراهيم قوم لوط واصحاب مدين وآل فرعون وملانهم ثم بوعد المعمرين من امه ومحمد (ص) فعال

«كَذَلِكَ نَعْمَلُ بِالْمُحْرَمِينَ» اى - مثل الذى واما بهم فعلم بالمكديس من قومك

«وَلَوْ تَوَصَّدَ لِمَكْدَن» اى - لمن كذب بالآخر بعد ان احمح عليه في هذا الآية ما هلا امة بعد امة و اية على ابرهم في الهالك ان اقاموا على الاسراك و الاساره بقوله «توصد» اى وف اهار كهم به احمح عليهم في الآية الاخرى بقوله «الْم يَهْلِكُكُم مِّنْ مَا عَمِلْتُمْ» اى - نطعه صعبه الم في المهن اصله ومها فلها وحسها قال فرعون لم ربي ه مهى اى - قليل فعرو كل سى اسئلته فم نسبه بعد امهه وفان عاتة كن - الله (ص) في مهه اهله

«فَعَلَّامٌ فِي فِرَازِ مَكْنٍ» بمعنى الرحمة سمعوه الماء وسمكن وقل

ممكن فيه الواد

«الْم يَفْقَرُ مَعْلُومٌ» بمعنى الى رف حرج الولد وبله ح الكمال و ل

«الْم يَفْقَرُ مَعْلُومٌ» ابرهم يوما نصه ر بمعنى يوما علمه كعلمه فنعرف الا حا مدساه اى احد مسمى حلا و حد حل

«فقدربنا» فرأ أهل المدينة والكسائي فقدربنا السديد من العذر وقرأ الآخرون بالحذف من العذر لقوله «فهم القادرون» وقيل «أما واحد فمهم القادرون أي - فهم المقدرين بمعنى بعد الولد بطفه ثم علفه ثم مصغه ثم عظاما وقيل «فقدربنا» من العذر أي - قد بنا على خلقكم حالا بعد حال وصور بعد صور وقيل «فقدربنا» «فهم القادرون» أي - فملككم المالكون ثم أحصح عليهم في التآله بقوله

«ألم يجعل الأرض كغابا» أي - كما رعطاء صم الأحبا على ظهورها والأموات في بطونها هناك كعب السوء كعبه إذا صم رحمته وفي الحديث عن رسول الله (ص) «أمرت أن أسجد على سبعة أعصا ولا أكف با ولا أسعرا» شهد المعنى حماد فسل عن قوله

«ألم يجعل الأرض كغابا» «أحبا وأمواتا» فاسأل السرب وقال هذ كفا الأحبا ثم اسأل القصور وقال هذ كفا الأموات وفي الحديث «صموا فواسكم واكفوا صمكم» أي - صموا صمكم واحصوا الأواب واطفئوا المصابيح فان للسلطان خطفه را سارا فعلى هذا القول عذر الآيه

«ألم يجعل الأرض كغابا» للخلق «أحبا وأمواتا» فيكون الإحدا والآباء حالي للخلق بمعنى آسب كه نه ما ابن رمن بهان دارند خلق كردم هم را می بوسد ردگان را مردگان را ردگان را مادر است و مردگان را حاد است و روا باشد كه احباء وأموات مع رمن همدا احباء رمن ماهرول است مردع كه در آن مردم بود رمات و درج راه اب رمن موات است اعراض و نباتات ارحلق بهي وارسان و درج حالي مكنود حل حارله ما ابن رمن راهان دارند كردم رآن را باز باز وید و مرد كردم

«وجعلنا فيها رواسي سامحات» أي - حبالا اب طوالا ر رحل سامح ای - مطاول مسكر قال الساعر
انها السامح الذي لا يرا
عن من طمسه عليك السلام

ولدى الموت بسوى الاقدام

«واسقياكم ما فرانا» اى - جعلنا سقاكم و قدل ، مكناكم من سربه و سمه دواكم و مزارعكم قال ابن عباس اصول اهار الارض اربعة سحان و الفرات النيل و حيجان فسحان دخله و حيجان هر يلح و هى من الحنة و سيع فى الارض من سحر عديب المقدس و معنى الفرات اعدب المدونه ضد الاحاح و كل عدد من الماء الفرات

«ويل يومئذ للمكذبين» بما رعد الله فيها و احمر عن قدره عليها قال الله تعالى منها حلماكم و فيها بعدكم و منها نحر حكم نار اخرى ، و فى جميع ما ذكر فى الآيه دليل على انه قادر علم و صانع حكيم لم يخلو الناس عما ولم يتركهم سدى رده كما سدى بعد قوله

انظموا ، القول ما هنا مصر اى - هون لهم الحربه يا معسر المعسر كس انظموا الى ظل دى ثلث سبع ما كنتم به تكذبون « اى - امصوا الى النار ائسى كسب مكذبون من احمر كس بها انظموا الى ظل دى ثلث سبع ، هذا الظل هو المحموم دحان جهنم يطبق على الحلق «دى ثلث سبع» سعة عن بسهم و سعة عن سارهم و سعة من فوقهم فحط به كقوله احاط بهم سرا فاهاء رول «ثلث سبع» سعة من النار ر سعة من الدحان و سعة من الرمح بر و قد يخرج عن من النار و سعة الابل سبع اما انه رفعت على من لمؤمن ر لدحان سعة على من المنافقين و اللهب الصافي سعة على من الكافرين به ص ذلك طر فاعل

لا تظلل « اى - لسفنه دولا احا ولا يعنى من اللهب » اى - ولا تدفع عنهم سدا من حر جهنم

انها ، يعنى « اى - ترمى بسرر » هى ما سار من النار و احدها سرر كالمصر « يعنى كاساء المعصم من ه - المعصم السبه و الحصون العظيمة و قال عبد الرحمن بن عباس - ل ابن عباس من و لد انها ترمى بسرر كالمصر ه - ح - معا لمقعد ركنا به - الى لحسب و قطعها بانه اذ ع رور ذلك

ودونه يدحرها للساء فكنا سمنها العصور قال سعد بن حمزة والصحاك هي اصول
 النحل والسكر العظام واحدها صر مثل نمر ونمر و حمر و حمر
 «كأنه حمالة» وقرأ حمزة والكسائي وحفص حمالة على جمع حمل
 مثل حجر ر حجار وقرأ يعقوب بضم الحيم نالاف أراد الاساء العظام المجموعه
 المحمله وقرأ الآخرون حمالات نالاف وكسر الحيم على جمع الحمال وهي جمع
 الجمع وقل جمع حمل كرحال جمع رحل قوله «صمر» أي - سود والغرب
 سمي السود من الال صرا لانه مملو سوداها صر كما قيل ليس الطلاء أمد لان ماصها
 يعلو كد وفي البحر ان سرر نار حهم سود كالصبر سبه السرر بالصبر وبالحمال
 في الكبر وفي الكبر وفي اللون

«وَلَنُؤَمِّدَنَّ لَكَ مَدَنًى» بما ذكرنا ثم يقال لهم ناسا

«هذان يوم لا ينطقون» يوم العاصمه هم ممد فيه حالات ومواهب فيمكنون
 من الكلام وفي بعضها وذلك في قوله «عندكم حصصهم» ويسمعون الكلام في بعضها
 لقوله «هذان يوم لا ينطقون» واصافه الى الفعل بدل على ان المراد منه زمان او
 ساعه كقولك آتاك يوم بعدم رد وانما بعدم في ساعه وقل «لا ينطقون» أي
 لا يحدون حجه بحجوب بها

«وَلَا يُؤَدُّونَ لَهُمْ فَعْدُهُمْ» أي - ليس لهم عدد فؤد لهم في الاعتذار وار
 كان لهم عد لم يسمعوا قال الحسد أي - عدد لمن اعرض عن معصيه وكفر اباده و
 نعمه وقل الماء في قوله «فَعْدُهُمْ» لسبب للاحوابا ما هي عطف على الحسد
 في قوله «لا ينطقون» والمقدرها يوم لا ينطقون لا يصددون

«وَلَنُؤَمِّدَنَّ لَكَ مَدَنًى» صحيح الله ثم يقال لهم نالما

«هذان يوم الفصل» أي - هذا هو الجراء وهم فصل من اهل الجنة والنار
 فصبت فربق الى الجنة وفربق الى النار جميعا كم منه الاولين من الامم الماسيه
 «فان كان لكم كند فكندون» أي - ان كانت لكم حيله الى التخلص من حكمي
 فاحالوا لا يسكمر فاحصوا من حكمي لو قدرتم، يعني ان قدرتم على ما كنتم مملوونه

فمن المبادر لسلي والكذب ، ما يورثك الاصحاء الى «ولى» «الم جعل الارض كعادآ»
الآآه فافعلوا تم قال

«ول يومد للمكدين» يهد الآآه و مصوبها ومعناها
«ان المنقش في طلال وعيون» اى - طلال اسعار المحه عيون محرمها
انهار الحنه

«وفواكه مما سهون» لذند مسها فقال لهم
«كلوا واسرخوا هسآ» لاسونه مكرو ولا سبطع «نماكم يعملون»
فى الدنيا بطاعى

«انا كذالك بحرى المحصين» اى - نسب الدين احسوا فى صدقهم رسولى
«ول يومد للمكدين» نباد كرا تم خاطب فى عصر السى (ص) من المسركن
مخاله فى رحهم را بهم فى اما هم الماحله الغائه على الآحله الباقه من حملة
المحرمين الدين قال فهد عند مسح هد الآآى «كذلك تفعل بالمحرمين» فرجع
آحر الكلا الى ارله فقال

«كلوا وسمعوا اقللا انكم محرمون» اى - عسوا فى الدنيا ممنوعين
مسرورين انا ما فارتل «انكم محرمون» وعافه المحرم من السا
«ول يومد للمكدين» نه اعدنا للكفار من العذاب الالم

«واذا قيل لهم اركعوا لا تركعوا» كارا فى المعامله بسجدون للاصنام ولا
تركعوا لها فصار الركوع من عدا الصلو المسلمين لله عروحل وقال مقاتل برب
هد الآآه فى سى نقى حسن امره سر الله (ص) بالصلو فقالوا لا محى فانه مسه
عسا فقال سر الله (ص) «اركعوا» فلا سبطعون كما يدعون الى السجود فلا
سمعه

«ول يومد للمكدين» بالصلو وح بها
«فماى حدث بعد يومون» فام كتاب و ماى حطاب و اى كلام

بعد القرآن بعد فون وفدا والامان بالقرآن مع كونه معجرا فاطعاً لاعدادهم
والله اعلم بالمراد

الموة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» بسم الله كلمة من ذكرها نال في
الدنيا والعصى بهجته ومن عرفها نال في طلبة مهجته كلمة اذا استول على قلب
عطله عن كل سئل واذا اطل على ذكرها عند آمله من كل هول سام او كه
برمادساها نادره اسب^۱ ونادساهي وي نه بحسم وساهب دورس ونردنك دان
وار بهان آگاهسب سا بهر حر، دانا بهر كار وآگا بهر كا اسب؟ چه مانگ بلمد
او را، چه سر دل، چه زور روس، چه سب ساهب سام او كه ار لطف اوسب
كه مساي خود مسار اسب وارنك خدائي اوسب كس ماري خود عهد و ميناو اسب
آب و گل را رهر مهر يو كي بودي اگر

هم بلطف خود تكردی درازلسان احصار^۲

اگر نه بلطف او بودی که نارسبی که ذکر او بهواب اندر بدیدن^۳ و در
عبادت او بودی، کرا بودی بحسب ار رسیدن؟

پیر طریق گفت در مباحات خویش «الهی کدام زبان سباسب نورسد؟ کدام
خرد صفت و رباند؟ کدام سکر نانمکوکاری و را را آید؟ کدام مد بگرارد عبادت
نورسد؟ الهی ار ما هر کرا سبی همه معبود سبی هر کردار که سبی همه انقص
سبی، ما این همه نه ناران رمی نار اسبد، هر گل کرم می رود حو نادر سمن
باسط سجدن نری من سود سجدن گان را چه انداز و آئین محبا را چه مانان؟
مقام عارفان را چه حد؟ و سادی دوسان ا چه کرا ن؟

«والمزملات عرفا» رب العالمین حل حلاله و بعدسب اسماو و تعالی صفاته
درین آیات خود را اسوانائی و دانائی رمهرائی بخلق تعریف میکند و متهای خود در

کهات خود بر اسنان می بندد کند حقیقت خود بر دهنش آسکارا می کند و دوسان را بیک حدائی خود سان نمکند تا به دوسب را ریب ماند نه دهنش را معدوب

«والله عز و جل» الله تعالی و بعدش سو کند ناد نمکند چهارناد محصل

بطبعهای محصل از محتاج محصل یکی هر سال، دیگر عاصف سوم باسراب

چهارم فارغان یکی گرم و رم فصل بهار را، سرگردانیدن اعها را ساط دادن

در حیان آ آسان دس و کو را آسکارا کردن بهانههای دهنش را بند کردن

قدرب ریوانان خود را دیگر عاصف بطبع گرم و حسیک، فصل باسنان را، دهنش

حسیک گردانیدن را مو بعضی و غله رسانیدن را عاصف (۱) آ آف دهنش سو حس را،

رمکها سبب رمو سیردن آ عرب و قدرب خود آسکارا کردن را سوم باسراب اسب

سرد و رم فصل حیف آ سمرم از هر آسسی را رطع و مسانی برقی آ باسنان

آ محس را، و طبع با سنان لطیف با صنع و مسان بیوسن را چهارم فارغان سب بطبع

سرد و حسیک فصل دهنش را دهان دهنش باز گسادن را و عوف از حاکم بر گرس

و حریان در حیان مهر کرس را و با آربوس آدمی ساطن او گردانیدن را

قدرب و عرب خود با خلق دهنش آ این چهارناد اسب جهان از چهار روی جهان

بیک سرای جهان فرد می گساید حر حریف می فراند موج موج نه بند که از

کعبه در پسند خون و ریب رسد رم بر آ آب گرم بر آ آس سبب نوار

سببک می لول و می بوی وی رنگ بر حاشیه می کوم و آمدند معدوم

و آ این عاصف آ آن در باد اسب که از سنی و لب خرد، کا سرد رگا گرم

بر آ از میراد گرم سرد میگرداند سرد گرم ر حسیک نمکند و حسیک ر رم سبب

مسار دهنش ر عاب خود آسکارا نمکند ر قدرب خود می نمایند مومسان و موم حیدان

که ر آسان آرم سعاد کسند اند ر دهنش آسان را باز داد اند و

۱ - لب حید حید - لب فرد

۱ - - ۱

حیات طئه بجهه روزگار اسان گردانید اند که « فلیحسبه حیو طئه » حو
 درین آیات و رانان قدر مامل کسند و عذاب حکمت و لطافت بمعن بسند ، مهار
 بوجد ازلهای اسان سر برید ، در حق معرفت باز آید ، سافه ان افکند حصه
 حکمت کساند بر کس خلوت ر بد با من سوی بر دهد اسب که رب العالمین
 کف « ان المص فی ظلال وعون » النور فی ظلال الوجود ، وعدا فی ظلال
 حسن المرید ، النور فی ظلال المعارف ، وعدا فی ظلال اللطاف النور فی ظلال العرف
 وعدا فی ظلال الشریف ، فقال لهم « کلرا واسروا هیتا بما کسم بعملون »
 النور سر و ن علی ذکر وعدا سر و ن علی بهد النور سر و ن علی محبه وعدا
 سر و ن علی مساهده بحلال عباد خدا که در خاصگان او دل بست که در روزی
 بسند و سب باز آر آن دل حسن بهاری با حصر برید که بونی آر آن دل باقرین
 ندهد ، ولهدا بقول الحق حل حلاله « اوانی فی فانی لا معرفهم غری » مکی ار اسان
 صبح نظام اسب قدس روحه سی در مباحات و د جهانی دید آر مند مهیار و س
 می ناف و سارگان می رحسند سکونی آرامی در عالم افساد ، باز کس آواری
 به از هیچ که سه رازی و نبار ما خود کف د نما در گاهی بدین بر رگوازی و
 حسن حالی ، اربع ندای سب که ای نافرند به بنداری که حالی اسب برد ار
 کوس بر گرفتند که سوار ازاره سه حکمان و راند کار سویی نونند کف
 چهار گوسه عالم بس من بهادید ر اهر گوسه ای الهای سبدم اهر راره ای سوری
 ربازی و اهر طریقی در ی و کداری همه جهان اله او اهان گرفته وار من نا آسمان
 باز بهار و ان کسه نونند حر در ا در حب اسان احبردید ، حو طر ای درد مانی
 مادر ای در هوایی و مان حشر و حشر نکساد ، کف حدار ندا درد نای سوی
 بوسی عرف سد گامند ، در ناده ارادت و سی معحر اسند بر در کا حلال بوسی
 کسگان اند بر امند رصال بوسی دلشد گامند به هیچ طالب آ آمار به هیچ
 فاصد را رسدن نکا

پیر طریقت اسمعنا سحی نمر گفته ، بریان اسکار ، بمع اضماع ، لایو حال
 مکتوبد الهی این سورهها امروز درد آمرست ، قطاف سر بردن نه جای گریز
 اسب الهی این چه سب اسب که حسن سربست ؟ نه جای آرام و نه روی برهبرست !
 الهی هر کس بر حری و من دائم بر حقام ؟ بمع آنست که کی بدید آید که من کم !
 الهی کان حیرت ! اسب این بن من مانه درد و غم اسب این دل من می نیازم گفت
 کس همه حرا بهر من به دست رسد مرا رمعدن خار من

الحرة الثلاثون

۷۸ - سورة الباء - مكية

الموة الاولى

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» بسم حداند فراح محساس مهربان
 «عَمَّ تَسْمَاءُ (۱)» از چه حر حمدیں می پرسد؟
 «عن النسا العظیم (۲)» برا از آن حر ردگے می پرسد؟
 «الذی هم فیہ محملون (۳)» آن حر که درو محمل سداند [حلال
 کومان اند در آن]

«کلا سعلمون (۴)» براسی که آکا سد
 «ثم کلا سعلمون (۵)» وار راسی که آکا سوند
 «الم یحمل الارض مهاداً (۶)» همان زمین آرامگا سما کردم
 «والحال او ناداً (۷)» و کوهها را مچھا کردم [و بر آب داسم]
 «وحملناکم ارواحاً (۸)» رسما را حفت حفت آفریدم مرد در
 «وجعلنا یومکم شأناً (۹)» و حرات سما سما را آسردن [وار دجھا مار
 کسمس] کردم

«وجعلنا اللیل ناساً (۱۰)» وسب مارک رسما وسندم
 «وجعلنا النهار معاساً (۱۱)» و رر روس رس سما را و جهانداری سما را
 همگام ساحسم

«ونسأفوقکم سعا سداداً (۱۲)» ررو سما هفت آسمان سح او را سسم (۲)
 «وجعلنا سراحاً وهاجاً (۱۳)» و آفتاب سما احرای و رور سوران کردم

۱- الف حداند ۲- الف دران

(۱) من اسم مصدر است از سس

(۲) یعنی افراسم

«وَأَمَّا لَنَا مِنَ الْمَصْرَاتِ» و فرموده سادتم از منتهای برآب «مَاءٌ سَحَابًا (۱۴)»

آبی بران

«لُتُخْرَجَ بِهِ» یا از زمین بیرون آورم بآن «حَبًّا وَ نَبَاتًا (۱۵)» دانه ها و درسته ها

که از زمین روید مردم را و بسوز را

«وَحَبَّاتُ الْغُلَا (۱۶)» و دران و منو سببهای اسوه همگ

«أَنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِثْلَ نَارٍ (۱۷)» روز داوری همگام الله است با خلق

«يَوْمَ تُنْفَخُ فِي الصُّورِ» آن روز که دردمند در صور

«فَتَأْتُونَ أَقْوَابًا (۱۸)» یا می آید شما حو و حو و گرو گرو

«وَتُحِبُّ الْمَاءَ فَكَانَ ابْنُ آدَمَ (۱۹)» و بار گشاید آسمان را در در

«وَسِرْبُ الْحَالِ» و که هها را فرار من آرند یا من از آن بهی گردد

«فَكَانَ سِرَابًا (۲۰)» چنانکه او کور آب ناود

«أَنْ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا (۲۱)» در رخ کند و گاه است

«لِلطَّاعِينَ مَاءٌ (۲۲)» کافران اما رگسین گاه است

«لَا يَسْئَلُ فِيهَا أَحَدًا (۲۳)» مانند اندر آن حای سالهای می شمار

«لَا يَذُوقُونَ فِيهَا نَرًا وَلَا سَرَابًا (۲۴)» حسد در آن به حو و نه آب

«الْأَحْمَدُ وَ عَمَّا (۲۵)» مگر آبی گرم و حو و نه ای سرد

«حَرَّاءَ وَ قَالَا (۲۶)» نادانی - حرر کردار

«إِنَّهُمْ كَانُوا إِلَّا بَرْحُونَ حَتَّى (۲۷)» اسان می برسند از شمار آن روز

«وَكَيْدُ يُونَانَ نَارًا كَذِبًا (۲۸)» و در رخ سمر دند سحبان مارا در رخ سمر دبی

«وَكُلُّ مَنِي أَحْصَاهُ كَمَا (۲۹)» و همه خبر در لوح سمر داند و بنوسه

سمی

«فَذُوقُوا» [اسان اگر بد] حسد «فَلَنُفِئَنَّكُمْ الْاَعْدَاءَ (۳۰)» و

براسم شما اما مگر عذاب رگرفزاری

«ان للمؤمنين معاراً (۳۱)» هرگز کاران را در سنگاهی است جای ضروری
 «حدائق واعیاناً (۳۲)» در حسیانها ما درو دیوار و دران ما انگورها
 «و کواعب ابرانا (۳۳)» و کسر کان هم بالا هم آسا هم راد^۱
 «و کاسادهافا (۳۴)» و حامهای سراب بنوسه دمام
 «لاسمعون فيها لواء» سمیدد آن سرای نافر حام دولاکدان (۳۵)» و نه
 درو عرن کرمس کس کس را

«حرآمن ربك» ناداس ار خداوند و «عظا حنانا (۳۶)» حسد بسند
 «رب السموات والارض» خداوند آسمانها و زمینها «وما بينهما» و آنچه
 میان هر دو «الرحمن» نام او رحمن «لا تملكون منه حظاً (۳۷)» ابرو رهح سحی
 به نادسا اد

«يوم تقوم القيامة» آن روز که روح بنای اسند «والملائكة صفا» و
 فرسنگان صفی «لا تكلّمون» هیچ سخن گویند «الامم ادن له الرحمن» مگر
 کسی که د- و ی دهد رحمن او را «وقال صواباً (۳۸)» و آنچه گوید راست
 گویند رحم

«ذلك اليوم الحق» آن روزی بودی «فمن شاء» هر که خواهد پس آن
 معام ویند «احد الي ربه مآناً (۳۹)» خداوند حرس زاهی که دیوار کس گاهی
 «انا اندرناکم عذاباً فرما (۴۰)» سما را آکا کردیم و منم خودیم از عذاب
 بردنک

«يوم ينظر الامر ما قدمت بده» آن روز که مسگرد مردم را کرد از حوس
 «ويعول الكافر» و ناگروید گویند «نالسى كسب ثرا (۴۱)» کاسل من حاك
 و دمی کاسل من حاك کسمی^۲

السورة التالية

این سور را سه نامست سور البناء و سو السائل و سور المعصرات حملة

۱- الف کسر کان هم آسا هم اد

۲- الف کاسکی من حاك بودی کاسکی من حاك کس

جهل آنست^۱، صدو هفتاد و سه کلمه و هفتصد و هفتاد حرف، همه^۲ به هکله فرو آمد^۳،
 ناحیاع مصران در مکتبات سمرند و در این سور ناسخ و مسح نمست، و آخر
 سوره بی است که به هکله فرو آمد پس از آن رسول خدا (ص) هجرت کرد به مدینه
 روی عن ابی بن کعب قال قال رسول الله (ص) «من قرأ عمّ نساء لئون» سعا الله عز وجل
 بر الدراب يوم الصامه وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله (ص) «تعلموا سور
 «عمّ نساء لئون عن النسا العظیم» و تعلموا «ی والمران المجد» ، «والتحم ادا هو ی»
 «والسماه باب الروح» ، «والسماه والطای» ، «فاکم لو تعلمون ما فیهن لعظیم ما اسم
 فیه و تعلمون فیهن و یمرؤا الی الله سبحانه یهن ان الله یعرفهن کل ذنب الا السرکة الله»
 وعن ابی نکر الصدیق قال قلب نارسول الله لعنا سرع الذک السب قال سیمی
 هود و الواقعة و المرسلات عم نساء لئون و اذا السمی کور

«عم» اصله عن ما فاعسم النون فی السیم لاسرا کهما فی العتمه و جندف الی
 ما کقولهم فسم ویم، و معناه عن ای سیء نساء ل هولا السرکون وذلک ان السی (ص)
 لتما دعاهم الی التوحید و احذرهم نالعب - بلا علیهم القرآن جعلوا نساء لئون نسهم
 فقولون ما داحاه به محمد قال الرجاح اللفظ لفظ استعظام و معناه التعمیم للفسه
 کما یقول ای سیء رید^۴ اذا عظم امر و سابه بم ذکر ان ساعدهم عمادا؟ - فقال
 «عن النسا العظیم» قال محاهد و الاکرون هو القرآن دلیل علیه عروجل
 «قل هو ربو عظیم» و احیایهم فیه ایههم قالوا اهو من الله ام من کلام سرام سحر و
 کهان^۵؟ فآمن به بعض - کفر به بعض و قال فاده و الرجاح هو الصامه و السب بتدل
 فوله عسبه «ان یوم الفصل کل معانیا» رالصه - فی مسایلین للکفار و المومنین
 حسیماً، و احیایهم فیه ایهه صا و ثلاث فرو و فیه^۶ تعلمون انها الحق و فیه سر
 فعال لا ناسا لیاغه و فیه ما و ن فها یقولون احو هو ان بطرا لاطبا و ما یحس
 مسقیمس و قل «النساء العظیم» امر محمد (ص) و یوه و كانوا محلیس فی
 صدقه - کدینه

- الی جمله

- حتی استبد هرد لحد الی - ح

- الی وود آمد - الی و به

«كَلَّا» ردع عن الاختلاف، أي - اريدعوا لس الأمر كما طسبم «سيعلمون»

عافه امرهم

«يَمَّ كَلَّا سَعْلَمُونَ» ما سألهم يوم الصامه من عذاب الجهم وفل «يَمَّ كَلَّا

سَعْلَمُونَ» ما سأل المؤمنس من النوات في الجنة يمدل بما اطهر من قدره على ما امرل من وعد فعال

«الهم جعل الارض مهادآ» اسمها م بمعنى العبرر اي دللهاها لهم حسي

سكدها و سر دافى ما كنها وفل «مهادآ» اي فراسا يمكن الاسعرار عليها و مهادا بحوران يكون واحدا، وبحوران يكون جمع مهد وآتما خار جمعه لاختلاف

اما كنها من القرى والبلاد و لاختلاف الصرف فيها حبرا و ررعا و ما و سراً

«والحال او كادآ» للارض لولاها ارضب التللال و الرياح

«وحلقاكم ارواحا» اصافا والوانا وفل دكورا و انا ما

«وجعلنا يومكم سنا» اي قطعنا عن العمل راحه لان ائلكم لان اصل السب

القطع ومنه سب راسه اي حلقه فل اصل السب الممدد والاسراحه فقال سبت المرأ سرها اذا مديه واطالته وقال الرجاج الساب ان سقطع عن الحركة والروح

فه رفل للنام مسوب لا عمل ولا سفل كا ه سب

«وجعلنا الليل لناما» سملككم لسر بحوا وفل عطآ و عساء بسر

كل سى بظلمه و جعلنا النهار معاسا اي - و ما و سنا لمعاسكم و اكسانكم و سنى الكسب معاسا لآنه معاس ه قال ابن عباس مر د سعون فه من فصل الله و ما قسم

لكم من ررره والمعاس المصدر، يقول عاس بعس عسا و معاسا

«وسنا فوقكم سعا سدادآ» اي - سب سموات طباقا صلانا و ناها محكمه

النبا لانلهم الانام و التالى و معها بالسد حب امسكها عن السعور و رررها بسر عمد فهى لارول عفا حلقها الله تعالى عليه

«وجعلنا سراحآ» اي - جعلنا السمس «سراحا وهاحا» سراحا ملانا و فاذا حارآ

قال مقاتل جعل فه بورا و حرار ، بالو هب بجمع النور الحراره ، وفعال ان الشمس والفر

حلما في بدر امرهما من نور العرس و برحمان في العمامه الى نور العرس وذلك فماروى
عكرمة عن ابي عيسى ^١ قال الا احدثكم بما سمعت من رسول الله (ص) هول في السمس
والعرس وند حلفهما ومصر امرهما؟ قال فلما نلت برحمتك الله - فقال ان رسول الله (ص)
سئل عن ذلك فقال ان الله عز وجل لما انزل حلفه احكاما ولم يبق من حلفه غير آية خلق
سمس من نور عرسه فاما ما كان في سابق علمه ان يدعها سمسا فانه حلفها مثل الدنيا
ما من مسارفها ومعاربها وما كان في سابق علمه ان يطمسها ويحولها فمرا فانه حلفها
در السمس في العظم، لكن اما ترى صعرهما من سد اربعا عهما في السما وبعدهما
من الارض فلو برك الله عز وجل السمس والعمر كما كان حلفهما في بدو امرهما لم يعرف
اللؤلؤ من النهار ولا النهار من اللؤلؤ وكان لاندى الاخر منى يعمل ومنى ناحدا حر ،
ولا ندري الصائم منى يصوم ومنى يقطر ولا ندري المرا منى بعد ولا ندري المسلمون
منى رف صلواهم ومنى رف حجبهم فكان الرب حل حلاله اطر لعباد وارحم بهم
فازل حبرئيل فامرحاحه على وجه العمر فطمس عنه الصوء وبقي فيه النور وذلك
قوله «رحلما اللؤلؤ والنهار آتس فمحوها آتس اللؤلؤ» فوحلها آتس النهار مصر ،
الآتس فالسواد الذي رر في العمر سبه الخطوط فيه فهو ابر المحو قال فادا
قامت العمامه وقضى الله بن الناس ومتر من اهل الحبه والنار ولم ند حلوها بعد
ندعو الرب حل حلاله بالسمس ر العمر فحآء بها اسردين مكورين فدوفا
في رلال و لائل رعد فراسهها من هول ذلك الريم ومحافه الر حمن فادا كانا حمال
العرس حرا لاسا حدين فقولان آلهما فدعلم طاعنا لك ردو ما في عبادك وسرعنا
للمصى في امرك امام الدنيا فلا يما بعدا المسركس انانا فقد علمت انالم ندعهم
الى عبادنا لم ندخل عن عبادك فله ل الرب سارك وبما لي «صدفما آتس فدعصب
على نفسى ان ادى واء د اتى معد كما الى ما انا كما فارحما الى ما حلفكما
منه» فقولان رسام حلفما؟ - فقول حلفكما من نور عرسى فاحما اليه قال
فلمع من كل واحد منهما ربه كاد يحصف الابصار ورا فحلطان سور العرس
فذلك قوله «ندى وبعد» قوله

«واثر لنا من المعصرات» قال مجاهد وفائدة ومقابل «المعصرات» الرّاح
 لانها مصو السحاب لمطر فعلى هذا الاول من معنى الماء، اى اثر لنا بالراح
 المعصرات «ما يّاحاً» وذلك ان الله عز وجل سمع الرّيح فسمع السحاب فحمل الماء
 من السماء فندر كما ندر اللّحمه وصربه الرّيح فسرل مفر فاحسب لادى الارض والخلق
 وقال ابو العالنه والصّحاح وانى عاص «المعصرات» السحاب فقال اعصر السحاب
 ادا حان ان يطر واعصر المرأ اذا دنا حمها واركب المهر ادا حان وفركوه وقال
 الحسن وسعد بن حمير ومقابل بن حبان ورندي اسلم «من المعصرات» اى -
 من السّموات

«ما يّاحاً» صانامذراا مسابعا سلو بعصه بعضا «لمحرجه» اى - بالمطر
 «حما» مما ناكله الناس «ويانا» ما رعا الدواب وقيل الحما سحرب وبررغ،
 والساا ما نسب من الارض بعصه وقيل الحب اللولو راسله من المطر والساا
 ما نسب على الارض بعصه وروى عن عكرمة ما ارلله من السما فطر الاا ب
 بها فى الارض عسّه وفى البحر لولو

«وحباب العافا» اى - ساس ملحه الاسحار واحد هالف ولمف

«ان يوم الفصل» يعنى يوم الصامه بفصل فسه من الخلق «كان مقابا» لما
 وعد الله من البواب العافا وقيل كان هانسله

«يوم نفتح فى الصور» هذ هى محه الدعو وهى النعه الناله الاولى^١ نعه العرع
 والناسه نعه الصعه والناله محه الصامه من الصور «فأبوا فواحا» ر رار مرأ كرامه
 باهامهم كقوله «يوم نفتح فى الصور» كرامه فواحا» ررى الرأ بن عارب قال كآن معاد بن حبل
 حالسا فرسا من رسول الله (ص) فى مرل انى ابوب الانصارى فقال معاد نارسر لانه
 ارايب قول الله عز وجل «يوم نفتح فى الصور فأبوا فواحا» فقال معاد سالت
 عن عظيم من الامر بم ارسل عسّمه بم قال يحسرون عس اصناف من امى اسه فادعمرهم
 الله تعالى من جماعه المسلمين وذل صورهم فبعصهم على صرر الفرد وبعضهم على
 صور الحبارى وبعضهم ممكس ارجلهم فور وحوهم سحبون عليها و صهم

عنى يردون و يصهم صمكم لاسفلون و يصهم بمصعون السهم هى مدلا على صدرهم بسيل العنق من افواههم لعانا بقدرهم اهل الجمع و يصهم بمعطه ايديهم وارجلهم و يصهم مسكس على خدوع من نار و يصهم اسد منا من الحنف و يصهم بلسون حنا سابعه من فطرا لارفعه بخلودهم فاما الدس على صور الفرد فالصا من الناس يعنى السماء واما الدس على صور الهارب فاهل السحب والمكسوك على وحوهم فا ذله الرنوا والمعنى من يحور فى الحكم و الصم الكم المصحون اعمالهم و الدس بمصون السهم فالعلماء والصا الدس خالف قولهم اعمالهم والمعطه ايديهم و ارجلهم الدس بوردن الحيران والمصلين على خدوع من اذ فالصا بالناس الى السلطان والدس هم اسدنا من الحنف فالدس سمعون الهوا و اللذاب رمعوا حوا الله تعالى من اموالهم والدس بلسون الحنا فاهل الكرو والجللا قوله

«**ويصحب الصا**» فاهل الكوفه فصحب بالحنف والفاون بالسديد اى سقى لمرور الماركة فكاب انا اى - ذاب اربا وفيل بجل وسابر حنى صبر فيها ابواب وطرق وفروح رمالها اليوم من فروح، وفيل ان لكل عمد مانس فى الصا نانا لعماء ونايا لروعه فاذا فامب الصا اصبحت الاواب
«**وسررب الحال فكاب سرائ**» اى اربل عن اما كنها فصارب كالسراب فال ابن عباس ذلك عبدالفرع الاول و ازالها عن اما كنها فصارب كما قال سبحانه
«**بحسبها حامد**» وهى مرمر السحاب، ثم يد كنها الفرع الباقى فصارب «**كالهين**» المتعوس، ثم يد كنها الفرع الباقى فصارب كنها مها، ثم يد كنها الفرع الرابع فصررب فى الارض وذهبها وذلك قوله فوادا الحال سبب اى اربل سرعه حنى لاسعى ارب

«**ان جهنم كتاب مرصا**» اى طريقا ومرا فلا سبل الى الجنة حى قطع النار وفيل محسا وموضع صد كها مصا لحامد الحد الاحله حبل بجمع المسار من كلى ابواب والمصا المرصع فال ابن عباس ان على حرجهم سمعه محاس سال العمد عمدا ولها عن سهار ان لا اله الا الله فون حها ا حازالى الباقى و سال

عن الصلوة فان جاء بها نامة حاز الى النار فسال عن الركن فان جاء بها نامة حاز الى الرابع ، فسال عن الصوم ، فان جاء به نامة حاز الى الخامس فسال عن الحج فان جاء بها نامة حاز الى السادس ، فسال عن العمر فان جاء بها نامة حاز الى السابع فسال عن المظالم فان حرج منها والافعال انطروا فان كان له بطون اكمل به اعماله ، فادفع به انطلق الى الجنة والمرصاد معال من الرصد والمعنى انها داب ارباع لاهلها تراصدهم بسكاتها رعونتها

«لنطاعس مآتاً» اي مرحبا لمن سعاد الحد في الطمان والكفر

«لانس» فرا حمرة ويعقوب «لانس» وقرأ العامة «لانس» بالالف و همالمان «فيها احسانا» جمع حنف وهو مائون سبه كل سبه اب مائه وسون يوما كل يوم الف سبه مما بعد سواد وروى نافع عن ابى عمر عن النسي (من) قال «والله لا يخرج من النار من دخلها حتى كرا» «فيها احساناً» والحب مع وما وسبه والسبه بالامانة وسون يوما كل يوم كالف سبه مما بعدون فلا يسكلن احد على ان يخرج من النار قال الحسن ان الله لم يجعل لاهل النار مد بل قال «لانس فيها احساناً» والله ما هو الا انه اذا مضى حنف دخل آخر الى الاندلس للاحياء عد الى الخلود وعن عبد الله بن مسعود قال لو علم اهل النار انهم يلسون في النار عدد حصى الدنيا لغرخوا ولو علم اهل الجنة انهم يلسون في الجنة عدد حصى الدنيا لغربوا وقال مقاتل بن حيان الحب الواحد سبع عشر الف سبه قال وهب الآله مسحوحه سبحانه «فلي تردكم الاعداء» يعنى ان العدد قد ارم مع والخلود قد حصل وعن خالد بن معدان قال هد الآله في اهل الصلوة لانهم لا يخلدون فيها وقل بم الكلام على قوله «فيها» بم قال «احساناً»

«لا يدورون فيها» اي - في جهنم «ترداً» اي روحاً راحه وقل الرد اليوم لان الناس يرد خوفه اذا نام ر قال مقاتل لا يدورون فيها سردا بمعهم من حره ولا سرا بمعهم من عطش

«الاحصمأ» ماء حازا بحرق ما ناي عليه وقل هو دموع عيون اهل النار

«وعصافاً» قال ابن عباس العساق الزمهرير بحرهم مرد وقيل هو الصديد و
 ماسال من خلود اهل النار وقيل هو المنس الاسود، وقال سهر بن حبيب العساق
 وادعى المارقه ثلاث مائه وثلاثون سعا في كل سبع ثلاث مائه وثلاثون سعا في كل سبع
 اربع رواتا في كذا راربه سحاج كاعظم ما حلوا الله ن الحلو، في رأس كل سحاج سم
 وقيل معنى الآيه «لا تدفون» في تلك الاحقاد «الاحصما وعصافاً» ثم يلبسون
 احقادا يدفون عبر الحميم والعساق من انواع العذاب يهر يوقب لانيواع العذاب
 لالمكهم في النار

«حرآء وفافاً» اي - حارساهم حرآء وافوا اعمالهم فان عاقبل رافوا العذاب
 الدب فلا ديب اعظم من الشرك ولاعداب اعظم من النار ثم رصف اعمالهم فقال
 «أنهم كانوا لا يرحون حمانا» اي - لا يخافون محاسبته ا اهم قال الزجاج
 يعني لا يؤمنون بالله فحرآء وان حساب

«وكذبوا ثانيا» اي - بما حارب به الا - كذبا» اي - تكديما وهله
 مائه مائه ارب ح ف المصن حراف وفري كذبا» المصنف مصد كاذب
 «وكل سيء احصاه كتاباً» اي - كل سيء ن اعمال الحاق سعا في الاح
 المحصوه كمرله وكذا سيء احصاه في امام من قوله «وكل سيء» منه ب عمل
 سمر اي - احصاه كمر منه احصاه ركانا صعب على المصد اي - كما كمانا و
 ران بكر صاعا السرب اي - وكذا رر الله المحفوظ رول احصاه
 الملائكة في كتاب من في صحت اعمال

«قدوفوا» اي - يعالاه «قدوفوا فلي تردكم الاعدانا» سئل الحسن
 عن اسدآيه في القرآن على امره «الاحصى سالا انا نيرة الاسلامي فقال
 سأل رسول الله (ص) عن «قدوفوا فلي تردكم الاعدانا»، ول لما سمعوا
 ذلك اسوم لحرورح له

ان للمصنف مزارا الم - ورا رالحا اي - لنا راعرام
 اسرر رلكم رالمه احصى ح - ن الم - صالا العا م الداب م

«جَدَانِي» جمع حدهه وهي السنان المحاط به و«اعاناً» جمع عب
 «وكواعب» أي - حواري عداي جمع كعب وهي الناهد التي لمعت السكاح
 وظهر فيها رصاصه الكعب «انراياً» أي - مستوياً في السق على سبيل ونبلا
 سبه فعل أراد ذلك أراحهن من الآذيات رفيل هن الحواريات المراد بذلك
 صغر السن لكن المراد وإسباب أي - ماء السابحار فهن لم سن ولم يعتر
 عن حد الحسن حشهر

«وكاساً دهافاً» مرعه مملو مسامحه صافه الهاو مصد داهو مداهمه ودهافا
 أي ناح وادهمب الحد من أي - ملائنه والكاس في القرآن هي كأس الحمر حسما
 وحدها

«لا تسمعون فيها» - أي في الجنة «لغواً» اظلام من الكلام «ولا كذباناً»
 يعني ولا كذباً أي - لا كذب بعضهم عصا «والكسائي» كذباناً المحصف مصدر
 كذب أي - لا كذب بعضهم مع بعض

«حرآء من رب عطاء» أي - حاراهم حرآ وأعطاهم عطاء فهما منصوبان
 بالمصدر وقوله «حماناً» أي - كافاً وافياً كمرأ فقال أحسب فالاً أي -
 أعطيه ما بكفه حتى قال حسبي والمراد أن لهم في الجنة جميع ما سئرو
 قبل معن

«عطا حماناً» - أي - على حساب العمل رب عبد الله المرید

«رب السموات والأرض وما بينهما الرحمن» أي - جليلهما مالكهما
 ومالك ما بينهما الرحمن «والأرض والسموات» بالرفع على الاستساف
 و«الرحمن» حر و«الآخرة» «رب» الحرام عا لغوا مررت وفرا ابن عامر
 وعاصم يعقوب «الرحمن» «الله اسماء لغوا» «رب السموات» و«الآخرة»
 «الرحمن» بالرفع وحمة «الكسائي» «رب» بالخفض لمره من وله
 «حرآ من ربك» «رب» بالرفع لمره منه على الاستساف وقوله
 «لا تملكون» في مذهب حبر ربي «لا تملكون» «حطانا» «ومقاتل لا تعد الحاق

على ان تكلموا الرب الابناده ، وقال الكلي لاسمع احد لاحدا لاني
يوم يقوم الروح والملائكة صفاً ، قال السعي والصحاك «الروح»
حزقيا (ع) وقال عطاء عن ابن عباس «الروح» ملك من الملائكة ما حلوا الله
مخلوقا اعظم منه ، فاذا كان يوم الصامه قام هو وحد صفا وقامت الملائكة كلهم صفاً
واحداً فيكون عظم حلقة ملهم وقال مجاهد وفائدة «الروح» خلق
من حلوا الله على صور بني آدم لهم اندوار حل وروس ما كلون وسربون ، لسوا من
الملائكة ولا من الجن ولا من الاس ما برل من السماء ملكا لاومعه واحد منهم وقال
ابن مسعود «الروح» ملك اعظم من السموات ومن الحال ومن الملائكة وهو في السماء
الرابعة سبع كل يوم اسي عسراف تسبحة يخلو من كل تسبحة ملك يحيى اليوم يوم
الصامه صفاً، وحد وقال الحسن هم بنو آدم، ومعنا دور الروح، وقال عطاء عن
ابن عباس هي ارواح الناس يقوم مع الملائكة فمما من المعس، قل ان برد الارواح
الى الاحياء وفي روايه الصحاك عن ابن عباس ، قال عن بمن العرس بهرا من نور
مثل السموات السبع والارض السبع والسموات السبع يدخل حزقيا (ع) فيه كل سحر
فيعسل فرداد نورا الى ور وحمالا الى حمالة وعظما الى عظمه بم سبعم فبحر الله
من كل قطر تقع من رسه كذا وكذا الفملك يدخل منهم كل يوم سبعون الفملك
السبا المعمور وسبعون الفا الكمة لا يعودون اليها الى ان يقوم الساعة وقال وهب
ان حزقيا (ع) وافق بن دى الله عروحل رعد فراهه يخلو الله سبحانه ومعالى
من كل رعد مانه الف ملك الملائكة صغوف بن دى الله عروحل مسكوا روسهم
فاذا ادن الله تعالى لهم في الكلام فالرا لاله الااب وهو قوله «يوم يقوم الروح والملائكة
صفاً لا تسلمون الا من ادن له الرحمن» ان سكلم وقال «في الدنيا صواباً» وسدادا
من العدل وهل معنا من قال لا اله الا الله في الدنيا نادى الله لهم في الصامه ان سكلموا
بالساعة فسمعوا وبالاعداد ففصل عذرهم واما الكافرون فلا يعمل عذرهم ولاسمع
سماعهم وقال الحسن معنا لاسمعون لاحدا الا لمن ادن الله ان سماع له وقال
المسعودي انه في الدنيا صواباً صدفاً وهو لا اله الا الله

«ذلِكَ الْيَوْمِ الْحَقِّ» لا مَظْلَمَ فيه ولا ظُلْمَ، بل سَنَصِفُ الضَّعِيفَ مِنَ الْعَوَى وَمُجَسِّمَهُ حَقًّا كَأَن يُوَحِّدَ لِمُحَالِهِ وَقَدْ كَانُوا فِيهِ عَلَى سَكَنٍ «فَمَنْ سَاءَ الْحَدَالِي رَبُّهُ مَا بَأْسَ آيٍ - مَرَحِمًا حَسِمًا مِنْ طَاعَةِ بَعْدِهَا وَرَلَهُ بِحَسْبِهَا لِمَكُونِ الْمَرْحُوعِ إِلَى الْبَوَابِ
 «وَأَنَا أَنْدَرُ نَاكِمٍ عِدَانًا فَرِيًّا» يَعْنِي الْعَذَابَ فِي الْآخِرِ وَكُلَّ مَا هُوَ آتٍ قَرِيبٌ وَقِيلَ هُوَ الْعَمَلُ بِمَدْرٍ «يَوْمَ يُنْظَرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ» آيٌ يَرَى حِرَاءَ الَّذِي قَدَّمَهُ مِنْ حِرْوَسٍ كَقَوْلِهِ «وَمَنْ يَحْدُكُلْ يَمْسُ مَا عَمِلَ مِنْ حِرْمٍ مُحْصَرًا» وَأَنْ سَمِعَهُ سَوَفَ رَى «فَلْيَرَوْا أَعْمَالَهُمْ» وَقِيلَ الْمَرْءُ مَا حَاكَا الْمَوْعِنُ يَرَى كُلَّ حِرٍّ قَدَّمَهُ فِي صَحْفِهِ «وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْسَ لِي بِرَأْيَا» قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ وَأَنَا كَأَن يَوْمَ الْعَصَامَةِ مَذَبُ الْأَرْضِ مَذَابُ الْأَدَمِ وَحَسِرُ الدَّوَابِّ وَالْهَامِ الرَّحْسُ بِمَنْعِ الْعَصَافِ مِنَ الْهَامِ حَتَّى يَهْ مِنْ لِسَانِ الْحَمَامِ مِنَ الْفَرِيَاءِ يَطْحُبُهَا فَأَدْرَعُ مِنَ الْعَصَافِ قِلَاقًا كَوْنِي رَأَا فَمَنْ ذُلُّكَ «يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْسَ لِي بِرَأْيَا» وَفَارِ مَقَابِلَ جَمْعِ الْهَامِ الْوَحْسُ وَالْهَوَامُ وَالطُّفَرُ وَكُلُّ شَيْءٍ عَنِ الْفَلَسِ فَعُولٌ مِنْ رَكْمٍ؟ - فَيَقُولُونَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ - فَعُولٌ لَهُمُ الْبَرُّ بِنَاكَ وَيَعَالَى بَعْدَمَا يَمْسُ بِهِمْ حَتَّى يَمْسُ لِلْحَمَامِ مِنَ الْفَرِيَاءِ
 «أَنَا خَلَقْتُكُمْ وَسَخَّرْتُكُمْ لِي آدَمَ وَكُنْتُ مَطْعَمَ إِبْرَاهِيمَ حَتَّى فَارَحَمُوا آيٍ - الَّذِي كُنْتُ كَوْنِي رَأَا فَمَنْ ذُلُّكَ الْكَافِرُ إِلَى شَيْءٍ مَا بَرَأَا سَمِي فَعُولٌ يَا لَيْسَ لِي بِرَأْيَا فِي الدُّنْيَا فِي صُورِ حِرٍّ يَرُدُّهُ كَرِهَهُ وَكَبَّ الْيَوْمَ فِي الْآخِرِ بَرَأَا وَقِيلَ مَعَالِي لَيْسَ لِي بِرَأْيَا رَكْبُ بَرَأَا وَقَالَ عَتَرَهُ يَمْسُ أَنْ السَّاعَ وَالْوَحْسَ رَلَهُمْ أَدَارًا يَوْمَ الْعَصَامَةِ يَسِي آدَمَ وَمَا هُمْ فِيهِ مِنَ الْعَمِّ وَالْحَرِّ فَلَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْكُمْ مِثْلَهُمْ فَلَاحِظُهُ رَحُو وَلَانَارًا سَافٍ وَقَالَ أَبُو الْعَاسِمِ بْنِ حَبِيبٍ رَأَى فِي مَعْنِ الْفَاسِرِ الْكَافِرَ مَا حَاكَا الْفَلَسُ وَذَلِكَ أَنْ يَمْسَ آدَمَ بِنَا هُ خَلَقَ مِنَ التُّرَابِ وَأَصْحَرَا بِهِ خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ فَأَدَارَ يَوْمَ الْعَصَامَةِ فَمَلَّ يَسِي آدَمَ وَالْمَوْعِنِ وَمَا يَلُونُ مِنْ أَنْوَاعِ الْكِرَامَاتِ وَرَأَى مَا هُمْ فِيهِ مِنَ الْبَدَنِ وَالْعَذَابِ سَمِي رَعُولٌ يَا لَيْسَ لِي بِرَأْيَا وَلَمْ يَمْسُ مَا حَاكَا يَمْسُ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ فَعُولُ التُّرَابِ لِلْكَافِرِ لَا لِأَكْرَامِهِ لَكَ مَنْ حَمَلَكَ مَلَى وَعَنْ أَبِي الرِّبَادِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دَكْوَانَ قَالَ أَدَا مَسِي

من الناس وأمر أهل الجنة إلى الجنة وأهل النار إلى النار فللسائر الأمم ولمومى الحسن
عود را برانا محمد «يقول الكافر بالنبي كذباً» وقال عمر بن عبد العزيز أن
مومى الحسن حول الجنة في من ورجاء ولسوا فيها والاكروا على أن مومى الحسن
مع مومى الاس في الجنة وأن كافر بهم مع كافر في الاس في النار

المهبة الثالثة

قوله تعالى «سبح لله الذي خلق السموات والأرض والذين هم على ما هم عليه» اسم ملك محمد عاد بطاعه و
بر من خدمه سادته لاسمح بطاعه المطمئن ولا سر من عباد العائدين وره
العائدين سداطاعهم وره العائدين حله معرفهم وره المحسن باح ولاهم
ورسالمدين عمل رجوهم صوب عمرهم
نام حذارى كه نام او ذل افرو رس رمهر او عالم سرر ام او آراس محلل اسب
و مدح او سرهانه معلی رس ربانها بنای ار، فمت دلها بهوای او راحب روحها
ملعای او، سرور سرها برصای او دلائل بوحید آیات او معالم بفرید دایات او،
سواحد سرعبت اسارات ار معاهد حقیقت سارات او قدیم نامحلول دات و صفات
او وائلی مکانه بی مکر، دانایی مکانه بی اگر وائلی که همه کار بواند، دانایی
که همه خبر داند، در ساحت حاصل رود ناف حاضر، سلطان عظیم دور و سرهان
فصل بردنك سنان بر مندا وارد ناف گمان بها

مهر طریقت گفت «الهی من بعد نه ادا نام رسرای برا تابو نام، در محارگی
خود سر گردام، و دور بروز در ر نام حون می حون ود؟ حنام و ار گرس
در مارکی بمعنام، که خود بر هیچ خبر همما بنام احسم بروزی دارم که ومانی
رم حام حون من کسب؟ گر آن دور نسیم و رسم بحان فدا آم؟
قوله «عم نسا لون عن النسا» ای - عن الحبر «العظیم» ابن حبر عظیم
کار و مه مصطفی اسب (من) و بص رسالت ار و رسیدن اسارات کدنگر اردوی

۱- الف ر ۲- الف حون من کسب گر آن دور رسم و سم حان فدا کم

بعظم بود جماعت قرنی فراهم می‌رسیدند و با یکدیگر می‌گفتند ای سیء امر محمد؟ آن کار محمد چه خبر است بدین عظمی و بدین نامدگی؟ روز بروز کار او بالابر و آوای او بلندتر و دولت او از حال راستای قوی‌تر و محکم‌تر سرآید ملک‌ها را انداخت، و کردن دین حوس بر افراحت سرافرازان عرب او را مسح می‌سوزد، و کرد یکسان فائز سر بر خط ری می‌بهد رب العالمین گفت «الذی هم همه محملون، خلق در کار او محمل می‌شدند یکی را سعادت ازل در رسید و عذاب آلهی او را بدین عرف، با بدعوت وی عرب گشت و بصدیق رسالت وی سعادت شد یکی در رهد خدایان نماید سعادت ازل دامن وی گرفته با شصت سرای سرد سرد در حیر دعوت او تاورد و رسالت وی قبول نکرد سعی هر دو سرای گشت حکم آلهی است و حواس الهی حسن حکم کرد بر آن کس که حواس آن خبر که حواس حکمی بی‌میل و هضای ی‌خور قومی را در دیوان سعادت نام بست کرد و اسان را بعبادت ازل قبول کرد، و علل در میان نه، و قومی را در حیرت اسعادت بست کرد و ر از در بر میان بست و هر دم در نه ماسئل القول لدی و ما انما یطام للعبد» روری عبد الملك مروان عره را که معصوفه گشت و دین حوس خواند گفت بعبادت گسای اسگرم که گشت در رجه دید که بر تو سعه گشت؟ - عره گفت ای عبد الملك مومنان در بوجه دیدند که برا امر کردند؟ سعا لا نام کما فی کم العدم و هو بادی بلطف العدم بلا سعه قدم «الصبیر نکم»

بک قول از احوال معبران آنست که ما عظم خبر فایست است و حاسب رسا حیرت که قوم در آن محفل ودد بعضی در گمان و سگ و بعضی را انکار و ححد و رب العالمین اسان را بر آن انکار و ححد بهدید کرد و وعده داد که «کلاً یسئلونکم کلاً یسئلونکم» آری دانست و آکا سدید از آن روز عظم، حوس سراجام کار حوس بستند و بحرای کردار حوس رسید^۴ از عظم آن در راست که بست و چهار ساعت سائر و در دنیا را بر مثال بست و چهار حرا نه حیرت کنند و در

۱- ح کردگار ۲- الف بداند و آکا باشد

۳- الف کردگار ۴- الف رساد

عرصات فباع حاصر گردانند ، نکان نکان حرا نه می گسایند و برسد عرص
 مندهند از آن حرا نه ای نگسایند در بها و جمال ، رنو روصا ، و آن آن ساعا سب
 که بند در حرا ب و حسان و طاعا بود بند حو حو حو و نور و بها آن بند ،
 حندان سادی و طرب و اهرار و روعا لب سود که اگر آن را رحله دور حنا فسمب
 کنند در دهسب ارسادی الم و درد آ بر فراموش کنند حرا نه ای دیگر نگسایند ،
 نازك و معطم برنس (۱) و برو حو حو و آن آن ساعا سب که بند در معصوب و د
 حق آورد طلعت ، و و حو حو آن کردار در آ ن حندان فرع و هرل و ریح و عم او را
 فرو گرد که اگر نکل اهل هسب فسمب کنند ، نعم هسب دسان منعم سود
 حرا نه ای دیگر نگسایند حالی که در و به طاع بود که سب سادی اسب و نه معصوب
 که موجب ادو هسب ، و آن ساعی که بند در و حمه ناسد با عاقل با محاجا دنیا
 مسعول بند بند ناز حو حو خورد و عو عظم بند را ناند هم حو حو حرا ن
 نك می گسایند و برو عرصه می کنند از آن ساعب که در و طاعا کرد ساد
 می گردد و از آن ساعب که در و معصوب کرد رنحور می شود و بر ساعی که مهمل
 گذاسه حو حو و عو معصوب

هان ای مسکن عاقل مناس که از و عاقل سمند و می دان که حق تعالی
 مساهد سرو رفت دل بواس می بند ، مندا ند در هر حال که ناسی ناری حمان ناس
 که ساسمه حلال نظر او ناسی مصطفی (ص) گفته « اعد الله كائك را فان لم
 یكنی برا فانه براك »

سورة البارات - مكية

الوثة الاولى

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند فراح سبحانه مهربان
«والبازعاعرفاً» (۱) «سوگنداسب سزارگان سنان و هموار» روان ما آنکه

که در حسمه معرب فرو شوند

«والاسطاب سبطاً» (۲) «سزارگان که از مسرى در مسگرند و مى روند ما

معرب رسند

«والساحاب سحاباً» (۳) «وسزارگان روان که در فلك در موح اساو مى كند

«فالساقاب سقاء» (۴) «و سزارگان که در رهس بر كند سگر سسى مى كند

«فالمدثر اب امرأ» (۵) «مى سگان که مفرمان كارها مى سازند و باز مى اندازند

«يوم ترحف الراحمه» (۶) «آرور که بحسد و مى حسندلى

«سعها الرادفة» (۷) «رمى آن اسند سسمه آمدنى

«قلوث يومئذ واحدة» (۸) «دلهائى است آن رور برسد و لوريد

«انصارها حاسه» (۹) «حسمهائى اسان فرود حواري در آن سدا، و

فروسكه ارسم در ديد سگران «نقولون» مى گویند [فرش] «المرء و ثوث

في الحافرة» (۱۰) «ناس مارا ناهمان رند گاني خواهد برد که بحسب داسم

«انداكنا عظاماً بحره» (۱۱) «ناس مارا در كور كند نارد گاني خواهد برد

آنکه که اسبحوان كردم و برنده

«فالوا نلك اذ اكثرة حاسره» (۱۲) «حسن مى گویند که مى آن مار كسى مى

مارمان كاري است و باند آمد

«فالناهي حرة واحدة» (۱۳) «اكنون مى حسن است نك آوار است

«فاداهم بالسا هرة» (۱۴) «که اسان را مان آوارها مى رسا حير راند

«هَلْ أَيْتُكَ حَدِيثُ مُوسَى» (۱۵) آمد یو ورسد قصه موسی سو؟
 «إِنِّي نَادَيْتُهُ رَبَّهُ» آنکه که خواند خداوند ار اورا «بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ» آن وادی
 ماک کرد و مآفرین «طَوًى» (۱۶) نام او طوی
 «إِذْ هَبَّ الَّتِي فِرْعَوْنُ أَنَّهُ طَعْنُ» (۱۷) سونه فرعون سو که او سر کسید بهمار (۱)
 «فَقُتِلَ» کوی اورا «هَلْ لَكَ الْإِلَهِ» ان تر گئی (۱۸) «أَوْفَيْتُكَ مَآكُ وَهَرِي
 سَوِي» [داری توان آنکه آن آئی که بهرور و سرور کردی]؟
 «وَأَهْدِيكَ الْإِلَهِ رَبَّكَ فَتَحْسَبُ» (۱۹) ورا بهمانم را الله با ساسی و او را بدانی

و از او پرسی

«فَارْتَدَّ إِلَهُ الْكَرْبُ» (۲۰) «وَأَوْفَى الْإِلَهِ»
 «فَكَذَّبَ وَعَصَى» (۲۱) «وَعَرَّ وَنَكَرَ»
 «ثُمَّ ادْبَرُ بَعْضُ» (۲۲) «سِ آتِ»
 «وَجَسَّ فَادْنَى» (۲۳) «سِ جَادُوا»
 «فَقَالَ إِنَّا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (۲۴) «وَكُفَّ»
 «فَاحْذَرُوا اللَّهَ تَعَالَى الْأَخْرَجُوا الْأَوَّلَى» (۲۵) «نَكَرَ»

و سخن بسن

«إِنِّي فِي ذَلِكَ لَعَبْرَةٌ لِّمَن يَحْسَبُ» (۲۶) «دَرَسَ»
 «وَأَوْفَى الْإِلَهِ»
 «فَكَذَّبَ وَعَصَى»
 «ثُمَّ ادْبَرُ بَعْضُ»
 «وَجَسَّ فَادْنَى»
 «فَقَالَ إِنَّا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»
 «وَكُفَّ»
 «فَاحْذَرُوا اللَّهَ تَعَالَى الْأَخْرَجُوا الْأَوَّلَى»
 «نَكَرَ»

(۱) - همار بر رهوا حو عظمهاند اگر کا بود اگر حدی و سگفت سازاست و
 عاب و دکی گوید

گندی همار حر سرد بلند
 من سعاد برور ریسند
 فردوسی فرمود

حو اطمینانست کبودل خدا
 سرافراستای گشت بهما سا
 ک لب فریادی مرهان قطع نکوس دگر محمد معنی

«رفع سمکها» کار (۱) آن بالا داد «همونها» (۲۸) و آن را راست کرد و راع
 «واعطس لهن» و نازک کرد پس آن «واحرح صحنها» (۲۹) و سروں آورد
 و ر آن

و الارض بعد ذلك دحنها (۳) و رمس را پس آن بهن باز کسند
 «احرح منها» سروں آورد از رمس «مأءها و مرعها» آب آن و گنارار
 ر حرا کا آب

«والحال ارسنها» (۳۲) و کوهها را بر رمس فرو گناست و رمس را تا آن
 ر حای داس

مأعالتکم و لا یعامکم (۳۳) «مکوداری سما را و چهارمان سما را
 فاذا حاب الطامة الكثیری» (۳۴) «آن روز که داهه مهس بعد
 «يوم تذکر الانسان ما سعی» (۳۵) «آن روز که مردم را یاد آمد هر چه در
 د ما کرد

«وثررب الحکم لمن یری» (۳۶) و بهامون ارید دورح گردید را
 «فاما من طعی» (۳۷) «اما آن کسی که سر کسند و ناکای کرد
 «وان ارجوه الدنيا» (۳۸) «را آن جهان را گردید و این را بجای آن دیگر

مسمد د

فان الحکم هی الماوی (۳۹) «آس او را حایکا اسب و ناز کسین کا
 «واما من حای مقام ربه» و اما او که از اسمادس کا پس حدای حوس
 رسد «و بهی النفس عن الهوی» (۴۰) «و حوسس را از ناسب ناسبی بازرد
 «فان الحکم هی الماوی» (۴۱) «بهب او را حایکا اسب و ناز کسین کا
 «تسلونک عن الساعة» می رسد را از رساحیر «انان مرسنها» (۴۲) «که
 کی اسب همگام صدا کرد آن و آوردن آن؟

«فم اب من ذکر بها» (۴۳) «و در حای از ناد آن و که ای بویدان همگام آن
 «ذاتی ناک مرسنها» (۴۴) «ناز کس و سر اسب همگام رساحیر را حدای بواس

۱- الف آورد

۱۱- ناکا سمعهای را گویند که در کو سحبه ماسد رهان دند

« اِنَّمَا اَنْتُمْ مُدْرِكُنَّ بِحُشْبَهَا (۴۵) » و برسانند و آگاہ کنند او ای که بآن
 گردید است و از آن می‌برد
 « كَانَهُمْ يَوْمَ ثَوِيَّهَا » که بی‌اساس آن دور که رسا حیرت‌سند و کار آن
 « لَمْ يَلْسُوا الْاَعْيَةَ اَوْصَحُّهَا (۴۶) » در دنیا نبودند و درنگ نکردند مگر
 سالکهای

اللوحة الثانية

این سوره جهل و بی‌سواد است و درسی و نه کلمه، همصد و بی‌سواد و
 حرف جمله مکی است نه مکه فرو آمد با نفاق مفسران و درین سوره تاسع و منسوح
 نسبت و فی‌الضرع این بی‌گفت‌فال فال رسول‌الله (ص) من قرأ سور «الارباع»
 لم یکن حسبه فی المرأ الا کعدرا الصلوة المکونه حتی یدخل الحبه

فوله حالی « والارباع عرفاً » فال بعض المفسرين ان القسم واقع رب هد
 المد کورات وقل لا ینال اسم الله عالی بذلک للسمه علی موقع العبر فیه، اذ القسم بدل
 علی عظم سان المقسم به وله حل حلاله ان ینهی عباد عن القسم بالمخلوقات فان له ان
 معتد عباد ناما واحدا فی المراد بهد الکلمات فعال بعضهم المراد باجمعها
 الملائکه لانهم سرعون نفوس بی آدم ناعرا کما یعرف النارع فی القوس فیلج بها
 عابه المد والعرو بدل من الاعرا وقل معنا « والارباع » بمعرف « عرفاً » فال
 این معهود بریدن بعض الکفار برعها ملک الموت من احسادهم من یحب کل سر
 ومن یحب الاطافیر و اصول القدمین، ثم یعرفها فی حشد بعد ما سرعها حتی اذا کاد
 یخرج ردها فی حشد، فهذا عمله فی الکفار

وقال سعد بن حشر اربع ارواحهم ثم عرف ثم حرق ثم دفن بها فی النار
 وقل بری الکافر نفسه فی وف البرع کما بها یعرف وقال مقاتل ملک الموت و
 اعوانه سرعون روح الکافر کما سرع السعود الکسر السعف من الصوف المنبل
 فخرج منه کالمری فی الماء

« **وَالْمَاسْطُاطُ بَسْطًا** » قال ابن عباس هم الملائكة يسقطون نفوس المومنين رفوفه وسهوله مسبق من قول العرب بسط الدلو اذا اخرجها من السر، وقيل مسبق من الاسوطة وهي القعد بعد احدث طرفها فيجعل حلا في المرم بمعنى الملائكة بسط من المومن اي يحل حلا رفعا فيقصها كما بسط العقال من يد الممراد اُحل عنها وهذا من الماسطاط وحملها بعضهم على سط، اي - نادى الى الشيء فرجانه وهذا بقصر « **وَالْمَاسْطُاطُ بَسْطًا** » بمعنى نفس المومن عند الموت بسط للحروح وذلك انه ليس من مومن يحصر الموت الا عرس عليه الجنة قبل ان يموت فمري فيها اسماها من اهله وارواح من الحور العين فهم يدعونه اليها فمعهم الهم، بسطه ان يحرح فانبهم

« **وَالْمَدْبَرَاتُ مَدْبَحًا** » هم الملائكة يصفون ارواح المومنين كالذي مسح في الماء فاحيانا يمس واحيانا يرفع سلوبها سلا رفعا ثم يدعوها حتى تسرع كالساح التي في الماء يرفق به، وقيل هم الملائكة يملكون من السماء الى الارض مسرعين كما يقال للفرس الحواد سابع اذا سرع في حربه
« **وَالْمَدْبَرَاتُ مَدْبَحًا** » هي الملائكة يسمون ارواح المومنين الى الجنة وقيل يسبق الى ما امر الله

« **وَالْمَدْبَرَاتُ مَدْبَحًا** » هي الملائكة حيرت على الوحي والعداب وهي تكاثر على المطر والسحاب والاررار واسرافيل على الصور واللوح حمل ركن من اركان العرش وملك الموت على قصى الاواح وعطف « **وَالْمَدْبَرَاتُ** » « **وَالْمَدْبَرَاتُ** » بالهاء لما فيها من معنى التعجب، اي - مسح فسوق فمدبر وحمل هذا المذكور ان على الملائكة قول على و ابن عباس وابن مسعود قال الحسن فتادة المراد بها المحرم « **وَالْمَدْبَرَاتُ مَدْبَحًا** » هي السحرة من مسارها حتى يمرق في معادها في عين

« **وَالْمَاسْطُاطُ بَسْطًا** » هي الحور السما يسعد من افق الى افق اي - يذهب مال حماز باسط بسط من بلد الى بلد و مال للممر الوحي فواسط لا بها يذهب

«وَلَيْسَ بِحَابٍ سَعْيًا» هي المحوم في فلك مسجون

«فَالسَّاقَاتُ سَعْيًا» هي المحوم سمي بعضها بعضا في الطلوع والمروب واما «فَالْمَدْتَرَاتُ أَمْرًا» فهم الملائكة على اسماء لاعبر، هذا اسم محدود في الموضع ولكن دل ما بعدها انها على نسب فنام الساعة فال الرحاح حواب القسم فيه مصر بعد برة لسمي بدل عليه قوله بعد «انذا اكثاعظا ما بحره» وفي حواب القسم قوله «ان في ذلك لمر لمن سمى»

«يَوْمَ تَرْجَفُ الرَّاحَةُ» لرلله الساعة ترحف الارض فليط من فيها «ثُمَّ تَسْعَى الرَّادَةُ» فسمى كل امه الى كتابها وسادى كل نفس باسمها فساو الى حسابها وفي «الرَّاحَةُ» المسحة الاولى التي يموت لها الحلاق

«تَسْعَى الرَّادَةُ» اي المسحة الثانية التي تبع عندها الحلاق وسبهما اربعون سنة وقال فائدة هما سحبان، فالاولى سمى كل شيء، والاخرى تحس كل شيء نادى الله عز وجل وقال معاهد ترحف الراحة برلزل الارض والحبال

«تَسْعَى الرَّادَةُ» حتى يسو السماء وتحمل الارض والحبال «فَدَكَّادُكُهُ وَاحِدٌ» وقال عطاء «الرَّاحَةُ» الصامه «الرَّادَةُ» الحب والراحه الصوب والحر كه السر به السديد وفي الحصر عن ابي بن كعب قال كان رسول الله (ص) اذا ذهب ربح اللبل فاقول «ما بها الناس اذكروا الله اذكروا انه حآ - الراحة تسعها الرادة حآ - الموب بمافه حاب الموب بمافه

«فُلُوبٌ تَوَمِدُو أَحَدَهُ» كثر القلوب والمراد بها قلوب الكافرين والمنافقين ومعنى واحده اي - قلعه مسطر به حافه حدا الوحف و الرحف حفا من القل يقال وحف القل بحف وحفا وحفا ووحوفا وحفا وقال السدي رابله عن اما كتبها كرهله «اذا القلوب لدى الحاسر»

«انصارها حاسه» دليله، كموله حاسس من الدل، وقال في موضع «حسما انصاره» وانها احه الى الاعس التي فيها القلوب

«نقولون» اي هولا يقولون وهم فرسي «ان المردو دون في الحافره»

«إِن دَاكُنَا عِظَامًا بِحَرَّةٍ» يعنى انا قبل لم نرى النعب انكم معبونون من بعد الموت
 «يَقُولُونَ أَيْنَ الْمُرْءُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ» «إِن دَاكُنَا عِظَامًا بِحَرَّةٍ» اى الى اَوَّل الحال
 وابتداء الامر فبصر احياء مداموت كما كنا قبل مما بنا يقول العرب رجع فلان
 فى حافره اى - رجع الى حبس حاء والحافر عندهم اسم لامتناهالى واول السىء
 وقبل الحافر "الارض الى حفر فيها قبورهم فيكون معنى المحفور كماء دافق
 اى - مدفوق، رعيه راحه اى - مرصه معنا اثنا لمرءودون الى الحصر بعد
 ما يلبس فى العر قبل الحافره وجه الارض اى - اورد الى وجه الارض قالو استسعادا
 لها رعى وجه - فر ذاتها مسعر الحوافر

«إِن دَاكُنَا عِظَامًا بِحَرَّةٍ» ورا نافع و ابن عامر و الكماني و يعقوب انسا
 بالاسفهام ادا على الحرس من ابو جعفر و النافون بالاسفهام فهما حمى و قرا
 حمهم و الكماني و ابو بكر عظاما ناجر و قرا الآحروب بحر ، رهما لعنان مثل
 الطمع و الصامع و الحذر واحد و معناه الماله و قبل معناه و قاله البحر الماله
 و الناجر الحد فاء يقول العرب بحر نجرنا بالفتح ادا ضرب و حر بال كسر اى الى
 «فَالْوَأ» يعنى المسك من ذلك اذ آكرو حاصرة يعنى لس داء الى ازل
 الامر مذكوما عظاما بحر فى كى حاصر فيها علما وله طهرا و اسمكارا
 للعب رائكر الرحب اى - حديدان حيران كما يقال بحار راحه اى - داب ربح
 ثم احبر تعالى عن س له لعب عليه فقال «فَالْوَأ هِيَ رَحْرُهُ وَاحِدَةٌ» اى - صحت
 واحد و هى الزادفه معنى السعة النامه «فَادَاهُمُ السَّاحِرَةُ» اى - على رحه الارض
 وهى ارض المحسر اى - روعا على حد الارض ما كانوا يحرقونها قال سفيان
 هى ارض السام و قال ابن عباس انها ارض رقصه ما له نصراة سبحانه عليها فط
 حلقها يومئذ بذلك و له «وم نذر ارض سر ٦ من رفر ه ا من مكة قبل
 هى اسم من اسماء جهنم و قبل سميت ساهر الا بهم اى انها سهر سهر الا ناموس
 مدها فط فسمت السهر الى الارض اى - لا عليها لا بهم سهر ر عليها كما قال
 ليل نام و له تعالى

«هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى» قال الحسن عازم من ايه سبحانه لرسوله (من)

حد ب موسى كقول الرجل لصاحبه هل بملك مالى اهل البلد وهو يعلم انه لم يلمعه
وانما قال ذلك لسحره

«اذ نادته ربه بالواد المقدس» المطهر المبارك من ناحيه السام «طوى»
مرفوعه الصاوي مكسور بها مبنوه وعربونه اسم ذلك الوادى وقيل معنى طوى
مترس اي قدس ذلك الوادى مرس بكلمه الله عز وجل موسى (ع) وقيل طوى معدول
عن طوا فليدلك مع الصرف وذلك لانه متره موسى (ع) للافطوا قرأ عاصم وحمزة
والتكاسي طوى بالسوس والناون بعرب سون

«ادهب الى فرعون انه طعى» علاويكرو بحاور الحد في الكفر والفساد
«قتل هل لك الى ان تركي» قرأ نافع وابن كسر و يعقوب «تركي»
بسد اذا ترى اي - تركي وسنهر من السرد وقرأ الآخرون بالتحف اي - تسلم
ويصلح قال ابن عباس معاً شهد ان لا اله الا الله وقيل التركي طلب الركا والركاء
الهم في البحر وقيل هل لك مـ ل وحاحه الى ان صبروا كما طاهرا عن العب والسن
سرك المصان والرجوع الى الله

«واهدتك الى ربك فبحسبي» اي - اذكرك الى عباد ربك وبوحيد

فبحسبي معناه

«فانه الاله الكرى» معنى فذهب ردعا الى الموحيد فطالبه بالحجه
«فانه الاله الكرى» رهي الصاوي وقيل البدالصاء وقيل جميع الآباء الى تبع
بها ويحمل ان فاعل فانه هو الله لا يعطاع الكلام الارل
«فكذب» فرعون موسى «وعصى» انه رآه نطعه
«ثم ادركني» اي - رلى واعرض عن الايمان يعني اي - بعمل الفساد
في الارض

«فحصر» اي - جمع قومه رحه د وول حصر الحر الرية «فادى»
لما احبهم اصر فمع «اناركم الاعلى» فالا - و في قول امان الاصنام
اناب رانارها وكمه قال ها الكلمه م سحر الحر ما مافال ما علم لكم
من آله عرب ما من سه فعل لموسى امان الاعلى

« فاحده الله تكال الآخرة والاولى، بمعنى تكال الكلمة الاولى والكلمة الاخرى، فالاولى قوله «ما علمت لكم من آله عدى، والاخرى قوله «ما نزلتكم الا على»، وقال الحسن وفائدة عاصمه الله فعله « تكال الآخرة والاولى، فى الدنيا والآخرة فى الدنيا المروءة وفى الآخر بالدار

«ان فى ذلك لعبرة» اى - ان فى اهلاكنا فرعون لعنة «لمن يحس» الله به حياء و يخاف ان يحل به مثل ذلك ارعوى ثم رجع الى الكلام على مسكرى اللعب فقال

«انتم» اسمها على جهة التوبيخ والتمريح «انتم» انها الممكرون اللعب اصعب ان يحلقوا فى تدبركم «ام السماء» يعطها وكر احراقها فمن قدر على خلقها قدر على اعدادكم واسائكم ر خلق السموات والارض اكبر من خلق الناس ثم امتدأ فى وصف السماء فقال «ماها»

«رفع سمكتها» اى - سمها «فمونها» جعلها منقوشة واهراقها منامه لاسعوى فيها ولا فطور

«واعطى ثلها» اى - اعلم ليلها والعطس الطلعة والاعطى الذى لا يصر «واخرج صحتها» اى - بهارها رصوها احراق الشمس عن معبها واما فها الى السما لان العلم البوركارهما نزل من السماء

«والارض بعد ذلك دحها» اى - سطها والدحو السط دحا وطحار احد قال ابن عباس حلوا الارض باقواها من عبران دحوها قبل السماء «اسوى الى السماء فسوّهن سبع سموات» ثم دحا الارض بعد ذلك

وقال ابن عباس ر ان عمر خلق الله الكلمة رصعها على الله على اربعة اركان قبل ان يخلق الدنيا فاعلم عام به دحب الارض من حب السب ر قبل دحها من حب المقدس وقبل معبها والارض مع ذلك دحاها كقوله «عند بعد ذلك رثم» اى - مع ذلك وفى بعض الاحاديث عن النبي (ص) قال لما اذا تعالى دحوا الارض نزل سطر وح فدحها ودحها اى اخرى فيها الارها وخلق فيها الاسحار وارس فيها الحال وهر قوله «والارض بعد ذلك دحها» «اخرج منها ماءها ومرعها»

والبحال ارسنها، ثم سعد من الصخر قوله

«أخرج منها ماءها ومرعها»، هذا من حوامع الكلم في عانه الحسن فان كل ما يخرج من الارض ويسمع له الصاد من ماء الارض ومرعها حتى الملح والبار، فان الملح من الماء والبار من العود وقيل جميع المائعات صب قوله «ماءها» وجميع ما يسمع به الحيوان داخله صب قوله «ومرعها»، وقيل المرعى اسم الاسحار والمار والزرع وانواع العشب، وقيل هو موضع الرعى

«والبحال ارسنها» اي - اسبها «مناعاً لكم ولا نعمكم» اي - فعل جميع ذلك مناعاً لكم فيكون منصوباً على انه مفعول له قوله

«فادحآب الظامة الكبرى» اي - الصفة التي تطعم على كل شيء وهي الصفة التي يقع عليها العود والحساب والعباد قال الحسن الرضا هي الصفة التي بها العبد راقب الامامة وسبب الصامه طامه لا بها تطعم على كل هائله من الامور معلومها وجرما سواها والعلم البحرا لا به يمر كل شيء والطامه عبد العرب الداهية التي لا استطاع وانما احب من قولهم طم الغرس طمنا اذا اسرع جهد في الحرى

«يوم يدكر الانسان ماسعي» اي - يدكر الله جميع ما عمله في الدنيا من - روبر - فمدكر وقيل يدكر كمن الحفظه

«وبررت الححم لمن برى» اي - اظهرت للباطل نورا وها بعد ان كانوا سمعون بها قال مقاتل فكشف عنها الغطاء فظهرت لها الحل كظمهم «فأما من طمي» اي - حاور الحاد في كفر «انرا الحوّه الدنيا» فلم سمع آلاها

«ان الححم هي الماوي» اي - مارة الححم

واما من خاف عمامه اي - معامه من يدى به يوم الامامة

وبهي السر عر الهوى اي - حرها عن محامها الله وعن المحارم التي

سمها ول مقاتل هو الرجل هم المعصية فذكر مقامه للحساب فسر كها

فان الححم هي الماوي اي - فمصر الححم فسر بربها آلاها في

سأني عمير هاجر وحصر ندرا ومعه ربه النبي (ص) وسعد احداً و في النبي (ص) نفسه حين افرق عنه الناس حتى تعذب السامع و هي التهام في حوقه فلما رآ النبي (ص) مسحطاً بدمه قال عند الله احسنك ، وقال لاصحابه لقد رأيتكم بمكة وعليه بردان ما يعرف فمهما و ان سراك تعلمه من ذهب وقد آمن بالله و هاجر و دعاه حب الله الى ما نرون بمعنى قبل ولم يكن له كمن و كان رسول الله (ص) اذا هددت اليه هديه حياها لمصعب بن عمير وهو الذي وجهه يوم العيص قبل الهجر يعلمهم القرآن وهو اول من جمع الصلوات بالمدينة واما قوله تعالى

«فامامى طعي» «و انرا الحوة الدنيا» «فان الحسم هي الماوى» برل

في احبه عامر بن عمير قبله احه مصعب وم نذر قوله

«سئلوك عن الساعة انان مرسلها» سأل مسر كوا مكة رسول الله (ص) متى تكون الساعة ، اسهره افرل هذا الابه «انان مرسلها» اي متى ظهورها و فامها؟ الارساء الاساب رساء النبي «اناب والمرسى» مصدر بارلله متى انان ارسابها «فم انمي ذكرتها» سئل بالسؤال وهدن «سأفوك عن الساعة انان مرسلها» و يقولون ان «انمي ذكرتها» ثم اسابف فعال

«الى ربك مسهلها» وقل معنا فم سالك المسر كون عمر لسب ندرى متى فامها حتى يحسم عنها اي - انك تعلم انها مرم ولكن لا تعلم متى تقوم و مرمى عن يعقوب الوقت على فم كنه جعلها مصله بالسؤال ثم امدا فعال «انمي ذكرتها» اي - ان اسراطها كقوله سألني انه عليه وسلم «حب انا والساعة كهس» و فرى في السراء و انه لعلم الساعة على هذا المعنى

«الى ربك مسهلها» اي - منهي علمها عندانه كقوله «عند علم الساعة» «انما اني منذر من رحمها» اي - يعلمها فمحاف سدايها كقوله «والذين آمنوا مسمعون لها»

«كأنهم يوم ترونها لم يتنبوا الا عسه اي - ودر عسته من ان الدنيا اوصحها» تلك العسه بمعنى في علمهم في انفسهم يعان اهل الجنة يوم العاصه بصمها ففسون ادى الدنيا و محبها فعال لهم «كم لنسم في الارض» - «فيعولون ومار بعض يوم» و يعان اهل النار يوم -

ای مسکین بعاقل امروز معانی فردا است. هرا نهایی نفس تو بهاد اند و سرمایه های
در دست تو داد. سرمایه نفس تو است و سرمایه نفس تو، نفس را در کار دار و نفس
صانع نگهدار. این را عمارت کن و بدان تجارت کن، تا فردا این تجارت سودها می
که بشکو گممه آن خوانمرد که این سرگرم

گر امروز در منزل ترا حالی زبان ناسد

دهی سرمایه و سودا که فردا در زبان نمی

و راز مبدل سهوانی سوی ادوان عمل آبی

خو کنوان در میان خود را همم آسمان نمی

و گردن حصرت قدسی حرامان کردی از عرق

ردار الملك ربانی حسنها روان نمی

عبد الملك مروان خلیفه روزگار رد و یوحارم امام راهدوف ود اروی

برسد که احارم فردا 'دل و کا' ما چون خواهد ود؟ کف اگر هر آن

مبعوای قرآن را جواب میگردد کف کجا میگردد؟ کف

«فَأَمَّا نَسِيحٌ» «وَأَمَّا الْحَيَّةُ الدَّيْمَةُ» «فَأَمَّا الْحَيَّةُ الدَّيْمَةُ» «وَأَمَّا الْحَيَّةُ الدَّيْمَةُ» «وَأَمَّا الْحَيَّةُ الدَّيْمَةُ»

اما من حای معام ربه و بهی النسی عن الهوی» «فَأَمَّا الْحَيَّةُ الدَّيْمَةُ» «وَأَمَّا الْحَيَّةُ الدَّيْمَةُ» «وَأَمَّا الْحَيَّةُ الدَّيْمَةُ» «وَأَمَّا الْحَيَّةُ الدَّيْمَةُ»

در دنیا هر نفسی را آبی است که آن آس سهون گویند، و در عقی آبی است که

آن را آس عیوب گویند هر که امروز آس سهون سوخته گردد، فردا آس

عیوب رسد لامحاله و هر که امروز آب ریاض و معاهد آس سهون را بنسازد،

فردا آب رحمت را بنو معرف آس عیوب را بنسازد تا معانی که از نور معرف

مومن بر باد آید گویند «حرمان مومن بعد اطعام و رک لهی» هم چنین در دنیا در دل

هر مومن بهی است که آن را بهی عرفان گویند و در عقی بهی است که آن را

بهی رضوان گویند هر که امروز دنیا بهی عرفان طاعت و ادب و جهد و

عبودیت آراسته دارد فردا بهی رضوان رسد است که رب العالمین کف

«فَأَمَّا الْحَيَّةُ الدَّيْمَةُ» «وَأَمَّا الْحَيَّةُ الدَّيْمَةُ» «وَأَمَّا الْحَيَّةُ الدَّيْمَةُ» «وَأَمَّا الْحَيَّةُ الدَّيْمَةُ»

منا عرف و طرف ریح بخت نکهت و د ناح مرصع بجواهر عیانت بر سر بهاد

علماں مجلّدوں ولدانِ حور در مکنون سماطیں تر کسند ، سافیان یا حامِ رحیق
 و نسیم و ماءِ معین و سرو می و انگسِ نس آمد و این وعد کرامت و عین لطافت
 بعد گسسه که «اعدوب لصادی الصالحین مالا عن رأی ولا ادن سمع ولا خطر علی»
 قلبِ سر ، اجماعِ علماء سلف است و انما و اهلِ سب که بهست و درو حِرد و محبتِ اند
 ازلی نه، هر دو امر و را آفرید اند فانی نه، بهست با هر چه دروی است از حور و عین و
 درو حِرد با هر چه دروی است از حیات و عمارت ، باقی اند همیسه همارا باسانِ راه نه
 رب العالمین که آن را آفرید ، بهار آفریده همارا که اس همه بواب و عمارت و حق
 حلّ حلاله بواب و عمارت اعمالِ بندگان باطل نکند و آنچه عین و اب و عمارت بود فانی
 سود بخلاف مالک و ربانیه و رضوان که راسانِ مرگ روا است زیرا که نه
 عین بواب و عمارت اند بلکه رسانند بواب و عمارتِ محکم فرمانِ والله اعلم

۸۰ = سورة هجس - مديه

البوه الاولى

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» ساجد اوند فراح بحسان مهربان
 «عَسَىٰ وَنُقَىٰ» (۱) «روى درس كرد وروى برگردانيد
 «ان حَاءُ الْاَعْمَىٰ» (۲) «كه آن ناسا بوى آمد
 «وَمَا تُدْرِكُ» و «حه داني و و حه حبر برا دانا كرد» «لَعَلَّهُ نُرْكِي» (۳)
 مگر كه ابن ناسا همرى آيد و ناك و حق مدبر
 «وَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ» (۴) «و سندر د نا سندر اورا سود دارد
 «اما من اسعنى» (۵) «اما آنكس كه خود را از الله بى بار ديد و فرود اراو
 معبود برسند
 «قَالَ لَهُ صَدِّيقِي» (۶) «بو حوسس فرامى او دهى و همه مى او كردى و روى
 سوى او كسى
 «وَمَا عَلَيْكَ الْأَنْزَكِي» (۷) «و حه آيد در بو سب ناكى بر تو كه [امنة حلف
 ناك نكردد از شرك و همرى نكردد باسلام]
 «وَأَمَّا مِنْ حِثِّكَ لَعْنِي» (۸) «و اما آنكس كه آمد مو نه نهى ر سنا
 «وَهُوَ نَجِي» (۹) «واو [حق مبداند ر مسناسد و ارا الله] مى رسد
 «فَانْعَمَ لَهُ» (۱۰) «و حوسس را اروى مسمول سارى و ابردا حبه او
 «كَلَّا» ساند و نسندم «انها نك كره» (۱۱) «ابن سحن سدى اسب
 «فَمِنْ بَأْ ذِكْرِ» (۱۲) «هر كه حواهد آن را ناد كند و ناد دارد
 «فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ» (۱۳) «در كراسه هاى گرامى كرد و نسكو داسه
 «مَرْفُوعَةٍ» و در آن برداسه «مُطَهَّرَةٍ» (۱۴) «از دروع و باطل ناك داسه

«باندی مغره» بندهای بوسندگان و حواسبگان
 «گرام برره (۱۵)» گرامان نکان و ماکان
 «قبل الانان» کسه نادان آدمی و میرید «ما اکمره (۱۶)» حواسباس
 است او و ناگرونده

«من ای می حمله (۱۷)» ارچه حرا آفرید آفریدگار اورا؟
 «من نطمه» (۱۸) ارمک آب بسب آفریداورا «حلقه فقدره (۱۹)» انداز نهاد
 او را که آب حد درور بود و حواسب حد درور بود و کوی
 راند

«ثم التسل بره (۲)» آنکه رادن او آسان کرد و کردار او درین جهان
 دردسار داد و آن کردار را آسان کرد و ساحه و سر برد
 «ثم امانه فافره (۲۱)» آنکه بمراند اورا و درگور کرد اورا
 «ثم ادا سا اسره (۲۲)» س آنکه که حواسب را بگرا بیاورند بپای کند
 «کلا» آکا باند، «لما نقص ما امره (۲۳)» براسی که مردم هر کر
 بگذارد آنچه اورا فرمودند حبانک سرد و ساند
 «فلسطر الانسان الى طعامه (۲۴)» کوی آدمی را نا در نکرد در حواسب

حوس

«اناصبا الما صا (۲۵)» ما فرو و جسم آب ناران فرو و جسمی
 «ثم سقنا الارض سقا (۲۶)» آنکه بس زمین سکا قسم سکا قسمی
 «فانسا بها حا (۲۷)» رواندیم در آن ما آن اندای آرد
 «وعا و صا (۲۸)» و انکور و سر بها
 «ورثونا و حلا (۲۹)» و در حهای زمین و حرما
 «وحد آق علنا (۳)» و بوسانهای برک و در حهای سر
 «و فاکمه وانا (۳۱)» و موها و کنار او

«مَسَاعًا تَمُّ وَ لَا يَمَامُكُمْ» (۳۲) «داسب سما و داسب سوران سما
 «هَادِجَاتِ الصَّاحَةِ» (۳۳) «آنگه که آن نانگ آید که همه گویها آن
 نانگ را از همه آوارها کر گردد
 «يَوْمَ تَمُوتُ الْمَرْءُ» آن روز که کر برد مرد «مِنْ أَحِبِّهِ» (۳۴) از برادر خویش
 «وَأُمِّهِ وَ ابْنِهِ» (۳۵) و از مادر و پدر خویش
 «وَصَاحِبِهِ وَ سَيِّدِهِ» (۳۶) و از حب خویش و سران خویش
 «لِكُلِّ أَمْرٍ مِمَّهِمْ يَوْمَئِذٍ نَعْتَهُ» (۳۷) هر مردی را از زبان آن روز کار بست
 سمد [او را کاری که او را مادر داحه مینارد]
 «وَحَوْثُ يَوْمَئِذٍ مُّصْرُهُ» (۳۸) «صَاحِبُهُ مُّصْرُهُ» (۳۹) «رونها اسب آن روز
 باران و روس و حیدان و سادان

«وَوُحُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غِرَّةٌ» (۴۰) و رویهای اسب آن روز گرد آلود
 «بِرَهْقَتِهَا فِتْرَةٌ» (۴۱) «ناریکی خاک و ساهی ر آن بسته
 «أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْعَجَرَةُ» (۴۲) «اساسند آن ناکرودگان بدکردان»

الوثة الثانية

ان سوره مکی است حمله ه مکه فرو آمد ناحماع مفسران چهل و دو
 آیت است بعد کوفان صدر سی ر سه کلمه ناصد و سی و سه حرف و درین سور
 يك آیت مسوح است فوله
 «كَلَّا إِنهَاد كَرُهُ» هدا محکم بم قال «فمن سَاءَ ذِكْرُهُ» هدا مسوح بقوله
 بحالی «وَمَا سَاوُوا إِلَّا أَنْ مَسَاءَلَهُ»
 روی انو امامة عن ابی قال قال رسول الله (ص) «من قرأ سور «عس و یوتی»
 حاء یوم القیامة و وجهه صاحب سمسر» فوله
 «عس و یوتی» بر لبی انی ام مکتوم مودن رسول الله (ص) وهو عبد الله
 انی عمر و بنی الاصم من بنی عامر بن هلال وقل عبد الله بن سرنج بن مالک
 ۱ - ح بدکردانان ۱

أني ربيعة المهرقي من بني عامر بن لؤي وأمه أم مكتوم محرومة اسمها عاتكة
 كانت أعمى^١ وكان رسول الله (ص) يوما حالسا وعند أميئة بن خلف وكان رسبا من
 فرس رسول الله بكلمة وماملان تسلم وقبل كان رسول الله (ص) يماحي جماعه من
 اسراف فرس يدعوه الى الله ويرجو اسلامهم فجاء اني أم مكتوم وامعة فائد
 منك وبعير وبلمس رسول الله (ص) مدنه وقبل كان ينادي رسول الله ويكرراته
 ويقول يا محمد يا محمد افرسي علمي مما علمك الله ولا يدرى ان رسول الله (ص)
 مسعود فكر ذلك رسول الله (ص) وقال في نفسه يقول هؤلاء الصادق انما اساعه
 العمان والسفلة والعقراء فعس رسول الله (ص) واعرض عنه وافل على الدن بكلمهم
 فرح عبد الله محروا حائبا ان يكون عبوسه واعراضه عنه انما هو لسي انكر الله
 منه فعاب الله عز وجل سهوا بكر عليه فعلة وانزلوه «عس وتولي» فوضع رسول الله (ص)
 يده عليه وهو يعرا «عس وتولي» «ان جاء الاعمي» فكان رسول الله (ص) بعد ذلك
 يُكرّمه ويعتقد ويعد معاسه وكلما دحل عليه بسط له رداءه ويقول «مرحبا بمن
 عاسي فيه ربي» ويقول له «هل لك من حاجة» وكان يسجله على المدة اذا حرج
 عاردا قال اني بن مالك قرأته وم القادسه عليه درع ومعه رايه سوداء ومات
 المدة كرا الله رحه قال الاصم بني السبي (ص) حريما سطرما بحكم الله عليه
 فما عاسه فلما رل دكلا» سري عنه لان مما لا يفعل ذلك بعدها وقال اني رند
 كان يقال لو كنم رسول الله (ص) سينا من الوحي، لكنم هذا^١

قوله «عس» اي - كلع وقط وجهه بكرها «وتولي» اعرض عنه وافل

على عس

«ان جاء الاعمي» اي - لان جاء الاعمي، رفي قوله «عس وتولي» لطف

حب لم يواحه بما فيه ذكر المعاسه ل قاله على سسل الاحبا بقطبا لحرمة بم

لما اعصى هذا المحدث عاد الى خطابه فقال

«وما يدرئك» اي - ا لك لا يدرى لعل هذا الذي اعرض عنه اكرم عبد الله لاه

«نركي» اي - يطلب ان يكون رايك بالعمل الصالح ر ما بمعلمه منك و قبل

«تركي» أي - مركبي^١ فادعيت الماء في الزا^٢ والركبي المطهر من الذنوب
 «او يدكر^٣ فسمعته^٤ الذكرى^٥» أي - سمعت فسمعته الموعظه^٦ قرأ عاصم^٧ «فسمعته»
 مصب العين على جواب لعل^٨ بالغاء وقرأ العامة برفع العين سقاً على قوله «يدكر»
 وعطف باولان^٩ التركي^{١٠} اعلى درجه من التدكر والتدكر دونه فكانه اراد مرسته دون
 مرسته وقيل «او» هاهنا بمعنى الواو بمعنى و «يدكر فسمعته الذكرى» وقيل يدكر
 طلب الذكر بالفكر والاسان^{١١} هما يعني في شيء فاعطى به اسانرا^{١٢} ماحل يعسر^{١٣} بعه^{١٤} ذلك
 وقد مر^{١٥} الله تعالى على ذلك في عمر موضع من كتابه

فقال تعالى «ودكر^{١٦} فان الذكرى^{١٧} سمع المومنين» وقال «وما يدكر^{١٨} الا من
 سمع» «وما يدكر^{١٩} الا اولوا الالباب»

قوله «اما من استعصى» أي - استعصى^{٢٠} عن الله في همه^{٢١} حمانه^{٢٢} السطان^{٢٣} و
 المستعصى عن الله من لم يزل عليه حوائجه^{٢٤} بوحيد^{٢٥} انا وحد^{٢٦} ومن هذا قوله عز وجل
 «فاستمعوا^{٢٧} عند الله^{٢٨} الرزق^{٢٩} واء^{٣٠} سدو^{٣١}» وقيل استعصى^{٣٢} أي - كسر ما له^{٣٣} وعسى^{٣٤}
 «امة^{٣٥} بن حلف» والمذكور من فرنس^{٣٦} وقال ابن عباس^{٣٧} استعصى^{٣٨} عن الله وعن
 الايمان بما له من المال

«فان^{٣٩} له تصدى^{٤٠}» أي - تعرض له^{٤١} وقيل عليه^{٤٢} وبمعنى الى^{٤٣} كلامه^{٤٤} والتصدي
 التعرض للشيء على حرص كعرض الصدان^{٤٥} للماء^{٤٦} واصل الكلمة تصدى^{٤٧} فحدف^{٤٨} احدى^{٤٩}
 الماءين^{٥٠} جمعاً وقد بدع^{٥١} الماء في الصاد فقرأ صدى^{٥٢} مسدداً^{٥٣} الصاد وهو قرأ
 اهل الصحاح

«وما عليك^{٥٤} الا تركي^{٥٥}» هاهنا بمعنى النقي^{٥٦} ان - وما عليك^{٥٧} شيء ان لا تشهد
 هذا الكافر ان لا اله الا الله^{٥٨} اباك^{٥٩} لا واحد^{٦٠} ما به لا تركي^{٦١} انما عليك^{٦٢} مبلغ الرسالة فاما
 ترك هو الايمان فلا عب^{٦٣} عليك^{٦٤} فيه

«واما من حاك^{٦٥} بمعنى» لطلب العلم والا^{٦٦} مان^{٦٧} معنى اني ام^{٦٨} مكثوم^{٦٩}
 «وهو يحيى^{٧٠}» الله عز وجل

«فان^{٧١} عه^{٧٢} للهي^{٧٣}» أي - تعرض^{٧٤} ومعاقل^{٧٥} - يساعل^{٧٦} به^{٧٧} ر^{٧٨} «كلا» دع^{٧٩} و

وحرأى - لا يعمل مثلها بعدها فإنه عمر مرسى عبدالله وليس الامر كما فعلت من
امالك على المعنى الكافر واعراضك عن العصر المؤمن وفعل «كَلَّا» بمعنى حقاً وفعل
بمعنى الا ويكون الكلام مسانفاً والمعنى الا «انها نذكره» اى - هذا السور وهذا
الآيات موعظه وتذكر للحلق

«فمن ساء ذكره» باويله فمن ساء الله ان يذكر ذكر اى - فهمه واعط
به ومن لم ساء ان يذكر لم يذكر ، ساء لاني ام مكبوم ذلك وذكر ، وساء للكافر
الذى تاحسه ان لا يذكر فلم يذكر ولم يعط به اى - بذلك حرى العشاء انه يكون
ماسا لله وفعل هو كعوله «فمن ساء فليومن ومن ساء فليكرم» وكعوله «فمن
ساء انجد الى ربه سبلاً» وقال «ذكره» ولم يعل ذكرها لانه اراد به الوعظ
والقرآن ثم احمر عن عظم محل القرآن عند

فقال «في صحف مكرمة» بمعنى مصاحف القرآن المكرمة المعظمة
«ناندى سفره» «كرام برره» قال وهب بن منبه هم المسلمون اصحاب
النبي (ص) وفعل «في صحف مكرمة» بمعنى فى اللوح المحفوظ عند قدس ربه و
كرم مكرمه واعبر الحلق عن الامان بميله والصحف جميع صحيفه وكل مكبوت
عند العرب صحيفه وفعل «في صحف مكرمة» هى السح من القرآن التى فى السماء
الدنيا وفى اللوح عند الملائكة

«مرفوعة» بمعنى فى العذر والرمه ومعظم المرله والمحل «مظهرة»
لا يسمها الا طاهر وفعل «مظهرة» عن ان سألها اندى الكفا وفعل «مظهرة»
لا يكون فيها مالمس من كلام الله مظهر من التماس والكذب وآفات الكلام
«ناندى سفره» اى - كسه وهم الملائكة الكرام الكسوف واحدهم سافر فقال
سفر اى - كسب ومنه فعل للكتاب سفر وجمعه اسفار وفعل هم الرسل من الملائكة
واحدهم سفر وهو الرسل والرسل سافروا انه سبه ربه حلقه
«كرام برره» اى - كرام عبدالله مطعمن وفعل السفر من الملائكة
هم الذين يكسون، والبرر الذين لا يكون والبرر جمع ما ذكره كفاجر وحر

«فعل الامانة» اى - ثم وُعِدَ «ما اكفره» اى - ما اسد كفر بالله مع كفر احسانه وانباده عند على طريق المعجب قال الزجاج معنا اعصوا اسم من كفر وقل «ما اكفره» معنا اى سىء حمله على الكفر وقد سأل له دلائل وحدائثه ثم ذكر تلك الدلائل فقال

«من اى سىء خلقه» اسمعاهم براديه العزير قال مقاتل برب في عهده ابي لهب حين قال كفرت بالبحم ادا هوى^١ وبالذى دنا فسدلى^٢، ودعا على رسول الله (ص) وقال اللهم سلط عليه كل بك اسد العاصر - فخرج من ورر ذلك لبحار الى الشام فلما انتهى الى العاصر ند كدعاء رسول الله (ص) فجعل يصمر لمن معه القديس ان اصبح هو حيا فعملو في وسط الرقة وجعلوا المباح حذر له فساهم على ذلك اقل الاسد فلما دنا من الر حال وب فاداه فوفوه فمروه، وقد كان او سكى عليه ويقول ما قال محمد سنا فطالكا^٣ ارفل هو اسم حسن مى ه جميع الكبار

قوله «من اى سىء خلقه» هذا يبرر وسه على العذر والتعنه
«من بطة» كلام كاف خلقه فقدره» مى قدر انام حمله بطة وعلوه ومصعه راوان وصعه مسمى^٤ وقل «خلقه فقدره» اى - خلقه على صفه الاسراء في الحمله كما قال في موضع آخر «ثم من بطة ثم سواك رجلا» وقل «قدره» اى خلقه فادرا

«ثم السيل بصره» اى - سرعته - بل الخرج من بطن الام وذلك انه يكون الحسن من قبل راس المرا ثم بصر راسه اسفل عبد الحروح وارلا ذلك لم مكنها ان بلد وقل لسر عليه سبل البحر والسر وعرفه كيف السرف وقل «هذا السيل اما ساكر اراما كهوا سر على المسلم سبل الامان وعلى الكافر سبل الكفر وقل سر على كل احد ما خلقه له وقدر عليه دليله قوله صلى الله عليه وسلم «اعملوا فكل مسرلهما حلولة»

«ثم اماه فافره» اى - جعل له فرا راوى فقولم بعله مما طرح للسباع اولهم من البواويس والعمر مما اكرم به المسلمون

«ثُمَّ ادْأَمَّا أَنْبَرَهُ» اى افامه حنا وبعه

«كَلَّا» هدا اسداء كقولك الا، وقوله «ثُمَّ بَقِصْ» تاويله لم يقص دخل مانا كندا والمقصى لاقصى احدا اندا «ما» اسر من علمه وهدل لم يفعل هذا الكافر ما «امر» الله من الطاعة وقيل لم يقص الله ما امر به ل امر بما لم يقص له فذلك لم يفعله ولما ذكر خلق ابن آدم ذكر روفه ليعبر فقال

«فَلْيَسْطِرِ الْإِنْسَانَ إِلَى طَعَامِهِ» كيف فتر ربه ودر له وحمله سبالحوته وقال مجاهد «فَلْيَسْطِرِ الْإِنْسَانَ إِلَى طَعَامِهِ» داخلا وخارجا كيف يدخل اذا اكل وكيف يخرج اذا طرح وعن الحسن عن الصحاح بن سفيان الكلالي ان النسي (ص) قال له يا صحاح ما طعامك؟ قال يا رسول الله اللحم واللبن قال ثم بعد رالى ماذا؟ قال الى ما قد علمت - قال فان الله عز وجل صرت ما يخرج من ابن آدم ميلا للذبا و قال صلى الله عليه وسلم ان مطعم ابن آدم حمل ميلا للذبا وان فرجه و ملحه فانظر الى ما يصير وعن ابي الوليد قال سالت ابي عمر عن الرجل دخل الحلال فمطر^٢ الى ما يخرج منه قال فانه الملك فعول انظر الى ما جلب به الى ما صار وقيل اما قال ذلك ليعلم الانسان انه حل الافطار ولا يطعم^١ وقيل ليعيد^٣ على استبحاله الاحياء فلا يمسي^٤ قوله

«أَنَا صِصَا» فرا عاصم وحمره و الكمانى «أَنَا» بالفتح على كسر الحافص مجاز «فَلْيَسْطِرِ» «الى» «أَنَا» وفرا الآخرون بالكسر على الاستيفاء «صِصَا أَلْمَا صِصَا» اى - «صِصَا» من الصبا «أَلْمَا» على السحاب ثم ارلما من السحاب فطر فطر والصب يس حمل في القليل والكسر

«ثُمَّ سَمِعْنَا الْأَرْضَ سَقَا» بالسا

«فَانْشَأَ فِيهَا حَبًّا» الحب جمع ما يحصد ويدخل فيه جميع الحبوب ر جمع مانعنا به

ر «عَمَّا» بمر الكرم و«فَصَا» هو الغل الرطب سمي بذلك لانه يقص في كل

اتام اى - يعطى بخلاف الساب ولهذا امرد نالد كرهاها سنها على اختلاف الساب وان
منها ما انا قطع عاد و منها ما لا يعود وقبل العصب كل ما توكل رطبا كالطنج والحصار
والبادبحان والذناء وقال الفحص العصب العلف للدواب
«و رينوتا» ما يعصر منه الرب «ويحلا» جمع يحله

«و حداثق عليا» الحداثق جمع الحد وهو الساس المحاط عليها من السجل
«عليا» علاط الاسعار واحدا اعلى و منه قبل للرجل العليط الرقة اعلى و
العلب من السحر التى لا يبر كالمسجد والارر والعرعر والدرداء قال مجاهد و
مقابل العلب الملمعة السحر يحه فى بعض وقال ابن عباس طوالا عظاما

«فاكهة» يريد الوان العواكه كلها «وآفا» بمعنى الكلاء والمرعى الذى لم يبرعه
الناس مما ناكله الانعام والدواب وقال قتاده اما العاكه فلكم واما الال فلا يعامكم
وقيل العاكه الرطب من الحمار والال الناس منها و سئل ابو بكر الصديق
الاب فاسك عن الكلام فيها فقال اى سماء يظلى واى ارض تلى انا قلت فى
كتاب الله ما لا اعلم وكذلك امسك عمر عن الكلام فيها فقال بهما عن السكف وما
عليك فان ام عمر ان لا يعرف ما الال ؟ ثم قال اسعوا ما سن لكم ن هذا الكتاب
وما لا ندعو

«معاآلكم» اى - مسمعه «لكم» بمعنى العاكه «ولا يعامكم» بمعنى

الاب فوله

«معاآ» صب على ا مفعول له ثم ذكر القامه فقال

«فادا حآب الصاحه» قال ابن عباس هى اسم من اسماء القامه وقيل
هى صبحه نعم عما سواها من الاصواب وهى مصححه مسمعه اى - يصم الاسماع فلا
سمع الا ما يدعى لها والاصح الاسم ثم قرر فى اى وف بى فقال تعالى

«يوم نقر الامر من احبه» كقوله «فلا اسات بهم درمد»

«وامه» كقوله «وان دح مفعله الى حملها لا يحمل منه سى» «وانه»

كقوله «ويعطى بهم الاسباب»

«وصاحبه» كقوله «ولاسئل حميم حميما» «و نبيه» كقوله «فلا انساب
سهم يومئذ» هـ الآ به سئل النساء كما سئل الرجال ولكنهما حرج محرر كلام
العرب يندرج النساء في الرجال في الكلام وهذا في القرآن كسر منه «وم بنظر
المرء ما قد بدا» «كل امرئ بما كسب رهين» «رجال صدقوا» «رجال لا تلهيهم
سعار» «رجال يحبون ان يطهروا» هـ الآ باب سئل النساء مع الرجال كقوله
«ما نبي آدم» بانه معهم

«يوم نعرف المرء من احمه» قل يعني به الكفار سرا بعضهم من بعض، وقل
كل واحد مسجل بامر لا يفرغ الى صاحبه ولا يفرغ الى الاهتمام بغير ولا يهمل امر
اخره لئلا يسد ما يونه وقل «نهر» لئلا يحملة سببا من دونه وقل «نهر» لا به يعلم
انه لا يهمل، وقل هذا مثل صرب في حق الاقرب فالاقرب رونه وانصلا ومعرفة
والمراد بالاح الوام فاه برا حسبا في بطن امه قل كل احد بم «امه» بعد الولاد
بم انا بم «صاحبه» بم «نسه» والله اعلم قال عبد الله بن طاهر الانبهرى «نهر»
منهم اذا طهر له عهرهم وقله حملهم الى من يملك كسف لك لكرور والهزم عنه
ولو طهر ذلك له في الدنيا لما اعتمد سوى ربه الذي لا يحجر شيء وامكن من فسحه
الوكل واسراج في ظل القوس وقال قتاده في هـ الآ «نهر» هائل «من احمه»
فايل و «نهر» النسي (من) «امه» و انراهم من «انه» و لوط من «صاحبه»
و نوح من احمه

«لكل امرئ منهم يومئذ شأن يغنيه» اى - سئل عن سان عر - قال عاتة
ما رسول الله هل ذكر اهل ذلك يوم القيامة؟ - فقال «اما في بانه مواضع فلا عبد الصراط
والحوس والمراد عن سوده روح النسي (من) قال قال رسول الله (ص) «سئل الناس
حما عرا عرا فوالصالحين العرو وبلغ سحوم الآ دان» - فقل ما رسول الله راسوا
بنظر بعضنا الى بعض - فقال قد سئل الناس «لكل امرئ منهم يومئذ شأن يغنيه»
بم من احوال المومنين والكافرين فقال

«وحوه يومئذ مفره» «صاحبه مسمره» اى - مصبه بلوح عليها آثار

السرور والمطر وقل «مسفرة» مسرفاً مصنفه «صاحكه» بالسرور لما برى من
النعم «مسفرة» فرحه بماتل من كرامات الله عز وجل وقل انها مصنفه لصلوبها
بالليل من قوله (من) «من كبر صلوا» بالليل حسن وجهه بالهيار وقل انها
مصنفه من آثار الوصو لما في الحبر «امنى» عن محققون من آثار الوصو.

«وحوه» تومد عليها عمره وقل ان الرب الذي يصر اليه الهائم بحول
«عمره» في وحو الكبر وفي الحبر يلحم الكافر العرو به مع العبر على وحوهم
«نرمها» فتره «اي» بر كهها ظلمه وبمسها دله يقال ان الارض اذا دك
صار «عرة» سوداء فمسب وحوه الكفار سودتها وقل هي «عمره» العراي
ودل الصحاب

«اوليك» الدس يصح هم هذا هم الكفرة الفجرة وهم الكذابون المعروفون
على الله

البوة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم كم من يصل اليه من دلاله
مصل عليه سبحانه ومن يوصل اليه بطاعته بطول عليه درجانه اسم عرب من قرب اليه
باحسانه فائله بلطف افعاله من حب اليه تامانه افضل عليه بكشف حاله
وحاله

نام حذر بندي كه فواين سعادت كه در طه و آمد از جمال ام وى آمد فواعد
سعادون كه بدا گسب از حرمان ام رى بدا گسب سر آمد عرب سم الله در كمح
حجر ادنار هر گداني ر مد رول حلال و جمال بسم الله ؛ لا ب سمع وسنه هر دون
همى رود مرد دون همى ر درد حلال رحمال «بسم الله» از كه اسما سد ؟ مرد
خودى هو اى رب حلاوب ر طرار «بسم الله» از كه ادا د ؟

لطف ظف كى ساسد اهل راز وسهد من وسلوى راحة داد مرد سىرو گندا ؟
اگر حلال اسمعا «بسم الله» از عالم ازل ۱۱ صد هر اوا د هر ار عطه

سور را بصمصام لایالی بکنند تا بدینگران خود چه رسد؟ و رعنا بجمال و کرم
 «بسم الله» از در کمال لطف قدم رو نماید حمله عالمان را بخود را دهد و در صدر
 دولت بناید بر فی ادر اوقات اسمعنا اول حسب، حکم مهر بر امه حلف اماناد،
 سوخته آ بر قطیع گسب نادى از نادهای کرم از هوای لطف قدم بر دل ائى ام -
 مکتوم روید و او را بساط قرب رسانند رب العالمین از همه و حال هر در حیر داد
 درین سور که

«عسی و یوتی» «ان حآه الاعمی» ابتدا ان سور بیان حال آن دو مرد
 است، کی عبدالله بن ام مکتوم، آن درویش صحابه که فقر و فاقه شعار و دینار
 خود ساحمه است و روز محاور در گسب سور و حاضر حصر رسالت و دینو
 اسلام بجان و دل مدبره و ربی کامی وی وانی دنیا رضا داد و دوستی خدا و رسول
 بر همه احسان کرد لاحرم از حصر مولی مگر ناحه کرامت بدو رسید و چه در لب
 ری وی بهاد که رب العالمین از هر ری حاضر خود را عتاب کرد و در سان وی
 آ ب فرساده که

«عسی و یوتی» «ان حآه الاعمی» این جناس است که برادوستی بود مکی از
 ردنگان و برادران و او امر بخاند ر و حرم این برادر را بر ری ری سکات و
 عتاب مکی بلی ادبگری سکات و عتاب وی مکی رب العالمین افرسنگان
 مکتوم می مید که رسول ما (ص) آن مرد درویش اسماحه کرد؟ روی برو
 رس کرد او بر گسب و روی بدین من ما آورد آنکه خطای ما مراجهت گردانید
 کف

«و ما یندرک لعله ترکی» «او یندرک فتمعه الدگری» ای - محمد بو حه
 دانی کار و حال آن درویش؟ ناکی و راسی او ما داسم نادد است و ناد کرد او
 ما داسم ما محمد بدوستی و سموائی وی مگر دان نکرد که بنوسه در معکب
 محبت ماست و معکف در گاماست محاور کعبه وصال ماست از علائق و حلالی
 برید قدم بر ساط قرب بهاد بر سر ناده دوستی لیسک وفای ما رد ما محمد

آثار و اوار لطف خود بر حال او از آن طاهر کردیم ماهر که درو نکرد داند که او
بواجبه ماس و در سب ما و آن مرد دیگر همه بی حلف، آن حواچه فرنی و سرور
صلال، بگانه از را حق و بسرو اهل سعادت رب العالمین در صف وی میگوید
«اما من استعفی» آن مرد از ما بی نیازی نمود و دیگری بجای مادر سید
و آنکه بمال و محبت خود غر سید «بحسب آن ماله اخلد» می بخشد که آن مال
او، او را دردنا خواهد ندارد! نمی داند که آن مال سب عذاب وی است و ریاض
عذاب ری

یکی از جمله بزرگان دین گفته که این در و سیم و انواع اموال نه عین
دنیاست که آن ظروف و اوعیه دنیاست هم محسن حرکات و سکبات و طاعات بند
معین دین است که آن ظروف و اوعیه دین است دین جمله سور و درد است و دنیا
حمله حسرت و نادمه سرد است هارون آن همه در رسم و انواع اموال که داس مکترو
بود بار حوین و حق و حق تعالی طلب کردند امساع مود حق و مکتدار
آن کس دل او بحال در و سیم و اموال دنیا مکترو بود ای ساکسا که دایگی در
حوال دین و فردا فرعون اهل دنیا خواهد و د که دل او آلود حرص دنیاست
و ای ساکسا که اموال دنیا در ملک او نهادید و فردا دل حوسن باز سازد که داعی این
دنیا بر روی طاهر بود سرانجام مرد دین دار دنیا گذار است که در آخر سر کف
«و حوّه نو مند معمره» «صاحبه مسمره» و عاقبت کار دین دار دین گذار
آست که کف

«و حوّه نو مند علیها عمره» «بر همها فیه اولیک هم الکمره المعمره»

= سورة التکویر - مکیه

الوئة الاولی

فوله سالی «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند فراح بحسان مهر ان
 «اد الشمس تورت (۱)» آنکه که خورشید در گردانید و در زمین اندازید
 «واد المجرم انکدر (۲)» و آنکه که سارگان در زمین ریزند
 «واد الحال شرب (۳)» و آنکه که کوهها بر واند
 «واد العصار عطلت (۴)» و آنکه که ماد سیران [بار فرارند ما بارها
 بگذارند و] بچوبند و بکوبند
 «واد الوحوش حشر (۵)» و آنکه که دستان و کوهان از خاوران س
 آن که خاک گسند فراهم آرند
 «واد العجا شجر (۶)» و آنکه که دریاها از یکدیگر بر آید و آنکه که
 آن را آس کند
 «واد الثموس روج (۷)» و آنکه که هر کسی را با همکار او حبس کند
 «واد الموده سلب (۸)» و آنکه که دحر خود ریزد در گور کرد پیرسد
 «بای دت قتل (۹)» که بجه گما گسند او را
 «واد الصحف ثرت (۱۰)» و آنکه که نامه های کردارها از گساد آید
 «واد السماء كطط (۱۱)» و آنکه که آسمان از ر رد کند
 «واد الحشم سعت (۱۲)» و آنکه که آس بر افروزد و نیروی دهد
 «واد الحبة ازلما (۱۳)» و آنکه که بهس را بر ديك آید
 «علم نفس ما احصر (۱۴)» بداند هر کس که چه آورد از کردار
 «فلا اقم» سو کند محورم «نالحسن (۱۵)» آن سارگان از اسادگان
 «الحوار» راس روندگان «النفس (۱۶)» در حای های حوس بدندگان

«وَاللَّيْلُ إِذَا عَمَسَ» (۱۷) و سب نازك كه در آید
 «وَالصَّحُّ إِذَا نَفَسَ» (۱۸) و نامداد كه دم رود
 «أَنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» (۱۹) كه آن سخن رساندن فرستاد ای ناك بسكوی
 راسب اسوار اسب
 «دَى قُوَّةٍ» آن ناسروی ررك «عِدْدَى الْعَرْشِ مَكْنَسَ» (۲۰) مردك
 خداوند ناسكا و حاسكا
 «مُطَاعٍ» [در آسمان، فرسكان] وی را فرمان بردار «نَمَّ آمِنَ» (۲۱)
 مردك الله اسوار
 «وَمَا ضَا حَتْمٌ مَحْصُونٌ» (۲۲) و [محمد] ابن مرد سما به دیوانه اسب
 «وَلَقَدْ رَأَيْتُهُ» دید او «وَالْأَفْقُ الْمُتَمَسِّ» (۲۳) آن هامون آشکارای فراح
 «وَمَا هُوَ عَلَى الْعَبِّ نَصِصٌ» (۲۴) و او آن وحی كه در همان ناصب بحل
 و در بر دار د سب اسر سما
 «وَمَا هُوَ يَقُولُ سَطَانٌ رَحِمَ» (۲۵) و این سخن دیوار د سب و دیو آورد
 «فَانِ تَدْهُونُ» (۲۶) كحامسو د [آزرا] راسب و سخن راسب و مرد راسب
 و كاز راسب [۲۷]
 «أَنْ هُوَ آوَادُ كَرُّ الْعَالَمِينَ» (۲۷) سب ان سخن و این نامه و این معام مكر
 ناد كردی جهانان را
 «لَمِنْ سَأَ مَكْمِ انْ نَقِصِمِ» (۲۸) آن را كه خواهد اسر سما كه بر طاع و را
 راسب ناسد^۲
 «وَمَا سَأَوْنَ إِلَّا نَسَاءَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۲۹) و خود خواهد مكر آنچه
 خدا خواهد، خداوند جهانان

الموتة الثانية

این سوره سب و نه آیه است صدر چهار کلمه است و سی سه حرف جمله

به مكة فوآمد و مفران آنرا درمگنات سمرند و درین سور ناسخ و مسح
بسم، مگر بک آت «لَمْ يَأْتِكُمْ أَنْ يَسْقُمْ» نسخ بالا به الی دلهاوهی قوله
«وَمَا يَأْتِيهِ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»

روی عن «عبدالله بن عمر» قال قال رسول الله (ص) من احسان بطرفی يوم
العمامة فليقرأ «إِذَا السَّمْسُ كُوِّرَتْ»

وروی عن ابی بن کعب قال قال رسول الله (ص) من قرأ «إِذَا السَّمْسُ كُوِّرَتْ»
اعاد الله ان يعصمه حين يسر صحفه قوله تعالى

«إِذَا السَّمْسُ كُوِّرَتْ» الكوثر تلفظ علی حجه الاسد دار ومنه كور العمامه
بقال كرت العمامه علی رأسی اكورها كورا و كورنها تكونرا ادا لعنها و منه
كار العصار فالسمن تكونان مجمع بورها حتى مسر كالكار الملقاه فذهب
سوءها و يحدد الله تعالى للعاصد سماء عرها قال الزجاج جمع بعضها الی بعض ثم
لعب كما تلف العمامه فرمى بها و ادا فس ذلك بها ذهب سوءها و يحصل ان تكونها
جميعها و لعها مع العمر من قوله «وَجَمَعَ السَّمْنَ وَالْعَمْرَ» ولهذا لم يذكر العمر فی حد
الآنه و قيل الكوثر والطنى واحد، وقد قال سبحانه و م بطوى السماء، و فی
طنها تكون السمن و قال ابی عباس تكونانه السمن و العمر و الحوم و م
العمامة فی البحر ثم سمع عليها رجعا دورا فصرمها فصر نارا و عن ابی هريرة
عن النبی (ص) قال «السمن و العمر مکوران يوم العمامه»

«وَادِ الْحُومِ انْكَدَر» ای - سارت من السماء ر ساقط علی الارض
بقال انكدر الطائر ای - سقط عن عه قال الكلبي مطر السماء و مند محوماً
فلا يسمى بحم الا وقع

«وَادِ الْحَالِ صِرْب» ای - ذهب عن اما كتبها فصارت هنا مستأ و صارت
الارض كما كانت قبل خلق الحال

«وَادِ الْعَصَا عَظْب» «العصار» جمع عرآء كعصا و عصاء، و هی المافه
الی ابی علی حملها عر اسهر ثم لا تزال ذلك اسمها حتى يصبح لسمام سه و

هي امس مال عبدالعرب « عطلت » اي - اهلكت وبركت بمعنى ان ذلك اليوم لسند
اهواله يترك الاموال والدخائر فيه وقيل العصار السحاب « عطلت » عن المطر
وقيل « العصار » الارض « عطلت » عن الحرب والزرع

« واداء الوحوش حشرت » روى عن عكرمة عن ابي عباس قال حشرها
موتها قال وحشر كل شيء الموت عبر العن و الانس ، فانهما يوقعان يوم القيامة
فعل اذا احميت في الموت فقد « حشرت » ، وقيل حشر لصديق الوعد
بالاحياء لان الله حكم ناحت كل ميت وحاء في الحديد بها حشر للعصاة في الموقف
فمعص للحماء من الغربا بم صر برانا ومنهم من قال ان العصاة ساقط عنها ما بولم
بعضها بعضا واما ما سألها من الآلام والشدائد فانه لا محالة يعوس عنها بم ان منهم
من يقول انها يعوس في الدنيا ومنهم من يقول في الآخرة ومنهم من يقول في الجنة
وقال بعضهم يحلق الله لها رايضا فرعى فيها وقال بعضهم يعني مالن لاهل الجنة في
انهاها انس و ما كان لهم في لغاتها اوصوبها اس يدخلها الجنة

« واداء الحار حشرت » فرا ان كثير و ابو عمرو ويعقوب بالاحصاف و
فرا النافوس^١ مالنسدند قال ابي عباس اي - احميت واوقدت فصار نارا مصطرم
كسحر النور فقال كاتب الحار ناراً فحملها الله للمؤمنين والمؤمنات ماء لاجل الطهار
والسعة فاداك يوم القيامة عادت الى حلقها وقال مجاهد ومقاتل « « حشرت »
اي - حشر بعضها في بعض العذب والملح و رفع الحوائل منها فصار النجور كلها
بحرا واحدا من الحمم فعدت بها اهل النار وقال الكلبي ملتب حتى فاص على الارض
ومنه البحر المسحور والساحر الحوس المملى وقال الحسن وفياده بسب وذهب
ماوها فلم يبق فيها فطر روى ابو العاتلة عن ابي نوح كعب قال سب آيات فل يوم
القيامة سبها الناس في اسواقهم اذ ذهب صوه السم فسا هم كذلك اذا سار
البحر فسا هم كذلك اذ وقع الجنال على وجه الارض فحرك و اضطرب و
فرع البحر الى الانس والانس الى البحر وهو اخلط الدواب والطيور والوحش وماح^(١)

الف الآخرون

(١) الماح الاحق المصطرب المسند

مصحفهم في مصر فذلك قوله

«وإذا الوحوش حشرت» أي - أحلبط

«وإذا العصار عطلت» «وإذا العمار سحرت» قال قال الحن للانس
نحن فانسكم بالحبر فانطلقوا الى البحر فادا هي نارٌ ساحج قال فسماهم كذلك اد
يصنع الارض صنعته واحد الى الارض السابعة السعوى والى السماء السابعة العلوى
فسماهم كذلك اد حاءهم الريح فاماسهم و قال انى عانس هى انى عسر حصه
سبه فى الدنيا وسه فى الآخر ر هى ماد كمر من بعد

«وإذا النفوس روحت» روى فى البحر عن رسول الله (ص) الصرباء كل رحل
مع كل قوم يعملون عمله وسيل عمر بن الخطاب عنه فقال يعرف من الرجل الصالح
مع الرجل الصالح فى الجنة ويعرف من الرجل السوء مع رجل السوء فى النار وهذا قول
عكرمة وقال الحن فتادة الحق كل امرئ سعه اليهودى باليهود والنصارى
بالنصارى وقال عطاء ومقاتل «روح» نفوس المؤمنين نارواحيها من الحور والعن
وقرت نفوس الكافرين بمرتابها من الساطن وقال عكرمة فروح» النفوس بالارواح
مرد الارواح الى الاحساد وقيل «روح» النفوس باعمالها وقيل هو من قوله
«وكسبم ارواحا نيله»

«وإذا الموءودة سلب» «ناى دب قلب» كاتب العرب ناد الناب حسه -
الامان وحوف الاسراف ومخافة العار والموءودة هى المدفونة حسه رسوا لها بهديد
لواندها كعوله تعالى فى قصه عسى (ح) «ااب قلب للناس» الآية أى - بسفهاها
يطلب دمه قال انى عانس كاتب المرأ فى الجاهله اذا حملت وكابوا وان ولادها
حمرن حمر فمحصص على رأس الحمر فان ولدت حاة نه رمت بها فى البحر و
ان ولدت علاما حسه وروى ان قس بن عاصم الممقرى سيد اهل ال برحاء الى
رسول الله (ص) فقال له فى جلال كلامه انى وادب سبع ساب لى فقال رسول الله (ص)
اد سبع عن كل واحد منهم ما فقال ان لى انلا قال فابحر عن كل واحد حرورا
وقال فتادة الصمير فى قوله «وإذا الموءودة سلب» يعود الى الصلابة أى - سال الصلابة

لم فلوها؟ - و قبل معا « واداء المودود » طلب حتى يدعى على الواند و فرا
ابن عباس واداء المودود سالت

« نائى ذب قلب » اى - هى سالت

« واداء الصحف سرت » فرأ نافع و ابن عامر و عاصم و يعقوب سرت
بالصحف و فرا النافون بالسديد كموله « صحفا ممتر » والمعنى كل اسان يعطى
كتاب عمله مسورا عن طيه يقال له « افرأ كتابك » وفي الخبر يحسر الناس عرا
حفا قال ام سلمه نارسول الله كيف بالساء؟ قال « سعل الناس يا ام سلمة » - قال
« وما سعلهم ؟ » - قال سرت الصحف فيها مافيل الدر و مافيل الحر دل

« واداء السماء كسط » اى - نرع قطوب وقال الرحاح قلب كما يعلع
السف والكسط العلق من سد الراو ككسط حلد الراس يقال كسطها كسطا اذا
فلعها و قبل نرع مافها من الشمس والفمر والنجوم

« واداء الحصى سرت » فرا نافع و ابن عامر و حمص عن عاصم « سرت »
بالسديد و فرا النافون بالصحف اى - اوقدت و اسرمت لاعدا الله قال فتادة سرتها
عسائه و حطانا بسى آدم

« واداء الحصة ارتف » قرب لاولا الله و قبل قرب من لعب الى الحلو
« علمت نفس » اى - علمت كل نفس « ما احضرت » من حر اوسر و اسب
على قدر عملها و قد كان قبل ذلك عافلا عنه و هذا مقام الكلام و هو جواب لقوله
« ادا الشمس كورت » و ما بعدها

« فلا اقم » لاصله و ما كندا و رد على منكر الب و مكدي الرسول الناول
« اقم بالحنس الحوار الكس » الحنوس الاخر و سمي السطان حاسا لا ه
بدخل صد المومس ، فصع حرطومه على فاه بوسوس ، فاذا ذكر القلب الله عرو حل
حنس السطان اى - ناخر « و بالحنس » جمع حاس « والكس » جمع كاس
والكنوس الدحول فى الكباس و هو الموضع الذى ناوى الى الوحس ، والمراد بها
حمسه احم بحرن فى فلك السماء حرنا ميل الشمس والفمر و سائر النجوم كالصناديل

مملّقة وهنّ رجل و سمي ا ما كوان و المصري و ستي انا راوئس و ترحيس
و المريج و سمي انا بهرام و رهرة و ستي انا ناهيد و عطار و سمي انا
الكاب و حوسها رجوعها في سرها و ما حرها عن مطالها في كل عام بأحرما حرها
عن بعجل ذلك الطلوع ، بحس عنه و كنوسها دحولها في روح السماء فادا سارت
راحته فهي حاسه ر ادا سارت مسعفه فهي كاسه و قال فتاده هي النجوم سدو
بالليل و بحس بالنهار فحصى ' فلانرى و قل لعلى (ع) ما ' الحس ' د الحوار -
الكس ؟ - قال هي الكواكب بحس بالنهار فلانرى ' و كس الليل فأوى الى
محاربا و قل الكس نمرالوحس والكس الطاء

د الليل ادا عس ' اى - امل طلامه و هو قول الحس و قال آخرون

اى - ادبر يقول العرب عس الليل و سمسع ادا ادبر ولم يسق منه الا لسر

د الصبح ادا نس ' اى - امل و اضاء و بدا اوله و قل امدواربع حى

بصر بهارا

د انه يقول رسول كريم ، هذا حباب السم و د ممد الى آخر السو ، معنى

ان القرآن الذى هو كلام الله ر له حبرئيل فقال له لمحمد (ص) د وما هو يقول السر
كما قال قرئس د الرسول الكريم ، هو حبرئيل (ع) و قوله الاءه عن الله عزّ و حلّ
ر القرآن قول الله و كلامه و قل القرآن قول الله رحا و كلاماً قول حبرئيل مر ملا
و قول محمد (ص) اندارا و انلاعا

د دى قوة ، معنى حبرئيل (ع) و كان من وره ا ه اقلح و رباب فو لوط

من الماء الاسود ر حملها على حياحه فرمها الى السماء ثم قلبها و انه اصرا لئس
بكلم عسى (ع) على من عصا الارض المقدسه فمعه بحياحه فمعه الفا الى اقصى
حل الهمد و ا ه صاح ه حه سمود د فاصحوا حاس و ا ه بهط من السما
الى الارض و ساعدني اسرع من الطرف د عند دى العرس مكين ، اى - عند الله دى مكانه

و ميرله و قدر

« مطاع يم ، اى - فى السموات بطيعة الملائكة فيما نامرهم به و ينههم عنه و طاعه واحده على اهل السموات كطاعه النى على اهل الارض و من طاعه الملائكة انا انهم فسحوا اواب السموات ليله المعراج بقوله لرسول الله (ص) وفتح حره الحمة ابوابها بقوله « آمين » على وحي الله ورسالته على انبيائه و قيل « يم امين » اى - عبدالله « آمين »

« وما صاحبكم بمحجوب » بقول لاهل مكة « وما صاحبكم » بمعنى محمد آ (ص) « بمحجوب » و هذا اصلاً من حجاب القسم افسم على ان القرآن نزل به حبرئيل و ان محمد آ (ص) ليس كما بقوله اهل مكة و ذلك انهم قالوا انه محجوب و ما بقول بقوله من عند نفسه

« ولعد رآه نالافق المسن » بمعنى رأى النى (ص) حبرئيل (ع) على صورته التى خلق فيها « نالافق المسن » بمعنى نالافق الاعلى من ناحيه المسروق الذى يحى منه النهار فانه محاهد و قصاده فى الحبر عن عكرمه عن ابي عاس قال قال رسول الله (ص) لحبرئيل « اى احب ان اراك فى صردك التى تكون فيها فى السماء » - قال لى بقوى على ذلك قال « بلى » - قال فاس سآمان بحمل لك - قال « نالاطح » فار لاسمعى قال « فصما » - قال لاسمعى - قال « فمرفان » - قال ذاك بالحري ان سمعى فواعد فحرج النى (ص) للوف فاداً هو بحبرئيل فذا قبل من جمال عرفه بحسبه و كذلك قد ملا من المسروق والمعرب و راسه فى السما و رحلا فى الارض فلما رآ النى (ص) حرمعسا عليه قال فبحول حبرئيل فى صورته فصمه الى صدر و قال يا محمد لاصح فكيف لورأت اسرافيل و راسه من بحال العرس و رحلا فى المحجوب السابعة و ان العرس لملى كاهله و انه لى لى لاجنا من محافه الله عروحل حتى يصير مثل الرصع بمعنى المصعور حتى ما بحمل عرس ربك الاعظمه بقوله

« وما هو » بمعنى محمد (ص) « على الذهب » اى - على الوحى و حبر السما و ما اطلع عليه مما كان عاسا عنه من الانباء و العصص « نصص » بمعنى اى - بحال

لا تسهم برئاد وعضان فماني^١ به والتمه اللهم قرأ عاصم وحفصة و نافع و ابن-
عامر^٢ نصص^٣ ، بالصاد ومعا سجل يعنى يودى ما يوحى^٤ اليه ولا سجل به عليكم
بل تعلمكم ويحركم به فقال صبت بالنبي كسر البوا اس به صا اى- سجلت
وما هو بقول شيطان رحيم^٥ ، اى - ما القرآن بقول شيطان مطرود مرمى
بالسهب من قوله وما يزل به الشياطين وقال الكلبي يقولان القرآن ليس يسعر
ولا كهانه كما قال هرنسي

« فاني يدهيوني » فقال للراكب رأسه في الأمر ان يذهب بك وان يذهب
وقبل معا ان يعدلوا عن هذا القرآن وفي السماء والسان؟ وقال الزجاج اى
طريق سلكون اس من هذا الطريقه ألى قد سلككم؟ - وقبل « ان يدهيوني »
عن عذاب الله اوعى نواب الله^٦ ثم من فقال
« ان هو الا ذكر للعالمين » اى - ما القرآن الا موعظه للحلق اجمعين ثم
حصص فقال

« لمن سآء منكم ان تصقم^٧ » اى - القرآن تدبر^٨ لمن احب الاسماعه واسمع
الحق وعمل به وافام عليه وعن ابى هريرة قال لما انزل الله على رسوله^٩ « لمن سآء
منكم ان تصقم^{١٠} » قالوا الا مر السان سنا اسمعنا وان سمعنا سمعنا فانزل الله تعالى
« وما سآءون الا ان سآء الله رب العالمين » اعلمهم ان الهداية والوصف
الى الله اى - « ما سآءون » الهداية والاسماعه « الا ان سآء الله » يوفقكم فمن
سآء الله له الايمان آمن ومن سآء له الكفر كفر قال الحسن والله ما سآء العرب
الاسلام حتى سآء لها وعن وهب بن منبه قال الكتب التى ارلها الله على الانساء
صع وسعون كما ان قرأت منها يصار بها ن كما ان وحدث فيها ن جعل الى نفسه
سما من المسه وقد كفر وقال الواسطي اعجزه في جميع اوصافك فلا ساء لا يسميه
ولا يعمل الا بهونه ولا يطلع الا بفعله ولا يعصى الا بحذله فماد سعى^{١١} لك وماد
يضر من افعالك وليس من فعلك سى^{١٢}

السورة الثالثة

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » بسم الله كلمة سماعها ربيع الجميع من العاصي والمطيع، والبرير والفسق من اصمى الله سمع الحصوع برك طب الهجوع ومن اصمى الله سمع المحاب برك لذنا الطعام والشراب

محبون نبی عامر، آن کاراماد لبلی، وحقی نعم ام لبلی رد یواردید سمعه نفس نام لبلی سد هف سارور درمهاد آن سمه سبب که هج طعام وشراب مجورد کفید ای محبون هف سارور بی طعام وشراب حون سر آوردی؟ کف ای سعاد کسی را کس ما نام دوست حوس ود طعام و سراس کما ناد آند؟ آنکه کف

حسبانی لعلما سر لبلی بحدای سر لبلی سحبا

این حال مخلوقی است در دعوی عشق مخلوقی پس چه گوئی کسی که هفله جان وی حصر بدین الهی رد و غالب دل وی مهر دای قدم اگر نام ود کر او طعام و سراس ناد مانند چه عیب ود؟

نو تکر سلی کف دکر ری طعام نفسی و ساء ری لباس نفسی، والحصاء من ربی سراب نفسی نفسی فدا قلبی، قلبی فداء روحی روحی فداء ری موسی کلیم (ع) چهل سارور برآمد سماع کلام حق منظر سبب که طعام وشراب بحاطر وی نکدست باز حون بطلب حصر می سد د در سمان علم نك مم روز او را از طعام وشراب سکت مود نا کف «آنا عاننا» ان حال سعه عشق است و عشق بذاتانی و بر کی و فیری عمل حاصل سود «عشق آهدی رد» اموحینی

کسی که این را ظرف مبر لای را چه داد؟ ار که محرم عشق بود حرم دوست را چه نشان برسد؟

محرم سدم نفسی و جهان سد را حرم

لبیک عاشقی ردم از حان و دل بهم

فوله تعالی «اداللمس کورت» الی آخرها مصطفی (ص) گفت
 هر که خواهد تا قیامت کبری نهدی بند و احوال رسا حیرت و آسکارا گردد،
 گوی «اداللمس کورت» روحان با سبب و صعوبت آن روز او را معلوم گردد
 چه ماده سان توان داد احوال و صعوبت روزی که اطلال و رسوم کون را آسبی ناری
 در رید و دهر^(۱) فهرس در هر بردارد و عالم محذب را هیهام منور کند و سبب
 بر نازل افلاک رسد و از اعجاز از دامن بفساد و لگام اعدام درس هر کس وجود
 کند آفتاب مه رسا و مکتور کرد سارگان رحسان سان نازان از آسمان
 بر بجه کوههای باصلابت و سبب فراوان آمد و از م حقیقت بی ورن گسه
 عالمان از هول قیامت دچار و هائس اموال اردست بداد و سبب دامن آورد و حوس
 و بطور وسع با مکلف از سبب ره ب آن روز همه بجان گسه د ماهای
 عالم همه درهم گساد بر عذب سیمان احمم و علس سد ، هر کسی و هر م
 که دار چه بس هم بر هم سر کرد ، انبسط که رب العالمین گفت

«واداللموس روح» از ی بگری ای مسکین که هم برو هم سر جرد را
 چه ساحه ای و کرد ای که درین خواهد رد هم در گو هم در قیامت چه
 اندوچه ای؟ هر آن قدم را این اندسه منع نماید و این بند مدهد که ر لمطر
 من ما قدم آمد و مصطفی (ص) گفته «الصدالموس من محض عمر قدمی»
 لایذری مانه صاح به راحل قد بقی لایذی ما الله فاص به و لیسر ما لایذی لیسر من
 نفسه و من دنیا لا آخره و من السیسه قبل الکثر من الحبه قبل الممات فوبه ما
 هذا الموم من مسعبت و ما هذا دنیا الا الحبه و البنا ، رسول خدا (ص) حسن میگ د
 که موم را حای انبی سبب میان در م درماید و گرفتار سا یکی عمر اندسه
 و جرد نیک رد وی سببه بداد که ناوی د آن چه حرا همد که ر د گداند
 و عفو کند ، نا او را آن بگرید ر عذاب کند و دیگر عمری آمد و کاری
 نا و د و روز گاری نابد بداد که جمعی د آن رری چه فدا کرد فدا شاه

ما قضاء نما؟ بعد از طاعت، ما بعد از معصیت؟ بعد از سعادت، یا بعد از سعادوت؟ بند
مومن را ناس در حال حای امنی است عاقل بودن و فاعل نفسش روا است ناسد
که از من خود خود را آزادی برگرد، وارد نما یعنی را بهر ای ساسد و از دور
فراع دور سعل را است برگرد و در جوانی نری را مسطر ناسد و در بند گاهی مر که
را برگ کند که من از مر که روی آسمی است ناسد و آن خدای که و خدایت صعبا و است
که من از دنیا سرایمی است که آنجا مقام کند، الا حب که هم اسلام آنجا
بند تمام کند، ما دورج که او را اسیر عذاب و عرام^(۱) کند و راجب و لدب مروی



(۱) عرا - هاله و عذاب - قوله تعالى فان عذابهم عراما ای - هلاک و لراما لهم هر هیک نفسی

= سورة الاقطار - مکیه

النونة الاولى

وله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » نام خداوند فراموش ناسم مهر بان
 « اذا السماء انشطرت (۱) » آنکه که آسمان بسکافت و بار گردد
 « و اذا النواكب انشرب (۲) » و آنکه که سمارگان فرو در
 « و اذا الحارث فحرت (۳) » و آنکه که درناها درهم گسافت
 « و اذا النور ثعرب (۴) » و آنکه که کورها بر سوید [آیه امر دکان و
 گنجها در آن است بر دروازه کند]

« علم نفس » دانند هر کسی هر نفسی « ما قدم و اخرج (۵) » آنچه پس فرا
 فرستاد از کردار ما پس وارد گداس ارباب

« يا ايها الانسان » ای مردم « ما عرك ترب الكريم (۶) » چه حذر را
 فرستاده کرد خدا در قرآن کریم سحر کا نوارد

« الذي خلط » او که سافرید مرا « فموتك » مرا راس کرد در هم از
 آفرید « بعد لك (۷) » ادا ما همه در حرر که گری آفرید و نای راس
 « هي ای صورة ماسا و كك (۸) » هر صوب که خود حساب آفرید مرا

بر هم صاحب

« كلاً بل تكذبون بالدين (۹) » آگاه است آسمان که زرد سمارو
 نادان کافر می شود و در حرر من مگر د

« و ان علمكم لحافطس (۱۰) » رسما ارما که سوا دان

« كراما » آردگان باكل مكوان « كاس (۱۱) » در را بوسدگان

« تعلمون ما تعلمون (۱۲) » می دانند هر چه می کنند

« ان الانراو لمی نعم (۱۳) » نکلی نواریگان فردا در ناراند و دروند^(۱)
 « وان المحار لقی حشم (۱۴) » و ندان فردا در آس اند
 « نصلو بها يوم الدين (۱۵) » آن آس رسند و سوزند روز شمار و یاداس
 « وما هم عنها بأعین (۱۶) » و آسان هر گز آن آرو آن آس ناد ندند
 « وما ادرک ما يوم الدين (۱۷) » و چه خبر بر آدا اگر د که روز شمار حسب؟
 « ثم ما ادرک ما يوم الدين (۱۸) » پس چه خبر بر آدانا کرد که روز شمار

« يوم لا ملک فی فی سماء (۱۹) » و ریکه دست هیچ کس هم خبر
 نیست کس را ربوا و دکار نباد
 « والامر يومئذ لله (۲۰) » و کار همه آن روز خدا بر است

نوبه التانیه

ان سور بود آنست همداد کلمه سب و سب و هب حرف جمله به
 مکه و آمد آن امکی گویند و درین سور هیچ اسب و مسوح سب و فی البحر
 عن انی قال قال رسول الله (ص) من قرأ « اذا السماء انشطر » اعطا الله عز وجل
 من الاجر عدد کل حرف حسبه بعدد کل فطر ما حسبه و اصلح الله سانه يوم القيامة
 « اذا السماء انشطر » ای - اسف را صدعب، کعوله « السماء ممطر ۴ »
 ای - يوم القيامة لسنده عظم سانه

« و اذا الكواكب انشرب » بابر و سافط

« و اذا البحار فحرب » ای - بحر مصها فی مص لان الارض صارت و اهنه
 ح افسار البحار حرا و احدا و صب ذلك البحر فی ح و البحر الذي علیه
 الارض السه

۱- الف بد بمعنی کا

۱) د افرومی و افروم و رحمه و رح فامون

«وإذا القور بعمرت» أي يصب ويرب وأسر، فاسترح مافها من
ويص من مفاها الموي أحياء وهذا من اسراط الساعة ان يصرح الارض اهلاد كيد
من دهبها وفسها وامرأها

«علمت نفسي ما قدمت» من عمل صالح او طالح وما «أحرب» من سنة حسنة
اوسنة قال عكرمة «ما قدمت» من الفرائض التي اذها «وأحرب» من الفرائض
التي صنعها رسل «ما قدمت» من الصدقات «وأحرب» من الركاك هذا كقول
«سوال انسان يومئذ بما قدم وآخر» وفي «ما قدمت وأحرب» ما كان في اول
عمر ر آخر

«فانها الانسان ما عرك نرك الكرم» المعرور الذي يعمل المعاصي ونسطر
الرحمة «ما عرك» أي - ما حنكك وسول لك حتى يصر - فما امرص عليك وما
حنكك على الاعرابه حتى عملت معاصيه؟ ما الذي حنكك على المعصية معرب كرم
فدائم عليك بالعقل السوي المعدل - فل ما حنكك على العفود عن طاعة رب
حس عندك كسر؟ فوالله (ص) هذا آله ثم قال جهله، يعني حمله جهله على ذلك
قال مقاتل عر عه الله حين لم يحل عليه بالعفوه وعن ابن معبود فل ما معكم
من احد الاسطر الله به رم العمامه فيقول «ناس آدم ما عرك ي؟ ما ن آدم ما
عملت فما علمت ناس آدم ما احب المرسلين» ١٢ قال ذو النون كم من معرر
صب السرو هو لا سمره وفي معاصي اسد

ما من لا في العي والنه ر عر طول بماده
املي لك انه فما ربه ولم يصب عر معاصيه

فل نرك هذا آله في الاسود في كلده الحنكي فصد النبي (ص) فلم يسكن
منه ولم يعافه الله سبحانه على ذلك فربل الآله «ما عرك نرك الكرم» ومعنى
«الكريم» هاهنا انه قدر على ان يماحه فلم يفعل وفي نرك في الوليد في المعصرة
وفي هو عام في جميع الكفار هو ان كل من كفر فهو محل التعريب بهذا آله
لا عرار بره

«أَلَدَىٰ خَلْقِكَ» في أحسن بعموم «فَسَوْنُكَ» أي - سوى خلقك في بطن أمك «فَعِدَّتْكَ» فأعاصم وحمرة والكسائي وأبو جعفر فعدلك المصحف ويكون في معنى إلى وماضيه أي - صرفك وأمالك إلى أي صور ساء حسا وفسحا وطولا وقسرا وقرأ الآخرون السديد، أي - حملك ممسك الحلوى مسوي الأعضاء لا ينافو فيها

«فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا رَكِبْتَ» قال مجاهد في أي سبه «سَاءَ رَكِبْتَ» سبه اب أو أم أو حال أو عم وصور أن يكون الصور معنى الصفه، يقول العرب أرى «صورة» هذا الأمر، أي - عرّفى صفه ويكون في معنى على فيكون معنا خلقك على «أي» صفه ساء من سعاد وسعاد وأمان وعصان

«كَلَّا» ردع عن الفعل عن الله والأعزاز به «لَنْ تَكْفُرُوا» قرأ العامة الباء لموله «وَأَنْ عَلَيْكُمْ لِحَافِطِينَ» وقرأ أبو جعفر بالياء أي - يكدون بالصامه التي يكون فيها الحراء والحساب وصور أن يكون الدن هاهنا التوحيد «وَأَنْ عَلَيْكُمْ لِحَافِطِينَ» بمعنى الملائكة يحفظونكم ويحفظون عليكم أعمالكم أماها في الصحاف

«كِرَامًا كَانَتْ» أي - «كِرَامًا» على الله كسبه لا بمعنى عليهم من أفعال بني آدم وقبل «كِرَامًا» سارعوا إلى كسب الحساب وروى يعقوب في كتب السبأ رخاء أن سمعوا وموت فيكون الدب والوئبه منه معا

«تَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ» علمهم على وجهين فما كان من طاهر قول أو حر كره حوارح علموا بظاهرة وكسبو على محله وما كان من باطن ضمير يقال لهم يحدون أصالحه ربها طيبه ولطالحة ربها حسبه فكسبو محملا عملا صالحا وآخر ساءا

«أَنْ الْآثِرَاتُ لَمْ يَحْمِلُوا» واحد «الآثر» ياروبر، وهم الذين يروا وصدقوا في أماتهم نادا فراض الله عز وجل را حتمات معاصيه وفي البحر عن أبي عمر عن النبي (ص) قال إنما سماهم الله «الآثر» لأنهم يروا الآباء والأبناء كما أن لوالدك عليك حما كذلك إرثك عليك حق «لَمْ يَحْمِلُوا» بمعنى في الحجة ولأنها

«وَأَنذَرْتُكَ يَوْمَ الدِّينِ» ای - ندخلونها و يلمزونها و يحلسون فيها
يوم الصامه

«وما هم عنها بغائبين» هذا كلام سئل العرب من جميعاً فصعده موضعاً منهما
ای - هم خالدين فيها اهل الجنة في الجنة لا يموتون عنها، و اهل النار في النار
لا يموتون عنها

«وَمَا أَدْرَاكَ يَوْمَ الدِّينِ» «بِمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ» كرر ذكر معطماً
لسانه وهو استعظام على وجه المحجب وقل احدهما في حق الكفار والآخرة في حق
المؤمنين

«يَوْمَ لَا يَمْلِكُ نَفْسٌ» فرا ان كسر و ابو عمرو و يعقوب يوم هم المم
ردا على النوا الاول و فرا الآخرون يصبها ای - هذ الاساء في «يَوْمَ لَا يَمْلِكُ نَفْسٌ
نَفْسٌ سَبّاً» قال مقاتل اراد به الكفار لان المسلمين يمنع بعضهم بعضاً بالسفاهه
«وَالْأَمْرُ يُؤْمَدُّ لَهِ» ای - يقطع دعاوى المخلوفين في ذلك اليوم لا يملك انه
في ذلك اليوم احدا سباً كما ملكهم في الاساءه و في الحديث الصحيح من سر ان
يسطر الى يوم الصامه كانه رأى عن فلان اذا الشمس كورت، «وَاذَا السَّمَاءُ انشطرت»،
«وَاذَا السَّمَاءُ انشعبت»

البوة الثالثة

قوله «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» اسم عرب اذا اراد اعرار عند و فعل عرفانه،
بم ربه باحسانه، بم اسجله امسانه، فقصه من عسانه بم قصه على امناه، بم
بوا في حسانه، بم اكرمه برصانه، بم اكمل نعمه روه و عناه
نام خداوند كرم مهربان لطيف و حليم و نوارند نندگان مكانه، بكتا
در نام و در سان، دارند جهان و نعمت بحس آفرندگان و دلگسای درسان، بسند
واری معروف، بمهربانی موصوف، بفصل خوددار آمد، بوفای امیداران، بلطف خود

ندیدند حصرهای نرسیدگان مکرم خود سارنده کارندگان در دوحهان، بهرانی
 خود بوارند صغفان و سبوند دعای عاجران از کمال کرم او بیکه ای سو، هر سب
 و ف سحر، آن ساعت که وقت نماز دوستان بود، هنگام راز و نیاز عاشقان بود، آن
 ساعت که نسیم صبا مهر بر دل مسافان ورد، آن ساعت که رب العر سو گند وی
 ناد میکند که «الصبح انا معس» بر ساط «و نحن افر» در حلول «و هو معکم»
 سرا ستر سراب «انا حلس من ذکرئی» بی رحمت اعیان بحان دوستان میرساند وار
 رناب «بمرالله» آس «نارالله الموفد» در دل سو حشکان می رند و سماران را
 بهمد می کند و می کند لطف رمندگان را بندگان می کند که عبادی اگر طاعت آرند،
 قبول بر من، رد سوال کند عطا بر من و رگنا کند، عفو بر من آب در حوی
 من، راحت در کوی من طرب در طلب من، اس نا وصال من سادی دیندار من
 امروز در دنیا ناسد عاجر حسن خطاب میکند و فردا در عرصه عطمی و
 احسن کبری ناسد عاصی گوید «نا انها الانسان ما عرك نرك الکرم»؟ این
 عجب نگر، بهدندی لطیف آمع ا خود سوال میکند و در من سوال سد را
 بلس جواب میکند، آنچه گف «نرك الکرم» نام کرم امام مد مدهدا
 سد گوید عربی نك كرمك و لولا كرمك ما فعلت لاناك راب سد رب و قدر
 فاهلب

بقول مرلای اما سحی

مما اری من سوء افعالک؟

فهل نامولای رفاه قد

اهندنی کرم افعالک؟

نحی معاد گف روز رسا حرو حلق اولی و آخری را رآن مقام
 ساسب و هب نداید و سوال کند اگر ارحاب حروب و درگا عرب خطاب آید
 که ما عرل ی؟ من موفق آلهی و ناسد ربانی جواب دهم گویم عربی رك سالما
 و آنها آن سکونهای قدم و حدب بواحه های بهان و آسکارا که از فصل و بر و
 ناهیه ام آسب که دند مرا سو فریبه کرد، بونکر و راق کف لوفال لی
 «ما عرك نرك الکرم» لعل عربی کرم الکرم ا وقل لفصل لو اقامک الله

من يديه يوم الصاعه ، فقال «ها عرّك تركّ الكريم» ماذا كتب يقول؟ - قال اقول
عرّني سرك! المرحى! فسطمه محمد بن سمالك فقال
يا كاتم الدب اما سمعى الله فى الحلوه نانسكا؟
عرّك من ريك امهاله وسر طول مساووكا
و فى الحديث الصحيح ان الله عرّجّل بدن المومن فصنع عليه كفه وسمره
فيعول «انعرف دب كذا؟ انعرف دب كذا؟» - فعول نعم، اى رب، حتى قرّر بدونه و
رأى فى نفسه انه هلك قال «سربها هلك فى الد او انا اعمرها لك اليوم»

۸۲ - سورة التطهیر (المطهرین) - مکیه

النوة الاولى

قوله تعالى « نعم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند مهربان و بخشنده را
 « و بَلِّغْ لِلْمُطْمَئِنِّينَ (۱) » و بگو به کسانی که آرامند
 « الَّذِينَ إِذَا أَكَلُوا لَحْمَ الْبَقَرِ إِذَا هُوَ ذُرٌّ عَنَ الْفَمِ (۲) » کسانی که چون از مردمان
 می‌خوردند چنانچه بگری می‌سپاردند با کاسب
 « وَإِذَا كَانُوا فِي أَزْوَاجٍ عَلَتْ حُسْنُ الْأَعْنَافِ (۳) » و آنکه که مردمان را می‌سپاردند
 نامی سنجید می‌کاهند و زبان زد می‌گردد
 « إِلَّا نَظَرَ أَوَّلَ بَنٍ سَبَعٍ سَمِعَتْهُ لَوْنٌ (۴) »
 « لَوْ عَصَى (۵) » که اسنان انگشتی اند زوری بر درگ را
 « يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۶) »
 خداوند چها ما را
 « كَلَّا » آگاهانند « ان كُتِبَ الْفَخَارُ لِي سَحَنٍ (۷) » نامه کردار و
 سرانجام بدان در سحر است [در مرسته دندان]
 « وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَحَنٍ (۸) » و چه دانی که آن دندان چه حشر است [از
 معنی]
 « كُتِبَ مَرْفُوعٌ (۹) » و سینه‌ای [کند در سنگ]
 « و بَلِّغْ يَوْمَ الْفَتْحِ (۱۰) » و بگو آن روز بر دروغ و کفران
 « الَّذِينَ تَكْفُرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۱۱) » کسانی که روز سمار و نادان دروغ
 در کردند
 « وَمَا تَكْفُرُ بِهِ » دروغ و نکرد آن « إِلَّا كَلَّ مُعِدَّائِهِمْ (۱۲) » مکر
 هر ادا در کردند ای اناك ناناك

اِذَا ثَلِيْ عَلَيْهِ اَنَّا ، که برو خوانند سبحان و آيات ما « قَالَ اَسَاطِيْرُ
الْاَوَّلِيْنَ (۱۳) » گوید این افسانه بیسبب است

«كَلَّا» بچنانست [که ممکن نیست] « بَلْ رَأَى عَلٰى قُلُوْبِهِمْ مَا كَانُوْ
نَكْسُوْنَ (۱۴) » بلکه درنگ و بار آنچه ممکنست بر دلهای آنان بسبب و سبب
«كَلَّا» آگاهانند « اِيْهِمْ عَنِ رُبِّهِمْ يُؤْمِنُوْنَ لَمَحْجُوْثُوْنَ (۱۵) » آنان از
حد او اند حوس آن روز باز میسند اند

« يٰ اِيْهِمْ لِمَ اَلَا الْحَمْدُ (۱۶) » ای آنان تا می رسیدی اند [و آن سو حسی]
« يٰ نَعَالُ » ای اسب را گویند « هٰذَا الَّذِيْ كُنْتُمْ يٰ تَكْدِبُوْنَ (۱۷) » این آنست
که شما آنرا دروغ می سرزدید و دروغ می داشتید [و آن دروغ نمود]
«كَلَّا» آگاهانند « اِنْ كُنَّا اِلَّا اَنْرَاقُ عَلٰى (۱۸) » نامه و کارسکان در
علس است حاکما درین

« وَمَا اَدْرٰكَ مَا عَلُوْنَ (۱۹) » و چه خبر بردا ناما کرد که علس حسب ؟
« كُنَّا مَرْفُوْهُ (۲۰) » نسیه ای [د سبک کند سارو مکان را]
« يٰ هٰذَا الْمَقْرُوْثُ (۲۱) » فرسنگان ردنگ کردگان آن می رسند و آنرا

« اِنْ اِلَّا اَنْرَاقُ لَمٰى نَعْم (۲۲) » سکل در بار نسماند
« عَلٰى اِلَّا اَرَاكَ نَطْرُوْنَ (۲۳) » در حمله ها در صفا میگرد
« نَعْرِفُ فٰى وُحُوْهِمْ » در رویهای آنان میسبب و میسبب « نَصْرَه
النعم (۲۴) » بارکی بار و روستائی سادی
« تُسْمَوْنَ مِنْ رَحْمٰى » می آسمانند آنان را از رحمت « مَحْجُوْم (۲۵) »
حام آن مهر کرد

« حَامَةٌ مَّسْكٌ » مهر آن مسک « حَامَةٌ مَّسْكٌ » که ار دهن در اسناد ،
وی مسک آند محبوم « حَامَةٌ مَّسْكٌ » آمیخته آمیخته آن مسک « وَفٰى ذٰلِكَ

فلسافس المسافئون (۲۶) ، و اندون نادا که کوسدگان درس کوسد [و ورد
 خواهند گان آن را ، ورد خواهند و حوسدگان ناس مرهم سناوند]
 « و مرأته من نسيم » (۲۷) ، و آمع آن از حسمه نسیم است
 « عسا نرت بها المقرئون » (۲۸) ، حسمه‌ای که مفریان آن را صرف می-
 آسایند [و ارار نامع]

« ان الذين احرموا » آن بدان که کافر سدد « كانوا من الذين آمنوا
 بصحتون » (۲۹) ، می‌حیدیدند از گردگان
 « و اذا مروا بهم » و آنکه که مومنان بر آسان بر گدسند « تتعاضون » (۳۰)
 آسان بافسوس بر آسان در مكد گر می نمودند
 « و اذا انقلبوا الى اهلهم » و حون با حابه ها و کسان حوس گسند ،
 « انقلبوا فكهم » (۳۱) ، سارو امس و حید می ریسند
 « و اذا راوهم » و حون آسان را دیدند ، « قالوا ان هؤلاء لصائون » (۳۲)
 گمید آسان کم سدگان ، و در علط افنادگان و نادانان
 « و ما ارسلا عليهم حافظين » (۳۳) ، و کافران را نرساد اند گوسوانی
 بر گردگان و گهمانان کردار آسان

« فالنوم الذين آمنوا » آن روز فامب ، آن مومنان و گردگان « من
 الكفار بصحتون » (۳۴) ، از کافران می‌حیدند
 « على الارآك بطرون » (۳۵) ، در حمله‌ها ربحها مسگرد
 « هل ثوب الكفار ما كانوا يفعلون » (۳۶) ، کافران را نادان بدادند بر آچه
 مسگردند در آن کسی؟

الوبة الثانية

این سوره سی و سه آیت است صدر هصاد و هف کلمه هصدوسی حرف
 و در نزول آن علما محملها اند قومی گمید مکی است حمله نه مکه فرو آمد ، قومی

گفتند میان مکه مدینه فرو آمد؛ آنکه که رسول خدا (ص) محراب کرد و بسوی
 علما رآند که در مدینه فرو آمد مقابل کعب اول سورنی که در مدینه فرو آمد
 این سورست و در سور هیچ تاسیح و مسح نیست و عن ابی نر کعب قال
 قال رسول الله (ص) «من قرأ سور «المطففين» سقا الله من الرحمن المعصوم يوم
 الصاعه» ورنه مال

«وَبَلِّغْ لِلْمُطَفِّفِينَ» ابی عباس گفت رسول خدا در مدینه سد قومی بحار را
 دید در بنامه و رازو سجد و سعاد و معاملات آسان سه قمار خون منامه
 و ملامه حیرت آمیز آمد و آب آورد

«وَبَلِّغْ لِلْمُطَفِّفِينَ» رسول خدا (ص) آسان را حاضر کرد و بر آسان خواند
 آسان از آن عادت بد نارسادند و با طریق عدل و راستی گسند فهم اوفی الناس
 کبلا الی النور و قال النبی قدیم رسول الله (ص) المَدِیْنَةُ و بها رَحِلُ نَعْلٍ لَه
 اَبُو حَیْسَةَ و معه صَاعَانِ کَبَلٍ بَاحِدَهُمَا وَ کَتَاتِلٌ بَالَا حَرِ فَرَلَبَ فِی سَابِ «وَبَلِّغْ
 لِلْمُطَفِّفِينَ» وقل بهام رسول الله (ص) عن ذلك فلم سهوا فامر الله تعالى «وَبَلِّغْ
 لِلْمُطَفِّفِينَ» فخرج رسول الله (ص) الی السور و قرأ السر فاصلحوا کلبهم الوبل
 کاحه مال لمن دفع فی هلكه و عذاب وقل هر واد می جهنم من فتح ودم وقل

حب فی النار و معنی «وَبَلِّغْ» ای - قد ساهم هذا و المطففون الذين يحسون حقهم
 الناس يعضون الكلب والورب قال الزجاج ما قيل للذي يعض المكنا والممران
 مطف لا به لا تكا سرق فی المكنا و الممران الا السیء السر الصفت و عن
 الاصمعي قال قال اعزانی لا تلمس الحواج مقن مروه فی روس المكنا
 والنس الموازی م من ان «المطففين» منهم فقال

«الَّذِينَ إِذَا كَانُوا عَلَى النَّاسِ» ای - من الناس ومن وعلى سدل احدهما
 من الآخر ای - «إِذَا كَانُوا» من الناس استوفوا عليهم الكلب ای - با حذر حقو فهم
 نامه

«وَإِذَا كَانُوا مِنْهُمْ يُوْثِقُونَ» ای - كالوا لهم ووروا لهم معنی للناس يقول

و رسك و ورب لك و كلمك و كلت لك، كما يقال يصحك و يصحب لك و كسبك و كسبك « يحسرون » أى - يعضون يقال حسره و أحسره إذا انقصه هذا كقوله
 «ولا يحسر المرء» ولا يكتوب من المحسرين، والمعنى إذا أسوفى لنفسه أنه وإذا
 أعطى غيره نفسه قال نافع كان ابن عمر يمر بالناس فيقول يا هؤلاء يا هؤلاء و
 الورى فان «المطففين» يوقعون يوم القيامة حتى أن العروق للحمهم إلى أنصاف
 آذانهم وروى أن علياً (ع) مر على رجل و هو من الزعران و قد أرحح فكما
 المرءان ثم قال أقم الورى بالمسطح ثم أرحح بعد ذلك ما سب

«الأنبياء أولئك انهم يمعنون ليوم عظيم» هذا الكلام يعظم لأم
 المطففين و سديد، وهذا الظن نفس والمعنى الأسس «أولئك» الذين يفعلون
 ذلك «انهم يمعنون ليوم عظيم» أى - لمحيى يوم عظيم، وهو يوم القيامة و
 قيل معناه انهم لو طمأنوا انهم يمعنون ما عصوا في الكفر و الورى و قيل كل من
 نفس حوائله من ركوب و سلب و صوم فهو داخل تحت هذا الوعد قال الحسن
 المراد به المومنين و المعنى الس يمعنون انهم يمعنون فما عذرهم في المطففين
 «يوم تقوم الساعة لرب العالمين» أى - يقومون من قورهم لحكم رب العالمين
 منهم فمعنون في العرصاء على أرحلهم مطرون حكيم الله فهم قدر ثلاث مائة عام
 و قيل أربعين سنة لانكلمهم أحد حتى ان أهلهم رشحوا بموت فيه إلى أصاب أدبه
 روى عن مالك عن نافع عن ابن عمر أن النبي (ص) قال «يوم تقوم الساعة لرب
 العالمين» حتى يعبأ أحدهم في رشحه إلى أنصاف أدنيه و عن المقداد قال
 سمعت رسول الله (ص) يقول «إذا كان يوم القيامة أدب السم من العباد حتى يكون
 قد ملأ أو اسن قال سليم بن عامر أحد روا هذا الحديث لا يرى أى الله ليس
 بمعنى مسافة الأرض أو الميل الذي كحل في العين قال يصهرهم الشمس فيكونون
 في العروق بعد أعمالهم فمنهم من نأخذ إلى عقبه و منهم من نأخذ إلى ركبه و
 منهم من نأخذ إلى جفونه و منهم من يلحمه الحامأ

«كلا» ردع عن المطففين أى - ليس الأمر على ما هم عليه فليس يدعوهم

كلام ماها و قال **الحسن** «كلام» اسداء بصل بماعد على معنى حقاً «ان كتاب
المحار» الذى كتب فيه اعمالهم «**لعلى** **سحسن**» قال ابن عباس **السحسن** هي الارض
 السابعة السفلى فيها اواح الكفار وفي البحر عن النبي (ص) قال «**سحسن**» اسفل
 سبع ارضين و «**علينون**» في السما السابعة تحت العرش احمر «ان كتاب» اعمال
 «**المحار** **لعلى** **سحسن**» وصما لعددهم وادلالا لهم على سبل صرب المذل لاهانتهم و
 يكون ذلك علامه عذابهم ثم يحمل الى ماهاك ارواحهم وهذا كما يقال لحسن العذر
 انه في الحصن وانه في التراب و قبل **السحسن** حرانه ارواح الكفار وهي صحر
 حصراء تحت الارض السابعة حصر السموات منها روم فيها اسماء الكفار و مصرهم الى
 النار روى ان ابي عباس قال **لكعب** الاحجار احمرى عن «**سحسن**» ر «**علينون**»
 فقال **كعب** والذى نفسي بيد لا احمرىك عنهما الا بما احدث في كتاب الله المنزل اما
 «**سحسن**» فابها **سح** سوداء تحت الارضين السبع مكتوب فيها اسم كل سلطان فادا
 و صب نفس الكافر عرج بها الى السما فملئت اسواق السما ذواها ثم رمى بها الى
 «**سحسن**» فذلك «**سحسن**» واما **علينون** فابها اذا فصص نفس المرء المسلم عرج
 بها الى السما فصص لها ابواب السماء حتى تنهى الى العرش قال فبحرح **كف**
 من العرش فكيف له رله وكرامته وذلك «**علينون**» و دل اهل اللغه «**سحسن**»
 فصل من **السحسن** على جهة المبالغة كما قال فسق، سرب سكر والمعنى ان مصر
 اصحابه الى فسق وسد وحسار وسفال وقل معاً ما كتب عليهم لاسئل ولا نسأل
 كالنفس في البحر

«وما أدراك ما **سحسن**» اى - لس هذا مما كتب بعلمه اب ولا ذمك حتى

عرفناك قاله بعضنا لسان السحر وبعضنا منه ر بهونار لامر ثم قال

«كتاب مرفوم» لس هذا تفسير **السحسن** ن هو سان الكتاب المذكور في

قوله «ان كتاب **المحار**» اى - هو «كتاب مرفوم» اى - مكتوب اعمالهم حسب

عليهم كالرغم في النوب لاسى ولا نهى حتى يحاروا وقال قتاده مقابل روم

عليهم سر كما اعلم بعلامه يعرف بها الكافر وقل محبور بلغة حمر

« وُلِّدَ يُومُنْدُ لِلْمَكْدِيِّينَ » اى - يوم مخرج المكوث و تبع المدفون بم

قصرهم فقال

« اَلَّذِي تَكْدُونُ يَوْمَ اَلَّذِي » يعنى يوم العنامة الذى فيه الحساب والحراء

« مَا تَكْدُبُ بِهِ اَلْاَكْلَ مَعْد » اى - عامس متجاوز للحد فى العصيان « انهم »

مر بكت للخطا مسجون للمعوية

« اِذَا تَلَّيْ عَلَيْهِ آتَانَا » اى - اِذَا سَمِعَ الْقُرْآنَ بِرَادِفِ اِسَاطِيرِ الْاَوَّلِينَ »

« كَلَّا » ردع عن هذا القول « نَلَّ » نل لما قالوا « زُرْ اِنْ عَلَيَّ فُلُوْبُهُمْ » اى -

عطى « فُلُوْبُهُمْ مَا كَانُوا يَنْكُسُونَ » من المعاصى اى - كبر معاصيهم ودوهم فاحاطت

بفلوبهم وقيل الرين كالصدا يعنى القلب روى ابو هريرة قال سمعت رسول الله

(ص) يقول ان العبد اذا احطأ خطية نكس فى قلبه نكسة سوداء فان هو برع واسمع

وناب صعلت فان عاد عادب حتى يعطى وروى ان راد رادب حى يعاوب قلبه فذلکم

الراى الذى ذكر الله فى كتابه « كَلَّا لَرَّ اِنْ عَلَيَّ فُلُوْبُهُمْ مَا كَانُوا يَنْكُسُونَ » قال

الحسن هو الدب على الدب حتى يموت القلب واصل الرين العلية ، يقال راب

الحرمل على عطفه برين وما اذا عطف عليه فسكر ومعنى الآ به عطف على فلوبهم

المعاصى واحاطت بها حتى عمر بها

« كَلَّا » تكرر للردع وقيل معناه حقا « انهم عن ربهم » اى - عن ربه ربهم

« يُومُنْدُ لِمَحْجُونُونَ » ممنوعون

قال السجح الاسلام عبد الله الانصارى قدس روحه اى - عن ربه الرضا

فان السقى بربه عصا حين يحلّى فى المحسر قبل دخول الناس الجنة وفى هذا

ان المصطفى عمر محجوب عن ربه قال الحسن بن الفضل كما حجبهم فى الدنيا

عن وحيد حجبهم فى الآخر عن ربه وسئل مالك بن انس عن هذا الآ به

فقال لما حجب اعداء فلم يروى يحلّى لاولئاه حتى راو وقال الساهقى فى هد

الآ به دلالة طاهر ان اولئاه الله يرون الله فقال لما حجب فوما بالسط دل على

ان فوما يروى بالرضا قال الربيع بن سليمان قلب له اوند ن هذا ناسدى ؟ ا - فقال

والله لولم يوفى محمد في ادريس انه يرى ربه بالمعاد لماعد في الدنيا وقال
الحسن لولم يعلم الراهدون والماعدون انهم يرون ربهم في المعاد لرفع الله عنهم
في الدنيا ثم احس ان الكفار مع كونهم محجوسين عن الله يدخلون النار فقال
«ثم انهم لصالوا بالحسين» اي - لدا حلوا النار و قبل يصرون صلاه لها
وهو الوعد

«ثم يقال» اي - يقول لهم الحره هذا اي هذا العذاب «الذي كنتم تكذبون»
وسكروا ووقعه قبل هذا حراء ما كنتم تكذبون» ثم تن محل كتاب الانوار
فقال

«كلا» اي - حقا ان كتاب الانوار هم الذين لا يودون الدرد ولا يصرون
السر وقبل هم الذين صدوا عما وعدوا والذين صدقوا في عيسى فقال
«عقوب» حرانه ارواح المومنين في السماء السابعة تحت العرش وقبل ه اللوح
المحفوظ وقبل هو لوح من درجد حصرا معلق تحت العرش اعمالهم مكوبه
فيها وقبل رفقهم اسماء المومنين ومصيرهم الى الجنة وقال ابن عباس هو الجنة
وقال الصحاح سدر المسهي قال كعب هو فاقه العرش المسمى وقال اهل
العماد معنى «عليين» علو على علو وسرف بعد سرف قال اهل اللغة هو اس
موضوع على صفه الجمع واعرانه كاعراب الجمع كقولهم عشرين فلاس وعن
عبد الله بن عمرو قال ان اهل الجنة ليمطرون الى اهل الجنة فاذا اسرف رجل
اسرف الجنة وقالوا قد اطلع علينا رجل من اهل الجنة

«وما ادركنا علون» يعظم لسانه وقبل معا لس هذا من علمك رلام
علم قولك

«كتاب مرفوم» لس هذا مفسر «عليين» ان هو من كتاب الانوار اي -
«ان كتاب الانوار» «كتاب مرفوم» في «عليين» ره محل المارمكه و «كتاب
الفتار» «كتاب مرفوم» في «سجن» وهي محل الفس رحمد
«بهنه المعرون» معنى المارمكه الذين هم في «عليين» «سهدون» يحصرون

ذلك المكتوب او ذلك الكتاب اذا صعد به الى «عليين» و قبل شهد عمل الارار
معربوا كل سماء

«ان الارار لمي نعم» اي - نعم في الحيا

«على الاراك» جمع اركه وهي الاسر في الحال «نظرون» الى ما
سرته مما اسم الله عليهم من النعم والحوار المن و قبل «نظرون» الى عدوهم
كيف بعدون بالار فال ان عطا «على اراك» المعرف «نظرون» الى
المعروف و «على اراك» المعرف «نظرون» الى الرو

«يعرف في وحوهم نصره النعم» اي - اذا رأهم عرف انهم من اهل
النعمه مما يرى «في وحوهم» من النور والحسن والناس يقال انصر الناس
اذا ارهم و نور قرأ ابو جعفر و يعقوب «يعرف» نعم لنا و فتح الرا على عر
سمة الفاعل «نصره» بالرفع

«يعقوب من وحق» الرحق السراب الذي لاعس فيه و قبل الحمر
الصعبة الصامه الطيه فال مقابل الحمر السما «محموم» امر الله تعالى الحمر
عليه اكراماً لاصحابه فحم و منع من ان يسه ما من اوساله يد الى ان مكك حممه
الارار يوم الصامه

«حمامه مك» اي - حم «مك» رطب مطيع فيه الحمام فال ان ريد
«حمامه» عبدالله «مك» و «حمامه» اليوم في الد ا طس فال ان مسعود
ممروح «مراحه» و حاطه «مك» وقال علقمه طعمه و ريحه «مك» و قبل
عافيه و آخر طعمه «مك» اي - بوحد ريح المسك عند حمامه سره و فان فتاده
نمرح لهم بالكافور و نعم بالمسك و قبل نمرح من سار، ريح المسك من عر
حمام و نمرح ككه و صداع فرا التكتاني حمامه مك الحمام المصدر والحام
الاسم و قبل معاهما واحد، كما قال فلان كريم الطابع والطابع «وهي ذلك»
اي - وفي مثل هذا الباب الذي ذكر «فلسافس المسافون» اي فلسافس
المسافرون بالاعمال الصالحه و حتى سالوها و قبل فلنرعب الراعون ولسن

المسجون الساقين في السبي ان يص به على العر لمعاسه وقيل بطله كل احد
لنفسه بطر « لمل هذا فليعمل العاملون »

« وراحه من نسيم » قال ابن عباس واني معبود السيم اسم ماء محدث
من حب العرس وقيل من حبه عدد وهو اسرف سراب في الحبه بمرح به سراب
اصحاب السيم والمقربون يسعون صرفا عن مروج وهو قوله

« عينا سرب بها المقربون » اي - مهادر المقربون ، وقيل الماء سلب والمعنى
سربها « المقربون » ، وعسا نصب على الحال وقيل بقدر من عس او اعس عسا

وقيل السيم عن بحري ماوها في الهواء مسما فبصب في اوامى اهل الحبه
على مقدار مائها فاذا املأ امسك الماء حتى لا يقع منه قطر على الارض فلا يصحاحون
الى الاسقاء واصل الكلمه من علو المكان والمكانه فعال للسبي المرفع سام وللرحل
السرف سام وفي بعض الروايات عن ابن عباس قال هذا معافا لله عز وجل « فلا يعلم
بفس ما احى لهم من وراعي » قال الحريري والواسطي « سرب بها المقربون »
صرفا على ساط العرب في مجلس الانس ورناس القدس ككاس الرءاء على مهاد الحق
بحبانه وبغالي

« ان الدين احرموا » اي - اسركوا يعني كفار قرين اناجهل والوليد
ابن المعمره والعاين بن وابل واصحابهم من مر في مكة كانوا من الدين آثموا
يعني عمارا وحسانا وصهبا ولالا المعداد و سلمان و ابا الدرداء واني معبود
واني ام مكوم « تصحكون » و بهم مسهرون ومن اسلامهم مسجونون قال
مقابل والكلبي نزل في علي بن ابي طالب عليه السلام وذلك انه جاء في نفر من
المسلمين الى النبي (ص) فسر منهم المنافقون رضحكوا وباعمر راء به رحمو الى
اصحابهم فقالوا راءنا اليوم الاصلع فصحكنا معه فانزل الله هذا الآية فلما ان فعل علي
(ع) واصحابه الى رسول الله (ص)

« وادامروا بهم » معنى المومنين نالك ان معامرين العمر الاسار بالحق
والحاجب اي - يسرون الهم بالاعين اسهراء ويقولون ناملوا هذا الرفيع اسع

محمدًا وبركًا ملاء لحيته لانكرن اندا

«واذا اقبلوا الى اهلهم» رحبوا الى اهلهم، رحبوا الى مبارلهم «انقلوا
فكهم» معجس بماهم فيه سبهم بمسالمومس قرأ حصص «فكهم» بمسالف
وهما معس واحد هال فكه وفاكه كطمع وطامع

«واذا راوهم» اي - اذا راوا المومس «فالوا ان هو لا لصا لون»
حب انوا محمدًا وبركًا دس آناهم فصلوا عن الطر مه واحطوا فيه
«وما ارسلوا عليهم حافظس» اي - ما ارسل هؤلاء الكمار على اصحاب النسي
(ن) لجمعوا اعمالهم عليهم هذا كقولهم «وما ارسلنا عليهم حصطا»

«فالوم الذين آمنوا من الكمار يصحكون» كما صحك «الكمار»
مهم في الدنيا وذلك انه يصح للكار ناز الى الجنة فعال لهم احرحر اللهها فاذا
وصلوا الله اعلو د بهم فعل ذلك مرارا وصحك المومس منهم رهم
«على الارآئك» من الار والنافوس «نظرون» الهم كيف بعدون وفعل
اذا راوا اعدابهم قد حل بهم العذاب سروا بذلك وكان احدل اهم وفعل مردون
الكمار اهم كانوا الصالح منهم في الدنيا ارلى وفعل هو قوله احم اوريا كم
فالمسما نوا

«هل يوب الكمار ما كانوا يفعلون» اي - اذا فعل بالكمار ما ذكر فهل
حوررا على - صمهم راسهم اهم المومس معس الاسمها هاها الممر «يوب»
واناب بمعس واحد

البوة الثالثة

«بسم الله الرحمن الرحيم»

كسب بخار الحب جهلا عداها	وذلك حار اس بطرء مها
وارفع لها داسي به معس	وعنه قد مات وسال عروفاها
فسرب على ربح دل علك	واحب فلنا بم عاب طر مها
المكة كم ارحو الحبا ولازى	دلنا عليكم عركم فسوف مها

تبیانه

مرا ما ناسد این درد نهایی مرا حویم، که درمانم تو دانی
ای خداوند همه خداوندان ای ناز خدای همه نارخدانان، ای ناسد ما همه
ساحان، من اهر زمان من اهر زمان خدا را برداری و بدگان را فراگذاری
می فراگذاری ما را و گذاری نامی و راگذاری نادرگذاری اگر فروگذاری می سازی،
ورد گزاری شد تواری عظم المن و قدم الاحسان و جهان را بوی ساری
شد را را اسرا من و معبود ساری^(۱) او شد کفر سویی و معبود دیگری، و
نار آید و عدو و معبودی که «ان سهرام معزلهم ما قد سلف» کرم و
رحم رطیف خدایی

در احبار او داسد علیه السلام که گفت نارخدانان! حوام که بدانم که کرم و
ناسد عاصی ما که حساب؟ - گفت ادا او ما آنجا که شد ای اسد که گما کند و من او
را ارسرگما فرا دارم بلطف رعیت و بهر و معبود معب روی بسر و بر من و تواحب
خود بری من و هم ما آحرار من سومی ندارد و بدگان من نار گردد ساری
شد صعب آس که زبان ساسدان، معب صرع و رای گوید ای نرد کسر
ما از ما و مهر ما بر ما را ما را آمد ما کرم حوس و ساری ما نه کار ما ما نه
نار بطاف ما و معاملت در حور ما و معب سوان ما هر چه کردم نار ما
هر چه رکردی باقی ما هر چه کردی بحای ما خود کردی نه رای ما

«وَبَلِّغْ لِلْمُطْمِنِينَ» آلایه روی عن ابن عباس قال قال سوباه (ص)

«حسن بحسن» - قالوا یا رسول الله وما حسن بحسن؟ - قال «ما یصل قوم العهر
الاسلط علیهم عدوهم و ما حکموا بغير ما اذن الله فیهم الا ساقط فیهم العفر و ما یحرب فیهم
العاحسه الا ساقط فیهم العرب و لا یطعنوا الکمل الا یمنعوا الساب احدوا و لا یسب و لا یمنعوا
الزکو الا حسن عهدهم العفر» مهر عدا و شد لد آدم، سمع اری، سمن اهر رسول
خدا سدر سالار سدر (ص) حسن منه ما مذکد و عهد دل در ساقه ارسا کم حکم کرد

و فلم بر لوح رفته که هیچ خبر نه هیچ خبر معادل است و معارض باران رسول
 گنبد ه آن محاوران در کا مئو، و حاضران حضرت رسالت که بار رسول الله این
 سخن راحه معنی است؟ و آن هیچ حصلت حسب که هیچ حکم معادل آنست؟ گفت
 ار آدمیان هیچ گرو نیست که اسان را ماحالی یا ماحلو عهدهی ود وسمانی و ربهاری
 و آنکه آن عهد بسکنند وسمان بعضی کنند و ربهار نگذارند که به دشمن براسان
 مسلط کنند و جواب اسباب نمکدان و بلبلان فرو گردید با بعراء آن بعضی عهد
 خویش رسد دیگر هیچ گرو نیست که بر یکدیگر حکمی کنند بر خلاف آنان
 منزل و نه بروقی قول صاحب سرع که به فقر و فاقه درویشی و بی کاشی و بی وانی
 براسان ظاهر گردد، آن هری که رسول خدا (ص) از آن بفریاد آمد و ربهار
 خواسته که «اعوذ بك من الفقر والكفر» و دیگر باطنی نری که فقر همه آنست که بی مال
 و بی کام دنیا ناسی فقر صفت که بکفر بر دیک است فقر دل است که بمعظم سرع از
 اردل برید و بیعانی علم و حکمت و اخلاص آر و حرص ربهوت بهد، ناحون عادیان
 قدم بر مقام عدوان بهد و حون قوم صالح روی از عالم صلاح بگردانند و حون
 هر عون طاعی عرق طوفان طعمان شوند و حون فارون فرین هلاک گردد و حرص
 دنیا را دین براسان رد قدم بر خط خطا نهاد خرید خود هر مه سا
 کرد، آنمه دل برادر نگار گما شد، و هر دل که حرا بوسا گشت مسخوحت عفو و
 و مسخوحت قطع نادان گشت

شد بگر حصلت هیچ گرو نیست که ناسکار و ناساست و انواع فواحش
 در میان اسان آسکارا گردد و بر امر معروف و نهی منکر حرم برهم بهد و حسب
 برانند که نه طاعون در اسان بسجد و مرگ عموم روی ناسان بهد ای مسکین کار
 مرگ صعب است و دشواری، و صعبتر از مرگ احوال و احوال ربهار است که آردن
 مرگ نیست آید و دشواری است

پیر طریقت ازین معنی کلمانی چند فقر گفته بر سبیل موعظه گفت ای
 خوانمرد، سهر فامت دراز است راه نفوی رگرفتن نابد، و از مقام سوال اندیشه

داسین ماند، عصفه صراط سین داریك و سنا سحر كطاعه ساحین ماند؛ و ربر و روحیات
ایمان داری دست ارمعصب نداسین ماند، و رمنیانی که دیان اکبر بر طاهر و باطن
نومطلع است از نظر او سرمداسین ماند ای مسکین ناکی ارمین علف و ناحید ارمین عرو؟
امل درار درین کوفه و اجل سین سین انداحه، معصب بعد کرد و و به درسه
بهاد، حیرنداری که سندی موی بو رسول مرگست بر آگاهی می دهد که مرگ
را کار خود سار وار وورسین اندسه دار! دست ار آزاد حق نداد و سین ارمین خود
را سحر و حرب و دنا مکار اسن مالک رواب کینار مصطفی (ص) کما «صحیح
دامد سما که ربرك برین مردمان کس؟» - گفتند الله ورسوله اعلم قال «اکبر
هم للموب و کرا و احسبهم له اسعدادا» و قبل لانی الدردا ما لما نکره
الموب؟ قال لا نکه حرم آحریم و عمریم دنیا کم، فکر همین سعلوا من العمران
الی الحراب

چهارم حاصل هیچ گرو نیست که در معاملات سمانه و برار و کاهند
و بر مسلمانان را ندهد که نه رب العالمین از زمین انسان نبات نار گردد و
رکاب سرد و روری نگاهد، و بر انسان هبوط و بار و گرسنگی گمارد تا بعد از وسعتی
رسد است درد ماعداد انسان و در آخر بالله تعالی انسان را وعده گفته و سیم داد که
«لَا يَنْظُرُ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَعُونُونَ يَوْمَ عَظِيمٍ» «يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»
استن که مسلمانان اند و خواهد و جعوا انسان سمانه و رار و نگاهد نمی داند
که انسان از روری عظیم است درین دور سمار و یاد اسی رور عیان و رور حیرت دور
نامه با انکال و سلاسل آن بهامون آرند بر روری عدل بناورید و نامه هاربان کنند
و حصان حاضر کنند و اسرار خلق حمله آشکارا کنند و مبادی سین رنای کنند
یکی را ندای براری رسد که «إِلَّا أَنْ فَلَاحَ سَعْيِ سَعَاوٍ لَا يَسْعُدُ بَعْدَهَا أُنْدَا» دیگری
راندای سار و سعادت رسد که «إِلَّا أَنْ فَلَاحَ سَعْدِ سَعَادٍ لَا يَسْعُدُ بَعْدَهَا أُنْدَا»
آن فاحر بدید صاحب زانافرناء ساطین «صحن» رفت راین جوانمرد يك صاحب رانامقران
در گا نه «علین» است که رب العالمین گفت «وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلَيَّ» «کات

مرفوم، «نهاده المقترون» معر ان اهل قرب اند، به قرب مساف میگویم که قرب
 و لاس میگویم امروز در مکان اند و فردا در مکان رند گاهی اسان دور عرس است به
 امروز دورند و فردا نزدیک شوند، به امروز عابت اند و فردا حاسر شوند، امروز همان اند
 که فردا و فردا همانند که امروز معرب اوست که به صور گوس او را معمول
 دارد، به فردوس دند او او که او را میسند چه آید در دند او؟ او که از وی سود
 چه آید در گوس او؟ او که سار و قرب ارباب، کی ساد بود بهر او؟ معرب کی
 بود او که از او تصور آکا سرد؟ ماهر و رسا حیر او را معمول دارد، نادر و دورح بند
 رسد نایم بهر پرو آورد؟ امروز همه جهان بر خلق و اسان نایکی، و فردا همه
 خلق در نعم عری و اسان هم ا آن یکی

سمیع رهی، وصف جمال تو بسبب و هر دو جهان و را وصال تو بسبب
 اندر دل هر کسی جدا معصود بسبب معصود دل رهی جمال و بسبب



۸۴- سورة الاشفاق و يقال سورة الكدح - مكية

السورة الاولى

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» سام خداوند فراح بحساس مهربان
«و ادنا السماء اربع» (۱) «آنكه كه آسمان مسكافد

«و ادن لرئها» و نرمان حدای نوسد و نرمان برد «و حقب» (۲) «
وجود آن را حسن سرد

«و ادنا الارض مدب» (۳) و آنكه كه رمن نهن نار كسد آند [و كو و درما نا
رمن هموار گردد]

«و الف ما فيها و حقب» (۴) «و هر چه دروسب نروان اندارد و نهي گردد
«و ادن لرئها و حقب» (۵) «و نرمان الله نوسد وجود آن را حسن سرد
«و نا نها الانسان» ای مردم، «انك كادح» نو كار كسی رنج «الي رنك»
روی نادان حداند «كدحا» كار كردنی بردوام «فلاقه» (۶) «وس ما حدرا د
حوس هم دندار حواهی كسب [و كردار حوس حواهی دند]
«فاما من اوئي كانه نسمه» (۷) «اما آنكس كه او را ناه او دهد در

دسب راسد

«فوق نحاب حسانا نمرأ» (۸) «نا او سمار كسد سماري آسان
«و نسلب الي اهله مرورا» (۹) «و نار گردد ما كسان حوس سادان
«و اما من اوئي كانه ورا طهره» (۱۰) «و اما آنكس كه او را دهد ناه

و ار سبب او

«فوق ندعوا نورا» (۱۱) «بر خود بهلاك آوار دهد نوسمندی
«و نصلی نمرأ» (۱۲) «سوحس را آنس رسد
«انه كان في اهله مرورا» (۱۳) «و در میان كسان حوس ساد دل می بود

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْوِهِمْ يَحْجُرُونَ» (۱۴) «اومی مناسبت که او با الله نکرد
 «دلی» کرد، «أَنْ رَءَاهُ كَانَ نَكِيرًا» (۱۵) خداوند او را نسا بود [ودانا]
 «فَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْوِهِمْ يَحْجُرُونَ» (۱۶) نه حساست که اسان میگویند سوگند می‌جویم
 سماع دور
 «وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْوِهِمْ يَحْجُرُونَ» (۱۷) «وَسَبَّ نَارِكَ وَبِهَرَجَهُ سَبَّ آتٍ رَا هِرَاهِمَ آوَرَدَ
 [وَبَانَ رَسَد]

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْوِهِمْ يَحْجُرُونَ» (۱۸) «وَمَا آتَنَكَ كَرِهُ يَوْمَ وَنَعَامَ كَرَدَ
 «لَرَكُنْ طِبًّا عَنِ طَبِيعِ» (۱۹) می‌رسد و می‌رسند از مک‌حال مرد دیگر حال
 [هر روز خدا و هر سبب دیگر]
 «فَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْوِهِمْ يَحْجُرُونَ» (۲۰) «حَه رَسَدَ اسب اسان را که آن حال گردان
 می‌گردند

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْوِهِمْ يَحْجُرُونَ» (۲۱) «وَحَوَّ هِرَآتٍ رَا اسان حَوَّاسَدَ
 فرمان سجود کردن الله را سجود نکند
 «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَرِهُوا كَرِهُوا» (۲۲) «آ آن کافران که سگر و بدید سماع رسامند
 را دروغ مسامند

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْوِهِمْ يَحْجُرُونَ» (۲۳) «وَالله مَدَانَدَ آ حَه اسان بهان مَدَانَدَ
 «فَسَرُّهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ» (۲۴) «سَارَدَ اسان را بعدانی دردمای
 «أَلَا أَدْنَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ» «مگر اسان را که سگر و بدید و
 کردار های نسا کرد «لَهُمْ أَجْرٌ غَرُمَمُونَ» (۲۵) «اسان را مردی اسب
 ساکس

الموة الثانية

این سرر سبب و سبب آسب، صد و نه کلمه چهارصد و سی حرف جمله

به ملكه فرو آمد معتران در مكبات سمرند و درین سور هیچ ناسیح و مسوح
نست و عن انی بن كعب قال قال رسول الله (ص) من قرأ سور «انسق» أعاد الله
ان يعطيه «كنافه ورا عظه»

«اذا السماء انسقت» سقت و سقطت دانها وقل سمعنا بالعمام كقولہ «يوم
سمع السماء بالعمام» وقال علي عليه السلام تسقون من المحرّ و المحرّ باب السماء
وانساق السما من علامات العاصه

«وادي لثرتها» ای - سمع امر ربها بالانساق واطاع فقال ادن للسماء
اذا اصمى الهاديه الاسماع «وحص» ای - حق للسماء ان يسمع الله و طبع
«واذا الارض مدت» ای - سقطت فريد فيها كما بمد الادم وقال الراح
اربلت عن هابها فدلّ وقل سقطت نابتك حاليها و آكامها حتى يصير كالصحنه
الملاء فلا يسمي فيها ماء ولا حبل و قال اني نحر مدحا بصر بها عما يصير حتى
يخرج ما في بطنها قال ومعنى ذلك معنى «اذا رلرت الارض رلر الها» و اخرج
الارض افعالها وفي الحصر عن النبي (ص) قال «اذا كان يوم العاصه مد الله الارض مدا الادم
فاكون اول من يدعى فاري حنزل فاقول نارب هذا حنزل ارسله الي فقول الله
صدوق بم اسمع» فاقول عبادك عندك في اطراف الارض وهو العمام المحمود» قوله
«والف ما فيها» ای - اخرج الاموات و الكمور المدفونه فيها و المعادن
«ويحلب» مما فيها فلم يبق فيها سر

«وادي لثرتها» اطاع و قابل امر ربها بالسمع و القول و حولها ان يفعل
ذلك ولس هذا مكرار فان الاول للسماء و الثاني للارض و جواب قوله «اذا السماء
انسقت» محدود يدل عليه المعنى وهدر اذا كانت هذ الاسماء علم الكافر ان ما
احضر به الله عز وجل و الرسول (ص) من امر الب حق و صدق و قل جواب قوله
«اذا السماء انسقت» ما يدل عليه قوله «فملافة» بمعنى اذا كان يوم العاصه لمع الاسان

عمله و رأى ما قدم من حرو و سر و قل في الآ نه هدم و باخر معنا
«بانتها الانسان انك كادح الي ربك كدحا فملافة» «اذا السماء انسقت»

وقيل معنى الآية ان ذكر «اداء السماء اسقب» فلا جناح فيه الى بعدد حواب
 «يا ايها الانسان انك كادح» اى - عامل ساج عملا وسعيا دانا وفي الخبر
 انهم قالوا يا رسول الله قم تكدح وفدحج الافلام ومص المعاد رب فقال «اعملوا فكل
 مسر لماحلوه» «الى رب كدحاً» اى - عامل لربك عملا مسعيا بواه وعفاه
 «فملاؤه» اى - ملاو كدحك» اى - حراو حبرا كل اوسرا وقيل فملاو
 «ربك» وفي الخبر عن النبي (ص) قال «لادم بسطر الرحمة والمعجب بسطر المعجب
 وكل عامل سعيه على ما سلف

«فاما من اوتي كتابه يمينه» «فوق نحاس حسا ناسراً» قيل الحساب
 السريان بعد دربه ولا يعاسبه بها وبه «الكتاب السري المعاور عن
 السات والاحسان بالحسان» وقيل الحساب السري بر حده العرس على الله
 روى ابي ابي مليكة عن عائشة انها قالت قال رسول الله (ص) «من وزن الحساب
 عدب» فقيل يا رسول الله اولس مولاه عروجل «فوق نحاس حسا ناسراً» ؟ -
 فقال «أما ذاك العرس ولكن من وزن الحساب يهلك»

«ويقلب الى اهله مبرورا» اى - محط من مقام الحساب الى اهله في الجنة
 من الحور العين وآلامها «مبرورا» ما ارى من الخير والكرامة
 «واما من اوتي كتابه ورا طهره» اى - يعطى كتابه سماه من «ورا طهره»
 وقال الكلبي نقل من الكفر الى عبه ويلوى سماه «ورا طهره» فوى كتابه
 سماه من «ورا طهره»

«فوق ندعوا نورا» اى - اداوا كتابه بهدى الول والهلاك فعملوا
 واهلكوا اسورا

«نصلي سعرا» ما حل بهم فرا ابو جعفر وابو عمرو و يعقوب وعاصم و
 حمزة «نصلي» منح لنا بالصف كثره «نصلي البار الكرى» وفرا الآخرون
 نعم لنا رفح الصاد وسدد اللام كموله «وصا» وكموله «ثم الجهم سلو»
 انه كان في اهله مبرورا» اى - كان في الدنيا «مبرورا» معاصي الله

لا يندم عليها وهذا الكلام مبرّك في مواضع من القرآن كما له «البحر المرحس»
 لا مرحاً ابداً لك، «لا مس في ارض مرحاً» «انه لمرح محور» «اعلموا فكهن»
 «وورحوا الحو الدنيا» وانه عزّ رحل بعض الفرح بالدنيا والطمأنينة لها

«انه طراب في محور» اي - لا رجع بعد الممات اي الحو و«انه» عبر
 راجع الى ر ه وال لا حر فلذلك كان يعمل المعاصي ثم قال

«نلي» اي - لس الامر كما «طن» من «نحور» الناء ومع «ان ربه كان به»
 نصراً «اي - عالما قبل ان يحلعه «ان» مرجعه اليه فحار على اعماله

«والاسم بالسق» قال معاهد ه بالباركته وفي القرآن اسام باحرا
 الها والمراد بها النوا والسق الساع وهو في العرب في البحر اكرم قال
 ابن عباس واكمر المفسرين هو البحر الذي يسمى في الافق مدعروب الشمس
 وول ورم هه الناس الذي يعقب تلك البحر

«والليل وما وسق» اي - ما ضم رجع قال وسقه اسفه سقا اي - جمعه
 واسمه سقا الاراد احمده واصعب والمعنى جمع «الليل» الى مسكنه ما كان
 ميمسرا نالهاره ومصرفه ذلك ان «الليل» اذا قيل رجع كذا في لم يفسر وما
 «والقمر اذا انق» يعني «دامنا» واسوى واسد ربه ذلك
 ليله ثلاث عشر سج عر

«ليركن طقا عن طلق» قرأ ابن كسر وحمزة والكسائي «ليركن»
 يفتح الاء يعني «ليركن» ما محمد سآ رجه وذاك ليله امرئ به و«عن»
 بمعنى بعد اي - «طقا» بعد «طلق» من اطل الناء ربحور ان يكون
 دحه بعد دحه و«نه» بعد «نه» من ليله رفته رفته على السآ ر الصامه
 يعني لو با بعد لو ي فصرار كلالها ناكله وسق رقط ناعم مطلوبه
 من الله وقر لا حزن «ليركن» صالها عن مي آيم بعد ان حوار
 حالا دحال بطفه ثم مضه ثم عطا حله آخره ربه صا به نافعا
 ساء م كمالا ثم سحا مرصا وصححا سررا ح ن صاعا ر مصا

حَتَّىٰ وَمِمَّا فَالِحَ الْحُكَمَاءُ بِسَمَلِ الْإِنْسَانِ مِنْ كَوْنِهِ تَطْعَمُهُ إِلَىٰ أَنْ يَهْرَمَ وَيَمُوتَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَيَلْبَسَ خَالًا وَسَعَةً وَيَلْبَسَ أَسْمًا تَطْعَمُهُ ، يَمُوتُ عَلَيْهِ ، يَمُوتُ مَعَهُ ، يَمُوتُ عَظْمًا ، يَمُوتُ حُلْمًا آخِرًا ، يَمُوتُ حُسْنًا ، يَمُوتُ وَلَدًا ، يَمُوتُ رِصْعًا يَمُوتُ قِطْعًا ، يَمُوتُ دَافِعًا يَمُوتُ نَاسيًا يَمُوتُ مَرَعْرَعًا يَمُوتُ حَرُورًا يَمُوتُ مَرَاهِقًا يَمُوتُ مَحْلَمًا يَمُوتُ مَالِعًا ، يَمُوتُ مُعَرِّدًا يَمُوتُ طَارًا يَمُوتُ نَافِلًا يَمُوتُ مَسْطَرًا يَمُوتُ مَطْرَحًا يَمُوتُ مَحْطًا ، يَمُوتُ مُنْصَلًا ، يَمُوتُ مُلْتَحَا يَمُوتُ مَسْمُومًا ، يَمُوتُ مُصَدَّعًا ، يَمُوتُ مَحْجَمًا وَالْأَسْمَاءُ جَمْعُ ذَلِكَ كُلِّهِ يَمُوتُ مَلْهُورًا ، يَمُوتُ كَهَلًا ، يَمُوتُ أَسْمَطًا يَمُوتُ سَحَا ، يَمُوتُ أَسْبًا ، يَمُوتُ حَوْفَلًا ، يَمُوتُ صَعْبَانًا يَمُوتُ هَمًا ، يَمُوتُ هَرَمًا يَمُوتُ مِمَّا فَهَذَا مَعْنَى قَوْلِهِ تَعَالَى **وَلْيُرْكَسْ طَقًا عَنْ طَقٍ** قَالَ السَّاعِرُ

السَّاعِرُ أَحْمَلُ وَالْأَسْمَاءُ مَعْنَاهُ مَنْ دَا لَدَى لَمْ يَتَوَقَّعْ مِنْ عَيْنِهِ رَيْبًا

أَدَا سَمَّاكَ مِنْ مَسْرُورِهَا «طَقٍ» أَهْدَىٰ لَكَ الدَّهْرَ مِنْ مَكْرُورِهَا «طَقًا»

وَقَالَ مَكْحُولٌ فِي هَذَا الْآيَةِ فِي كُلِّ عَشْرِينَ عَامًا يَحْدُثُونَ أَمْرًا لَمْ يَكُنْ وَاعْلَمْ عَلَيْهِ وَهَذَا أَدْلُ دَلِيلٍ عَلَىٰ حَدَثِ الْعَالَمِ وَأَسْبَابِ الصَّانِعِ وَقِيلَ مَنْ كَانَ الْيَوْمَ عَلَىٰ حَالِهِ وَعَدَا عَلَىٰ حَالِهِ أُخْرَىٰ فَلْيَعْلَمْ أَنَّ الدَّهْرَ إِلَىٰ سَوَاءٍ وَقِيلَ لَا يَبْقَىٰ تَكَرُّرُ الْوَرَقِ مَا الدَّلِيلُ عَلَىٰ أَنَّ لِهَذَا الْعَالَمِ صَانِعًا ؟ - فَقَالَ يَحْوِلُ الْحَالَاتُ وَعَجَزَ الْمَوْضِعُ وَالْأَرْكَانُ وَفُتِحَ الْعَرِيضَةُ وَقَالَ أَبُو عَيْدٍ فِي هَذَا الْآيَةِ «لْيُرْكَسْ» سَمْنٌ مَنْ كَانَ فَلْيَكُنْ وَأَحْوَالُهُمْ وَفِي مَعْنَاهُ مَا رَوَىٰ أَبُو سَعِيدٍ الْجَدْرِيُّ عَنْ النَّبِيِّ (ص) لَسَمْعٌ سَمْنٌ مِنْ فَلْيَكُنْ سَرًّا وَدِرَاعًا دِرَاعًا حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا أَحْرَصَ بِمَعْمُومِهِمْ قَوْلُهُ **«فَمَا لَهُمْ لَا يَمُوتُونَ»** أَيْ - مَا لَكُمْ أَرَأَيْتُمْ لَا يَمُوتُونَ النَّبِيَّ وَالْعَرَّاءَ وَالسُّوءَ بَعْدَ مَا وَصَّحَ الْبَرَّاهَانَ وَطَهَّرَ الْحُجَّةَ دَلَالَةً قَالَهُ عَلَىٰ حُجَّةِ الْعَبَسِ لَهُمْ

فَوَإِذَا هَرَىٰ عَلَيْهِمُ الْعَرَّاءُ لَا يَسْحَدُونَ ، مَعْنَى هَرَىٰ «عَلَيْهِمُ الْعَرَّاءُ» بِالْأَمْرِ بِالْحُجَّةِ وَهُوَ عَرُوحٌ وَالْمَادَّةُ «لَا يَسْحَدُونَ» لَهُ وَلَا يَحْصَمُونَ وَلَا يَطْعَمُونَ وَالْحَطَّابُ لِلْكَفَّارِ وَعَنْ أَبِي سَلَمَةَ أَنَّ أَنَا هَرَيْرَةً قَرَأَ «إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ» فَسَحَدَ فِيهَا فَلَمَّا أَصْرَفَ أَحْرَمَهُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) سَحَدَ فِيهَا وَعَنْ أَبِي رَافِعٍ قَالَ صَلَّيْتُ مَعَ أَبِي هَرَيْرَةَ الْعَمَةِ ، قَرَأَ «إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ» فَسَحَدَ فَقُلْتُ مَا هَذَا ؟ - قَالَ سَحَدْتُ

• ها حلف ابی القاسم (من) فلازال اسجدوها حتی العا
 «بل الذین کمروا نکذبون» بالمرآة والعب
 «والله اعلم بما یوعون» ای - صمرون وسمعون فی صدورهم وسمعون
 من العکروا الکذب بالنسی و القرآن معذبهم بذلك
 «فسرهم بعداب الیم» احقرهم «بعداب» موحح حرا بظهر ناسره
 علی سرهم
 «الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات» فابهم لسوا مقن یسرون بالمعذاب
 و قبل هذا السیاء مقطوع، یعنی اکن «الذین آمنوا و عملوا الصالحات» «لهم
 اجر عظیم» ای - «عر» مقطوع ولا یسمعون و قبل «عر» معص بالنس علیهم
 فیه فان الله کد النعمه

السورة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحیم» اسم غر مرداو کربانو سباو علاؤه
 علاو بهاو حارله حماله حماله حلاله العمهود منه لطفه، المالوی منه عطفه
 کیف ما قسم للعبد؟ فامد عبد، ان امضا فالحکم حکمه را ادا فالا مر امر
 مومنان در گما اس نام دوقسم اند فومی ا طر بر جمال لطف و کرم آمد،
 مباردند فومی را بطر بر حلال کرباء قدم آمد فمالبدند فاربند اسان رامند
 وصال فوالبدن اسان او سم فصال ادا بطروا الی الحلال طاسوا و ادا طروا الی الحمار
 عاسوا ای مسکس که نام او مسسوی و نه ار حلال او حرداری رنه ار جمال ار امر
 ساسی و حق حل حلاله نامی گوید اسنادی کارها امور و نام من کن نامی
 فردا اسهای کارها نکام نوکم نامی که موس دل عربا سب و سب ربما غاصبان
 امی که دل غار فاب موس آرد و در مان عامه ان بر باد و حردا آرد، نامی که هر که آن ا
 عرب دارد در دو جهان عرب گردد
 سر حافی در ساهرا می معرف کاعد باز ای ناف که بروی، الله و سه ود

بر گرفت آن را و بسوی حوس معسر و معطر کرد، همان سب در حواب او را گفتند
 یوناما حوسوی گردی، ماسر نام بود در دو جهان حوسوی کردم. قوله
 « ادا السما انقب » بر قول مصی از مصران اسحاق بن دیم و با حیراس و المعنی
 « نا انها الانسان انك كادح الي ربك كدحاً فملا فيه » « ادا السما انقب »
 یعنی ای فرزند آدم زور رسا حیر زور بعب و سر، زور فصل و فصل که از هفت
 و ساسات الله و از صعود و عظیم رسا حیر آسمانها سکا فیه گردد و سبع واضح و صعب
 طواعیت بر همان حق در آید و معناد سود و زمینها هم معسر، آن زور ای آدم مراد
 هر چه کرد ای درین جهان و زمینها که برد ای و حیرها و سرها که اندوخته ای همه
 بسی و حیرای آن سرای کردار و گمبار حوس بانی ای مسکینا اگر میخواهی
 که عمرت صایع نبود، و فردا در آن احسن کنی و عرصه عظمیٰ علی روس الاسهاد برا
 فصیح ترسد، امروز مصیبت آن به هر طرف بر کار گیر که مرید خود را
 مسکف دی از و گدست سادانی و در باقی فردا می دانی، امروز مستحضر
 که در آبی و عمل منوایی افرات و د بسمانی مرد باند که صاحب وف بود و
 صاحب وف کسی بود که سئل و سئل به اندسه ماسی گذارد نه بنگر مسعیل
 که بنگر در انام گدسه وید بر در انام مسعیل بصرع وف است و هر که وف
 حوس بسا حیر و وف او را درید برف در حال با حوس در دین حدان کار
 دارد که بروای دی و فردا بسا گدسه عربراست که « الصوفی اب الوف » مرد
 صوفی در حال صفا فرزند حوس است دور از هر چه طبع را با او آسانی است
 حسن نصری گفت کسانی را باقم که اسانند ما حوانمرد و سخی و دند همه دنیا
 بدادندی و متبهادندی و وف حوس حان بحل بودند که یک نفس او زور کار
 حوس نه مدر دادندی نه فرزند و این آن سخن است که مهر عالم سندولد آدم
 (س) گفت « لی مع الله وف لاسع فیه ملک مغرب ولانی مرسل » یکی از صفای
 است در صدر ازل مصیعی همی صاحب در مان سرع و مسائل فیه در آن اندسه و د
 که ناگا ناگ مرعی بسید از سر کار معناد، گفت عمری حلی آن مرغ مرد

همان ساعت ابروها فرو افتاد حیدرندان لرا وف بود که حال حال اسان را رحم
آرد، و وف باشد که اگر همه جهان در هم افتد اسان را در وف حوس از آن هیچ
هیچ حس نباشد

سبح تسبیح نوالحیر قدس روحه د تسبیح در بحر درهای حانه را بعد
بر دوحی ما در وف حساسند وف اسان را رحم نارد وفی معنا انسودا

از ناد صبا حسه سود رحیا س خون آینه کر من رسد رگازین
زان رسم اگر بر همه داد نارس سری نظر خلق کند از کارین
سبح الاسلام نصاری گفت رحمه الله وف آسب که حرا خود در آن نگنجد
و مردان در آن سهانید رف یکی سبک آسب خون تری و وف یکی فایند و وف یکی
عالم آنچه خون ریواس عسل آسب بد و آنچه فایند اسب ساعل آسب معول
داوید، و آنچه عالم آسب فایند آسب کسند آنچه خون بر آسب افکر برانید و آنچه
فایند اسب از لیب ذکر آید و آنچه عالم آسب اسماع و عر حرد آنچه بر واس
دنیا فراموش کند ناه ذکر آخر و سب و آنچه فایند اسب از آخر معول
دارد با حق معاین گردد ر آنچه عالم آسب رسو اسب معول کند با حرا
حق فایند

« يا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقَهُ » پیر تو علی ساه
وفی در بار از صرف سالی مشکف جور در رگ مرا حری دهد پیر رهس
برف خون بهوس بار آمد او اکسند ای رح را سب عی مر -
گفت هسب عظم آن ور رگ آگه گفت و حرا علی فیه العز، راحر -
علی فیه العز و اندر هارمی درهی و حرا اری حرا اعلی معول
باطلال و رسوم و حالی گداسه حصر آن حی فم حرا عکس دایه ان
آب سب که « إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقَهُ » یکی دروس صفت سب
ساد و رور و در رگ و نوی معول بد ر آنگه معول که سب رطس

سرب و ساهاں حصص او را سرادفات ستر و حمام بر خود را دهند هبهاں یکی
مرطه حفا بوسند و سب هوی کسند و مسجواهد که ناحواں مردان طریف بعه صفا
و هه بفا و رآند کلا و لقا

باطن بو کی کند نا مرکب ساهاں سهر

نا مگرد رای بو بر مرکب هفت سوار

حون دنان ناکی نسبی رامند رنگ و بوی

هس اندرا مد و گام رن مردانه وار

اگر مسجواهی که فردا کحل لطف لطیفه «و حو» بومند ناسر» در دند بو
کسند، امر و گرد سب بران سرع در دند عمل کس، وای ارمند و دام محمد رسول الله
سروں مکس احوال خود را مراف ناس، و برادا فرائض و بواهل مواظب ناس و قدم
خود را بگرد حق مطالب ناس و نائس حوس ند راب و حساب محکم
احساظ را دن محاسب ناس نا فردا حفا «هوی نحاس حفا ناسرا» و نعلاب
الی اهله سرور» ربو کسند و لطائف عسی ار د «لر کس طبعا عن طبع»
ارهر بو آسکارا کسند و را ناس محل رفع رسانند که «نهم اخر غیر مسمون»
لامعطوع و لامعوس و گفته اند «لر کس طبعا عن طبع» اسار سب مقام
مصطفی (ص) رب العز حل حلاله بس از آنکه حان مطهر مهور وی در صدق
حاکم نهاد او را رسه مقام نداس سر مقام سرب نا اس ناف و بر مقام لطف نا
انساظ ناف و بر مقام هس نا ادب ناف، لطف خود کارن مرداح، بر س
بواحب به هس در بونه حسب بگدا ح ناس حون درن عالم آمد هر که در
وی نظر کرد از مقام هس او حوف ناف و از مقام اس او رجا ناف، و از مقام
فرب او مهر ناف بعضی مفسران گهند «لر کس طبعا عن طبع» اسار سب
بدرحاح و مبارل رفعت و قرب او (ص) در سب معراج که حق حل حلاله سر و را
حدت کرد و سزوی مرروح وی را حدت کرد، و روح وی قلب وی را حدت کرد،

و قلب وی نفس وی را حذف کرد کون حیوان نفس کسب، نفس حیوان قلب کسب،
 قلب حیوان روح کسب، روح حیوان سر کسب، سر حیوان مساهد حق کسب، کون
 بر باد آمد که نفس کو؟ مرا می نفس فرار نه، نفس بر باد آمد که قلب کو؟ مرا می قلب
 فرار نه، قلب بر باد که روح کو؟ مرا می روح فرار نه، روح بر باد آمد که سر کو؟
 مرا می سر فرار نه سر بر باد آمد که مساهد حق کو؟ مرا می مساهد حق فرار نه
 دبا معسه فیدلی، علبه فکلی فاب فوسس بروحه او ادلی سر هذا معسی فوله

« لمرکس طلقاً عن طوق »

۸۵ = سورة الروح - المكية

النورة الاولى

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند وراح بحساس مهربان

«والسما داب الروح (۱)» باس آسمان نا برحها

«والنوم الموعود (۲)» وآن دور نام رد کرد حاس و اهم آمد حلورا

«وساهد و مشهود (۳)» و گواهی و ناو که گواهی دهد دور

«فيل اصحاب الاحدود (۴)» بفرید و کسه ناد خدا و دان آن کید

«التارذاب الوعود (۵)» آن آس افروز

«ادهم عليها قعود (۶)» آکه که سسه ودد ردك آن آس

«وهم على ما نعتلون بالمومنين شهود (۷)» و اسان ر آچه مکرديد

نا مومنان گواهان اید

«وما نتموا منهم» و دسوار نامددو اسسد اساردا ار آن کرویدگان «الان

نؤمنوا بالله» مکرآ که اسان بخدای عرو حلمی مکرديد «العربر الحمد (۸)»

آن برر گوار لکو نام سبود

«الذي تملك السموات والارض» آن خداوند که اورا سب ادساهی آسمانها

ورمسها «والله على كل شيء شهيد (۹)» والله بر همه حرک و اهرس [و ناں دانا]

«ان الذين آمنوا بالمومنين والمومنات» اسان که گرویدگان را

مسو حسد مردان و زنان «ثم لم يوثوا فلهم عذاب جهنم» رس آن و ه مکرديد

اسان اعداب دورح اسب «ولهم عذاب الحريق (۱۰)» و اسان را عذاب آس

«ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات» اسان که مگروید و کردارهای مک

کردید «لهم جنات تجري من تحتها الانهار» اسان را سب بهسها بر در حهای

آن حوها وان «ذلك الفوز الکسر (۱۱)» آسب مبروری برر گوا

«إِنَّ نَظْمَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ» (۱۲) «بَرَكَمَسْ» (۱) و گریس حداید و سس سحاسب
 «آه هُونْدی و تُعْدُ» (۱۳) «او آنسب که کار می سر کند و نار می نا
 سر آورد

«وَهُوَ الْعَوْرُ الْوَدُودُ» (۱) «اوسب آن عب دوسب دار
 «دُو الْعَرْشِ» آن حداید نا عرس «الْمَحِيدُ» (۱۵) «بر کوار بر رکع نام
 «فَعَالٌ لَمَّا تَرَدُّ» (۱۶) «همه آن کند که خود خواهد
 «هَلْ أَنْكَ حَدَثَ الْحُودُ» (۱۷) «فرعون و مُؤَدَّ» (۱۸) «آنکه آمد به حر
 ساهای [دسماں جدا] فرعون و مؤد
 «بَلِ الدِّينِ كَمَرُؤًا فَي تَكْدُبُ» (۱۹) اسان که کافر سدد در دوع رن گریس
 رسول مراند

«وَاللَّهِ مِنْ وَرَثَتِهِمْ مُتَحَفِّطٌ» (۲۰) «والله سرا سان فادر اسب و سس اسان
 گریسه و ناسان دانا و ناسان نارید
 «بَلِ هُوَ قَرَأْنٌ مُجِيدٌ» (۲۱) «اس سحن فرآنی اسب سکو و بر رگوار
 «فِي لَوْحٍ مَحْظُوطٍ» (۲) «که داسه رگر سدد» (۲) «در ار ح سسه [د آسمان
 همس]

الموة الثانية

ان سور سبب و دو آنسب صدوه کلمه، چهار صد و سی حرف، جمله
 هکله فرو آمد ناحماع مفسران و د ان سور هج ناسخ و مسح سبب و در
 ۱- الف ناند

(۱) کس بر ن من معنی ره سدد و هم ماک و سس بر کاندس
 ناند سانی فرمود
 جوهر آبی اسب جدا رهسب که ا د سبب ه مکف
 رک برهان فاطم مکوس اسناد داسمد دکر محمد معس
 (۲) کوسد محفوظ

فصل این سور اینی بی کتب روایت کند از مصطفی (ص) که گفت هر که این سور بخواند، خدای عزوجل او را بعد از هر روز آدسه و هر روز عرغه که در بن جهان باشد و نمکی در دیوان وی بوسند فوله

«وَاللَّهْمَّ ذَاكَ الْبُرُوجُ» فل المراد بها جميع السموات وفل «السماء» الدنيا فاتها «ذات البروج» ای - «ذات» الطهور وفل «ذات البروج» الحل الحس وفل منازل الشمس والقمر جماعی مقرران کنند این بروج که رب العالمین اندرین شده و سور العرفان یاد کرد و نام برد ، دوازده روح اند منازل شمس و قمر نام آن بروجها حمل ، ثور ، حوراء ، سرطان ، اسد ، سنبله ، میزان ، عقرب و قوس خدی ، دلو ، حوت آسمانها برین دوازده روح نهاد ، همانکه سالها بر داورد ما نهاد و این بروجها بر چهار فصل است يك فصل از آن وقت بها را است ، سه ماه و آفتاب اندرین سه ما در حمل و ثور و حوراء باشد و فصل دوم روزگار صاف است ، باسماں کرم سه ما و آفتاب اندرین سه ما در سرطان و اسد و سنبله باشد و سوم روزگار حریف است ، سه ما و آفتاب اندرین سه ما در میزان و عقرب و قوس باشد و فصل چهارم روزگار در مسائب است سه ما و آفتاب اندرین سه ما بعدی و دلو و حوت باشد و هر فصلی را طبعی دیگر است و گردن او دیگر و سرخ آن در ما بعدم رفته

«وَاللَّيْلُ وَالنَّجْمُ وَالْمَوْعِدُ» روز رسا حریف است و عدالاولون و الآخرون به للعصاء والحرارة والمواعيد

«وَسَاهِدُ وَمَشْهُودُ» روى عبد الله بن رافع عن أبي هريرة قال قال رسول الله (ص) «الْيَوْمُ الْمَوْعِدُ» يوم القيامة والمشهد يوم عرفه والسايد يوم الجمعة ما طلبت من ولا عرفت على يوم اصل من يوم الجمعة فيه ساعة لا وافها عند موتى يدعو الله فيها حبرا الا استجاب له ولا سمعت من سوء الا اعاد منه و هذا قول ابن عباس والاكثر من المفسرين ان الساهد يوم الجمعة والمشهد يوم عرفه و روى عن ابن عمر قال الساهد يوم الجمعة والمشهد يوم البحر ، و قال سعيد بن المسيب الساهد يوم التوبة والمشهد يوم عرفه وفل الساهد محمد (ص) لهوله «أنا أرسلناك ساهدا» والمشهد يوم القيامة لهوله «ذلك يوم مجموع له الناس وذلك

يوم مسهود» وقل الساهد الملك شهد على ابن آدآ لقوله «وحارب كل نفس معها سابق وسهد» وقل الساهد اعصاء سي آدآ والمسهود انفسهم لقوله «يوم شهد عليهم السبهم وامدهم وارحلهم» وقل الساهد هذا لامة والمسهود سائر الامم لقوله تعالى «جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس» وقل الساهد الاسماء والمسهود محمد (ص) لقوله «واد احد الله مساوئ الناس» الى قوله «فاشهدوا وانما معكم من من الساهدين» وقل الساهد هو الله والمسهود يحسن لقوله «وكفى بالله شهيدا» قل اى سى ما كبر سهاد «قل الله شهد سى وسبكم» وقل الساهد الانام واللى الساهد والمسهود سى آدآ لما روى فى الحر «ما من يوم الا وسادى ابنى وم جدد وابنى على ما فعل فى شهد فاعسى فلو عاب سسى لم بدر كسى الى يوم الصامة» وقل الساهد جميع الحل سهدون لله بالوحدانية والمسهود الله وقل الساهد الله شهد لفسه بالوحدانية والمسهود هو حل خلاله لانه شهد لفسه وموضع القسم «له

«قتل اصحاب الاحدود» والمعدن لعد «قتل» ومثله «دافع من رگها» وقال الزجاج موضع القسم «ان نطش ربك لسدد» وقل فيه مقدم وناحر، معدن «قتل اصحاب الاحدود» «والسما ذاب الروح» كما يقال سر يد والله ومعنى «قتل» لمن وعد وقل اراد به جمعة العمل والاهلاك وقل «اصحاب الاحدود» هم المومنون فكون العمل جمعا ايضا و«الاحدود» السى المستطيل فى الارض كالهر وجمعة احاديث ومنه الحر فى وصف السحر التى دعاها السى (ص) جعل بعد الارض حدا حتى اسالى (ص) در اصحاب احدرد علما بفسر من جعل اند مسلم بن الحجاج صحيح آررد ار هديه بن خالد ار حمد بن سلمة ار ناب نائى ار عبد الرحمن بن ابنى للى ار صهب ار رسول خدا (ص) گها «در روزگار سى نادساي بود سى سرب حادو روز ودر مملک وى مردى و ساجر حادو حون سى رگب آن ساجر كس سى ساد نآر ملك كه مرا علامى سى س نارا سحر سناموم كه من رگسم و درگار من آخر رسد» ناآن عارم سحاي من مى بسند و كار مملک و در سحر روان دارد ملك سى مود نا كود كسى نار حراى عى فل سى وى

فرساید آن کودک موسسه بر آن ساحر رقی و بر رهگذر حابه ساحر راهی
 ناف خندان رسب موحد آن راهب بنسب و حدب بوحید و ایمان آروی میسند
 و سحر و سعاد از آن ساحر میسند ما دوریکه دانه ای عظیم بد آمد که مردم
 را از آن گریه میسند و را مردم فروسه آن کودک گفت امروز آن دور رسب
 که من محقق رسام^۱ که راهب فاصلبر و جوهر ناساخر؟ چون سردنك آن دانه رسید
 سبکی برداشت و روی سوی آسمان کرد گفت اللهم ان كان امر الرهبان احب اليك
 من امر الساحر فاعل هذا به حتى يمسي الناس آنگه سبک بردانه انداخت و
 رب العالمین آن را بدست و رحم وی هلاک کرد و مردم امن گسند و را براسان
 گماد شد آن کودک و این راهب رفت و این قصه فلدا^۲ نازگفت راهب عظیم
 سادگسب و گفت ای بنی امیالوم افضل می ای سرور معلوم و فصل افروزی
 داری و را بلا و محبت رسد در میان ارموم نگر نابوب الا آن قوم را رمن دلال
 نکسی و مرا بنایه افکمی بعد از آن کار کودک بحای رسید که دکان مری الا که
 والا رمن و بنادوی الناس سایر الادوا مس کار و قصه وی مسرگسب و هر بنای
 که اطباء از معالجه وی عاجز بودند بنسب وی و دعای وی سفا می ناف آن ملک
 بنسب را بدیمی بود ناسا مال فراوان و هدیه ها و بجه های گرا جانیه برداشت و
 آمد بر این کودک گفت اگر مرا سفا بد کمی و روسای جسم دهی این مال
 جمله برا جسم کودک گفت سفای درد تو بردنك می بسب و بدست من بسب
 ملی سردنك الله اسب و سفا دهند حداسب آفریدگار عالمان و معبود جهانان
 و مرا بنال بو حاجت بسب اگر امان آری من دعا گویم نا الله و را سفا دهد آن
 مرد امان آورد و رب العالمین دعای آن کودک دو جسم روس بوی ازداد آن مرد
 بر حاسب و سردنك آن ملک از کسب ملک او را حسان دید، گفت این روسای و
 جسم بسا را که داد؟ گفت ری ورنك آن خداوند که آفریدگار و بروردگار
 بسب و آفریدگار و بروردگار بوا آن ملک در جسم شد و او را معدب همی داسب نا

مر آن علام دلال کرد و علام را ساوردند و ملك گفت ای سرخادی ویداعای رسد که
 با ساراسا کسی و علف مرص مسری؟ علام گفت این معنی منکم حدای من می کند،
 تعالی و بعدس و سعادتهد آن علا را برحم و عذاب و کسیدند را آن راهب دلال
 کرد راهب را ساو دند. او را بر کفر و سرک دعوی کردند راهب سر بارود و بردن
 و چند ساند و محکم اسناد ملك نمره دناار و فرووی بهادند و او را بدو ساج کردند
 و آن ندیم ملك که امار آرد بود ار را نا کفر خواندند همه ان ساورد ار بوحد
 بر کسب و ار را هارک کردند آن علام بهاماند ملك جماعی از اصحاب حه سن
 بروی موکل کردناار ابرنالی کو رند و بر انداردن حور الای کو رسدند
 علام دعا کرد گفت اللهم اكفهم ما سب رجعتی و رلزلان د کو اساد و آن
 جماع همه بر بحد و هارک شدند آن علام بها دك لب بارآمد ملك گفت
 اصحاب راهه کردی؟ گفت خاوند من اسان اهاك کرد جماعی دگر رر
 گماست نا او را در کسی ساندود و عر که د ن کسی بیان د نا سب
 علام همان دعا کرد رب اله اساراد به ع کرد عا بها مر رب ملت
 نار کسب ملك گفت اصحاب احد کدی؟ گفت خاوند من اسان اعر کرد
 ملك د ما د آ که علام گفت ای ملك اگر مع اهی که مرا هارک کسی من ر
 دهمونی کم اهل شهر راهه حاضر گریان د مع خلودای ن ر من
 بر سر دار کو و لك برادر کس رکس و رک د هارک ن سبانه ر آه
 نا مقصود خود از هارک من د صر کس ملك همجه که مجمع حل آن
 آن بر سامانند سبناح به مگو سه سر د سبناح س ر سه سر
 بهاد و فرما حق در رسد آن مردم ر که حاص ا ح ر ح ر د همه
 امان آر دند گفتند آ ما رب لعلا آ ما رب اله املت اگند اکر
 اسادی در آنچه از آن حذر می کردی احه ب د رسد حر معسر ر
 در کفر نالا کرف مردم ما د سر کر ها ح وده کند که همدی مصم ر د آن
 کوهها آن ابر و حمد و آن جمع مومنان اکل اکل مآ د در ر آس

مبا فکندند کار بر می رسند که طفلی بر داس او را گنبد اگر اردن حوس نار کردی و ما ملت کفر آبی و گریه برانان طفل آس افکسم دلس ناں طفل بسوحت حواس که اردن حوس بر گردد؛ ناآن طفل را بسورد آن طفل ناوار آمد گف نا اما اسیری فابك على الحق ای مادر صبر کن و اردن حوس بر مگرد که و بر حمی و دین بو حواس ، راس و درس

روی عن عطاء عن ابي عباس قال كان سحران ملك من ملوك حمير يقال له يوسف دوقواس بن سرحل بن سراحيل في القير قبل مولد بي (من) سبعين سنة وكان في بلاد عنام يقال له عند الله بن ناهر وكان ا و سلمه الى معلم يعلمه السحر فكرر ذلك العلام ولم يجد بدا من طاعة ابنه فجعل يحلف الى المعلم وكان في طريقه راهب حسن العراآف حسن الصوت واعلمه ذلك و ذكر فرسا من معني حذب صهيب الى ان قال العلام للملك انك لا تقدر على قبلي الا ان تفعل ما اقول قال فكيف افعلك؟ قال بجميع اهل ملكك وائب على سررتك و برمي سهم باسم آلهي افعل الملك ففعله فقال الناس لا اله الا آله عند الله بن ناهر لادين الادبه حصص الملك واعطى باب المدسه واحدا هو السكك و احدا حدودا و ملا نارابم عرصهم عليها رحلا رحلا فمن رجع عن الاسلام مكره ومن قال دسي دين عند الله بن ناهر العا في الاحدود فاحرقه و كان في مملكه امرأ اسلمت فممن اسلم ولها اولاد بلابه احدهم رصع فقال لها الملك ارحمني عن دينك و الا الفسل و اولادك في النار فاب فاحدا منها الا كره الفسها في النار فم قال لها ارحمني عن دينك فاب فاعلى الثاني في النار فم قال لها ارحمني فاب فاحدوا الصي منها للعوه في النار فهمت المرأ بالرحوع فقال لصي نا اما لا نرجع عن الاسلام فاك على الحق و لا ناس عليك فاعلى الصي في النار و الفسا مفعلى ار وفي روايه قال لها اما ماهي الاعصه ، فاصري ولا سافعي فان سر يدك ارا لا يطعا وقال محمد بن اسحق عن عند الله بن ابي بكر ان حربيه اخبرني في زمن عمر بن الخطاب فوجدوا عند الله بن ناهر و اصعب يد على صربه في رأسه اذا امطبت د عنها امعب دما و اذا بر كارتدب مكها وفي يد حاتم من حديثه «ربي الله» فبلغ ذلك عمر فكسب عن

اصدوا عليه الذي وحدهم عليه وقال الرضع بن ابي يحيى الله المومنين الذين
في النار بعض ارواحهم قل ان منهم النار وحرح النار الى من على سفر الاحدود
من الكفار فاحرقهم وكان رسول الله (ص) اذا ذكر اصحاب الاحدود معه ناله من جهد
الاملا وقوله

«النار ذات الوقود» بدل عن الاحدود و«الوقود» الحطب اي - ذات الحطب
الكسر و«الوقود» صم الوار الانصاف والاسعمال وقل «الوقود» مصدر
كالولوع والظهور والرسوء

«ادهم عليها قعود» اي عبد النار حلوس بعدون المومنين قال مجاهد
كانوا يعودوا على الكراسي عند الاحدود

«وهم» يعني الملك واصحابه الذين حدوا الاحدود «على ما يفعلون
بالمومنين» من عرصهم على النار وارادهم ان يرجعوا الى دينهم «سهود» اي حضور
وقال مقاتل «سهود» معنا انهم شهدون «ان المومنين في سلال» حس ركوا
عماد الاصهار

«وما نعلموا منهم» قال الزجاج ما اكررا عليهم دينا وما علموا منهم عسا
«الا» انما بهم «بالله العربر الحمد»

«الذي له ملك السموات والارض» وقوله «العربر الحمد» فمعنا
العالم القاهر المحمود عند كل من له مسرو اما وصف دانه بهان السعين في هذا
المكان ليعلم انه لم يهمل الكفا لاجل انه عرف قدر لكمة اراد ان يطلع بهؤلاء المومنين
مبلغا من الدواب لم تكو را يطلعونه الا حمل ذلك ليعر را ي معاف اولئك الكافرين
عنا لم تكو را يسبحوه لا يمل ذلك الفعل وكان ي يدلث فساو على الفرنسي
جميعا في سابق يدسر و علمه «والله على كل شيء» من افعالهم «سهند»

«ان الذين هموا المومنين والمومنات» اي - احرفوه - نالنا في الاحدود
بما قال فسب السبي اذا احرفه وادسه ومنه قوله «يومهم على النار يفسدون» به لم
سوا من الكفر والفعل وهذا دليل على ان الله به يربل عباد الفعل وعبد كل ديب

« فلهم عذاب جهنم » كعزهم « ولهم عذاب الحريق » في الآخر ما احرقوا المؤمنين وقيل « ولهم عذاب الحريق » في الدنيا وذلك ان الله تعالى احرقهم النار التي احرقوا بها المؤمنين اربعه اثمهم من الاحدود على ما قال الربيع بن انس والكلبي وقيل ايضا قال « عذاب الحريق » بعد ما قال « عذاب جهنم » لان في « جهنم » سوى « عذاب الحريق » انواعا من العذاب روى عن حذيفة بن اليمان قال اسرالى رسول الله (ص) حديثا في النار فقال « ما حديثه ان في جهنم لساعا من نار وكلانا من نار وسوقا من نار وكلالت من نار وانه يبع ملائكة يعلمون اهل النار بملك الكلال ما احياكم يعطونهم ملك السوف عصوا عصوا وبلغوا الى ملك الساع والكلال كلما قطعوا عصوا عاد آحرما عاصا حديثا » م ذكر ما اعد الله للمؤمنين فقال

« ان آلدني آمنوا وعملوا الصالحات لهم جنات تجري من تحتها الانهار ذلك الثور الكريم » اي - النجا العظيم ول هذا وصف للمؤمنين « آلدني » صروا على بعدد « الاحدود » اعلم الله المؤمنين ان قوما لمع حصعه انما هم الى ان صروا على ان احرقوا بالنار وفي هذا عام في جميع المؤمنين وهذا اظهر « ان نطس رنك لسندي » اي - « ان » احد « رنك » نال عذاب « لسندي » يعني لمن ما حد به كقوله « ان احد النسم سدي »

« انه هو سدي وبعدي » هذا كقوله « كل وم هو في سان » يقول العرب فلان « سدي وبعدي » اذا كان عواذا في عمله وقيل « انه » « سدي » الحلق في الدنيا ثم بعدهم احياء بعد الموت وه ل « سدي » من الراب م « وبعدي » الى الراب وقيل سديكم صاعفا في حال الطفوله ثم بعدكم في حال السجرحه صاعفا وقيل « سدي » العذاب في الدنيا للكمار ثم « وبعدي » عليهم العذاب في الآخر وقيل « سدي » على حكم السعاد والسوا كما ريد « وبعدي » كما بدا كقوله « كما بداكم »

« وهو الثور » اي - الكبر المعبر « الودود » يعني بود المؤمنين وبود

المؤمنون وهل يعرف للثابت وجهه

«دوالعرش» قال سبحانه لا اله الا انت انا عبدك ورجل من رجب
«دوالعرش» اي - على «العرش» «المعبد» بالحر قرآء حمرة و الكسالى على
صعده العرش، اي - السر العظيم وهل اراد حسنه فوصفه بالمعبد كما وصفه بالكرم
في قوله قرب العرش الكريم، ومما الكمال، والعرش احسن الاسماء واكملها وقرأ
الآخرون بالرفع على صعده المعبر حل ذكر و معبد عطيمه وحلاله واسحقافه
لاوصاف الكمال

«فعمال لما تريد» من افعال منه «ولما تريد» من افعال عباد لا محر سيء
ريد ولا يسمع منه سي بطله

«هل انك حذيت الحود» اي - قد «انك» حذر الحذر الكافر الذين
يعبدوا على الاسانم من من هم فعال

«فرعون وحمود» اي - بذكر ما كان من حديهما وحدهما وحذر فومل مل
ما اصابهم فاصر فالما فيه لك

«بل الذين كفروا» من فمك يا محمد في تكذب راسخات للمعبد كذاب
من كان فلهم من الحود فلا يد كرون

«والله من وراءهم مصب» لا يعرفه ولا يحروه قال الزجاج قدره
مسمله عليهم ر قال «مصب» عالم هو لا يحل عليه من من اح له ر هذا
يهدد

«بل هو قرآن مجيد» كرم سرب كسر الح اس كما رعه المر كرون ه
سعر وكهان

«في لوح محفوظ» ورافع محفوظ «الرفيع» من القرآن و
القرآن «محفوظ» من التبديل والتعريف الحريف قال علي بن ابي
رما الذكر وانه لحافطون وقرأ الآخرون الحرف على مع الح وهو الذي
يعرف باللوح المحفوظ وهو ام الكتاب منه سبحانه الكتاب «محفوظ» من الساطن

ومن الرباد فيه والمعصان روى عن ابي عباس قال ان في صدر اللوح لآله الا الله
 وحد دمه الاسلام ومحمد عند ورسوله فمن آمن بالله وصدق بوعد واسع رسله،
 ادخله الجنة قال واللوح من در منشاء طوله ماس السماء والارض وعرشه ماس
 المسرى الى المغرب وحافها الدر والياقوت ودفا نافوه حمراء وقلعه نور وكنانه مر
 معبود بالعرس واصله في حجر ملك وقال مقاتل اللوح المحفوظ عن بمن العرس
 وعن ابي مالك قال اللوح المحفوظ الذي ذكر الله عز وجل في حبه اسرافيل
 وه ل الله عز وجل فيه في كل يوم بالامانة وسون لحظه بحس و بمس لعر و بدل
 وبعمل ماساء

الموة الثالثة

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » اسم عزير من قصد وحد ومن
 طلبه عرفه فاداعرفه لاطعه، فادا وحد لطفه الله فادا الله ايمان بحالعه نام خداوندی
 که از خود او هر مصلی را بسمی است وارکرم او هر دردمندی را طمسی است
 لطعی که از سبب رحمت او هر کسی را بری وار بسازی را او هر بیمارمندی را بهر ای
 است عزیزی که بر سر هر و من از او ناحسب و در دل هر محب از او سراحسب
 هر ستمه ای را با او سر و کار است، هر مضطری را آخر روزی سرای و دندار است
 پیر طرقت گفت مندان ا دوسی افراد است، آسامند سراب دوسی
 اردندار بر معاد است برسد هر که صادق زوری آسحه مراد است قوله تعالى
 « والسماء ذات الروح » حق تعالى حل خلاله قسم ناد میکند آسمان که
 نظر گا مومناست و مصعد افوال واعمال مدگاست
 « واليوم الموعود » و روز رسا حیر که روز حسر و سراس و روز محاسنه
 و معاصله است

« وساهد » و بروز آدسه که عند مومناست و موسم باستان و معاد آسمی -
 حوناست و روز حج درو ساست « و مهود » و بروز عرفه که روز واجب

حاجاناسب و وفات مباحات دوساناسب و از حق حلت حلاله از بهرامسان مباحات ما
 فرستگاسب که « ملائکتی انظروا الی عبادی » فرستگان من درنگرند ببینند
 بندگان من که از را دور و دراز آمد اند، ما بها سان آید سد، رو بهاسان رود
 کسمه، قدمهاسان سب سد، جان و مان و داع کرد و ناده مردم حوار رید، و
 ملائکه روی سوی آسمان آورند گویند یارب المر مهمانان بواند، روی بخانه بو
 دارند عریان کوی بواند همه بو گل بر بوارند بذا آید که سما حواسان گرا درند،
 بار گردید، ما دالیم که حرای اسان حسب بس بی واسطه بذا کند حل حلاله که
 عبادی اسامهمانان من اند بمعمر رحم میسانند، رحهار خود بهادند، دوری را احسار
 کردند، ادبه دراز گنداسند، سر بهای ناسب کسندند، دلهای حوس حوس
 گردانند بده هلموا الی رحمی بعد عرف لکم، مسلمانان اصاب بدهند، اگر عری
 مسکسی مسکسی سرای جهودی بود که او را دور و دراز دررسند باشد آن جهود
 از حوسین رواندارد که او را رد کند، بس چه گویی همصد هر اردل ماده برد را
 درارین گرفته، سبکی و کرسکی احسار کرد جان سرین فدا کرد، برفات
 اسناد سر و پای برهنه، رو بها رخا که هاد کس آحر بوسند لسان و بیکر گو مان
 بدرخا ناسا عالم آمد که ملکس بی روالس و حلالس بی اسعالس چه گوی
 حوس بدین صف در کا او بگرفتند و داد خواهند دادسان دهد ما بدهد، رحم و
 معرب اسعمال اسان فرسند ما فرسند؟ بحلال و عر از حدانی که حا که بعلس کس
 کسی اروفد حاج اگر فردا بدوح اندارد هراران کس که مسوح عذاب اند
 بطفیل آن حا که مرواح سعادت و نعم بهس رسند

«فل اصحاب الاحدود» موضع قسم است میگوید بفرید و کسمه ناد اصحاب

احدود که مومنان را می رسانندند و عذاب آس اسان را بعد همی کرد
 فردای قیامت اسان را دو عذاب حیات که رب المر گفت «فلهم عذاب جهنم و لهم
 عذاب العریق» طاهر اسان آس مسورد و باطن اسان محم و روم می ربرد
 و کسمه اند عذاب حریق در دسب، آن آس که از بهر مومنان ساحمه بودند

با مومنان را بدان عذاب کنید الا گرفت و اسیران افناد و اسان را همه سوخت
که بر سحر آن بسته بودند «ولا تحق المكر السیء الا باهله» قوله

«ان یطس رثک لعدنک» اسارت عدل او با دشمنان

«وهو العور الودود» حریست از فصل او با دشمنان فصل بیست و دوم
را میباید که ارحم الراحمین است، عدل بی غلبه دشمن را می گذارد، که احکم
الحاکمین است. دوم موج در بای کرد و فصل او بر وجه دشمن و رحم کسریاء
قدم دین، عدل او سوخت عمر خطای در سخنانه مقبول و سآت او معذور، که
«وهو العور الودود» عبد الله انی در مسجد مجذول و حساب او مردود که
«ان یطس رثک لعدنک» حرم ما سه در حلم خود بهمان میکند که «تکروا الله
فاستمعوا لدیهم» و نا اینه را در کار خود سرگردان میدارد که «سوالله فستهم»
در دنیا بسبب را در مان بسبب و حیرت را در گمان را با بسبب

ادا ریم المولی بخدمه عدل بحیثی له دنیا وان لم یکن دین

۸۶- سورة الطارق - مکیه

السورة الاولى

فوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » تمام خداوند فراموش نماند که منزه از هر ان

« وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ (۱) » ، آسمان و آنکه شب می آید

« وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ (۲) » ، چون می دانی که آنکه شب می آید چیست؟

« الْحَمِيقُ (۳) » ، سوار در حسان

« إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ (۴) » هر کسی و هر نفسی آنست که بر او گرسواپی

است، [یعنی بسبب هیچ بن و هیچکس مگر که بر وی نگه می آید]

« فَلْيَسْأَلِ الْإِنْسَانَ مِمَّ خُلِقَ (۵) » درنگرا مردم که از چه خست آفریدند او را

« خُلِقَ مِنْ مَّا دَافِقُ (۶) » ، مافردند او را از آبی افکند ریشه

« يُخْرِجُ مِنْ بَيْنِ أُصْبُعٍ وَآلِ الْوَأْتِ (۷) » ، بیرون می آید از سب مرد و استخوانهای

سینه در

« إِنَّهُ عَلِيُّ رَحِمَهُ لِقَادَرُ (۸) » آفریدگار او ربار برد او [ما جوانی و کودکی

ما آب و ناست پدر] و انا است

« يَوْمَ تُبْلَى السَّرَّارُ (۹) » آن روز که برسد و بار نگیرد نهانها

« فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ (۱۰) » او را نه نیروی که مانا بود تا کوسد، و نه

باری که او را بازی دهد

« وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ (۱۱) » آسمان تا باران

« وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ (۱۲) » و بر زمین تا سکاوت

« إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ (۱۳) » ، که این هر آن سخن است درست و راست

« وَمَاهُوَ بِالْهَرَلِ (۱۴) » نه سبب و نه گراف

« إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا (۱۵) » آسان دستانی می سازند نهانی ساحبی

« واکند کدآ (۱۶) » ومن کاری مسام نهائی
 « فمهل الکافرن » این ناکرودن کان را در یک د « امهلهم روندآ (۱۷) »
 فروگذار انسان را اندک روزگار

البوة الثانية

این سوره هعد آست، صبت و بك كلمه، دوسب و جهل و مسح حرف، جمله
 نه مکه فرو آمد، و درین سوره بك آیه مسح است « فمهل الکافرن امهلهم روندآ »
 مسح تا نه السب و در فصلت سوره انی بن کعب روایت کند از مصطفی (ص)
 کعب مکر که این سوره بر خواند، حق حلّ حلاله بعدد هر سار ای که در آسمان است
 او را د سکی در دیوان می رسد، روایت کنند از عبد الرحمن بن خالد و قبل
 عبد الله بن عبد الرحمن بن یحیی بن کعب، کعبا رسول خدا را (ص) دیدم در مسئله
 یقین در مسره ای فرو آمد و این سوره « والسماء والطارق » می خواند و من هنوز
 در جاهلیت بودم در اسلام نیامده، و این سوره از لفظ رسول (ص) یاد گرفتم من در
 احسن صیغ می گفتم و قومی از قریش در میان آسان بودند، عینه و سینه سران
 ریه با آسان قوم از من درخواست نمودند تا این سوره بر خوانم هر چه نقصان دهند
 گفتند ما بری هذا الاحما سخن است راست و درست هر سان گفتند نحن اعلم
 بصاحبنا لو علمنا انه حق لسمعنا ما محمد را به سبب حال وی از سما بهتر دانیم
 که او مرد ما است و از مسئله ما اگر ما دانستیم^(۱) که او بر حسب و سخن او راست،
 ما خود بر می وی رفتیم^(۲) و او را راست گوی دانستیم فوله

« والسماء والطارق » قال الکلی نزل فی انی طالع و ذلك انی انسی
 (ص) فانجمه بحر و لن فی سماه و حالنا کل اذا انعط نجم فاملا ماء ثم نارا فخرج
 ابو طالع و قال ای سی هذا؟ فقال رسول الله (ص) « هذا نجم رمی به وهو آیه من
 آیات الله سبحانه » فمحب ابو طالع فارل الله عز و حل

(۱) دانستیم صیغه قدیم است از مبتدیان

(۲) رفتیم صیغه قدیم است از مبتدیان

« والسما والطارق » هذا قسم « والطارق » التعم لان الطروق يكون
بالليل وظلوع النجم بالليل وكل ما جاء لئلا يفدطرق ومنه حدث جابر بنى السى
(ص) ان بطرو الرجل اهله وقال حتى يسجد المعصية ويمسك السعته وقال
هذه سب عنه

يوم احد من ساء الطارق يسمى على النار
مى ان انا ناسم فى سرفه وعلو وقال الساعر

ما رافد الليل مسرورا ناوله ان الحوادث قد تطرفن اسحارا
لا ترحن ليل طاب اوله قرب آحر ليل احسح البارا
بم سر فعال

« النجم الثاقب » اى السر المصنوع وقال فى موضع « سهاب ثاقب » فقال
ابن تارك اى - اصبتها وقيل « الثاقب » العالى السديد العلو فقال سب الطارق اى -
ارفع اربعاعا سديدا كانه قد سب الحو الاعلى قال ابن عباس اراد به رجل لانه
العالى فى السماء السابعة وقال ابن زيد اراد به الثريا والعرب سمته النجم
« ان كل نفس » هذا جواب القسم « لما عليها حافظ » فراء ابو جعفر و
ابن عامر وعاصم وحمزة « لما » بسدند المسم مى ما كل نفس الا « عليها حافظ »
فكون « لما » معنى الا وهى لعه هددل وقرأ الآخرون بالتحف جعلوا ماصله
والمسمى « ان كل نفس » لعلها « حافظ » والحافظ هو الله عز وجل « وهو على كل
شء قاطع » يحيط على عباد اعمالهم والملائكة حفظه يحفظون على شى آدم اعمالهم
وارادهم و آجالهم وهو قوله « وان عليكم لحافظين » وعن ابنى امامه قال قال
رسول الله (ص) وكفى المؤمن سئو ومانه ملكا يدون عنه مالم يقدر عليه من
ذلك للمرسمه املاك يدون عنه كما تدب عن قصه العسل الدباب لو وكل العسل الى
نفسه طرفه عن لا يحفظه الساطن قوله

« فليطرق الانسان » مى الكافر المسكر قدر الله على السب « هم خلق »
اى - ممادا « خلق » يعرفه اصل خلقه لئله بذلك على وحدا به بم س فعال
« خلق من ما دافى » اى - مدفون مصوب فى الرحم ، فاعل بمعنى معمول

كقوله «في عيسه راسه» اى - مرسته والمعنى «خلق من» ماسن ، ماء الرجل وماء المرأة فوحد لاسراجهما

«يخرج من بين الصلب» الرجل وبرايت المرأة «والترائب» جمع التريبه وهى عظام الصدر والبعر وفيل من بين صلب الرجل و راسه قال الصحاك «الترائب» العنان واليدان والرحلان وفيل هى عصار القلب ومنه يكون الولد وسئل عكرمه عن «الترائب» فقال هذ ووضع يد على صدره فظهر لآنه قوله «من نطعه امساح» اى - احلاط من نطعه الرجل ونطعه المرأة و ماء الرجل انصب على ط وماء المرأة اصغر رقيق وهما يخرجان من جميع البدن ، فجميع ماء الرجل فى صلبه ، ثم يخرى منه ويجمع ماء المرأة فى برائها ثم يخرى فى لبها و «الترائب» ثمانية اصلاخ فى الصدر حلق منها اربعة ومنه واربعة سر اعلاهما موضع الغلاد فسه الولد فى الصور بما يملو منهما واللحم والدم من ما المرأة والعظم والعصب من ما الرجل

«اياه على رحمة لقادر» اى - «اياه على» «رحم» الانسان بعد السلى الى الحبو «لقادر» وفيل «اياه على» «رحم» الماء الاحليل والى الصلب «لقادر» وفيل معنا «اياه» «لقادر» «على» ان يسكسه بعد سحقه فمحملة كهيلا ، ثم سانا ، ثم طفلا ، ثم رصما ، ثم حسبا ، ثم مصغه ، ثم نطعه وقال ابن ورد «اياه على» حسن ذلك الماء «لقادر» حتى لا يجرح

«يوم نلى السرائر» اى - اذكر «يوم نلى السرائر» واحذر «يوم» سمح السرائر فبحارى كل انسان على معتمد من الكدب والصدوق وقال عطا بن ابي رباح «السرائر» فرائض الاعمال كالصوم والصلو والوصوه والاعمال من الحياه فابها سرائر من الله ومن العبد فلو ساء العبد لقال صمت ولم نعم وصلب ولم يصل واعسل ولم يفعل فبحسب حتى يظهر من اداها من صعبها وفى الحر عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله (ص) «لا تلب من حافظ عليهم فهو ولى الله حما ومن احبهم فهو عد الله حما الصلو والصوم والحياه» وقال ابن عمر سدىء الله يوم الصيام كل سر فسكون وما فى وحو وس ما فى وحو يعنى من اداها كان وجهه مسرعا

ومن صنعها كان وجهه اعسر

« فماله من قوة » اى - ما لهذا الانسان المكر للعب بومد « من قوة »

بمصر لنفسه ويدفع العذاب بها عنها « ولاناصر » نعمة من عذاب الله و نصمه من ناسه بم ذكر فما آخر فعال

« والسما داب الرجع » اى « داب » المطر سمي رجعا لانه يرجع كل عام ويسكر

وقال ابن عباس هو السحاب يرجع بمطر بعد مطر وفل يرجع بسحومها وكواكبها وسميها وفمرها طالعه عيب معيها

« والارض داب الصدع » اى « داب » الانسداد عزالا سقايا بالناس والاسجار

والابهار وحواب العسم

« انه لقول فصل » اى - ان القرآن كلام حق صدق صحيح حد بفصل ٤ من

الحق والباطل وما هو بالسف واللعو والباطل ثم احسر عن مسركى اهل مكة فعال
« انهم يكذبون كذآ » يعنى فى دار الندو حين اجمعوا على المكر برسول -

الله (ص) كما قال « وادبمكرك الدن كفروا » الآيه « واكذب كذآ » اى - انهم منهم فى الدنيا بالسف وفى الآخر بالنار اى - احصى عنهم ما اذبر فى امرهم وفل كيد الله اسد راحه انهم من حب لا يعلمون

« مهمل الكافرى » قال ابن عباس هذا وعد من الله عز وجل لهم اى -

اخرهم واخرهم فلا سمحل هلاكهم « امهلهم رويدآ » اى - « امهلهم » امهالا قليلا وما كان من قول هدا الآيه وس وقعته بدر الامان سر والمهمل والامهال لسان هذا كعوله « ومهلهم قليلا » ثم نسخ الامهال آيه السف ورويدا يصغر رودا ولا يرفع ولا ينكسر واصل الرود الحركة الضعفة يقال راد برود رودا ومنه قوله « وراودبه آلئى هو فى سها » وفل « رويدآ » صب على المصدر والمعنى ارودهم « رويدآ » يقال ارودت فى الامر اذا نائب فيه باويله ارسلهم فى عومهم « امهلهم » قليلا فاحدهم الله يوم بدر وقيلوا بالسف

الموة الثالثة

قوله تعالى « نعم الله الرحمن الرحيم » اس المحسن في الدنيا كلام الله
وفي المعنى 'سلام الله' سادی مؤمنان درس جهان ارسماع نام و كلام اوست ، و در آن
جهان ار دینار و سلام او مومن اوست که زبان نام او میگوید و جهان و دل رضاء او
میجوید ، دست ارعاضای میوید و قسم کل وصال می یوید ، درمندان عبود می یوید
و زبان حال این است میگوید

نام بومرا موس و یار است سب ورد کر بومر هیچ ناساند لب
سر زنی ماز سارا گفشد و می که در محاحات ناسی مار اندعا اددار گفد سرام
ار آن وقت که مرا با دوست رازی بود و حرار دوست مرا از خبری ناد آید ای
مسلمانان همت بلند دارند و در را طلب کم از زنی مناسبند بگر که آن سرور
در غلو همت خویش کجا رسد

بر همت من زمانه را تار نمائد ردند من سهر را رار نمائد
در بگر طبل نار آوار نمائد بر وار ممکن که خای بر وار نمائد
قوله « والسماء والطارق » رب العالمین در هر آن فراوان قسم ناد میکند
بعضی یداب قدیم حوس ، حنائک « فلای و ربی » « فرب السماء والارض » ، بعضی
بصاف کریم حوس حنائک « والفران المحمد » « والفران دی الذکر » ، بعضی
بمعمولات و مصنوعات حوس حنائک « والمرسلات » « والبارعاب » « والعاديات »
« والذاریات » « والسماء داب الروح » « والسماء والطارق » ، و اماله مومن موحد
الله را حل حلاله بی سو گند ناوردارد ، بهره گوید صدیق و یحیی آرد ، لکن بحلال
عر حوس سو گند ناد میکند نا کند و ناسند را بر موسر رف را نادوست می شود
نجان می دارد ، دشمن می شود ، دل میکندارد

« والسماء والطارق » « ان کل نفس لما عليها حافظ » حواب قسم است
سو گند ناد میکند که هیچکس نیست که تراو کوسوایی بس بگر که تراو کوسوایی
و نگهانی هست ، همانست که خای دیگر گفد « وان علیکم لحافطین » بر شما

کوسوانان اند فرسنگان دبران، و وسندگان برهما موکل کرد اند ناگمارو
 کردارهما می‌نوسند و آنکه بر مصطفی (ص) عرصه می‌کشد حنا که در حراست
 قال رسول الله (ص) «نعم من علی اعمالکم فما کانت من حسنه حمدت الله علیها وما کانت
 من سئئه استعمرت الله لکم» مومن موحد مصدح حوینداند که ارحق حل حاله
 بروی کوسوان است و بکهان، ماند که لباس مرافت درنوسد، و کوس ناحوال و احوال و
 اعمال خود دارد و صاحب سینه خودارلوی ععلی پاک دارد «الم تعلم ان الله بربی»
 بردوام ورد خود سارد، «ان علیکم لحافطین» درین دین خود دارد، «وما کما
 عن الحلق عافطین» نفس بکس نفس خود گرداند

آورد اند که در مکه رمی بود فاجر و کعب من طاوس نمایی را ار را
 طاع بر گردانم و در معصبت کسم و طاوس مردی نکوروی بود و حوس خلق و
 حوس طمع آن رن بر طاوس آمد و نای سحن در گرفت بر سسل مزاج طاوس
 ندانست که مقصود وی حسب کعب آری صر کن ناعلان خانیکه آم حویندان
 خانیکه رسیدند، طاوس کعب اگر برا مقصودی است اسعا تواند بود آن رن
 کعب سبحان الله این چه حای آن کار است، انحن گا خلق و معصع بطارگان
 طاوس کعب الس الله برانامی کل مکان؛ ای رن از دیندار مردم سرم مینداری
 وار دیندار الله که نما می‌کرد خود سرم بداری؟ «سبحون من الناس ولا تسبحون
 من الله» آن سحن در رن گرفت، کمن عسات برو کساد نوه کرد و ار حمله
 اولنا گسب

فوله «فلسطر الاناس نعم خلق» نا درنگرد مردم که او را خود از چه حسر
 آفرید اند و از بهر چه آفرید اند؟ خلق الله و حها صلح للسجد، و عسا صلح للعسر
 و ندنا صلح للخدمه و فلنا صلح للمعرفه و سرا صلح للمحبه «فاد کروا عه الله علیکم»
 حب رب السسکم بالنهاد و فلو بکم بالمعرفه والسعاد و ایداکم بالخدمه و العاد
 «خلق من ما دافق» «بحر من بین الصل و التراف» این مردم را که
 آفریدند از آمی افکند رجه آفریدند آی که از سب مرد سرون می‌آند و ار
 اسحوان سینه رن اول نطعه بود و مدر خود علقه گردانند پس بمسب خود

مصنعه صاحب ، من ناراد خود عظام را میدند آورد بخود خود کسو لحم در عظام
 بوسانند چون خواست که بر مادر و پدر حلو کند ، در صدف رحم بر صورت
 نیکو ساز است ، همانکه بحاجت کسرك را سازانند ، بوقت عرس ، كذلك بر يك في هرك
 بعد ماصيرك برانا لبوم العرس على المرسلين و على رب العالمين قال الله تعالى و
 عرسوا على ربك صفاً كور كه درو آب بود بوا آن را نكوسار كسي ، دروي هنج نمائد
 رب العز بطنه را در رحم نهاد و نكوسار كه داس ، بعد از خود مسحان من رگ
 حسد اس آدم بر كسا احوى على جميع ما خلق في العالم الا كبر رب العز بعضى از
 مخلوقات بر صورت ساختن آفرند ، چون مادر و ماهى و حشرات ، بعضى بر صورت را كمان ،
 چون بهائم و سباع بعضى بر صورت فائمان ، چون اسحار و باب ، بعضى بر صورت فاعدان ،
 چون حيال را سب ، اس همه بر سجود و ركوع و قعود معبودانند و اسان را در آن
 مدحى نه و آدمى را بر صورتى آفرند كه در وقت سجود و ركوع و قعود و قيام است
 و او را در آن اسرار و اسطاع داد لاجرم مسوحت مدح و سانس كه « المائون
 العابدون الحاحدون » الى آخر الآ نه مسحان من خلق اس آدم لاطهار القدر
 تم در وقت لاطهار الكرم ، تم نمسه لاطهار الحبرون تم نمسه لاطهار المواب والمعاب
 « فسارك الله احسن العالمين »

- سورة الاعلى - مكية

البقرة الاولى

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » نام خداوند فراع حساس مهربان
« سبح اسم ربك الاعلى (۱) » بناکی وی عسی سمای خداوند حوس را آن

بربر ما کبر

« والذى خلق فسوى (۲) » اوکه سافرید ودر حور و هموار آفرید
« والذى قدر » و اوکه مارا انداح آفرید حوس را در آفرین « فهدى (۳) »
و در دل داد آنچه حواس و آن را که حواس برو آراست [کرما راسا]
« والذى اخرج المرعى (۴) » و اوکه سرون آورد از زمین چراگا های برکا
« فجعلناه عشا حوى (۵) » آحر آن را کا کرد سا
« فسفرق فلأبسى (۶) » آری برو منحوانم و فکه مندارم ما فراموس فکسی
« الا مآسا الله » مکر آنچه الله خواهد [سکنا کردن را و امب برا و بدل
آسانس دادن را] « انه يعلم الجهر وما خفى (۷) » که الله میداند آنچه آسکار است
او کردار و آوار بلند و آنچه بهان ماند

« ونسرك للسرى (۸) » و بر و آسان می کنم را راسی و رسی
« قد کران لعب الذکرى (۹) » بند و در باد که سود دارد بند دادن و در
باد دادن

« سد کرمن بحسى (۱۰) » بند کرد و باد گار بندد او که حدای سبسد
وارو برسد

« ونحبسها الا سقى (۱۱) » و سهردار بندد بر نفس آن بند حب ر بندحب
« والذى نضلى النار الا کثرى (۱۲) » اوکه آن آس مهس رسد سو حس را
« ثم لا نموت فيها ولا نحى (۱۳) » من آنکه نمرد که رهد و نه حمان رید
که خواهد

«فدا فلیح من ترکی» (۱۴) ناک سد و هری و برور آمد او که حسی داد او
 به راه ارمال حوس
 «ود کرام و نه فصلی» (۱۵) و نام خداوند حوس مرد ساکی و ساکی و
 نا آن بیمار کند
 «فلنقو برؤن الحوة الدنيا» (۱۶) نه حوس مسکند که این جهان در آن
 جهان بر می گردند
 «والا حرة حرو انقی» (۱۷) و آن جهان نه است که آن جهان نماید
 «ان هذا المي الصحف الاوئی» (۱۸) این سخنان و این معانی در صحیفه های
 پس است
 «صحف ابرهیم و موسی» (۱۹) ، در صحیفه های ابراهیم و موسی
 علیهما السلام

السورة الثامنة

این سوره مول مصی معبران مکی است و بقول بعضی مدنی ، نورد آ است
 همدادو دو کلمه ، دوس و همداد حرف ، و درین سوره از مسو حات هیچ حرفی نیست
 و در حر امی بن کتب است از مصطفی (ص) که هر که این سوره بخواند الله تعالی
 بعد از هر حرفی که بر ابراهیم و موسی و عسی علیهم السلام فرود فرستاد و اراد نکند
 در دیوان اعمال موسسد و در آثار سلف است که هر که سوره الاعلی بخواند
 حناست که هیچ یکی از هر آن خواند و رسول خدا (ص) خواندن این سوره دوسب
 داسی و هر که که بخواند این سوره آعاد کردی گمی سخنان ری الاعلی ، و
 بر رکان سخنان حون علی (ع) و در سر و عبد الله عباس و عبد الله ربیر و عبد الله عمرو
 و ابو موسی اسعری رسی الله عنهم حون در شمار این سوره خواندیدی گمبندی
 سخنان ری الاعلی ، صحاک کف من فرأها فليقرأها كذاك ، هر که این سوره
 خواند نا آن کلمات بگوید حنا که اسان گمبند و ناو ل «صبح اسم ربك الاعلی»
 این نهادند که قل «سخان ری الاعلی» معنی آنست که بگو ای محمد «سخان

ر می الاعلیٰ، «اول کسی کہ سبحان ربی الاعلیٰ» کہہ سکا تیل بود مصطفیٰ (ص)
 حیرت ل را برسد کہ «گویند این کلمات را در نماز یا در عز نماز یواب حسب»
 فعال یا محمد اما من مومن و لامومنه بقولها فی سجودہ اوفی عرس سجود الاکاتب
 له فی ممراته اقبل من العرس والکرسى و حبال الدنیا و بقول اللہ صدق عیدی انا اعلیٰ
 فوق کل شیء و لیس فوقی شیء، اسعد و اما لایکسی انی قد عمر لصدی و ادخلہ حبسی
 فادامات رار متکاتیل کل يوم فانما کان يوم الصاعه حملہ علی حاحہ فهو فہہ سن
 یدی اللہ عروجل، بقول نارب سمعی فہ، بقول فہ سمعک فہ ادب، الی الحبہ
 و قال عقبہ بن عامر لما رآہ «سبح باسم ربک العظیم»، قال رسول اللہ (ص) احملوها
 فی رکوعکم فلما نزل «سبح اسم ربک الاعلیٰ» قال صلی اللہ علیہ وسلم احملوها فی
 سجودکم قوله

«سبح اسم ربک الاعلیٰ» بمعنی قل سبحان ربی الاعلیٰ، والی هذا الباب
 دہب جماعہ من الصحابہ و التابعین و قال قوم معنا تر «ربک الاعلیٰ» عما بقول
 فہ المحدثون و بعضہ المفسلون و جعلوا الاسم رائد فی الآتہ دخلہ لحسن الکلام
 کہولہ «واصلحوا ذات بکم» و یصح بهذا من جعل الاسم و المسمی واحدا لان
 احدا لا بقول سبحان اسم اللہ سبحان اسم ربنا انما بقول سبحان اللہ سبحان ربنا فكان
 معنی «سبح اسم ربک» «سبح ربک» و قبل الاسم صفہ و معنا تر وصفہ عما
 لاینبوہ و قبل ر اسمہ عن ان سمي بعدہ فلا سمي احدا اللہ عز و تعالی ذکر و جل
 عظمہ و قال ابی عباس معنا صل بنا رب «ربک اعلیٰ» ای - علا کل شی قدر
 و سلطانا و الالف للمسالمة لا للممانہ

«الذی خلق ہوی» ای - خلق کل ذی روح «ہوی» خلقہ و جعل کل
 واحد مائل و یطم علی ما اراد و قبل سوی الدنیا و الرخس و العیس
 و قبل سوی ای - عقل فامہ و قبل خلقہ مسموینا معنا محکما لذل علی علم
 فاعلہ و ارادہ

«والذی قدر فہدی» فرا التکانی صحیف السدال «قدر» و سددها
 الآخرون و هما بمعنی واحد، و المعنی «قدر» الاروا «فہدی» لا کسب الاروا

والمعاش وفل «قدر» الحلو اواحاد كرا وانى بم هديهم الوحه التوالد والسائل
وعلمهم كعب باعها وكعب ناسه وفل هدي به الى احباب المصار واسعه المصافع
وفل «هذى» الانسان لمصالحه واليهام لمراستها وفل «هذه السبل اما سا كرا
واما كهورا» وفل «قدر» السعاد والسماو عليهم بم سر لكل واحد من الطامع
سلوك ما «قدر» عليه وفل «قدر» الدنوب على عباد بم هديهم الى التوبه
وفل «قدر» فى الرحم سمعه اسه اقل او اكبر «فهذى» للمجروح من الرحم
وفل حمل الهدانه فى قلب الطفل حتى طلب بدي امه وممر من عمر
«والذى اخرج المرعى» اى - انت ما برعا الدواب من سن احصر واصغر و

احمر واسعى

«فعله» مد الحصر «عنا» هسما نالنا كالماء الذى برا فوق السبل
«أحوى» اى - اسود بعد الحصر وذلك ان الكلاء اذا حف وبس اسود و قال
الرحاح فيه بدم وباحر وعذر «اخرج المرعى» «أحوى» «فعله عنا»
ويكون «أحوى» فى موضع ص على الحال يريد «والذى» انت الزرع والساق
من الارض احمر يهرب الى الجو وهى السواد اى - من سد حصره يعنى كره
سراى سا نام بود وارسرى ناسا هى مكراند هسما كعب «مدهامان»
بم «فعله عنا» اى - حصف حتى صر هسما حافا كالماء الذى برا فوق الماء
«سقرتلك فلا تسى» اى - سمحح حفظ القرآن فى قلبك و قرآ به فى
لسانك حتى «لا تسى» كموله «ان علينا جمعه وقرأه» فل كان السى (من) تلفظ
القرآن من حبر بل سرعه فكان اذا قرآه كان ان سمعه التلفظ محافه ان
يسى فارل الله سبحانه «سقرتلك فلا تسى» فلم يس بعدها سئا من القرآن الله
ماعاى وفى هذا اعجاز عظم وقوله

«الامساء الله» اى - مما لم يبع به التكليف فى البيع ولا يبع عليه اداو
فسمه الله سبحانه ادا سا وقال الحص وهتاده «الامساء الله» ان سمه برفع
حكمه ولا يوبه كما قال تعالى «ما مسح رآه او مسها» والاساء نوع من المسح
وتسح الله عروحل من كماله نلاه الوان، منها ما اسى رسوله و مسح عنه حكمه و

منها ما انسا واس حكمة كالرحم ولا تسان مسلمان معا هدى الكون والكون الناب
ما اس طاهر و وضع عنه حكمه و قل « سقر لك فلا نسى » اى - تعلمك ويحفظ
عليك ما مرأ ولا يترك العمل ما امر به

« الامام آ الله » ان لا يعمل به بالسح حكي ان ابن كيسان النحوى حصر
مجلس الحسد يوما فقال يا نا القاسم ما يقول فى قوله عز وجل « سقر لك فلا نسى » ؟
فاجابه مسرعا كانه يعدم السؤال قبل ذلك ناوقات لانسى العمل به فاعجب ابن كيسان
ذلك اعدا سديدا وقال لا يعمى الله فاك منك صدر قوله « انه تعلم الجهر و
ما يحفى » من القول والعمل قل معنى اعلان الصدقه واحكامها

« ويسرك للسرى » اى - للحل السرى والسرى العلى من السر و هو
سهوله عمل الخير اى تسهل لك العمل الذى يوصلك الى الله و قل معنا
توفى لك للسرى السرى وهى الحسنة السمحة السهلة و قل هو متصل بالكلام الاول
معنا « انه تعلم الجهر » اى - ما مرأ على حثرتل اذ اخرج من الملاء « وما يحفى »
ما مرأ فى نفسك مخافة السنان م وعد فقال

« ويسرك للسرى » اى - يهون عليك الوحي حتى يحفظه ويعلمه
« يدكر » اى - عطف بالقرآن وبالله رعه ورهيه « ان نعب الدكرى » بحىء
فى العربية « ان » مسبه للسرط فكون بدل قد قوله عز وجل « ودكر فان الدكرى »
سمع المومنين ومعنى هذا انه قد علم (م) ان « الدكرى » سمع لامحاله اما فى
رك الكفر او ترك المعصيه او فى الاستسكار من الطاعة و هو حب على ذلك ونسبه
على انه سمع

« يدكر من بحىء » اى سمع بالقرآن من بحىء الله سبحانه وبحىء عمومه
قل برب فى عمان بن عمان و قل قوله « ان نعب الدكرى » « ان » سرط
وحواه قوله « يدكر » الا انه اربع لاجل السين التى فيه وهى ثوب من الفاء
ومعنا « ان » سمع « الدكرى » يدكر من بحىء

« ونحبها الاسقى » اى ونحب « الدكرى » « الاسقى » الكافر
« الذى صلى البار الكرى » معنى نار جهنم الصرى نار الدنيا وفى الخبر

عن ابي هريرة عن النبي (ص) قال ان نازكم هذا حرة من سبعين حرة من ناز
جهنم عسل ماء البحر من ولولائك لما حلف فيها معه وقبل «الباراكري»
الطعمه السلي من جهنم

«ثم لا يموت فيها ولا يحيى» موابا يصعدو حتى يصعدوا اي لا يموت موابا ربحا
ولا يحيى حتى يولد برب هذا الآله في عتة بن الوليد واني جعل
«قد افلح من تركي» اي - صادق المعاد وقال المور والحا من قال لا آله الا الله
ويظهر من السرك هذا قول عطا وعكرمه واني عاصي وقبل من سار راكبا ان
عمل صالحا وقال فائدة برنده الزكو المعروسة وقبل «تركي» اي -
اسلم وصديق

«ودكر اسم ربه» بمعنى السهاد «فصلتي» بمعنى «وصلتي» مع السهاد و
هذا الكلامان جميعا كان الايمان المركبي الصديق والذكر السهاد والصلو العمل
وبل برب في زكو الفطر وصلو العبد والكسوفه وبروي هذا عن عمرو بن عوف
اليماني عن رسول الله (ص) وعن ابي العالاه وعمري عبد العزيز وعمرهم وفي هذا
التفسير بطل واضطراب لان هذا السور في قول اكبر العلماء مكته ولم يكن بمكته
صوم ولا زكو فطر ولا عدا الا ان يكون السور مدنيه وهو في قول مصهم وقال
بعض الفقهاء من المتأخرين يجوز ان يكون السور ساعا على الحكم كما قال
«واب حل هذا البلد» فالسور مكته يظهر ان الحل يوم الفصح حتى قال (ص)
«احل لي ساعه من هذا وكذلك برب بمكته سهرم الجمع و يولون الدبر قال
عمري الحفظات كتب لادري اي الجمع بهرم فلما كان يوم يدر رأس النبي (ص)
يقول «سهرم الجمع و يولون الدبر» وعن حاتم بن عبد الله قال قال رسول الله (ص)
«قد افلح من تركي» قال «من سهران لا آله الا الله وحلح الانداسه هذا في رسول الله»
«ودكر اسم ربه فصلتي» قال هي الصلوات الخمس والمحافظة عليها حسن
سادى بها والاهتمام بموافقتها قال النبي (ص) «علم الايمان الصلوات خمس فرع لها
فليد وحافظ عليها جدد ودها هو مؤمن» وقبل الصلوات هاهنا الدعاء قوله
«بل يورون الحياه الدنيا» قرأ ابو عمرو ويعقوب الماء والصبر للاسمين

وقرأ الآخرون الباء معاطب بها كقار قرشي اصبا وهدبر فل لهم 'بل توثرون
الخصوه الدنيا، على الآخر وقل الحطاب للمومنين اي - 'بل توثرون،
الاسكمار من الدنيا على الاسكمار من الآخر

'والأخرة خير' للمومنين 'واقى' للحرا والنواب قال عرفجه الاستعنى
كما عبد ابن مسعود وقرأ هـ الآيه فقال لنا اندرون لم آتينا 'الخصوه الدنيا'
على الآخر - فلما لا - قال لان الدنيا احصر وعجل لنا طعامها وسراها وسائها
ولديها ومحبيها وان الآخر نعم لنا ورسعنا فاحدنا العاجل وبكنا الآخر
والأخرة خير واقى' يعنى في كلام العرب اعمل بمعنى العاقل كسرا وهذا
من حملته ، وقال قتاده 'والأخرة خير' في الحر واقى' في المعاء

'ان هذا' يعنى ما ذكر من قوله 'قد افلح من تركى' اربع آيات
'فى الصحف الاولى' اي - فى الكتب الاولى التى انزل قبل القرآن ذكر فيها
فلاح المرگى والمصلى واسار الحلل الدنيا وان 'الأخرة خير واقى' ثم من
الصحف فقال

'صحف انهم وموسى' وقل السور كلها فى الصحف الاولى وقل
جميع القرآن فى الصحف الاولى وقل ان فى 'صحف انهم' يعنى للعاقل
ان يكون حافظا للسانه عارفا برمائه معبلا على سانه وفى حديث ابنى در (رحم)
قال قل يا رسول الله كم انزل الله من اكتاب - قال مائه واربعة كتب منها على
آدم عسر صحف وعلى سبث خمسين صحفه وعلى احيوح وهو ادرسى نلاس
صحفه وهو اول من خط بالعلم وعلى ابراهيم عسر صحاف و التوراة والافحل
و الزبور والفرقان وعن عائشة قالت كان رسول الله (ص) يعاين الركنين اللسن
بويرعهما سبح 'اسم ربك الاعلى' ، قل ما بها الكافرون ، وفى الزور 'قل
هو الله احد' و 'قل اعود رب العلوى' وقل اعود رب الناس

الموتة الثالثة

قوله تعالى 'بسم الله الرحمن الرحيم' اسم بحر عن حلال ارلى و حمال

سرمدی، حلال لیس له روائ، جمال لیس له افعال، حلال هو استحقاقه لحروریه، جمال هو استحقاقه لملکونه، حلال من کاسفه به فای صافه فی فیه، جمال من لاطفه به فاحواله بقاء فی بقاء، تمام او که درازل پس از وجود کائنات و محدثات خود او بود حل حلاله، بهائی قلب، دانا بی عجب، توانا بی حیل، باقی بقاء حوس، معالی صفات حوس، مکرر بکبر بقاء حوس، قدوس بصفت حوس، موجود بذات احدی، موصوف بصفت سرمدی، ذاک اربع، دور اروهم، سرون ارفاس، بگانه و بکما در نام و در سان، آفریدگار جهان و جهانسان خلق را بافرید حقائق خود حواس، ماهیتی وی ندانید، خداوندی وی شناسید، ارضیع وی بر کمال علم و قدرت وی دلیل گیرید، است که رب العالمین گفت: «وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون» معنی الا لا مرهمان بعدوی حق و انس را بافریدم مگر آن را تا فرمانم که مرا پرستند، باکی و بی عیبی من ندانند، سوچی و قدوسی مرا شناسند، همانست که مصطفی (ص) در خصوص فرمود که: «سبح اسم ربك الاعلیٰ» ای - «سبح ربك» معرفه اسمائه واسمع سرك فی بحار علایه و اسمحرح من خواهر علو و سمانه ما در صبح به بعد مدحه و مائه انی عباس گفت مصطفی (ص) واجب وی را در اول سوره شمار و ذکر فرمود ای - صل نامر «ربك» و در آخر سوره اسان را در ادا نماز و ذکر سمود که «قد افلح من تركی» «ودكر اسم ربك فصلی» سروری و بحاب و بحاح بنوسید ای که سه حیرت جای آورد، و آن سه حیرت از کائنات است «ترکی» صدیق اسان میان جان «ودكر اسم ربك» شهادت بر زبان «فصلی» عمل اسان از کائنات و از اعمال نماز و ذکر مخصوص کرد، زیرا که نماز معظم اعمال است و همه احوال است، میدان خدمتگاران است و موسان و فاداران اسو فرمان مرهبر گاران است مصطفی (ص) گفت «الصلو فرمان کل بهی» حطبت فرست و سقیم رگ، و کتل حیرت است و معاصی رحمت گناهان را مکرر کند سینه را متور کند، مد را ببطر طاعت معطر کند، دل وی از حبسا و مکرر معطر کند «ان الصلو بهی عن الفحشا والممکر» لکن ان آن وف بود که سراط و سرامع آن تمام کند، فرائض و آداب آن روفو فرمان نام

کند، من را تا آن طهارت از معاصات ناک کند دل را آب صابان از حناب نفس حالی
کند من بمقام خدمت آید بدل درمندان هم آید محاطر در حصص حاضر بود،
جرمت باشد از بن جانب بدان جانب بگرد، عا حروار دست بمکسر بر آرد، همانک
اسیران دست و امید دهند دست بر هم بده خون محاحان در بار بار کنید دست
حنابست که بدست راست دست حب گردد و این دست گریه سان عهدست و سان
عهدست و سان مناعت با حق است که میگوید حل حلاله «اما یا یعون الله بذالله
فوق ابدیهم» بد می گوید خداوند من این دست راست خود ناستدین ساحم و
و دست حب است خود ساحم و ناستدین عهد بسم و ناستدین عهد کردم که روی از حصص
بگردانم و از و بر بگرد و این عهد در حصص سان آن عهد ازلی است که رب العزم
میگرد «ان الله اسری من المومنین اجمعهم» و عهد آتست که میگوید «الست
بر حکم فالوانلی» روی عن رسول الله (ص) عن الله عز وجل قال حل حلاله «ان لی مع
المصلین ارب سابط احدىها برل الرحمه من عیان السماء الی مغرب راسه مادام
فی صلوته و البانیه حبه الملائکه ما حینها و البانیه انا حی معه کلما قال بارک
- اقول لک» بم قال النبی (ص) «لوعلم المصلی من ساحی مالم ی» فوله

«ل تقرون الحوة الدنيا» خطاب با مومنان است و سخن را محصر
سکات بیرون داد که سمار طاعت و عبادت ماروی گردانید و این جهان فانی
بر جهان باقی گردید اند می دانست که آفتاب نواز این دنیا سریع العروج است
و بدان لاسگر امان است عذاب و فاحاش کمال هوس بمعاصی عول مردم هماناست
مرد میگردانم مردار رهبری غسل طعم دوی فرستد مردان اندو ادب کنند متعبان
را بدو آرماس کنند مصطفی (ص) اول فلم فوی در ریاست راند که «حلالها حساب
و حرامها عذاب» اگر حلالست بی حساب و عتاب مست و اگر حرام است بحر عذاب
و عتاب مست آنکه بر و لعبت کرد که «الدینا ملعون ملعون ما فها سوی ذکر الله»

سک و گفت آن حوامرد که در دم دنیا گفته

اگر دین همی ماند و دنیا دار می گسل

ورن دنیا همی ناستدین و سر دنیا

و در از دورج همی برسی ، بمالی نس مسوعر
 کما بمحاورس السب و آ محاسکلس اودرها
 چه مائی بهر مرداری حوراعان اندرین سیمی؟
 «بعض بسکن حوطا ووسان، مکی بربر مران مالالا
 امسب اسار» «والأجرة حبروانعی» سرای آحرر فرارکا مومناسب
 وحای نار دوسناسب قال الله تعالی «ناقوم انماهد الحو' الدنيا مراع وان الآخر
 هی دارالقرار»

۸۸ = سورة العاشية - مكية

النونة الاولى

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند فراع بحساس مهربان
 «هل انك حدثت العاصه (۱)» رسد موسی آن روز که در آمد بر
 هر خبر و هر کس ؟

«وَحُوَّةٌ تُوْمِدُ حَامِئَةً (۲)» روبهاس آن روز فروسکسه ارجوادی
 «عَامِلَةٌ نَاصَةٌ (۳)» دزی جهان کار کمدگان و ربحوران
 «يَصْلِيْ نَازًا حَامِئَةً (۴)» و در آن جهان آنس سوران دسان
 «يَسْقِي مِنْ عَيْنِ الْهَـ (۵)» می آسانند اسان را ارحمه های معاف گرمی
 رسد حوسان

«لَسْ لَّهْمُ طَعَامٌ» نسب اسان را هیچ حورس «الامس صريع (۶)» مکرار
 جار در س بلج

«لَا تُسْمِنُ وَلَا تُغْنِي مِنْ جُوعٍ (۷)» که نه فریه کند و نه از گرسنگی
 سود دارد

«وَحُوَّةٌ تُوْمِدُ نَاعِمَةً (۸)» روبهاس آن روز ناز
 «لَسْعَهَا رَاصَةٌ (۹)» کردار حوس را بسدگار
 «فِي حِمَاهُ عَالِه (۱۰)» در بهسی بر نالای
 «لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَعَه (۱۱)» در بهس هیچ سخن ناکار و ناحوس سموند
 «فِيهَا عَيْنٌ حَارَّةٌ (۱۲)» در آن بهس حسمه های روان
 «فِيهَا سُرْرٌ مَرْفُوعَةٌ (۱۳)» در آن بهس اس بلند برداسه
 «وَاكْوَاتٌ مَوْضُوعَةٌ (۱۴)» و سرانهای سران نهاد
 «وَلَمَارِقٌ مَصْفُوفَةٌ (۱۵)» و نالها نهاد بر رسه

وَرَرَانِيْ مَسُوْهُ (۱۶) وَطَمَسَهُ (۱۷) هَايِ مَرَا كُنْد كَسْرَانْد
 «الْأَسْطُرُوْنَ اِلَى الْاَنْلِ» در میگردید در سطر «كُفْ حُلُف (۱۷)» که
 حون آفریدند آن را؟

«وَالِی السَّمَاءِ كُفْ رُفْعاً» (۱۸) و در آسمان که حون بر آوردند آن را؟
 «وَالِی الْحَالِ كُفْ نَصَب (۱۹)» و در کوهها که حون بر کسیدند آن را؟
 «وَالِی الْاَرْضِ كُفْ سَطْحاً» (۲۰) و در زمین که حون گسراشتند آن را؟
 «هَدَّكَر» نادرست و سدید «اِنَّمَا اَمْدُكَر» (۲۱) که بود در نادرستی سدید
 «لَسَ عَلَيْهِمْ تَمَصُّطَر» (۲۲) بود در سیمان بر گماشته ای در سیرین دار سسی
 «الْاَمْنِ یُوْثِی وَکَمَر (۲۳)» لکن هر که برگردد و سگردد
 «وَقِیْعِدْ نَهْ اَللّٰهُ الْعَذَابُ الْاَکْمَر» (۲۴) عذاب کند الله او را عذاب مهس
 «اِنَّ اِنَّمَا اُنْهَم» (۲۵) ما ماست باز گشت آسان
 «بِمَا اَنْ عَلِمَا حَسَابُهُمْ» (۲۶) پس آنگاه بر ما است شمار و یادش آسان

الوثة الثانية

این سوره سی و سی و سیست همان دو کلمه سیصد و سی حرف جمله به هم که
 فرو آمد آفرامگی گویند و درین سوره يك آیت مسووح است «لَسَ عَلَيْهِمْ تَمَصُّطَر»
 مسووح است تا به سیف ایی که در اب کمد از مصطفی (ص) که کف «هر که
 این سوره بر خواند الله تعالی در همان شمار او آسان کند»

«هَلْ اَتَيْتُكَ» ای قد «اَتَيْتُكَ» و قبل معنا لم یکن انا که کوله
 «ما کتب تعلمها اب ولا قومک» ای - لم یکن هذا من علمک و لامن علم قومک
 حتی اعلمکم استعظام و معنا هاهنا تعظیم المسمی عنه ای - سه للعاصیه و
 «العاصیه» العاصیه «لَا تَهَا مَعِیْ کَلْ سِی» و بر که کاللیل ادا معسی کَلْ سِی و قبل
 «لَا تَهَا مَعِیْ الْعُلُوبِ سَدَنَادِهَا وَاَهْوَالِهَا و قبل «الْعَاصِیَةِ» الْبَارِ مَعِیْ و حو

الكفار بالمذاب لموله «بمعى وحوهم البار» قال اهل التفسير اسمهم نيه (ح) وقد علم انه لم يانه حديث الصامه على هذا المفضل واراد بان يحصر بذلك على هذا الوحه المذكور فعال

«وحوه تؤمد حاسعه» دليله مواضعه والحيوع البدل والاصاع بمعى «وحوه» الكفار فهم «تؤمد» حاسعون من الدل هذا كموله «وبرهم» مرسوم عليها حاسعون من الدل

«عاملة ناصه» قال ابن عباس بمعى الدس عملوا وسوا فى الدنيا على هر دس الاسلام من عند الاومان وكفار اهل الكتاب مثل الزهان واصحاب الصوامع الدس صل سمهم فى الحيو الدنيا لا يعمل الله منهم اجسادا فى صلاله يندخلون النار وم الصامه وقال عكرمه والسدى «عاملة» فى الدنيا المعاصى «ناصة» فى النار فى الآخر وفل «عامله» فى النار «ناصة» فيها قال الحسن لم يعمل الله فى الدنيا فاعملها وانصها فى النار بمعالجه السلاسل والاعلال وقال ابن مسعود يحوس فى النار كما يحوس فى الوحل وقال الكلبي يحرون على وحوهم فى النار وقال الصحاكه يكلفون ادماء حل من حديث فى النار والكلام حرج على الوحو والمراد منها اصحابها

«نصلى ناراً حاميه» قرأ ابو عمرو ويعقوب وابو بكر «نصلى» بم الماء اصاروا بموله «بمعى من عن آيه» وقرأ الآخرون بفتح الماء من صلى نصلى و «نصلى» من اصلا الله «ناراً حاميه» اى مساهمه فى الحرار «بمعى من عن آيه» بلع اناها فى بصحها وادراكها لو وقع منها قطر على حمال الدنيا لذاب هذا سراهم بم دكر طعامهم فعال

«نس لهم طعام الآمن صريع» قال مجاهد وعكرمه وفتادة هوبس دو سوك لاطى بالارض، فعال لوطها السرو فادانس سى صريما وهو احب طعام واسعه قال الكلبي لا هربه دانه ادا نس وفى الحديث عن ابن عباس «رفع القرمع سى» فى النار سه السوك امر من الممر وانس من الحصفه واسد حرا من النار قال المفسرون

فلما نزل حد الآته قال المسركون ان الصريح لسمع عليه انما وكذبوا في ذلك فان الابل انما برعا مادام رطبا وسمى سرفا فادانس كل صريعا لانا كللمسيه فانزل الله عروحل

«لا تسمى ولا تعنى من جوع» قل في التفسير يلقي عليهم الجوع فاداسعاوا اطعموا الصريح والرقوم فمضون به فيدكرون ايهام انا عصوا في الدنيا بطما مهم سوعو بالما فسمو «من عن آية» بعد اسعائه طويله فادا ادنوا من وجوهم مايرب لجوم وجوهم في السراب فادا سرو قطع امعاهم ثم وصف اهل الجنة فعال

«وجوه يومئذ باعثة» مسعته ناب صار و نعمه

«لسمعها راصية» اي - رسم عملها في الدنيا حين راب نوانه في الآخر وقبل فيه مدمم وناحس، والتعديس «راصية» لسمعها واللثم رباد كما يقول صارت لريد راب ريد صارت ريدنا وقبل سواب عملها في الجنة «راصية» قبل هم اهل الله

«في حة عاليه» اي - مرتعه من وجهن علوا السرف والعا وعلوا المكان والارتفاع وقبل الجنة «عاليه» لاهي في السماء در حانها من فوق وجهن هاونه لانيها في الارض دركانها من تحت

«لا تسمع فيها لاعة» فرا اني كسر و انوعمرو - يعقوب برواسه رويس لاسمع بالناي وصمها «لاعه» بالرفع وفرا نافع بالنا وصمها «لاعه» بالرفع وفرا اني عامر والكوهون و يعقوب بروانه روح واني حسان «لا تسمع» بفتح الاء «لاعه» بالنصب على الخطاب للنبي (ص) اي - «لا تسمع فيها» كلمه ناب لمو وقبل لاسمع بمعهم بعضا كلمه محروسم كما تسمع اهل السراب في الدنيا

«فيها عن حارته» اراد عونا لان العن اسم حس ومعا انها بحري على مايريدونه بحري في اي موضع ارادوا حرثها فيه و بحوران تكون «حارته» اي - دائمه انما لا تقطع و بحوران ان يكون العن من الماء او من الحمر او من المسك

او من النّس

«مفها سر» جمع السر ير الواحها من ذهب مكّله بالزبرجد والدر والياقوت
«مرفوعه» اي - رفعة عاليه طولها مانه فرسخ وقل مرفعه مالم يحى اهلها فادا
اراد ان يحلّس عليها بواصبه حتى يحلّس عليها بم رفيع الى موضعها
«واكوات» جمع كويوهى الآمه التى لا عرو لها ولا خرطوم وقل الكوب
المدح «موضوعه» يعنى وصع على حافات الانهار وقل وصع نريسا
للمحالى

«ومارق» اي - وسائد ومرافق «مصوفة» مصفا حسب بعض مفسدون
عليها اذا جلسوا وسكون واحدتها حرفه صم النون
«وررائى» اي - طباق «مسنوه» اي - مسوطه لها حمل رفيع واحدتها
ررسه وقل «مسنوه» مفرقه فى المحالى محبلة فى الالوان
«افلا ينظرون الى الابل كيف خلقت» وجه لمعنى هذا الآيه بما فيها ان
القوم لما ذكر الله الحيه وما بعددها من الممارل الرفيعه والسرر العاليه التى سسكها
كدا وكدا قالوا ادراعا فكيف بعدد احدا عليها وناميه صسر و هو لا تكاد يرفى سطحا
بغير سكم وبعبث المسركون منه فقال الله تعالى

«افلا ينظرون الى الابل كيف خلقت» اي - اذا اراد صاحبها ان يركبها
طاطاب رأسها له حتى سموى عليها كذلك السرر بطاطا للمومن رراتها وماردها
حتى سموى عليها فادا تمكّن عليها برفع وصبر عاليه مسنويه وقل حصن هذا
الاساءه الاربعه نالذكر لان القوم كانوا اهل حياء و بندر فكا والا ساهدون اذا برروا
من احصهم الا الارض المسوطه والحيال المسنويه والسماء المرفوعه ولم يكن لهم مال
سوى «الابل» فامرهم بالنظر والفكر فى هذا الاساءه التى كانت مساهد لهم لسمندلوا
بذلك على وحدانه الله عزّ وجلّ ثم ان «الابل» من احص مال العرب واعر فلذلك
حصها نالذكر وفيها من السحاب مالنس فى عرّها من الدواب خلق فى ذلك المعظم يحلوا
بالنس و ينهمن بالحيال التّمل و يعاد بمرام يعودها الصبان ويسجوها الى موضع

يريدونه ويطعن عسر امام فسر وسجل و ينول من حلقها لان فادها اما مها فلا
يرسرس عليه وعصها سلم اليها و صلف سو كالا يصلعه من الدواب سى و يطا العصا فى
و يطوى اللؤل و يسمع يندرها و يسلفا و ويرها و لجمها و هذ الوحو لا يجمع الا فى
«الاول» من دون سائر الحيوانات قوله

«والى السما كيف رفعت» فوفهم على عطشها و ممانه حلقها لاعمد من بحها
ولا علاقه من فوفها

«والى الحال كيف نصب» على تفاوت حلقها و ممانه اركانها «كيف» نصها
الله على هذ الارض لسمعها بها عن الحركة والاضطراب
«والى الارض كيف سطحت» اى - دحبت و سطت
«فذكر» اى - دكرهم الادله و حهم على العكر فيها «انما اب مدكر»
لس عليك الا الدعاء والدكر

«لست عليهم مصطر» اى - مسلط فعملهم وكرهم على الايمان برل هذا
فل ان و مر بمالهم بم مسح بآيه الصالح
«الا من تولي و كفر» فانك مسلط عليه بالجهاد والله «بعده» فى الآخر
«العداب الاكبر» فعلى هذا القول يكون الاسماء متصلا و قبل هو اسما منقطع
عما قبله معنا لكن «من تولي و كفر» بعد الدكر
«بعده الله العذاب الاكبر» وهو ان يدخله النار و اما قال «الاكبر» لا بهم
عدبوا فى الدنيا بالحوق و المعط والممل والاسر

«ان اليآ انا بهم» اى - رجوعهم بعد الموت لا يموتوا ان طال المدى
«ثم ان علينا حسابهم» فى العاصم فمحارى المحسن ناحاته والمسيء ناساته
فكون الحساب معنى لجرأ كقول «ان حسابهم الاعلى ربى» اى - حراوهم

الموة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم»

الى سامع الاصوات مع بعد المسرى سكوب الذى العالم من الم الدكرى

فالب سعری والا ماسی کسر اسعر ی من ب اری له السعری

نار از دل من حیر ندارد گویی نا حوات من کسدر ندارد گویی
نارنگ بر سب هر رماسی سب من نار ب سب من سحر ندارد گویی
ای عنوان امه آسانی، ای طعرائ مسور دوسمی، ای صعل آینه بعن،
ای علمدار لسگردن، ای رماسد حابها و عارب کسند دلها بر سر کوی ناف ناله
واحدان بو در فمر دریای محب عوس سفیگان بو، در فمر که معارف خان ناحس
عاسمان بو، در مندان بلاناحس سوحسگان بو طعمه سارم خان حوس آن ناری را
که بر وار کسند در فصای طلب بو فدا کسم دل حوس آن مقلسی را که آ کسند
از درد نا ناف بو نمار کسم دند حوس آب مسطری را که بود در آرووی
دندار و

هر سب مگرام بمن نا بو بر آبی در را که سهلی و سهیل از بمن آند
کوسم که موسم صما نام و بر خلق راول سحنی نام و اندر دهن آند
«هل انک حدیث العاصه» نا محمد سدار و هساناس و خلق را سه کی
واسان را حرد از کار رسا حمر و سداند و عظام آن روری و حه روری؟ رور هسب
و عظم! رور ساسب و صول! رور بعاس و حمر! سمار سکوب بر رانها رد،
مهر فمر رلهانهاد سد عدل بر رانها سه حاک مدلب بر ر حسارها ساند مبادی
عدل رحاسه که ای رانهای گونا خاموس کردند ای دسهای خاموس سحر
گویند ای گواهان نا گونا امروز وب گمار سماس، ای حواسن فدر آتجه
دند اند بمائند، ای گماسیگان حکم آتجه دانند بگویند، ای نار گانان را
آ حرب فصاعهای خود بس آرند، ای گماسیگان حصر عرب نامهها در دسب اس
لسکر نهید ای عاسان و معرمان سحلاب رلا ل خود بر حواسد حوس امن
حطاب ساسب و عرب بخلق رسد، عاسان و بدکاران همه از سم و ححالب^۱ سر در

بس افکند است که ربّ العزّ کف * ولو بیری اذالمحرمون تا کسوا روسهم عند
 ربهم* دور چرا فرماید تا بر حرد^۱ بحسد و بمرد عطف و رفیر و جسم او سمع اهل
 جمع رسد همه را بود در آمدن حنائیکه ربّ العزّ کف و * بیری کل امه حائیه* همان
 و حروس یعنی بعضی از عرصات را آید آوار گرا گرا در موقع آمدن آنکه در
 میان همه خلق ملک طرفه العین حکم کند گروهی را بوارید بمصل گروهی را
 بار دارد بعد، گروهی را سرای دولت فرو آرد تا رو بهای بار و خون گل بر بار
 سکینه ربّ العزّ حسن گفته که «و حوّه^۲ یومید ناعمه^۳» «لنصفها راضه^۴» گروهی
 را بریدن محبت برید تا رو بهای فرو سکینه و جوارید است که میگوید
 حلّ حلاله «و حوّه^۵ یومید حاسه^۶» «عائله ناصه^۷» دردنا رنجها برد و رانصها
 کسند و همه هیهام بود گسسه صف صاحب سوامع است راهبان برسانان و در حوران
 اهل کتب که نه بر ملت اهل اسلامند و نه بر دین حق و تا کفر و صلاب رنابت و
 معاهدت نمی کنند و ی ایمان و اسلام عملهای فراوان نمی آرد و ربّ العزّ اسان را
 میفرماید «صلّ علیهم فی الجنّۃ الدنیا و هم یحسبون انهم یحسبون صفا» معاصر المسلسل
 اسلام ساز دارید و فرامان بنمایند و سرع مصطفی (ص) بر رک دارند و جمیع
 دانند که حرم امان و حصن حصن عالم اسلام است و سرع مصطفی (ص) در عالم اسلام
 گفته است هر صاحب قدم که در عالم اسلام بر فرو روی به گفته سرع مصطفی (ص)
 ندانست روس او بر و عراف است و روز گسار او فاسد، و حاصل کار او صلاب
 بهر من بجمعی که در سینه بنندگان رنجند بجم اسلام است عرب برین مرغی که
 از آسان ازل بر حاسب و در هوای اقبال میرسد مرغ اسلام است، سرع برین ناز است که
 از امر جمیع مرغ عالم دل نازند تا از اسلام است گفته عرب بران است که اسلام حنا رصف
 است حنا رصفی ناند عالی همتی بر رک قدری که دمسس مرفد او رسد مهر مار
 افعی در دماغ مو و حرد معوی که نانی، کمر ب احمر در طبل مرغان چه حوی؟
 که نسبی عزّ اسلام و عهد امان از صومعه راهبان و سینه برسانان چه طلب کنی؟

که هر گریه ای انسان محدودان در گاه عرسد و رحم خوردگان عند ازل اسلام
 چهر جمال خود ارسان بنوسند و لباس کفر و ضلال درسان بنوسند حاصل
 کردار بی ایمان و عاقبت ربانان و محاهدات انسان است که «تصلی نارا حمامة»
 «تصلی من عسایه» «لنس لهم طعاماً الا من صریح» «لنسمن ولا یعی من جوع»
 باز مومنان که آفات اسلام از برج سعادت انسان ماف و ناد کرامت از هوای
 عنایت رسرایی قرب انسان بوردند حاصل ایمان انسان و بواب طاعت انسان، است
 که رب العالمین گفت «فی حبه عالة» «لنسمع فیها لاعة» «فیها عن حارثة»
 هر مومنی را همی است بر بالای روضه رضا بعهده ما موعظها همی بر ماید
 جلد سیمه بر حبیب بکشد سراب وصل بوس کرد، طوی و رملی و حسی
 نافه اندر آن بهس حیمه هاسند مدور آفرید بعدرب اردر منور در آن حیمه ها
 بجهها نهاد از زر، بر هر حیمی همصد سیر بر هر سیری حورانی حور ماه آور،
 فرسها از سیدس و اسیر و نار کسند مرد ها آور حبه از دسای ما نافه، رحمت
 دسب خلق ما نافه در آن بهس حیمه ها روان و در حیمه الوان ا روح و روحان و
 مرغان با الحان و علما و وولدان بناسند از کن فکل بجه حداید جهان ساحه
 از بهر مومنان و دوسان

۸۹- سورة الفجر - مکیه

السورة الاولى

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند فراح بهاس مهریان
 «والفجر» نامداد روز «والبال عسر (۱)» وید سانه روز [دی الحجه]
 «والسمع والوتر (۲)» وحب و طای'
 «واللیل ادا سر (۳)» و سب که در آید
 «هل فی ذلك عسم» سید است این سو گند «لدى حجر (۴)» حر دمید
 ویرک را

«انهم لم یکنوا یحسبون» وندانی که حور کرد خداوند یو «نعاذ (۵)»
 «ارم دواب العماذ (۶)» معاذ ارم نا آن نالانهای مردک
 «الی لم یخلق مثلها فی البلاد (۷)» که هر کر حور انسان مسافر بندد
 در جهان
 «ویمودا لدین حانوا الصحر بالواد (۸)» و نمود که سبک می بر بندد در
 وادی حوس

«و فرعون دی الاوناد (۹)» و فرعون آن کسید بمرح بند
 «الدین طعوا فی البلاد (۱۰)» انسان که از حد بیرون سدید در جهان
 «فا یروا فیها العباد (۱۱)» و فراوان کردند در آن کراف و ما کاری
 «فصب علیهم ربک سوط عذاب (۱۲)» ما فروهسا الله بر انسان نارانه عذاب
 [ناد بر عاذ و آوار بر نمود و آن درمای اسای بر قبط]
 «ان ربک لالمرصاد (۱۳)» خداوند یو بر کند کا است
 «فاما الانسان اذا ما ابتله ربه» اما مردم آنکه که الله او را سارماید

«وَأَكْرَمَهُ» و او را به بی‌ناری گرامی کند «وَنِعْمَهُ» (۱۴) «به بی‌سمی و بدرستی
 باز برورد کند» فَقَوْلُ رَبِّي أَكْرَمِي (۱۵) گوید الله مرا سار میندازد
 «وَأَمَّا آدَا مَا أَتَيْتُهُ» و اما چون الله او را سار مینماید فَقَدَرُ عَلَيْهِ رُوحَهُ (۱۶) و در وی
 او مرا و سگ کند «فَقَوْلُ رَبِّي أَهْلَانِي» (۱۷) می گوید خدا و دمن مرا حواری کرد
 «كَلَا» نه حمانس که او مگوید نه آن از تارس و نه این از حواری
 «لَا أَتُكْرِمُونَ النِّسْم» (۱۸) بلکه مندر مردگان را سار نمی‌نوارید
 «وَلَا تَحَاصُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ» (۱۹) و بر طعام دادن درویشان یکدیگر
 را نمی‌انگیزانید

«وَلَا تَكُلُونَ الرِّثَابَ» و مرد بازمانده میخورند «إِكْلَالُهَا» (۲۰) خوردنی

بیهب

«وَيَحْشُونَ الْمَالَ» و دوست میندارد مال را «حِشًا حَمًا» (۲۱) دوسی سب

فراوان

«كَلَّا» آری حسن است «إِذَا ذُكِرَ الْأَرْضُ ذَكَادُكََا» (۲۲) چون این زمین

باز بار می‌سکند و گوید کوفی سب

«وَحَاءَ رُثْكَ» و آمد خدای تو «وَالْمَلِكُ ضَمًّا صَمًّا» (۲۳) و فرسگان

قطار قطار

«وَحَيُّ يَوْمُنْ دُجْهَم» و آوردند آن روز دوح را «يَوْمُنْ دُجْهَمُ الْإِنْسَانُ»

آن روز مندید مرد «وَأَتَىٰ لَهُ الدُّكْرَىٰ» (۲۴) و کھا حای تند بر من است او را

«نَقُولُ بِاللَّسِي قَدِمْتُ لِحُؤُونِي» می گوید کسک من کردار نکو نس

فرا فرساید^(۱) این روز رند کس خس خود را

«يَوْمُنْ لَا تُعَدُّ عُدَاةُ أَحَدٍ» (۲۵) آن روز چون عذاب او کس را عذاب نمکند

«وَلَا تُؤْتِي وَثْقَهُ أَحَدٌ» (۲۶) و چون مند او کس را نمیدند

«يَا أَيُّهَا الْمَنِي الْمُطْمَئِنَّةُ» (۲۷) ای من آرمند ، ای کس آرمیده ، [دل بر

۱- ح ملائکه

(۱) سینه است قدم سلاو می فرا فرساید

ایمان و حسن

« ارجعی الی ربک » باز گردد ناحداوند حوس « ترا حبه مرصه (۲۸) » نادان
و کردار خود بسندید و خداوند یو او بو کردار بسندید
« فادخلی فی عادی (۲۹) » در آی در میان دهگان من « و ادخلی حسی (۳) »
در آی در بهسب من

الموة الثانية

این سور المهر نامد و هماناد و هب حرفسب ، صدو سی و هب کلمه ، سی
آیه از شمار کوفیان و سی و دو آیه از شمار مدنیان و سی و نه آیه از شمار بصریان
احلافست میان اسنان اندر چهار آب کوفیان « فی عادی » آب شمارند مدنیان
« وبعه » آیه شمارند ، « وعلیه رقة » آب شمارند « وحی یومئذ یحیم » آب
شمارند و این سور مکی است حمله ه مکه فرو آمد ناحماع مفسران و اندرس
سور نه ناسخ است و نه مسح روایت کنند از این کتب از معاصر (س) گفت
« هر که سور المهر بخواند روز آدینه خدای عروجل او را نامرود و هر که در
دیگر روزها بخواند ، بوری ناسد او را روز قیامت بوله

« والمهر » « و لیال عشر » « والسبع والوتر » « و التل ادا لبر » اس همه
سو کنندان است که رب العالمین ناد می کند و در هر آن دگر سو کند سار است
بر ایا که هر آن بلب عرب فرو آمد بر عادت عرب و العرب اکثر حلوا لله فما فی
کلامها در هیچ لب آن سو کنندان نیست که در لب عرب و رب العالمین مصطفی (س)
در بلب رسالت و سخن کس ما مسرکان سو کند معمر ماند « هل یلی وری » « هل ای
وری انه لحق »

« والمهر » و هب المعاد الصبح و المراد به النهار کله که بوله « والصحی »
و قبل هجر الله لعناد هجره ای - اظهر فی افق السماء فی المسر سارا نادار
اللیل المظلم و اقبال النهار المصی و اسناد یوم من الایام و هما هجران مسطر و هو المحرم

للاكل والشرب في رمضان ومسطبل وهو الذي قبله كذب السرحان ولا يسلق به حكم وقبل معنى امحمر امحمار الماء من العيون والساب من الارض وقبل امحمار الماء من اصابع رسول الله (ص) يوم الطائف وقبل امحمار الساب من الصحرة لصالح (ع) فعلى قول من يقول «الصحرة» سق عمود الصبح احبلعوا في امهائى صحر؟ - فقال قوم بالعموم وانه صحر كل يوم الى امهائى الدنيا وهو قول القرطبي وحين الآخرون فقالوا هو صحر اول يوم من المحرم بفتح صحر عه السه وقال الصحاك هو صحر اول دى الحجة لان الله تعالى قرن الانام ٤ وقال مقاتل «صحرة» كل جمعه في كل سنة وقبل هو «صحرة» يوم المحر قوله تعالى

«وليل عسر» هي العسر الاول من دى الحجة وهي افضل انام السنة قال السبي (ص) «سندالهور شهر رمضان واعظمها دى الحجة» وعن حاتم بن عبد الله قال قال رسول الله (ص) «ان افضل انام الدنيا انام العسر» قالوا ما رسول الله ولا مبله في سئل الله؟ قال «لا لا عسر وجهه في التراب» وقال (ص) «احبار الله الرمان فاحبار الرمان الى الله الاسهر الحرم واحب الاسهر الحرم الى الله دى الحجة واحب دى الحجة السى الله العسر الاول وعن ابن عباس (رض) قال قال السبي (ص) «ما من انام اركى عدا الله ولا اعظم احرا من حرج عمل في عسر الاصحى» قبل ما رسول الله ولا المعاهد في سئل الله؟ قال «ولا المعاهد في سئل الله الا وحل حرج نفسه وماله فلم يرجع من ذلك شيء وكان رسول الله (ص) اذا فاته شيء من رمضان فصا في عسر دى الحجة قال «وصيام يوم منها يعادل صوم سنة وهما ليلة منها يعادل ليلة القدر» وقال الصحاك في قوله «وليل عسر» قال هي العسر الاول من شهر رمضان وقال ابن عباس هي العسر الاواخر من رمضان وقبل هي العسر الاول من المحرم الى عاشرها يوم عاشرها اقسام الله عر وحل بها لسرها وفصلها والمرب تذكر التالى وهي بعينها نادامها فما يقول سى هذا لى السامية والمراد بها الانام

«والسمع والور» قال ابن عباس «السمع الحلق حاله من السكل والور»

الحالى الفرد بالسر له ميل وذلك ان الله تعالى خلق من كل سى روحين كعوله

« ومن كل شيء جلبنا روحاً » وقال تعالى « وجلبناكم أرواحاً » والثور، هو الله
 الأحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً أحد. وفي « السمع » يوم البحر
 « والثور » يوم عرفة لأن يوم عرفة هو التاسع وهو يوم و يوم البحر هو العاشر
 وهو سمع. وفي « السمع والثور » الصلوات فإن فيها سمعاً وثوراً فصلو المغرب
 وبرا الأربعة النوافل سمع. وفي « السمع » أبواب الجنة لا بها بمانه، والثور، أبواب
 النار لا بها سمع فكانه اسم بالجنة والنار وقال الحسن « السمع والثور » العند كلة
 فيه سمع وعنه ور. وقال مقاتل بن حيان « السمع » الأمان واللىالي، والثور
 الدم الذي لليلة بعد يوم الصامه فرا حمرة والكسائي « الثور » بكسر الواو
 وفرا الآحرون يصبها همالسان قوله

« واللبل اذا نرى » أى - « اذا » مضى وذهب كما قال « واللبل اذا دبر »
 وقال فائدة أنا جاء وأقبل. وفي « اذا نرى » نرى فيه السارى كما
 قال لبل اسم أى - سام فيه السام وأراد كل ليلة وقال معاهد وعكرمه و
 الكلى هي ليلة المردفة. وفي « ليلة العذر » هي ليلة الأصحى فرا ابن كسر
 ونافع وابن عمرو و يعقوب « نرى » بالناء في الوصل ويعقوب ابن كسر و يعقوب
 بالناء ايضاً النافون يحدقونها في الحائض فمن حذف فلو فاق روس الآى ومن أسب
 فلا بها لا العمل ولا العمل لا يحذف في الوصف نحو قوله هو بعضى والافصى

« هل في ذلك قسم لذي حجر » أى « هل في ذلك » كفاه « لذي » عمل
 فيعرف عظم هذا الاسم. وفي « هل في ذلك » ما قسم به أهل العمل اذا بالغوا في
 القسم. وفي كنى « ذلك » فسم « لذي » العمل وسمى العمل حجراً لأنه بحجر صاحبه
 الباطل كما سمي غلاماً لأنه يعمل على الصالح وحواء القسم قوله « ان ذلك لبالمرصاد »
 واعرض عن القسم وحواءه قوله عز وجل

« ألم تر » معنا السجدة أى - « ألم » بحر « ألم » يعلم « كيف فعل ذلك بعداد »
 يحوف أهل مكة بنى « كيف » أهلكتهم؟ وهم كانوا أطول أعماراً وأشد قو من هؤلاء
 قبل هما عاذان عاد الأولى « وهى آدم وهم قوم هود أهلكتهم بالريح وعاداً آخر وهى
 ٦٠

نمود، و هم قوم صالح اهلکوا بالصحه و قبل ارم قبله من عاد الاولى^۱ قال
محمد بن اسحق ارم اسم حد عاد و هو عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح و
المعبر «نعاد» سبط «ارم» و قبل هو اوعاد و المعبر «نعاد» اس «ارم» و هو لا
يصرف يكون في موضع الجر منصوبا و قبل «ارم» اسم البلد و المعبر «نعاد»
صاحب «ارم» و بعد المضاف و قبل «ارم» اسم دمشق، و قبل اسم الاسكندريه،
و قبل اسم مدینه ساها سد اد بن عاد قوله

«ذاب العمد» ای - «ذاب» الاحسام الطويله قال ابن عباس معى طولهم
میل «العمد» کان الا سان منهم من سس و سس دزاعا الى مانه دزاع، رأى عظم
دزاع من منهم اسى^۱ عسر دزاع او عظم سان نارس المص فعلی هذا معى

«ثم يحلق مثلها في البلاد» ای - «ثم يحلق» میل عاد و قبله «في البلاد»
من سد قوبهم و طول قام هم و هم الدس قالوا «من اسد مناو» و قال الكلبي «ارم»
هو الذي يجمع اليه لب عاد و نمود و اهل السواد و اهل الحريرة كان قال
عاب ارم و نمود ارم فاهلك الله عاداً ثم نمود و معى اهل السواد و الحريرة و
کاوا اهل عمد و حمام و ماسه سار سجعون العرب و الکلا و ذلك قوله

ذاب العمد، ای - «ذاب» العمد و الحمام سجعون من مکا الى مکا
للاضعاف و قبل «ذاب العمد» ای - «ذاب» لما الرفع «التي ثم» يحلق
مدینه «في البلاد» میل مدسهم و هی المدینه «التي» ساها سد اد بن عاد على صفا
«ثم يحلق مثلها في البلاد» الدنيا

و سان ابن فسه آتس کسه از امام عصر حوس عثمان بن سعید الدارمی
روا ب کردند از عبد الله بن صالح از ابن لهنعه از خالد بن عمران از وهب بن
مسبه از عبد الله بن فلاحه ابن عبد الله بن فلاحه کف سمری گم کردم در صحرای
عدن همی کسم در آن ساان در طلب سر، نا در افامد دیوار سبی عظم حبان
دنداسم که آنجا مردم اند سهر سس قصد کردم در درون دیوار سب سد
سهر سانی عظم دندم، اساس آن از حرع نمایی د وازها از دروسم صرها تر بالا

بر سونهای ریح و دما فوف بناسه و نالای قصرها عرفها از رزو سم و لولو و نافوب
 ساحه ، درهای آن قصور و عرف بعضی از نافوب سرح و بعضی از نافوب سید همه
 معانی یکدیگر ساحه همه رمن آن صادق مسک و رعران ربحه در کوبهای آن
 دوحهای مودار مار آمد و بر در حان حوینها روان در کند ها سم حام و بحای
 سیکه بر مر وارد و مر حان آن مرد در آن خانه مدهوس و منحربند
 خود گفت و آلدی بع محمدنا الحق ما حلوا الله تعالی مثل هذا فی الدنیا مثل ام
 در دنیا نسب مگر آن بهاس است که رب العالمین در کتاب حوس وصف آن کرد !
 کما دسم بدان ریح و دما فوف میرسد که سح اسوار و محکم بود یکی از
 آن مر وارد و صادق مسک و رعران لحنی راسم و سرون آمدم و من خانه درین
 داسم ناحانه خود رسیدم و از آن قصه بعضی بار گفتم و از آنچه داسم اربوانگری
 بر من پیدا شد آن قصه و حیرت سرگشت و حلیفه آن روزگار معاونه و د
 این حیر وی رسید مرا بخواند و سرح آن قصه از من در خواست من آنچه دید
 بودم بخوبی ناوی بگفتم معاونه کس فرساید و گفت احبار را حاضر کرد گفت
 یا نا الحق هل فی الدنیا مدینه من ذهب و قصه ؟ در دنیا هیچ سارسانی را دای که
 نمای آن از رزو سم بهاد اند ؟ - گفت قصه آن مدینه از کتب مستسنان خواند و د
 گفت بلی آن مدینه که رب العالمین در کتاب قرآن میگردد «ارم ذات العباد»
 مدینه ای است که سداد عباد بنا نهاد عباد اولی را دوسر بود یکی سداد و دیگر
 سدید ، عباد هالک شد و این د سر از وی ارمادید و دیار و بلاد مهر بستند و
 خلق را مفهور خود کردند سدید نیز هالک شد و سداد رحه رمن مالک شد بها
 و دیگر ملوک رمن همه مفاد وی گسند و سر خط فرمان وی نهاد و آن سداد
 بر خواندن کتب موسسه مبالغ و د در کتابها و قصه ها حدیث بهیست خداوند
 حل حلاله و صفات آن بسیار خواند بود و دانسته نفس وی روی آراست از سر
 نبرد و بکسر طعنان که من حان بهیست در دنیا سارم و در ممالک وی در سب و سب
 ملک بود نمرود با هر ملکی در مملکت حوس هر چه داسد از رزو سم و حواهر

همه بوی فرساده و اسبادهای خاکی از همه دمار و افطار جمع کرد تا آن مدینه بر آن صفت ساحند بسصد سال او آن فارغ شدند آنکه بفرمود تا گرد آن سارساں دیوار سسی بر آورند تا حصی حصی گسب و بفرمود تا گرد آن حصی هرار قصر ساحند و در هر قصری و در بری از ورزاه حوس بساند تا اهل و عیال و مال و بفرمود تا هر از علم بر مال مازها ساحند و مردان مازران^(۱) سان ماسانان بر آنجا ساند آنکه د سال دیگر سار و چهار خود می صاحب و برست آن میداد که خود تا آن مدینه بچوبل کند تا حیل و حسم و ورزا و ندما و سا فراوان فرا را بود و عمر وی بهصد سال رسد ، خون میان وی و میان مدینه یک روز را مانده بود رب العالمین از آسمان بفرمان روان سجده ای فرساده و همه را یک طرف هلاک کرد که از اسان یکی رد نماید آنکه کعب احار معاونه را کعب در روز کار خلافت بومردی از حمله مسلما ان ارس^(۲) سرحی کونا مردی که ریسای و برگردن حالی دارد و در آن سان سمری می طلبد در آن سارساں سودا و آن مرد عبد الله^(۳) بود و در آن مجلس حاضر بود بر دیک معاونه کعب اوی گرسب کعب هذا والله ذلك الرجل

انسب قصه «ازم داب العماد» : التي لم تخلق منها في البلاد ، قوله «وتمود الذين حابوا الصحر» ای- وسمود «الذين حابوا الصحر بالواد» الحوب القطع يقول حب القمص و منه سقى الحب رالفه بحوب الفاء کا ا بقطمون الصحور وادی المرئ وادی الحمر من السام و سجدون منها سونا كما قال الله عز وجل «وسجدون من الحمال سونا آمنس» قال اهل السر اول من سجد الحمال والصحور الرحام تمود فموا من الدور والمنازل التي القطار وسد مانه الف كلها

(۱) صفت و توصیف در جمع مطاب کرد و این از حواس بر قدم است

(۲) ارس اذات سان حسی است ، چنانکه سعدی فرمود

ارس مه یار ای عابد فرسی ملامت طلعی طایب رسی

من الحجار است این کسر و یعقوب الباء من الوادی وصلا ووفعا علی الاصل واسها
 ورس عن نافع وصلا والآخرون یحذفونها فی الحالین علی وفق روس الآی
 «و فرعون ذی الاویاد» بمعنی فرعون موسی و هو الولید بن مصعب بن ریان
 ابن یروان ابو العباس القسطنطینی و الیه منسب الافرنج العباسیه «و فرعون» لقب و القبط
 سمی الحجار فراعنه قوله

«ذی الاویاد» احمقوا منه فقال مصهم بمعنی الحمود والحموع الکفر الفجر
 الدین کاوا «اویاد» مملکته و یعون امر و قال یحیی بن حمر کتاب له مبارات
 یعد الناس علیها و قبل «الاویاد» عاز عن باب مملکته و طول مدینه کسوت
 «الاویاد» فی الارض قال الشاعر
 فی ظل ملک ناب «الاویاد»

و قال ابن عباس سمی فرعون دا «الاویاد» لانه اذ کان عصا علی احد
 مذ بن ارمیه «اویاد» حتی یموت و كذلك فعل بامرانه آتیه لبهر احم و بامر
 حاربه حریل رکاب ماسطه هتجل لب فرعون اصحاب سر کفنه اذ که ابن ماسطه
 دحر فرعون را موی سابه مرید سابه اردن سوی بغداد کف بعض من کفر الله
 دحر فرعون کف هلك من آله عرانی؟ حر ار بدر من برا حدانی هب؟
 ماسطه کف الہی و آله اسک و آله السموات و الارض و احد لا سربک له دحر
 بر حاسب گریان من بدرسد بدر مرو را کف حرا مسکری؟ - کف ماسطه مرا
 کف که حدانی من وحدانی بدر و وحدانی هب آسمان و زمین یکی است گناه و
 نکنا که اورا سربک و اسارت لب فرعون مرو را بخواوند و اورا بعباد حوس سم داد،
 کف اگر ارا بن کمار و ان دین که داری بر نگردی و وحدانی من اقرار دہی برا
 بمعنی بیدلک کم ماسطه ما وی همان کف که ما دحر کف و اربو وحدانی بر یکسب
 فرعون مرمود نا اورا چهار بمعنی کردند و اورا بمعنی در زمین دوحسد و عاز و کردم
 فراسه وی کنداسید فرعون کف را دو ما در این عذاب فرو گذارم، اگر ارا
 دین حوس نار نگردی کف من اربو وحد و اردن حق نار نگردم و اگر همداد

ما مرا در این عذاب داری! ماسطه دو دحر داسب یکی خرد که سرهمی خورد
 و یکی بر رگه نری رسد آن بر رگه را ساوردند و سر وی مرسته مادر بردند
 و مادر او دین بر یکسب آن طفل رصع را ساوردند مادر حون آن طعله^(۱) دند
 مگر سب و حرع کرد رب العالمین آن طعله را ربان فصیح دند^(۲) تا کف با اما
 لایعری فان الله قدسی لك منا فی الحجه! اصری فاك بعض الی رحمة الله عروحل
 و کرامه ای مادر سر کن حرع مکن! انك رحمیو کرام الله می روی و سبست
 حاودان بس او را هلاک کرد والله تعالی او را بعوار رحمت حوس برد و فرعون
 کس بطلب سوهروی فرساده، حریل و او را ناصند من فرعون را گمید که
 حریل در فلان خانه مرفلان کو گر صبه فرعون دومرد فرساده آن خانه
 حریل را دیدند در شمار اسناد سه صف او و حوس میان بر ماضی وی اسناد
 اسان هر دو نار کسند و حریل دعا کرد بالله کف اللهم انک تعلم ائی کتب
 انسانی مانه سه ولم بظهر علی احد، فانما هدی الرحلس کم علی فاهد الی دینک
 واعطه من الدنسا سوله و انما هدی الرحلس اطهر علی فعجل عونه فی الدنسا واحمل
 مصر فی الآخر الی التار کف خدا و بنا خود میدانی که صد سال ایمان بهمان
 داسم و همع دسمی بر من طفر نواف و حال من ر کس آسکار انگسب خدا و بنا
 ارین دو مرد آن یکی که کار و حال من بر من نبوسد او را را های بدین حوس و
 ایمان کرامت کن و اردنا آنچه خواهد مراد من حاصل کن و ارا من دومردان یکی
 که حال من طاهر کند و دسمی را بر کار من اطلاع دهد دودما او را بعو بسمان
 و در عمی! او را آنس رسان اسان هر دو نار کسند دعای حریل در یکی رسد
 امان آورد و مسلمان ناگدین کسب و با بس فرعون بندو آن دیگر ر فرعون
 سد و فیه حریل تا سکارا کف علی روس الملا فرعون کف مانو هجکس بود
 که نا نجه بو مسکومی گواهی دهد - کف فلان کس با من بود، و همان گوید که

(۱) طعله طعلک

(۲) دند میل داد

من گفتم آن مرد را ساوردند و فرعون او وی پرسد که آسمه این مرد میگوید راست است؟ - او جواب داد که لاماراب مما قال سنا ارآسمه او میگوید خبر ندارم و هیچ ندیدم فرعون فرمود تا آن مرد دیگری را بردار کردند و آن دیگری را بمواحب و عطا داد پس خبر نه آسمه رسید که فرعون ماسطه را بمصح سد هلاک کرد آسمه گفت این دین اسلام با کسی بهمان دارم و بر ما سبب دین حد صبر کنم؟! فرعون گفت اب سر الحلق و احسن عمدت الی الماسطه فصلها ای - فرعون بر سر آن مردگان بوی، حسب برین عالمان و بی که آن ماسطه را حیان عذاب کسی فرعون گفت مگر آن جنون که ماسطه را کرف بر سر کرف؟ - گفت من دیوانه نیام و مرا جنون نگرفته من همی گویم که حدای من و حدای تو، جدا و جداست آسمان و هم زمین است، آن مکانی بکنای بی سربک و بی انبار فرعون او را بر مصح سد در کسند همچنان که ناماسطه کرد، و آساستگی عظم بر سینه وی فرو گذاشت رب العز آن ساعت در بهشت بروی گساده و نوار و بعم بهشت فرا بس جسم وی داس تا آن عذاب روی آسان گشت و گفت «رب این لی عندک بسا فی الجنة و بحی من فرعون و عمله و بحی من العموم الطالمس» قوله «الذین طعوا فی البلاد» ای - کفر و حاسور و اعدای و بسوا علی الله عز و جل و بسوا له الحرب و هم بر سله لاجدوهم

«فاكثر وافه الصاد» مالمکروا الممل والهت و منع الناس عن عباد الله و طالب اعمازهم و ساءت اعمالهم نارس الممن و نمرود نارس السام و نمرود بالسواد فقط بمصر

«فصب علیهم ربک سوط عذاب» ای - ارسل من فوق عذابنا سطا بهم و دمرهم

قال الزجاج جعل سوطه الذی صر بهم به العذاب

«ان ربک لما المرصاد» قال مقاتل ممر الناس علیه لایعونه احد و واحد کلاً جامعاً و فی التفسیر ان الصراط سبع فطائر ثلاث صعود و ثلاث هبوط والسابع وسطها فی اعلى الصراط علی المنظر الاولی الامامه الی لا یحاورها لامن

اذاها في الدنيا وعلى الصطر التائه الرحم لاسحاورها الامس وصلها في الدنيا والله
عروحل على الصطر الاعلى ما في رحله « يقول «وعربي لا يمر بي اليوم ظلم ظالم» - وفي
بعض التروايات ان على حشرهم سبع فاطر تسال الصعد عن السهاد في اولها فان
اى بها نامة حار الى التائه فسال عن الصلو فان جاء بها نامة حار الى التائه ، فسال
عن الركوع فان جاء بها نامة حار الى الراسه ، فسال عن الصوم فان جاء به نامة حار
الى الحامسه فسال عن الحج وفي السادسة عن العمر وفي السابعة عن المطالم
فان حرج منها قبل له « اطلق الى الجنة »

« فاما الانسان اذا ما ابتلى ربه » تزل في عيه في ربيعة ، وفيل في
امه بن حلف الحمحي « ابتلى » اى - امتحنه « ربه » فالمعنه « فأكرمه » بالمال
« وبنعمه » بما وسع عليه « ورثه » « فيقول ربي اكرمى اى - فسلنى بما عطايتى بربى
الاكرام في كسر الحط من الدنيا هذا كعوله « ليعولن هذا لى »

« واما اذا ما ابتلى » بالمعز « فعلى ربه » اى - سئى « عليه » وفيل
جعل على مقدار النعمة والكفاية « فيقول ربي اهانى » اى - ادلى ، فالمعز يرى الهوان
والمدة في فله الحط منها فرد الله على من طس ان سمع الرزق اكراما وان المعز
اهانه فقال

« كلاً » اى - لس الاكرام والاهانه في كسر المال وفله واحا الاكرام والاهانه
في الطاعة والمعصية وفيل معنى « كلاً » هاهنا اى - لم تكن سمعى ان تكون الحمد
على نعمه دون كفر لم سمعى ان تكون حمد على الحالى جميعا وفرا
ابو جعفر و ابن عامر « فقدر » بسديد الدال والآخرون بالمحصد وهما الممان وفرا
بافع و ابن كسر و ابو عمرو و يعقوب « اكرمى واهانى » ماناب الباء في الوصل
ويصف ابن كسر ويعقوب بالباء والآخرون بحدفوها وفرا ووصلا قوله

« بل لا تكرمون السهم » فرا اهل البصرة « تكرمون » و « حصون » و
« ياكلون » و « يحقون » بالباء فهن وفرا الآخرون بالنا « لا تكرمون السهم »
اى - « لا » حسبون اليه وفيل « لا » يعطونه حقه فال معانيل كان قدامة بن معطون

سماً في حرامة بن خلف فكان يدفعه عن حفرة فربل فيه « لا تكرمون النسم »
 « ولا تباحثون علي طعام المسكين » اي - لا تبايئوه ولا تمارون به ، وبعد ر
 « علي » اطعام « طعام المسكين » و قبل وضع الطعام موقع الاطعام كالسبا موقع
 الانساب وقرأ ابو جعفر و حفره و الكمانى و عاصم « يحاصون » يصبغ الحاء و
 الف بعدها اي « لا » يحسن بضمهم بعضا عليه

« وياكلون التراث » اي - ميراث النمامى و اموالهم « اكلاها » اي سديدا
 بالعلمه وهو ان ياكل بفسه و يصبغ عبر وذلك اهم كا و الا بور و النساء و الصبيان
 و ما سسهم وقال « انى ريد » الاكل للهم الذى ياكل كل سىء بعد لاسال عنه
 احلال ام حرام ؟ - و ياكل الذى له و لغيره و قبل « اكلاها » اي - جمعا يقال
 لمب ما على الحيوان المله اذا جمعه فاكله اجمع

« و يحنون المال حيا حيا » اي - كسرا مفرطاه يقال حم الماء فى الحوص
 اذا اجمع فيه و كسر

« كالا » اي ماسعى ان يكون الامر هكذا و قال مقاتل اي - لا يفعلون ما
 امروا به فى النسم و فى المسكين ثم احرر عن بلههم على ماسلف منهم حين لا ينفعهم
 فقال عمر بن فاذل

« اذ اذتك الارض ذكاً » مر بعد مر و كسر كل سىء على طهرها من حبل
 و بناء و سحر فلم يبق على طهرها سىء قال الزجاج « ذكاً » و لربل قوله
 « و حة رثك و الملك صفا صفا » هذا كقولهم « هل ينظرون الا ان ياتهم الله
 فى طلل من العمام و الملائكة صفا صفا » اي - يصف الملائكة صفوا كصفوف اهل
 الدنيا قبل اهل كل سما صفا على حد فمكون سمعه صفوف قوله

« و حى يومئذ يجمعهم » قال عبد الله بن مسعود و مقاتل فى هذا الآيه يعاد
 جمعهم بضمهم الف رمام كل رمام يند سبعين الف ملك لها يعط و و ربحى يصب على
 سائر العرس روى فلان ابراهيم ملك مغرب و لا سى مرسل الا حمار كسه يقول تعسى نفسى،
 و لسا (ص) يقول امسى امسى « يومئذ » يعنى يوم يبعث « يجمعهم » يندكر الانسان

اى - يدكر ما احبره فى الدنيا فسمط ' واتي له الدكرى ' اى - ' اتي ' سمع ذلك ومن اس له الموه قال الرجاج يظهر الموه ومن اس له الموه ولس مدار الكلف

' نقول نالسى قدم لحوى ' اى - ' قدم ' من الاعمال الصالحه ' لحوى ' بعد موى

' قومند لاعدب عد به احد ' فرا الكسانى وبقوب ' لاعدب ' و ' لا يوبق ' سمح الدال رالباء على معنى ' لاعدب ' ' احد ' فى الدنيا كما ' بعدب ' هو فى الآخر

' ولا يوبق ' مل وناى الله ' احد ' ' قومند ' وفل هو رحل بعنه وهو امه بى حلف بمعنى ' لاعدب ' كعداب هذا الكافر ' احد ' ' ولا يوبق ' كوفاه ' احد ' فعلى هذا الرأء الهاء الاولى ' والنايه راحمان الى الانسان وفرا الآخرون بكسر الدال والبا ، ومعنا ' لا ' ' احد ' فى الدنيا ' بعدب ' مل ' بعدب ' الله ذلك اليوم و ' لا ' ' احد ' فى الدنيا ' يوبق ' مل ' وفاه ' للكافر ذلك اليوم وسحور ان يكون معنا ' لاعدب ' عذاب الله ' احد ' اى - ' لا ' سولى ' عداه ' عر فهو الذى سولى بعدب الكفار ويوسفهم معه من عر ان كلهما الى عر فكون فيه رناد فى الهويل وسحور ان يكون ذلك فى بعض اوقانهم وعلى هذا الرأء الهاء الاولى ' والنايه راحمان الى الله وروى ان انا عمرو رجع فى آخر عمر الى قرأء من قرأ سمح الدال والباء وفل هى قرأء النى (س) فوله

' يا ايها النفس المظلمة اى - المظلمة بالله وبالا مان من فوله ' الدس آموا وطمس قلوبهم بذكر الله ' وفل اطمان بالسرى من الملايكه ، من فوله ' واسروا بالعه ' وفل اطمان اذ اوسب كتابها سمها قال الحسن ' النفس المظلمة ' المومنه الموفه الراصه بعصاء الله ، الآمه من عذاب الله وفل القلب الساكن مسكبه النفس لايحاله سك قال نزل فى حمرة بن عبد المطلب و احبلوا فى وف هذا المعاله فعال قوم فعال لها ذلك عند الموب ، فعال لها

« ارحمى الى » الله « راضية » لما اعطيت من النواب « مرصعة » عليك اى
الله عليك راض وقال الحسن اذا اراد الله فصها اطما ب الى الله ورضيت عن الله ورضى الله
عنها وقال عبد الله بن عمرو اذا مو فى الصد المومن ، ارسل الله عز وجل ملككس و
ارسل اليه سبحانه من الجنة ، فقال لها ارحمى « انها النفس المظلمة » ارحمى
« الى » روح ورضخان ورب عليك راض فمخرج كاطب ربح مسك وحد احد فى ابيه
والملائكة على ارجاء السما يقولون قد جاء من الارض روح طيبه وتسمه طيبه فلا
مترسات الا فصح لها ولاملك الاصلى عليها حتى وبى بها الرحمن مسعد بم فقال
لميكائيل « اذهب بهد فاحملها مع انفس المومنين » ثم يومر فوسع عليه فر سبعين
دراعا عرصه وسبعين دراعاً طوله وسندله فيه الرضخان ان كان معه سيم من القرآن
كما نور وان لم يكن حمل له ورمل الشمس فى فر ويكون مثله مثل العروس
نمام فلا وقطعا لاحبا له الله واذا وفى الكافر ارسل الله اليه ملككس وارسل قطعه من
نحاس وانس واحسن من كل حسن ، فقال « انها النفس » الحسنة ارحمى « الى » ههم
وعذاب الم ورب عليك عصيان وقال ابو صالح فى قوله « ارحمى الى ربك راضية
مرصعة » قال هذا عند خروجها من الدنيا فاذا كان يوم القيامة قيل
« فادخلى فى عيادى » و ارحمى حسي ، وقال آخرون اما فقال لها
ذلك عند الموت قال ابن عباس الخطاب لروح المومن نامرها الله بالرجوع الى
الحسد فيكون قوله « الى ربك » اى - « الى » امر « ربك » ، وقيل « الى ربك »
اى - « الى » من صاحبك فسمى ذلك ربا كما قال رب الدار ورب الدابة
« فادخلى فى عيادى » اى - مع « عيادى » « حسي » وقيل « هي » حمله
« عيادى » الصالحين مع الدير اتقم الله عليهم من السنين والصددين والسهداء و
الصالحين وقيل « هي عيادى » اى - « هي » عيادى وطاعى محدث الباء كافا المصلو
وقال بعض اهل الاسرار « فانها النفس المظلمة » الى الدنيا « ارحمى » الى
الله سر كها والرجوع الى الله سلوك سبل الآخر وفى بعض التفسيران هدا الآيه
براب فى حسب بن عدى الذى صلبه اهل مكة وحملوا وجهه الى المدينه فقال

اللهم ان كان لي عندك حشر وهوول وحشي نحو فلتك ، وهوول الله وجهه نحو الفل من
 عن ان يقول احد ، فلم يسطع احد ان يقول و قل رب في عمامتي عماميس
 انه سمعت سهندا مظلوما و قال سمعتني حشر ما اني عمام بالطاقف و سهدت
 حشاره فحآء طائر لم ير على حلقه فدخل بسنه ثم لم يخرجها منه فلما دفن بلس
 هد الآله على سمر القمر لا يرى من نالها

« نا انها النفس المظلمة » « ارحمني الي ربك راضيه مرصه » « فادخلي
 في عبادي » « وادخلي حسي »

الموة الثالثة

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » بسم الله كلمه مسعه لس سمو الى
 هما كل خاطر فطائر عن عاطر عن علم حقيقه معاصر ، كلمه عرير من ذكرها
 عرلسانه و من صحبها امير حسانه قدر « بسم الله » كسى داند كه دلى صافى
 دارد و در دل نادگارا آهوى دارد ، صاحب سسه اولوب عطف ناك دارد ، بظرا الله بس
 حسم حوس دارد ، حلوب « و هو معكم » نصر نكس يعن خود گرداند ، عن سمدارى
 و هسادى سود ، نا حون نام او گويد طمطنه حروف سمعها ميرسد و علمه عس
 بحانها مى بود قوله تعالى

« و الفجر » حليل و حشار خداوند كرد كار سو كند ناد مسكند بمصنوعات
 و افعال خود و او راحل حلاله رسد و ار خداوندى وى سرد كه اگر خواهد سو كند
 بداب خود ناد كند حسانكه « فوربك لسليتهم » « فوربك السماء و الارس انه
 لحن » و اگر خواهد صفاب خود ناد كند كموله « و العرا ان المجد » « من
 و العرا ان دى الذكر » را اگر خواهد بافعال خود ناد كند كموله « و الفجر و نال عر »
 اين را تفسير هاست از اقوال مفسران ، مسكود نام محترم كه اول سالت نام
 دى الحقيقه كه ما حج و ريارست ، نام رر آدسه كه حج درو ساست ، نام همه

رور در همه سال که و همی حاجی دوسانست و ساعی جلوی عارفانست ، بنام دل دوسان
که محل نظر خداوند جهانست ، بروسائی صحیح معرف که آسایس مومنانست و
وراجع اسان ار آنست

« و لئال عمر » بسهای دهئدی الحجه که رور عرفت در آنست ، بسهای دهه محرم
که عاسورا آخر آنست ، بسهای دهه آخر رمضان که سب قدر نعمه آنست
بسهای دهه نیمه شعبان که سب براب با آنست ، بسهای دهه موسی که « و انبیاها
بعسر » بیان آنست و مناجات موسی ناحی حاصل آنست

« و التمع » جمله خلق عالم که همه حرف آفرید دوان دوان فرین نکند نگرنا
صد نکند نگر ، حنا که نرینه و مادینه رور و سب بور و طلب ، آسمان و زمین
برو و بحر ، سمن و فمر حن و انس طاع و معصوب سعاد و وسعاف و عر و دل ، قدر
و عصر ، فوب و صعب علم و جهل ، حیات و ممات ، صفات خلق حین آفریند با صد آفرید
و حرف نکند نگر آفرید ، با صفات آفرید کار نماد ، که عرس بی دل است و قدرت بی
عصر و فوب بی صعب ، و علم بی جهل و حیات بی مون ، و نباتی و فایا و « و تر » است
نکنا و نگانه دیگر همه سبع اند حرف نکند نگر ساحه قومی علماء که سبند
« سبع » کو صفات و کو هر وه ، و « و تر » خانه کعبه « سبع » مسجد حرام است
و مسجد مدینه و « و تر » مسجد اقصی « سبع » رور و سب است حرف نکند نگر ،
« و تر » رور فمات است که آن را سب است « سبع » نفس و روح است ، امر و
فرین نکند نگر « و تر » روح باشد فردا که از فال خدا شود « سبع » اراد
است و سب « و تر » همه است عرب و سکس « سبع » راهد است و عابد فرین
نکند نگر ، « و تر » رید است مرید بها رودی فرین وی حدس^(۱)

فرید عن الحلان فی کثر بلد ادا عظم المطلوب فل المساعد

حلیل صلوات الله علیه دعوی مریدی کرد کف « و اعزلکم و مانند عون من
دو ان الله و ادعوا ربی فانه هم عدوئی الارب العالمین » انی و جهت و جهی ، الا به

(۱) حدس بار و دوس و مصوب ترجمه و شرح قاموس

هر کجا در عالم فرسه‌ای بود، با سوندی ار همه برآورد، آوار بر آورد که «ای
 داهبُ الی رتی سهدس» یعنی باوی مانند ناس که الکاتب عبد مانی عابد در هم
 گوسه دل وی برودن معلول شد لذا آمد که «قرنه لی فرمانا ای افرایهم اگر دعوی
 مریدی میکنی مرید ماند که «ویر» بود فرسه ندارد، بها بود، بهارود، اس
 فرزند فرسه بواسط او را از دل رو کن، فرمان د نامریدی صادق ناسی و
 گفته اند سان صدق اراد آتس که از بس حوس بر حرد وود خود ابود
 انگارد حسانکه آن پیر طرف گفت

آلهی بود من بر من باوان اس بونگار بود خود بر من نانا آلهی معص
 من بر من گرانست بود و خود خود بر من نانا، آلهی حرم من بر حلم بود بهاس
 وبرد عمو خود بر من گسرا و گفته اند اراد مرید حواس و سب و در را
 بردن، و حواس مردار حاس و وی حرد و حاس او از صاحب حرد با سانس
 حرد و نا حرد خواهد، و نا خواهد بخود اس همه منازل عودت اند و مراحل
 عباد مرید چون اس منازل مار برد مطلوب او حمله طالب او گردد ارعب اس
 بناحان وی رسد که «ناانها النسن المظمنة» «ارحی الی ربك راضه مرصه»
 سصد و سب نظر از ملکوت قدس می آید و با هر نظری اس ناصا مرود که
 «ارحی» هورگا آن نامد که نارآنی و ناماساری؟ وف ما ند که ماراناسی؟

ای نار هوا گرفته نارآی و مرو کر رسته بو سری درانگس مس
 و ربهها که حو آبی ار را دنا نانی که قدم بو حل و رسود، و ار را نسن
 نانی که مانری مردرگا ما دل راناس بر هم حرد دیگر را را سسر نارنس
 بر رگی را برسدند که را حق حوس؟ گفت قدم در قدم سب اما دل
 در دل اسب رجان در جان جان رواندرگا رسی بدل رو با نسگا آبی
 حو صدیغان سالودند و ران و ساحند

حرجان رفس در بر ملک قدم راناس

« **بانتها العن المطمئنه** » حوسا رورا که این همن مسکمند و این مرع
 مار داسه را مار حواسند و این رسم و آئین خاکشان از را مهربان بردارند **سپطان**
 بوسنه در صورت آدمب سرون سود و حوهر ملک حهر جمال بنماید و دسمن از
 دوسب خدا سود عربرا گمان میر که عروائیل را فرسند ما برا بگرداند از آنچه
 بو در آئی او عساوب انساب از روی دل بر کسد و بداع نگا کند ، اگر نسان
 معرف در آن داع بدگی بند بمرمب ار گردد و گوید مرا درس معدن بصرف
 بسب که بصاع حق آسب ، و گوید **نارب العر** مرا زهر آن بسب که در آن بصرف
 کسم این مرد از آن حمله ناسد که هر آن **محمد** حرمی دهد که « **الله** سو فی الانس
 حسن موها » عربرا انگرا از آن حمله ناسی که عروائیل را بنگ آید از خان
 سندن و لابل از آن قوم ناسی که عروائیل را بازای آن ناسد که بصرف خان بو
 درسود

بررگی را بر سندن که خابها درس را حق وف نرع حون بود ؟ - کف
 حون صندها در دام آو بجه و صناد ما کارد نسد **ر سروی رسد** ^۱ - کفمند حون
 بحق رسد حون بود ؟ - کف حون صند **ارمراک** در آو بجه ^۱
 ای دروس اگر روری **سند دام وی سوی** و کسه را وی گردی **عرب عرب**
 که حر بر کمر **عرس محمد** نسد « **من احسنی فله ومن قبله فانادبه** »
 دندی ملکی که دس دروس گرف **آنکه مواحب در ر حوس گرف**
 آنکه بولی و صاحب حسن گرف **آنکا یکسو و کسه رامس گرف** ^۱

۹۰- سورة البلد - المکیة

النوۃ الاولى

فوله یمالی «بسم الله الرحمن الرحیم» نام خداوند فراح بحساس مهربان
 «لا» محاسن کف سر کان و مسکران من مشکوبند «أقسم بهذا البلد (۱)»

سو کند معجورم ناس شهر مکه

«وإن حل بهذا البلد (۲)» و و دست در گسادی درین شهر

«ووالد وما ولد (۳)» وهر راسد و راد و ناراسد

«لقد خلقنا الانسان» سافر بدین مردم را «فی کبد (۴)» در ربح و سخی

مرکار اسما

«أحسب» می بدارد او دان لی بقدر علیه احد (۵) که کس نا او بر نماند

«نقول» مشکوبند «اهلک ما لائدا (۶)» در دسمی محمد مال فراوان

رهم بعه کردم

«أحسب ان ثم ثرة احد (۷)» می بداردار که الله رانمی دند که بعه مکرد

«ثم تجعل له عسی (۸)» نه او را دو جسم بسا آفریدم ؟

«ولسانا ولسنی (۹)» ورنامی کو ما و دول ؟

«وهدناه للحدی (۱۰)» ورا خودیم او را بندو را ؟

«فلا افتحیم العقیه (۱۱)» سر خویش را در آن عقه نمیکند اسب ؟

«وما أدركنا العقیه (۱۲)» وجه دانی نو که آن عقه صراط حسب ؟

«فاب رقه (۱۳)» سب بحاب او آن عقه گسادن گردنی اسب

«او اطعام فی یوم دی معة (۱۴)» ما طعام دادن در روزی ما کر سکی

«بسماء ذامره (۱۵)» حاسه بسمی که حوساوند بود

« او مکتباً دأمر به (۱۶) مادروسی که در حاکم افناد^۱ ود
 « ثُمَّ كَانَتْ مِنَ الدِّينِ أَمْثَلًا » نا آنکه از گروندگان ود « وَوَأَصْوَأًا
 بِالضَّرِّ » و یکدیگر را سبکسائی اندر می کنند « وَوَأَصْوَأًا بِالْمَرْحَمَةِ (۱۷) و
 یکدیگر را مسخودن و صبت می کنند

« وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمِمْصَةِ (۱۸) » اسانید اصحاب راسب دسب نا من و نابر کب
 « وَالَّذِينَ كَفَرُوا نَارًا » و اسان که کافر شدند سبحان ما « هُمْ أَصْحَابُ
 الْمِصْمَةِ ۱۹ » اسانید اصحاب حب دسب رجوسن سوم « عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤَصَّدَةٌ (۲۰) »
 بر اسان طعنی و سب و سرور افکنده^۲ آنسی ناهه

النوبة الثانية

این سو: سبب آئینب هساند ودو کلمه سبندوسی حرف حمله به هکله
 فرو آمد و درین سور هج ناسخ و مسخوح سب و در حرانی کعب اسب از
 مصطفی (ص) که کعب هر که این سور بر خواند الله تعالی او را ورور و مساحیر
 اوجسب حوس امن کند فوله

« لَا أَقِيمُ » اعلم ان « لا » لبس لبی القسم انما هی کقول العرب لا والله
 ما فعلت کذا ، لا والله لا فعلی کذا فیکون ناکمدا للقسم و هل انما فعله ای -
 « أقیم بهذا البلد » و هل انما هی رد لکلام من انکر الیم والحرا فایها وان
 کات رأی السور ، فالقرآن متصل معه بعض وقال بعض المعبرین فی الکلام هجر
 الاستعظام مصرر والمعدبر « لا أقیم بهذا البلد » « و ان حل بهذا البلد »
 مع علوسانک

« انحل » ای - حال نازل به ای - لمزلک به « أقیم » به و « هذا »
 سبه علی سرف السی (ص) و هل « ان حل بهذا البلد » ای - « ان » حلال
 « بهذا البلد » یصح به ما یرید من العمل والا سر لبس علیک ما علی الناس به من

الانم يعال رجل «حلّ» وحلال ومحلّ، كما يعال رجل حرم وحرام ومحرم، وجمع
 الحرام حُرُمٌ قال الله عز وجل «وانم حرم» وكان رسول الله (ص) دخل مكة يوم
 فتح مكة محلاً واحلب له ساعه من بهار حتى قبل من ساء واسر من ساء وقبل ابي حنظل
 وهو معلق باسار الكعبة وكذلك قبل مقدس في صيانة وعبرهما، فاحلّ دماء قوم و
 حرم دماء قوم وحرم دار ابي صفان، فقال من دخل دار ابي صفيان فهو آمن اي -
 «حلّ» لك ان تفعل ذلك فاما عرك فلا يحل له ذلك اصلاً وقبل معنا «وانب»
 في «حلّ» مثلاً سمع في «هد البلد» قال (ص) «ان الله حرم مكة يوم خلق
 السموات والارض لم يحل لاحد فلي ولا يحل لاحد بعدى وانما احلب لي ساعه من
 بهار فهي حرام بحرمة الله الى يوم القيامة» والمعنى ان الله عز وجل لما اقسم بمكة
 دل ذلك على عظم قدرها مع حرمها فوعده الله (ص) انه يحلها له حتى يعال فيها
 وان يسهها على يد هذا وعد من الله عز وجل بان يحلها له وقال شرحبيل بن سعد
 معنى قوله «وانب حل بهذا البلد» قال بحر موزان فملوا بها سدا او مصدوا بها
 سحر وسمعلون احراك ومهلك

«ووالد وماولد» معنى آدم ودرسه و«ما» بمعنى من كقوله «والسماء
 وما ساءا» اي - ومن ساءا وقبل معنا وكل «والد» ومرلود من جمع
 الحل، وقبل «ووالد» معنى الذي ولد، «وماولد» معنى العاقر الى لبلد و
 «ما» على هذا القول بمعنى النسي

«لقد خلقنا الانسان في كبد» هذا جواب القسم والمراد بالانسان هو آدم عليهم
 «في كبد» معنى في سد ومعناه فكانت سدائد الدنيا ومعنى سدائد الاخر ولا يعاسي
 احد ما يعاسي هو قال عطاء عن ابن عباس «في كبد» اي - في سد خلق حمله و
 ولادته ورساعه وغطاه ومعناه وحسانه ومونه لم يحل الله خلقه فكانت ما تكاد ان آدم
 وهو مع ذلك اصعب الخلق وقبل «في» بمعنى اللآم اي خلقه للكبد وهو العبد
 وقال مجاهد وعكرمة و«الصحاء» معناه خلق منسباً معبدل العامة وكل شيء
 خلق فانه «بمسي مكنا» ولا يسمى منسباً الا الانسان والكبد الاسواء والاسفاه

وقال ابن كيسان منبصاً رأسه في بطن أمه ، فادا أدن الله في حروجه انقلب رأسه الى رحلي أمه وقال مقابل « في كذا » أي - « في » فوّ ربك في أي الاسدين واسمه اسيدني كلدنة من حمص وكان سدنداقونا يصنع الادم العكاظي يحب قدمه فعول من ار النبي عنه ، فله كذا وكذا ، فلا يطاق ان يصرع من يحب قدمه الا قطعاً ومعنى موضع قدمه وقيل معناه مضطجاً لما يعمه مضطجاً بما لا يعمه

« انحبس » بمعنى انا الاسدين من قومه و بطسه « ان لي بقدر عليه احد » أي - بطن من سدنه « ان » لا يقدر « عليه » الله الم يعلم ذلك السمي ان من خلق له العو هو اوى^١ منه

« نقول اهلك » أي - انعم « مالا لندأ » أي - كسراً في عداو محمد (ص) اللبد الكسر الذي يراكب بعصه على بعض ، يقال لبد الساء اذا كسر واحمم ومعه اللبد وكان الرجل كادياً مسوفاً في دعوا انه انعم « مالا » في عداو النبي (ص) فقال تعالى

« انحب ان لم يره احد » الاحد هو الله عروجل ، والمعنى ابطن ان الله « لم يره » ولا ساله عن ماله من ان كسبه وفي أي شيء انعمه روى مجاهد عن ابي عاس قال قال رسول الله (ص) لا يروى فدما الصد يوم القامة حتى سال عن اربع عن عمر فما اصابا وعن ماله من ان كسبه و فيما انعمه ، وعن علمه ماذا عمل فيه وعن حبنا اهل السب ثم عند نعمه عليه وعلى^١ عمر من حلقه فقال

« اثم تجعل له عيس » نصر بهما

« ولما نأ » نصر به عفا في صبر ، « وسفيس » بصر بهما يعور قال الله تعالى « نحن فعلنا به ذلك ونحن نهدر على ان نعمه ونحفي عليه ما علمه » وجاء في الحديث ان الله عروجل يقول ابن آدم « ان نارك لسائك فما حرم عليك فعدا عينك عليه بطميس فاطيق ، وان نارك بصر ك الى بعض ما حرم عليك فعدا عينك عليه بطميس فاطيق وان نارك فرحك الى ما حرم عليك فعدا عينك عليه بطميس فاطيق قوله

«وهديناه المتحدين» قال أكبر المفسرين بمعنى طريق الحبر وطريق السر المفسران إلى الحبه والنار، كقوله «أنا هدينا السبل أقماسا كرا وأما كعورا»، وقال محمد بن كعب عن أبي عباس «وهديناه المتحدين» قال اللدس سعط من أمه وست إلى اللدس، والحد طريق في ارتفاع

«ولا اقتحم العقبة» «لا» هاهنا بمعنى لم أي - هذا الكافر لم يقتحم «العقبة» ههنا ما اتفق من ماله في عداو التي (ص) على رعيه أفعه لافحام المعنه بمعنى لمحاو الصراط والافحام الدحول في الأمر السديد والمحاو له يصعبه قال كعب الاحبار «العقبة» سمعون مبرلا من الصراط والصراط حصرهم درعه بلانه آلاف دراع وهو أحد من السبع المتدراع منه صعود والهبوط والعصواء، يوقف عليه الحلق ويحاسبون وفي بعض الروايات «فمن الناس من يمر عليه كالنور الحاطف ومنهم من يمر عليه كالنبح الماصف» ومنهم من يمر عليه كالغارس ومنهم من يمر عليه كالزحل بعدر، ومنهم من يمر كالزحل بسر، ومنهم من يرحف رحفا، ومنهم الرالون والزالان ومنهم من يكردس في النار، وافحامه على الموم كمانس صلبو العصر إلى الصاء» وقال قتادة ذكر العقبة هاهنا مثل صر بالله تعالى لمحاو العس والهوى والسطان في أعمال الر فحمله كالأذى مكلف صعود المعنه يقول لم يحمل على نفسه المسه يعنى الرقه والاطعام وهل معنى الآنه هلا اتفق ماله في فكك الر فاف واطعام السبعان لمحاو بهما «العقبة» فتكون حبرا له من أفعه على عداو التي (ص)

«وما أدرك ما العقبة» هذا يعظم لها ويحجم لسانها

«لئك رقة» هذا يفسر سب النجا من المعنه فرا ان كثير وانوع عمرو و

الكسائي «لئك» يفتح الكاف «رقة» بالصب

«او اظعم» يفتح الهمز والميم على الماصي ورا النافون «فاب» يسم الكاف «رقة» بالحر او اظعم على المصدر وراذ فكك الرقه اعابها اطلاقها، ومن اعنى «رقة» كائب فداء من النار روى ابوهريره قال سمعت رسول الله (ص) يقول «من اعنى «رقة» مومنه اعنى الله لكل عصى منه عصوا من النار حتى يعنى

فرحه بفرحه» وجاء اعراني الى رسول الله (ص) فقال يا رسول الله اعلمني عملا يدخلني الجنة قال «اصنع السجدة ودك» أكرمه - قال اولسوا واحدا - قال «لا عيب السجدة عن مرقده معها ودك» أكرمه ان يمس في سبها» فعلى هذا «دك» أكرمه الاعانة في مال الكسابة وقل «دك» أكرمه من الذنوب نالونه

«او اعطاهم في يوم ذي مسعة» اي «في» زمان صحت وجوع

«بسماء ادمقرنه» اي - «دا» قرانه في السب

«او مسكناً دا مبره» فدلصق بالراب من مهر وصر وقل «دا» عبال

لا مال له فصل اطعام النسم والمسكين على اطعام عير هما في المنونه يقول رب فلان يرب ربنا ومبره اذا اصغر ومنه يرب ندال وانرب فلان اذا اسمعني

«ثم كان من الدنيا آصوا» «ثم» هاهنا بمعنى مع كموله بعد ذلك رسم» بمعنى اذا فعل هذا الاساء وهو مومن، اي بان هذا الاعمال لا يعمل من احد الا اذا كان مومنا وقل ثم بمعنى الواو «ويواصوا» اي - اوصى بعضهم بعضا «بالصبر» على فراص الله و اوامر و السر عن ارتكبات المحرمات «ويواصوا بالرحمة» بان يروى للصبر والمسكين بالاعام عليهما وقل «ويواصوا» بالآخر لانها دارا لرحمة

«اولئك» اي - الموصوفون بهذا الصفات «اصحاب المنية» باحثون بحو

النسم الى الجنة و يودون كسبهم بامانهم وهم المباحين على انفسهم «والذي كبروا باناننا» بمحمد والقرآن «هم اصحاب المنية» باحثون

بحو السمال الى البار و يودون كسبهم بسماهم وهم المسائمين على انفسهم «عليهم نار موصدة» اي - مطبقة اعلمت عليهم اوانها فلا يخرج منها عم

ولا يدخل فيها روح قرأ ابو عمرو و حمزة و حمص «موصدة» الهمرهاها و في الهمر و قرأ الآخرون بلاءهم وهما العيان فقال اصدت النار واوصدته اذا اعلمته واظمته وقل معنى الهمر المطبقة و عير الهمر المعلقة

الوثة الثالثة

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» ام ملکی که از کمی مر کر عرا کرد
وار دودی فیه حصرا کرد سواهد فدر در خطه فطرب سندا کرد، اربار ای کوسب
ربان گونا کرد، اربار ای سه جسم سا کرد، واربار ای حون خل دافا کرد عاصی
را بطلب خود آسا کرد حایهای دوسان از سوو خود سندا کرد، هرجه
کرد بحلال و کربا کپرد از حمله حیلای سده ای را خدا کرد، نام او
محمد مصطفی کرد، او را کال کرم و وفا کرد، معدن صدق و صفا کرد فاعد خود
و سعا کرد، قابون خلق و حیا کرد، ماه نور و صا کرد، رب سدا و عسی کرد و
از سرف و کرامت از بعد سکا اوسو گند باد کرد که

«لا اقم بهذا اللذ» «وان حل بهذا اللذ» هر کرادوسی^۱ بود بنوسه در
حسن رضای او بود، نظر خود از وی باز نکرد ناوی رارها کند در سرف و در
حصرد کر و مراعات وی سگداود در هیچ حال حدب و سلام اروی باز نکرد
فدمکا وی عربز دارد، بحان وی سو گند خورد خداوند کریم حنار، عربز و
رحیم حل حلاله حقایق این معنی حمله آن رسول مکرم را وسد محترم را اربانی
داس با حیا نامرا معلوم گردد که بر درگا عرب همعکس را آن مرل و مرل
نسب که اورا سب نسبی که درسی احوال رضای او فکه داس؛ «ومن آباء اللذ
فسح و اطراف النهار لعلک برسی»^۲ د فله رضای او فکه داس «فلو لست فله
برسها» سعاف درضای اوسب «ولسوف يعطيك ربك فمرسى» هر کر اورا
از نظر خود محسوب نکرد «فانك باعسا الذي يراك حس بقوم» رارها ناوی
کف «فاوحى الى عبد ما اوحى» در حواب و درسداری در سرف و در حصر اورا
که داس «والله يعصمك من الناس» احوال او همه کفاب کرد «السر الله تكاف
عبد» در هیچ حال وحی ارو منقطع مگرداسد در حواب بود که وحی آمد «با

ایها المدبر، بر مرکوب بود که وحی آمد «الوهم اکملکم دینکم» در راه عراب بود که وحی آمد که «اینها رنکم ان رلرله الساعسیء عظیم» ارنگه سرون آمد بود که وحی آمد «ان الدی فرض علیک العز ان لرادک الی معاد» در عار بود که اورا حلو کرد «نابی اسنادهما فی العار» در اندو بود که وحی آمد «ولقد تعلم انک مصی صدوک» در سادی بود که وحی آمد «انا معنا لک معا مضا» در حصر فاب فوسس ود که می واسطه ابن خطاب مرف که «آمن الرسول» از عربی وی بود که گا قسم بجان وی نادم کرد که «لمرک» وگا بعد مگا ویرولگا وی سوگند نادمی کرد که «لا افسم نهذا البلد» علی الحمله در فران چهار هزار حای نام وی رد و دگر وی کرد بعضی سمرس و بعضی نصریح

«لقد خلقنا الانسان فی کمد» حواب قسم اسب و بر قول معاهد و عکر مه و صحاک معنی «کمد» اسوا و اسقامت اسب رب العالمین مبت مسهد بر آدمی که بر اهد و مالای راسب ادم و حلف و صورت نسکو دادم و باعصای طاهر و سعاب باطن ما راسم سگر که نطفه مهس در آن قرار مکن بجه رساندم؟ بعلم قدر حون نگاسم؟ هر عصوی را حلمی و رفعی دادم، سانی بحسم، گمار بران، سماع مگوس، گرس بست حدم به نای

چون صورت یوب سگارند سگسر حون فامب یوسر و نگارند سگسور! مسکن آدمی بدعهد ناسان که فردا سگر این نعمت از وی در خواهند و گزارد حق این نکریم که «ولقد کرما بی آدم» از وی طلب کنندا گویند ای حواحه ای که اما سهای ما عمری بداسی اگر آراسه نار برسی ناری نا کاسه نارسان در حیراسب که «الفرح انه والعن امانه والاد امانه والذامانه والرحل امانه ولا امان لمن لا امانه» اورا گویند مادودند موسردیم ناک بوسطرهای ماناک ملطخ^(۱) کردی نا آمار بعدس از وی بر حاس و حستد اکمون معواهی که دندار مقدس ما سطر حوس بی؟ ههاب ههاب! مانا کم و نا کانا ناک ساد «الطیاب

لِّلطَّيِّسِ ۖ دُوسَمِعِ دَادِمِ بَرَا نَارِ آن دُوحِرْمِه سَازِي وَ دِرْهَای آ نَار وَ حِی دِرُوعِیَه
 کَی وَ اَمُرُور بَار سَازِي بُو آن رَا مَحَال دُرُوع سِیْدِن سَاحِی وَ رَا کَیْدِر اَصَوَاب
 حِیْسِه کَرْدِی ، وَ دَیْ اِی مَآ نَکْ اَسَب حَر سَمِع مَآکْ تَسُود اَمُرُور مَکْدَام کُوسِ حَدَب
 مَآ حَوَایِ سِیْد ؟ رِیائی دَادِمِ بَرَا نَا نَا مَآ رَا رِکُوبِی دِرْجَلُوب وَ هَرِ آن حَوَایِ دِرْ عَیَادِی
 وَ سَدِی دُرُوی هَرُ وَا رِی وَ یَا دُوسَمِی مَآ سَحِی کُوبِی بُو حُود رِیَان رَاسَاط عِیْب سَاحِی
 وَ رُورِ نَآ مِه حَدَل وَ دِیَوَان حِصُوب کَرْدِی بُو اَمُرُور مَکْدَام رِیَان حَدَب مَآ حَوَایِ کَرْد ؟
 مَعْلَسَا کِه بُو یِ حِه عَدُو حَوَایِ آ وُرْد ؟ بَعْدَار اِیْن حِیْر کِه بُو رِیْسِنْد اَنْ اَلله عَزَّ وَ جَل
 مَعُول ۚ اِیْن آدَم اِنْ نَارِ عَکْ لِسَانِکْ فِی مَآ حَرْمِ عَلَیْکْ هَعْدَا عِیْبِکْ عَلَیْهِ نَطْمِیْسِ فَا طِمِی
 وَ اِنْ نَارِ عَکْ نَسَرَّکْ اِلَی بَعِی مَآ حَرْمِ عَلَیْکْ هَعْدَا عِیْبِکْ عَلَیْهِ نَطْمِیْسِ فَا طِمِی وَ اِنْ
 نَارِ عَکْ هَرَّ حَکْ اِلَی مَآ حَرْمِ عَلَیْکْ هَعْدَا عِیْبِکْ عَلَیْهِ نَطْمِیْسِ فَا طِمِی ۚ مَسْلَمَانَان سَیْدَار
 نَاسِنْد وَ هَسَار کِه ﴿ اَفْهَمِ الْعَقَلَه ۚ ﴾ دِر نِیْس اَسَب ، نَادِه فِیَامَب وَ عِیَاب صَرَاط
 هَعْمَاد مَرَل بَر حِیْر دُور ح نَارِ مَکُور اَرْمُوی وَ سَر بَر اَر سَمِیْسَر مِی نَیَا د کَدَاسَب وَ
 کَدَاسِی اِیْن عِیَاب بَر کِیْسِ آ سَآن بُو د کِه بَر د اِی اَر مَیْد مَیْد کِی مَحْلُوب آ رَا د کَیْد
 وَ کَرْدِن حُوس اَر مَیْد مَعَا صِی رَها کَیْد وَ دِر رُور کَا ر مَحْط دُرُوس کِرْسِمِه رَا طَعَام
 دَهِد وَ نِیْمِ یِی بِلَر رَا دِیْب سَعْف بَر سَر بَهِد وَ بُو اَحَب کَیْد اَنَسِیْب سِیْب نِیْحَات اَر
 عِیَاب وَ رِیْسِنْدِن بَدَر حَآب حِیَاب وَ اَلله وَلِی الْاَقْبَابِ الصَّالِحِیَاب

۹۱ - سورة الشمس - مکیه

بوة الاولى

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند فراح بحساس مهربان
 «وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا (۱)» و آفتاب و برافس آن
 «وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّهَا (۲)» و ما که بر می خورسد اسمد
 «وَالنَّهَارُ إِذَا تَجَلَّى (۳)» و روزه که روشن شد که [و نازکی ناز برد]
 «وَاللَّيْلُ إِذَا بَغَى (۴)» و شب که آفتاب میسود [و در زمین بحد]
 «وَالسَّمَاءُ وَمَا بَيْنَهَا (۵)» و آسمان و ما که آنرا بر آورد
 «وَالْأَرْضُ وَمَا طَحَّهَا (۶)» و بر زمین و ما که آنرا میسراند
 «وَالنَّاسُ وَمَا سَوَّاهَا (۷)» و مردم و ما که آفریدن او را بس کرد
 «فَاللَّهُمَّ فَخُورْهَا وَتَوَّاهَا (۸)» و در دل او صاحب نهاد نماند است بدی خویش

وسکی خویش

«فَدَاخِلْ مِنْ رُكْنَيْهَا (۹)» «مرور آمد و رسته آنکس که بن خویش ماصلاح
 آورد و همی کرد
 «وَفَدَّحَاتٍ مِنْ دَسَنَيْهَا (۱۰)» و ما بس ماند و بومند آمد او که بن خویش فرو
 مانه کرد و کم نام

«تَكْدَبُ يَمُودُ نَطْوَيْهَا (۱۱)» «دروغ زن گرفت نمود بمعاصر خویش را
 بوی اندامی^(۱) خویش و ماناکی خویش

«إِذَا بَعَثَ اسْقِنَهَا (۱۲)» «آنکه که بحاسب آن بدید بر آسان
 «فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ» «اسانرا گفت بمعاصر خدای» «يَا هَؤُلَاءِ اللَّهُ وَتَقْسِنَهَا (۱۳)
 نارسد^(۲) و گذارید سر خدای را و آسجوراو

(۱) وی اندامی بن اندامی

(۲) نارسد مار سوند

«فَكَذَّبُوهُ» درود در گرفتند او را «فَعَقَرُوهَا» نکستند او را و می‌زدند ^{۱۴۵۸}
 «فَدَعَدَمَ عَلَيْهِمُ رَبُّهُمْ نَذِيرُهُمْ» در سر اسان دوسد و ترس اسان فرو هس عذاب
 خداوند اسان نکما اسان «فَقَوَّيْهَا» (۱۴) اسانرا ما رمی نکسان کرد
 «وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا» (۱۵) [محاسب آن نذیب تر اسان] و از سر انجام کرد
 حوس فرسید

وَالثَّانِيَّةُ

این سور دوسب و جهل حرفسب ، سخاه کلمه و نازد آیه ، جمله به هک
 فرو آمد و در بی سور هج ناسح و مسوح نسب و فی الحیر عن ای نی کف قال قال
 رسول الله (ص) من قرأ سور «وَالْقَمَرِ» نکما صدق نکلسی طلبت علیه السمس
 و القمر فوله

«وَالْقَمَرِ وَصَحِيحُهَا» ای اسرافها ادا اریع و بلوعها «صَحِي» النهار و قبل
 المراد به النهار کله «وَالْقَمَرِ» سراج النهار لمروله «وَجَعَلَ السَّمْعَ سَرِاحًا» و قبل
 «صَحِي» حن بطلع «القمر» فمعو سوعها و قال مقاتل «صَحِيحُهَا» ای - حرها
 کفوله فی سور طه «وَلَا صَحِي» ای - لا بود یک الحر

«وَالْقَمَرِ اِذَا لَبَّيْهَا» ای - سعبا «وَالْقَمَرِ» سلود السمس ، ليله الهلال بعرب
 «السَمْسِ» و بعرب «القمر» بمعها ، قال هذا بلو هذا ، ای - نابعه و بطر قال
 الزجاج ليله النذر سلوها فی الاسماء و النور الکامل

«وَالْبَهَارِ اِذَا حُلِّيَتْهَا» الهاء راحه الی الارض ، ای - «حُلِّي» الارض اوالی «السَمْسِ»
 ای - «حُلِّي» «السَمْسِ» و کسها ماساها و ذلك لان «السَمْسِ» انما یسّ ادا
 اسط «البهار» و قبل الهاء کناه عن القلمه فان لم یحر کما ذکر لان معها
 معرو

«وَاللَّيْلِ اِذَا بَعَثَهَا» ای - بعث السمس حن بعث فظلم الآفاق و قبل
 «بَعَثَ» الارض بالظلمه

«والسما وما نسها» اى - ومن «نسها» وهوالله عزوجل ، وما بمعنى من
كقوله تعالى « فانكحوا ما طاب لكم » اى - من طاب لكم وكان عند الله في ريب
يقول للزعد سبحان ما سبحله

«والارض وما طحيحها» اى - ومن سطها

«وبنسى وما سونيها» اى - «سوى» خلصها وركنها فسوى البدن والرحل
وسائر الاعضا قبل اراده آدم (ع) ، وقبل هو عام اراد جميع الانس والجن
«فالتهمها فحورها ونقونها» اى - ش لها الحبر والسر وعلمها الطاعة والمعصية

قال الزجاج معنى لالهام الوهم والحدلان اى - وفيها للامان والطاعة وحدلها
بالكسر والمعصية وهذا ان الله عزوجل خلق في المومن النقي وفي الكافر المعذور -
وفي الحبر الصحيح عن عمران بن حصص عن رجلين من مريه قالا يا رسول الله اراد
ما يعمل الناس يكدحون فيه اى - فصى عليهم ومضى فيهم من قدر سوام فما سيعملون؟
فقال «لا بل سىء فصى عليهم وصدق ذلك في كتاب الله عزوجل «وبنسى وما سونيها»
«فالتهمها فحورها ونقونها» وعن حائر قال جاء سراقه بن مالك بن حميم
فقال يا رسول الله اس لنا ديسا كانا خلصنا الآن فم العمل اليوم فما حب به الافلام
وحر به المعادير او فما سيعمل قال «ل فما حب به الافلام وحر به المعادير»
قال فم العمل؟ - فقال «اعملوا فكل مسر لما خلق له»

«فدا فليح من دكها» هذا جواب القسم باويله لعد «افليح» لما طال الكلام
جعل طول الكلام عوضا من اللام المحدود والمعنى فار و سعدت نفس «دكها» الله
اى - اسلمها وطهرها من الذنوب وو فيها للطاعة

«و قد حاب من دسها» اى - حاب وحسب نفس اصلها الله وحسبها من كل
حبر وقال الحسن مما «فدا فليح من دكي» نفسه فاصلحها وحملها على طاعة الله
عزوجل

«و قد حاب من دسها» اى - حبر من «دسى» نفسه بمعصية الله اى -
احماها فكان العاصي بر كونه المعصية ابدا يحفى بنفسه بحمل ذكره واللسان داخعي

المكان والسر بمسهور المكان و«دسها» اصله «دسها» من الدسس وهو احقاء الشيء فاذل من سن الباطل ناء بصحفاً وكراهته للضعف وفي الخبر عن زيد بن ارقم قال لا أقول لكم لا ما قال رسول الله (ص) لنا «اللهم اني اعوذ بك من المعر والكيل والخل والحسن والهم وعذاب العسر اللهم آت نفسي «فقونها» وركها» اب حذر من «رغمها» اب ولها ومولها اللهم اني اعوذ بك من علم لا يسمع ومن نفس لا تسمع ومن قلب لا يسمع ومن دعور لا تسبح لها

«كذب يهود نطعونها» اي طعناتها وعدواها وسرحها عن طاعة الله - اي - الطعان حملهم على الكذب الواو فيه مغلوبة عن الناء يقول طعي طعننا و طعوى وهل «نطعونها» اي - عدائنا وهو اسم لذلك العذاب كعوله «فاما يهود فاهلكوا بالظاعة» وهل «نطعونها» اي - ما جمعها

«اد انعت اسئها» اي - نهي وفام «اسئها» لعن الباطل والانعت الاسراع في الطاعة للناس اي كدوا بالعذاب وكذبوا صالها لما «انعت اسئها» وهو قد ارنى سالف وكان اسرارى فصرى وهل كانا رحلى قد ارنى سالف ومصدع نى دهر

«فقال لهم» اي للعو كلفهم رسول الله صلى الله عليه وسلم صالها (ع) «ناه الله وسقيها» اي - دروا «ناقة الله» ودروا «سئها» اي احذروا «ناقة الله» وسرها في يومها «فكذبوه» معنى صالها فما احصرهم حلول العذاب «فكذبوها» معنى الباطل اسندوا العمل اليهم جميعا لا بهم رسوا به «قد مدد عليهم ونهم» قال عطاء مقاتل اي دمر «عليهم ونهم» فاهلكهم واطبق عليهم العذاب والدممة اهلاك ما سببنا يقول العرب دممت على فلان لم يزل من المصالحه دممت بالسديد لم يزل من سديد المصالحه دممت «بنهم» معنى يكذب الرسول وعمر الباطل «فقونها» اي «سوى» الدممة «عليهم» معنى عيهم بها فلم يلب منهم احدٌ وهل «سوى» يهود بالهلاك اي - ازل بكرها وصعبرها «سوى» سهم، وذلك لا بهم كلفهم رسوا بعن الباطل فمهم الله بالمعونة فقال لم يصب قد ارنى حتى دامهم كلفهم

«فَوَيْ» العذاب منهم وقل «سوى» الارض بهم جعلهم عباد و همما
 «ولا يحاي عفتها» فرا ابن عامر وعاصم و حمزة و الكشاف «فلا يحاي»
 بالفاء ای - «لا يحاي» الله عافیه ماصح بهم ولا یالی و العمل لله سبحانه و فرا الباقون
 بالواو و العمل للامعی و فی الکلام بعدم و باحر ای - «العت اسفتها» «ولا يحاي
 عفتها» و قل «لا يحاي» صالح «عفتی» ماصح الله بهم

الموة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» «بسم الله» كلمه سماعها بوح و روحا
 لمن كان مساعدا لافعال و ذكرها بوح لوحا لمن كان بوصف النسان ، فالروح من
 حود الاحسان ، واللوح من سهود السلطان و كل مصعب وله من الحق سبحانه نصيب
 سام او كه مصبوعا ارفدربا و نسان مخلوقات ارحمكم اوسان موحودات
 بروحود او برهان ، بمعاور و بادب ، نه منداول نصان انس ناورد گانی دوسان ،
 و مهر اوسادی حاودان سربن سحر اسب و ر ساصح و ر اسب نسان خداوندی که در
 هر جای صمی حتی دارد ، و در هر امری لطفی حتی دارد ، عقل و فهم آدمی عاخر
 از در باب آثار قدرت او ، دست و فکر آدمی هر گز برسد بدام حکمت او ، یکی
 اندسه کن درس آب و گل که چه نفس آمد ارفلم بعدبر و صور او؟ نارد در نطفه مهین
 بطار کن که حسن هیکل حسائی و سخن انسانی و صورت رحمانی از آن نطفه
 حون ظاهر کسب بدرب او؟ انسب که رب العالمین کف در قرآن متحد کلام قدیم
 او «و نفس وما سوئتها» «فالههها» «هوهها و قوهها» شعار آدمی که عر و
 سرف خود یعنی ساسد و از بن قالب حاکی حر ناسمی و جسمی و رسمی را بمسرد
 و نمیداند که «کرمای بی آدم» چه سردارد؟ «حلمکم اطوارا» چه حکمت دارد؟
 «فی احسن تعویم» چه بناسب؟ و «صورکم فاحسن صورکم» چه ناسب؟ ای خوانمرد
 از نهاد انسانی و سخن آدمی نصبت در صورت اواندسه کن که رب العالمین ارفطر
 آب رصحه چه صنع نمود ؟! نسهای گوناگون حاصل شد مکن مکنون اعشاء

میساکل، اسداد مینایل، هر یکی بمقدار حوس ساحه هر عسوی سوعی ارحمال
 آراسه، نه برحد اوفرون، نه ارفندز او کاسه هر یکی را صعی داده و در هر یکی
 قوی نهاد حواس دردماغ، بها در سسانی، جمال در سنی، سحر در جسم، ملاحظ
 در لب، صاحب در حد، کمال حسن در موی نه بندا که صنایع در طابع مکتوب
 نا بدیدر در تصویر سیرین بر، حدیث عراب و عجاب آفرید از قطر آب عاقل
 در بطار صبح اسب و عاقل در حواب خون بدیدد ظاهر بسان سواهد قدرت نظر
 کردی، بدیدد باطن در لطافت حکمت بر نظر کن با دلایل محبت و آثار عباد
 سنی! آدمیت عالم صورت اسب و دل عالم صفت آدمیت صدف دل اسب و دل صدف
 نعلیه سر حیوان که احرام و احسام عالم در صورت آدمیت منحصر شد، آدمیت در صورت
 دل منحصر شد و دل در نعلیه سر منحصر شد و سر بر طرفی حدفا و ما ماند، گهی
 در فهای^(۱) فاسب گهی در فهای بفا خون در فها بود عن سور و نما سود خون در فها
 بود همه را راز از سود خون در فها بود گوید از من راز بر کسب؟ خون در فها و د
 گوید از من بر رگوا ز ر کسب؟!

گاهی که بطلب خود افند نظرم گویم که من از هر چه بعالم برسم!
 خون از صفت حوسس اندر گذرم از عریضی همی بگو سمن در رگرم!!

۱- فها بکسر محسن بسکا فراح سرای سرج و ترجمه ناموس

۹۶ - سورة الليل - مكية

الموة الاولى

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» تمام خداوند فراح حساس مهربان
 «والليل اذا بعسى» (۱) شب که در سر جهانان در آمد
 «والنهار اذا جلی» (۲) و برور که روس گردد و مندا
 «وما خلق الذکرو الانثی» (۳) تا فرس نرو ماد
 «ان سمکم لسی» (۴) که کردار ساس مرا کند اسب و دورادوار مکن مگر
 «فاما من اعطی» اما آنکس که از من و مال حوس حق بناد «وانفی» (۵) «
 و [از ما سمد خدای حوس] سر هرید

«وصدقنا الحسی» (۶) و وعد منکواسوار داس
 «فمنسره للفری» (۷) آری اورا ساحه کسم و آسان [کار را] بهس
 «وامامن هل واسعی» (۸) « و اما آن که دس فرو گرفت و خود را
 بی بار دد

«وکذبنا الحسی» (۹) « و وعد را دروغ سمد
 «فمنسره للفری» (۱۰) آری ساحه کسم و آسان کار را دورح اورا
 «وما نسی عنه مائه» و حسود دارد وحه نگار آید اورا مال او «داد اوردی» (۱۱) «
 آنکاه که سمد دورح امد ا

ان علیا للهدی» (۱۲) «براسب آکا کردن
 وان لنا الاخرة والاوی» (۱۳) « و ما راسب آن کسی و اس کسی
 فاندربکم، آکا کردم سما را «نار انطی» (۱۴) «ار آسی وناه ریان
 «لایصلها» سورد آن «الا لاسفی» (۱۵) «

«الدی کذب و یوتی» (۱۶)، مگر آن بدست کس دروغ زن گرفت و

برگشت

«و یضیضها» و از آس دور کرد آمد «الانی» (۱۷) «آن در هر کار

«الدی توبی ماله» آن که مال خویش می دهد «نرکی» (۱۸) «آن ماکه و هری

و نکو نامی منحود

«وما لاحد عنده من نعمة» و بس هیچکس را سر دیکه او دسی «نهری» (۱۹)،

که آنرا نادان مساند کرد

«الان تعال وجه ربك الاعلی» (۲۰) «نمی کنی آنچه می کنی» مگر حستن

حسودی خدای خویش را آن برتر برتر گوازد

«و لیسوی برصی» (۲۱) «و آری حسود گردد» آنچه الله او را دهد از کرامت

و موباً

الموة الثانية

ان سور بسب و بك آسب، همداد و يك كلمه سبندود حرف و درین

سور هیچ تاسخ و مسوخ بسب و از مكناف سمرند با حجاج مفران و فی الحبر

عن امی بن كعب قال قال رسول الله (ص) «من قرأ سور «واللیل اذا نعی»

اعطا الله حتی برصی و عافا الله من السرور سر له السر

«واللیل اذا نعی» ای «نعی» «النهار» فذهب بوجه قال الحسن

«نعی» الاقو ظلامه

«والنهار اذا نحلی» ای طهروان وقل نحلی «اللیل» فذهب ظلمه

«وما خلق الذكر والانی» «ما» فها نالاه اوجه حسان سهوچه نكودارد

معنی ما درین موضع نکی آسب که «ما» ی مصدره گویند فكون «ما» وما

بعد فی بعد من المصدر ای - وخلق «الذكر والانی» آفرینش وروماد وجه دوم

«ما» بمعنی من آسب، ای - و من خلق الذكر والانی» ناو که پروماد آفرید

وحمسوم دها، کتاب اسب از مخلوق بر فرات کمالی بر او اب انوحام دوما خلق
الذکر والانی، بکسر را، ومعنی آنست که بهر چه آفرید بر مواد آن و قبل
برید بها آدم و حوا، و قبل هو عام فی سی آدم، و قبل عام فی کل دی روح
و فی فرآء ان مسعود و انی الذرءاء «والذکر والانی» فوله

«ان سمعکم لسی» هذا جواب القسم، ای - ان عملکم و کسکم لمختلف و
مساعد جدا فماع للذنا الفانه والمعصه والمعاف وساع للذنا المافه والطاعه والنواد
بدل علیه قول النبی (ص) «الانسان عادیان فمساعد نفسه فمضاعها ونايع نفسه فمومها
درست برول این آیه گفته اند مردی به حسابی داس در حمت برای دروسی
صاحب عیال، و ار آن در حیان نك حرما بن سرفرا هوای برای آن دروس داس،
و حرما ار آن فرومربع بوف حیدن، و اگر بکسی ار طعلکان آن دروس ار آن
حرمای فرو رخصه بکسی برداسی، ان مرد بهر اروی نارسیدی، نا آن حد که
اگر در دهن نهادی ار دهن وی بیرون کردی آن دروس صاحب عیال این حال
و قصه نارسول خدا گفت رسول (ص) آن مرد را بخواهند و گفت او فیدت که آن حرما
بن که سر فراحانه آن دروس دارد بن دهنی نا برادر بهست عوصی دهم به ار آن؟ مرد
احاب نکرد و گفت آن نك حرما بن سب نازور اسب و سکو و دوست میدارم
آن مرد برف و دیگری که آن ساع حاضر بود و ار رسول خدا (ص) می شنید، گفت
نا رسول الله اگر من آن حرما بن عوصی اروی بنام و سو دهم آن صمان در بهست
ار بهر من بکسی؟ گفت آری صمان منکم آن مرد برف و آن نك حرما بن
اروی بهرید بههل حرما بن که بوی داد آنکه بنامد و گفت نا رسول الله ان
البحله قد سارت فی ملکي و هی لك رسول خدا (ص) آن مرد دروس صاحب عیال را
بخواند و گفت «البحله لك و لعمالك» رو که آن حرما بن براسب و عیال بر او کس را
نا بود در آن مراجعت نسبت رب العالمین در سأن اسان آف فرساد ار ابعاد سور
نا اسحا که گفت «ان سمعکم لسی» میگوید اعمال شما و کوسن شما در کسب و
کار بر عاوان اسب بکسی بمعصیت میگوید نا بعد از و بعقوبت رسد، بکسی بطاع

میکویند تا بصواب و کرامت رسد این عیاس و این معبود گویند این سوره در
 سان ابونکر صدیق فرو آمد و امه بن حلف و آچه کف «ان معکم لمی»
 «سعی» ابونکر است در آسان و طاعت الله و «سعی» امه حلف در کفر و محبت
 و سهما بون بعد و تفسیر این «سعی» آنست که لال بن و ناح الحسی علام
 عبدالله خدعان بود و لال مسلمان بود باک دین و همی هر روز رمی به سجانه
 و بلندی بر میان افکندی و در سجانه رمی بود محاور که سائر احراس میگردید
 مینداشت آن زن برف و کافران را از فصل لال خبر داد آسان سگای کردند
 بعد الله بن خدعان که علام بن ناحدانان ما این معامله می کند عبدالله خدعان
 لال را ناصد سر با سان محمد که این سران را از بهر خدانان بریان کنند و با
 لال آن کنند که خود خواهند امه حلف لال را در نطحای مکه بوف هاجر
 بر آن رمان گرم خوانند و سگی عظیم بر سینه وی فرو گذاشت و سم همی داد که
 لا رها کداحی نبوت او بکفر محمد و بعد اللات والعری گفتم بر دوام بر این
 عذاب خواهد بود تا آنکه از دین محمد بر گردی و عذاب لال و عری را کردن
 همی و لال در میان آن بلا و عذاب همی کف احد احد معبود را یکی دایم، نگانه در
 آلهست نگانه در صمدت رسول خدا (ص) بوی بر گشت و او را در آن عذاب دید،
 کف ما «لال محمد احد احد» همان نگانه بکما ترا دهاند از این عذاب و بلا
 رسول خدا (ص) ابونکر را کف «ان لالا بعد فی الله» لال را در دین الله بعداب
 دارند و بر بختاند خلافت میان علما که ابونکر او را بچه خرید قومی گویند ملک
 رطل رو از سان باز خرید قومی گویند بکما رود و او به روز قومی گویند
 ابونکر خون از رسول خدا (ص) سید که لال را بعداب دارند بر حساب پس
 امه حلف سید کف ما امه الاسعی الله فی هذا المسکن حی می؟ اکی ان سحر
 را حسن بعداب داری خود از الله بمرسی آچه ما وی؟ امه کف بو او را بنا
 بردی، اکنون هم بو او را از رهان ابونکر کف مرا علامی است بنا از او خلدن
 و در کار هوس و بردن سما است، نام وی نطحاس من آن علام بسو بهسم و بو

للال را بمن بحس همتجان کردند و انونکر للال را اراسان بسد وارآن عذاب
برهاند و او را آراد کرد ما مصطفی (ص) در حق وی کتب «برحم الله انانکر
روحی اسبه وحملی الی دار الهمر و اعنی لالا من ماله» وکان عمر بنی الحطاب
یعول للال سیدنا و مولی سیدنا قوله

«فاما من اعطی» یعنی انانکر اعطی الحق من ماله «وانقی» الله فی سر
«وصدق بالحسی» ای - بموعود ربه آندی وعدان سبه وقل «صدق
بالحسی» ای - بلاآله الا الله قال مجاهد «وصدق بالحسی» ای - بالحلف یعنی
امیران الله سبحانه بدل علیه ماروی انوالدردا قال قال رسول الله (ص) «ما من نوم
عرب سمه الا و بحسها ملکن بادیان بسمه خلق الله کلهم الا النملس اللهم اعط
میعما خلعا و اعط ممسکالنا وارل الله فی ذلك القرآن «فاما من اعطی وانقی» الی قوله
«للعبری» وقل «الحسی» الحبه دلیلہ قوله «لکدن احسوا الحسی» یعنی
الحبه وقل «الحسی» هی النعمه المطمی الی بحس موقعها عند صاحبها
«فسیرہ للبری» ای - للحله «البری» فی الدنیا و فی العمل بما مرصا الله
مروحل وقل «البری» العمل السهل آندی لا بعدر علیه الا المؤمنون ولا سهل
الا علیهم وقل «سیرہ» للعود الی میل ما فعله من العمل الصالح وقل معا
سیدخله الحبه و بوفه لما یوصله الیها

«و اما من نحل» ای - منع الواجب ولم یعط التکو من ماله «واسعی» فی
بسه و اعتقاد عن یواب ربه فلم یربع فیه

«و کذب بالحسی» ای - بلاآله الا الله و بالحبه و بالحلف «فسیرہ للبری»
ای - للحله المودیه الی البار و لفظ السیر للاردواح و فی الخبر الصحیح عن
رسول الله (ص) «ما معکم من احد الا و قد کتب معکم من النار و معکم من الحبه»
قالوا فارسل الله ا فلا سئل علی کما بنا و ندع العمل؟ قال «اعملوا فکل مسر لما
حلوله اما من کان من اهل السعاد فیسیر لعمل السعاد و اما من کان من اهل
السعاد فیسیر لعمل السوء» ثم فرا «فاما من اعطی وانقی» «وصدق بالحسی»

الی قوله «للعمری» وعن عمر ان بن حصین قال قام سائبان الی رسول الله (ص) فقال
یا رسول الله اراأت ما یعمل الناس فی ارضی امر قد حرب به المعادیر وحب به الافلام
فی امر نسائه؟ قال «بلی» فی امر قد حرب به المعادیر وحب به الافلام؟ قال «نعم»
العمل یا رسول الله؟ قال «اعملوا فکل منسرا لما خلق له» فالأآن نحدّ ونعمل
ابن حبر دلیل است که اعمال واحوال میدگان را حمله نماید براسب منسرا
آفر منسرا انسان الله بر انسان منسره وحکم کرد وفساراند وحرآن که منسره وحکم
کرد بر منسرا درود و بعمر و سیدیل درآن منسره؛ حسانک کف حلّ حلاله
«ما یبدل القول لندی» اگر کسی گوید حواصا همه بر بعد بر است، بواب وعبا
حر است و مسند آن حسب؟ حواصا آنست که و اب و عبا از احکام تکلف است
به از احکام بعد بر و ساء آن بر امر و بی است نه بر یوفی و حدلان بر را که بعد بر
اصل است و عمل فرع و بواب و عبا از احکام فروع است نه از احکام اصول همچنانک
علم باوقات نماز و سرائط و ارکان آن اصل است و عمل نماز بر آن فرع است و بواب
و عبا بر فرع است نه اصل حبر صحیح است از مصطفی (ص) «ان احکم
لنعمل بعمل اهل الحبه حتی ما یکون منه و منها الادراع فسق علیه الکتاب
فیعمل بعمل اهل النار فیکون من اهلها الحدیث الی آخر» «فسق علیه الکتاب»
اسارست که بعد بر اصل است «فیعمل بعمل اهل النار» اسارست که عمل فرع است
«فیکون من اهلها» اسارست که بظاهر عمل است معلوم گشت که مسند عمل بعد بر
است و مسند بواب و عبا و الله اعلم قوله

«وما یسی عنه ماله اذا ردی» ای - لایسمعه ماله الندی حسب عن حفر
الله اذا مات و لایذبح سنا من عذاب الله کموله «یوم لایسع مال ولا سون» آله
یعنی هذا القول «ردی» یعلم من الردی وهو الهلاک وعل «اذا ردی» ای - سقط
فی النار

«ان علما للهدی» یعنی الایذار والارسال والاعلام ای - «علما» انسان
قال الرجاح «علما» ان من طریق «الهدی» من طریق الضلال بما یسب علیه

من الآيات فاقصر من ذلك على «الهدى» كما قال «سرايل تصكم الحر» ولم يدكر
الرد لانه يدل عليه وقل «ان علينا للهدى» اى - واث «الهدى» كما
«ان علينا» عاب الصلابة وقال القراء معا من سلك «الهدى» فعلى الله سبله
كقوله تعالى «وعلى الله قصد السبيل» اى - من اراد الله فهو على السبيل القاصد

«وان لنا للآخره والاوئى» فمن طلبهما من غير مالكهما فقد اخطا الطريق
وقيل «ان لنا للآخره والاوئى» بمعز المومن فى الآخر بالنواب كما اعررنا
فى الدنيا بالامان وبمن الكافر بالعذاب فى الآخر كما ادلنا فى الدنيا بالصلال
«فاندرتكم» يا اهل مكة «يا رانلطى» اى - سلطى بمعنى سوف قد وسو هج

و بلسه

«لا تصنها» لا تدخلها ولا تسر صلتى لهاى - خطيا ولا تلامها «الا لاسقى»
بمعنى السقى والعرب سقى الفاعل افعل فى كسر من كلامها ، منه قوله «وانتم
الاعلون» وقوله «واسعك الازدلون»

«الذى كذب» رسل الله «وتوئى» اعرض عن الامان اسندل المرحبه يهد الآيه
على ما رعمون انه لا يدخل النار الا كافر مكذب معرض عن الامان وليس فيه دليل
لان هدا ماحص الكافرون بها وللنار دركات هذا معنى كلام الرجاح وسكر النار
فى الآيه دليل على صحه هذا الماويل

«وسحسها الاقنى» بمعنى السقى كالاسقى بمعنى السقى

بمعنى رجال ان امون وان امب فلك سبل لسب فيها ماوحد

اى - بواحد

«الذى نوبى ماله» المعراء وفى سبل الله ومن امر صرفه الله برب وى
ابو بكر الصديق اسلم وله اربعمون الفافيعها كلها «نركى» اى - طلبان يكون
عبد الله راكبا لاربابه وسمعه قال ابن الربير كان ابو بكر سماع الصعفه فمستهم
فعال له ابو اى مى لو كسب ما ع من بمنع طهرك قال بمنع طهرى اريد منزل منه
«وسحسها الاقنى» «الذى نوبى ماله نركى» وروى ان انا بكر الصديق

أعني ممن كان يعتد في الله بمكة سمعه ابن رجلي وحسن سو فالرحلان لبال في
 رباح و عامر بن فهيرة الذي أمه رسول الله (ص) على نفسه في العار و حرج مع
 النبي (ص) إلى المدينة فعند سبها يوم الغمامة برمعونه وأما السو الحسن فالبهد به
 واسمها وآم عمن وحاربه بني عمرو بن المومل و ريرة فعلى أن ريرة كان
 أمراً صعبه النصر، فلما أسلمت كان سنة بن ربيعة و عتبة بن ربيعة و أمية بن خلف في
 أسماهم من أسراف مسركي فرس يسهرون بها فعدوها فصحبكون بها ويقولون
 والله لو كان ما حاد به محمد حراً ما سبنا الله و ريرة فالرحلان لبال في ذلك وقال
 الذين كفروا للذين آمنوا لو كان حراً ما سبوا الله، فذهب صر ريرة و كان عطاءه
 فرس يقولون أذهب الآب و العري نصر ك حسن خالف دسهما فمقول ريرة
 لا والله ما أصراي ولا أساساي فوالله سارك و معالي صرها بعد ذلك

«وما لاحد عنده من نعمة نهرى» قال المنسرون لما أسرى أنوكر بلالا
 فاعبده قال المنسركون ما فعل ذلك أنوكر الالذ كاد عند لبال، فعني الله ذلك
 عنه فقال

«وما لاحد» أي - لبال وعر «عنده من نعمة نهرى»

«الانعا وحه ربه الاعلى» لكن فعل ما فعل «انعا وحه» الله وطلب الرضا
 «ولموى رضى» أي - «رضى» الله عنه «و رضى» ما يعطيه الله من رجل في
 الآخر من الحنة والكرامة حرا على ما فعل لم يمرر هذا الوعدا لالرسول الله (ص) في
 قوله «ولموى» يعطيك ربك فرضى ولا يكرهاها

النوبة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم من لم يعطر القلوب الأنسب
 أهله، ولم يعطر الدموع اللوعة فراقه أو وح وصاله فدموعهم على الحالين مسكته
 وقلوبهم في صوم أحوالهم ملهه وعلولهم في عاب أوفاهم مسبه
 ما عرب «بسم الله» جمال وخالل هو من دس سرأي حكم أسكرا كرد، جهاسان

دل از حواحکی خوش تر گرفتند، با رایت دولت این نام اربعت ظاهر گشت اعرس
 محمد با عرس مهند همه موجودات کمر استعمال بر میان بستند تا در **نطقا** مکه این
 تواحب بآن مهر عالم رسد که «افرأنا سم ربك» کس را درین عالم مروای خوش نماند
 آن عربی گفته در مباحات ای مدبرند عذر هر ستمانی، ای سازند کار هر بی
 درمانی، کدام دلب که در آس سوو بونست؟ کدام دند اسب که در انتظار دندار
 بونست؟ کدام خائب که در محلب نار عزّ بونست؟ کدام سر اسب که سر مست
 سراب محبت بونست؟

در راز نه دروسان همه سور طلب نو در کوی حرا انسان همه درد با نایب
 نو، در کلسای برسانان همه تساط حسب و حوی و، در آس گا گران همه درد
 و اماندگی از نو

دلداد سی سم و دلدار یکی جویند باز بی عدد، باز یکی ا
 «واللّیل اذا بعی» الله تعالی سراسری و مریسی داد که در هر آن محمد
 آن را محل قسم خود گردانند، گفت «واللّیل اذا بعی» و این سرفراز آن نایب که
 خون سب در آید دوسمان خدای و حاصکبان در گا نادسا در مباحات شوند، بها
 سان در مزار، دلها سان در نزار، حابهاسان در راز، همه سب سراب صفا می بوسند و
 حلبت رضا میبوسند و عبات محبوب می بوسند خون و لب سحر ناسد فرمان،
 رسد، ناین درهای سه سرور باز گساید ردامنهای سرادفات عرس محمد بر اندازند
 و معربان حصر نامر حق حل حلاله خاموس شود آنگه حصار کائنات در علو و
 کبریا خود خطاب کند «الایند حلال کل حسب محبته فاین احیای؟ هر دوسی ما
 دوسب خود در جلوب و سادی آمیدند، دوسمان من کجاند؟

«اللّیل» داح والنصاب تمام والما دون لدی الحلال تمام
 «واللّیل اذا بعی» يك سر از اسرار این سور آست که حق حل حلاله
 اندرین سور حالت دو کس بیان کرد و سرب اسان مسان عسان کرد یکی
 انونکر صدق او که «انقی» وصف و تعب او دیگر نوحهل مرحهل، او که

«اسقی» حالت و صف او سر همه معاندان در سقاوت نوحهل وصف او در کتاب
 خدا «اسقی» سالار و مهربان مومنان انونکر است و صف او در کتاب آسمان
 «انقی» انونکر آراسته ایمان و اسلام و نام او در حرید اسما نوحهل آلود کبر
 و سرک و نام او در حرید اسما او روی اسارت مکتوبه حسانک از اهل کفر و
 و رمر سقاوت کس را آن قسوف و حسانست که نوحهل را نمر از اهل ایمان و
 ارباب معرفت کس را آن صدق و وفاست که انونکر را و در فاجه سور که
 رب العالمین گفت «واللیل ادا بعی» «والنهار ادا نخله» گویی از روی معنی
 ست و رور را در قسم از نهر آن ناد کرد در افصاح سور که صورت حال هر دو کس
 را در اسما سور ناد کرد معنی حسانست که اندر سب صرف صلابت کس را آن
 گمراهی نبود که نوحهل سعی را بود و اندر رور دعوت رسالت کس را آن صاب
 قدم نبود که انونکر سعی را ود اسناد در رابر یکدیگر کمال وصف بنماید
 عناد نوحهل و اعتقاد انونکر هر دو را در یک سور بیان کرد تا جمعیت شود اهل
 سب را بیان نص و صفت حق و عر و حل در حال نونکر صدق و امن انوار و آثار که او
 وی بنماید نمر صحبت و ادب مراهب بود و کمال نص او که در او امر حق کس
 را آن نص امتثال نبود که نونکر را بود، هم در محاهد و هم در مساهد، و حمدان
 نور سرور در باطن وی استلای ناف که هر چه داشت در برابر امر حق بنار کرد و
 اعصار را بر آن اسار کرد لباس خویش در ناحیه محترسند حطام دنیا حمله بر انداخت
 معررسند سر را عمامه بگذاشت بن را حامه بگذاشت قدم را ملین بگذاشت گفت
 محبت رسول (ص) سر ما را ناح سب، سینه ما را لباس نعوی سب و لباس النعوی ذلك
 حیر، لاجرم از حصر عزت امر آمد، معرمان آسمان و رمر عالم ملکوت که بظار
 کشید مر حالت انونکر را، و انونکر مجلس سب (ص) رسید و هم بر آن حالت فرار
 گرفته و سب ولد آدم بظر رأف بر احلا و او گذاشت آن ساعت حیرت افس فرو آمد
 از حیرت عر و گفت ما سب ملک حل حلاله میگند سلام ما به انونکر برسان و ما

اومگو کہ «انا عسک راس فہل اب عسی راس» ؟ مدارا تہا و رسول در طہاب اولہا ہر کر
 ہسحکس را از حصرت عرت دو الحال حسن سریف و نواجہ تمامد کہ ابو فکر را آمد
 و اس نا ہر دای تمام کہ گویند ای معربان در گاہ وای حاوسان نا ر گاہ عرب!
 دست ابو فکر گیرید و او را در سرائر د رموری و قدس الہی آرید نا لطف جمال ما
 دیدہ اسباق صدق او را اس ہوتا در کسد کہ بحلی الرحمن للناس عامہ ولانی کر
 خاصہ

النوبة الاولى

۹۳ = سورة الضحی

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند فراح بحسان مهربان

«والضحیٰ» (۱) «بروز دوس و حاسکا

«والليل اذا صحی» (۲) «و سب که آرام کرد

«ماودعك رثك» خداوند تو را بدرد نکرد و فرو نگذاشت «وما قلنی» (۳) «

و سب نکرد

«وللاخر حشرتك من الاولی» (۴) «و سرای آن جهانی ترا به اریس جهانی

«ولسوی نعظك رثك فترصی» (۵) «و می بحد ترا خداوند تو نا حسود

سوی

«الم بعدك سماء» نه برای بدر ناف «فاوی» (۶) «و مرا ما ساح

«ووجدك صالا» و نه برای هائی ناف «فهدی» (۷) «و آسکارا کرد و بار نمود

و را از دین رانس نا آکا ناف و سریت و احکام [را نمود

«ووجدك عابلا» و را دروس ناف «فاعی» (۸) «و برا عاری کرد عسب

سان [وی بار

«فاما السم فلا تهر» (۹) «سم را فرو مسکن و [حق او مار مسکن]

«واما السائل فلا تهر» (۱۰) «و حواهد را و برسد را مانگ بر مرز

«واما نعمه رثك فحدث» (۱۱) «نه قرآن سخن گوی و رسان و حوا مهر

تسکوئی که الله نا دو کرد

النوبة الثانية

این سوره نارد آسب، چهل کلمه، صد و بود و دو حرف، جمله به مکه

فرو آمد و سوم سوره است که از آسمان فرو آمد اول سوره «افرا نام رثك» فرو

آمد بر سر سور «ووالعلم» بر سر سور «والصحي» و در بر سر سور «صالح» و مسوح و مسوح و مسوح و در فصل بر سر سور انی بن کعب روایت کند از مصطفی (ص) که گفت «هر که سور»
 «والصحي» بخواند حق حل حلاله او را در حمله آن قوم آورد که الله بسمند و در صا
 دهد که بنامبر (ص) از بهر اسان سعاد کند و آنکه بعد از هر رسمی و هر سائلی که
 در عالم است و انکی در دیوان وی بنویسند و در سب بر وی بر سر علماء بنامبر
 محله افتد و قومی گفتند روز گاری وحی از آسمان منقطع گشت این عباس گفت
 نابر در روز مقابل گفت چهل روز این خرچ گفت دوازده روز کافران مکه خون دیدند
 که وحی منقطع گشت و خبر تل نمی آید گفتند ان محمد آودعه ربه و فلا
 رب العالمین بحواب اسان این سور فرستاد اکون خلافت که انقطاع وحی را
 سب چه بود قومی گفتند جهودان از مصطفی (ص) سه ساله برسدند و سه
 دو اقرس و اصحاب الکعب و مساله روح رسول خدا (ص) اسان را حواب این داد
 که «ساحر کم عدا» ولم یعل ان ساء الله کف آری خبر کم سمار افردا و نگفت
 ان ساء الله مان سب حد در وحی منقطع گشت و کافران آن سخن گفتند بر
 رب العالمین مصطفی (ص) را فرمود که «ولا تقول لسیء انی فاعل ذلك عدا الا
 ان ساء الله» و سرچ این در سر الکعب مسووفی رفت قومی گفتند سب احسان
 وحی آن بود که سبک نهایی در خانه رسول (ص) شد و در بر سر بر گریخت و
 آنعاماند ما بر در رسول را (ص) او آره صحره بر رسول (ص) حوله را گفت
 «ما حوله ما حدت فی سبی لا ناسی خبر تل» گویی در خانه ما چه حادث شده که
 خبر تل نمی آید و او را ما ماند «حوله در حسب و حوی اسامد با آن حرو» (۱) مرد را از بر
 سر بر سر آورد و سب گفتند بر خبر تل فرو آمد و رسول عبات میکند او را در آن
 ناحیه که رفت و خبر تل میگردد «ما حوله اما علم الان حل ساءه کلب
 او سور و در حدت حوله است فعاء بی الله (ص) برعد و کان ذلك علامه الوحی
 فعال حوله در بر سی فابر الله تعالی «الصحي» و روی ان المسلمین فالوا
 ما رسول الله اما برل عليك الوحی؟ فقال - «و کعب برل علی الوحی وانهم لا یعون

براحمكم ولا تعلمون اطعماركم فانزل الله حبرئيل بهذا السور فقال النبي (ص) « ما حبرئيل ما حب حتى اسمع اليك » ا فقال حبرئيل (ع) ا اتى كسب اسد سوف اتيك ولكي عند مامور و ما لمزل الا نامر ربك و في الخبر عن حماد بن سمعان قال اسكني رسول الله (ص) فمكك ليلس اولنا لا نوم فمأخاضاً مرأً فقال ما اري سلطانك الا قد تركك لم ارب ربك منذ ليلس اولنا ١٢ فقال ان المرأ التي فالدك اتم حصل امرأ اني لهب احب اني صمان فانزل الله تعالى

« والصحي » يعني النهار كله من طلوع الشمس الى الغروب و كل ساعه النهار مادامت الشمس ساعد صحي وصحو والغرب يستعني بذكر بعض الشيء عن كله وفي القرآن كسر من ذكر ساعات النهار بمعنى كله و ذكر ساعات الليل بمعنى كله وقبل اسم الله تعالى صلوا « الصحي » وقبل هي الساعه التي كلم الله فيها موسى (ع) وهي الساعه التي القى الحجر فيها سجدا لقوله تعالى « وان يحضر الناس صحي » وقال اهل المعاني فيه وفي اماله اسماء وهدى ورب « الصحي »

« والليل اذا صحى » اى - سكن واسفر طلامه وساهى فلا يرد ابعاد ذلك حال حرساح اى - ساكن وقبل سكن فيه الحلق وقبل عسى فالليل ليله المعراج قوله « ما ودعك ربك » هذا جواب القسم اى - « ما » بركك ذلتك « من انعامه و اكرامه ووجه والهامه و اسماعفه من يودع المسافر وقبل هو من يودع النوب و هو صومه عن الاسدال « وما قلبي » اى - ما انعمك منذ احبك

« وللأخرة حبرئيل من الاولى » اى - والدار « الأخرة » وما اعتد الله سبحانه فيها « حبرئيل » من النار الدنيا وما فيها لانها بدوم وسعى وهدى سد ومضى وفيه اسماء القسم والنام حبر معار والله « للأخرة حبرئيل من الاولى » وقبل معناه ولا آخر عمرك « خير » من اوله لما سال فيه من التسر والصح والعقر و في الخبر عن علقمة عن عبد الله قال قال رسول الله (ص) « انا اهل سب احب الله لنا » الأخرة على الدنيا

« ولووف بعطيك ربك فصرى » اى - « بعطيك » من النصر والفتح والمنكس

وكرر المومنين في الدنيا و من المواب والكرامة في المعنى^١ ما ترصيك و قبل
 « يعطيك » ألف قصر من لؤلؤة ترأها المسك وفيها ما يلبس بها من الأرواح وغيرها
 و قال ابن عباس هو السقاة في مدني امه ولما تزل هذ الآنه قال النبي (ص) « اذا
 لا ارضى رواحد من امي في النار » وعن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبي (ص)
 ملا قول الله تعالى في ابراهيم (ع) « فمن سمعني فانه مني ومن عصاني فاني بك عمو ورحم »
 وقال عيسى (ع) « ان مدتهم فانهم عبادك وان يعرف لهم فانك اب العزير الحكيم »
 فرفع يده ثم قال « اللهم امي امي » فمكئ^١ فقال الله عز وجل « يا حيرئيل اذهب
 الى محمد ورنك اعلم فسله ما نسلك » فانا حيرئيل فسأله فاحبر رسول الله (ص)
 فقال الله عز وجل « يا حيرئيل اذهب الى محمد فقل ابا سرصك في امك ولا تسوك »
 وقال حرب بن صريح سمعت ابا جعفر محمد بن علي (ع) يقول « انكم معسر اهل العراق
 يقولون ارحي آنه في العراق ارحي » يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم لا يمتطوا
 من رحمته الله » وانا اهل السب يقول ارحي آنه في كتاب الله

« ولسوف يعطيك ربك فترضى^١ » وعن جعفر بن محمد (ع) قال دخل رسول الله
 (ص) على فاطمة عليها السلام وعليها كساء من نل^(١) الابل وهي تطحن سدها و رصع
 ولدها فقدمت عمار رسول الله (ص) لما انصرها فقال « يا سبي يحل لي مرار الدنيا بحلاو
 الآخر فهذا رل الله علي ولسوف يعطيك ربك فترضى^١ » قال موسى عليه السلام
 « وعجلت اليك رب ليرضى » وقال لمحمد (ص) « ولسوف يعطيك ربك
 فترضى^١ » « فليو لك قبله رصها » فكلم من من مكلف ارضى ر^١ و من من
 يعطه ر^١ ليرضى^١ ثم احبر الله عز وجل عن حاله الى كان عليها قبل الوحى ودكر
 همه فعال حل ذكر

« انهم يحذرك سمأ فأوى^١ » روى عن ابن عباس قال قال رسول الله (ص) « سأل
 ربي مسأله وددت اني لم اكن سألته فلب نار انك آتس سليمان بن داود ملكا
 عطفا وآتس فلانا كذا وآتس فلانا كذا قال يا محمد « انهم » احذرك « سمأ »

(١) نلّه صبح فحسن سم و مو و كزل المسعد

فاونك؟ - فلب بلى اى رب قال «الم» احذك «صالا» فهدبك؟ - فلب بلى اى رب
قال «الم» احذك «عافلا» فاعسك؟ - فلب بلى اى رب «ومعنى الآيه» «الم تحذك نسما»
صعبرا فمعرا حين مات ابواك ولم يحلفا لك مالا ولا ماوى فحلف لك ماوى وسبك
الى عمك ابى طالب حتى احسن رسك وكفاك المويه السيم عند العرب الذى
مات ابو والمحمى مات امه فاداماناعه جميعا فهو لطيم هذا كله قبل العلم وفى
الحجر لاسم بعد حلم ورسل جعفر بن محمد الصادق (ع) لم اوم السى (ص)
عن ابويه؟ قال «ثُلثا يكون عليه حق لمخلوق» وفل ثُلثا نسو الى فلب سران
الذى نال من العز والسرف والمهر على اعدائه كان ذلك عن مظاهر ابوا ب احداو
بعاصد عسر او اكساب سب هو الوالدين وكذا القول فى حكمه ما كان من رفر
وفله ذاب بد او لو كان له مال لكل نسو الى الاوهام ان الذى قال قال بالمال والايمان
فانسمه واقهر كى سم حجه بان مل هذا فى سمعه وفله ذاب بد وانقطاعه من عسريه
يعلو كل هذا العلو ويهجر كل هذا المهر على الاعساء والملوك واهل العائل لا يكون الا
الحوم من جعد رل ومن اعرض عنه دل وفل معنى «السيم هاهنا السرف العرب
الذى هو مفعول الممل عديم المطر كالدر السمه التى لا يوجد لها مل ولا نظير
فكون السمعى «الم تحذك» فى العز والسرف والساهه كالدر السمه لا مل لها
«فاونك فى دار اعدائك فكبت من العوم معصوما محروما وَاَوْبُك الى كرامه
واسطفاك لرساله

«ووجدك صالا هدى» اى - «صالا» عن معالم السو واحكام السربه
عافلا عنها هدىك اليها كما قال تعالى «وان كتب من قبله لمن العافلين» «فما كـ»
بدرى مال الكباب ولا الايمان» وفل معنا «وجدك» من قوم سالل فهداهم لك
وفل «وجدك صالا» اى جمعا على الناس لا يعرف ميرللك عبدالله فامررك حتى
عرف ود هدى» فومك اليك من قول العرب صل الما فى اللس اذا حفى فيه و
«هدى» العروس اذا حلاها وبرى ابو الصبحى عن ابى عباس اب السى (ص) -
فى سباب منك فى حال صا وكان عبد المطلب نطلبه ربهون مبعلماناسا الكعبه

نارب^١ فارود ولدى محمدآ ردالي واصطبح عندي ندا
 وحد ابو جهل فرد^٢ الى عبد المطلب فمن الله عليه حب حليمه على بندي عدو
 وفي حديث كتب الاحبار في مولد رسول الله (ص) ان حليمه لما فصح حق الرضاع حاب
 برسول الله (ص) ليرد الى عبد المطلب قال حليمه فاهلب اسرحني اسبالباب الاعظم
 من ابواب مكة فسمعت مناديا ينادي ههنا لك فانطحا فمكة اليوم بر دعلك المور والدين
 والهاه والجمال قال ثم وصفت رسول الله (ص) لاقصى حاجه واصلح ساني فسمعت
 ههنا سديد فالتفت فلم اراه اقبلت معاصر الناس ابن الصني؟ قالوا اي الصني؟ قلت
 محمد بن عبد الله بن عبد المطلب الذي يبر الله به وحيي وانمي عيني قالوا
 ما زامننا فلما اسولي وصفت بندي على ام راسي قلت وامحمداه والدا فانكبت
 حوازي الامكار لئلا ياتي وضح الناس معي بالمكاء حرقه لي فاذا اناسح نحو كاعلى عصا
 قال مالك اسها السعدية؟ قلت فهدبني محمدآ قال لاسكي انا ادلك على من
 تعلم علمه وان ساء ان ترد فعل - قلت فديك مني ومن هو؟ قال الصم الاعظم هبل قال
 فدخل وانا انظر فطاف بهل وهبل رأسه وتادا ما سندا لم يرل منك على فريسي
 قدسبه وهد السعدية برعم ان اسأ لها فدخل فرد ان سب واحرج ههنا الوحسه عن
 فطحا فمكة فاتها برعم ان اسها محمدآ فدخل فانكبت هبل على وجهه وسافطت
 الاصنام وقال اليك عما ابها السح اما هلاكنا على بندي محمد - قال فاهل
 السح اسمع لاسانه اصطكاكا ولر كسه اربعا وهدالهي عكاربه من ند وهو يقول
 باحليمه ان لاسكتر بالاصتعه فاطلسه على مهل - قال فاسهي الحر الى عبد المطلب
 فسل سعه لاسب له احد من سد عسه وفادي ناعلى صوه نال عال نال عال او كاتب
 دعوهم في الحاهله فاحاه فريسي ناحمها فركت وركب فريسي معه فاحدا على مكة
 واصعدت عن اسفلها فلما ان لم ترسي ترك الناس واهل الى السب الحرام فطاف
 سبعا ثم اسأ يقول

نارب رد راكسي محمدآ ردالي واحد عندي ندا

نارب ان محمدآ لم يوحدا فجمع قومي كلهم سندا

فسمعنا مباديا مبادى من الهواء معاصر الناس لاصحوا فان لمحمد ربنا لا يجد له ولا يصحه قال عبد المطلب يا ايها الهاتف ومن لسانه و ابن هو ؟ - قال هو بوادى تهامة عبد سحر النسي فاعل عبد المطلب راكنا مسلحا فلما صار في بعض الطريق بلما ورقة بن نوفل مصارا حتما يسرا فسماعهم كذالك اذ النسي (من) فامم سحب سحر بحدث الاعصاب ونعت الورق قال له عبد المطلب من انا يا اعلام قال انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب قال عبد المطلب فذلك نفسي فاحذرك ثم حملة على فربوس سرجه ورد الى مكة واطمان فربس بعد ذلك فذلك قوله

«ووجدك صالّا فهدى» يعنى «صالّا» فى مقام مكة فهذا الى حدك عبد المطلب وقل «ووجدك صالّا» يعنى لا يدرى من انا فعرفك نفسك وحالك واعلم ان الصلال له وجو فى العرنة عبر العلى مشهور منها قول موسى «فعلها ادا وانا من الصالين» اى - من العاهلين وقال اخو يوسف لاسهم «انك لى صاللك العديم» اى - فرط الحب ليوسف وقال السمو لامرأ العربى «انالمرهاقى صاللا منى» اى - غلب عليها حب يوسف وقال عز وجل فى سهاد النساء على الاموال «ان صل احد' بهما» يعنى ان نسي الهاد و قال فى قصه اصحاب حبه مارب «انا لصالون» اى - محطون الطريق لس الصلال فى حد الآيات من العلى فى سى وما كان رسول الله (من) «صالّا» صلال العلى قط و فى حديث عرواحد من الصحابة «كتب لنا وان آدم لصحبل فى طنبه» و فى الحديث كان اول الانساء فى السممه وآجرهم فى البعنه وكان قبل المبعث يحاوس المرككن و روح فمهم حديثه لكنه لم بعد صما ولا سنا من الطواغيت قط ولا اى سنا من العواحي

«ووجدك عالا» اى - فعرا فاعناك بمال حديثه بذله لك ثم بمال العنانم حسب اهلها لك يقول عال يعمل اذا اصغر و اعال يعمل اذا صار واعمال و قال مقابل فرصاك بما اعطاك من الرزق واحمار الثراء و قال لم يكن عى عن كبر العال ولكن الله رما بما آما ودلك حصمه العنى وفى الحر عن ابي هريره دل قال رسول الله (من) «لس العنى عن كبر العرم ولكن العنى عى العس وعن عبد الله

اني عمرو ان رسول الله (ص) قال «فدا فليح من اسلم وروى كعافا وفعه الله بما آنا
وقيل لما تزل «الم جدك تسميا فاوى» قال مازع صونه «بلى نارب كب «تسميا»
فاوسى، كب «صا لا» يهدسى، كب «عالا لا» فاعسى ثم قال «من على
رى وحوائل الم من اوصا مالمامى والعراء صال

«فاما التسم فلا تهر» لاسهر ولا يطلعه فعد كب «تسميا» وقال الرجاح
لا يهر على ماله ولا يطلعه على حبه فيذهب به لصعه وكذا كاب العرب يفعل في امر
النمامى بأحد اموالهم ويطلمهم حقوقهم روى ابو هريرة عن النبي (ص) قال
حسرت في المسلمين من فيه سم يحسن اليه وسرت في المسلمين من فيه سم سا
اليه ثم قال باسمه انا وكافل «التسم» في الحبه هكذا ووسرنا صعه» وعن
ابن نى مالك قال قال رسول الله (ص) «اداكى» «التسم» وقع دموعه في كف
الرحمن فعول الله من اكى هذا «التسم» الذى وارث والد يحب الرى من
اسكه فله الحبه وعن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله (ص) «ان «التسم»
اداكى» اهتر لكاه عرس الرحمن فعول الله عروجل لملاكنه «باملاكنى من اكى»
هذا «التسم» الذى عسانا في البراء؟ - فعول الملاكنه ما اب اعلم - فعول الله
«باملاكنى انى اسهدكم ان ن اسكه وارضا ان ارضه يوم الصامه» قال فكان
عمر اذا راي سما مسح رأسه واعطا سنا وعن ابن نى مالك قال من سم سما
وكان في نفسه وكما مونه كان له ححانا من النار يوم الصامه ومن مسح رأس سم
كان له بكل شعر حسه وروى ان ابراهيم الخليل (ع) قال آلهى ماجرا من
«اوى» سما - قال «اطله في غلى وادخله حنى» قوله

«واما السائل فلا تهر» قال المصرون يريد «السائل» على الباب اى -
لا ير حر ادا سالك فعد كب هرا ادا ما ان يطعمه واما ان يرد رد الساحملا فقال
وانهر ادا اسمعه بكلام ير حر وعن ابن هريرة قال قال النبي (ص) لا يسمع
احدكم السائل ان يطعمه ادا سال وان رأى في يد فله من ذهب وعن ابراهيم بن
ادهم قال سم العموم السؤال يحملون رادنا الى الآخر وقال ابراهيم «السائل»

يريد الآخر يحيى الى مات احدكم فعول هل توجوهون الى اهلکم سىء؟ وفى بعض الاحصار اذا ردبت «السائل» بلانا فلم يرجع فلا عليك عن يرد وعن الحسن فى قوله عز وجل «وَأَمَّا السَّاتِلُ فَلَا بَرَّ» قال اما انه ليس بالسائل الذى ياتك لكن طالب العلم قال يحيى بن آدم انا حلتك طالب العلم فلا سمهره

«وَأَمَّا نَسَمِعُكَ فُحِدْتُ» اى - ملع ما ارسلك به وحدت بالنسب و القرآن الذى اُتيتك الله عز وجل وهى اهل التعم، وفيه اعظم نعم الله عليه القرآن هذا كعوله «قد كبر بالمرأ» وقال الكلبي امر ان يقرأ القرآن وفيه هو من قوله فداد كروا آلاء الله، وفى الجرع عن الثعمان بن سمر قال سمعت رسول الله (ص) يقول على المنبر «من لم يسكر الخليل، لم يسكر الكبر ومن لم يسكر الناس لم يسكر الله والنسب نسمه الله سكر و مركه كمر والجماعه رحمه والعرفه عذاب» وقال (ص) «من اعطى حبرا فلم ير علمه سمي بعض الله معاديا لنعمة الله» وفيه انا علم حبرا فحدث به احوالك و معانك وكان عبد الله بن عالى اذا اسبح يقول لقد روي الله البارحة، حبرا فرائ كذا وصلب كذا ود كرت الله كذا وفعل كذا فقال له ما نافرأس ان مملك لا يقول مثل هذا فقال يقول الله عز وجل «وَأَمَّا نَسَمِعُكَ فُحِدْتُ» و يقولون اسم لا تحدث «نسمه ربك» وصح عن رسول الله (ص) ا قال «اناسد ولد آدم ولا فخر و اول من يسر الارض عن حمحمه راسه ولا فخر» واول من باحد سمعه يات الحصة فسمعهما والسبه فى فرآءه اني كثر ان يكر من اول سور «والصحي» على رأس كل سور حتى نسم القرآن فعول الله اكبر وكان سب السكران الوحي لما احسن قال المبركون حجر سبطانه وودعه فاعم التسي (ص) لذلك فلما نزل «والصحي» كبر رسول الله (ص) فرحا بمرول الوحي واحمدو سبه

الموة الثالثة

قوله تعالى «نعم الله الرحمن الرحيم» تمام او كه رسب ربانها و نادكار

حائها نام او، نام او که آسایس دلها و آراس کارها نام او، نام او که روح روحها و معنای موحها نام او، نام او که فرمانها روان و حالها بر نظام ارقام او، حلال آکھت مطلع قدم او، پس فعلها که نام او دلها برداشته، پس رفهای محبت که نام او در سینه ها نگاشته، پس سنگانگان که وی آسایس گسسته پس عافلان که وی، هسار سند پس مسافان که این نام دوست را ناهه، هم نادیست و هم نادگار، سارس مندار نا و هب دندار

گل را اسر روی بو گل بو بس کند

حائرا سعی خوب بو مدهوس کند

آس که سراب وصل بو بس کند

ار لطف بو سوحس فراموس کند

«والصّحی»، «واللیل ادا صحی»، «والصّحی»، عبار سبازرورروس «واللیل»

عبارست از سب نارنگ، و برلسان اهل اسارب بردوی خوانمردان طریقت معصود از این روز و سب کسب و حجاب و کسب و حجاب انسان لطف و پهراسب نسیم لطیفی بر عالم جمال گذر کرد، طایفه ای را در صحرای فصل ناف، از آن فاف قسم «والصّحی» حلقه عهدی ساختند و از آن سن او سلسله ارادت بر جانها و دلهای اسان نهادند و بدرگا سعادت یار رسید که «والصّحی» یار سموم فهری از مبدان حلال ناف فومی را در عالم عدل دند، هم از آن فاف قسم «واللیل» فید فهری ساختند و بر دلها و جانهای اسان نهادند و بدرگا سعادت یار رسید که «واللیل ادا صحی» به آسحا فصل جمال و دملی و نه اسحا که عدل حلال بود طلسمی نسیم صباء سعادت «والصّحی» بود که عاسه دول جلیل و صحت دول آدم صبی مردوس مغربان نهاد سموم فهر «واللیل ادا صحی» بود که در عالم عدل جان و دل فرعون و هامان را آس بومندی سوح و کیمه اند «والصّحی» اسارست بر وسایمی روی یا حمال مصطفی (س)، «واللیل ادا صحی» اسارست سهای موی نا کمال مصطفی (س) رب العالمین بحق سرف وی را روی دموی اوسو کند نادی کند که «ما ودّعک ربّک وما فلی»

روزی حد که وحی منقطع گشته بود، رسول خدا (ص) دلسک همی بود هر
 ساعتی با صدق و حق اکثر گمشده «یا فاکر بدانم ناسب حسب که روح الامین» می‌اند
 مگر ساط وحی درو سینه اند نامر مسور سوب طمرای عرل کسده اند؟ «صدق» همی
 گمشده ای سید حافین وای حراج عالمی مکرار حصر و قرب دسوری آمدن ناسه
 ناسد، و دسمن همی گمشده ان محمد آ ودعه ربه، مگر حدای محمد محمد را
 گداسد و رها کرد رسول هر و قعی نالای نوقعی بر و قعی و طلسان سوب را
 در حاک کردی و برای مکرسی و صوب ممل گمشده «آئی لاحد نفس الرحمن من
 قبل المنی»

هر سب لکرامت منی تا سو بر آئی

بر اکه سهیلی و سهیل از من آمد

روزی عظیم دلسک سد بود روی مبارک بر حاک نهاد کف نادساها بحق
 آن سیم صاء دول معروف که بهر و ف سحر گاهی بر در کا دل دوسان کند کند،
 که بکار دیگر صحرای سبه محمد را تا آن سیم وحی ناک حوس گردانی آن سابع
 رلرله در ملکوب اعلیٰ امداد هف اطاق و من در حوس آمد، خلق در باها حوس
 ارد دگان گساد صغانه صدق حوس صوب او در فهر آن عباد دندند هر یکی
 مامی گرفته عانه صدهه میگوید که رسول خدا (ص) در آن بلهف و سوب و
 بعطن بود که همی ناگا آثار وحی در طلب مبارک سید فاب فوسن سدا آمد
 ناران ارنس وی بر حاسند و بر د حصر حلال حیرئل امن وحی ناک بمسامع
 سر او رساند که «والصحنی» «واللیل اداسحنی» ای سید بحق روسایی روی نو و
 سباهی موی نو که ما را فرو نگذاستیم وار دوسی بوهج نکاسم و درین عباد حر
 سعادت امن بوهجواسیم فوله

«ولسوی بعظیک رتک هتر صنی» و قعی حیرئل امن (ع) بحصر سوب
 در آمد سدا را دند (ص) بی فرا روی آرام کسه عیان دل بدسب عم سبرد سور
 واند و بی عباد رسند دند وی لولوار کسه حیرئل کف ای سید کوبن وای

مهر عالمان این چه سورت و چه سور که درو می نسیم؟ چه نازعم و اندو است که بر
 خود بهاد ای؟! - گفت ای حیرتیل اندو عاشقان امب مرا احسان بی قرار کرد، اندسه
 کلرو عاقبت کار اسان مرا رار و برار کرد ای حیرتیل از دوست میخواهم که اسان
 را من محبت نالدم فارغ گردد و ازعم اسان ناساند حیرتیل بحسرت عر و رف و
 نار آمد و گفت الله بر اسلام می کند و میگوید 'و لعلو یوسک رنگ هتر صی'
 دل خوشدار و اندو مزار ، عالمان همه جسمودی ما میخواهند و ما جسمودی بو
 میخواهم ، نا آنکه جسمود سوی ، بو می جسم ای محمد هر که از امب بونا تمام
 الساعة از دلی ناک ناحلاس واعضاد افراز دهد که من خداوندم و بوسول می هر
 طاعت که دارد میورور کم ، هر رگب که اسدس معور کم ، و اگر مری روی زمین
 گما دارد هماء مسور کم

۹۴ - سورة الاشرار - مکیه

الموتة الاولى

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند فراع حساس مهربان
 «الم نرح لك صدرك» (۱) ، نه مار کسادیم دل مرا و روس کردیم ؟
 «و صناعتك و زرك» (۲) ، و نه فرو نهادیم از تو گما بو ؟
 «الذي اقص طهرتك» (۳) ، آن مار کراں که از کراںی بسب مرا سبب کرد ؟
 «ورفعنا لك ذكرك» (۴) ، و نه بلند ردا سبب نام بو و آواى بو ؟
 «فان مع العسر ثرا» (۵) ، ما هر دسوارى و سكى آساى اسب و فراحى
 «ان مع العسر ثرا» (۶) ، بندرسى که ما هر دسوارى آساى اسب
 «فاذا فرغ فانصب» (۷) ، خوب از نماز سردارى در دعا کوس و در نماز
 نمودن ربح بر
 «والى لك فارغ» (۸) ، و از خداوند خود حوا

الموتة الثانية

این سوره سبب آنست، بسب و هفت کلمه، صدوسه حرف، جمله نه مکه
 فرو آمد، و درین سوره ناسخ و منسوخ نه و در حیرانی من کعب اسب از مصطفی
 (ص) که «هر که سوره» الم نرح «بر خواند او را خداى مرد و بواب دهد که کسی
 بنام مرا (ص) اندوهگین بسد و آن اندوه از وی بردارد» و در حیرتى آید که «هر که
 این سوره هر روز بر خواند، خداى تعالى همه دسوار بها و سحسها براو آسان کند و از
 همه اندوهاى او را فرج دهد» قوله
 «الم نرح لك صدرك» هذا اسمعاهم على طريق المعربى - ارلما الهتم و
 نعمنا البحر عن فلك و وسعنا ولم نجعله صغاً حرجاً و كان النسي (ص) فى بدو

الأمر إذا ١١ حبرئيل بالوحي سقى عليه اسماعه والبطرالى حبرئيل ، فوسع الله عليه
لذلك وفي الخبر «ان رسول الله (ص) سقى صدره لعله لم اخرج قلبه وسواسه جرح
منه مثل العلفه السوداء ورمى به وعسل بالماء والملح من الحبه ثم حشى بورا و
حكاه وانما لم اعمد مكانه وكان ابن الحرير^(١) يسد طاهرا قبل به ذلك في ما
وهو مع طير^(٢) حليمه نسب اني ذو صنادرس هو اذن في نبي سعدني نكر تهاوا وهو مع
اح له سقى من طيره في الهم نزل عليه ملكان كما هما طيران فعلا به ذلك والامر
السامه لله الاسرار قبل ان يصعد به وعسل بماء زمزم فذلك قوله تعالى

«الم نخرج لك صدرك» وقيل معنى سرح الصدر ان توسع ليعمل
القدر والاسراع بالغلب والبعه بالصمان ووهى العلم
«ووصعنا عينك ووركك» اي - عرفت لك ما نعلم من دينك وما نأجر
كقولك «لنعرك الله ما نعلم من دينك وما نأجر» قال الصحاح والحسن وفاداه
بصى ما كان عليه في الحالته من فله العلم ، وقيل «وررك» بصى «ورر»
اميك ، فاصاف الله لاسعال قلبه به واحتماه له وقيل عصمناك من ارتكاب الورور
وقيل حصمنا عليك بحمل اعناء السو

«الذي انقص طهرتك» اي - اقبل «طهرتك» فاهبه حتى سمع له بعض
اي - صوب وقيل الذي كاد يكسر طهرتك حتى سمع نصصه وهذا مثل
«ورفضناك ذكرتك» روى ابو سعيد الخدرى عن النبي (ص) انه سال
حبرئيل عن هذا الآية «ورفضناك ذكرتك» قال قال الله عز وجل «اذا ذكر
ذكر معي» وقال ابن عباس «ورفضناك ذكرتك» اي - تذكر معي اذا ذكرت
في الاذان والاقامه والسجده والحط على المنابر وقال فاداه رفع الله ذكر في الدنيا
والآخر ؟ فليس حط ولا مسجده ولا صاحب صلوات الاساذي به اسهدان لا اله الا الله
واسهدان محمد رسول الله وفيه يقول حسان بن ثابت

أغر عليه للسو حاسم من الله مشهور بلوح وسجد
وصم الآله اسم النبي الى اسمه اذا قال في الحسن المودد اسجد

(١) حرر بصح اولودوم مهر مرهك بصى

(٢) طير مسكر اول دامه مرهك بصى

وقيل « ورفعا لك ذكرك » عند الملائكة في السماء، وقيل رفعة واحد منافه على النسي والرامهم الايمان به والاقرار بعصه وقال ذوالنون همم الانساء يحول حول العرس وهمه محمد (ص) فوق العرس لذلك قال « ورفعا لك ذكرك » ثم وعد السر والرحاء بعد السد وذلك انه كان بمكة في سد فعال

« فان مع العرس نرا » اي « مع » السد اللى اب فيها من جهاد المسركس ومراوله ما اب بسيله « نرا » ورحاء بان نظهرك عليهم حتى يعادوا للحق الذى حشهم به طوعا وكرها

« ان مع العرس نرا » كرر للماكد الوعد ومعظم الرحاء وقيل « فان مع العرس نرا » في الدنيا « ان مع العرس نرا » في الآخر قال الحسن لما نزل به الآيه قال رسول الله (ص) « اسروا فداكم السركم بعلب عرس سركم » و قال ابن مسعود والذى نفسى سد لو كان « العرس » في حجر لطلبه السركم يدخل عليه انه لن يدخل عليه انه بعلب عرس سركم قال العلماء في معنى هذا الحديث انه عرف « العرس » ونكر السركم عاد العرب اذا نكرت اسما معر فام اعادته فهو هو واذا نكرته ثم كرره فمعا اسان فالعرس في الآيه مكرر بلفظ التعريف فكان عسرا واحدا والسر مكررا بلفظ النكر فكانا سركم كما انه قال

« فان مع العرس نرا » « ان مع » ذلك « العرس نرا » آخر وقيل محار قوله لن بعلب عرس سركم ان الله تعالى نص نفسه (ص) معليا محفا فمتر المسركم كون معمر حتى قالوا نجمع لك مالا فاعيم وطن انهم كذبوه لمعمر فمر الله تعالى وعدد عليه نعمنا في هذ السورة ووعد المعنى فعال

« اثم نرح لك صدرك » الى قوله « ورفعا لك ذكرك » فهذا ذكر اسمائه ثم اسدا ما وعد من المعنى لسلكه مما حار فله من العلم فعال

« فان مع العرس نرا » محار لا سركم ما يقولون « فان مع العرس نرا » في الدنيا ثم انحر ما وعد وفتح عليه العرى العربية ووسع داب يد حتى كان هب الماس من الابل ثم اسدا فصلا آخر من امر الآخر فعال باسمه له

« ان مع العصر نمرآ » والدليل على اسدائه نمره من الغاء والواو وحروف
 السبق فهذا وعدنام لجميع المؤمنين محار « ان مع العصر » في الدنيا للمؤمنين
 « نمرآ » في الآخرة لا محالة فعوله « لي يعلب عرس سري » اي - لي يعلب عرس
 الدنيا السر الذي وعده الله المؤمنين في الدنيا والسر الذي وعدهم في الآخرة اما
 يعلب احدهما وهو سر الدنيا فاما سر الآخرة فنام عر دابل ، اي - لا يجمعها في
 العله كعوله (ص) « سهر ا عند لا ينعصان » اي - لا يجمعان في النعصان وعن
 ابي عباس قال اهدى للنبي (ص) يعله اهداها اله كسرى وكنها يحل من سحرهم
 ارد في حلقه ، ثم سارى ملنا ، ثم اليه الى فعال لي « ناعلام » اي - قلب لئلك يا
 رسول الله - قال - « اعط الله يحفظك اعط الله بعد امامك نمر الى الله في الرحاء
 نمر فك في السد واداسال قبل الله ، وادا اسعيت فاسمع الله قدمي العلم بما هو كائن
 فلو جهد الحلاب ان يعمول بمالهم بعصه الله لك لما قدروا عليه ولو جهدوا ان يعمروك
 بمالهم بكتنه الله عليك ما قدروا عليه فان استطعت ان تعمل بالعصر مع النفس فافعل
 فان لم يستطع فاصبر فان في الصبر على ما كر حبرا كمررا واعلم ان مع العصر
 النصر و ان من الكرب الفرح و « ان مع العصر نمرآ » قوله

« اذا فرغ فاصب » قال ابي عباس « اذا فرغ » من صلوك « فاصب »
 « الي ربك » في الدعاء وان حالس قبل ان يسلم وقال هاددة امر اذا فرغ من
 صلوة ان يبالغ في دعائه وقال الحسن « اذا فرغ » من جهاد عدوك « فاصب »
 في عباد « ربك » وقال مجاهد « اذا فرغ » من امر الدنيا « فاصب » في
 عباد « ربك » وصل وقال الكلبي « اذا فرغ » من سلب الرمثاله « فاصب »
 اي - اسعير لئدبك وللمؤمنين

« والي ربك فارغب » في المساله وسله ما يصاح اليه من صلاح دينك ودينك
 ولا ترج عسر ولا تسمل سواء وصل « والي ربك فارغب » اي - فاحلص
 الدعاء والاسهال واعط الله وقال جعفر اذكر « ربك » على فراغ منك عن كل
 مادونه

الموة الثالثة

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» ساه این نام عزیز و بندگان سرفراز،
 خطاط خطیر و نظام بی نظیر، نارکا، نوراعظم و حلقه در سرای قدم دست آورندگان
 و دلاور دوسان، در محدوده هر عالم کس نیواند که قدم بر ساطع بوقی هدمگر
 بمدد لطف این نام و کس را در هر دوسرای رند کی مسلم بود مگر بر عاتق و عبات
 این نام ارحمه کلمات قدم که آن منبع الطاف کرم بسمع نبوت رسانیدند و مومنان
 و دوسان را بسلامت آن دست بخصص دادند، هیچ کلمه در نظم و صنعت و در تر
 لب آن عرب و حرمت و آن سرف و رفعت ندارد که این آب بسمت دارد
 «بسم الله الرحمن الرحيم» هر حرفی از او در تحقیق و تمکین را صدقی است، هر
 کلمه ای از او سراب رحمت و بسم را وسیلی است و آن نقطه که در صفت نام
 «بسم الله» است، اگر چه در نظر سرب احتضاری و افضاری دارد آن در آسمان
 هر آن برمال دهر کمال است و بر حصار حصص برمال حال جمال است و بر حمله
 همی دان که این آب بسم معادن حقایق است و منابع دفاع و مسارع سراع
 هر که از دلی صافی و حانی بهدارل وافی گوید «بسم الله الرحمن الرحيم» از
 عذاب و عتاب و سوب و سوار سوسب فوله

«الم اسرح لك صدوق» بنا که الله جل جلاله و بعد اسماء و تعالی صفاته
 حوین خلق را نامر «کن» از کم عدم بحر وجود آورد و حرائی رحمت و رمان
 نعمت براسان نار کرد آن سد عالم را و مهر ولد آدم را الطاف عرب و بحف
 کرامت و انواع مت اسار کرد از اسناد عالم با هاء بی آدم همه خلق مع او
 بودند مراد اولی از لطف ازل او و دسا او و د و حلالی همه لسکر و حیل او،
 مهمان عرب او و د و عربان همه مع و طعل او در مگر در مسور مجد و نامه
 اقبال او، با هیچ نعمت را آن بخصص و بخصص بی که این مهر کون را و ا
 هیچ کس حر وی حسن خطاط کرامت و رفعت رف که

« اِنَّمَا نَرْحَمُكَ صَدْرُكَ » ای مهر عالم، ای گردن مجرم ای رسول معذب
ای برزگوار محرم ای منت شکن و حرم! نه دل مرا مورد معرفت دوس کردم؟
بلطایف مساهبت و مکاسف مودت و مهدت کردم، مکرانم عرب و رقص مطب و
معرب کردم، طیب را کسوف رست و حلیف رقص دادیم، ای سید مقصود آفرین
کشف کردن آب کمال و راز حلال و صورت جمال و بود «لَوْلَاكَ لَمَّا حَلَفَ
الْاَفْلَاكُ لَوْلَاكَ لَمَّا كَانَتْ سَمَكٌ وَالْاَسْمَاكُ» ای سید اول وودی در نموب، آخر و
بودی در مصب، طاهر و بودی در مصب، اطن و بودی در مصب، اول همه حلالی و
بودی در لعل و الف، آخر و بودی در ساس و سعادت، طاهر و بودی در مصب و
حسب مطن و بودی در حلال حال در احار معراج آورد اند که مصطفی (ص)
گفت «قَالَ لِي الْحَبَّارُ حَلَّ حَالِهِ سَلَّمَ مُحَمَّدٌ لَفَعْلَ نَارِ ابْنِ اِبْرَاهِيمَ
حَلِيلًا وَآبَ دَاوُدَ مَلِكًا عَظِيمًا وَعَفَرَ رَأْسَهُ وَاعْطَى سُلَيْمَانَ مَلِكًا لَاسْمِي لِاحِدٍ
مِنْ بَعْدِي وَكَلَّمَ مُوسَى كَلِمًا وَرَفَعَ اِدْرِيْسَ مَكَانًا عَلِيًّا وَعَلَّمَ عِيسَى النُّورَةَ
وَالْاِنْجِيلَ وَحَلَمَهُ «بَرِيءُ الْاَكْمَةِ وَالْاَرْضِ وَحَسْبِيَ الْمَوْتُ» - فقال لي ربي
«يَا مُحَمَّدُ هَذَا حَدِيثُكَ حَسْبًا كَمَا ابْنُ اِبْرَاهِيمَ حَلِيلًا وَكَلَّمَكَ كَمَا كَلَّمَ مُوسَى
نَكَلَّمَكَ وَارْسَلْتُكَ اِلَى النَّاسِ كَمَا فَهَمَّرْتُ اَنْدَرَاوَسْرَحَ «لَكَ صَدْرُكَ» وَوَصَفَ «عَيْنُكَ
وَوَرْدُكَ» وَرَفَعَ «لَكَ ذِكْرُكَ» وَلَا اَدْكُرُ اِلَّا اَدْكُرُ مَعِيَ وَاعْطَيْتُكَ «سَمَاءَ مَسْ
الْمِسَانِي وَالْعُرْأْنَ الْعَظِيمَ» وَلَمْ اَعْطِهَا لِمَا فَطَرْتُكَ وَاعْطَيْتُكَ حَوَاسِمَ سُرِّ النَّمْرِ وَ
لَمْ اَعْطِهَا لِمَا فَطَرْتُكَ وَاعْطَيْتُكَ الْكُوبَرِ وَاعْطَيْتُكَ نَمَاسَهُ اَسْمَهُ الْاِسْلَامَ وَالْهَجَرَ وَ
الْجِهَادَ وَالصَّلَاةَ وَالصَّدَقَةَ وَصَوَّمَ رَمَضَانَ وَالْاَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَجَعَلْتُكَ
قَانِيًا وَخَانِيًا

صدر کائنات، سید سادات (ص) حسن میگوید که «سب قر و کرامت
سب رلف و الف که ما را بمعراج بردند، چون محصور عرب رسیدم، از حصر
خبر و ندا آمد که «ای محمد بگو با تو سم، بخواران جسم» - گفتا چون از حطاب
کرامت و نواحی مهتاب بمن رسید زبان من خری سعادت گرفت، دل من

فرسادی ناف سرمی عز و نادید، مساح^۱ حصر کسم اس سلوت و حلم دول
 نامم کسم خداوند اهریعامری اریوعطانی ناف، اتراهیم راحلک دادی، نا
 موسی بواسطه سخن کسمی، ادریس را نمکان عالی رساندی داود را ملک عظیم
 دادی و رلک وی نامریدی، سلیمان را ملکی دادی که بعد از وی کسی را سرای
 آن ندادی، عیسی را درسکیم مادر یورات و ارجل در آموختی و مرد رنده کردن
 بردست وی آسان کردی، حوین مصطفی (ص) سخن سامان رد، از درگا عز
 حطای و جواب آمد که «نامحمد» اگر اتراهیم راحلک دادم، مرا محبت دادم، اگر او را
 خلیل خواندم، برا حسب خواندم، و کرنا موسی سخن کسم بی واسطه، حجاب
 در میان بود، سخن سسند گویند ندید، و ما و سخن کسم بی واسطه و بی حجاب سخن
 سسندی و گویند دیدی و ادریس را تا آسمان رساندم، مرا آسمانها برگزیدم
 بصورت «ناف موسی»، بمثل «دم دبی»، بطول «داودی»، رساندم و داود را ملک
 عظیم دادم و رلک وی نامریدم، امت برام ملک شعاع دادم و گماهان اسان شعاع
 بو نامریدم و سلیمان را مملکت دادم براسع منایی و قرآن عظیم دادم و حاشه
 سور الف که بهج بنامر ندادم سو دادم و دعاها را بو در آخر سور الف احاط
 کردم و بیرون ازین براسه حصل کرامت کردم و براناس سه حصل بر اهل
 آسمان و زمین صل دادم یکی «الهم یرحک صدرك»، دیگر «ووصعاعک
 وورک»، سیم «ورفعاک ذکرک»، سیمه حالی بو و دل صافی بو ناز گسادم و
 فراج کردم قبول آواز قدوس را و اسوار داس عب و صمان جو را و نگهداست
 علم و وحی بمثل را «ووصعاعک وورک» از گماهان امت که سب بویدان گرامار
 سده و سب کسمه و درع عاصان بی فراد و بی آرام کسمه آن بازار بو فرو نهادیم و
 گماهان اسان حمله آمریدیم و دل براسکون و سکون دادم «ورفعاک ذکرک»،
 و نام و ذکر بو و آوای بو بلندتر دانستم که در نام خود سسم و سطر سطر بو حد کردم
 ای محمد آفات دفع بو ره که ناف ارساع او بهر ای ناف آدم صمی سحا
 و دفع بو مبراب صفوت ناف ادریس سب و درع ریاست ناف، خلیل سسر

بودند حلت ناف موسی مهر بود مکالم ناف عیسی بحاجتی بنواستد نصرت
 ناف «۱» فرمان آمد بمهرمان حصرت و ناستد کان حطه فطرت که همه داع مهر
 محمد مرسل بر دل نهاد و آس سو او در جان رسد بر سال و سوب وی افرادهند
 ما او را در آخر دور بعض خود در وجود آوردیم و پیسوی جهانسان کردیم و در نص
 نص در صد و سال ناستدیم هر که فطرتی بدو رسد با عر و نص سود هر که
 بوی انسان آرد نیک احسود، هر که حلال امنی وی در گردن دارد و مهر و نص
 وی در دل دارد و در نص نص و نص وی بر اسمعاب رود، امروز از نص مطهر است و
 گناهان مکفر است، و فردا سرب او از جوس کو بر است و خای او نص نص
 است و حلت او دندار و نص حدی او د اکبر است

۹۵ = سورة التين = مکیة

السورة الاولى

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» ساجد اوند فراح محاش مهرمان
 «وَالنَّاسِ وَالرَّيُّونَ (۱) نَاحِرَ وَرِيْمُونَ
 «وَطُورِ سِنِينَ (۲) وَبُكُورِ مَكُونِ
 «وَهَذَا السِّلْدُ الْأَمْسِ (۳) وَبِاسْمِ سَهْرِي نَسْمِ
 «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ» كه سافريدنم مردم را «فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمِ (۴)» در
 نكوبن نكاسی
 «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (۵)» آنكه اوارا فرو بر همه فرو بران كردنم
 [سری روز]
 «إِلَّا الْإِنْسَانَ اُمْنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» مگر انسان كه نكروندند و كردار
 های نيك كردند «فَلَهُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ مَضُونِ (۶)» انسان راسب مردی ناكاسب
 «فَمَا تَكْفُرُكَ بَعْدَ نَالِدِنِ (۷)» آن كسب كه ترا دروغ دن گيرد در حشر
 رساحشر [بس آنكه آفرينش من آدمی رادند]؟
 «الْإِنْسَانُ أَتَى حَكَمَ الْحَاكِمِينَ (۸)» الله نسب راسب حكم بر همه حاكمان؟

السورة الثانية

این سوره هست آن نسب، سی و چهار کلمه صد و سی و سه حرف، جمله به
 هکذا فرو آمدنم فعل مفسران، مگر انی عباس كه گفته مدنی اس و نه مدنه فرو آمد و
 درین سوره ناسح و مسح نسب، مگر نك آب كه لفظ آن محکم اسب و معنی
 مسح «الْإِنْسَانُ أَتَى حَكَمَ الْحَاكِمِينَ»؟ معنی این آیه مسح اسب مآب سبف لان

« ومن دخله كان آمناً » نامن فيه الناس في الجاهلية والاسلام وقبل في معنى «الامن» اى - مأمون على ماودعه الله من معالم دينه قال المصنف هو اربعة احل طور ونباء وهو دمشق، وطور ونباء وهو ييب المقدس و طور ونباء وهو حبل موسى (ع)، و طور ونباء وهو مكة هذ اقسام والمقسم عليه

« لقد خلصنا الانسان في احسن تقويم » اى - اعدل فامه واحسن صور وذلك انه خلق كل حيوان مكنيا على وجهه الا « الانسان » خلعه مدبذ القامه سبار ما كوله سد مر سبابا لعلوا المنسر، والمراد بالانسان آدم (ع) وقبل هو عام في المومنين والكافرين وقبل هو خاص في ابي جهل وقبل في عمة و سمة والتعدين « في » « تقويم » « احسن تقويم »

« هم رددناه » معنى « الانسان » « اسفل سافلين » معنى الى لهرم والحرف وارذل العمر لكن لا يعلم من بعد علم سبابا فصعب حسنه و يذهب عقله و بعض عمر والسافلون هم الصغفاء من المرمى والرمى والاطفال فالسبح الكسر « اسفل » من هوء لآء حسنها و « اسفل سافلين » تكر نعم الحسن كما يقولون فلان اكرم فام فاذا عرف قلب العائس وفي مصحف عبد الله « اسفل السافلين » وقال الحسن و مجاهد و سادة « هم رددناه » الى النار معنى الى « اسفل سافلين » لان جهنم بعضها « اسفل » من بعض وقال ابو العالقة معنى الى النار في اصح صور بم
ي فعال

« الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات » فابهم لا يردون الى النار ومن قال بالقول الاول قال رددناه « اسفل سافلين » فزال عقولهم وانعطت اعمالهم فلا تكب لهم حسنه « الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات » فانه تكب لهم بعد الهرم والحرف مثل الذى كانوا يعملون في حال الساب والصحة قال ابن عباس هم من رددوا الى اذل العمر على عهد رسول الله (ص) فزال الله عذره واحمر ان لهم اجر الذى عملوا فل ان يذهب عقولهم قال عكرمة لم مر هذا السبح كبر اد حم انه له ناحس ما كان يعمل ، وروى عن ابن عباس قال « الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات »

ای «الآلئین» فراوا القرآن وقال من قرأ القرآن لم مرد الى ارض العمر
 «فلهم اجر غیر ممنون» ای - عمر مقطوع لانه مکمل له کماله ما کان بعمل ثم قال
 «فما تکذبک» وقل ای سیه «تکذبتک» وفي المحاط به قولان احدهما به
 «الانسان» والمعنی «فما» محملک علی الکذب بعد هذا القسم وبعدها السان
 «بالدین» بمعنی بالحره والعب وقل ما تعرضک للکذب وما یحملک علی
 الکذب انما «الانسان» بعدما عانت من دلائل النوحید مکتوبه ای آدمی
 بعد از دلائل نوحید که معاصی بدیدی و بعد از آنکه قسمها یاد کردم و روس نار
 نمودم، چه حریر را بر من دوزخ میدارد که مکتوبی حر او نیست و فریاد حنا را با خلق
 شمار نکند و نادان بدهد؟ والقول الثاني الخطأ للمی (من) و فيه اسما، ای -
 «ما تکذبک» بعد هذا السان وبعدها العجبه والرهان الاحاد؛ وقل معنی
 من نسک یا محمد الى الکذب بعد هذا السان وبعدها علی خلق «الانسان»
 وعبودیه ای - کل سیه صدق و شهد لما حشبه وقال الغراء «فما» الادی
 «تکذبک» ان الناس بنا یون باعمالهم کانه قال فمن بعد علی مکذبتک بالموا
 والعقاب بعد ما نس له من حملنا «الانسان» علی ما وصفنا

«السی الله ناکم الحاکم» ای - نافی العاصی و قال مقاتل
 «السی الله» حکم سیک و من اهل الکذب یا محمد؟ او قل هو من الحکمه و
 الحاکمون هم الحکماء والله عز وجل احکمهم سمعا وعبدا وروی ان السی (من)
 کان اذا قرأ هذه الآیه قال «لی» وانا من الساهدین و ما ربتک علی ما قال (من)
 من قرأ «السی الله ناکم الحاکم» فلیعل «لی» وانا علی ذلك من الساهدین،
 و من قرأ «السی» یعذر علی ان یحیی الموی «فلیعل «لی» و من قرأ
 «فای حدیث بعد یومنون» فلیعل «آما بالله» و فی رواه اخرى من قرأ
 فی آخر سور الملک «فمن ناسکماء معنی» فلیعل «الله» اگر خواند قرآن
 در نماز خواند از آیات ناسر و از نماز این کلمات که در حر است بگوید، و اگر
 امام باشد در بار هم چنین بگوید و قوم بر مناسبت امام هم چنین بگویند

الموة الثالثة

فوله تعالى « نعم الله الرحمن الرحيم » قلوب العارفين بالله عرف ، وارواح الصديقين بالله العرف ، مفهوم الموحدین صاحب حلاله ارفع ، و نفوس العابدین بالمحرف عن استحقاق عبادته اصعب و عمول الاولین والآخرین بالمحرف عن معرفه حلاله اعرف

نام خداوندی که عمول عقلاء در ادراك حلال او حسر سد آ روی مبرّزان در آب جمال اوسر گسه ، فهمهای خداوندان قطب از در باب صفات کمال او عاخر آمد خلق عالم حمله خائفا بر من برید عشق نهاد و حر حسرت و حشر سود ناکرد ، همه عالم را سوی و کف و گوی حسود کرده و حرعای از کاس عرب خود بکس نداد

ای گسه اسیر در نای سو

آنکس که رید دم ولای بو

عسای جهان همه سد واله

در عالم عز کرمای سو

فوله « والنس والرنون » الله تعالى در ابتدا اس سور چهار حمر از مخلوقات قسم ناد مکنده که ^۲ « لقد خلقنا الانسان في احسن تقویم » انسان آدم است (ع) یعنی آدم را بسکون صورتی آفریدم و او را از حمله مخلوقات برگزیدم ، رفم محبت برو گسدم و ساسنه ساط خوش گرداندم عناصر حس و حواهر قدس و منافع اس در قالب وی بندا کردم و آنکه معر ان حصر را و اسدگان حطه فطرت را فرمودم که بس محب وی مسانی بر حال بهند و سد وار سعد آرد که حواحه اوست و سماحا کران اند دوست اوست و سماندگان اند حاک رسر کسی که عز بند خود آدم بناید و سرف و حاه و مبرل وی سماند و درین قالب حاکی حر ناسمی و جسمی در سمنی را نبرد خبر بنماید که آدم خود عالمی

دیگرست عالم دواست یکی عالم آفاق، دیگر عالم انفس، و ذلك قوله «سر بهم
آنا ما فی الأفاق و فی انفسهم» عالم انفس آدم است و آدمی را در محاسن که در عالم آفاق
و من است و آسمان و آفتاب و ما و سیارگان و یور و طلسم و عدد و یور و غیر آن، در
عالم انفس هم محاسنست و منس عند آسمان معروف، سیارگان خطرب ماهی
فکرب آفتاب فراس، یورین طاعت، طلسم معصیت، رعد و خوف و معاف،
یورین رخا و امین ابرین هم، نار است رحمت، در حسن عبادت، منو این حکمت
ما این عالم کسب؟ دل این ما را و بر کسب؟ عمل سناهی حواس حا کرین
دست و پای حاسوسین، گوشت و فم، جسم رحمانی، روان داعس، خاطر رسولی،
الهام سعیرین، علم سلطانین، حق حل حلاله ما کسب و رد گوار آن خداوندی
که از منی خاک حسن صنعی پیدا کرد، و در آفرینش وی قدرت خود اظهار
کرد ازین عصر که از جوهری عالمی آفرید و از ای عینی مریم آفرید،
و از سکی ناه صالح آفرید، و از عصا موسی بنی آفرید، و از دودی آسمان
آفرید، از یوری فرسنگان آفرید، از ناف آهومی ملک یونا، از گدای جبری عیس
سارا، از کرمی فری^۱ مانه دنا، از مگس علی مصی^۲، از جاری گلناری دنا، از
گاهی حلوائی ناسا حق حل حلاله می نماید که صانع می علف منم، کردگار
می آلب منم، چهار می خلیس منم، چهار می مهلب منم، سیار هر دلب منم «لقد خلقنا
الانسان فی احسن تقویم» در آفرینش آدم طورهاسا صاحب مکار که^۳ از خاک آفریدم
او را «کمیل آدم خلیفه من براب» جای دیگر که^۴ از گل آفریدم «انی خالق
سرا من طین» جای دیگر که^۵ از سلاله آفریدم «ولقد خلقنا الانسان من سلاله»
جای دیگر که^۶ «من حماء مسمون» جای دیگر که^۷ «من صلصال کالغجار» معنی
است که اول خاک و د، گل گردانید گل و د سلاله گردانید، سلاله و د حماء مسمون
گردانید حماء مسمون بود، صلصال گردانید، صلصال بود، حاور گردانید، مرد بود
رید گردانید، سعال و د، گوس و دوس و ر گوس و ی و اس و حوا گردانید، نادان بود، دانا

گردانید حوٰن او را بحال کمال رسانید، بر خود بنا کرد که «ثَقَدَ خَلْقًا لَا يَسَانُ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» همجنس فرزند آدم تعلقه بود، علقه گردانید، علقه بود مصغه گردانید، مصغه ود عظام ولحم گردانید مرد بود رید گردانید نادان بود، دانا گردانید، آنکه بر خود بنا کرد که «فَسَارَكَهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» خالق را و تعلقه را از حال بحال مگردانید نا آنچه در اول حکم کرد و فسا راند بروی برف همجنس سعد را و سعی را از حال بحال مگردانید که در طاعی که در معصب که در مجلس علم که در مجلس حمر که سادان و گه کرمان، نا آخر عهد که عمر سمر در سر آمد و حکم ارلی دو آمد اما الی الحینه و اما الی النار، اگر دورحی بود «بِمِ رَدِّ نَاحِ اسْمِ سَافِلِينَ» و گرنه بسی بود «فَلَهُمْ أَجْرٌ عَرِ مَمْنُونٍ» حق حلّ و علا کرامت فرماید بفصل کرم خویش

۹۶ - سورة العلق - مکیه

الموة الاولى

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» تمام خداوند فراح بحسان مهران
«اقرأ باسم ربك» رحوان نام خداوند حوس «الذي خلق (۱)» آنکه

آفریده آفرید

«خلق الانسان من علق (۲)» مافرید مردم را ارحون سمه

«اقرأ» رحوان دورك الاكرم (۳) و خداوند بو آن سكو كار

«ألّٰهٰی علم بالقلم (۴)» او که در آموح علم

«علم الانسان ما لم يعلم (۵)» در آموح دو مردم آنچه مردم ندانست

«كَلَّمَ حَمَلًا دَانَ الْإِنْسَانَ لَطَفَیْ (۶)» «ان رَأٰهُ أَسْعٰی (۷)» که مردم مافرمان

سود، حون ی بار سود

«إِنِّ إِلٰهِي رَبُّكَ الرَّحْمٰی (۸)» خداوند بواس بار گسب

«أَرَأَيْتَ الَّذِي» می بینی این مرد «نهی (۹)» «عَدَا أَدٰی صِلٰی (۱)» که

می نارزد روی را که می نماز کند؟

«أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدٰی (۱۱)» چه بینی و درین مرد ترا راس است؟

«أَوِ امْرٌءًا تَلْقٰوٰی (۱۲)» و بر هر بدن معرماند از ناصواب ویدی

«أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلٰی (۱۳)» بینی [ای محمد] و درین مرد دروغ رو

میگرد [و او بدتر من راستی] می برگردد؟

«أَلَمْ نَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ بَرٰی (۱۴)» بینی داند که الله می مند

«كَلَّا» [او دروغ می مبادازد] و دروغ بسبب، «لَس لِمَنْ شَاءَ» اگر او ازین نكرست

نار نه استمد، «لَسْمَعْمَا بِالْوَاصِیَةِ (۱۵)» فرمانم بگیرند موی من سر او

۲ - الف و را اس مرد و را راس

۱ - الف او که

۴ - الف بر میگرد

۳ - الف ای محمد بینی

« ناصبه كاديه حاطبه (۱۶) » موى مسانى دروع رن بدكار
 « فليدع ناديه ۱۷ » كوى نارن وقوم حوس حوان
 « سدع الرنايه (۱۸) » نانا فرمسكان عناكر حواسم
 « كاله بمراسب [كه اورا فرمان برند] « لا تطعه » اورا فرمان مسر « واسعدو
 اهرت* (۱۹) » نماركن ويرد يك آي

الوثة الثانية

ابن سور دو سده ساد حواسب، او دودو كلمه بورده آم، حمله به مكه ورو
 آمد و در ابن سور ناسح و مسوح نسب و در حواسب اراني كهع ارسول خدا (ص)
 كه كهف « هر كه ابن سور بر حواند حواسب كه مفصل [قرآن] حمله حوانده
 مفران كهفند اول سور كه آر آسمان فرو آمد اسب و در حصر صحيح اسب ار
 عائسه صدقه فالب ان اول ما سدى « رسول الله (ص) من الوحى الر ونا الصادقه
 فى اليوم فكان لا يرى روبا الاحاد مثل فلق الصبح بم حساله الحلاء و كان نامى
 حراء فسحب فيه والنحو العبد لى دواب العدد و بر و لذلك بم ترجع الى حد حة
 فرود لميلها حى فحبه الحق و هو فى عار حراء فعلا الملك فعال « افرأ » ۱ قال
 رسول الله (ص) « فعل ما انا عارى » ۱ - قال « فاحدنى فعطى حى بلغ منى الجهد، ثم
 ارسلنى فعال « افرأ » - فعل « ما انا عارى » فاحدنى فعطى النابه حى بلغ منى
 الجهد ثم ارسلنى فعال « افرأ » - فعل « ما انا عارى » فاحدنى فعطى النابه حى
 بلغ منى الجهد، فعال « افرأ باسم ربك الذى خلق » حى بلغ « ما لم تعلم »
 فرجع حى دخل على حد حة فعال « فملوئى » فملو حى ذهب عنه الروع رعن
 عائسه فالب ان اول ما نزل من القرآن « افرأ باسم ربك الذى خلق » و ررى
 ان ورفه بن نوفل بن اسد بن عبد العزى بن قصي و هو ابن عم حد حة و كان
 امرا بصرا فى العاهله و كان كتب الكتاب العربى و كان سجا كسرا فدعى
 فعال حد حة اى ان عم اسمع من ابن احبك فعال ورقة ابن احى ما برى

فاحسر رسول الله (ص) ما رأى فقال ورقة هذا الماموس الذى انزل الله على موسى
 لسمى اكون حاحس بحرك قومك فقال رسول الله (ص) «او معرجى هم» قال
 ورقة نعم لم ناب رجل قط مما حشبه الاعدوى واودى وان يدركنى يومك
 انصرك نصرا مؤزرا ثم لم ينسب ورقة ان يوفى وفرالوحى وقال ورقة بى يوفى
 فى ذلك

فان بك حما يا حديجة فاعلمى

حديثك انا يا فاحمد مرسل

وحسرت ناسه ومكالم معها

من الله وحى سرح الصدر مرسل

يعور به من فاز عرا لدنسه

وسعى به العاوى السعى المصائل

ورعات منهم فرفه فى حياته

واحرى ما رواح الحميم نعل

قوله «افرا باسم ربك» قال ابو عبيدة الباء رناد ومصدر «افرا باسم
 ربك» هذا كقول رسول الله (ص) «لا صلوا لمن لم يقرأ بفاتحه الكتاب» يعنى لمن
 لم يقرأ بفاتحه الكتاب وقبل معنا «افرا» القرآن «باسم ربك» سيما وسركا
 وهوان فسمح بذكر كقوله «اركبوا فيها سم الله محرابها ومرسها» «الذى خلق»
 يعنى المكنونات كلها ثم حص منها ما هو اعلى مرتبه فقال

«خلق الانسان» يعنى سى آدم «من علق» جمع علقه كسحر وسحر «والمراد
 بها امداء الحلقه الى يمامها وقبل المراد آدم (ع) من علق» اى - من طين يعلق
 بالكف ثم كثر فلما كمد فقال

«افرا» و«سجمل ان الاول للعموم والباقي للخصوص كما فلسفى «خلق»
 «خلق الانسان» قوله

«توربك الاكرم» اى - الاعظم كرما وقال الكللى اى - الحليم عن جعل

الما دلا محل عليهم بالمعونه

«الذى علم بالعلم» اى - «علم» الحظ والكتابه «بالعلم» اى - يحلو
 «العلم» وقل «علم» القرآن بان كسه الله «بالعلم» فى اللوح المحفوظ يعرى
 وقل روى عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قلت لابي الله اكتب ما اسمع منك
 من الحديث قال «بسم فاكتب فان الله «علم بالعلم»»

«علم الانسان مالم يعلم» من الممل والسان وقال قتادة «العلم» بسمه
 من الله عظمه لولا «العلم» لم يمدد ولم يصلح عسى

«علم الانسان مالم يعلم» من انواع الهدى والسان وقل «علم الانسان»
 يعنى الناس كلهم مالم يعلموا من الكمان والحرف وغيرها مما فيه صلاح دنياهم و
 دينهم قال الله تعالى «والله احر حكم من يطون امهاكم ليعلمون سنا» واما
 علمهم مالم يعلموا بالسرور وصف الادله على بعض المعلومات وقل «علم الانسان»
 يعنى آدم (ع) علمه الاسماء كلها وقل الانسان محمد (ص) سانه وعلمك مالم
 يكن يعلم

«كلا» ما كند بمعنى حفا وقل رد على المكذب بالعبه وقل رحرعما ناي
 ذكر فى الآيه ن الطعان «ان الانسان ليطغى» لسحاور حد و يسكر
 على ربه

«ان راه اسمعى» معنى الاسماء هاهنا المعنى بعينه اى - ينظر فى عناه و
 يسكر واما قوله «اما من اسمعى» وقوله: واما من يحلو واسمعى» فهو ان يرى
 بعينه عسا وان لم يكن عسا وقال الكلبي «ان راه اسمعى» يعنى يرفع
 عن مرله الى مرله فى اللسان والطعام وعصرهما وقال مقاتل نزل فى ابنى جهل
 كان اذا اصاب مالا راد فى سانه ومركبه وطعامه فذلك طعمانه وكان رسول الله (ص)
 يقول «اعودك من هه بسمى ومن عسى نطعى»

«ان الى ربك الرجعى» يعنى المرجع فى الآخر فبحارى على طعمانه و
 محاور يحد فى كفر، هول كسالك مراب وما وحدث رجعى اى - حوانا

«ارأب الذي نهى» «عدداً اداصلى» هذا الناهى انوجهل قال لعمره
هل نعم محمد وجهه من اظهركم؟ بمعنى هل راسمو مصلياً ساحداً؟ - قالوا نعم
قال واآلات والعري لس رأسه بفعل ذلك لاطان همه ففعل له هاهود اصلى
فانطلق لظا رفته فما لب ان تكمن على عصه وبعى بمد ففعل له مالمك -
بالحكم؟ - قال ان سمى وسمه حينها من النار وهولا واحصه وروى ان سمى
وسمه فجلا فاعرا فاه لو فذهب لالتمنى ثم دخل على اهله فرعا فبلغ ذلك
رسول الله (ص) فقال لودنامتى لاحططمة الملائكة فجعلته عصوا عصوا فابرل
الله تعالى

«ارأب الذي نهى» «عدداً اداصلى» معنا الس مسبح العذاب
من الله

«ارأب ان كان على الهدى» هذا خطاب للناهى، بمعنى «ارأب ان كان على
المصلى على الهدى» أى - «على» الدن و «امر» بقوى الله واحسان معاصيه
«ارأب ان كذب ووثقى» هذا خطاب للسى (ص) ناويله ارأب امحمد
«ان كذب» انوجهل بالدس «و وثقى» عن الامان، الس مسبح من الله اللعنه
والعذاب؟

«الم تعلم» هذا المكذب الممولى «يا ان الله برا و نعم جميع احواله وانه
سواحد معله و عافه عليه وفعل ارأب هاهنا بمحب للمحاطب وكرر للناكد
و بعد برعلم الآيه «ارأب الذي نهى» «عدداً اداصلى» والمهى على الهدى
«امر بالقوى» والناهى مكذب موول عن الآيه ان فما اعجب من ذا «الم تعلم
يا ان الله برى»

«كلاً» ردع ورجز، وفعل هو قسم معنا حما «لس لمسه» انوجهل عن
ابدا رسول الله (ص) ونهه عن الصلو «لسمعاً بالخاصه» لياحد مقدم راسه احد
ادلال وفعل لياحد ماصيه الى البار كما قال «موجد بالواصى و الاقدام»
وفعل لسودن وجهه فكسى بالخاصه عن الوجه لانها فى مقدم الوجه و كات

العرب نافع من حر الباصه فلذلك قال « لسمعني » ودخل النور الحقيقه للنا كمد
 كما قال « وليكونا من الصاعرين » ثم قال على البدل
 « ناصبه كاذبه خاطئه » اي - صاحبها كاذب خاطئ
 « فليدع ناديه » قال ابن عباس لما هي ' انا وجهل رسول الله (ص) انه
 رسول الله (ص) ورحله فقال ابو جهل يا محمد لقد علمت ما هنا اكرام يا ناسي فوالله
 لا ملأنا عليك هذا الوادي ان سب حنلا حرذا ورحالا مردا فابرل الله عرو حنل
 « فليدع ناديه » يعني قومه وعسره واعوانه
 « صديق الرباية » وهم حره النار واحدها ربي ما حود من الترس وهو الدفع
 لا بهم يدفعون اهل النار اليها دفعا وفي الضر لودعا ناديه لاحد منهم الملائكه العلاء
 السداد عانا ومن هذا في الصامه

« كلاً » ليس الا امر على ما بطنه ابو جهل « لا تطعه » فما يريد من ترك الصلوة
 « واسجد » على رعيه « واقرب » يقرب الى الله بطاعته ومن « اقرب » بالحد
 فان اقرب ما يكون العبد الى الله اذا كان ساجدا روى ابو هريره عن النبي (ص)
 « اقرب ما يكون العبد من ربه وهو ساجد فاكبروا الدعاء »

الموة الثالثة

قوله عالي « نعم الله الرحمن الرحيم » اسم يدل على خال من لم يرل اسم
 بعد عن جمال من لم يرل اسم منه على افعال من لم يرل اسم سبر الى افعال من لم يرل
 فالعارف شهد خالقه فطاس والصفي شهد حماله فعاس والارلي شهد افعاله فاناس ،
 والمر يدشهد افعاله فقام بطلب مع كفايه المعاس

نام او كه نامس آراس محلن ومدحن سرمانه مطن نام او كه نامس
 دل افروز ومهرس عالم سور نام او كه فاس آاس ربنا رحرس راحب حان نام او
 كه نامس ورديد مومنان ، نادس آاس ميرل مسافان ، نامس فراع دل مريدان

مهرس اینس جان معصیان، حکیمس یونای دند عارفان، د کرمس مرهم جان سو حسیگان
 پیر طرفت کف آتھی اردیان محبت حاموس اسب خالص همه ریاسب ور
 جان درسر دوستی کرد، ساند که دوست او را بجای خانب عرق سنه آب لبند
 که گریه ساز آنسب، و برور حراج بغرورند که ورور خود حراج جهانسب ا فوله تعالی
 «اقرأ باسم ربك» حق، حل جلاله و هندسب اسماء و تعال صفا به حرم مدهد
 ار اسداء وحی که آمد ناں مهر عالم وسند ولد آ۴۵ (ص) آن ساعت که حرنیل خود را
 بوی نمود در عار حرا و نا وی آرام ناف رسول (ص) گفت «اول که حرنیل من
 آمد، بکنار مرا در بر گرف و بگه بخود در کسند و نك بمالد و حساسند و
 نارها کرد، آنکه دو بار دیگر همچنان کرد» و حکمت درین آن ود که سه بار طبع
 سرب و برابصر ملکی مزاج داد آنکه گفت نام محمد «اقرأ» بر حوان
 رسول (ص) گفت «ما انا بناری، چه حوانم که من امیام، حواندن ندانم؟» نا
 حرنیل (ع) وحی گزارد گفت «اقرأ باسم ربك» بر حوان نام خداوند خود، معنی
 بگوئ «بسم الله الرحمن الرحيم» اسب معنی آن خبر که روایت کردند از
 عبدالله بن عباس که اول وحی که حرنیل به مصطفی آورد آمب سمع بود
 و بر وانی دیگر آمد که اول سور ای که وحی آمد «نا انا المدبر» ود وسد دیگر
 روایت آمده که اول سور «اقرأ» وحی آمد و جمع میان این روایات آنسب
 که اول آمب که وحی آمد آنه «بسم الله الرحمن الرحيم» بود، و اسب معنی
 آن خطاب که حرنیل گفت ناسند صلوات الله و سلامه علیه که «اقرأ باسم ربك»
 و اول سوره که وحی آمد سور «نا انا المدبر»، آن اول آنسب و اسن اول
 سور وسد از آن آنه فآنه و فعه و فعه و سور و سور وحی همی آمد تمامی بسب و
 سه سال نا آخر آنه که فرو آمد «واضعوا یوما برحمون فیه الی الله» و قبل آخر آنه
 نزل «لقد جاءکم رسول من انفسکم» الی آخر السور و گفته اند سید (ص) حوان این
 خطاب اوی کرد که «اقرأ» بر حوان کتاب ما، و اندرین حواندن نه هم عقوب
 بود و نه دگر حرم و حساب، ارن خطاب حندان سباسب و هسب در سه (ص) ارن

کرد که میگفت «آں ساعب اندامهای من حواسی که از هم جدا کردند و پندهای
 اعصاب از هم گسسته سود، از هفت و سلسب آں خطاب، من چه گویی فردا که بند
 عاصی را خطاب آید که «افرا کمانک» نامہ خود را خوان، و نامہ عاصی همه حرم
 و جناب و خطا و رلب بود، و او را سم عذاب و عقوبت بود و او را تعدد و نه حقیقت
 بود مگر که حالوی حوین بود؟ مگر که رب العز، بفصل و کرم خود بروی رحمت
 کند و بآن سجودها که در همه عمر آورد و بآنه قرب کرد و امید در آن مسه و را
 بومند نکند، و کرم خود او را بمحل قبول قرب رساند، چنانکه قرآن مجید حیر
 داد در آخر این سور که «واسجد و اقرب» بنده در هیچ حال محصور قرب
 و سار رحمت حنان نردنک سود که در حال سجود حوین بند سر بر سجد نهد، از
 آنجا که بازگ سروی بود، آنجا که اقصای بهاب عالم بود، علم نور گردد و خط
 روسانی نور از هر سروی ما تعلق مسود، و رحمت از عظمی بر سروی مینارد

مصطفی (ص) گفت «لا کرم مع السجود» هر که سجد آورد از کسر دور گشت
 و در درگاه الله سرف مواضعان یافت حوین بند در سجود مواضع سود، نادانوی
 آن بود که حق تعالی محض و قرب وی از رانی دارد استب که گفت «واسجد
 و اقرب» بند در حال سجود جمع و در همه احوال دیگر معرور د در حال
 قام و رکوع بطرح خلق قرب بود و در حال سجود از نظر خلق دور تر بود و هر که
 از خلق دور تر بود محو ر دیکتر بود و هر که سرد خلق بی خطر تر سرد حق ما
 خطر ر

آورد اند که حوین رب العالمین فرسگان را فرمود که ۴۵ را سجد
 آرید، اول کسی که سجد آورد اسرافیل و د حوین سر از سجد برداشت، حنا عالم
 کتب آله و وحی آسمای بر مینای او میندا آورد، ا حنی وی لوح کتب حنای گشت
 عجا کسی که ۴۵ را بحکم فرمان سجد کند، صور کمانبای حنای بر مینای او میندا
 آید، مومنی که هه اد سال حنای را حل خالده سجد آورد جمع صاحب اگر او را از

آسی صوبت برآمد دهد ؟ اے ابراہیم نامرحق آؤں را سجدہ کرد ، برہمنائی او کلام
 بسہہ بندا آمد ، ایمان در دل مومن بسہہ چنانکہ اللہ گفت : کتب فی قلوبہم
 الايمان ، از روی اسازب میگوید او کہ دین مرا نامرمن سجدہ آورد ، کلام بالنسہ
 برہمنائی وی بندا آوردم او کہ ہفتاد سال نامرمن مرا سجدہ آورد ، ایمان نوسہ
 از دل وی کی برگرم ؟ اے مال السی (ص) : اے اے کہ تم فقطموا اللہ و ادا سجدہم فاجتہدوا
 فی الدعاء فانہ یسحاب لکم

- سورة القدر - مكية

الوثة الاولى

قوله « بسم الله الرحمن الرحيم » امام خداوند فراح بحساس مهران
 « انا انزلناه » ما فرو فرسادم قرآن را « هي ليلة القدر (١) » در سب حکم
 و بریدن مهر ها

« وما ادرى نكبا ليلة القدر (٢) » وجه ذاتی تو که آن سب قدر چه سب است؟
 « ليلة القدر حشر من الف شهر (٣) » آن سب قدر نه است از هزار ماه گاه [که
 در آن سب بسا]

« نزل الملائكة والروح فيها » فرو مآبد فرسنگان و حشرئیل در آن
 سب « نادونهم » مهران خداوند حوس « من كل امر (٤) »
 « الا من هي » از هر کار بد باسلام است آن سب « حتى مطلع الفجر (٥) » و ما
 وف نام همصن

الوثة الثانية

این سوره مسح آمست سی کلمه صدو دوازده حروف جمله به مکه
 فرو آمد، بقول بسمر بن مهران مکر صحاک که کف مدنی است و نه مدینه فرو
 آمد علی بن الحسن بن واهد کف اول سوره که نه مدینه فرو آمد، این سوره
 است و درین سوره فاسح و مسح است و فی الحشر عن ابی بن کف عن النبی (ص)
 من فراسور « القدر » اعطی من الاخر کمن مام در صان واحنا « ليلة القدر » قوله
 « انا انزلناه فی ليلة » الهاء صمر القرآن وان لم نعدم ذکر فی السوره
 بطرس

« حم والکتاب المسن » « انا انزلناه فی ليلة » مبارکه انزل الله القرآن

حملوا واحد « **في ليلة القدر** » من اللوح المحفوظ الى السماء الدنيا فوضع في سائر
واملا حبرئيل على السر بمكان سرور ٤ حبرئيل على محمد عليهما السلام بحوما ،
فكان من اوله وآخر ثلاث وعشرون سنة وقيل معنا « **انا انزلناه** » حبرئيل بالقرآن
« **ليلة القدر** » وقيل كان ابتداء ابراهيم « **ليلة القدر** » وقيل « **انا انزلناه في**
ليلة القدر » اي - « **انزلناه** » القرآن في سائر « **ليلة القدر** » ومسرلهما كما يقول
مرتب سور الليل في ابي بكر اي - في سائر ويحمل ان الهاء تعود الى الغشاء والقدر
البارئ « **في ليلة القدر** » ، فان قيل قال الله تعالى في هذا السور « **انا انزلناه في ليلة**
القدر » وقال في موضع آخر « **انزلنا على عبدنا يوم القدران يوم النصف المحممان** »
وقد ادرله في عشرين سنة كما قال « **وقرأنا قرأنا لمرا على الناس على مكب و**
رلنا بمرلا » فما وجه الجمع بين هذ الآيات الجواب انه ادرله « **ليلة القدر** »
التي كانت صحتها يوم بدر وهي كانت ليلة سبع عشر من رمضان لم رد بعد الى
السر الاواخر انزل الى السماء الدنيا فوضع في سائر حرابه القرآن بمكان سرور
منه على رسول الله (ص) بحوما الى ان قصي قوله

« **ليلة القدر** » معنا « **ليلة** » بعدد الامور والاحكام والفصل بعدد الله فيها امر
السه في صناد وبلاد الى السه المعصية كقوله تعالى « **فيها مرق كل امر حكم** »
والمقدر و « **القدر** » بمعنى واحد يقال قدر الله الشيء قدرا وقدرا قدر بعدد
وسميت « **ليلة القدر** » في سور الدخان « **باركه** » لان الله سبحانه سرور فيها الحبر
كله والبركه والمعبر وروى ابو الصحن عن ابي عباس ان الله عز وجل بعصى
الافصة « **في ليلة** » النصف من شعبان و سلمها الى اربابها « **في ليلة القدر** » وقيل
للحسن بن الفضل الس قد قدر الله المقادير قبل ان يخلق السموات والارض ؟ -
قال لمي - قيل فما معنى « **ليلة القدر** » ؟ - قال سوى المقادير الى المواضع ومعد
الصا المعدر قال الارهرى « **ليلة القدر** » اي - « **ليلة** » العظمه والسرف من قول
الناس لعلان عبد الامر قدر اي - حا وقد ومسرله يقال قدر فلانا اي - عظمه
قال الله عز وجل « **وما قدر الله حق قدر** » اي - ما عظمو حق عظمه وقيل لان

كل عمل صالح يوجد من المؤمنين فيها يكون دافداً وقامه عبداً لكونه موصولاً
وقال الجليلي أحمد سميت «ليلة القدر» لأن الأرض تسوق فيها بالمالئكة من
قوله تعالى «من قدر عليه ربه» «يسقط الرزق لمن يشاء ويقدر» و«اجتمعوا
في وقتها» فقال بعضهم أنها كانت على عهد رسول الله (ص) ثم رغب وعامه الصحابة
والعلماء على أنهم نافع إلى يوم الصيام لما روي عن أبي هريرة قال رعبوا أن
«ليلة القدر» قد رغب وكذب من قال ذلك هي في كل شهر رمضان أسمعه وقال
بعضهم هي في ليل السه كلها حتى لو علموا طلائع أمر أنه أوقع عند ليلة «القدر» لم
يضع الطلائع ولم يسمع الصواب إلى متى سمع من يوم حلف يروي ذلك عن أبي مسعود
قال من يسم الحول كله نصها، فبلغ ذلك عبد الله بن عمر فقال مرحم الله
أنا عبد الرحمن أما أن تعلم أنها في شهر رمضان ولكن أراد أن لا يسكن الناس، وإلى
هذا ذهب أبو حنيفة أنها في جميع السنة وعن أبي مسعود أيضاً قال إذا كانت السنة
«في ليلة» كانت في العام المستعمل «في ليلة» أخرى والجمهور من أهل العلم على أنها
في شهر رمضان في كل عام قال أبو زرعي الغنوي هي أول «ليلة» من شهر
رمضان وقال الحسن «ليلة» سبع عسر وهي الليلة التي كانت يسبحها وقعة نذر،
والصحيح أنها في العسر الأواخر من رمضان والله ذهب السافعي - قالوا كانت
الأمم يطلبها في ليل السه كلها فردها الله عز وجل لهد الأمة إلى رمضان لتكون
أسر للطلب للعسر الذي حصها به في دينه ووضعه الآصار عنها فدعا رسول الله
(ص) فوضعها له ولأمته في شهر رمضان بسم دعا فوضعها في العسر الأواخر من حد
في الطلب ودعا الله فوضعها في الأواخر منها فهي لا تخرج من العسر الأواخر منه وبرا
بم دعا فأراها أنا في صياحه مرس أما أحدهما فأنقطه من أهله ففسدها وأما المر
الأخرى فخرج لبحر أصحابه فإلا حتى رحلوا فاصلح بينهما ففسدها فقال لهم احرب
بها بم رغب وعسى أن تكون حراً فاطلوا في كل ور، وروي فأنسموها في
التاسعة والسادسة والخامسة، ثم أحصلوا في أواخر ليلة من الأرب قال أبو سعيد الخدري
هي الليلة الحادية والعشرون لما روي أن النبي (ص) قال أرب هذا الليلة ورأسني

استحدث في صحتها في ما وطن قال ابو سعيد الخدري امطرب السماء ملك الليلة
فاضرب عساي رسول الله (ص) انصرف السما وعلى جنبه وابعاء الماء والطين في صبحه
احدى وعشرين وقال بعضهم هي ليلة ثلاث وعشرين لما روى انوه ربه قال ذا كرتا
«ليلة القدر»، فقال رسول الله (ص) «كم مضى من الشهر؟» - فعلمنا ثمان وعسرون يعني
ثمان فقال «مضى ثمان وعسرون وهي سبع اطلوها الليلة الشهر سبع وعسرون» و
عن قافع عن ابي عمر قال جاء رجل الى النبي (ص) فقال يا رسول الله اني رأيت
في النوم كان «ليلة القدر» سابعة معي فقال رسول الله (ص) «ارى رؤياكم قد اطات
على ثلاث وعشرين» فمن كان منكم يريد ان يقوم من الشهر فليقم ليلة ثلاث وعشرين
وقال قوم هي الليلة السابعة والعشرون والله ذهب علي عليه السلام وامي وعالمه و
معاونه لما روى ابي عمر يحدث عن النبي (ص) «هي ليلة القدر» قال من كان
مبحرا فليبحر هاهي ليلة سبع وعشرين وعن ابي نكف قال سمعت ابي (ص) ينادي
والاصية انا قال «ليلة القدر» ليلة سبع وعشرين وعن رزين حمسي قال فلما
لاني نكف انا اني مسعود فسالنا عن «ليلة القدر» - فقال من يتم الحول يصبها،
فقال بريح الله انا عبد الرحمن لقد علم انها في شهر رمضان وانها «ليلة» سبع و
عشرين ولكن كر ان يحرقكم فيكلوا ثم قال هي والدي ابراهيم القرآن على
محمد (ص) ليلة سبع وعشرين فعلمنا اننا القدر اني علمت ذلك؟ - قال نالا به الى
احبرنا النبي (ص) بها، قال فقلت انا القدر وما الآ به؟ - قال تطلع الشمس عدا مد
كانها طست لس انها سماع وفي رواه تطلع الشمس في صبحه مومها بمضاء لاسماع
لها و قال الحسن رحمه اها «ليلة» لمحها سمحها لاحار ولا بارد، تطلع الشمس
صبحها لاسماع لها قال بعض اهل العلم بحمل ان يكون معنى طلوعها من ر سماع
لان الملائكة تصعد عند طلوع الشمس الى السماء فيمنع صعودها ان سماعها الكبر
ما سئل من الملائكة «ليلة القدر» وبحمل ان يكون ذلك لاها لا تطلع في هذ الليلة من
فرى السطان، فريد السطان في ث سماعها وبر من طلوعها البرد في عرو الكافرين
و بحس في اعين الساجدين و يروى عن عبد بن عمر قال كتب ليلة السبع
٧٠

و العسرين في البحر فاحذف من مائه فوجدته عدداً سلساً و قال بعض المتأخرين قام
 بنا رسول الله (ص) ليلة الثالث والعشرين من الليل فلما كانت ليلة الخامس والعشرين
 قام بنا نصف الليل فلما كانت ليلة السابع والعشرين قام بنا الليل كله

واعلم ان الاحبار اختلفت في حسن « ليلة القدر » لانها دار في الصرا الاواحر
 لا يثبت على واحد وانها متفاوتة في مباحث في سنة بخلاف ما كانت فيما قبلها او بعدها
 وفي الجملة اهم الله هذه الليلة على الامة لجهودها في العباد لئالي رمضان طمعا في
 ادراكها كما احب ساعه الاحياء في يوم الجمعة واحب الصلوة الوسطى في الصلوة
 الحسنى واسمها الاعظم في الاسماء ورسا في الطاعات ليرعوا في جمعها وسخطه في
 المعاصي ليهتدوا عن جمعها واحب قيام الساعة لجهودها في الطاعات خذرا
 من قيامها واما الكلام في مسائل « ليلة القدر » وخصائصها فهو ما روى ابو هريرة
 قال قال رسول الله (ص) « لا تقوم احد « ليلة القدر » فوافقها امنا ما واحسانا الا عجز الله
 له ما يعدم من دمه وروى ان الشيطان لا يخرج في هذه الليلة حتى يمس فحواها
 ولا يستطيع ان يمسب فيها احدا يحل اداء او صر من صرور العباد ولا يصدقها
 سحر ساحر وقال سعد بن الصب من صلى الصلوة فيها جماعة فقد احدث « حقه
 من « ليلة القدر » وروى ان عائشة قالت للنبي (ص) ان رافب « ليلة القدر » فما
 اقول ؟ قال « دولي « اللهم اذكر عفو ثحب العفو عني » وقال (ص) عرس على
 اعمال امي واعمارها فاسم الله فاسمي فاعطيت في السنة « ليلة » هي حجر من الف شهر
 عني « حجر من الف شهر » لسبب فيها « ليلة القدر » وقل ان العمل فيها خير
 من العمل في « الف شهر » لسبب فيها « ليلة القدر » فوله

« وما ادرئك ما ليلة القدر » فانه على جهة التعظيم لها والتعظيم لسانها قال
 المفسرون كل ما في القرآن من قوله « وما ادرئك » فهدارا اي - اعلمه وكل
 « ما » في القرآن وما يدرئك لم يدر اي - لم يعلمه فوله

« ليلة القدر حر من الف شهر » احتلوا في الحكمة الموجه لهذا العدد فقال
 علي بن عروة ذكر رسول الله (ص) ارسله من بني اسرائيل عبد الله بناس سنة لم
 يصو طرفه عن وهم ايوب وكرنا وحرقل بن العصور ونوسع بن نون فمحب

اصحاب النبی (ص) من ذلك فانا حنرئیل (ع) فقال يا محمد عبد امك من عاد
هو لآء البعر مائس منه لم يصوا الله طرفه عن وفدارل الله تعالى عليك حبرا من
ذلك ثم قرأ عليه «انا انزلناه في ليلة القدر» فقال هذا اصل مما عجب اسمك
قال فسّر ذلك النبی (ص) والباس معه وقبل ان رسول الله (ص) ذكر رجلاً من
نبي اسرائيل حمل السلاح على عاتقه الف شهر فمحب لذلك عجا سديدا وسمى ان
يكون ذلك في امه فقال «بارت جعلت امي اضر الامم اعمارا وافلها اعمالا فاعطا
الله «ليلة القدر» فقال «ليلة القدر حرم من الف شهر» الذي حمل فيه الاسرا سلى
السلاح في سبل الله وقبل انما حص الف شهر بالذكرا لال الامم العاصه لم يكن
سميحاب لهم الدعو الا بعد عاد الف شهر ولا سمي عا دا الا من سمعت الف شهر وهي
بالله وبنابون منه واربعه اشهر فعالب الصحابه لو كان عمر باطو لالكنما بعد الله فيه
فجعل الله تعالى لاهه محمد (ص) «ليلة» «حبرا من الف شهر» كانوا به دون فيها
قال ابو بكر الوراق كان ملك سليمان (ع) خمس مائه شهر وملك ذي القرنين خمس
مائه شهر فحصل ان يكون معنى الآيه «ليلة القدر» حنرئيل اذكر كها من مملكه
سليمان ذي القرنين عليهما السلام وقال ابو العالنه ممنا «ليلة القدر حرم من»
عمر «الف شهر» وقال مجاهد «سلام» الملائكه و«الروح» عليك تلك الليله
«حرم من» «سلام» الخلق عليك «الف شهر» فذلك قوله

«يرسل الملائكه والروح فيها» روى ان «الملائكه» تلك الليله اكرم في الارض
من عدد الحمى وبها رها كالمها في الحبر و«الروح» هاهنا حنرئيل (ع) في قول
اكرم المقربين يدل عليه ما روى انس ان رسول الله (ص) قال انا كان «ليلة القدر»
يرل حنرئيل (ع) في كسكه من «الملائكه» صلّون و سلّمون على كل عد
فائم او فاعد يذكرا لله تعالى وعن ابن عباس ان النبی (ص) قال اذا كاتب
«ليلة القدر» «يرسل الملائكه» الذين هم سكا ن سدره الهسيه و منهم حنرئيل
فيرل حنرئيل ومعه الوه يصب لواء منها على فري ولواء على بيت المقدس ولوا
في مسجد الحرام ولواء على طور صنا ، ولاندع فيها مومنا و لامومنه الاسلام
عليه واما النور الذي يرى «ليلة القدر» فقال بعضهم هو نور احسد «الملائكه»

وقيل هو نور حبه عدن مسح ابوابها «لله القدر» وقيل هو نور لواء الحمد وقيل هو نور اسرار العارفين دفع الله الحجب عن اسرارهم حتى يرى الخلق سواءها وسعائها وقيل «الروح» هاهنا طائفة من «الملائكة» لابرهم الملائكة الا تلك اللئله وقيل هم جعته الملائكة وقيل هو ملك عظيم يعي خلق من الملائكة

«فها» اي - «في لله القدر» «ناذرتهم» اي - «نامر» «رتهم» «من كل امر» «من» معنى الناء كموله «محطو» من امر الله اي نامر الله، والمعنى نكل امر فدره الله في تلك السه وقيل نكل «امر» من الحمر والركه ونم الكلام هاهنا تم اسدا فعال

«سلام هي» اي - «لله القدر» «سلام» وحرر كلها لس مهاسر وقيل «سلام هي حتى مطلع الفجر» «سلام» حرر والمسدا «هي حتى مطلع الفجر» والمعنى تلك اللئله سالمه من ان يحدث فيها دأ أو يستطيع ان يعمل فيها شيطان، وقيل معنا «سلام» على اولنا الله واهل طاعته وقيل هو سلم الملائكة «لله القدر» على اهل المساجد من حين يمسب السمس الى ان يطلع «الفجر» يمرن على كل مومن وسولون السلام عليك نامومن «حتى» يطلع «الفجر»، وقيل «سلام هي» متصل بقوله «من كل امر» والمعنى «من كل» سوء سالمه «هي» لاحتدب فيها بلاء رلا يصبر واحدا سلطان سرولا يرمي فيها سمهم وقرأ ابن عباس «من كل امرى» «سلام» وقرر «من كل» ملك على المومن

«سلام هي حتى مطلع الفجر» اي - الى «مطلع الفجر» فرا التكتاني «مطلع» كسر اللام واخرون يفتحها وها الاحساس لا، معنى الطلوع على المصدر فعال طلع «الفجر» طلوعا ومطلما را كسر موضع الضاوع

الموة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» «بسم الله» كلمه سماعها بوحاحد امر بن اما صحوا اما معوا، صحوا لمن سمعها ساهدا لملم فسممر بواصح برهائه

ومعوا لمن سمع ساهدا المعروفة لانه منحصر فی جلال سلطانه

ما موضع الطاطب من طاطری

وسا مکان السر من طاطری

ساحمله الكل المی کلها

کلی من بعضی و من ساری

ای خداوندی که ناد بو میان دل و ریاست و مهر و میان سر و جان، وصل

بو رید گامی حاسب و در سحر نهان، ای خداوندی که معلم هر جائی و بناد بر آسمان

فرب بودزدیدن آسب و اسارت در نفس و صحبت در جان ای خداوندی که در نهانی

سندائی و در سندائی نهان ناف بو و روست که خود را آید ناگاهان ناوید بو سه

سادی بردارد، مانندوهان سرگشته در کار بو همچون بی حیران

مسماق بو در کوبت از سوی بو سرگردان

از خلق جدا گشته حرسند بحفاظها

از سور حکر جسمی حون حلقه گوهرها

ور آس دل آهی حون رسه مرخاها

«أَنَا أَرْثَاهُ فِي ثَلَاثَةِ الْقَدَرِ» يك قول از احوال مفسران در معنی این آیت

آیت که «أَرْثَاهُ» القرآن «فِي ثَلَاثَةِ الْقَدَرِ» و میرلها و معطمها میگوید

ما در معطم سب قدر از آسمان قرآن فرسادم و وحی مایک و معام راست عالمان را

از حیران و برکات و میرل و مرست اس سب حیر دادیم اندرین سب حیات عدو

فرادس اعلی درها نارتهد و سا کسان حبه الحلد بر کسگر ها نسیم و ارواح

انسا و سهدا در علس فرا طرب آمد نسیم روح اربل ارحاب فرب بدل درسمان

می دمد و اد کرم از هواء فردا لب بر جان عاسمان می ورد و در دوس خطاب می آید

که «لَسَمَ الْعَالَمُونَ مِنَ الْمُسْمَعُونَ» که خاند حوا میردان سب حیران که در آرزوی

مواصلت مانی خواب و بی آرام و د اندود در عشق ما سرب بلا و سدا اند؟ اما حسگی

اسان مرهم نهم و اندرین سب قدر اسان را قدر و میرل از گردانم که است

سب نوا حین بند گاست وقت قبول توبه عاشق است موسم و معاد آسبی حو ریاست

همگام با رعایان را در مختصات همسایگان را احاطه است، سائلان را عطا است،
مجهدان را موعنه است، مطمان را مبوب است، عاصیان را معرب است، محتان را
کرام است، فرسنگان را آسمان بر آید بعد سگر بر جهان، و حریفان را روح-
الافس در پس اسناد، است که رب العالمین گفت

« نزل الملائكة والروح » « ههنا نادی ربههم » چهار علم ا خود آورد

یکی بر نام گفته بر تند، یکی ر طور سنا، یکی بر صحرای المقدس، یکی بر سر
روحه مصطفی (ص)، و آن فرسنگان و حریفان را انسان گرد عالم میگرداند و همه
حایها در آید و همه حایه های مومنان در سود حایه ای که در آنجا می ود،
نامدن الحمر بود، بافرندی عاق و د برید و مادر با فاطم رحم بود، مادر آن حایه
سکی ود، با صوابر با کسی که نماز نکند، با دوسلمان که با یکدیگر به حریف
نامند و سخن نگویند، فرسنگان در پس حایه ها روید و اوجرات و بر کات این سب
محرو باسند و در حریف است که فرسنگان هر مومنی را که در نماز ود دسب در دسب
همد و بروی سلام کند گوید «السلام عليك یا مومن» و اگر سرون ارتماز بود
سلام کند، و اگر در حواف بود اردور بر حمت دروی بگرد آن ساعت که حسم
بد مومن آب دررد و موبهار انداموی مای سود لسان آست که حریفان دسب در
دسب وی هاد حیدان رحمت مومنان قسب کند که زیادت آید حریفان گوید

خداوند از نادی رحمت راحه کم، - فرمان آید که سرای کرم مانود که رحمتی که
معلق فرسادم باز بریم آن را میندار با عازمان کافران را هر سب کند و فرزندان
انسان را اسیر آرند آن فرزند را ارس رحمت بهر ود با سر کات این رحمت نامان
آرند آنگه بوف صبح حریفان آوار دهد که با معسر الملائکه الرحیل الرحیل
علمها بر دارند با بر آسمان مقام معلوم خود باز سوم فرمان آید از حصار عالم؟

بر آمدن سما روی سب که حسمکان امب محمد را سلام میگردند قومی که هور
در حواف صبر کند با مینار سود و انسان اسار کند آنگه فرسنگان بوف طلوع
آفتاب آسمان باز سود بخای حوس حلقه حلقه میسند و یکدیگر را بمعجب
دار میگویند که حق جل جلاله امب با امب محمد (ص) چه فصل کرد و چه نواحب

بر اسان نهاد؛ و ارحق حل حلاله آن ساعت ندا آید که ای معریان درگاه وای طواسن
مملکت وای عابدان سدره کوا ناسد که ارامت محمد (ص) هر که مطیع بودسد
طاعات اسان بدبریم و سندنم و هر چه اسان بودند معصیان اسان آمریدیم و اسان
را بمطمان بحسندیم

گفته اند حکمت اندر فرستادن فرسنگان^۱ و حیرتیل اندرین سب قدر بر من
آنست که مصطفی را (ص) امر آمد «و ما کان الله ليعذبهم و ان فهم» ای سید
مانودر میان اسان ناسی عذاب کردن اسان روی سب رسول گفت «آلهی و سیدی
و مولای» رسم که حوس مرا از میان اسان برداری عذاب هافرستی فرمان آمد که
«و ما کان الله ليعذبهم و هم سمعوا» ای محمد نورسول من با سان و اسمعاعار رسول
اسان بمن «نارسل من در میان اسان» عذاب فرستادن روی نسبت همجنس با
رسول اسان محض من عذاب کردن در کرم من روا نسبت رسول (ص) سادسد و
دل وی حوس کسب آننگه آید بسد که اگر گروهی از ارامت من در اسمعاعار بنصر کنند
برسم که عذاب فرسند حیرتیل آمد و گفت الله تعالی از اندیشه دل تو آگاه است
میگوید دل حوس دار که بعد از وفات و ناصیامت هر سب قدر حیرتیل را فرستد بر من
ما امت را نکان نکان سلام کند ای سید با سلام تو با سان من سندن عذاب نعرستادم
با حیرتیل در سبهای قدر مرود و سلام من رساد عذاب نعرسم و گفته اند رب -
العالمین در دو وقت بدگان را بر فرسنگان عرصه کند یکی در موسم عرفات که
حاجیان احرام گرفته روی بحاله مبارک نهاد «ریح نازده و حمای عرب کبسد»
دل بر عری نهاد «خان و مان و اسباب و صناع گداسه» سربهای نا ناسب کسند
داع فراوان بردل حوسان هاد لباس مصیبت رسدگان و سب آن ساعت که در
آن موسم عرفات سب مد «ارحق حل حلاله ندا آید ملائکه آسمان» انظروا الی
عبادی انونی سمعاعرا «من کل فج عین» در فکر دنیا بدگان من «سوحسگان
دورا من مسافان درگاه ارجهار گوشه عالم روی خانه ماهیاد را دورود را در من
گرفته خان - رس ودا کرد لستگران و بکسر گوشتان در خانه ما آمد سما

گوا باشد که اسان را با هر چه دارید از نعمت آمرزیدم و هر که را شعاع کند
 با اسان بحسبدم و با صفا های کرامت و هدیه های رحمت باز گردانیدم دیگرست
 قدر بندگان را بر فرستگان حلو کند؛ زیرا که درینست مطیعان در طاعت بسر آیند،
 عاصیان از معصیت باز گردند، اودینها وی مصحف آیند، ازانها بوی بسج آیند،
 اوسکها بوی کرسکی آیند، ارفب اندام اسان وی طاعت آیند بهاسان در
 بنار دلهاسان نابار، خاهاسان در راز مهر مهر بدل هاد، خواست خود بخار
 آندو داد بکسر و اخدمت مادر داجه؛ فرمان آندو خوار کما مات که اینها آیند
 که بعضی ارسما در حق اسان گفتند اجعل فیها من یسعد فیها و یسف الدماء،
 و من اسان را جواب دادم که «ای اعلیٰ عالم العلما» معاصر المسلمین است مغربان
 آسمان سلام حق بسندگان میرساند و ابواب و آواز رحمت و سراف محمد (ص)
 میافساند طاعت با معصی بدبرد و معاصی بسما میآمزد. باشد با ماسر
 بنار خود عرصه کسم و جمیع گوئیم خدا و بنا بحرمت سید معصا بحرمت اصفا و
 انرا بحرمت مهاجر و امار که ما را درینست مرد گوار از حلق رحمت بعضی
 تمام ارای دار و معاصی ما را ادر گذار و همه را رسان بدارالقرار، با حلیل و با حمار
 ما کریم رباعمار

سورة البينة (الم یکن) - مکیه

بوة الاولی

بوله بعالی «بسم الله الرحمن الرحیم» نام خداوند فراح بحساس مهربان
 «لَمْ یَكُنِ الدِّینُ کُفْرًا مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ وَالْمُشْرَکِّینَ مُمَکِّینَ» ما کرویدگان
 جهودان و برسانان و مشرکان عرب به حواسمند^(۱) کسب از کفر و سرکش حوس «حییٰ
 نابیهمُ السَّهْ (۱)» یا اسان آمدکار روس و نسان بندا و مرد اسوار

«رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ» بمعمری از خدای «سَلُّوا صَحُفًا مَطْهُرَةً» یا مسحواند
 بر اسان صحیفه ها و نامه های پاک داسه اردروع و غلط و مغارب واحد لای «فَهَاکُنْتُ
 فِیهِ»^(۲) در آن صحیفه ها نسبه هاسب حکم های درس نامند و ما بر خای
 «وَمَا لَیْقَ الدِّینُ اَوْیُو الْکِتَابِ» دو کرو نسدند جهودان در کار او «الا من
 بعد ما حَآءَ بِهِمُ السَّهْ (۳)» مکرس آنکه ناسان آمدو آسکار اسداسان را بمعمری
 و اسواری و راسب سحی او

«وَمَا اَمْرُوْا» و نمرمودند مردمان را «الْاَلِیْعُدُوْا لِلَّهِ» مکر آن را که الله را رسند
 «مُحْلِصِیْنِ ثَدِّ الدِّینِ» پاک میدارند او را دین و کردار حوس «حَقَّاءَ» مسلمانان پاک
 دسان «وَتَقِیْمُوْا الصَّلٰوةَ» و نمازهای دارند به حکام «وَتُوْثُوْا الزَّکٰوةَ» و ارمال رکو
 دهند «وَذَلِکَ دِیْنُ الْقِیَمَةِ (۴)» و دین نامند اسب

«ان الدِّینَ کُفْرًا» اسان که سگر و دند «من اهل الْکِتَابِ وَالْمُشْرَکِّیْنَ»
 از جهود و برسانان و مشرکان «فِیْ نَارِ جَهَنَّمَ» در آس دور خاند «خَالِدِیْنِ فِیْهَا»
 خاودان در آن «اَوَّلَیْکَ هُمُ سَرُّ الْبَرِّ (۵)» اسان سرب همه آفریدگان اند
 «ان الدِّینَ اَمُوْا وَعَمِلُوْا الصَّالِحَاتِ» اسان که سگر و دند و کردارهای سل
 کردند «اَوَّلَیْکَ هُمُ حَبْرُ الْبَرِّ (۶)» اسان بهینه همه آفریدگان اند

(۱) به حواسمند صحیفه های قدیم اسب از سحوا سبند

«حرّاءٌ همّ غدیرهم» نادانان انسان مرددیک خداوند انسان «حَبَّابٌ عَدْنٌ»
 هبیب‌های همسایه^(۱) است «بحری من یحبها الا بهار» سرود بر در حب آن جو بهای پروان
 «حَالِدٌ فِیْهَا اِنْدَا» (۷) «انسان حاویدان در آن همسایه»
 «رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ» «الله اراسان حسود «وَرِضْوَانٌ» و انسان اوالله حسود
 «ذَلْکَ لِمَنْ حَسِبَ رِزْقَهُ» (۸) «ان نادانان اواراست که خدای را داند وارو سرسد

الموة التایة

این سور هبیب است، بود و چهار کلمه سبب و تودونه حرف حملیه هدفه
 فرو آمد بعضی مفسران گمبند مکی است، به مکه فرو آمد و درین سور ناسخ و
 مسخ است و فی الجرح عن ابی بن کعب قال قال رسول الله (ص) «ممن قرأ سور
 «لَمْ یُکُنْ» کان یوم الصامه مع حبر البریه مسأ راومعنا» و عن قتاده عن انس قال قال
 رسول الله (ص) «لانی بن کعب قال الله عزوجل امری ان امرأ علیک «لَمْ یُکُنْ» الذین
 کفروا» و فی رواه احرى «امرئ ان امرأ علیک القرآن» - قال «وسمائی ذک» - قال نعم -
 قال «و قد ذکر عبد بن العاص» - قال نعم «قد رعبنا» و فی رواه احرى قال
 حبر بن النبی (ص) لما نزل حد السور ان الله یامرک ان یقرأها امّا قد ذکر النبی
 (ص) «لانی مکی» و قال اود ذکر هناك ما رسول الله فقال «نعم فذلک فلیقرأها» و
 روی عن سعید بن المسیب عن ابی الدرداء قال قال رسول الله (ص) «لو یعلم الناس
 ما فی «لَمْ یُکُنْ» الذین کفروا من اهل الکتاب» لعلوا الاهدل و المال و یعلموها
 فقال رجل من حراعه ما فیهما الاخر یا رسول الله؟ فقال رسول الله (ص) «لا یقرأها
 منافع ابدا و لا عذر فی قلبه سگ فی الله والله ان الملائکه المعرفین لیسروها من دخل
 الله السموات و الارض لا یسرون عن قراءتها و ما من عبد یقرأها لیل الا یبغ الله
 ملائکه بحفظونه فی دینه و دینا و یدعون الله لیه بالمعمر و الرحمة فان قراءها بهارا
 اعطی علیها من الراتب مثل ما صاء علیه البهار و اطلیم علیه اللیل» فقال حد من هسی -

علائق ردنا من هذا الحديث فذلك اي وامي يا رسول الله (ص) افعال رسول الله (ص)
 «تعلموا نعم سماء لول» و«تعلموا في القرآن المحمد» و«تعلموا في السماء باب الروح»
 و«تعلموا في السماء والطارق» فامكن لو تعلمون ما فيهن لعظم ما اسم فيه و«تعلمموهن»
 ويعرسم النبي الله عز وجل بهن فان الله يعرهن كل دس الا السرك بالله و«اعلموا ان»
 «بارك الذي بيد الملك» يعادل عن صاحبها يوم القيامة و«تعلموه من الدنوب» قوله
 «ثم تكن الدين كبروا من اهل الكتاب» من عاهل النسي و«قل للنبي» و«اهل
 الكتاب» اليهود والنصارى والمسركون كاهل العرب و«هم عبد الايمان» و«مفكس» اي -
 مسبه عن كفرهم و«سر كهم» وقال اهل العلم «مفكس» رابطين مفصلين فقال فككت
 التي فافكك اي - افصل «حتى» باسمه النسبه «لعله مسبهل ومعنا الماصي اي -
 «حتى» اسمهم «النسبه» اي - النجحه الواضحه الطاهر التي سمرها الحق عن الباطل،
 بمعنى محمد (ص) اناهم بالقرآن فس لهم جهالهم و«لهم» ودعا هم الي الا حان
 ههد الا انه فمن آمن من العربن احبواهم لم يسهوا عن الكفر حتى اناهم الرسول
 فدعاهم الي الايمان فآمنوا فاعدهم الله من الجهل والصلاله فقال اي كسان معنا
 «ثم تكن» هو لا الكفار ماركس سعه محمد (ص) في كتابهم انه نبي حتى ما
 فلما تب عرفوا به واحبلوا و«قل» لاسهون عن كفرهم حتى باسم الموب ثم
 «فسر» النسبه «فعال»

«رسول من الله سلوا صحفاً» اي - كسا، بمعنى ما سمعه «الصحف» من
 المكتوب فيها وهو القرآن، لا كان سلوا عن طهر قلبه لاع كتاب «مطهره» من
 الباطل والكذب الرد و«قل» لاسمه الا المطهرون،
 «فيها» اي - في ملك «الصحف» «كتب» بمعنى الآيات والاحكام «فيه» اي -
 عادله مسمعه عرذاب عوح يريد بالصحف الطوامروالاوراق والكسب السور و
 الاحكام والآيات

«وما نعرف الدين اوتوا الكتاب» اي - ما احبلوا في امر محمد (ص) وما كند و
 «الا من بعد ما حاتمهم النسبه» محمد والقرآن اي - لم يحبلوا في معبه وكونه نسا
 الامد ظهور معنا وحسدا قال قوم من المعربين من اول السور الي قوله «فيها كتب»

قِصَّةٌ، حَكَمَهَا فَمِنْ آمَرٍ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ، وَمِنْ قَوْلِهِ «وَمَا يَرْقُ»
 حَكَمَهُ فَمِنْ لَمْ يَوْمَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، بِمَدْفَعِ الْحَبَّةِ بِكَرْمِ أَمْرٍ وَأَمْرٍ كَسَمْعٍ فَعَالٍ
 «وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ، أَيْ - مَا أَمْرُهُمْ إِلَّا لَعِبَادَةِ اللَّهِ» أَيْ «لِيَعْبُدُوا اللَّهَ»
 «مُعَلِّصِينَ لَهُ الدِّينَ» أَيْ - مُوَحِّدِينَ لِأَسْرَ كَوْنِ «حَقِّعَاء» أَيْ - مَا يَلِيهِ إِلَى الْحَقِّ عَارِضِينَ عَنِ الْبَاطِلِ، وَهَذَا
 كَلَّمَهَا إِلَى دِينِ الْإِسْلَامِ وَهَذَا «حَقِّعَاء» مَا يَلِيهِ إِلَى الْحَقِّ عَارِضِينَ عَنِ الْبَاطِلِ، وَهَذَا
 حَاحِصٌ مَحْصِيٌّ وَاحِدًا لِحَقِّعَاءِ حَقِيفٍ وَالْحَقِيفُ فِي الْأَصْلِ الْمُسْتَعْمَلُ وَهُوَ فِي أَهْلِ الْمَلِكِ
 الْمُسْلِمِ يَقُولُ رَجُلٌ مُحَقِّفٌ أَيْ - مُسْلِمٌ مُعْبَدٌ، وَالْحَقِيفُ فِي الْمُسْلِمِينَ الْحَاحِ وَالْمَحْصِي
 وَ أَيْ مَا قَدْ لَمَّا لَمْ يَلِجْ أَحَدٌ مِنْهَا وَلَا كَمَا قَالُوا لِلْأَعْمَى «بَصُرًا» وَلِلدَّعِ سَلْمًا وَ
 يَتَّبِعُوا الصَّلَاةَ الْمَكْنُونَةَ فِي أَوْفَائِهَا وَيُؤْبِئُونَ الرُّكُوعَ عِنْدَ مَحَلِّهَا وَذَلِكَ أَلَى أَمْرٍ
 دِينِ الْقِسْمَةِ، أَيْ - الْمَلَكَةُ وَالرَّبْعَةُ الْمُسْتَعْمَلَةُ أَصَافُ الدِّينِ إِلَى الْقِسْمَةِ وَهِيَ بَعْدَ لَحْظَاتٍ
 اللَّطِيفُ وَالْعَرَبُ يَصِفُ الشَّيْءَ إِلَى مِنْهُ كَسْرًا وَبَعْدَ هَذَا فِي الْقُرْآنِ فِي مَوَاصِعَ
 مِنْهَا قَوْلُهُ «وَلَدَارُ الْآخِرِ» وَقَالَ فِي مَوْضِعٍ «وَلَدَارُ الْآخِرِ» لِأَنَّ الدَّارَ هِيَ الْآخِرُ
 وَيَقُولُ دَحَلْتُ مِنْهَا الصَّامِعَ وَمَسَّحَدُ الْحَرَامِ وَأَدْحَلْتُ اللَّهَ حَبَّهِ الْفَرْدُوسِ هَذَا وَأَصَالَهُ
 وَأَبَ الْقِسْمَةِ لِأَنَّ الْآيَاتِ هَامِةَ فَرْدٍ الدِّينِ إِلَى الْمَلَكَةِ وَقَالَ الْبَصْرِيُّ يَمْلِكُ سَالِبُ
 الْحَلِيلِ بَنِي أَحْمَدَ عَنِ قَوْلِهِ «وَذَلِكَ دِينُ الْقِسْمَةِ» فَعَالٍ «الْقِسْمَةُ» جَمْعُ الْقِسْمِ وَالْقِسْمِ
 وَالْعَامِ وَاحِدٌ وَمَحَارِ الْآيَةِ «وَذَلِكَ» «دِينُ» الْعَامِ مِنَ اللَّهِ بِالْوَحِيدِ بِمَدْرَكِ
 مَا لِلْفَرْدِ فَعَالٍ

«أَنْ أَلَدْنِي كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي بَارِئِهِمْ خَالِدِينَ فِيهَا»
 بَعَثَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ «فِي» حَكَمَ اللَّهُ أُولَئِكَ «هُمْ سِرَّ الرِّبَةِ» أَيْ «سِرَّ»
 الْحَلِيقَةِ قَرَأَ نَافِعٌ وَابْنُ عَامَرٍ «الرِّبَةَ» بِالْهَمْزِ فِي الْحَرْفِ لِأَنَّهُ مِنْ قَوْلِهِ رَأَى
 اللَّهُ الْعُلُقَ بِرَأَى هَمْزًا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «مَنْ قَبِلَ ابْنَ سِرَّهَا» وَقَرَأَ آخَرُونَ بِالسُّدُودِ
 مِنْ عِزِّ هَمْزٍ وَجَهَانٍ أَحَدُهُمَا أَيْ رَكَّ الْهَمْزُ وَأَدْحَلُ السُّدُودِ عَوَاضًا مِنْهُ وَالْبَصْرِيُّ
 أَنْ يَكُونَ فَعْلَةً مِنَ الرِّبَةِ وَهُوَ الْعَرَابُ أَيْ - «هُمْ سِرَّ» مِنْ حَلْقٍ مِنَ الرِّبَةِ كَقَوْلِهِ «أَنْ
 سَرَّ الدَّوَابَّ عِنْدَ اللَّهِ الْعَمَّ الْمَكْمُ» نَزَلَ فِي نَبِيِّ عَبْدِ الدَّارِ مِنْ قُرَيْشٍ
 «أَنْ أَلَدْنِي أَمْوًا وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ حَرُّ الرِّبَةِ» حَبَارِهِمْ

فه دلیل علی اہم افضل من الملائکہ

«حرر آہم عند ربہم حجاب عدی» ای - دخول حجاب عند امامہ «تحرری من
بحبہا الانہار خالدين فیہا اندا» لاندونیوں ولا بحر حوں «رعی اللہ عہم»
مانمانہم «ورصواعہ» اذبالوا ما ارادوا، و قبل

«رعی اللہ عہم» بحصل سائہ وحرر انعامہ علیہم و ارادہ الاحسان بہم
«ورصواعہ» حسب فرحوا سائہم من الرب و قبل «رعی» اعمالہم و «رصوا»
بوانہ و قبل رصا الخلق عن اللہ رصانہم جابر علیہ من احکامہ و رصا عہم ان ہو فہم
للرصاصہ و قبل الرصاصہ فسمی «رصاصہ» فالرصاصہ رہا و مدبرا
والرصاصہ فما بعضی و بعد و قال الحرری ان کتب لا رعی عن اللہ فکف سائلہ
الرصاصہ «ذلک لمن حی رہ» ای - ذلک الخلود فی حجاب عند و رصا اللہ لمن حاف
رہ و لرصاصہ و ربک معالیمہ و قبل «لمن حی رہ» ای - لمن علمہ من قولہ
«فحصنا ان یرہمہما» فال بعض المعسرین فالعلماء حار الامہ بالیمن اذا

الموتہ الثالثہ

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» اسمٌ عرٌ مُصل الى المندنیوں معہم
و بوگل علیہ الماندون معہم، و و سل الہ المطعمون و رسلہم و نصرہم، و يعرف
الہ العالمون معہم، و يعرف الہ العارفون معہم، لکنہ فی حالہ حرہم
ہر اذان سار کتب نا خلق عالم در سماع ابن نام سرگرداند عاب و بہاب
داب و صفای وی می نداند، فومی در میدان اند و فومی مروں میدان اند ہمہ سہ
امر، حسہ بھی، در دیکہ تکلف در انظار وعد، در بند وعد، بر امید ناف و حصر
صمدت مبرّ از ادراک اوہام، معدن ارا حاطب افہام علی کہ ارجلال وی اندسند
مفعول سود، فہمی کہ ارجمال وی ادراک حوند دلیل گردد و ہی کہ ارجمال وی
علم حواہد منحصر گردد عقل عاخر و فہم فاصر و وہم معہر و علم مقصر و طمع دلیل
و قلب کسرو سر اسبر و حمال او و در حلال او و حلال او و روق حمال او

سار نور معانه ، منه نور معان

که روسم را هم رحمن روسم کسدا

❦❦❦

ولوچهها من وجهها هم ولسمها من عنبها کحل

فوله بعالی « لم تکن الذی کفروا من اهل الکتاب » نزل این آیت در سان

رومی است که انسان آوردند از هر دو فریق از اهل کتاب و مسرکان قرسی
 رب الامر از اسنان خبر داد که در کفر و سرک مانند ، دند ، نابوف نصب مصطفي
 (من) حون آفات وحی سر از مطلع خویش برد و آن مهر کونین و مستد حافض
 را کسوف نبوت رسالت رسانید و طلب رسالت حمر جمال خویش بخلق نمود
 راف و رحمت سوب که « نالمومنین روف رحیم » دست کرم بر سر آن قوم نهاد تا
 از آلاسی کفر ناک شدند و بر اسلام و آراس اسنان عر رگسند آن دور که سر آمد
 سر نبی احمد مرسل در نطحا مکه ص کردند دست فصل محمدی ساند و نص
 بخلق کفار فریش محو کرد و بلیس انلسی را ناخر کرد بنادی دولت محمد مصطفي
 (من) سارار زمانه بر آمد و این بداء عهد در داد که

« رسول من الله نلوا صحنه مطهره فها کت فتمه » رسول خدا ، سندانها

مقدم اصفا ، ناح اولیا که در ملک نبوت ما است و لیسگرافها را سا است و عاصان را ما
 است در چهار بالی دولت نبوت و مستد عر رسالت تسب و صحنه سر نبی از هم باز
 کرد کتاب آسمانی و نامه ربانی بر خلق منحوا اندونماز بوحید بر سر مومنان می افشاند
 این ندا و این آواز را سماع دوسان رسد همه ا معات نهاد خرد بکنار لیسک اسلام
 بر آوردند لال حسی ناری سا و دلی حون ما رفح میدند و حقای مسرکان
 می کسند گرد مکه همی گردید و نامند جمال آن مهر عالم همی دوید که این چه
 بوی است که در حبه مسام من رسد « صعب رومی می حاج ادلی بردرد ورحی
 رد که چه سلسله لطف است که ما را از روم بکشد سلمان فارسی میگفت که
 این عطری است که خرد ما را رنبار ما بر ورسد اعمار ناصر آوار می داد که « انی
 لاحد ریح یوسف » بود و عمارتی فریاد همی کرد که

ناد حوی مولان آمد همی

بوی مبار مهربان آمد همی

ای دریا که آن مهر بدین عالم در آمد و رف و کس قدر وی بجمع
بساحب! ای دریا که آن آفتاب جمال در میان مع بهان سد و کس را از وی
بجمع خبر نه

ای در محک آمد در عمر دراز

اورد سرا رفیر دریا بفرار

عوام برانهاد - ر دست و بار

افراد ر دست و بار دریا سد از!

«وما امر و الا لصلوة و الله محلی فی الدن» الله تعالی درین آب بندگان را
عبادت میفرماید و در عبادت اخلاص میفرماید روس اخلاص در عبادت خون روس
ریکس در گوهر هر که هر که ریکس ندارد سبکی بود بی قیاس هر عبادت که
اوی اخلاص بود جان کنیدی و د بی مویب اخلاص آسی است که در سینه مویب
برافروید تا هر آنچه د آن سینه دوی حق بود مسورد دست وی از محارم بر سه
اخلاص استوار کند تا دست حر بحال نبرد دهند در اعجاز بگرد سینه ارد تا و عقی
مدسد مویب مویب معاد وی گردد محلی اوست که نفس وی در وی منحصر
سد حرص را و دای کرد محل بهر مویب سد ، منح حد ارسنه رکند ، خلق عالم
را مراد رگسه ، کرار سر فرو نهاد ، لباس تواضع بپوشد زبان تصحیح گشاید ، گل
سعب سکینه ، اسباب مرفی از او را وی رخاسه ، خون قدم استجا رسد ، سر را
اخلاص رسد نک و کرار از کان عبادت مقام کرد دست مرا نص و سن ، حیاتی که گفت حل
حلاله «و یصلوا الصلوة و یؤوا للزکوة و ذلک دینی القیمه» دین مایند آنست که
نمار سای دارند همگام سرباط وار کان آن بحای آورد ، حصوع و جوع در دل
آورده که «فی ملو بهم حاسعون» بطر الله بس جسم حوس داسه که «المصلی
ساحی ر» در ساعت کسیر روی عالم کمر نا آورد سلاح «اعود بالله» سلطان را

هریبت کرد ، بدام بسم الله بمن ویرکب صد کرد ، سور فاتحه را معصاح حیران
 کرد ، بخواهین سور سرب ملائکه گرفته در صف نماز صفهای اهل صفوت ناد
 کرد در رکوع جسوع آورد ، در سجود بمحل سهود رسید در مسند حق را
 مشاهده گشته روح بنام مرا ریحان سلوات فرستاد سلام خلق را از الاء خود
 مسلم داسه حسن نماز کند منابع رسول (ص) بود و حسن نماز مسوخت
 قبول بود و حاصلش رضوان خداوند عفو بود ایست که در آخر سور گفته
 «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حِى رَحَّةٌ»

۹۹- سورة ادا رلز لرك (الزلزال) - مدية

الوۃ الاولى

قوله تعالى ' بسم الله الرحمن الرحيم ' تمام خداوند فراموش حساب مهریان
« ادا رلز لرك الارض رلز لها (۱) » آنکه که محسانند رمس را
محسانند آن

« و احر حبال الارض انقالها (۲) » و سرون دهد رمس از خود بارهای حوس
« و قال الانسان ما لها (۳) » و مردم مگویند حسب که می بود ؟ چه رسد
رمس را که می حسد ؟
« يومئذ تحدث اخبارها (۴) » رمس خبرهای حوس مگویند ، [او هر کس که
رو کار کرد]

« يا ربك اوحى لها (۵) » یا چه خداوند و آنرا فرمود
« يومئذ » آن روز « نصدر الناس اسنانا » از گردند مردمان دو گرو خدا
خدا از هم دور « ثروا اعمالهم (۶) » تا خرای کردار اسان ناسان نماید
« فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره (۷) » هر که هم سنگ مور خرد نیکی
کند ، مید آن [و نادان آن]
« و من يعمل مثقال ذره شرا يره (۸) » و هر که هم سنگ مور خرد بدی کند
مید آن [و نادان آن]

الوۃ الثانية

این سوره بقول معسران مکی است و بقول مصی مدی صدو جهل و نه حرف است
سی و پنج کلمه ، حسب آیت و درین سوره ه لاسع است و نه مسوح و فی الحیر عن

ابن عباس قال قال رسول الله (ص) «أدائر رب» بعدل نصف القرآن «وقل هو الله
أحد» بعدل ثلث القرآن و«قل ما أتيا الكافرون» بعدل ربع القرآن وعن
علي بن موسى الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد
ابن علي عن أبيه علي بن الحسن عن أبيه الحسن بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب
سلام الله عليهم عن النبي (ص) قال «من قرأ أدائر رب» أربع مرات كان كس
قرأ القرآن كله»

قوله «أدائر رب الأرض وزلاها» أي - حركت الأرض حركه سديده
لعمام الساعه وفساد الأرض وقيل «زلاها» قبل الساعه وهي من أسراط الساعه
وقال في موضع آخر «أدأرحا الأرض رجا» «يوم يرحف الأرض» «يوم يرحف
الزاحفه» «أن زلزله الساعه سيء عظيم» وذلك أن اسرافيل «ينفخ في الصور»
فزلزل صوبه الأرض، فرحف ويطهر الكفور، ثم يرحف الموي^١ في الصفه الثانيه
وأضاف «زلاها» إليها لأن المعنى «زلاها» الذي يليها وفريء في السواد
«زلاها» يفتح الراء ومعاها واحد وقيل نال كسر المصد وبالفتح الاسم
«وأدأرحا الأرض انقالها» كمورها وموناها فليصها على طهرها ومن جعله
في الدنيا قال يرحح كمورها وعند «انقال» جمع هل يفسح وهو السوء
المصون الكريم على صاحبه وعند عمر «انقال» جمع هل والأسان حثاقل عليها
ومنا هل لها ويحمل أن الانقال جمع كموله عروحل «سفعرع لكم أمه النعلان»
فككون المعنى^١ «أدأرحا الأرض» الحن والاس من ناطمها الى طاهرها والله اعلم
وفي الحرص ابن جرير قال قال رسول الله (ص) هي الأرض أفلاذ كسها آمال
الاسطوان من الذهب والفضه فحنى العادل فعول في هذا قلب وحنى العاطع
فعول في هذا قطع حنى، وحنى عالسار، فعول في هذا قطب ندى به مدعوه
فلانا حدون منه سنا قوله «أفلاذ كسها» اراد أنها يرحح الكفور المدفونه فيها
وفسها أرحاها

وقال الاسان مالها» قبل هو عام وقيل «الاسان» هاهنا الكافر الذي

لا يؤمن بالعب لان المؤمن يعلم ذلك ولاسكر وقوعه ، والكافر الذى لا يعرف بالعب ولا يعرف صدق كرون الصامه يقول مال الارض محاسبنا هنا وقيل فى الآيه بعدد من وياحزر ، تقدس .

«يومئذ تحدث أخبارها» «فيقول الإنسان ما ليها» قال المفسرون بحسب الارض بما عمل عليها من حيا او سر فعول للمؤمن يوم الصامه وحده على وصام وصلى واحمد واطاع ربه ، فمخرج المؤمن بذلك ويعول للكافر اسرك على ورى وسرق وسرب اللحم وسهد عليه الحوارج والملائكه مع علم الله به حتى يوداه به سقى الى النار بما يرى من المصوح وفي ذلك ما روى ابنى نى هالك ان رسول الله (ص) قال ان الارض لمحر يوم الصامه بكل عمل عمل على طهرها قال فلا رسول الله (ص) «ادار ثلث الارض رثرها» حتى يلع «يومئذ تحدث أخبارها» قال «اندرون ما» اخبارها «اذا كان يوم الصامه احبب بكل عمل عمل على طهرها» وروى ان عبد الرحمن بن ابى صعبه كان سما فى حجر ابى سعيد الخدرى فقال له ابو سعيد نامى اذا كتب فى الوادى فارفع صوبك يا ادا ان فابى سمعت رسول الله (ص) يقول «لا سمعه حن ولا انس ولا حزر الاسهد له» وروى ان انا امه صلى فى المسجد الحرام المكنونه بم مقدم فعمل صلى هاهنا وهاهنا فلما فرغ فقل له يا انا امه «هذا الذى سمع» فقال قرأ هذا الآيه «يومئذ تحدث أخبارها» فاردت ان تسهد لى يوم الصامه فوله

«يَا رَبِّكَ اَوْحِ لَهَا» اى - امرها بالكلام والهمها وادب لها فنه سئل بقدره

سبحانه وبعالى كموله وادب لربها وحف

«يومئذ تصدر الناس اساناً» يصدرون عن قلوبهم الى موضع المعاسه من عرف من مددس لا يلقى احد على احد للهول الواقع وقيل يصدرون عن الموقف معاوس محصلين فاحد ذاب النفس الى الحبه رآحد ذاب السمال الى النار وذلك قوله «فريق فى الحبه وفريق فى السمير» واحدا لاساب سب وسب «ثروا اعمالهم» اى - حرا اعمالهم وقيل «ثروا» صحاف «اعمالهم» يرون ما فيها «لا يعادى صعب ولا كسر» الا احسها وقيل هى ربه الغلوب والمعنى لعرفها ما عملوا اول فنه بعدد من وياحزر ، بعدد

«تحدث احبارها» «ان ربك اوحى لها» «ليروا اعمالهم» «يومئذ يصدر الناس افسافاً»

«فمن يعمل مثقال ذره» الذر التمله الصغره وفل رأس بمله وشل يعذب عن الذر فعال مائه بمله حته والذره واحده منها وفل هي الواحده من حسوالمحو الذي يظهر في سماع السمس من الكو ، وقال يحيى بن عمار حبه السعير اربع ارباب والار اربع سمسات والسسمه اربع حردلاب ، والحردله اربع اوراق بحاله ، وورق السحاله ذرة»

«فمن يعمل مثقال ذرة خيراً» اي - حدد بوايه

«ومن يعمل مثقال ذرة شراً» اي - يرى العقوبه عليه قال ابن عباس لس مؤمن ولا كافر عمل خيراً ولا شراً في الدنيا الا ارا الله اما يوم الصامه اما المؤمن فمره حسابه وسأته فمعمره ستأته وسنه حسابه و اما الكافر فمرد حسابه وبعدهه ستأته وقال محمد بن كعب في هذا الآيه «فمن يعمل مثقال ذرة خيراً» من كافر «نر» بوايه في الدنيا في نفسه واهله وماله وولد حتى يحرح من الدنيا وليس له عبدالله خيراً «ومن يعمل مثقال ذرة شراً» من مؤمن «نر» عقوبه في الدنيا في نفسه واهله وماله وولد وفار حتى يحرح من الدنيا وليس له عبدالله «سر» و دليل هذا لما قبل ما روى انس قال كان ابو بكر ناكل مع السى (ص) فربل هذا الآيه فرفع ابو بكر يده فقال يا رسول الله اي اخرى بما عملت من «مثقال ذرة» من «سر» فقال «يا ناكث ما راب في الدنيا مما نكر في ما فعل دالر وندحر الله لك ما قبل الحرح حتى يوافها يوم الصامه» وعن عبدالله بن عمرو بن العاص «انه قال رب ادا زلزل الارض زلزالها» و ابو بكر الصديق فاعد فسكى حسن انزل فقال له رسول الله (ص) «ما سكتك يا ناكث» قال اكسى هذه السور فقال له رسول الله (ص) «لولا انكم يحطون وندسون فمعمر الله لكم لعقل الله امه يحطون وندسون فمعمرهم وقال معاذ رب اهد الآيه في رحلتك وذلك انه لما نزل «ويعطون الطعام على حبه» كان احدهما ناسه التار فسمعل ان يعطيه

النمر والكسر والخور وتحوها، يقول ما هذا شيء إنما نوح حرسلى ما تعطى ويحب
 بحه، يقول الله تعالى «ويعلمون الطعام على حبه وما أحب أن أهلك» صغرا و
 كان الآخر بهاون بالذنب السر الكذب والعينه والبطر وأسا ذلك، ويقول لس
 على من هذا شيء إنما وعد الله البار على الكفاير وليس في هذا أم فامر الله تعالى
 هد الآيه برعهم في الغليل من البحر أن يعطوه فإنه يوسك أن تكسر و يحدوهم
 السر من الذنب فإنه يوسك أن تكسر فالأم الصغر في عن صاحبه يوم المماه اعظم
 من الحال وجميع معاسيه في عيه أقل من كل شيء وقال ابن مسعود أحكم آيه
 في القرآن «فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره» «ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره»
 ويصدق سعد بن أبي وقاص سمع من بعض السائل هذه فقال سعد وحك يقول الله ما قال
 الدر والحدله وكان في هذه من مافيل؟ وسندى عمر بن الخطاب وعائشة بحه
 من عيب فعلا فيها مافيل كسره وقال الربيع بن حبيب مر رجل بالحسن وهو
 يقرأ هذ السور فلما بلغ آخرها قال حسبي قد انتهت الموعظه فقال الحسن لقد
 فيه الرجل

الموهبة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» بسم الله كلمه من باملها بمعانيها ووقف
 على ما أودع فيها من اسرار في رباع من الالسن موفقه وطلب افكاره بلوائح من العن
 مسره فهي على حلال الحق ساهده وعلى ما يحيط به الذكر وباني عليه الحسن
 راند

در كرم نام خداوند جهان، قادر و فاعل و دنان، لطیف و كريم و رحيم و رحيم،
 بی سار از اهل رهن و آسمان، دارند هر دو عالم، داند آسکارا و نهان، آفرینند
 خلق به حسن و به حسان، بردارند، گردون گردان نمدا کمند ساط و مندان،
 نگارند از کل صورت انسان نوازند او مجلس احسان مطعمان را و عده داد نعم
 حاوان و در حان حسان، عاسان و اسم دادند زکات نران، همه را حسب کرد در بی سرای

امتحان، حاکما عموم و آخرا، و محکم احتلاف بهاد میان انسان، بعضی گریان
و بعضی خندان، لحنی ناگهروغای، لحنی نا اسلام و ایمان آنکه در خاک کیندمدی
نهیان پس بمسند و من را بر همان روان، تا مرون افکند بار حوس را آدمیان
و دریان و غیر انسان است که رب العالمین گفت در سر ل فرآن

«اذا زلزلت الارض وزلزلها» «واخرجت الارض انقاها» «وقال الانسان ما لها»
بدانکه آن سور همه صفات رسا حیرت و بیان احوال و احوال آن آن روز که حال
راست را سحاب ارسج من کیند و حوس سپرد در هوا بران کیند زلزله در زمین افکند
و خاک فرا حوس آرد در با حوس آرد و آن آن گرداند آسمان فرو گساید و
سارگان فرور برند ما از گردون نمکیند و آسمان ارفک خدا کیند بر کب
جهان نسب کیند و عظام عالم خراب کیند و گرد از کون بر آرد از هوا فرسبه
فرو آید و از خاک مرد بر آید نه در هوا فرسبه ماند نه در خاک مرد همه را در
نک عرصه جمع کیند و همه را خرای کردار حوس دهد مومنان را احسان و
رسوان و غیر کافران را اذلال و رقوم و فطران قال الله تعالی

«من يعمل مثقال ذره خيرا نره» «ومن يعمل مثقال ذره شرا نره»
ای مسکین یکی براندس ناهه کرد ای وحه ساحه ای! آن روز راه چه کرد ای
از اعمال و هر چه گفته ای از احوال هم سبک ند ای فرو نگذارند همه را در
حساب آرد و خراج آن تمامی برساند «بوفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون»
آن روز در گا حکومت و حصوم نگساند حروس مظلومان بر آید فریاد از
طالبان مر حرد، سر گسکی عاصیان طاهر سود افوا در دست صفا اسر شوند
فرا بر امر امر گردند، مطیع که طابع دارست سادان و خندان و مد معسر که
بمصر کرد گریان و سوزان بود نه کس را زهر حیات بود نه کس از مکتب
عصابت بود «يوم نلی السرایر فماله من هو ولا أسر» یکی از مررگان دین گفته
هر که را بوفی و حق بود و سعادت مساعد او همه فرآن در وعط او را آن آسین که

« فمن يعمل مثقال ذرة خيرا اراه » « ومن يعمل مثقال ذرة شرا اراه » مصحفه
 عم فرزدق بن مصطفی (ص) آمد و مسلمان گشت و از رسول خدا در خواست ما
 از قرآن لحی بروی خواند رسول خدا (ص) سورۃ «ادالر رب» بروی خواند چون
 باین آب رسید که «فمن يعمل مثقال ذرة خيرا اراه» «ومن يعمل مثقال ذرة شرا اراه»
 آن مرد سوختند آسوی و سوئی از نهاد وی برآمد فریاد و ولوله در گرفت و چون
 مرع نم سمل بحالت در افتاد و راز بگرسب آنکه کف حسنی خدا من القرآن
 مرد دانا چون بدناست که در آن عرصه کبری در مقام سوال اورد راب و حجاب و نص
 و فطمر بخواهند برسد و هیچ فرو بخواهند گناست ، دست در دامن و ریح رند و در
 هیچ معاملت گراف کاری نکند و با نفس حوس معبر و فطمر حساب نکند ، با خود
 با ایمان بود و خلق از وی در امان باشند وی با اسلام بود و خلق از همد حساب
 وی سلامت باشند است که مصطفی (ص) کف « المؤمن من امة الناس علی
 انفسهم و دماهم و اموالهم و المسلم من سلم المسلمون من لسانه و ید »

۱۰۰ - سورة العاديات

النوبة الاولى

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» تمام خداوند فراح احساس مهربان
«والعاديات ضحاً» (۱) «ناسان عاری» که همی بازند و نفس همی رسد تا وار

در ناحی

«فالمؤثرات فحاً» (۲) «آن آس افروزان از سگه مسبهای حوس
«فالمعمرات ضحاً» (۳) و تا آن عازر کسند گان سامند
«فائر نه نقاً» (۴) «برهامون دسمن کرد انکسند
«فوسطن به جمعا» (۵) و در میان سرای دسمن فرو آمدند بهم
«ان الاسان لربه لکود» (۶) «ناس سو گندها که مردم خداوند حوس را
ناسان است و فرومانه

«وايه على ذلك لهند» (۷) «و مردم خود داند که حسن اسود در حوی حوس
گوا است بر خود
«وايه لحت الحر لشد» (۸) «و مردم از مهر خوشی این جهان و دوستی
مال محمل است و فرو سبه دس

«افلا تعلم» نمی داند این مردم «اذا نعرما في القور» (۹) «که آنکه
که برانگیزد آنچه در گور هاس

«و حصل ما في الصدور» (۱۰) «و فرانس آرد و بارنگری بد آنچه در د
«ان رتهم بهم يومئذ لحمر» (۱۱) «که خداوند اسان ناسان آن روز دانا
وار اسان آکا

النوبة الـ

این سوره دارد آسب «جهل کلمه صد و سب و سحر و جمله به هکله فرد

آمد بفعل جماعتی معسران و فومی در مدنتان سمرند، گویند به مدینه فرو آمد، و درین سور تاسع و مسوح نسب اخی کعب رواب کند از مصطفی (ص) که کعب هر که سور «و العاديات» بخواند او را بعد از هر مومنی که سب مردلته در مردلته^(۱) ناسدواندر آن جمع بود، نمکی بپوشد و همچنانست که آساحاصر و دوار حصص نضری رواب کند که سور «و العاديات» همانای دوبهار از قرآن است و سب نرول این سور بفعل مقابل آست که رسول خدا (ص) جمعی لاسکریان صحابه را بمبله گناه فرساده ناسان را بر دین اسلام دعوت کند مدنی بر آمد که رسول خدا (ص) از سان هیچ خبر نمید و می دانست که حال اسان بعه حد رسد و مسلمانان او بهر اسان اندوهگنی بودند و منافقان سادهمی و دند و بدروع میگویند که اسان را نکسند رب العالمین این سور را فر و فرساده و حال اسان خرداد که «و العاديات صحیحاً» آن اسان اسان از ساط نایکهمی کنند، و در ناحی دسرای دسمن نفس همی رسد و گردد می انگیرد و در ناحی از سنهای اسان آست همی جهد، و بوف صبح دسرای دسمن عارب همی کند رب العالمین سر بفر عاریان را این کلمات تلفظ سو کند ناد کرد و مقصود آگا کردن مصطفی است (ص)، و مومنان از احوال آن عاریان، و بار برد اندر او دلهای اسان فوله

«و العاديات» جمع عاده و هی آلی بعد و العتو السرعه فی الحسی و النساعد فی الخطو و فوله «صحیحاً» مصدر و مع موقع الحال، ای- صحیح «صحیحاً» قال ابن عباس المراد بها حول العرا افسم الله بها سرفا للمرأ و قال علی (ع) و این مسعود اها ابل الحاح افسم الله بها سرفا للحاح و الصبح من الابل النمس و من الحمل الحمحمه و روی ابن علیاً (ع) انکر علی ابن عباس حملاه العاديات علی الحمل و قال انها تزل فی وقعه ندر و لم تکن معاً حینما الا فرسان احدیها للمعداد و الآخر للرسر و اما ابن عباس، فانه احتج بالصبح و قال ان الابل لا صبح فان الصبح صوب انفس الحمل ادا جهت فی الحری فیکرالر و فی احوالها من سد

(۱) مردلته جایی در مکه معظمه ما من عرفا و منی فرهنگ نسبی

العدو وقال ابن عباس ليس شيء من الدواب يصيح غير العرس والكلب والعلب و
قال الجليل الصبح نوع من العدو

«فالْمُورِيَّاتُ قَدْ حَآءُ» أي - يورى البارحوا فرحاً إذا ساروا في الأرض ذات الصحارة
وأذا أريد بها الال فالمعنى أنها صرت الحصا مناسباً فصيحاً بعضها بعضاً فصيح
منها النار وقال مجاهد هي أفكار العلماء تستط المعاني وقال عكرمة هي
الالسة يظهر الحق بالطقى وهل هي مكر الرجال معال للماكر قدح فاورى'
وقيل أنهم إذا نزلوا لئلا يوفدون النار لروا كسراً فكسروا وبذلك فلوب المسركين إذا
يلعبهم كسر عددهم وقيل هي الجبل يصيح الحرب من أصعابها والمعنى والمهتجات
حرماً قوله

«فالْمُعْرَبَاتُ صَبَحًا» أي - بسر لئلا يصر على الأعداء «صَبَحًا» والمعار
وفى الصباح من عاد العرب ونهى عن المعار بالليل وكان رسول الله (ص) يصر
مضجها وقيل هي الأبل إذا أفاضت من عرفات والأعار سرعة السير ومنه قولهم اسرو
سركنا يصر

«فَاقْرَأْ» أي - هجس «ه» ، أي - بذلك المكان الذي انتهى إليه كتابه عن
غير مذكور لأن المعنى مفهوم

«فَبَعَا» أي عارا وقيل «فَاقْرَأْ ه» أي - بالعدو «بَعَا» أي - صوما

وقيل الهاء ضمير الصبح والمعنى «اقْرَأْ» في وقت الصبح «فَبَعَا»

«فَوَسَطْنَ بِهِ» أي - بالقوم جميعاً ، أي - الجبل دخل نصف جمع من العدو

يصر عليهم وقيل «وَسَطْنَ» في وقت الصبح جمع العدو وقيل هي الأبل
بوسطن بالقوم جميعاً معال وسطهم سبطهم إذا صار في وسطهم

«أَنِ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» هذا موصغ القسم أقسم الله بهذا الأسا

«أَنِ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» أي - قليل السكر كعمود نطى الخدمة قليل

الحصر وقال الحسن البصري «الْكُودُ» الذي بعدد المصاب ويسمى النعم
وفي البحر عن النسي (ص) «الْكُودُ» الذي يجمع رعد وهرب بعد وما كل واحد

وقال الفصل في عاصي «الكفوء» الذي اتسمه الحصل الواحد من الاساءه الحاصل
الكسره من الاحسان، والكفور الذي اتسمه الحصل الواحد من الاحسان الحاصل
الكسر من الاساءه وقال ابو بكر الوراق «الكفوء» الذي يرى المصم من نفسه
واحوايه وقيل يرى النعمه ولا يرى المصم وقال الواسطي هو الذي ينعى نعم الله
في معاصي الله وقيل هو الحسود والحفود

«وآية على ذلك ليهند» الهاء عائد الى الرب سبحانه، اي ان ربه «على
ذلك» اي - «على» كفوء وصنيعه لساعده وقيل الهاء عائد الى الانسان لانه يعلم
ذلك من نفسه وافعاله سهد على كبرائه نعمه ربه وقيل انه ساهد على نفسه بما يصح
كفوءه «يوم سهد عليهم السهم» الآيه

«وآية لحد الحر لحد» اي - ان الانسان لاحل حب المال للحل قال طر فله
ارى الموت بنام الكرام ووسطي

عصيه مال الفاحس المسدد

التدبدو والمسدد للحل، وكذلك الفاحس، ومنه قوله «وإنا منكم المصحاء» اي -
بالحل وقيل معناه «وآيه» «لحد» الحب للحر وهو المال قال ابن زيد «سمي الله
المال حراما وعسى ان يكون حراما حسنا لكن الناس يعدونه حراما فسمي الله حراما
كما ان الجهاد سمي الله سوا بقوله «فاهلبوا بنعمه من الله وفصل لم يمسهم سوء»
اي مال وليس هو عند الله سوء لكن يسمونه سوءا

قوله «الافلاهم» اي - هذا الانسان لا يعلم انا «نهر» اي - قلب وحب
واسر ما في العور من الموبى وما بمعنى من

«وحصل ما في الصدور» مر وكرر ما فيها من حرام وفسر

«أنزبهم بهم يومئذ لحر» اي - عالم فبحار بهم على جميع اعمالهم من الحر
والسرو كسرت الهمر لمكان اللآم في قوله «لحر» ولولاها لصحبت الهمر لوفوع
العلم عليها هذا كقوله «والله يعلم انك لرسوله والله سهد ان المصافس لكادون»
روى ان الصحاح بن يوسف قرأ على المنبر هذ السور - يحسن الناس على العرو

محرى على لسانه

« اذرتهم » مسح الالف بماسدركها من جهة العرته فقال « حسر » واستقط اللام وقال الرجاح الله حسرهم في ذلك اليوم وفي غيره من الارمان ولكن حصن
 « يومئذ » بالذکر لان المعنى انه يحاربهم على كفرهم والبراء بعب « يومئذ »
 والله اعلم

الموة الثالثة

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » « بسم الله » كلمة اذا سمعها الماصون
 سوا رلهم في حب رحمة وادا سمعها المائدون سوا رلهم في حب آلهه كلمة
 من سمعها ما عذرت له سجلا الا كسه ولا امرا الا اصلحه ولا دنيا الا عمره ولا ارا
 الا قصه

نام خدا ویدی که خراوی خدا می نه ، و در حکم وی چون و خرابی نه ، و حر
 سوار او کس را و سبانی نه و خرابی او کس را و امانی نه و احکم او کس را و امانی نه ،
 و خرابی او کس را سبانی نه عربی است این نام که دلها را آساید ، و خاها را
 سعاد ، از دوست نادگار و رخان آساید سلام در عهد هر ار عالم کس نباشد که
 قدم بر ساطت بوسق هد مگر بمند لطف این نام کس را در هر دوسرای ریدگی مسلم
 بود مگر بر عات و حجاب این نام در عهد آسمان و عهد زمین کس مقبول حصرت
 نباشد ، مگر اقرار این نام و کس معهود در کا عرب نکست مگر مانکا را این نام
 « بصل به کسرا و بهدی نه کسرا »

قوله « و العاديات صحناً » این عادیات که الله قسم بدان ناد کرد استهای
 عاریان اند ، باز امله های حاحیان خون مر کهای اسان را این سرف و مبرل
 است که الله تعالی قسم بدان ناد کند سرف و مبرل عاریان و حاحیان خود که
 داند عات و نهات آن و کدام ریان عات کند از در حاب و کرامات اسان ؟ آری
 هر که در را طاعت او رود محبت باشد ، که در رعایت و عبات او نباشد آن عای

که در معرکه ابطال و در مقام فعال ابرار دین اسلام و اعلام کلمه حق میگویند ،
 بی سسل و دل فدا کرده و سینه عرب خود هدف بر دشمن ساخته ، و آن حاجی
 که طبل رحل فرو کوفته و جان و مان را وداع کرد ، و روی سادۀ مردم حواری
 نهاده ، سیاح و اسباب را صایح گذاشته ، و نامشای نادیده دوستی گرفته ، نه گفته
 مسرف و معنی رسد ، رداء بخرید را فکند ، لبیک بفرید رد ، آنها که ندین صمیمند
 و ابرار حق اند و حق است بر خداوند کریم که فاضدان درگاه خود را و ابرار
 حصر عتبات را بوارد و با اسان کرامت کند فردا در خطبۀ قدس اسان را ساخته ،
 کاس انبی حلیت وصال نافته از خداوند دوالعلا در دوشه رضوان برینج حب
 بکنه رنان ، در مجمع روح و برینج ، دیندار دوالعلا عیان ، اسان مهمانان حق اند ،
 و حق اسان را میران

« اَنْ الْاِنْسَانُ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ » موصع قسم است الله سو گند نادمی کند که
 اس آدمی کمود و کفور است با ساس و نانا که او کار دین ، همسه عاقل و بجهل و حرص
 و بخل باند و در روس بگیا سا کرد و سب درار بخواست عقلت کو براه کرده
 درگاه خداوند گذاشته و روی بجهل و حرص گرا کرد ، سادین است که سال بود در آمد
 و سادین بفراند خود نداد و نه اند سد که هر نفسی که بر می آرد گامی بر مرک
 بردنک بر می سود و هر روزی بر می اوزا آخرت باز می برد
 اما لصرح بالاسام تعظما

و کل يوم مصی بدنی من الاحل

« اَلَا نَعْلَمُ اِذَا نَعَرَ مَا فِی الْقُبُورِ » « وَ حَصَلَ مَا فِی الصُّدُورِ » نمیدانند اس
 مردم که چه عصبه ها در سینه دارد که بر آن گذر می یابد کرد ؟ ارسکرات مرک
 و طلمبات گور و حشرات فنام و فرعاب دورج و درکات رندان رسول خدا (ص)
 میگویند « لَوْ عَلِمْتُمْ مَا اَعْلَمُ لَصَحَحْتُمْ قُلُوبَكُمْ وَ لَمَكُنْتُمْ كَمُرًا وَلَوْ عَلِمَ الْبَهَائِمُ مِنَ
 الْمَوْتِ مَا عَلِمَهُ اِنْ آتَمَّ مَا اَكَلْتُمْ سَمِيمًا » اگر آنچه مرا رآن دیندار افشادست
 سمارا بصر عتبات آن دیندار و دی ، رور و سب دند سما اسک باز بودی و حمده سما

اندك و گريمن سمار بودی و اگر این حیواناتها و هائیم نامکلف و این سوران که ما
 اسان خطاب و عبات نسب و را نشان امرونی نسب و اسان را بواب و عبات نسب از این
 حدیب مرگے آن معتاد ندانسمدی که آدمیان دانستند، کس از گوسب اسان
 لعمهای حرب نچوردی که ارسم و ناک مرگے راز و ترار گسندی و از راج و لدی
 علمهای حوس برار سدندی ! عسکس آدمی بی حدیب از آنکه بی حوسب، حیر
 ندارد از آنکه خطر ندارد آن روز نداند که دانس سود ندارد آنکه درماند که
 درمان را فاند نبود

۱۰۱ - سورة القارعة - مکیه

النوة الاولى

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند فراع بحساس مهربان
 «القارعة ما القارعة» (۱) «رور رساحر رور بر کوبند و چه بر کوبند
 [که آسب]»

«وما ادرئك ما القارعة» (۲) «و چه دانی [ای محمد] که آن چه بر کوبند
 اسب؟»

«يوم تكون الناس كالمراس المسوث» (۳) «آن رور که مردمان از هول
 رساحر چون مروانه باسد افکند و بر اکند»

«وتكون الحال كالعهن المنفوس» (۴) «و کوهها چون بسم رد در هوا سد»

«فانامي قلب مواريثه» (۵) «هر که گران آمد بر روی او [سکى]»

«فهوفي عسه راصه» (۶) «او در عسى اسب که بسدد آن را»

«واما من حبت مواريثه» (۷) «واما آنکس که بر روی او سک آید»

«فأمة هاوية» (۸) «اگر ساز ماند [او و حب کلون]» (۹) «و بار گسب او بادورح»

«وما ادرئك ماهية» (۱۰) «و چه دانی که دورح = سب؟»

«بار حامة» (۱۱) «آسى عاب بفرسد»

النوة الثانية

این سوره «القارعة» مکی است، نه مکه و روآمد صدومجا حرفست
 سی و سن کلمه دارد آت بعدد کوفیان و د آت بعدد مدنیان و هب آت بعدد
 مدنیان احیایست میان اسان سه آت کوفیان «القارعة» آت سمارند

(۱) حسن اسب در دج، الف نگوناماند او

و بصیران نسمارند و کوفیان و مدنیان «ثقل موازنه» و محبت موازنه « هر دو آب
سمارند و بصیران نسمارند و درین سوره تاسیح و مسح و تسبیح و در حجر انی که
اسرار مصطفی (ص) که هر که سور «الفارعه» بخواند حدای غر و حل و در مقام
برابری وی گران گرداند بسکی قوله

« الفارعه » اسم من اسماء الصامه اسم لانها اسم الساعه كما ان اسم الحافه و
الطامه والساحه، وسميت « بالفارعه » لانها تعمر قلوب الناس بهولها وقيل « الفارعه »
التي تعمر القلوب لسد الحافه، والفرع الصرب منه المعرعه وقيل محور ان
يكون صعبه للرحر او الصعجه او المعجه التي ذكرها الله تعالى لانهاء السب قوله
« ما الفارعه » عظم وهو يل وسحب منها اي - هي عظمه لان قطعها الحال
« و ما ادرئك ما الفارعه » اي - لا تعرفها لا لك لم تعهد مثلها ولا تعرف
جميعها الا بمساعدتها « الفارعه » رفع بالانداء « ما الفارعه » صاعه و « ما ادرئك
ما الفارعه » اعراض

« يوم تكون » خبر والمقدر « الفارعه » الهائله واقعه

« يوم تكون الناس كالفراش المسوي » يعنى كالطائر الذي يساقط في
النار والسراج وقيل كصغار الحراد كقوله « يحرقون من الاحداث كأنهم حراد
ميسر » ومعنى « المسوي » المبتور في الجهات لان الحلق يموح بعضهم في بعض
فكل فريق منهم لما را من احوال الصامه آخذ في وجهه عروجه صاحبه وقيل الناس
خاص في الكفار وهم يهايمون في النار يوم الصامه كهاتف الفراس

« وتكون الحال كالعهن المنسوي » « العهن » الصوف المنسوع « المنسوي »

المنسود واحصاء « العهن » لعمتين، احدهما ان يكون لوان الحال كقوله
« و من الحال حدد نص و حمر مجلف الوانها و عراس سود » والاخر لما يريد
الله تعالى في ايمانها بعدها بعد الصلاه رجو كقوله « و سب الحال ساء » وكقوله
« و كاتب الحال كسبا مهتلا »

« فاما من ثقل موازنه » جمع مزان قال الحصى هو مزان له كمان

جعل الله رجحان احدى كلمته علامه سعاد ساحبه وقل بمصب لكل انسان
ممران وقل الموارن جمع المورن والمعنى من رجح حسانه على ستانه
« فهو في عسة راحته » اي جاب رما كلالن ونامر وقل راس صاحبها
كسوم سائم ولس قائم

« واما من جلب موارنه » اي - رجح ستانه على حسانه

« قائمه هاوية » اي - فمسكه وماويه البار سمب امه لانه ناوى الها كما
ناوى الولد الى امه والهاويه اسم من اسماء جهنم هي ام الانسان الكافر لارمه له
واولى به وقل « قائمه هاوية » اي - ام رأسه هاويه منحدر منكوسه في النار
من اعلى الى اسفل وقل « قائمه هاوية » مثل قول العرب هوب امه وهي كلمه
سمعمل عند عظم المكروه وسد المصه كما قال كلمه امه

« وما أدرك ماهايه » يعظم و يسخ والاصل ماهي والهاء للاسراجه والوقف

اي - « وما أدرك ما الهاوية » ثم فسر فعال

« بارحاميه » اي - لمب الهاميه في الحرار بروى عن انبي في مالك قال
ان ملكا من ملائكة الله هزّو حل نوكل يوم الغمامه بممران ابن آدم فحاء بهجى
بوقف بن كسى الممران فصور عمله فان « قلب » ممرانه نادى الملك صوب سمع
جميع العلوق اسم الرجل الاسعد فلان سعاد لاسعاو بعدها وان « حب موارنه »
نادى الملك الاسمى فلان سعاوه لاسعاد بعدها

البوة الثالثة

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » بسم الله كلمه من آمن بها من روال المعنى
ومن ذكرها طهر بسم الله والسمعى ومن عرفها واعلمها سعد لاسعى ووجد
ملكاً لاسمى رضى في المر والعلى

نام نامدارى كه نامى نادگار خاسب و دل را سادى حاو خاسب و روح
روح دوسمان و آسانى عمگسان اسب عنوان نامه اى كه از دوسب تساسب و

مهر قدیم مصمون آست نامه‌ای که سحرار را درماتست و از قطع امانت ، نامه‌ای
که هم گوی و هم جو گالت ، مرکب اوسوی و مهر او میندالت گل او سور و معرف
او یوسانت نامه‌ای که در حب و وحید را آسجوراست و دوسی حق مر آن را
منو و بر است بعول الله تعالی «لا یرال المذنب کری و ان کر حی حسنی واجته»
و کفته عرب راست که امانت کرب من انا احقر و امانت کرب لمن انا احقر
حون با خود بگرم و کردار خود بسم گویم از من رابر کسب ؟ حون با تو بگرم
و خود را در بندگی بوسم گویم از من مرد گوار بر کسب ؟

گاهی که بطلب خود امانت بخرم

گویم که من از هر چه بمانم بگرم

حون از صفت خویش اندر گذرم

از عرس همی بخویش در بگرم

پیر طریقت کتب گاهی که خود بگرم همه سور و نثار بوم ، گاهی که بدو
بگرم همه ناز و راز بوم حون با خود بگرم گویم
بر آب دودید و بر آس حکرم

بر باد دودسم و بر او خاک سرم

حون بدو بگرم گویم

چه کند عرس که از عاسه من نکشد ؟

حون بدل عاسه حکم و قضای تو بکسم ؟

بوی جان آیدم از دل که حدوت و کنم

ساح عروشم از دل که بلای تو بکسم ؟

«الفارعه ما الفارعه» و «ما ادرک ما الفارعه» صف روز ساحرست در

محسّر ، روز عرس اگر روز جمع لیسگر و راحیه شود روز سر سر و ر
حرا حیر و سر همه خلق را بگنجینه و از حبس و ساسب خداوند و اهل حال را تو
در آمد براروی راسی آنچه کرسی ها نهاد ساحرست باز گشوده ، دورج

همی گرد و رفته عاصی را میگرد حرس هوس از گردن آفریدگان فروگساده و
 خجسته کردار هر کس در کنار او نهاد سا امرا که آن روز را رسود، سا اسرا که
 امیر سود سا هر را که لیل سود، سا دلای که هر سود، سا پدر که از فرزند
 جدا سود، و فرزند از پدر جدا سود سا مادر که از فرزند بگریزد، و فرزند از مادر
 هر کسی بگریزد و ماند و از دوستان و خویشان جدا گشته «کافراس المصوب» همچون
 بر وانه را کند و افکند و نهاماند مسکن آدمی که سر معصوب در نهاد، و از هر
 رسا حیر عاقل ماند نمی داند که هر چه امروز در می بندد^۱، فردا می آید گساده
 هر چه امروز آمل کند، فردا می باند خواند ای مسکن ناری آن املاک که فردا
 بر یوانی خواند و آن باز در بند که فردا بر یوانی داس، و آن کارکن که فردا طاع
 خجسته آن داری آن روز مومنان را حاکم از معاملت خواهد بود هر کس از طاع
 و نایح از خدمت و ردا از حرم و جمال روی از رنگ دل هر کس از امروز دل سوخت
 و معرب روس است، فردا روی وی سست و روس بود، خون ما دوهفته، اگر چه
 امروز حسنی رنگ است و هر کس از امروز دل در شک و سبب فردا روی وی سا و
 ناریک بود، اگر چه امروز رومی رنگ است

«و نکلون الحال کالعین المصوب» از معصوب و همدرسا حیر یکی آنست
 که این کوههای افراسیه و این راسات راسحات از سحر بر آید و بر ورر کند،
 و خون سیم زد در هوا بران کشد، زلزله در زمین افتد، خاک فراخس^۲ آید
 کو لمرس آید، به نسبت ماند به فراز، همه راس گشته بالا و نسبت یکی سده

«فاعا سعضا لاری فيها عوجا ولا ما» «فاما من ثقلت موازنه فهو فی عینه
 راضیه» آنکس که کردار وی سست الله بود، والله از وی حسود و، اگر يك
 نفس از وی بر آید از سرسور و بار آن يك نفس بر از وی حسبات وی گران گرداند
 و آنکس که الله از وی فاحسود بود، و عتاب از وی او را دستگیر بود اگر ری
 زوری زمین طاع دارد^۳ در رازوی وی در سبای مسجد ساحفه در جواب حوس

۱ - الف رکنه و او کند ۲ - الف می در بند ۳ - ح فراخس
 ۴ - الف طاع آید

که از مرد او نافرود فرستگان مروان داد و میگویند خداوندنا محرم و حرم
 و برکت نفس این آزاد مرد بر ما رحمت کن ، و سزا بدار جسم که ملائکه مقربین از
 نفس وی نبردند آمد و میگویند خداوندنا ما را از رحمت و طلبت نفس این
 بی حرم بی رحمت فرساده ای حوائز مرد اگر نادلی ناک از جناب و خطب
 محسوس بهار آن که همه سب بدار ناری و دل ترازه و سهو بود ! هر که اسیر دیو
 است همه روزگار او سب است و هر که در حمایت دین است ، همه سبهای او
 روز است

۱۰۶ - سورہ التکاور = مکیہ

الموة الاولى

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» تمام خداوند و راجح بحسان مهران
«الْهَيْكُمُ التَّكْوِيْرُ (۱)» مسعود داس سما را نبرد کردن یا نکد کر

ناسوهی

«حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (۲)» یا آنکه که مردید، یا آنکه که مردگان در کور

سمرید

«كَلَّا كَلَّا تَسْمَعُ تَسْمَعُ تَسْمَعُ تَسْمَعُ» از حسن را رسکی مسعود و دی،

ساید به به به

«سَوْفَ يَعْلَمُونَ (۳)» آری آکا سوند

«ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ يَعْلَمُونَ (۴)» من نار ساید آری آکا سوند

«كَلَّا لَوْ يَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِيْنِ (۵)» اگر شما میدانید دانستی بی گمان [مسعود

ندارد شما را نبرد کردن انکد کر ناسوهی]

«لِرُؤُوفِ الرَّحِيْمِ (۶)» راسی که سما آس دورح خواهند دید

«ثُمَّ لِرُؤُوفِهَا عَنِ الْقِيَامِ (۷)» نار آن را معواید دید دیدنی بحسم ر

ی گمانی

«ثُمَّ لَنَسْأَلَنَّ نَوْمَد عَنِ الْعَصَمِ (۸)» من آنکه راسی که سما را معواید

برسد از نار این حمان

الموة الثانية

این سور حسب آنست حسب و حسب کلمه صدو حسب حرف حمله به

مکه فرو آمد و بعضی معمران که مد مدی اسب به هدیه فرو آمد و درین سور

۱ - الف نورد ۲ - الف ناسد ۳ - الف من ساید از حسن را رسکی

آکا ناسد ۴ - الف نورد

ناسخ و منسوخ نسبت و در حراست از مصطفی (ص) هر که این سور را خواند نعمتی که الله تعالی او را داد در دنیا و آخرت خواهد بود و بی شمار کند، و او را بواب آنکس دهد که هر آب از کباب جدا خواند است و روایی دیگر هر که این سور را خواند آن ساعت که در خانه خواب می شود حناست که صد آب از قرآن خواند و وف وفاب موبت میگوید و مکر و مکسر او را کفایت کند

سب برول این سور آن بود که دو فصله از فاضل فرسی مکی بنوعند صاف بی هجی و دیگر بنوعی هم بی عمرو میگوید دیگر معجز گردند و از خود سستی و سستی میروند، و عادت عرب این بود، پس از مصطفی (ص) سرف و سادات مهری و بهری قومی را بودی که در اسان کرب و دی و در سب حد و فراوان بودی تا میگویند فلان اکبر من فلان و فلان اکبر عدا و اعظم مرا من فلان این دو فصله بر من عادت از خود کرب سرف میروند و معادوا بهم اکبر فکری هم بنوعند صاف هر کی قوم خود را بر سر میزدند سادات و اسراف و عیسان و در سب بنوعند صاف بر سر آمدند بنوعی هم میگویند انما اهلكنا النبی فی الحاحله و عدا و ما بنا و ما بنا کم فصله ما در جاهلیت و در انام کفر و سرک بی کرد، بگراف کای و فساد از انداز خود در گذشتند، با عادت زندگان اسان تا کم آمد اکنون ا مردگان خود بر سر میزدند کرب عدا خود میمانیم گورستان رفتند و گورهای بر سر میزدند که این بر فلان و این بر فلان اهور آن سادات و اسراف فصله خود بر سر میزدند ربه خاندان بی سهم ربا د آمدن بی عدا صاف بر من سو بطاول و یکدیگر هم می نمودند، و معجز همی گردید بار العالمین اسان را در این سور از آن باز دارد و کعب

«الهیکم النکات» ای - سعلکم النکات و المعاجر کبر المال والعدد عن طاعة ربکم

«حیی و ربم المعافر» می حی عددیم الاموات ان ماها و معاجز ما سو هی و سستی سما را از طاعت و عادت الله باز داشت و معمول کرد تا آنکه که مردگان را در گور بر سر میزدند

«کالا» تا جوانی عادت نماید داشت و از طاعت الله تا معجز معمول بود

تساعت وقل

« حَتَّى رَرِمَ الْمُقَارِ » ، « حَتَّى » ادر ککم الموب قد قسم فی « المقار » ، علی تلك الحال وقل هو عام فمن سلخ بهم حب الدنيا والحرص علی الاکثار فيها « حَتَّى » یعقلوا عن طاعة الله فموبوا علی ذلك فومی معمران کعبد ساق ابن آت برعموم است ، اسان را میخواهد که حب دنیا وحرص جمع مال براسان مسولی گردد ، و دور کارخوس همه بنان مسمول دارند با ارطاطب وعباد حق نارمانند و همحمان درعقل می ریند نادر آن عقل اردناسرو و سرفند وقل بقال لهم فی الآخر اداحب مواربهم سعلم بالاکنار من الدنيا عن طاعة الله « حَتَّى » منهم وفي الحبر الصصح عن مطرف بن عبد الله بن النضر عن ابيه قال انهم الى رسول الله (ص) وهو مرأه الا به « الهنکم الکفار » قال يقول ان آدم مالی مالی وهل لك بان آدم من مالک الا ما کتب فامسب ؟ اولسب فابلت ؟ او سئف فامسب ؟ او عن امس بن مالک يقول قال رسول الله (ص) « سبع المسب ناله فرجح انسان و یقی معه احد سبعة اهله وماله وعمله و فرجح اهله وماله و یقی عمله » وقل معنی الآیه مارلم مبهومین حتی کسم مکس علی عمار ما یعی لاسمعون مما سمعوا لانا آوکنم الصور وماله ماروی عن ابی بن کعب قال کما نری ان هذا من القرآن لوکان لابن آدم وادنان من ذهب لاسمی النهما وادنا نالما ولا نملاء خوف ابن آدم الا التراب وسوب الله علی من مات ، ثم قال

« کلا » ردع وحرر عن « الکفار » اسجارا « سوف تعلمون » بعد هذا ان الاسعمال مطلب الاکثار خطاء عظیم

« ثم کلا سوف تعلمون » التکرار ما کندللو عند وعلبط للمبھی صه وقل انهما فی وفسن احدثهما فی العر و الآخر فی الصامه و روی عن علی (ع) انه قال « مارلنا سئک فی عذاب العر حتی نرل « الهنکم الکفار » الی قوله « کلا سوف تعلمون » لانه و عند عذاب العر ، وفي الحبر الصصح عن عائله ان یهودیه دخل علیها فقال اعادک الله من عذاب العر فسال عائله رسد الله (ص) عن عذاب العر - فقال « نعم عذاب العر حرق » - قال عائله فما رایت رسول الله (ص) بعد صلی صلو الا یعود من عذاب العر وعن ابی سعید قال قال رسول الله (ص) - سلط علی الکافر

في قبر سمعه وسمعوا سميا بهسه وبلدعه حتى هوم الساعة ، لو ان سمأ سمها سمح
في الأرض ما انبأ حمرا ثم قال « لو تعلمون علم اليقين » هذا كلام محدث الحواري
والتقدير لو علمتم ما لكم وما عليكم علما سميا ما « اللهم اكفهم التكاثر » وما علمكم ذلك
عن غير واسف العلم الى « اليقين » وهو نمرة لاحتلاف اللفظ كقوله « ان هذا
لهو حق اليقين » قال قتادة كنا يحدث ان « علم اليقين » ان يعلم ان الله بامره
بعد الموت

« ثرون الحميم » قرأ ابن عامر والكسائي « ثرون » بضم التاء من ارمه
الشيء وهو الآخر ثرون بفتح التاء أي - ثرونها ما صاركم عن بعد « ثم ثرونها » مساهمة
دعس اليقين « التام لام القسم اسم الله عز وجل انهم ثرون « الحميم » كقوله
« وان مكما الا واردة »

« ثم ثرونها عن اليقين » عاينا القسم عنها بعائس براها الموتى حين بعمرها
وبراها الكافر مسعرا بعمرها والكرار ما كند وفيل من جعل الحطاب للكفار
كان ممنا اليكم « ثرون الحميم » في الموقف ثم ثرونها اذا دخلتم جهنم ومن
جعل الحطاب للمؤمنين فالاول بمعنى العلم ، أي - يعلمون الحميم حفا اذا رأسهم عند
المحسر صدق الوعد ثم ثرونها على الصراط حاله انه ور

« ثم ليسلي يومئذ عن النعم » هذا سيميل كل ما سيم في الدنيا اولة الصحة
والعراة والامن يقال لهم فم افسموها قال السي (من) « مما من معون فمها كسر
من الناس الصحة والعراة » في هذا الحديث دلالة على عظم محل هائس المعسر وحلاله
حظرهما وذلك لان بهما سندر ك مصالح الدنيا ومكسب درجاب الآخر فان الصحة
سمي عن احصاء القوى الدابة والعراة بدل على ان نظام الاسباب الحارحة المعصلة ولا
قدر على بهمه مصالحة من مصالح الدنيا والآخر الا يهدى الامر من صحة في جسم وعراة
في قلب ثم سائر النعم يدخل في حبرهما وسحرط في سلوكهما وبعد من بواعهما قال
معاوية بن قرة كان يقال سذ الحساب يوم الصامة على الصحيح العارح يقال له

كيف ادب سكرهما؟ وروى عن ابي عباس قال «النعيم» صحه الانداس والاسماع والانسار سال الله العبد فم استعملوها وهو اعلم بذلك منهم وذلك قوله «ان السمع والبصر والعواد كل او لك كل عنه مسولاً» وعن ابي هريره قال «ان رسول الله (ص)» ان اول ما سال الله العبد يوم الصامه ان يقول له الم اصبح بحمك الم اركب من الماء البارد؟ وقال انس بن مالك سافر ل الله (ص) الى المقداد بن الاسود فقدم اليه طعاما فاكله ثم سقا ماء باردا فاسطانه وقال «ما ابردها على الكبد» ثم قال «اذا سرب احدكم الماء فليسر ابردها بعد رطله» قيل ولم؟ قال «لانها اطعمه للسر واع للعلو واس على السكر» وقال مالك بن دينار قال رجل للحسن ان لا حارا لا ما كل العالودح ويقول لا اقوم سكر فقال ما احمل حارك بعمه الله عليه الماء البارد اكبر من نعمه بجميع العالوي او عن ابي هريره عن النبي (ص) في قول الله حل ماء «ثم لتسلي يومئذ النعيم» قال «من اكل حبر السر وسرب ماء البارد وكان له ظل فذلك النعيم الذي سال عنه» وعن انس بن مالك قال لما رآه «ثم لتسلي يومئذ النعيم» جاء رجل محيا فقال يا رسول الله هل على من النعيم شيء؟ فقال «العلان والطل والماء البارد» وعن عبد الله عن النبي (ص) قال «ان الله عز وجل ليعد نعمه على العبد حتى يعد عليه سائلي فلانه ان ار وحكها اسمها باسمها فروحكها» وروى ان النبي (ص) قرأ «الهنكم النكار» على المسر يوما فقال له رجل عن اي نعم سال وانما يا كل في اصاب بطوما ولبس الصوف كالصان وسوسه على عواصم» فقال (ص) «اهاه يكون» وروى انه قال «عن الماء البارد وطال الحد» وروى انه قال (ص) «هل يدرون ما ذاك» «النعيم» قالوا الله ورسول اعلم - قال «بمكنك وحره بوازي عوربك وكسر سديها صليك ما سوى ذلك نعم» وروى انه قال ««النعيم» المسؤول عنه يوم الصامه كسر بقره وماء برونه و بوب بواربه» وابي سعيد بن حمير سره غسل فقال ان هنام «النعيم» الذي سال عنه او عن ابي عباس انه سمع عمر بن الخطاب يقول حرج عليا رسول الله (ص) عند الطهر فوجد انافكر في المسجد فقال له «ما فانكر

ما احرحرك في هذه الساعة؟ قال يا رسول الله احرمني الذي احررك قال وجاه
عمر فقال لرسول الله (ص) «ناس الخطايا ما احررك؟» قال يا رسول الله احرمني الذي
احررك كما فعد معهما عمر قال فاعل رسول الله (ص) بحدبهما ثم قال «هل لكم امن
في فسطاطنا الى هذا النخل فمسطاطنا وسرايا وطلنا» فلما سمع قال «مرؤا منالي
اني اتيهم ما لك يا النعمان الانصاري» قال فعد رسول الله (ص) من ايدينا فاساعد
وسلم عليهم ثلاث مرات و امّ الهيم سمع الكلام من وراء الناب و برندان بردهم
رسول الله من السلام فلما اراد رسول الله (ص) ان يصرف حرج ام هيم سمع
جلهم ، فقال يا رسول الله لعد سمعت مسلمك ولكني اردت ان يردنا من سلامك
فقال لها رسول الله (ص) «ان ابوالهيم؟» قال يا رسول الله هو قرب دهب
لسمعت دلبا من الما ادخلوا فانه باني الساعة ان ساعا الله وسطت لهم ساطا صحر
حتى جاء ابوالهيم فخرج بهم ابوالهيم و قرب عنه و سعد ابوالهيم على نخله
بصرم لهم عدا^(۱) فقال رسول الله (ص) «حك يا ابوالهيم» قال يا رسول الله ما كلون
من سر^(۲) ومن رطبه^(۳) ومن يدويه^(۴) بها اعم فربوا عليه ، فقال رسول الله (ص) «هذا من
«النعيم» الذي يالون عنه و الماعه ، طل يارد و رطب طيب و ماء يارد ، وقال
بعض السلف من اكل فتى و فرع فحمد لم سال عن سم ذلك الطعام و عن
محمد بن كعب في قوله «ليسلى يومئذ عن النعيم» قال عطاء نعم عليكم بمحمد (ص)
وقال ابوالعاليه عن الاسلام والسبه وقال الحسن بن الفضل رحمه السرايح و سسر
القرآن و عن الاعمش قال مرّ بريح قوم يلعبون فقال مالككم؟ قالوا فرعانا
يا امه - قال ما بهذا امر الفارع

الموة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» «بسم الله» كلمة سماعها عدا اروا -
العائد ، صاء اسرار الفارع من ملاه مع^(۵) المردين دوا كل قصرو و فرمسكن

(۱) عدى حوسه حرا فرهنگ نسی

(۲) سر عود حرما فرهنگ نسی (۳) رطب حرماي تر فرهنگ نسی

(۴) يدويه حرماي نم نسی که از دماله رسدن آغار کرد ناسد فرهنگ نسی

(۵) مع جمع مهجه روح و روان و جان و خون دل فرهنگ نسی

نام خداوندی که مومنان را دلدار است، و دوسنان را وفادار، مردمان را مهر دار است و عاشقان را آمرزگار. در دایه بی بطرسب و در صفای می ناز، فصلی بساز و گرمی می شمار، و ما صبح و سحرین گمار، عالم الاسرار و معنویان را خریدار خداوندی که باز را در اودلهای دوسنان سگار کرد، و آنچه از کل کون میسود بر آب و خاک آسگار کرد. دلهای مومنان سوخته معرفت با صفا کرد. زبانهاشان بطلوع شهادت گونا کرد. بر اعضا و ارکان رنگه دوس می بسا کرد. و آنچه کرد با مؤمن سرا کرد خود مسکون^۱ حل حلاله^۲ و الزمهم کلمه النعوى^۳ و کانوا احق بها و اهلها، و له

«الهنکم الکفار» خطای بسته و مهر بر است مسکون^۴ ای فرزند آدم بسی که عن قرب منقطع مسود چه حجر آری؟ و بر کرب عدد خویشان و مال و حاکم می افزای؟ و آن که ترا مهلت داد اند و حلیع العذار فرا گذشته، غر صد ای؟ و با چهار دیوار لحد در آن مصرع عرب و محل و حدت نرسی هیچ می بارنگردی؟ و عدوی می نخواهی؟ بی حدی را آنکه بی حسری هیچ را صلاح و فلاح خود می نری. ارا آنکه مست حرس و سهو صد ای^۵

«کالاسوف تعلمون» و هم کالاسوف تعلمون، آری بدانی و در کار خود بسی^۶ آن روز که دانستن و دیدن سود ندارد، و بویه و عذر حواس هیچ نگار نماید
«کالاولو تعلمون علم الیقین» اگر ب «علم الیقین» «وعن الیقین» بودی که عینه مرکب نمی باشد^۷ گداس و سار سرفراست می باشد^۸ صاحب، همانا که باحر و نکابر در مال و عدد را کمتر بودی، و رعب طالع و عبادت بسری و دی
«لنروا الحکم لم یروها عن الیقین» این لام لام هم است رب العالمین هم نام می کند و مسکون^۹ حقا که سعادگان همه دورح خواهند دید^{۱۰} «عن الیقین» دیدنی بی گمان و بی هیچ شک همانست که آنجا گفت^{۱۱} «و ان مسکما لاواردها» مومن بسند بر گذر کا کافر بسند و او را فراز کا مصطفی (ص) گفت^{۱۲} «حرما المی فی

۱ و ۲ - الف معرماند ۳ - الف در کار خویش سی ۴ - الف می باشد
۵ - الف می باشد ۶ - الف مانا ۷ - الف معرماند ۸ و ۹ - الف فرمود

القلب العین والیقین الامان کله وان الله تعالى بفسطه و عدله حمل الروح والروح
 فی العین والزما وحمل الهم والحرور فی السک والسط « کما » بهرین بحمی که
 در سینه مؤمن رصمد نعم نفس اسب و همگی امان نفس اسب و نفس امان را
 حصی حصی اسب ، ومومن را حلی میس اسب و حق حل حلاله ماحمال لطف و
 کمال کرم بصل بی میل و عدل بی جور و لطف بی علب هر چه روح و راجب بود
 و امن و فراغ و د و سادی و طرب بود ، همه در نفس نفس و روضه رسا نموده کرد
 نار بحکم بی عزم و علم بی بهمت هر چه اندو و تکب بود و رنج و محبت ، همه در
 سک و ناسمد نموده کرد و گفته اند که نفس راسه رکن اسب « علم الیقین » و
 « عین الیقین » و حق العین « علم الیقین » سینه فرو آید « عین الیقین » سر
 فرو آید حق العین بحان فرو آید « علم الیقین » هر را امان کند « عین الیقین »
 اخلاص را باسان دهد حق العین ناحو معرف افکند طوبی کسی را که در عالم
 « علم الیقین » قدم دارد رلعی کسی را که از عیان « عین الیقین » ابری بند جسمی
 کسی را که از جمیع حق العین حسی نابد

۱۰۴ - سورة العصر - مكيه

الموة الاولى

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » سام خداوند فراح بحساس مهربان
 « والعصر (۱) » يکمی و سائر ور و هنگام
 « أن الانسان لفي خسر (۲) » که انسان آدمی در کسب است و در رن
 « الا انذني أموا وعملوا الصالحات » مگر انسان که نگر و نند و کار
 نک کردند « وواصوا بالحق » و نکد گر را وصت کردند براسی
 « وواصوا بالعصر (۳) » و نکد گر را وصت کردند سکمانی

الموة الثانية

این سور « العصر » سه آیه است چهارد کلمه، سب و هسب حرف جمله
 به هکله فرو آمد آنکه که رسول خدا (ص) حواس که هجرت کند و به مدینه سود
 قومی مفسران گنبد این سور مدی است به مدینه فرو آمد در آمدای هجرت
 و درین سور یک آیه مسح است « أن الانسان لفي خسر » مسح بالاسماء
 وهو قوله « الا انذني أموا وعملوا الصالحات » وفي الخبر عن أبي نبي كعب قال
 قال رسول الله (ص) من قرأ سور « العصر » حم الله له بالعصر ركان مع اصحاب
 الحق يوم الصامه قوله

« والعصر » « أن الانسان لفي خسر » قال ابن عباس معنا والدهر، الواو للضم
 اضم الله به لان فيه عر للماطرين وقل المراد بالعصر آخر النهار، وضم
 المسم لان فيه حواسم الاعمال وقال مقاتل اضم يملو العصر وهي صلوة الوسطى
 والعرب يسمي العدا والعسى العصرين والنهار والليل العصرين والساء والصف

المصريين وهل معنا وربّ «المصر» وكذلك في امثاله

«ان الانسان لم يجر حصر» اي «لم يجر حصر» من عمر هذا قال بعض الصالحين بان
 آداف في هدم عمرك منذ سقط من بطن أمك وهل الحصر دعاء رأس المال
 والانسان في هلاك نفسه وعمر وهل الانسان اذا سمع بعض وهل اراد «بالانسان»
 الكافر يدلل به اسمى المومنين قالوا نزل في الاسود في سرق القرصى وهل
 في الوليد بن المغيرة وهل في رجل من فرش اسمه حميل والحصر على هذا التأويل
 هو الصلابة والهلاك وروى - ابن عيون عن ابراهيم قال اراد ان الانسان اذا عمر في
 الدنيا وهم لم يجر بعض ويراوح الا المومنين، فانه نكبت لهم احوارهم ومعاسن اعمالهم
 التي كانوا يعملونها في سبائهم وسجنهم وهي مثل قوله «لقد خلصنا الانسان في
 احسن يوم لم يرددنا اسفل سافلين الا الذين آمنوا» الآية قوله «ويواصوا بالحق»
 اي - اوصى بعضهم بعضا بالاقامة على الحق قولاً وفعلاً وهل بطاعه الله واحسان
 معاصيه وهل الحق هو الله والمعنى موحّد الله والقيام بما يحب له وهل بالحق
 معنى بالقرآن والدين «ويواصوا بالمصر» على الدين وهل على اداء
 الغرائض واقامة امر الله، وهل «بالمصر» على تحمل المساك في الله واعاد لعل
 «ويواصوا» بطلباً لسان «المصر» وهل اما كرر قوله «ويواصوا» لانه
 لما كان مقام الامانة بالمرام حوائها ولا يتم بالسبب والدوام علمه بانما حصل من الحالة
 الاولى فافرد لها وصيه بدخل بها في الواجب عليها وافرد لثانته وصيه اخرى لما كانت
 الاولى لا تمنع من دونها ومن اني نكبت قال فرب هذا السور على رسول (ص)
 فقال «اسم ركنكم باحر الهار» ان الانسان لم يجر حصر «انوا جهل» الا الذين
 آمنوا «انوا تكرر» وعملوا الصالحات، عمر و «ويواصوا بالحق» عثمان و
 «ويواصوا بالمصر» على (ع)

الموتة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» «بسم الله» كلمة من سمعها وفي

قلبه عرفان بلا لای انوار قلبه ، و معرفت انواع کبریه ، و محراب فی حلاله سوار و لبه
کلمه من عرفها و فی قلبه ایمان احصا من داخل القواد و محراب فی طلبها الزفاد و برك
لاجلها کل هم و کل مراد

بر افوا ائمه دین و علما و سرع متوالسب که هر چه اندر کتب و صحف
و مانی است؛ از او را ۴۵۱ و صحف شب (ع) و ادریس (ع) و ابراهیم (ع) و موسی (ع)
مجموع آن جمله اندر نور اب و انجیل و زبور است ، و هر چه اندر دین کتب است
مان و نسان آن در قرآن عظیم و عرفان محمد است ، و هر چه در قرآن مجموع و
مجموع است در سور « الحمد » است و هر چه در سور « الحمد » است اندر دین چهار
کلمه است که « بسم الله الرحمن الرحيم » و هر چه در دین چهار کلمه است در
حروف « بسم الله » است و هر چه در سور « با » است در سر نقطه وی است
و گفته اند نظم قرآن بر مثال عرس آمد ، و نقطه « با » بر مثال در ، اکموت دند سُر
بگسا در سور و در سور نظر کن بهاب عظیم در قرآن و در عرس من و نسان قدرت
در در و در نقطه من در اصاب قدرت حبری را عظیم بدان و در اصاب بحکم
و خود حبری را حصر و خود معجوان عرس عظیم سافرند که اندر محراب هر ما ای
از ما به های آن بسند و سب هر از عالم است برار مغربان و معدسان و در ای حصر
سافرند که در رسم صورت وی بسند حسا و لکن دست بوی برسد حسا^(۱) و مسا این
در که در ماست نور آفتاب آن را عیان کند ، و آن عرس که در حجاب است نور
قرآن آنرا بیان کند ما این نور نبود کس در نسد و ما آن نسان نبود کس
عرس نداند و در آفرین عرس حکمت است که سب عالم و در محراب اعظم ،
آئینه قدرت ، بهاب صورت ، لبه کروسان ، مطاف مغربان ، حربه لطائف منبع
طرائف ، مطلع انوار مجمع آثار و در آفرین در حکمت است که نسان کمال
قدرت بود ، نسان اظهار قطرب آئینه عرب ، گوی می نیاری عرب ، نسان داعه
اعصار ، نسان مهر و قدرت حصار ما ندای که صبح صانع حکیم حل حلاله عب نبود
و کاروی سعه بود و روی لهر روا نبود و هر چه کند در آن سری است که در انداد

وی هوس وهوی نبود علی قدر اهل العرم بانی العرام!

فوله «والعصر» «ان الانسان لفلح حمر» حق حل حلاله وعظم سانه قسم ناد
 نمکند نام دهر که محل عرب اطراست وابر قدر آن فادر، که آدمی همسره
 در کلب است و در میان، حراب عمر و مجلس روزگار و حمران هر روزی که روی
 بعلب می گذرد حروی اراحراء عمر وی می کاهد و روز آخر بربك میگردد،
 در عصان میرود، و می بندارد که می فراسد بعد عصان می آرد و طاعب ما
 فردا می افکند

کمی مکم کار مو سوا فردا

و آن کو که مرا صبا کند ما فردا؟

رسول خدا (ص) که مهر و بهر خلق عالم بود و بر گریه و بر کسید حق
 بود، میگوید هیچ نامداد بر عاسم که سائگا را جسم داسم و هیچ سب نعیم
 که نامداد بر امسطر بودم و هیچ لعنه در دهن نهادم که گمان ردم که بس از مرگ
 ارحور دهن آن لعنه فارغ سوم و آن مهر (ص) در دهن سار کمی خداوند ما را
 رندگانی در حلاوت طاعب، و مردگی در ما کی از وحس و رگ و ما را بحسرت
 حوس بر، نه سو برد کردار و نه جعل کسه روزگار

۱۰۴ - سورة - الهمزة - مكية

الوثة الاولى

فوله مالى « بسم الله الرحمن الرحيم » نام خداوند فراخ بخصاس مهربان
 « و بَلْ لَّكُلِّ هُمْرِه لُحْمَه (۱) و بَلْ هِرْطَنَارِى رَا سَحْنِ حَمِى مَد كُوئِى
 « الَّذِى حَمِيع مَالَا و عِدْدَه (۲) » او كه مال درهم مى نهد و درهم مى شمارد
 « يَحْسَبَانِ مَالَهُ اَحْلَدَه (۳) مى شمارد كه مال او او را اندر ناسد دارد
 « كَلَّا » ه [ندارد او را ناسد] « تُسَدْنِ فِى الْحِطْمَه (۴) » درافكند او را
 در آس حرد كند و سكند

« وَمَا اَدْرَاكَ مَا الْحِطْمَه (۵) و بوحه دانى كه دورج حه حای اسب و آس
 ن حه حرا؟

« نَارُ اللَّهِ الْمَوْجِدَه (۶) » آسى اسب كه الله آن را افروخت [به مردمان]
 « اَلِى يَطْلُعْ عَلَى الْاَهْدَه (۷) مى سورد آدمى را ناسك كه نسل او رسد و
 دل او را سورد

« اِنْبَاهَا عَلَيْهِمْ مَوْصِدَه (۸) » آن را اسان افكند اسب و بر اسان بوسد
 « فِى عَمَدٍ مَمْدَدَه (۹) » در عمودهای دراز

الوثة الثانية

این سوره صدرى حرف است سی و سه کلمه به آت جمله ه مکه فرو آمد
 و درین سوره ناسخ و منسوخ است و در فصل سوره حشر امی بن کعب اسب از
 سعامیر (ص) گفت « هر که این سوره رجوات الله تعالى او را بعد از هر کس که
 سعامیرى را افسوس داسد تسکى دهد بوان او بوسد و این سوره اندر سان کافران

هنكه فرو آمد و لند معبره و اميه خلف و احسن سرق كه بر دهكند مصطفى
(ص) و باران مي نسمند ، خون يكي از اسان بگندسي از سن وي سخن ناسرا
گفتندي ، نلت همي گرديدند و بحسم و انرو همي نمودند و بران همي گفند گهي
رو باروي طعن همي كردند و ناسرا همي گفند گهي از سن بسب عيب همي حسبنو
افسوس همي داسند نارب العر اين سور در سان اسان فر و فرساد و يد سراسامي
اسان مان كرد گف

«وَلِّ كُلَّ هَمْرَةٍ لَّمْرَهُ» و قيل هو عام في حق كل من هد سعة قال
ابي عاصي الهمر واللمر معاهما واحد وهو العيب المساء بالمسمة ، المعروف
بن الاحنه الداعي للمريء العيب روى عن اسما بن نريد قال قال رسول الله (ص)
«الا حمر كم يحماركم» قالوا انا نبي نارسول الله قال «الذين اذاروا ذكر الله وعرو حبلهم قال
«احمر كم سراركم» قالوا نبي قال «المساون بالمسمة ، المعروف بن الاحنه ،
الباعون للمراء العيب» وقال مقاتل الهمر الذي بعثك في العيب واللمر به بك
في الوجه وقال ابو العتاهة والحسن علي صد و قال سعيد بن جبير وفادة الهمر
الذي تاكل لحوم الناس معايم واللمر الطعان عليهم و قال ابن زيد الهمر
الذي بهم الناس بد و بصرهم واللمر الذي يلزم الناس بلسانه و بعينهم و برمر
معاينه و سر براسه والهمر راللمر ساكنسا الميم الذي يفعل ذلك به قال
النبي (ص) «اني لا عرف يوما بمر و ن صدورهم صرنا سمع اهل النار» قيل من هم يا
رسول الله قال «هم الهمارون اللمارون الذين يلتمسون عورات المسلمين و يهكمون
سورهم و يستعون عليهم من العواحي ما ليس فهم » ثم وصفه فقال

«الذي جمع مالا» فرأ ابو جعفر و ابن عامر و حمزة و الكسائي حتمع
بالسند الميم على الكسر وقرأ الآخرون بالفتح «وعدده» اي احصا مر
بعد اخرى و حفظ عدد و المعداد الحفظ من غير ان يودي حواله منه و قيل «عدده»
اي - اكتر لان في بكسر عنه بكسر عدد و قال الحسن سبعة ابلا و عدما و ارضا
و دعيا و صه

« بحسبان ماله أحلده » في الدنيا بطن أنه لا يموت مع سائر قال الزجاج
 أي - يعمل عدل من بطن أنه يعني لساره ويحل في الدنيا ماله فحفظ ماله كحفظ
 الإنسان حيوة كان ما بعض منه بعض من عمر

« كلاً » أي - ليس الأمر على ما يحسب وقيل هو متصل بما بعده ومعناه حياً
 « لئلا يفي الحطمة » أي - ليطرح في جهنم و « الحطمة » من أسماء النار وهي
 سبع دركات فاسم الأولى جهنم لأنها تسبح في وجو الحلق وهو موضع أهل
 التوحيد ولأنار فيها ولكنه يصل حر النار إليهم فإذا خرج أهل الموحدين منها حملت
 طمعا على سائر الدركات والدركة الثانية لظى وهي التي يلقى أي يلهب والباله
 سقر وهي التي سقر أي نذب ما ألقى فيها من قول العرب سقره السمس أي -
 أداه والرائحة « الحطمة » وهي التي يحطم ما فيها أي - كسر وقيل « الحطمة »
 الكسر إلا كل سميت حطمة لأنه يأكل منها بضعاً ورحل حطمة أي أكل
 والخامسة الحميم وهي النار العظيمة هول أحجب النار صحب السادسة
 المحيرة وهي المسموم أي - الموقد عابه الانقاد والسابعة الهاوية وهي التي هوى
 أهلها أي - بهلكهم وهد الدركات حب الصعر و الصعر حب البري ، والبري
 حب الحوب ، والحوب حب النور والنور حب الأرض السابعة قوله

« وما أدرك ما الحطمة » محب و مطمئ معنا « ما أدرك ما الحطمة »
 لولا أن الله تعالى س ما هناك « نار الله الموقدة » يفسر لها ، « الموقدة » السمر
 « التي تطلع على الأقدار » أي - تحرق الحلود والأحسام حتى يصل إلى العلوب
 ثم بعد ما أحرقوها حتى يوصل إلى القلب والالام إذا وصل إلى القلب
 مات صاحبه فهم في حال من يموت ولا يموتون كقوله « لا موت فيها ولا حي »
 « أنها عليهم موصدة » يموتون ولا يموتون من آصت النار من أهر من
 أوصت النار والمعنى أن النار أو « الحطمة » مطمئة مملئة لا يدخلها روح ولا فرح
 « في عمد » رأ حمة والكسائي والونكر صمد ، والآخرون يفسح وهي
 أحجار أبي حاتم لقوله تعالى « رفيع السموات من عمد » وهما جعلان للعمود مثل آدم
 و آدم و آدم وقال أبو عبيدة هو جمع عماد مثل أهاب وأهب وأهب قوله « ممددة »

من صفة العمد اي - ايها فود طوال ذات خلق هم فيها سعدون وقل بمد ارجل
الكفار في الممدس النار وقل «العمد الممددة» اعلان في اعناقهم وقل «في عمد
ممددة» على انواع جهنم مدد بها الانوار لا يمكنهم العروج وقال الحسن يفسر
ذلك في التكهف «احاط بهم سرادقها» فلهنهم سرادق وللرادق عمد وطاهر الآ به
انهم يحملون في العمد ثم بمد لك العمد في النار والله اعلم روى عن انس بن مالك
قال قال رسول الله (ص) «المومن كس فطن حذرو فافئ مسب» لا يجعل عالم ورج و
المسابق «همره لمره» حطمه كحاطب اللبل لا سالي من ابن كس وفسما اتقى

السورة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» بسم الله «كلمة عبور» لا يصلح لدكرها
الانسان مصون من اللغو والنسه ولا يصلح معروها الاقل محروس عن العفلة والعسه
ولا يصلح لمحسها الا روح محفوظه عن الغلافه والاحه

نام حنا وبندي كه عر رس نام او عظم اسب انعام او قدوم اسب كلام او
سرب اسب نعام او هر در اي ارب داب عالم دلبس رحلال واكرام او، هر كه
ساهست هس مدكي برحسن واعلام او هر كه دروسي اسب مولی آصا كه دل
برحسن و كام او حنا وبندي كه ومن خدمت بكسد نار نعمت او آسمان سكر
بر ما د اعنا انا ممت او دسب وصف رسد ساح نف حلال صمدت او، جسم
ادراك سمد سهل فلك حمال احديت او حواطر صماي و سراب اسرار در ساند
دفاي حقائق او كسوت عارب واسار محط سود توصف عرب و كترنا او
پير طريف كف آهي و آي كه خود كفي حنا كه خود كفي حناي عظم
ساي و قدوم احساني عر و سلطاي دان و مهراني هم بهاني هم عاني ديد را
بهاني و حنا عاني من سراي نو دنام و داني

رفع العمد في عر المكال كرم القول في لطف النان
قوله تعالى «وَلِكُلِّ هَمَزَةٍ لَمْرَةٌ» الله تعالى و بعدس حسر ممدد ار قومي

که حقیقت و حریف انسان در دنیا همه جمع مال بود روزگار و اوقات حوس در تحصیل مال از هر وجه که باشد مستغرق داسنه بهر سوی دست همی رفت و از حرام و شبهه نهریزند بنویسه در جنگ آرزو حرص گرفتار شد، فرس نکر و بختگر گشته، طمعان و عدوان روی با انسان نهاد، هر یکی از انسان خون فرعون و عروق طوفان طمعان گشته با خون فاونی فرس فساد و هلاک شد مال و نعمت نامبارک را دین بر انسان رد و قدم بر خط خطا نهاد، و میل از طاعت و عبادت بگرداند خون خود را بر سلاطین سلاط و انگری سسد، و انفس نفحه کمر درسی انسان دمد طماعی و ناعی سوید حیا که رب الامر گفت: «ان الانسان لبطع» ان را استمعی، در خلق خدا مصمم حصار بنگرند، بطماری و هماری نامردم رید گائی کنند هموار عب انسان خویند، بر دروسان افسوس دارند ری گما همان نهید، در ظاهر حسد بریند در باطن عیب کنند رب العالمین گفت: «و تل» انسان را که صفت انسان است و عمل انسان همین است انسان روستانی دسد د واند جسم و جراح انفس اند عاشق عسو حوس اند سعه رعائی حوس اند «نحب ان ماله اخلده» همی بدارید که حاوید درین دنیا حواهد و د و آن مال همسه انسان حواهد ماید

«کالا» نحب است که همی بدارند و حبا است که همی موسسد «لستدن فی الخطمه» حفا که انسان را در صفت بد روح اندازید، بخواری و وراری در در که خطمه باز دارند دست و پای درغل کرد در زحیر همد گری کسد از رحم حق نوم دسد «وما ادركها الخطمه» و بوجه دانی ای محمد که آن «خطمه» حه صفت در کی است از در کاب دور؟ و حه سورد آسی است «لار الله الموقده» اگر بمقدار در ای از آن آس در دنیا بسا سود همه اهل دنیا سورد و کوهها بگذارند و رمس فرسود بس خون و دخال کسی که در میان آن آس ود؟ ر آن صفت که رب الامر گفت

«انها عليهم موصده» «فی عمده ممدده» اما ریان اهل اسارب ردوی اهل

فهم «یا ایلله الموقدة» آسب که

«پیر طرفت» کهف ناز اصرها صغوا المعصه فصعب العس و سلب السلو
ولم یسهها معر دون اللماء حال آن خوانمرد طرفت است، حصص منصور، قدس الله
روحه کهف همدسال آس «یا ایلله الموقدة» د باطن ماردند تا آن را سوخته کردند،
اکنون فداح وف انا الحق سرری بیرون داد در آن سوخته امید و همه در گرفت
و سوخته را سرری من معاصر المسلمین که حساب دلی سوخته «یا ایلله الموقدة»
نا در وف سحر از رباده نمرلله، آسبی در وی امید گویند این سوخته آس
معص است؟ و در آن حال محب میگوید

بر آس عشق جان همی عود کنم

جان بند تو، به من همی خود کنم

خون پاک سوخت عشق روحان دهمی

سد جان دیگر بحله موخود کنم

۱۰۵ - سورة الفيل - مکیه

النوبة الاولى

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند فراح محساس مهران
 «الم تر» دانسته نداری «كيف فعل رثك ناصحاب الفيل (۱)» که حو
 کرد خداوند تو ما آن بل داری؟

«الم يجعل كدھم فی نضیل (۲)» نه دسان و ساز اسان در ساهی کرد
 و ناطل

«وارسل علیهم طرا انازل (۳)» و فرو گسار را اسان مرغان حو حو
 بر اکت^۴

«نرمهم بحجارة من سجيل (۴)» می انداخت بر اسان سنگهای ارسنگ و کل
 «فجعلهم كعصف مأكول (۵)» اسان را حو درگ کا کرد درند^۵ و
 حور

النوبة الثانية

این سوره بود و سن حرست، سب و سه کلمه حج آه جمله به مکه
 فرو آمد آن را مکی گویند اجماع مفسران و درین سوره نه تاسع است و نه
 مسوح و در حرست از مصطفی (ص) هر که این سوره بخواند، الله تعالی
 او را از بلاه حست و مسح عافیت دهد و ساق این سوره قصه اصحاب الفیل است و در
 تاریخ این قصه علمای مسر محلی اند قومی گفتند من از مولد مصطفی (ص)
 بود بجهل سال و هذا قول مقابل قومی گفتند نه سب و سه سال و هذا قول

۱ - الف و را اسان ۲ - الف حو حو ۳ - الف مر کرد
 ۴ - الف و را اسان ۵ - الف و درند

الکلبی و سمر بن علیا برآمد که عام الفیل آن سال بود که رسول خدا (ص) از مادر در وجود آمد و کان ذلك محجر له و سان ابن قصه علی سبل الاحصار آسب که نحاسی ملک حسه بود، نام وی اصحبه و دیار حسه و یمن در مملکت وی و دو فائد داشت که سالاران اسکر وی بودند یکی ارباط و دیگر اثره بی الصلاح الملقب باسم و کسه ابو تکوم اسان را هر دو نامبری یمن فرساده خلاف افساد میان اسان و با یکدیگر حرب کردند و ارباط بدست اثره کسه سد و مال و ملک وی همه برداشت و هر چه بر دست ارباط بود از واهی یمن بر دست حوس کرد و فرمان و ملک خود بر همه یمن روان کرد و این همه و دسوری وی فرمان نحاسی کرد خون حربه نحاسی رسید، جسم گرفت بر اثره و سوگند خورد که بسیم تا نای حوس بر خاک یمن نهم و خون اثره بر برم اثره خون ابن حرسید رسولی سرون کرد ماهها و جمعه های بسیار و خود را حمام کرد و خون حوس در سسهای گرفت تا از ابی حاک یمن بملک نحاسی فرساده گف ما دوسید و دیم از آن ملک و ما را با یکدیگر خصوم افساد کنی کشه سد بی احصار بر سبل دفع اکنون من که اثره ام سد ملک نام فرمان بردار و خدمتگار، اگر ملک عو کند از این پس سر می آب بحورم بی دسوری ملک و اگر ملک سوگند خورد که خون من بر برد و نای بر خاک یمن نهد امیک حمامت کردم و خون خود در یکی سسه بردن ملک فرسادم از برد و امانی حاک یمن فرسادم تا نای رآن نهد و سوگند ملک راست بود خون رسول تا آن هدیه ها پس ملک نحاسی رسید، و آن نعمان بناد، ملک ازو حسود سد و ولایت یمن حمله بدو از رانی داشت و بوی سلیم کرد خون آن رسول بردن اثره نار آمد اثره ساد سد و سکر آنکه ملک از وی حسود گسب و در را و عسلا اهل مملکت حوس جمع کرد و اسان را گف مرا راهی سازید عملی که ملک را حوس آید و او را در آن غری و جمالی بود تا آنرا سکر جمع عو او سازم اسان همه معوق سد که عرب را خانه ای است معظم معنی و سرف حمله عرب بدان خانه است و مردمان سرف و عرب

روی بدان خانه دارند و آن خانه ارسکسک بود در صفا یعنی کسسه‌ای سار بر نام ملک
و بر دی بر سائی که دین نحاسی است و اساس آن از رروسیم و الوان جواهر کن و کس
فرست با طراف رمن بود با عرب و اسان را سخوان و بر رروسیم و صفحه‌ها و هدیه‌ها اسان را
رعسی کن، با عالمان روی بدین کسسه نهادند و اسخاطوا فکند، و ملک را عری و حمالی
باشد اثره همنان کرده که اسان گفتند و آن کسسه بدان صف صاحب و آن را
فلیس نام نهاد و در هر طمع مال و رروسیم حلقی روی آن کسسه نهادند و هر که آنجا
رفتی با صفحه و هدیه نازکی و ویر در اطراف افتاد که آن حج و دربار و طواف
که در مکه و خانه عرب و دما یعنی افتاد و در آن یوسف رئیس مکه عبدالمطلب بود
مردی از عرب از ساکنان مکه نام وی رهبر بنی نذر از عبدالمطلب در حواس
و سوگند خورد که من روم و در آن خانه اسان حدب کم و بر حاسب و آنجا است و
حدرو را آنجا عبادت کرد سی گفت من میخواهم که این ملک اسباب با حواس حدب کم که
مراسم بسکو و حوس آمد است این بعض و او را آن سب بها در آن بعضه بنگذاسند
و در آن خانه مسک و عس فراوان و د، و سوسه بوی حوس از آن همی دمید رهبر
آنجا حدب کرد و همه دیوار و محراب نحاس مالود آنکه آهنگه سرون کرد و
بکریب دیگر روز اثره از این حال آگاه شد و دانست که این مرد از مکه بود
و از محاوران گفته 'سوگند خورد که من نالسكر و حسم برو و آن خانه اسان حرات
کم و نازم هموار کم و رسولی فرستاد بر من حسه و ملک را حسم کرد از آنجا
رهبر کرد اندر آن کسسه و در حوس حوس سوی مکه و حرات کردن گفته گروهی
گفتند ملک حسه من حوس مامد و گروهی گفتند خود نیامد، لکن ملان سار
فرستاد و لسكر و حسم فراوان، و گفته اند ملک مل عظم را دورا، نام آن بل محمود،
آن را فرستاد تا گفته بوی حرات کنند پس اثره نالسكر و سار فراوان از این
مامد و در لسكر روی مردی داهی و دای ابو و عال او را صاحب حوس حوس
کرد و در معینه لسكر با آن ملان فرستاد و ابو و عال را در هلاک گشت و
کوروی معروف را نیز حاج یعنی حوس آنجا رسید آن گوروی سگ نازان

کمند حی صابر کالج المظلم وفي ذلك يقول المردوق

اذا مات المردوق فارحمو

کما برمون من ابی وعال

انرّه حون ماطر اف حرم رسند، سرون حرم برول کرد و هرچه در حوالی
مکه سر وگوسفند بود عارب کرد و در حمله دویست سر از آن عبد المطلب که
بوقع حاج کرد بود معارب بردند و انرّه حون آنجا برول کرد حسب خانه کعبه
در دل وی ابر کرد و از آن قصد که داسب بسمان گسب و در دل خود مسحواست
که کسی در حق خانه سعاف کند یا نار گردد و هرمود که ریس مکه را مبارد،
ورس مکه آنکه عبد المطلب و عبد المطلب با جمع بی هاسم بردن انرّه آمد
و آن مرد که فرساد بود بس از رسندن عبد المطلب در بس انرّه سد گف و
خانه کسب فرس حفا مردی می آید بحضرت بو که بدرستی و راستی سند قریش
است مردی کریم طبع بکوروی ناسادت و ناسحاب و ناهب و آنکه بوری
از وی همی باند که منظر وی مرا برساند یعنی نور مصطفی (ص) که از بسای
وی همی ناف انرّه خویش را بری نمکوسا است و بر حسب نسب و عبد المطلب
را نار داد حون در آمد بحواست که او را ناحود بر حسب ساند از برب بر آمد و نا
عبد المطلب بمانان حسب سبب و او را احلال کرد و سکو سواحب و سحان وی
او را حوس آمد و ناحود گف اگر در حق خانه کعبه سعاف کند او را بومند کنیم
بس بر حمان را گف نا حاجی که دارد بحواست عبد المطلب گف حاج من
آنست که دویست سر از آن من ماوردند برمای نا نار دهد انرّه را از آن
اندو آمد بر حمان را گف بر سر اروی ناحرا از بهر خانه کعبه حاج بحواست؟
خانه ای که سری و سر سعا آنست و سبب عصمت و حرمت سما آنست و من آمدهام نا
آن را حرات کم نمی خواهی و ان سران را چه خطر باشد که مسحواهی؟ عبد المطلب
گف انار و الا نل و لیسب و بحفظه من سر را حد اودم و نا خانه را حد اودی
است که خود گوسد دارد و نگه دارد انرّه از ان سخن در حسم سد، گف ردوا

علیه برآید لسترم من محطاً عن السب و من یحفظ السب عما اعدا المظلم یار کسب
و یگان را فرمود ناهرحه داسند از مال و مناع در گرفتند و با کو سدید و هک
حالی کردند پس اترهه فرمود با آن میل سید که نام آن محمود و د فراس
صف آوردند و ذکر ملان و لسكر همه اندرس او اسادند و آن سا و آن ملان
همچنان همی آمدند ا نکار حرم رسیدند و عدا المظلم آن ساع حلقه در
کعبه مگرفت و همی گفت

یا رب لا ارجو لهم سواک

یا رب فامنع منهم حماک

ان عداو السب من عداک

امنعهم ان یحروا فراک

بم اصبح عدا المظلم وارفع علی العیال فاعیل نحو الکعبه رافعا بد و یقول

لاهم ان المرء یمنع رجله فامنع رجلاک

لا یسلس سلسلهم و محالهم ا یحدا محالک

ان کسب یار کهم و فلیسا فامر ما یدالک

حرّوا جموع نلادهم و العیال کی یسوا عیالک

عمدوا حماک مکندهم جهلا و قد حفر و احلالک

آن میل سید که در مس صف بود، خون بهرم رسد، هیچ نای بهرم اندر نهاد؛

هر چند مس ردند او را یاری بر همی شد؛ و کعبه اند که در میان اسان مردی بود
نام وی فصل بن حبیب رف و کوس آن میل گرفت و گفت

ا ربك محمود وارفع راسدا من حب حب فانک فی بلد الله الحرام خون

ا من سجن مگوس میل فرو گفت، یار کسب و نای در حرم نهاد آن ساع در العالمین

مرعانی را انگشت از حساب بحر مانند خطاف کرده اسان سر و معمار سرح و

ناهر مرعی سه سگ بود از عدس مه و از یهود کم، یکی در معمار و دو در حنک

و در سر هر مردی از آن سا یکی از آن مرغ بر هوا بمساده و رآن سگ نام آن

مرد نوسہ کہ اورا حواحد کسب اس نمرمان اللہ آن سگہا فر و ہسند، بر سراسان
 گذار کرد، و در سگم اسان گذار کرد و بر بر اسان بیرون آمد و اسان را کسہ
 و ہلاک کرد بمعند و آن بیلان سر ہمہ ہلاک کسند، مگر آن بیل سند محمود
 نام کہ در حرم سد و مار کسب آن بیل رند نماد و دیگر ہمہ لسکرمان ہلاک
 کسند، مگر اترہہ کہ مرغ بر سر وی بنساز و از ہکے بیرون سد و روی بہ
 حسہ بہاد و آن مرغ بر هوا بر سر وی ہمی و دوا حی داسب، ما در سن نحاسی
 سد و آن احوال مار کف حوں سخن تمام کفہ و د، مرغ سگ بر سر وی
 فروہست و اورا ہلاک کرد فاری اللہ المحاشی کف کان ہلاک اسحابہ و فل
 بع اللہ علی اترہہ داء فی حسد فجعل مسافط اناملہ فانہی الی صعاء و ہو
 میل فرح الطیر و ما مات حی اصعد صدر ہم ہلک و فل اترہہ ہذا کان حد
 المحاشی الادی کان فی رم النبی (ص) و فل حرحب فہ من قریش یحارہ حی
 د وامن ساحل البحر و ہناک سمعہ للہار ی فرلوا بحسبہا فافقدوا تارا و اصلحوا
 طعاما لہم فلما ارسلوا ترکوا النار فہاجب ریح فاصطرب النعمہ تارا و بلع الحر
 المحاشی فمصب وبع اترہہ لہدم الکعبہ وبع حجرہا و براہا الی ارضہ لیسہا
 بہا فذلک قولہ تعالیٰ

« اَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِاَصْحٰبِ الصِّلِ »

« اَلَمْ تَرَ » ای - « اَلَمْ » بعلم « کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ » ہذا اللفظہ سبعمیل فی السوال عن الحال کما
 سال عن المکان باب عن الوف حی بقول کف ریدہ ممعا فی ای حال ہو و البعد
 « اَلَمْ » بعلم فی ای حال « فَعَلَ رَبُّکَ » ما « فَعَلَ » « اَصْحٰبِ الصِّلِ » حب صرفہم عن
 الحرم و احل ہم ما علیہم من العذاب و النعم و فائد اضافہ الی نفسہ الی نمثہ
 محمد (ص) بقولہ « فَعَلَ رَبُّکَ » ان حہال المسرکس و سہابہم ہو ہما ان ذلک
 العذاب وقع من قبل الاسام الی فی الکعبہ فاراد اللہ سبحانه بآلک اطلال ہو ہمہم
 فعال « اَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ »

قولہ « اَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ » ای - فی بطلان و حصار بقال فایان

سبعة في سلال و«هى صليل» اى - في بطلان وصناع و«كدهم» ما ارادوا من بحرب الكعبه

«وارسل عليهم طيرا انايل» اى - كسر منقره سبع بعضها بعضا قال ابو عبيدة «انايل» حماعات في بقره يقال حابت الحبل انايل من هاهنا و هاهنا قيل لاواحدلها من لعطها، وقيل واحدها ناله وقيل انول مثل عحول وعجاحيل قال سعد بن حمر كاتب طرا احصرا لها منا قمر صفر وقال قبادة طرسود حاب من قبل البحر فوحا فوحا وقال عكرمه لها رؤس كروى الساع واساب كاساب الساع وقيل هى حمام مكة هكذا قال اهل مكة والطبر جمع الطائر

«ثم سبهم بحجارة من سجيل» منى بطن مطوح كالأحر وقيل اولها حجر وأخرها طين ما وقع منها حجر على رجل الاحرج من الحجاب الآخر وان وقع على رأسه خرج من در وهو اول يوم طهر العدرى فى الارض طهر من تلك الاحجار قال ابن عباس راب فى دار ام هاني بنت ابي طالب فخرى من الحجار التى رمى بها «اصحاب الصل» وكان محطله بحمر كانها خرج طمار و قال عاصه رأب قائد الصل و سائس بكنه اعمن سعد بن بسطمان

قوله «عصف المأكول» «العصف» روى الروع من صر ادا من سا و«المأكول» الذى ناكله الدواب وقيل «مأكول» بمره صعد الممر كما يقال فلان حسن اى - حسن الوجه وقال عكرمه كالحب انا اكل صارا حوف وقال سعد بن حمر هو السمر الناب الذى يوكل ورفه وقال ابن عباس هو العسر الخارج الذى يكون على حب الحمطة كهسه العلاوله وقيل «عصف مأكول» كمواك طعام مطعوم و سرات مسروب ، اى - سابه ان يطعم وسرب اى - ناكله الدواب والله اعلم بالمراد

السورة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم عسى من اطاعه اعسا ومن حاله

اساعه واهما ، اسم عربی من واقعہ رفا الی الریہ العلماء، ومن حاله العا فی المعجہ الکبریٰ

نام خداوندی عظیم حصار نامدار کرم ، چهار کردگار حکم خداوندی که
 رقم فلم فضاء او بهج آب مسوح نگردد حناری که بر بعد سر او سر هیچ
 آفرید مدفع بسود ، گرمی که فصل عجم او در هیچ مزار نگنجد ، رحمتی که
 احسان قدم او هیچ مزاران بسجد خاطر اگر چه هادی و داهی و در لعلات انوار
 سبحان حلال او کمر سود سکر اگر چه با طول و عرض بود، در فصل و احسان و طول
 و امسان او کونا گردد عمل اگر چه کامل و وافر بود، در بنای علم و عربی گردد
 و هم و فهم اگر چه ناحل و فطی بود ، در انوار حلال و جمال او عربی سود

پیر طریف قدس روحه ، بدین معنی سخن مختصر اسرار گفته سر شعر و س
 عجب گفت از جمال و حلال دوست کسی لذت ماند کس دند از سب معصوب لم برل
 با صاحب لم بکن بد سار سب

فوله حالی «الم ترکیف فعل زک صاحب الفیل» ای - محمد بگری
 و نهی بی تو اصحاب قبل را که با اسان چه کردیم ، و اسان را خون کسیم ، و
 دمار از اسان خون را آوردیم ؟ قومی بودند رست حیوان کو هیکل موج سکر
 صد خانه ما کردند و بر عت و سار و آلب خود اعتماد کردند با ما از حراس شهر
 خود مرعکی چند ضعف فرسادم با اسان را هلاک کردند و آس شهر و سیاست
 ما در اسان دید که

« و ارسل علیهم طرا انایل » ترجمه صحاحه من سجل ما آن چهار و
 حصارم که هر که را خواهم بهر چه خواهم هر کسم هر فرد لعن را بسای فرستم
 با سرای وی در کنار وی بهد هر عون طامعی را که دعوی خدایی کرد و ساحران
 با سحر عظیم جمع کرد، باز ای حوب از حصر خود فرسادم با قدر اسان با اسان
 نمود ای محمد آن سادند فرسی و روسا کمر که صد هلاک تو کردند و مرا از
 وطن خود با حید و براندسه هلاک کردن و رمی تو مرون آمدند و با صدیق

در آن عار عرب رفه ، سنی که ما عسکونی صعب راسحکی بو حون فرسادم؟
 ما دست دعاوی و اناطیل اسان فروست ! ما آن خداوندیم که در را ما عسکونی
 سحکی کند ، مرغی مباروی کند ، سهای سا سالاری کند، عاری رارداری کند،
 عصای در صحرائی اردهامی کند آبی فرمانرداری کند، آسی موسی کند،
 درحی سر مسئلهداری کند ، سکی عاسی کند ، موری مدگری کند ، سکی
 مسخی کند ، کس را ما هرما ناوسن نسب و ار عذاب و عصاب مارهایی حسن
 نسب دورافاندد و غلط منداسند اصحاب قبل که هند بهرب خانه ما کردند ،
 خانه‌ای که طرازا صاف لب الله بر آسین اعرار او کنند ، ارسنگ رآورد ، لیکن
 میاطس دلهای مومنان ساحه ! انا هم و اسماعیل را گنیم که مرا خانه‌ای سا کند
 " واد عیدی درع " ارمسی سنگ خار ، اربک جانب او بر بی هابت و اربک خار
 او بحر بی غایت اگر خانه‌ای بودی از ناف و لعل و برحد با در میان ساطس
 و رباص و انهار و اسجار و دی اگر کسی بوی ل کردی عجب نمودی عجب آنسکه
 مسمی سنگ بر هم نهاد و ماده مردم حواری وی ساحه و صد هر اعرامی حلف و سجد
 بی رحمت بر او می ساند و آنکه آس عشق عشاق هر روز بر بر! گوئی آن کعبه
 سمعست افروخته و جاحیان بروانها دی صر گنمه ، از هر از هر سنگ می سباند و
 بروانهاوار حوسن را درومی سورید و ا سان که بعدری ارویا ماند اند و در آرووی
 حواری و طواف او گنگداحه اند این نوحه همی کنند

گر کعبه وصل تو کند بر ما باز اراده مهر که ما دارد باز؟
 ما می کردیم در میان باز کردور روا و دسوی کعبه مبار!

۱۰۶-سورة قريش - مكية

الموة الاولى

قوله تعالى : «بسم الله الرحمن الرحيم» تمام خداوند فراح بحساس مهرنان
«لَا إِلَهَ إِلَّا قُرَيْشُ (۱)» [هلاک کردن ساهی بدل و حمله] اربهر فراهم داسد قریس
بود و حوی داسن اسان

«الْأَلْفُمْ رَحَلَةُ الْيَا وَالصَّف (۲)» آن حوی داسد اسان که سد آمد
رسمان و داسان می داسند

«فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَلَدِ (۳)» من ایندن ادا که حدای این حانه برسند
«الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ» آن حدای که اسان را ار گرسگی سر کرد
[نامن رفس کاروانها] «وَأَمَّهُمْ مِنْ حَوْفٍ (۴)» و اسان را ارسم ی سم کرد [آردم
بهادن اسان]

الموة الثانية

این سور نود و سه حرفست، همد کلمه چهار آیه جمله نه مکه فرو آمد و
درین سور فاسح و مسح نسبت و در حرست ارمصطفی (ص) ذکر که این سور
برخواند، الله تعالی اورا نواب آنکس دهد که بحانه کعبه طواف کند و در مسجد
حرام معسکف نسبد، و روی فی بعض الاحمار ان الی (ص) قال «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
فصل قرناً بحال لم یسرکهم فیها عشرهم ایتهم عندوالله عشرین لم یعد فیها الا
قرنی وانه یصرهم یوم الفیل و هم یسرکون» و ثلث فیه سور لم یدخل فیها احد من
العالمین سواهم، و ناته معنی منهم رسولاً لهم» و فی البحر المحیط عن النبی (ص)

قال «ان الله اصطفى كمانه من نبي اسماعيل واصطفى من نبي كمانه قرصاً واصطفى من قرش نبي هاسم واصطفاني من نبي هاسم» قال بعض اهل العلم معنى الاصطفاء المذكور في كمانه وقرش هاسم هو ما حصل الله تعالى هو آلاء العائل به من طهار الماكح وصحة الانساب وركاء المناس وتمرهم من سى سائر الامم الاحلاق الصالحة والقراب الم محمود والمكرم المسهود مع نمك بعض ماوروا من اهم انراهم (ع) من المناسك والسماير، فاما ان يحكم لهم بالاسلام بهذا الابر على ما يقول بعض المجاهله فلا والله اعلم وقرش هم اولاد النضر بن كمانه فكل من ولد النضر فهو قرش و من لم يلد النضر فليس بقرش والنضر هو الذي قال سما انا نائم في الحجر اذ رأيت كائنا خرج من طهرى سحر حصراء حتى يلبس عبان السماء واذا اعصابها نور في نور واذا انا نعوم من الوحو اذا نعوم مملعون بها من لدن طهرى الى سما الدنيا قال فلما انبسطت است كهمه قرش فاحبرها بذلك فقالوا ان صدف روناك فقد صرف اليك العز والكرم وقد حصص بحسب وسودد لم حصص به احد من العالمين وسما قرصاً لجمعهم بعد النضر والقرش الجمع وروى ان معاوية سأل ابي عباس (رض) عن معنى قرش - فقال هي دابة سكن البحر من اعطىها دابة وانسد

و قرش هي التي سكن البحر بها سميت قرش قرصاً

ماكل الع و السمس ولا سركنوما لدى حناح من رسا

وقيل القرش الكسب وكانوا ياكلون من كسهم فسموا به قوله

«لانلاف قرش» هذ اللام سله بالسور الاولى والمعنى فعلنا ذلك اصحاب

العسل «لانلاف قرش» وجمعهما عمر بن الخطاب في الزكوة الثانية من سلو العرب

وبروى عن الكمانى برك السمسمة ههما وكذا في مصحف ابي بن كعب لا فصل بينهما

بالسمسمة لانه عدالسورس واحد والمقدر اهلك الله اصحاب العسل وارسل عليهم

سحار «من سحيل» فجمعهم كصنف ما كول لسلم قرش منهم ولندوم لهم ما الو من

رحلى النساء والصف الى الشام والنمى فسعون فهما آمنى وفل هذ اللثم
معنى الى ' اى - فلما ذلك اصحاب الفل نعمه منا على فرس الى نمى
عليهم فى «رحله النساء والصف» وقال الكنائى والاحمى هى لام المحب يقول
اعصوا «لا يلاى فرس رحله النساء والصف» و ركههم عاد «رب هذا النس» ثم
امرهم بمعاده وقال الرجاج هى مردود الى ما بعدها بعدى «فلنعدوا رب
هذا النس» «لا يلاى فرس» اى - لما اسم الله عليهم من «الافهم» و قوله

«الافهم» يدل من الابل الى الاول وقوله «رحله النساء» نص على المصدر و
فل على الطرف، وفل بوقوع «الافهم» عليه قرأ ابن عامر «الاف» بهم
مجلسه من عر باء بعدها وقرأ ابو جعفر «للاى فرس» بعرهم واهما بها الى
طلب الحمة وقرأ الآخرون بهم مسعه ونا بعدها واعصوا فى «الافهم» ا بها باء
بعد الهمز الا ابن كثير فانه قرأ الهمز ساكه اللثم بعرناه يقال آلف ولما يلافاً والف
بالب العا والافا فهما لعان والعرو سهما من طريق المعنى اى النساء هو الاصل فاذا
عديته الى معول قلب آلف الرجل السى اى لافا اما جعله الله كما يقول آسف العوم
وآسف فلانا العوم فكون معنى الآنه على هذا آلف فرس انفسها رحلى «النساء»
والصف و كان لهم فى كل سنة رحلتان للبحار «رحلة» فى «النساء» الى النوى
لانها الادجار و «رحله» فى «الصف» الى «الشام» لانها بارد و وجه المنه
فى ذلك ان فرساً كاتب بمنسبحارهم فكان لا يعرض لهم احد فى سفرهم بسوء
لا بهم سگان حرم الله فل كان يوحد الرجل منهم معول انا حرمى فحلى عنه
فلولا الا من لم يقدروا على النصف ولولا البحار لم يقدروا على المعسفة فذكرهم الله
عروحل هذ السم و قال

«فلنعدوا رب هذا النس» «الذى اطعمهم من جوع» البحار «واهمهم
من جوع» لانهم سگان حرمه وفل اصحاب «الابل» اربعة ، هاسم وعديسمى
ومطلب و بوفل، بنوعيهماى وكان هاسم وعديسمى اما كانوا احداً من
ملوك المعجم والعرب حبالا، والحيال كعب المهدي يمازون بها من الآفاق لعس اهل

مكة وسمر من^(١) هم آمنس احد هاسم من قمر حلا بم هومات نمر في طريق
النّام واحد عند من حلا من النّحاسي بم هومات باحاد مكة في الطريق و
احد المظلب حلا من اقبال النّص بم هومات بردمان في طريق النّمن واحد نوفل
حلا من كمرى بم هومات سلمان في طريق العراق و بذلك يقول الشاعر

ان المعبران وابناء هم من حجر آباء و امام
اربعة كلهم سدد اولاد سادات لسادات
احلصهم عند مصاف هم من لوم من لام بمصاح
قمر سلمان وقمر بردمان و قمر عند عراب
و من آخر منهم نوى في ملحد عبدالسّاب

وقيل كانوا يسبون بمكة ويصفون بالطّاف، فامرهم الله تعالى ان يصوموا الحرام
بعدوا وارب هذا النّس، وقيل كان الناس يدخلون اليهم «رحله» و «السّاء» و «رحله»
في «النّصف» يحملون اليهم الممر و غيرها فمن عليهم بان كهاهم حويه الارباح
انفسهم و قال قتاده ذكرهم الله نعمته عليهم ادخلهم آمنس بالحرم يسافرون و
يسقط الناس من حولهم وعن ابي عاص انه بهاهم عن الرحلس وامرهم ان بعدوا
«رب هذا النّس» ويصوموا بمكة كما ألوا الرحلس فيكون اللّام في قوله «لا يلاق»
بمعنى الكاف

«الذى اطعمهم من جوع» اى - بعد الجوع الذى اصابهم فى سنى المحط
حتى اكلوا الحنّف والعنبر^(٢) حتى دعا عليهم الرسول (ص) «و اطعمهم من جوع» اى -
«من جوع» العدو وقيل «من جوع» الحداام الذى وقع وراء مكة لا يصومهم
سلبهم الحداام و قال علي (ع)

«آمن فرسان يكون الخلافة اوفهم» قال النّس (ص) «الناس سبع لمرس في هذا النّاس»
بمعنى فى الامام مسلمهم سبع لمسلمهم وكافرهم سبع لكافرهم وفى رواه اخرى «حناهم

(١) من يصح يصصن حوازيار آورين حبه مال فرمك مسى

(٢) علهر طماى كه درمكمال ارجون وسم سبر ساريد ونام كاهى فرمك مسى

« مع لبحارهم ، و سرارهم بمع لسرارهم » ، معاً سرار قریشی حد سرار الناس و فی رواه اخرى قال النبی (ص) « حمار فریس حمار الناس و سرار فریس سرار الناس » و قال (ص) « لا ترال هذا الامر فی قریش لا بعدیهم احد الا کله الله فی وجهه لما افاموا الدین » و قال (ص) « من بردها و ان قریش اهان الله اللهم اذهب اول قریش نکالا فاقی آخرهم والا » و قال (ص) « لا یقدموا قریشاً مهلکوا ولا یطعموا عنها ففصلوا » ، و قال علی بن ابي طالب (ع) « اسعد علی رسول الله (ص) انه قال « لا یوموا قریشاً و اسموا بها و ان علم عالم من فریس سح طباق الارض » و قد حمل جماعه من اهل العلم و اسماء الحدیث منهم احمد بن حنبل و ابو نعیم الاسیر نادى قوله (ص) « ان علم عالم من فریس سح طباق الارض علی السافعی »

المویة الثالثة

قوله تعالی « نعم الله الرحمن الرحیم » باسم من لا فرس له فی افعاله و لا عوص عنه فی حلاله و حماله باسم من لا یسعد العفر من دونه فراراً و لا یسعد احد من حکمه فراراً

ام خداوندی که نامش مویس مصلحان است نادان واحد دل مر بنده است ، مهرش فوب جان مسافان است ناهش روز دولت طالبان و سرور و سرور دروسان است عر رفند و عظیم سانسب ملک او خاودان و عرب او ی کرا است سماع نامش بهار جان عاشقان و روح روح دوسان است خداوندی که خراج مسوحد در کتبه دل د بیان فصل او افرورد ، سرسهای بنده است ارساحب دوسان نارعدل او سورد گا و دانمان دربرد کهر و طلبند ندارد گا رحمت طلبند کهر سور ایمان بردارد خدای همه آفریدگان اوست آن کند که خود خواهد دارند و دانند اوست هر کس را آن دهد که سرای او بود مالک الملک اوست ، یکی را ملک دهد تا بنوسه در روح و روحان بود یکی را ملک می دهد تا بنوسه در طلب عصا بود طوی کسی

را که فردا مهمان دل وفادار مکتوباز بود و مل بر آن کس که فردا در زندان نفس
عذارمگذار بود! او عدل او بر ن مکی حکم سعادت رفته و حور نه، او فصل او ر آن یکی
حکم سعادت رفته و مثل نه

«لایلاف فرسی» «لایلافهم» «درین سوره اصحاب! لایاف که سروران فرسی
بودند الله تعالی نام اسان برد و همچنین خانه کعبه که قبله عالم است نام مرد
رحم عدل اولی بر اصحاب لایاف آمد، سرافراری و مهری اسان و عالمان و فرات
رسول (ص) مرا اسان را هیچ سود نداشت او فصل و لطف خداوندی روی بدان خانه
سنگین بی جان آورد ما بدین حصص و این شریف مسرف و مکرّم گشت که
«رب هذا السب» و در آن سوره دیگر گفت «و طهر سی» درین سوره اصاف
روست احاطه کرد که «و رب هذا السب» خداوند این خانه و در آن سوره اصاف
خانه با خود کرد که «و طهر سی» ناک کن و ناک دار خانه من این حساست که خانه
را گشت من آن بوم، نو آن من ازین عصر هر که صد خانه کعبه دارد، بحج و عمر،
اسان را کسان حوس خواند و در آن نابر لسان نبوت رف که «الحاج و فدالله
علی سبه و العماز و رواد الله و حق علی الموران نکرّم رابر» ارباب معارف را اندرین
معنی ربای دیگرست گفتند حج و توبه است یکی از خانه خود سوده نب الهرام
یکی از نهاد خود بر حردیندو کا دوالحلال والا کرام آن یکی با عرفاست، و این یکی
ما معروف معروف آنها حسمه و مرم است آنها افداح سراب لطف دعام آنها
فدما کا حلیل است آنها طر کا خداوند حلیل آنها آب نبات است، و آنها
راناب و لانات آنها رکن سامی و معانی است آنها گنج معانی آنها عدم روند،
استها هم روند

آری سرای دوست من راهی است

آن را که حرار دوست نظر گاهی است

آن یکی را حاج مکه گویند این یکی را حاج حق اسان کعبه از را ناده
حسند، اسان از راه دل در حرسب که فرسنگان حاج مکه را استعمال کنند

را کسان را مضاعفه کند، بنادگان را معافه کند اما حاج حق آن قوم باشد که
 فرستگان ایشان را بنمید، آسمان و زمین بوی ایشان بسود عرس و کرسی برسان
 دولت ایشان برسد ای مسکین اگر قوت آن نداری که با مسافران را حصص در
 داده صفت سفر کنی ناری سفر ناده صورت را میان در بند که الله تعالی حمس
 میگوید «و الله على الناس حج السنه» کم از آن باشد که با ساکنان کوی ما بحاله
 ما آئی اگر میل موافق بود، ناری از سه ای کم هئاس که بر صورت میل است اگر بد
 اگر بصورت مل نسیم که باز کسم، ناری بصورت بلم که باز حوس بر کس بمعکم

۱۰۷ - سورة الدين (الماعون) - مكية

الوكة الاولى

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند فراح بحسان مهربان
 «اراب الذي تكذب بالدين» (۱) دینى آن مرد که رورعاداس و سمار دروع
 دن مکرده؟

«فذلك الذى دثغ السم» (۲) او آنست که سم را با ناک رمی دند و میراند
 «دثغ السم» سم را می گذارد و درو نکا نمی کند
 «ولا تحض على طعام المسكين» (۳) و بر طعام دادن دروس نمی انگیزاند
 [و نرماند و بر آن نمی دارد]

«هوئل للمصلين» (۴) «الذين هم عن صلواتهم شاهون» (۵) «وئل و نعرين
 بر آن نمازگران که از نمازحوس باز اند و آن را گذاشته
 «الذين هم فرآون» (۶) «اسان که نماز می بنامند و نکرستن مردمان را
 نماز می کنند

«ويعشون الماعون» (۷) «و کس را نکار نماید و رکو مال باز می گرد

الوكة الثانية

این سوره صد و سیست و پنج حرفست، سیست و پنج کلمه، هفت آیه، جمله
 هفتگه فرو آمد. قول سمرین مفسران هومی گمشد مدنی است آرا درمدان
 سمرند و ارسامز مدندان این سوره سیست و سیست بحلاف کوفیان و بصریان، زیرا که
 کوفیان و بصریان «فرآون» آت سمرند و مدندان سمرند هومی گمشد مک
 بسمه اراون سوره مکی است، درسان عاصی و ابل السهمی فرو آمد، و قول بعضی
 در سان ولید بن المعبره فرو آمد و قال ابی حریج کان ابو صفیان بن حرب

نحمر كل اسموع حرورين، فانا نسم فساله سناهرعه بمعا فالله فيه وبك نعمة
 آخر سور، كعقد مدي اسب، درسان عبد الله اني ملول صافق ورو آخذ ودرين سورده
 ناسح وعتسوح نسب وفي الصرع اني ن كعب قال فالرسول الله (ص) «من قرأ سورة
 «ارأب» عمر الله ان كان للزكو مودنا قوله «ارأب» الالبني «ارأت» العبالا سغهام
 ولها اربعة معان في الكلام مبرر و نسب و انكار و وعد فالعبر كقولك اما فعلت
 اما فعلت قال الله سبحانه «اولا تعلمون ان الله يعلم» والنسب كقولك السب عالما، قال الله
 تعالى «السب نر يكمن» والابكار كقولك اصبر صريدا؟ قال الله تعالى «امن هذا الحدب
 بمحبون؟» والوعد كقولك اصبرني وطمع السلامة قال الله تعالى «ابامرون الناس
 بالبر ويسون انفسكم» وهذا الموسع مبرر للتعجب من حال الكافر كما يقول اربأب
 ريدا وفعله ومثله قوله «ارأب من اسجد آلهه هوا» وقوله «ارأت» بحمل انه
 رويه العين و بحمل انه رويه القلب ومعنا العلم وناويله «ارأب الذي» كذب
 «بالذي» كعبا يرى على الله والدين الاسلام، كعوله «ان الدين عبدالله الاسلام»
 وهل الحرا والحساب كعوله «الدين مكذبون يوم الدين» والكذب بالدين على
 وجهين احدهما انكار له و حدود به باللسان، والثاني ان لا يعمل به فيكون
 مبرره المكذب، وقوله

«فذلك الذي تدخ السم» اي - يعبر ويرحر ويدفعه عن حقه والدفع
 الدفع يعفو وعصف وقرى في السواد «تدخ السم» ومعناه سركه و بهمله
 ولا يسماءه

«ولا يصح على طعام المسكين» اي - لا يطعم «المسكين» ولا يامر عبر
 اطعامه لانه مكذب بالحراء وهذا مبرك في اي من القرآن وفيه سديد لانه عز وجل
 لم يبعد من لسر عند طعام والرمة الحص على الاطعام والسعي على الفقير الحاج حتى
 يطعم واوعد في ذلك وعدا عليطا وقوله «علي طعام المسكين» اي - على اطعام
 المسكين والحص الحث، والمسكين هو الذي له شيء يسكن الله والفقير الذي لاسي
 له وفعل هما سواء وقوله

«قول للمصلين» «الذي هم عن صلواتهم ساهون» أي - عن موافقها عاقلون قال مصعب بن سعد بن أبي وقاص لأنه ربحهما الله أهم الدين بركوها؟ قال لا بل هم الذين اساعوا موافقها ولو بركوها كانوا كفارا سر كها وكذلك روى عن النبي (ص) قال «هم الذين يوحرون الصلوة عن نفسها» وقال ابن عباس هم المنافقون ، ركبن الصلوة في السرايا عاب الناس وفسلون في الملاينة اذا حصرها كقولهم فوذا فاموا الى الصلوة فاموا كسالي^١ «بر آقون» الناس» وقال هذابة سا عها لا سالي سكي ام لم يصل وقال النحس هو الذي ان سلاها سلاها رياء وان فانه لم ينم وقال الرجاج لا سكونها سرا لا لهم لا يعمدون وحبونها و صلونها علانية رياء وعن عطاء بن دينار قال الحمد لله الذي قال «الذي هم عن صلواتهم ساهون» ولم يعمل في صلواتهم» وقال ابو العالقة لا سكونها موافقها ولا سمون ركوعها ولا سجودها وعنه ايضا هو الذي اذا سعد قال رأسه هكذا وهكذا مملعا

«وتمنعون الماعون» قال ابو عسدة «الماعون» في الحاجة كل منعه وعطيه وعاربه وفي الاسلام الطاعة والركو وهو هاهنا الركو لانه قرب الصلوة و «الماعون» فاعول من المعن والمعن السبي العليل يسمى الركو والصدقة والمعروف ماعونا لانه قليل من كسر وكذلك قال الرجاج كل ما فيه ادنى منعه من اعار آلات في الدور كالناس والعدر والدلو وافسان النار مما يصاح المعن الى استعاره وقبل هو الذي تبدل البحران بعضهم لبعض وقبل «الماعون» مالا سهل منعه مثل الماء والملح والنار تبدل عليه ما روى عن عائشة انها قالت ما رسول الله ما الذي لا سهل منعه؟ قال «الماء والنار والملح» فقالت ما رسول الله هذا لما فما بال النار والملح فقال لها ما حميرا «من اعطى نارا فكأنما صدق بجميع ما طبع بذلك النار ومن اعطى ملحاً فكأنما صدق بجميع ما طبع بذلك الملح ومن سقى سربه من الماء حب لا يوجد الماء فكأنما احبني نعماً»

الموة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» اطلع من عرف «بسم الله» وما ربح من

یعنی عن «بسم الله» من صحبت لسانه و کرد «بسم الله» و صحبت حسانه حب «بسم الله» که می له
معنا «بسم الله» الی من معنی ندا کر الله^۱

در هر کلمه ای از کلمات «بسم الله» اسرار ازل و اند یعنی اسب، اما در حجاب
قرآن موعود است تا سمع هر نفس را می بندد و هر نامحرمی را بندد و هر
هر چه سمع ظاهر رسد جان و دل آن را هول کند، ظاهر بسندن دیگر است و باطن
بدره من دیگر

صلی دوری در خدمت؟ حیدر کف الله - حیدر کف آنچه میگوئی دیگر
و با است با تکران؟ - اگر تکران است، زبان خود تابع آن است و رنه که معرود
و با است، این آسان کاری است انفس همان میگوید که تو میگوئی، تو بروی چه
فصل داری؟ این بارگاه عام است، بارگاه عام هم دوست و رواند هم دشمن هم
آسان، هم مگانه مردمی باشد که رباط ملوک در درون درده حای باشد و رنه
بارگاه عام هر کسی و هر جایی رسد
هر جایی از رنگ و گماری ندی و کی رسد؟

درد باشد درد سور و مرد باشد گماری

درد برد سور درد دین است و مرد گماری مرد دیندار آن کافر دین که دین
بدروع داس و اسلام من پس اندا حب مگر که رب العالمین نام مصطفی (ص) حسب
حوس از بهر آن مدبر چه خطاب من کند و کافر را چه سم میدهد «اوانت الذی
تکذب بالذین» ای محمد می بینی آن مرد سعی و لید بلند و بوجهل در جهل که
د اسلام را حدود می آرند و نبوت را و معصرا را انکاری کند؟ ای محمد
دین را چه زبان دارد که آسان آن را ندید و اوانت دین را آسان در دین چه نصای
آید؟ «ان هذا الدین من» دین اسلام دست آورنی استوار است، آن را کسب و
سکسب نیست «لا یغنیان لها» محجه وسطی است و عرو و می^۱ رلسان اهل حق است
دین آنست که در را عود است بعد کلی پس گماری و رونی از همه درگاه ها بگردانی،

ما نارودهی و دروگری

مکی از علماء طریف گفته معنی «ان الدین عندالله الاسلام» آنست که هر چه دین حق است رای او نگهداری و حق او برای همه نگهداری حیرت درست است از رسول خدا (ص) «الدین سر» دین همه آسانی است، زیرا که تمام رسامند آسانی است و در حیرت «ملاک الدین الورع» نظام دین اسلام و نوای عالم امان در ورع است، ورع هر باشد از محرمات و حوسمن داری با هر راز از ناماست و ناماست و معمول بودن ناماست و ناماست هر دین که درو ورع نیست آن را در حیرت قرب محل قبول نیست ورع بصفت ورع حواس است هر چه را اگر برست که نیستی، دین را آن نگهداری و هر چه داع رساء حق ندارد، دین را آن مطلع نگردانی، ما فردا از دیندار حق حل حلاله بار نمائی

حسب عجمی کسر کی داس، سی سال و ده که روی او تمام شد بدید بود روری کسرك را کف ای مسور کسرك ما را آورد ۱- کف نه من کسرك نوام ۱- کف ما را درین سی سال رهر آن نمودست که دین او بهتری نگا کسم او هم من سمع نگاه دار، ناصوبی که ملائم دین باشد نسود، و اگر صوبی نگاه سمع در آید و صد دل کند، بوجد که درین دلب آن را در دل نگهدارد و سمع آب اسمعار شود هم من ریان نگا دارد تا هر چه را در راه حق نباید، از آن نگوید و دست نگا دارد، تا حیرت من حصص برند و قدم نگاه دارد، تا هر بر من فرمان نرود و این همور ورع عام است اما ورع خاص ورع دلب و ورع دل آنست که هر چه به عالم حصص بود در آن فکر نکند و اگر خاطری بدو در آید که به وارد حق باشد آن را بخاروب بویه و اسمعار از درگا دل نرود و آن آرزوها که سهوا در دل افکند بدست بوگل و خوف از دل محو کند و آنجا که فرمان حق باشد بدل آنجا سفر نکند تا در مکان حوس من اصمن من اصابع الرحمن نام ماند هر دل که حامی ماطل سفر کند، مثال ساهی بود که از حب عر حوس و از مناس حوس نرود و در عالم اعداء سفر کند این حسن دل هر گر سلامت نبود و فرق میان ورع ظاهر

و در حق باطن آتس که مبرور طاهر فردا دید باز کند حق را بسند و مبرور باطن
 امروز دید فرار کرد حق را می بسند عمر خطبات دل از هر چه دور حق حالی
 کرد، لایحرم بخلی حق حل حلاله بر صاحب دلس ناف، نامی کف رای فلسی رتی
 «قول للمصلح» «الدین هم عن صلواتهم ساهون» «الدین هم پر آون
 و تصعون الماعون» سناو این سخن بر سبیل بدهد و وعده است کسی را که نماز
 نکند و رکوع ندهد یا کسی که نماز سقا و ععل کند و رکوع بر نا و کرا هست دهد
 حیر ندارد این عاقل بی حاصل که نماز سقا را اسلام است و رکوع فطر دین هر کرا
 بی کسی که طاهرین از حلت و رست این دو فرمان مهم است، ندانکه باطنی از ععد
 دین معطل است نماز مقام محتاج است و بر فی در حجاب و سب سجات و رکوع
 سراه سر است و نور قیامت و قانون کرامت بسند مومن موجد حون
 خطبات سرع و امر حق در فرامین نماز و رکوع بروی منوجه گردد بر گرا در آن و
 محافظت حدود و اوقات آن مواظبت نماید بحدی بلس و جهندی مام سراط حوا
 و سراط قبول در آن بجای آرد لایحرم طاهر او سراسه ادب دین گردد و باطن او
 آراسه سدی و احلاس

۱۰۸ - سورة الكوثر - مكية

النوبة الاولى

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » بسم خداوند مهربان
 « انا اعطيتك الكوثر (۱) » ما برا [بمسندم بسکونی فراوان و] حوس کوثر
 [سنگان آب و آرا آن حیرت‌افزا]
 « فصل لربك » مارکن خدای حواء ' حوس را « و انصر (۲) » و فرمان کن
 [و دو دست بزم نه در شمار در در سینه]
 « ان سانك هو الانثر (۳) » او که ترا رست مبدار دودست در رست و دنام

النوبة الثانية

این سو حهل و دو حرفست، د کلمه، سه آت به هم که فرو آمد و ارمگانات
 سمرند و درین سوره هج تاسع و مسووح نسب و در حیرانی بی کعب است از
 بمعاصر (من) هر که این سوره بخواند، الله تعالی او را از حوهای بهس آت دهد
 و بعد هر کسی که روز عید اصحی فرمان کند او را د مکی بوسند قوله
 « انا اعطيتك الكوثر » و فری « انظماك » و « الكوثر » الحیر الکسر
 و هو فعل من الكسر روی اس بن مائک قال لما رسول الله (ص) ذاب يوم بن اظهرنا
 اد اعنى اعما ثم رفع راسه مبسما فقلنا ما اسحكك يا رسول الله ؟ قال « ارب على آبا
 سور » فمر « بسم الله الرحمن الرحيم » « انا اعطيتك الكوثر » « فمر حتى حيم
 السور ثم قال « انذروا ما الكوثر » - قلنا الله ورسوله اعلم قال « انه هر في الجنة
 وعدله ربى عروجل فيه حير كسر، لذلك المهر حوس ثم عدله امسى يوم القمامه آسه
 عند النجوم » وفي الصحيح ان رسول الله (ص) قال ليله أسرى بن رأيت نهرا فسال

حمر نيل ، فقال « الكوثر » ألقى أعطاكه الله ضربت بدي فاداً هو بحري
 على المسك ، وقال عائشة من أدخل أصبعه في صمache سمع حرير وعن ابن عمر
 قال قال رسول الله (ص) « الكوثر » نهر في الجنة حافوا الذهب حجراً على الدن والنفوس
 برسه أط من المسك وأسداساً من البلح وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله (ص)
 « حوصي مسير شهر ماو أنص من اللبس ووجهه أطيب من المسك وكرامته كمحوم
 السما من سرب منها فلا يطما إذا » وروى عن حميد الطويل عن أنس بن مالك قال
 قال رسول الله (ص) « أن لحوصي أربعة أركان ، فأول ركن منها في يد أبي بكر
 والثاني في يد عمر والثالث في يد عثمان والرابع في يد علي (ع) فمن أحب أن أتكر
 وأنص عمر لم يسهه أبو بكر ومن أحب عمر وأنص أنا بكر لم يسهه عمر ومن أحب
 عثمان وأنص علياً لم يسهه عثمان ومن أحب علياً وأنص عثمان لم يسهه علي ومن
 أحسن العول في أبي بكر فقد أقام الدين ومن أحسن العول في عمر فقد أوصح السبل ،
 ومن أحسن العول في عثمان فقد استدار سور الله ، ومن أحسن العول في علي فقد
 استمسك بالعرى الوهمي ومن أحسن العول في أصحابي فهو مومن ومن أساء العول
 في أصحابي فهو منافق » عن أنس قال دخلنا على عبد الله بن رباح وهم ينادون
 الحوص ، فقال يا نا حمره ما قول في الحوص ؟ - فقال ما كسارتي أن أعس حتى أرى
 أمالككم يمارون في الحوص ولقد تركت حلقى عماماً ما صلى امرأ منهم إلا سال
 الله عروحل أن يسهها من حوص محمد (ص) وفيه يقول الشاعر

يا صاحب الحوص من ندانكا و اب حقاً حسب نادانكا

وقال عبد الله بن عمر « الكوثر » نهر في بطن الجنة أي - في وسطها
 وقال الحسن « الكوثر » هو القرآن العظيم وقال عكرمة هو السق والكناف
 وقال أبو بكر بن عباس هو كبر الأصحاب والأسباع وقال الحسن بن الفضل
 « الكوثر » - آت من القرآن ويصف السرايع وقال جعفر الصادق (ع) « الكوثر ،
 نور في قلبك ذلك على و قطعك عما سوى » وعنه أيضاً « السعاه » وقال

هلال بن ساف هو قول لاله الا الله وقيل العنه في الدين وقيل الصلوات الخمس قوله

«فصل لربك وانحر» قال محمد بن كعب يقول ان اناسا يصلون لغير الله و
يسحرون لغير الله فانما «اعطسك الكوثر» فلا يمكن صلوك وسحرك الالى وقال
عكرمة وعطاء وقباده: «فصل لربك» صلوا العند يوم المحر «وانحر» نسكك
جمع له في الامر بن الصاد المأله والدينه وقال اس بن مالك كان النبي (ص)
يسحر قبل ان يصلي فامر ان يصلي ثم يسحر وقيل لربك هداية يوم الحد منه
حين احصر النبي (ص) واصحابه وصعدوا عن الشعب فامر الله تعالى ان يصلي ويسحر الدين
ويسحر في فعل ذلك وقيل من القرمان الصلوا لان السجد والمحر علما كل ملكه
في الدنيا فقال «لربك» «صل» وصح لالمر وروى عن علي (ع) قال «المحر
هاهما وضع الدين في الصلوة على البحر» وعن وائل بن حجر قال رأيت النبي (ص)
صنع د النمي على السري في الصلوة فرما من الرسع ورفع يده حتى سلما
ادبه وعن ابن مسعود ان النبي (ص) رأى رجلاً وهو يصلي واصفا بده السري
على النمي فرغ السري على النمي ووضع النمي على السري وقال (ص) «رفع الادي
في الصلوة من الاسكانه» قيل فما الاسكانه؟ قال «الامر اهد الآبه» فما اسكانوا
لربهم وما يصنعون؟ وقيل «فصل لربك وانحر» أي اسعمل العمله محرك وقيل
معها ارفع يدك بالدعاء الى محرك وروى ان النبي (ص) قال اما معاصر الانساء امرها
بالباب، ساحر السحور وبعمل الفطر ووضع اليمن على الشمال في الصلوة
«ان سائلك هو الانبر» «الساني» هو المعص «والانبر» الذي لا ولد له
وقيل هو الذي لا مد كرسحر قال ابن عباس لربك في العاصي وابن الهمي ودلائله
راى النبي (ص) خرج من المسجد وهو يدخل فالتفتا عند اب نبي سهم وسجدوا واناس
من صناديد قريش في المسجد حلوس فلما دخل العاصي قالوا له من الذي كتب
يحدث؟ قال ذلك «الانبر» عن النبي (ص) او كان قد وفى ذلك عبد الله بن
رسول الله (ص) او كان من حديثه وكانوا يستقون من لس لهما راى، فسمه فريسي عند

موب لسه انس و صمورا فانزل الله عزوجل
 « اَنْ سَانِكَ هُوَ الْاَنْسَرُ » فیل لما یوفیٰ عبدُ الله بن النبی (ص) حرج ابو جهل فقال
 لاسحابه ان محمداً قدس وانه اداما لاسعی له ذکر ولا یحور له امر فستریح منه
 فانزل الله عزوجل

« ان سَانِكَ هُوَ الْاَنْسَرُ » ای - ان عدول و منصفك انا جهل لیس له فی الحسب
 نصب بل هو منقطع من کل حرج، و كانوا یقولون اداما ذکر و انداز جل سر فکانونا
 یقولون ان محمداً صبورٌ ای - انه فردٌ لا ولد له

السورة الثالثة

قوله تعالیٰ « بسم الله الرحمن الرحیم » بسم الله کلمه سماعها بوحب المعلوم
 سماعها، وللا روح صناعها وللا سر اسماعها وعلاءها وبالحق معادها، هر لسان ذکرها و
 اعرمه حسان صبحها، واعر منه سر عرفها واسمائسها
 سادی، مومنان درین جهان ارسماع نام و کلام اوسب انس دوسان در آن جهان
 بقاء و سلام اوسب هذا سماعك من العبد العازیء فكيف سماعك من العبد النادی؟ هذا
 سماعك من العبد فی دار الهلك فكيف سماعك من الملك فی دار الملك؟ هذا سماعك
 واث فی الحظر فكيف سماعك واث فی البطر؟ هذا سماعك واث معهورٌ ماسورٌ، فكيف
 سماعك واث فی دار النور والسرور من السراب الطهور؟ معهور فی مساهد الملك
 المعور!

ای عیضا امروز در سرائی فنا در بحر خطا میان موج لای ارسماع نام دوسب
 حید بن راح و لذت می نابی فردا در سرائی فنا در محفل رضا و بقاء جون نام
 دوسب از دوسب سموی لذت و راح گویی حید خواهی نافع؟ آن روز مده در روضه
 رضا بسیمه بر صبح بخت کنه رد خلیف رفعت بوسند، بر ساط بساط آرامند، ار
 حوص کفر سر رب نافع، سرمی از سر سفید بر ارغسل سرین بر، از مسک بونابر
 امسب که رب العالمین در مصطفی (ص) منت نهاد، کعب

«أَنَا اعطيك الكوثر» ما برا حوص کوثر دادیم، ما مسکینان امب را سراب دهی سرابی می کنی، ساراب آن می سکر، ساقی آن یکی صدیق اکبر، یکی فاروقی اور کی عینک اوهر، یکی هر نصی اور اسهر (ع)، انسب لفظ حیر که صادر گشت ارسند و سالار سر (ص) و هل

«أَنَا اعطيك الكوثر» ای - «اعطيك» الحیر الکبر ای مهر کاساب، ای بقطه دائر حاد ناب، ما برا نسکی فراوان دادیم که بعضی خود خود برا در وجود آوردیم و سر ابرد، نبود بو ارفاف با صاف نار کسندیم و برا بر صبح در صدر رسالت مساندیم و را معلمی رسانندیم که آب و ناد و خاک و آس از صفا کمال و جمال بو مدد گرفت، حلم بو خاک را ساب افروید، طهارت بو آب را صغوب افروید، خلق بو باد را سخاوت افروید، قوت بو آس را هب افروید

در بعضی آثار آورده اند که سید (ص) در سب معراج حو حواسند که اورا بحسرت اعلیٰ برد، از حبس حیر ثل (ع) در سفاه و هرم اورا طهارت داد، آن آب اول و صود او حیر ثل سید و بر خود را مان مهور کرد آب دوم نمک ثل سید را بر رمر، ملا اعلیٰ صعب کرد، آب سوم بحرانه عب سید دحیر رور رسا حیر را حو آنس دورح فروع بر آرد و عذاب صرام خود آشکارا کند، سید معربان آن آب سوم و صود آن مهر عالم (ص) بر آن حریق جهنم ناسد نا آرام گیرد و لهب او فرو نساند و ربانه او بصحاب خود نار سود نا عاصیان امب را ارسرد او صبری ناسد

«أَنَا اعطيك الكوثر» ای محمد! ما برا نسکونی فراوان بحسندیم که نام بو برداسیم و آوای بو بلند کردیم داعی از لطاف خود ر حوهر فطرت و نهادیم و نام بو سطر سطر بو حمد کسردیم ای محمد! حوهر فطرت بو ار حووار هدس قدم مهور قدم در طریقت آدم نهاد و د که ما معربان حیرت را وصف و کسردیم و مسائل و مسائل بو اساتیرا گفتم و معامری امی نا دیر هر گر هیچ کماں بر سه، و هیچ معلّم را ند و نه هیچ کماں نظر کرد برا علم اولی و آخری در آموخیم و سراپع دین و احکام اسلام و مکرم اخلاق برا سان کردیم هر کس را معلمی و د

معلم نوما بودیم هر کس را مودی بود مودت نوما بودیم «ادنی رتی فاحسن نادنی» حر معروف است و در کتب صحاح مسطور و مشهور که سب معراج حون محض بررسند، حو حل حلاله اروی برسد و حود دانان «نام محمد قم بحکم الملائه الاعلیٰ» - قال «لا ادري» ۱ - قال «فوضع يد نك كفي فوجد ردها بين يدي فعلم ما في السماء والارض» گفتم ابری ار آمار حلال در الحلال بسته من رسد، دوی آن و روح آن بحان من رسد دل من معروحب، عطر محبت بر سوحب، علم اولن و آخر بن در من آموحب انبب حبیب گوهر، نواحب و کرامت بی سمرار حناوند اکبر فوله «فصل لربك وانحر» ای - «صل لربك» صلوا عند يوم النحر «وانحر» نسكك ای سید حون روز عند آند، نماز عند مکرار و حون نماز کردی فرمان کن این خطای نامهرب عالم است لکن مراد دین امب است میگویند ای سید آنچه فرمودم بحای آروام را مرمای نامحای آردند، اسان را در آن حری است «لکم فيها حیر» این حیر در حیرت؟ مصطفی (ص) بیان کرد، گفتم اگر مرد مومن بوسه گو سفید بر در کند و در و سنان دهد همور بنوا آن نك گو سفید برسد که در روز عند فرمان کند مصطفی (ص) را بررسند اگر کسی در و سنان بود و طاف فرمان ندارد چه کند بنوا آن فرمان او را حاصل شود؟ - گفتم «چهار رکعت نماز کند، در هر رکعتی یکبار الحمد» خواند و یازد ناز سور «انا اعطساک الکون» الله سالی نواب سبب فرمان در دوان وی سبب کند

١٠٩ - سورة الكافرون - مكية

السورة الاولى

قوله تعالى « **بسم الله الرحمن الرحيم** » تمام خداوند فراح بحسان مهر ان
 « **قل يا ايها الكافرون** » (١) ، « **كواي محمد آن تا كروند كان**
 « **لا اعتد ما بعدون** » (٢) ، « **بسمي درسم آنچه سما مي درسمند**
 « **ولا انتم عابدون ما اعبد** » (٣) ، « **وسما بسمي درسمند آنچه من مي درسم**
 « **ولا انا عابد ما عبدتم** » (٤) ، « **ومن نحواهم درسمند آنچه سما مي درسمند**
 « **ولا انتم عابدون ما اعبد** » (٥) ، « **وسما نحواهم درسمند آنچه من مي درسم**
 « **لكم دينكم ولي دين** » (٦) ، « **كس سما سمارا و كس من مرا**

السورة البايه

این سور مکی است ، ه مکه فرود آمد نود و چهار حرف است و بیست و سه
 کلمه ، سن آت و درین سور يك آت مسح است
 « **لكم دينكم ولي دين** » نسخها آنه السف بروی عن حمير بن مطعم قال
 قال لي رسول الله (ص) « **احب ان تكون اذا حرج سعرا من امل اصحابك هيا و**
اكبرهم رادا » - قال قلت نعم فاني وامي اب يا رسول الله قال « **فافرا بهذا السور**
الحمير » **قل يا ايها الكافرون** ، و « **اذا جاء نصر الله** » ، و « **قل هو الله احد** » ، و
 « **قل اعوذ رب العلو** » ، و « **قل اعوذ برب الناس** » ، و كتب اخرج مع من ساء الله ان اخرج
 به في السفر فاكون ابدعهم هذا وافلهم رادا فما رلب ممد علمهت رسول الله (ص)
 وفراهم اكون من احسنهم هيا واكبرهم رادا حتى ارجع من سعري ذلك وروى ان
 رسول الله اوصى انا فروه الاسحفي برآء « **سورة الكافرون** » عند كل منام وفان
 « **هي برآء من الشرك** » وعن انس قال قال رسول الله (ص) « **قل يا ايها الكافرون** »

رب القرآن ، ومن ابي نوح كعب قال قال رسول الله (ص) «من قرأ سور «قل يا أيها الكافرون» فكأنما قرأ ربع القرآن و ساعدت منه مرد الساطن ، و يرى من الشرك و يعافى من الفرج الاكبر» وقال (ص) «مروا صبيانكم فليقرأوا عند المصام فلا يمرض لهم شيء» وقال ابن عباس لس في القرآن سورة استل سدا ليليس من هد السور لانها بوحيد و مرآء من الشرك قوله

«قل يا أيها الكافرون» قل الالموا للآم للحسن ، فهو على العموم و جمهور المفسرين على انها تزل في رهن من السكار احصوا فكان فهم الولد في المعرة والعاصي ابن وائل و امه نوح في حلف والاسود في عبد المطلب و الحارث بن قيس و صا دندهم فقالوا يا محمد هلم فليعد ما بعد سنة و بعد ما بعد سنة ؟ فان كل الذي حث به حبر امما في اند ما كفا قد سر كاك هه واحدنا خطا منه وان كان الذي ياند ما حراما عندك ، كمن قد سر كما في امرنا واحدنا خطاك منه فقال «معاد الله ان اسرك بالله عسر» و رزل السور فعدا رسول الله (ص) الى المسجد الحرام و فيه الملا من هرسى فصارها عليهم فبعد ذلك اسوامه وآدو وآدوا اصحابه واما وجه تكرير الكلام فان معنى الآ به

«لا اعد ما بعدون» في الحال «ولا انتم عائدون ما اعد» في الحال ، «ولا انا عائد ما عديم» في الاستعمال ، «ولا انتم عائدون ما اعد» في الاستعمال ان سحر معاي آسب كه عصم كرم و تكرم ، اي - لب «اعد» الآن «ولا انا عائد» فيما يستعمل و قوله «ما اعد» ناوبله من «اعد» وهذا خطا لمن سبق في علم الله ا هم لا يؤمنون كقوليه «سبحانه انه لن يوم من فومك الا من قد آمن» وقال اهل المعاي رل «القرآن» لسان العرب و على محار حطابهم ومن مذاههم السكرارازا مالموكند والافهام كما ان من مذاههم الصحف والابحارو قال القسسي سن برولهما رمان وذلك ان القرآن رل سنا عديء وآمه بعد آه فكأنهم قالوا «اعد» آله ماسه ، فعاد الله «قل» لهم «لا اعد ما بعدون» ، ثم قالوا بعد ذلك اسلم بصر آلهما ، فانزل الله

« ولا انا عابدٌ ما عبدتم » « ولا اسم عابدون ما اعبد » « لکم دینکم »
 السرك « وئی دینی » الاسلام وصل « لکم » حرآء دینکم « وئی » حرآء دینی ، كما
 قال « لنا اعمالنا ولکم اعمالکم » وهد الآ به مسوخته آ به السيف قرأ ابن کسر و
 بافع وحصص « وئی » بفتح الباء وقرأ الآ حرون باسكانها

الموة الثالثة

قوله عالي « بسم الله الرحمن الرحيم » اسم عربي ثم ما استعار الطواغر
 الا نأ نأ نأ بوفعه وما استعار السرائر الا نأ نأ نأ بوفعه ، فسوفعه وصل العابدون الى
 محاهدتهم و بوفعه و حد العار فون كمال مساهدتهم ، وبسمام محاهدتهم و حدوا آ حل
 موبهم ، وينوام مساهدتهم نالوا عاجل فرينهم
 نام حدوا ویدی که نأ نأ دل دوسان امید دینار او بهار حان دروسان در
 مرعرا در کرو ملأ و هر کس را بهاری و بهار مومنان ناد وصال او هر کجا راسی
 اسب آن راسی بنام او هر کجا سادی اسب آن سادی صحبت او هر کجا عسی
 اسب آن عس ساد او هر کجا سوری اسب آن سور مهر او ملک امروز ناد و صاحب
 او ، ملک فردا دینار و رصای او اسب کرامت و منزل ، اسب سعادت و حلال !
 حلالی نه تکلف ، سعادتی نه گراف

حصصی نه محار و ، معالی نه محال

در سرای طرب خون بکوف دست عمان

و جرح و هم فروشد سارگان حال

قوله « قل يا ايها الكافرون » « لا اعبد ما تعبدون » عبد الله عباس
 کف در قرآن سوری نسبت بر سلطان سحر و صمرا برین سور ، زیرا که بوجد
 محصن اسب و برآب ازسرك و بوجد دومان اسب بوجد افراز و بوجد معرف
 بوجد افراز بکنا گمن اسب و بوجد معرف بکنا دانسن بکنا گمن آنسب که
 گواهی دهی الله را بکنائی و ما کی در داب و صفای در داب از حجب و هرید و انار

ناك، و در صفات ارسنه و بطر و مسرناك صفات او نامعقول، كيف آن نامعقول، نامحاط و نامحدود اراو هام و افهام ديون و كس نداند كه چون؟ و نكنا داسن آنسكه او را حل حلاله در آلاء و نعمنا نكانه داني و هاب و معطى اوست نكانه هاب و معيم اوست نكانه در كه و كرا اوست نكانه در فصل و در لطف اوست نكانه در رحمت و در ميب اوست نكانه نه كس را حرار وى سكرت و ميب و نه بكس حرار وى حولت و هوب نه ديكري را حرار وى مع اسب و معيب نكنا مومن موحد كه سماع آفات يوحد بر و نافع سانس آفت كه مرافق بر سكون و حر ك ك نمازد نك نفس بي احارب سربعت و طر يفت بر نند طاهر بمران سربعت بر كسد، و ناطن بندگان جمعيت در كسد، و تعطه اسلي را از اعتماد بر هر دو ناك دارد، كه گفته اند السعد من له طاهر موافق للسريعه و ناطن منافع للجمعية و هو مسرى من الاعتماد على سريعه و جمعيه اگر در اى بر خود س اعتماد بود، هو سب معص و بهود ب صرف ناسد اى حوامرد اگر از آنجا كه اعلى العلى اسب نا آنجا كه حب البرى اسب همه ارطاعات و عبادات بر كمي حبان نبود كه در اى از خودى خود دسب بدارى و حوسن را نسبي، با خود را نارس بر بن همه عالم نداني، اس را را نسائي **نوالقاسم** نصر نادى را گفند از مسايح كندسه آنجا سنان را بود در اصبج حر هسب؟ كعب درد نا ناه آن هسب؟ در حمله برا دلى ناند كه درد درد و مصيب نا ناه بود، ناسادى عر ناه، ان الله تعالى يسمع الصبح الفارع عيسى مرهم (ع) صبح خاى فرار نكرهسى، كرد عالم سناحب كردى گفند سب حسب؟ - كعب بر امند آنكه قدم بر خالى هم كه رورى قدم صديقى آنجا رسند ناسد نا آن قدمگا گنا مارا سمع و د، اگر درد همه اولاء عالم و صديقان درهم كندارند، در كرد درد قدم عيسى ناك نرسد و نمار و سور او در بن را حسن بود، خرافنا مملوه من الطاعات فعلك ندر من الاعمار والائسار

۹۹ - سورة النور - المدنية

النورة الاولى

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند فراح بحساس مهربان
 «اذا جاء نصر الله» چون ماری الله مرسد «والفتح» (۱)، وکساد [مکه]
 «وراب الناس» و مردمان را مری «يدخلون في دين الله» که در دین
 خدا می آمد «الواحا» (۲)، حوا حوا، کرو کرو
 «فتح محمد رقب» سبای خداوند حوس را [سرا و سراوی و خدائی را]
 «واسعفره» و آمرس حوا او «انه كان نونا» (۳)، که او خداوند و نه بدر است
 [همسه]

النورة الثانية

این سوره همداد و هفت حرف است، بورد کلمه سه آت جمله نه مدینه
 فرو آمد قومی گمید مگی است، این سوره نه مکه فرو آمد و درین سوره فاسح و
 مسوح است و در حیرت از مصطفی (ص) «هر که این سوره بخواند، حناست
 که با مصطفی (ص) در مکه آید حاضر شود و مواب و کرامت آن جمع
 رسد» فوله

«اذا جاء نصر الله والفتح» جمهور مفسران بر آنند که این فتح، فتح
 مکه است و شرح این قصه رفول محمد بن استحق بن نادر و رفول علما اصحاب
 احبار آنست که رسول خدا (ص) سال حدیسه او را ۱ هجری صلح اماد، شرط آنکه
 از قبل عرب هر که خواهد در عهد و امان رسول خدا (ص) شود و هر که خواهد در
 عهد و عهد هجری سود نو حراعه در عهد و امان رسول خدا سدد و نو تکر در

عهد فریسی شدند و پس از مبعث مصطفی (ص) میان این دو قبیله عداوت و دشمنی
آنکه بنوعی حراغه یکی را کینه بودند از بی تکر و آسان آن عداوت در دل گرفته
بودند، و بنوعی آن خصومت و کینه در دل داسه خون آن سلح افناد رسول (ص)
به مدینه نارسد و مگهان سلاح نبهاندند و امن شدند خون سالی برآمد سوونگر
از مگهان ناری خواستند و بر بی حراغه افنادند و حلمی را نکسیدند و باقی بهر مبعث
شدند حریفیل (ع) از نعام حق حل حلاله آمد و رسول (ص) را خبر داد که آسان
من عهد کردند اکون نسح را کی به مکه رو، که رف صبح آمد و بنوعی حراغه
میرامه رسول (ص) فرسادی، و رسول خود خبر داسه فریش خون داسید که
رسول خدا (ص) از آن حال خبر یافت برسدند و وعی عظیم در دل آسان افناد گسند
نباند که رسول آسان را ناری دهد و بر ما خبر سوید یوسفیان را فرارا کردند ما
به مدینه سود و از رسول خدا (ص) عذر خواهد حریفیل (ع) آمد و رسول را خبر دادار
آمدن یوسفیان و رسول نازان را گفت که یوسفیان بنده می آید و من قبول نخواهم
کرد یوسفیان خون به مدینه رسد، بحسب پدر خانه فاطمه علیها السلام شد و وقت
خود نگف فاطمه (ع) گفت این کار بر کمر آسان است که حدیث بران در آن گسند
نس سرد یک رسول (ص) شد، و رسول (ص) من از آن نگف که مگهان عهد نکسند
و بر جواب سخنان وی داد ما یوسفیان بومند بر حاسب و بر دل ام حبسه دحس
خونس شد که عال رسول بود و آن روز و نوب رسول آنا بود طمی ارادیم عکالی
از کرد که رسول (ص) بر آنا نسبی یوسفیان خواست که ر آنا نسند،
ام حبسه نگداس، گفت این حافه رسول (ص) و حای رسول (ص) است، کافر را
ناعباس کفر برسد و سر د که بر حافه و حای رسول (ص) نسند، یوسفیان عمنگی
و بومند ناز کسب و صد مکه کرد نس رسول (ص) مهاجر و اها را جمع کرد و
گف آسان را را سارید که سفر می اندسد نازان را دسوار آمد که سفر روم
می بنداسند، از آنکه خبر روم آمد بود و رسول (ص) حدیث مکه نبهان داس ما
آن ساعت که فرارا بود نبرون آمد ما د هر از سوار نباد و سوی مکه رف و فرمود

که سر راهها فرو گیرند تا نفس اربها کسی نماند نرسد. زنی بود نام وی ساره معصیه بود و سر در میان لشکر حامه سویی کردی، ملطفه ای شد از حاطب بن ابی لیله ه. مکه و قهقهه این زن و این ملطفه در آمدند سور المصطفی مان کرد شد پس رسول خدا (ص) با لشکر اسلام روید تا بقطیف رسیدند و اهل مکه را از اسان خبر ده، اما همی نرسیدند و یوسفیان را گفتند هیچ ح. را از محمد (ص) نمی رسد و ما را دل مضروب؟ انکی را بر سر ناحیه را آورد یوسفیان گفت این کار مست من خود بروم و حقیقت این حال باز دائم یوسفیان با حکیم بن حرام رویدند برا مدینه تا بقطیف رسیدند شب و همه کو و دست و سحر را رو سائی دیدند از خرافات و آسمها که افروخته بودند یوسفیان تعجب همی کرد که این مکره محمد (ص) است که او را حمد بن سنا و حسم بن اسد و عباس بن عبد المطلب آن سب از لشکر گاه برون آمد بود، و محسن احبار همی کرد یوسفیان روی رسد، و ده ان عباس و یوسفیان دوسوی بود از قدیم، باز گفت ای یوسفیان و اسحاق چگونه افشادی؟ باین وقت اگر عمر ترا در باند ترا هلاک کند! آنگاه او را ر مرکوب خود رساند و ردیف حوس صاحب عمر همان صاحب برون آمده و ده، حوس یوسفیان را دیدد ببع بر کسید و قصد قتل وی کرد عباس گفت ای عمر او در میان مست! پس عمر رفت با رسول (ص) را خبر کند عباس تر سناست تا هر دو بهم بدر حمله رسول (ص) رسیدند عمر گفت با رسول الله خدا ان یوسفیان عدو الله قد امکن الله منه به ر عهد و لاعقد فلعسی اصرب عنه! عباس گفت با رسول الله ای خدا حربه! پس رسول خدا (ص) او را امان داد و قصد عمر از وی باز داشت و او را ۴۸ سال سپرد، گفت «امست بواورای حمله حوس بر» عباس او را بحمله حوس رد دیگر روز آمدند بحضر رسول (ص) آمد رسول گفت «و بحک ما یوسفیان الی بان لك ان ملان لاله لا اله الا الله و ای رسول الله؟» یوسفیان گفت با ای اب و امی ما اوصلک و احلمک و اکرمک و الله لعن طمسان لو کسان مع الله الهه ره لعن اعی سنا مادر و در من فدای تو ناد ای محمد چه حلیم و کریم که بوئی و چه بردار و بر گوار و کریم طبع و حوس حوی

که بویی ای محمد و الله که طن من حنايب که اگر ما الله حدائی دیگر
بودی اړوکاری نکسادی ومارا نکړ آمښی رسول (ص) گف «ما ما سفيان لمي داني
که من رسول حذام؟» يوسفان گف حبری اربان معنی دردل من می بود عباس
گف وبعك ما ناسفيان اسلم واسهدان لاآله الاالله وان محمد رسول الله قبل ان
نصر بعنك يوسفان حون ابن سحر از عباس پسند، کلمه شهادت مکف و مسلمان
گفت عباس گف ما رسول الله ابن يوسفان مردی در رگه من است و مهاجر
دوست دارد ما وی کرامتی کن برو نواحمی نه رسول (ص) فرمود «من دخل دار
ابی سفيان فهو آمن ومن دخل المسجد فهو آمن ومن اعلى عليه ناه فهو آمن» يوسفیان
خواست که اربس برود نه مکه رسول (ص) عباس را گف «احسنه بمصنوع الوادی
حیی عمر علیه حیود الله فراها» او را رهگذر لسكر اسلام بنادر ما همه را پسند
عباس او را بر معز لسكر اسلام بنادست فوج فوج، حو حو، کرد و پس کرد و پس
بروی همی گنستند و عباس و برا همی گف که اسان که اند وار کدام فسله اند
و هر قوم که همی گنستند فرا عباس مکف افهم ابن احك؟ با آنکه که وفدی عظیم
در آمد ارمهاجر و انصار و رسول (ص) در میان اسان حون ما در میان سارگان
يوسفان گف در رگه ملکی سندان را در زاد بوا عباس گف وبعك ما ناسفيان
ابن نه ملك است که ابن نمون است و او ملك است که او سعامر حدائی است و رسول
(ص) بر نافع ای نسبه است مبارك حو من دونا کرده و ربح مریس بالان نهاده
همی گف «ااعد لاآله الا هو وحدث صدق وعد وصرعند واعر حند وهرم الاحراب
وحد» پس يوسفان اربس رف و در مکه شد و گف محمد آمد ناساهی عظیم
که کس طاف آن ندارد مردمان همی گریختند، بعضی میگو همی آمدند بعضی در
مسجد، بعضی در سرای يوسفان با سرای وی برسد و بعضی همی آمدند و دست بردر
سرای وی می نهادند آنکه مکساعب از رور قبل کردند، و هی العبر الصبح فالآتي (ص)
يوم فتح مكة فان هذا البلد حرمه الله يوم خلق السموات والارض فهو حرام حرمه الله
الي يوم القامة وانه لن يحل الفلان فيه لاحد فلي ولم يحل لي الا ساعة من نهار

یهو حرام^۱ بمعرفه الله الی یوم الصامه^۲ من مکشای مردمان هراعه را دسوری داد بعمل، آنکه نهی کرد، گفت «لاصلوا احدا الا من فایکم»، و جمعی مسرکان آن روز باهم امادند؛ عرب چهار هزار مرد، یسرو و سر حلیانسان عکرمه^۳ بن ابی جهل بود و مقس بن صان^۴ و سهیل بن عمرو و صفوان بن امیه، یک زمان با خالد ولید و سناء اسلام جنگ کردند، آخر بهریمت شدند و در هک^۵ بحر آن یک زمان قتل یزید و رسول خدا (ص) می خند را با مرد کرد که اسان را میکشد اگر در یابند من قومی را از اسان در یابند و کسند و قومی را در یابند و آخر مسلمان شدند من رسول خدا (ص) در مسجده سد و طواف کرد و در خانه کعبه باز کرد و بهر مرد نامان را حمله یرون انداختند و میکشند و هیل را که سبهم و آسانه در یفکند بر گذرگاه مردم، با هر کسی قدم مروی نهی و حمار و حواری وی سدامسود آنکه رسول (ص) لال را فرمود با برنام کعبه نانک نماز گفت و مسلمانان در مسجده آمدند و رسول (ص) دست در حمله آویخت و گفت «لا اله الا الله وحد، الحمد لله وحده، صدق وعد و بهر خند و حرم الاحرار وحد» مردمان همی آمدند گرو گرو در دین اسلام، حنائک رب المر گفت

«وراب الناس ندخلون فی دین الله افواجا» و گفته اند رسول خدا (ص) حله در کعبه بگرفت و روی با قوم کرد، گفت «ماذا افول و مانعولون؟» سهیل ابی عمرو و بر حاسب، گفت حکوم با رسول الله؟ اگر گویم اصلی، اصلی، اگر گویم کریمی، اریو کریم برو حلم بر کس سبب الیکن و حسی اماد همان بود قوم بو و آن وحسب بمعرفه امادی، آخر عرب و مکریم بمیان قوم خود از آمدی اگر رد یک احاب عرب و مکریم بودی رد یک افارب عرب و مکریم بر یاسی بو آن کن که سرای طبع کریم و خلق عظیم بواسط رسول (ص) گفت «من امرور آن مسگویم با سما که برادرم یوسف (ع) گفت ا مرادان حوسی لا رب علیکم الیوم بمعرفه لکم وهو ارحم الراحمین»، قال محمد بن اسحاق کان جمع من یهد فتح هک^۶ من المسلمین عیر آلاف و کان هک^۷ لمسر لال یمن من رمضان سه همان واقام رسول الله (ص)

بمكة بعد فتحها خمس عشرة ليلة بعد الصلوة ثم خرج إلى هوان ووثقيف وقد نزلوا جميعاً قوله

«أدأجآ نصر الله والصح» قال ابن عباس لما أهدى رسول الله (ص) من عرو حين أنزل هذه السور عليه وقبل حآ نصر الله حين هاجر وآوا الأصار و بوجه الله العنابل وكانه ملوك الأرض وفتح عليه مكة وسرع له السرايع و أحكم له الأحكام وعقد الألونه وحمد الحمود وحط بما وعرفات وكسرت الأصنام وحاصب حمل الإسلام المحار، وسرت على أهل الكتاب الحره وحافه ملك الروم

«وراب الناس يدخلون في دين الله أفواجا» كان فيما قبل صدقه الرجل وصدقه المرأ على ح ف من الناس يعاسي من الأدي بلاد عظيما فلما دنا أحله يقصف عليه الناس فكانت المنلة ناسه ناسرها صدقونه و يحاهدون معه و يملكون عنه حتى انه أهل اليهم بمائلها ومحالها فربهم سرورا عظيما وقال «انكم أهل اليمن ارق الناس أفئد الايمان بمان والحكمة بمانه» وقال الحنسي لما فتح الله عز وجل على رسوله مكة قال العرب بعضهم لبعض انبا العوم لا يذنان لكم هو آء فعملوا «ندخلون في دين الله أفواجا» وروى ابن السني (ص) قال «ان الناس دخلوا في دين الله أفواجا» وسبحر حون منه «أفواجا» قوله

«فصبح بحمد ربك» اي - صل لله سكر على نعمه عليك و قبل «صبح بحمد الله» لا بحمد غيره قال عائشة كان رسول الله (ص) في آخر عمر مكر في ركوعه وسجود «سبحانك اللهم وبحمدك اللهم اغفر لي وب علي» ما اول هذه الآله وفي روايه «سبحانك اللهم وبحمدك اسعرك وابوب النك» قال أهل اللغة معنى الواو في قوله «وبحمدك» اي - سبحك اللهم بحمحم آلامك وبحمدك - بحك وهل لما نزلت هذه السور ، قال رسول الله (ص) «قد نعتني بنسي» قال الحنسي اعلم انه قد امرت أحله وامر بالسبح والنبوه لحجم له نال ناد في العمل الصالح وعن أم سلمه قال كان رسول الله (ص) يأخر لا نوم ولا بعد ولا نحي ولا يذهب الا قال «سبحان الله وبحمد اسعرك وابوب الله» فلما نزل رسول الله مالك لا نوم ولا بعد ولا نحي ولا

بدها الاقلب «سمحان الله واسمعه الله وابوب الله»؟ - قال «فأنت امرت بها» ثم قرأ
 «اذا جاء نصر الله والفتح» حتى حسمها وقال مقاتل لما نزلت هذه السور
 فراها رسول الله (ص) على اصحابه وفهم انونكر وعمر وسعد بن ابی وقاص، فخرجوا
 واستسروا، وسمعها العباس فكتب الى اهل له رسول الله (ص) «ما سكتك اعم»؟ - قال
 نعمت اليك منك - قال «اهلكما» قول «عباس النبي (ص) بعد هاتين ما رأى فيهما
 صاحبكما مسسرا وهذه السور سمي سور «الوديع»

السورة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» «بسم الله» كسف الكروب، «بسم الله»
 سر المصوب، «بسم الله» «عمر النبوت»

گمان «بسم الله» خدایا در نور کند سترامسرور کند، طاعت را ضرور کند،
 گناه را معذور کند هرگز در دل و زبان نام الله نفس بود، اگر چه در آب و در آس
 بود، عین او با نام الله حوس بود هر بر بند ای که در دل وی سوواله بود، بر کوار
 بنده ای که در زبان وی ذکر الله بود و رگ های دین حین گشاده اند من اس الموم
 بکلامه انس عدا سلامه هر کرا درین سرای راحت کلام اوست، فردا در هست او را
 لذت سلام اوست مکی از بر رگان دین در مباحات گشاده

آلهی هر چه مرا اودینا نصیب است، کافران د، و آنچه مرا از عینی نصیب است،
 بمومنان ده مرا درین جهان باد و نام بوس، و در آن جهان دیندار و سلام و س ا قوله
 «اذا جاء نصر الله والفتح» حور این سوره از آسمان فرو آمد، رسول خدا
 (ص) گفت «ما حیرت لی نعم الی عسی»! این سوره از وفات ما حیرت دهد، که را
 فما می نماید رفت، و سرب زهر مرگ می نماید حسد و در خاک لحد می نماید حبس!
 حیرت لی گفت ای سید آن جهان برا بهار این جهان و حواحق برا، از دیندار حلق
 ای سید، هر چند که راه بندو فاسد، اما فاطر بنی ما است و ما وسیله لها است

ای خوانمرد اگر در کل کون با کسی مسامحه ای رسمی دزدی مرگه آنکس حر
مصطفی عربی بودی اهر چند در سیم بود آن سید (ص) او صدق دزد بر آمد ، آفتابی
روس و دار فلک افسال مسامحه آسمان و زمین بدو آراسته ، نا این همه کرامت او را گنبد
«اِنَّكَ مَبْرُورٌ بِمَا تَصْنَعُ» ای سید قدم در این سرای آده نهادی ، عالم کون در قدم
آوردی باز آی بحسب که عالم آید روس بواسطه سعید قناب در اسطار سعادت
واسطه جمال فردوسان عاصی و هر جمال بواسطه آسان حسرت مامسان و قدم معرفت
بواسطه ای سید هر چه در آفرینش حلقه در گامی کویند ، و با مولائی یکی را
جواب بست ، و همدیگر را نارسب ای خوانمرد ، وفات او بست حیرت قبل مسکست ،
سازیدن او دین اسلام خون گریست ، بمعارف او ایمان تمام بست آن روز که
سماری در سینه او بکوفه او بان کلمه لا اله الا الله بلرزد و چه صفت ؟ سعد معاد مکی
ارحاکران حسرت وی و خون او دنیا برف ، حسرت سو (ص) این حیرت دارد
که «اَهِمَّ الْعَرْشُ لِمَوْتِ سَعْدِ بْنِ مَعَادٍ» بموت سعد معاد عرش رحمان بلرزد ، پس
نگا کن با بافرای سید حال چگونه باشد ؟ آخر بر نظری صحافه آن بود که سید (ص)
از حجر بیرون آمد باطس همه درد گرفته ، رخسارش درد گسته ، بن صعب و
صعب سد يك دست بر کف علی (ع) نهاد ، و دیگر دست بر دوش فصل از
حجر بمسجد آمد دو رکعت نماز کرد بست بمحراب باز نهاد ، روی بسازان
کرد ، او دند او آب روان گشت صحافه دانستند که سید (ص) وداع خواهد
کرد ، و آن دنیا باز بس است که بر جمال او خواهد دند سخن ملبس
او بخواهند سید محراب از او جدا خواهد ماند جهان از رفس وی
ناریک خواهد شد حیرت قبل بر بسعادت نماید رضوان بر بساوت باشد سید (ص)
ارحیجر بجا خواهد رف و از بر زمین در لحد خواهد حفت ای در بنا که آن جمال
بر کمال که سلوب اندوهگمان و آرام دل مستحسان بود در حاک خواهد سد ، و حاک
رسم ما خواهد بست ما حیرت آسمان بر او که برسم ؟ درمان درد هجران او که
خویم ؟ اندسه دل ما که گویم ؟ همحسان حروس صحافه در مسجد افتاده و کرد

نومندی بر حصارها بنیسه ، و حرام سادی در سینه ها فرو مرد ، ایمان همگان آو
و آسد همه گوس فرا داسه ناسند (من) چه گوید ؟ سید بلط سیرین و سخن
بر آفرین کف «ای نارای من ، ای عزیزان وای عریان ای مهاجر و انصار ، بندود ناسند
که عمر ما را نهان آمد و حساب ما فداک شد و دندار ما با قصاب اعیان ما را بندود
میکنم و همه امرا که هستند خواهند و بندود میکنم سلام من به همه ام رسانید و
میگویند که ما را آرزوی دندار شما بود ، لشکر اهل کمن میگذارد و مرگ سبوح
آورد ، از حصر آمدن و بار حصر رفتم ، سب من نکا دارید فریضه حق
میگرارید ، بیمار نکا دارید ، بدگان را نکو دارید ، بسمان را میوارید همه را
بندود کردم ، همه را جدا کردم خداوند همه را میسر دم ، نه تو تکر و عمر و
عیمان و علی (ع) نمی سازم آدم مرود سرد موسی سرادر سرد خداوند
من همه را موسی سازم نگاه داران یونان ، و در حیات و رعایت خودشان ندار
بنامی همه وفات در سور الانشاء سرخ داد ام

«اذا جاء نصر الله والفتح» این «نصر» و «فتح» همانست که آنجا کف
«نصر من الله وفتح قریب» بر لسان اسرار ردو اهل فهم «نصر» نصرت دلست رسا
نفس و «فتح» گساده سرستان سرب است سما حقیقت و این نصرت در حرا به
حکمت است و مفصاح این «فتح» در حرا به مست ناهردنی دیو رسد دمی که
دیو رسد ، دست سعادتست که در آستان حرقه سرب نمود ، ساعد این دست ارا ایمان
ود ارو از یوحید ، انگستان از معرف آنکه این دست هر خای که کسیده گردد
این معرفه در مس می رند که

«حاشا نصر الله» حسن منصور را گفند دست دعا در این نایست عباد ؟ -

کف نه این و نه آن اگر دست دعا است با نمان نصبت من برسد و آن سرک را
مردان است و اگر دست عبادت با نمان بکلف سرعی و سرطی من برسد و آن دهلر
سرای ایمان است دمی که از آفرینش ر ررسد آن دست سعادت دست در سرامد
عبادت میواری ، ناحود کی رون آید و دست ر که نه ؟

سپلی گفت ما در حال حوس فروماندیم گا ناسد که بک موی دند حوس
 کونن ار جای برداریم، و گا بود که حدان طاف نمائد که بک موی حوس را
 حقالی کسم حصن منصور اورا گفت آن حال که کونن را بک موی ار جای
 برداری برداسه عصاب ناسی و آن ساع که بک موی حوس را حقالی نموانی
 کرد، ار دسب عصاب در افناد ناسی و سورن و صعب درهم سکسه

۱۱۱ - سورة تبت = مکیه

النوة الاولى

فوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» نام خداوند فراح بحساس مهربان
 «تبت ندا ابی لهب» زبان کلر نادا دو دسب نو لهب «وب» (۱) «و زبان کار
 مادا او ناوبی» او

«ما اعنى عه مائه» ساند او رانکار مال او د وما کسب (۲) «[ونه آئمه راد] و نه
 آئمه فرادسب آورد [ارس جهان]

«صلي نار آ داب لهب» (۳) «سورد و سورايد اورا نا آسى ربانه زبان
 «وامرأة حماله الحطب» (۴) «ورن او آن همرم کس [و آس امرور بر مردمان
 سحر حس]

«في حدها حل من مد» (۵) «در کردن او رسی از حری سحر نافه

النوة الثانية

ان سور هماد وهب حرفس بسب کلمه و سحر آبه حمله همکه فرو آمد
 و درین سور ناسح و مسوح بسب و در حیرت از ابی کهب ارسامر (ص) «هر که
 ان سور بر خواند، امید مند ارم که او را نو لهب اندر دورح جمع نکند،
 فوله

«تبت ندا ابی لهب» کسی انا لهب فی القرآن لانه کاتب الایم، کان اسمه
 عند العری و العری سحره کاتب حدها نصف بالطائف، فطمها جالدين الولد و
 قال انو لهب لب، اما کاتب کسه اناعیة کسی اسم الاکبر عیبه و کسه عیبه
 انو واسع الذی قبله الاسد فال هذا العائل کسی نانی لهب لحماله وحسبه و کان

احول وكان عم رسول الله (ص) وكان اسد الناس على رسول الله واحبهم لسانا قال
 اهل البصر لثا رلب فواندر صريك الاقرين، ابي رسول الله (ص) الصفا فمعد عليه م
 نادى ' يا صاحبا ' فاحمض الناس اليه من رجل بحىء ومن رجل بمع رسول الله (ص)
 رسول الله (ص) ' يا بني عند مناف يا بني عند المظلب اراهم لواحبركم ان حبالاً
 سمح هذا الحبل يريد ان يصر عليكم اكسم مصدق ' - قالوا نعم ما حرمنا عليك كذباً
 قال ' ها ابي يدر لكم من يدى عذاب شديد ' - فقال ابو لهب ' تآلك انما جمعنا لهذا ؟
 فانزل الله تعالى ' تب هذا ابي لهب ' وفيل جمع الاقرين من اهل بيته وعمر من
 عطماء قرش والجمعهم ثم دعاهم الى الله والى صديقه ووعدهم عليه طاعة العرب ومملك
 الدنيا وعز الابد فقال ابو لهب من سهم الهدا جمعنا ؟ يا لك افرل

' تب هذا ابي لهب ' اى - حارب وحسرت اسد الفعل الى البد والمراد به
 نفسه على عاده العرب في البصر بعض الشيء عن كلفه ، كعوله ' بما قدمت ايديكم '
 وفيل المراد به ماله ومملكه فقال فلان قليل داب البد يعنون به المال وفيل
 ' تب هذا ابي لهب ' لعنه على ماله وولد ' ووب ' لعنه على نفسه وفيل
 الاول دعاء والثاني حشر ، كما قال عمر الله لك وقد فعل اهلكه الله وقد فعل قرأ
 ابن كثير ' ابي لهب ' ساكنه الهاء وهى لعنه مثل هروهر وفيل ايما اصاب الساب
 الى يديه لانه احدث حرا قرمى رسول الله (ص) وعن ابن عباس قال لثا حلل الله العلم
 قال ' اكبت ما هو كائن ' فكبت فيما كبت

' تب هذا ابي لهب وب ' قال اهل البصر لثا اندرهم رسول الله (ص) قال
 ابو لهب ان كان ما بعوله ان احى حفا فاني امدى نفسي بما لى فانزل الله عز وجل
 ' ما اعنى عنه ماله ' اى - ما معنى قال ابو لهب العالة بمعنى - اعضامه ، وكان
 صاحب سائمة ومواس ' وما كبت ' معنى وما ولد وفى الحشر عن النبى (ص) ' ولد
 الرجل من كسبه ' ثم اوعد بالنار فقال

' سصلى ناراً ذاب لهب ' اى - سيدخل ناراً يلهب عليه ، اى - سيدخله الله

ناراً ذاب استعال

« وامرأته » ام حصلت لب حرب بن امية احب ابي صفوان و كاتب عوراء
 « حمالة الحطب » اى - تعاله الحذبت والكذب قال ابن عباس كاتب ياتى بالسوك
 فمطرحه بالليل في طريق رسول الله (ص) واصحابه لمعهم وقال القدي كاتب
 يسمى بالسبعة فلعى العداوة بين الناس من قول العرب فلان يحط على الناس
 ابن حنابل كه نارسا كوسد « يوهرم برمنه » يعنى برمناعال قال السى (ص)
 « لا يدخل الجنة ههنا » و فى رواه اخرى « لا يدخل الجنة ههنا » و حكى عن
 السافعى انه قال من اطراك فى وجهك بما لى فك ههنا سمك ومن يعل لك يعل
 عك ، و من ثم عندك ثم بك و من اذا ارضه قال فكما لى فك فكذلك اذا
 اسخطه قال فك ما لى فك و هل فى قوله « حمالة الحطب » كاتب يعتر رسول
 الله (ص) بالعر و يحط على ظهرها من صبغ القل فسب بذلك قرأ عاصم
 « حمالة » بالمص على الدم كعوله « ملعون » و قرأ الآخرون بالرفع وله وجهان
 احدهما « يصلى » نارا ذاب لهب « هو » وامرأته حمالة الحطب « والباي » وامرأته
 حمالة الحطب « فى النار اسافوله

« فى حديد » اى - فى عهها « حبل من مسد » سلسله من حديد درعها سبعون
 ذراعا يدخل فى فيها ويخرج من دبرها ويلوى سائرها فى عهها واصله من المسد وهو
 العبل فالسد ما قبل واحكم من اى سى كان ، يعنى السلسله التى فى عهها قبل من
 الحديد فلا محكما وقال مقابل « من مسد » اى - من لب قال الصغائى فى
 الدنيا من لب وفى الآخر من نار ، وذلك اللف هو اللف لالدى كاتب يحط ههنا
 هى ذاب يوم حامله حرمه فاعب فمعد على حجر سمرج فانها ملك فحديها من
 حلقها فاهلكها

السورة الثالثة

قوله « بسم الله الرحمن الرحيم » اسم ملك بحرب المعول عن ادراك عظمه

و بلاشب فی محار رحمته و طرب العلوب بالطاف فرسته و بر روح الارواح بنسب محبت
طاحب الاسرار و ناهب العاراب و بطلب الرسوم و انبهب العلوم و مسح الاحبار
و طمس الآثار و نسب الادکار و جلب الدنار و عصب الاصابه و لم یس الا الارل و العدم
و الحیروب و العظم و السماه السرمندی، و الکرم و العشاء الارلی و العسم

سام او که نه حرار و نادسا اسب، و نه حرار و معبود ساحدان را مسحود اسب،
و فاصدان را معبود بنسب ارکی قائم بنسب ارسع فادر بنسب ارهر و خودی موجود
حدان و بندی معروف، فصل و لطف موصوف مکرر و خود دلهای دوسمان را عیاست و
حانیهای مو حدان را مسهود مکی بی طابع معقول و روزگار س مسعود، مکی
بی حساب مردود و اردرگا او مطرود نه آنجا بنسب و نه امضا خود، حکمی اسب
میرم و صابی معهود، «و مانو حر الا لاجل معنود» فوله

«تب ند! انی لثب» چه کرد بولهب که درازل نصیب اوداع حرمان آمد؟
چه آورد بونکر در اول که ناح سعادت و کرامت بر فرو روزگار س نهادند؟! بو
کوئی که بولهب ار آن سعی کسب که کافر آمد! و بونکر ار آن سصد کسب که
مسلمان آمد؟! را حصص عکس اسب! بو کمر در سعادت دان نه سعادت در کفر
و اسلام در سعادت دان و سعادت در اسلام! این کار سب رفته و بود و در اول بردا حنه
هر طرف گفت آ از حکمی بنسب ارمن رفته همان ار گمبازی که خود
رانی گمبه، ندانم که ساد رم ما آسعه؟! بنسب ار آنم که آن فادر درازل چه گمبه؟!
سکه اصحاب الکجه و رنگ کفر داس و لناس للعام ناعو و طرار دین داس، لکن
سعادت و سعادت اولی ار هر دو جانب در کمین بود لاجرم خون دول روی نمود، بوس
آن سکه از روی صورت در للعام بوسانیدند گمبند «فصله کمل الکلب» و مرقع
للعام در آن سکه و سدن! ۲، گمبند «بلنه رابعهم کلهم»

۱۱۲- سورة الاخلاص - مكية

السورة الاولى

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » نام خداوند فراح بحساس مهربان
 « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ^(۱) » بگو [ای محمد] اوست آن خدای بیکانه
 « اللَّهُ الصَّمَدُ ^(۲) » الله تبار خدای همه تبار خدایان است
 « لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ^(۳) » تراود نه زادند او را ، [نه از حراس و نه از کس ،
 او محوسب است و س]
 « وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ^(۴) » و نبود هیچکس او را همسا [و نه در حور ، نه
 همسا و نه هم]

السورة الثانية

این سوره « الاخلاص » بقول بعضی مفسران مکی است ، نه مکه فرو آمده ،
 و بقول بعضی نه مدینه فرو آمد چهار آیت است ، نازد کلمه ، چهل و نه حرف و
 درین سوره نه تاسع است و نه مسووح و حمر در سب است که مصطفی (ص) گفت
 « هر که سوره « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ » بخواند ، حائض که مک سه نیک فرآین خواند ،
 اصحاب محسن و اهل معانی گمشد این از مهر آن گفت که جمله علوم فرآین سه
 قسم است مک قسم از آن ذکر بوحید است و صغاب الله عرسانه ، دیگر قسم اوامر و
 نواهی که از تکالیف سرع است سدیگر قسم قصص انشاء و قصون مواعط و این سوره
 « الاخلاص » مسلسل بر مجرد بوحید و ذکر صغاب الله پس در ضمن این سوره
 بلب علوم فرآین است بر طریق احوال ازین جهت گفت « هر که این سوره بخواند ،
 بواب وی حید است که بلب فرآین بخواند ، و روی عنانی الدردا عن النسی (ص)

«أبعز أحدكم أن يرأى القرآن في ليلة؟» قلت يا رسول الله من يطو ذلك؟ - قال «أقرؤا» قل هو الله أحد، فإنه بعد لب القرآن، وعن أبي هريرة (ص) أن النبي (ص) سمع رجلاً قرأ قل هو الله أحد، فقال «وحسب» حلت ما وحسب؟ - قال «الحق» وقال (ص) «من أراد أن ينام على فراشه فنام على بطنه، ثم قرأ ما مره قل هو الله أحد، إذا كان يوم الصلوة يقول له الرب «يا عذبي أدخل علي بمسك الجنة» وقال أنس أن رجلاً قال يا رسول الله اني احت هذه السورة قل هو الله أحد» قال «إن حكت أناها ندخلك الجنة» وعن سهل بن سعد قال جاء رجل إلى النبي (ص) فسكاته العروس وسوا المعاص فقال له رسول الله (ص) «إذا دخلت مسك فسلم إن كان فمأخذ، وإن لم يكن فمأخذ فسلم على وأقرأ قل هو الله أحد» مره واحد» ففعل الرجل فأد الله عليه رزقا فافس على حرائره وعن حريز بن عبد الله قال قال رسول الله (ص) «من قرأ قل هو الله أحد» حين يدخل منزله فب العروس أهل ذلك المنزل والحران، وعن أنس بن مالك قال كما مع رسول الله (ص) بموك فطلب السمن فساء وسعاع وفور لم أرها فطلب فسمامى فاني حريز بن رسول الله (ص) فقال «يا حريز مالي أرى السمن اليوم فطلب فساء وبور وسعاع لم أرها فطلب فسمامى» - قال «ذاك أن معاوية بن أبي معاوية الليثي مات بالمدينة اليوم فب الله سمع من المملك يسألون عليه فقال «وبذلك؟» - قال «كان كمر فرآه» قل هو الله أحد» بالليل والنهار وفي ممسا وسمامه وفور ففعل ذلك يا رسول الله أن افصل لك الأرض فملى عليه؟ - قال «نعم» فملى عليه بم رجع وعن أبي بن كعب قال سئل النبي (ص) عن يوان قل هو الله أحد» فقال «من قرأ قل هو الله أحد» سائر البحر على معرق رأسه من عمان السماء وورل عليه السكينة وعسبه الرحمة وله دوى حول العرس وبط الله إلى فاربا فلا ساله سالا لا اعطا اما وسعمله في كلاءه وحرر» وعن حابر قال قال رسول الله (ص) «من قرأ قل هو الله أحد» في كل يوم خمس مره يودى يوم الصلوة من فر ما مدح الله فم فادخل الجنة وعن ابن عباس عن النبي (ص) قال «الاد لكم على كلمه يحكم من الاسراك بالله مرؤن قل هو الله أحد» صد منكم

أما سبب نزول هـد السوره في قول مقاتل وقباده و الصّحاح ان ناسا من اليهود
 حاؤا الى رسول الله (ص) فقالوا صعلنا ريك؟ فان الله انزل به في التّوريه، فاحسن نامن اى
 سى هو ومن اى حسن هو وهل ناكل وهل نسرّب ومن ورد الدنبا ومن يور بها فانزل الله
 عز وجل «هل هو الله احد» وقيل ان مسركى فرس قالوا للنبي (ص) انتب لنا ريك
 فانزل الله هـد التّور وعن ابن عباس ان وقد نحران قدموا على رسول الله (ص) فبهم السند
 والعاف فقالوا للنبي (ص) صعلنا ريك من اى سى هو؟ - فقال النبي (ص) «ان رى
 لس من سىء وهو ناس من الاسماء» فانزل الله عز وجل «هل هو الله احد» وسمى
 هـد السور تسالّث سبعا وهى الحديث سبحة سبعون الف ملكا كلما مروا ناهل
 سماء سالوهم عما معهم فقالوا تسهالّث سبعا وهى ولا فرق بين الواحد والاحد، بذل
 عليه فرآه عبد الله بن مسعود «هل هو الله واحد» وقيل «واحد» صفاه «احد»
 بدانه وقيل الاحد بمعنى الاول لانه اول الاسماء وسابق الكل، واصله وحد قلب واو
 هم واكثر ما يقال «احد» فى التّحدي كقولهم لس فى الدار «احد» ولا تسبه
 «احد» واكثر ما يقال واحد فى الاساب كقولهم رأب رحلا واحدا ولا يقال رحل
 «احد» وقيل الاحد هو المفرد ابتعاد المفعولات والموحد باظهار الحماض
 «الله الصمد» قال ابن عباس «الصمد» السيد الذى يماهى سودد وبصدا له
 بالحوانع، اى- يصد صمد صمد اى- قصد نحوه وكل مصب لاجوف لعبد العرب
 صمد فقال المعسرون الذى لا ناكل ولا نسرّب وقال قتادة «الصمد» الباقى بعد
 حلقه وقال سعد بن حشر هو الكامل فى جميع صفاته واقماله وقال عكرمة
 «الصمد» الذى لس فوقه «احد» وهو قول على (ع) وقال السدى هو المقصود
 اليه فى الحوائج والمستعاض به عند المصائب وقال جعفر الذى لم يعط حلقه من
 معرفه الا الاسم والصفة وعن جعفر ايضا «الصمد» حمسه اخرى، فالالف دليل على
 احديته، واللام دليل على اكتماله، وهما مدعمان لا يظهران على اللسان ويظهران فى
 الكتمان فدل ذلك على ان احدهما هو الوجهه حمسه لا يدرك بالحواس ولا ناس الناس، فحمه
 باللفظ دليل على ان المفعول لا يدركه ولا يحيط به علما، وطهور فى الكتمان دليل على

انه يظهر على قلوب العارفين ويدور لآعين المحتش في دار السلام والصاد دليل على صدقه
فوعده صدق وقوله صدق وفعله صدق، ودعا عماد الى الصدق والميم دليل على ملكه
هو الملك على الحصه والدال علامه دوامه في اندسه وارسله قوله

«ثم ولد» نعى الاولاد والصاحبه «ولم تولد» نعى الوالدين ، وقدم ذكر
«ثم ولد» لان من الكفار من ادعى ان له ولدا ولم يدع «احد» انه مولود وقيل
«ثم ولد» فدرت «ولم تولد» فورت

«ولم تكن له كموا احد» فرأ حمرة «كموا» ساكنه النساء مهمور ، وقرا
حمص عن عاصم بسم الفاء من عسرهم ، وقرا الآخرون بسم الفاء مهمورا ، وكلها المعان
صحيحة والكمو والكمي واحد ، وهو الميل والبطير ، ومنه المكافا وقيل كفاء المران
اصلها من المكافا فسدت وكسرت كما قالوا للحطاطح يقال كفاء المران و
تكفاء ابارح واحد كفاءه وسال وفي الحديث «يرلزل الارض حتى ينكأ ناهلها»
وفي الآيه بعدهم وناحر بعدن «ولم تكن له» احد «كموا» قال مقاتل
قال مسركو العرب الملائكة ساء الله وقال اليهود عررا الله وقال النصارى المسيح
اس الله ، فاكد بهم الله وبقي عن فانه الاولاد والميل وفي البحر الصحيح عن ابى هريره
عن النبي (ص) قال قال الله عز وجل «كذبت ان آد» «ولم تكن له» ذلك ، وسمى
«ولم تكن له» ذلك فاما بكذبه اناي فعول لن يصدني كما بذاني وليس اول الحلق
ناهون على من اعادته ، واما سماء اناي فعوله اسجد الله ولدا ، وانا الاحد الصمد لم الد
ولم اولد ولم يكن لي كموا احد»

الموتة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم من وجود الازل وموت الابد ، لم
يسمعه وب لم يحط بحلاله امد خلق السماء بلا عمد وصنع المهاد بلا اود ، سكر
من اطاعه ومن عذو قيل من اراد ومن ضد العالم جميعا كل احد ، ركع او سجد ،

قام اوفعد ، الحمد او وحد ، عوب اللھف و کھف الصعب و للماصع سمد ، عون الاسر
 وظهر العسر و مخرج کل ما وعد ، واحد لامن عند ، فرد و بر لم سمعه والد و لم سمعه
 ولد ، و هو الموم «الفصمد» «لم یلد و لم یولد» «ولم یکن له کموا احد»

نام خداوندی مگانه مکنا ، در داب مکنا و در صفا بی همسا ، از عینها خدا
 و خداوندی را سرا ، عطیس ازار و کمر یا ردا ، فردی و تری حمیلی حللی به خون
 ما ، رحمانی رحیمی علمی راننده احکام و صفا ، سناری عماری حزاری بهاری
 بر رگواری بی حد و بی حرا ، محمدی دمانی محمدی مهربانی بند نواری کار ساری
 مسحق هر ما احسان او دهم ، فرمان او عزیز ، بمان او لطیف ملک اونی روال
 و می ما ، ناک ازعب ، دور اروهم بیرون ارفاس ، موصوف صفات معروف با سماء
 بر جهر خوب نو فساندم ما حان و دل و دند هر سه کردم فدا
 در هر چه کمی ، ردل بنادیم رضا حکمی که کمی و گریعاس ، روا

«فل هو الله احد» ای محمد ! بندگان از بوسه ما می برسند ، بگو
 «الله احد» «الله» اسب آن مگانه مکنا ، در داب و صفا مکنا ، در قرب و قدر
 مکنا ، در الوهت و ربوب مکنا ، در ازل و در اند مکنا ، خدائی را سرا و بعدا گاری
 دانا کریمت و مهربان ، لطیف و رحیم و شک خدا ، عالم سر و نبوی ، دارند افع
 اعلی ' آفریدگار عرس و مری ' قرب بهر آسما ، و مسحق هر ما ، در دل دوسان
 نور عیادت مندا ، از جسمها نهان و صبح آسکارا

ای دور رحیم ، ما دلم مکحایی مندا بدلی ، رحیم نا مندی !
 «الله الفصمد» آئیدی بصمداله فی الحوائج و مخرج اله فی الثواب صمد
 اوسب که بندگان را حاجت و نیاز بندوست امید عاصان و مصلان بصل اوسب درمان
 بالاها از کرم اوسب ، دروسان را سادی محلال رحمال اوسب مبارک آتکس
 که مونس نام اوسب ، عزیز آتکس که بهر اس ناد اوسب ، ساد آن دل که در بند
 اوسب ، ناک آن زبان که در دکر اوسب خوش عین آنکه روز کارس در مهر و محبت
 اوسب یکی بهست نازد ، یکی بندوست و دوسب بهر اوسب که حقش همه اوسب

چشمی دارم همه در از صورت دوست

با دید مرا حوس است تا دوست دروست

ار دید و دوست غری کردن نه نکوست

با اوست بحای دیده ، با دیده خود اوست

و يقال « اَصْمَد » الّدی بعد من عر احاطه علم المخلوقین به او ادراك بصر هم

او اسراف معارف هم « صمد » اوست که عفاها منحصر آمد در حلال او ، حرد ها

سراسمه کسب در حمال او ، فهمها عاجز شد از ادراك سر او ، اندسه ها ریز و ریز

کسب از امر او حکرها چون شد در مهر او ، دلها نگداح در ساحت او

بیر طرفت کف الاعجاز فی وجوده بعد و الترسوم والاطلال عند یهود حقه

معو وجودی که جنودش بنعم نارسود ، آن وجود معارف گویند نه وجود حقیقت

ای مسکس آب عنم خود از لوح قدم بر حواص و راب نسبی خود در عالم هستی او

برن ، در مساهد شاهد قدم مدهوس سو و از هوس خود بهوس سو در رکوع و

سعود خود را هستی نه ، و در وجود حلال حقیقت حرفه وجود محاری بندر ونا

او نگوی

حون با خودم از عدم کم ام کم

حون با تو سوم همه جهانم

پید بر مرا و را مکان دار

هر حد که را مکان گرانم

گفته اند این سوره « قل هو الله احد » هر آنی بصر آب سس است ، حون

گویند من « هو » او کسب ؟ - تو گوئی « احد » ، حون گویند « احد » کسب ؟ -

تو گوئی « صمد » ، حون گویند « صمد » کسب ؟ - تو گوئی الّدی « ثم ولد ولم یولد »

حون گویند « ثم ولد ولم یولد » کسب ؟ - تو گوئی الّدی « ثم تکن له کموا

احد » و يقال کاسف الاسرار بعوله « هو » و کاسف الارواح بعوله « الله » و کاسف

الملوک بعوله « احد » ، و کاسف نفوس المومنین بافی السور و يقال کاسف الالهین

بعوله « هو » و الموحدين بعوله « الله » و العارفين بعوله « احد » و العلماء بعوله

« الصمد » و العلماء بعوله « ثم ولد ولم یولد » و « ثم تکن له کموا احد »

ای محمد و الهان را مگوی « هو » اسان را زمر واسان کفایت ناسد ،
 نام وصف مگوی که اسان اصحاب عرب اند ، توانید دید و سدید که کسی نام و
 صف دوست برد و در همه دل و دید و زبان اسان ناسد ، ان حناست که گویند
 در عشق بوام کار بداندنهای رسد کردید خود در هم آمد روح بوا
 ما عارفان مگوی « الله » اسان قدم بر ساطع میرید دارید ، در نام « الله »
 چنان مسح و رسد اند که بروای نمی گذارند ما مو حذاں مگوی که « احد »
 که حان اسان را مدد از نور بوحید است و روح رُوح اسان ساق بوحید است با
 عالمان مگوی که « الله الصمد » اسان رحب ناز بدرگا صمدت و الاحلال
 افکند اند بی حیده ای باز نگردد ما عافلان مگوی

« لم نلد ولم نولد » و لم نكن له كموا احد « شما که عقل دارید ، ناری در ناسد
 و ندانید که او را زن و فرزند نسب حوس و نبود نسب ، میل و مانند نسب
 « لس كمنله سىء و هو السبع الصر » ای محمد من برا حسب خواندم و معنی
 معشث موافقت است و دوست را در همه احوال نساب داسن ای محمد حوس دسمن
 نرا ند گوید ، من حد اب دهم ، حوس مرا ند گوید ، بو حواب و حق معشث در معنی
 موافقت بکرات عقیقه کافر برا ساعر گفت ، من حواب دادم او بهر بو و نساب داس
 بو که « وما هو يقول ساعر » حوس مرا ناسرا گوید ، بو حواب د که « هو الله
 احد » حارب برا کاهن گفت ، من حواب دادم که « ما هو يقول کاهن » حوس
 معطل مرا بعتیل گوید ، بو حواب د که

« الله الصمد » ولید معیره برا ساحر گفت که « ان هذا الاسحر نور » ،
 من حواب دادم به بهندید که « ساسلیم سمر » بو بر حوس نرسا مرادن و فرزند گوید
 حواب د « لم نلد ولم نولد » بولهب برا گفت نسا لك من حواب دادم که
 « سب ندا ابی لهب » بو بر اگر معان مرا همنما و همسر گویند حواب د که
 « لم نكن له كموا احد »

۱۱۳ - سورة - الملق - مدنية وقيل -

النوبة الاولى

قوله تعالى « بسم الله الرحمن الرحيم » سام خداوند فراح بحاسن مهربان
 « قل » بگو [ای محمد] « اَعُوذُ بِرَبِّ الْمَلَقِ (۱) » فریاد میجوایم خداوند

همه آفرید

« من سر ما خلق (۲) » آید هر چه سافرید

« من سر عاصی اذا وف (۳) » آید سب که در آید [و ما که بر آید]

« ومن سر الثمانات في العقد (۴) » وارد دهمدگان در گره ها

« ومن سر حاسد اذا حسد (۵) » وارد آید سب بد سب بد حواد که بد

حواحد ناسد نکرده

النوبة الثانية

این سور سبع آسب سب سده کلمه هفتاد و چهار حرف جمله همدانه

فرو آمد و فومی گفته اند که به مکه فرو آمد و درین سور اسح و مسح تسب

و فی الحصر عن عقبة بن عامر الجهنی يقول سمعت النبی (ص) يقول « انک لن یقرأ

سور احب الی الله ولا اقرب علیه من « قل اعود رب الملق » فان اسطغ ان

لا یتعاف فی صلوه فافعل » وعن ابی بن کعب عن النبی (ص) قال « من قرأ « المعوذین »

فکانما قرأ الکتاب الی انزلها الله کلها » قوله

« قل اعود رب الملق » سب ترول « المعوذین » ماروا البخاری فی

صححه و ذکر المفسرون قالوا ان علاما من من اليهود کان یحتم رسول الله (ص)

و کان یعصه حسن خدمه فد ساله اليهود ولم یزالوا یحیی احد مساطه رأسه (ص)

وعده اسنان من مسطه فاعطاها اليهود فبحرو فیها و کان الادی یولی ذلك یسدي

اعصم اليهودی بم دسها فی سر نسی و رقی ، قال لها دروان ، فمرص (ص) و انسر

سعر رأسه وحمل يدور ولا يندري ما عرا وكان يرى انه مائي النساء ولا مأنهن فمسا
هو نام ذات يوم انا ملكك فمعدا حدهما سعد رأسه والآ خر عند رحله ، فقال الذي عند
رحله للذي عند رأسه ما بال الرجل؟ - قال طُت - قال وما طُب؟ - قال سحر - قال
ومن سحره؟ - قال لئدني اعصم اليهودي - قال فسم طيه؟ - قال يمسط و ساطه - قال
واين هو؟ - قال في حف مطلقه تحت راعوفه في ثمر درواي ، فالبه التي (ص) وقال
« يا عائله اما علم ان الله احمرني بذائي ؟ » ثم صب رسول الله (ص) عليا (ع)
والزبير وعمار بن ياسر فمرحوا ماء السر كما نه نفاعه الحياء ثم دفعوا الصخر واحرقوا
الحف فانما فيه مساطه رأسه واسان مسطه واذا بممال من سمع ممال رسول الله (ص)
ممرور بالان واذا وبر عليه احدى عسر افعال ان السورين نر لما حسد احدى
عسر آبه لعل تلك العبد ، فحمل كلما فرآه ان جعل محمد ووجد رسول الله (ص) حقه
حتى ان جعل العبد الاحمر قام عليه الصلوة والسلام كما انما اسط من عمال وحمل
جبرئيل (ع) يقول بسم الله ارفعك من كل شيء يود بك من حاسد وعس والله سمك
فحمل ما رسول الله افلا تاخذ الحب فمسله؟ - فقال « اما ان بعد سفاتي الله واكر ان ابر
على الناس سراء » قال عائله ما عص رسول الله (ص) عصا يسمع من احد ليعسه قط
ألا ان يكون سببا هو لله عز وجل فمصب لله ويسم الحف فسر الطلع ، والراعوفه
حجر في اسفل الشر يوم عليه المائح وهو الذي يحمل الماء في الدلو فمحرجه الذي
على رأس الشر والمساطه ما سقط من الشعر مع المسط في هذا الحديث دلالة على
صحة التجرؤ ان له حقه خلاف قول من زعم انه لا حقه له ، لان النبي (ص) كان
يحد وحما لذلك الا يرى ان احد الملكس ، قال للآخر ما وجع الرجل وهذا من
اوضح دليل على حقيقته فان قيل ما الحكمة في نفوذ الشعر وعليه في النبي (ص)
ولما دالم مرد الله تعالى كئذا كئذالي بحره ما يطال مكر وسحر؟ - فلما الحكمة فيه
والدلالة على صدق رسول الله (ص) وصحة معجراته وكذب من سبه الى السحر والكهانة ،
لان سحر الساحر عمل فيه حتى السس عليه بعض الامروا عرا نوع من الوجود ولم يعلم
النبي (ص) بذلك حتى دعا ربه فهدروى انه دعا ثم دعا ثم دعا ، فاحياه الله سبحانه و

نَسَّ له امر ولو كان ما ظهر من المعجزات الحارفة للمعادن من باب السحر على ما رعم
اعدائهم لم ينسبه عليه ما عمل من السحر فيه ولتوصل الى دفعه من عند وهذا محمد الله
من افوى الراحمين على نوبه وانما احمر السبي (ص) عائشة من سب ناسه بما كسف الله
بعالي له من امر السحر لان السبي (ص) كان مأخوذا عن عائشة في هذا السحر على ما
روى يحيى بن يعمر قال حسن رسول الله (ص) عن عائشة سبه ، فسأهوا بام ، انا ملكن ،
الحديث الى آخر قوله

« قل اعود » اي - احمر وامنح واسحر ومعاد الله من كذا ، اي - احمر و
منه والعرب يقول اطبا اللهم عود ، اي - معاد بالمطعم اي - لرويه « رب العلق » ،
« العلق » في الاصل الحلق كله ، ما في الدنيا شيء الا هو عن انغلاق يحصل الليل والنهار
والمطر والريح والساب والدواب حتى الانعاس والاسواب والسماء والحواهر والماء ،
وقال قوم من المعربين « العلق » الصبح ، يقول العرب اس من طلق الصبح وقال
وهب بن منبه هو طلق على جهنم ، وقيل حب في جهنم وقدم بعض اصحاب رسول -
الله (ص) القسام فرأى آتار نعم ملوكهم وما كانوا فيه من عصار الدنيا وسعها قال
« لا يصحبكم ما اوتوا من الدنيا فان وراءهم العلق » وقيل هو سب في جهنم اذا فتح
بانه اسعاب اهل النار من سد حر ، وقيل هو اسم سرداب اودعه لها سحاب واسمها
الهمهم

« ومن سر عاسق اذا وف » قال ابن عباس هو الليل اذا اقبل بظلمته في
المسروق ودخل في كل شيء واظلم والعق القلمه عق الليل اذا اظلم وقيل
« العاسق » البارد في الاصل ، والعاسق الرد ، وسمى العساو لانه يحرق بمرده كما
يحرق الحمم بحر وهو الآحر من سكرته ، اي - من سكر الحمم ، فحمل العساو من
سكر الحمم لانهما يحرقان معا هذا بحر وهذا سرد وسمى الليل عاسقا لانه ابرد
من النهار وقيل « العاسق » العمر ويطر رسول الله (ص) الى العمر فقال « يا عاتقة
اسمعتي بالله من سر هذا فانه » العاسق اذا وف » ، فعلى هذا التفسير هو « عاسق »
لرود صوره صد صاء السمن والوفوب الدحول وانه (ص) كسى عن الليل بالعمر

فاستعاد من سر الليل لان الحزن انما يمسر الليل ، وبعمال وبحيطف وسطير في ظلماء
اول الليل اذا ادلهم ، وكذلك نهى رسول الله (ص) عن السر في اول الليل واهم سعطه
الاواني واعلاق الابواب وانكا الاسعة وصم الصنان وقال «لو يعلم الناس ما في السر
اول الليل لما سار راكب ليل ادا» وهل المراد به الهمرا اذا خسف واسود

«اذا وقت» اي - دخل في الحسوف او احد في العمويه وقال ابن ورد
«ومن سر عاسق اذا وهب» معنى الرنا اذا سقط قال وكانه الاسقام والطواعين
مكرر عند وقوعها ويرفع عند طلوعها

«ومن سر العنابات في العقد» معنى سواحر اللآني معنى في عقد الحنط
حسن معدن واللب نفع بصري في بخلاف الفعل وهل اللب النفع اذا كان مع
الربح ندى «والعقد» ما بعد الساحر على وبر او حمل اوسعر، وهو نمف ويرى
وقرأ يعقوب «البافيات» والمراد بهن سبات لشدني اعصم سحر النسي (ص) وفي
كعبه ذلك اقول، احدها انه اهام الادى وحصل المرض ولا يأسرله والثاني انه
يور كما يور العين في المعيون والثالث انه معويه الحن

وفي سحر النسي (ص) قولان قال بعضهم سحر لشدني اعصم كما ذكرنا و
عليه الجمهور وانكر بعضهم وقال ان الله تعالى انكر على من قال هذا في صفة النسي (ص)
حب يقول «وقال الطالمون ان سعون الارحلا مسحورا» الآيات وهل اراد
بالعنابات في المعناتساء اللواي سلس قلوب الرجال سجنهن قال ابو تمام

البافيات النفس عر نمه بالسحر، والبافيات في عقد

«ومن سر حاسد اذا حسد» معنى اليهود فاتهم كانوا يحسدون النسي (ص)

قال الحسن بن الفضل جمع الله السرور في هذ السور وحسمها الحسد لعلم انه
احسن الطابع وقيل الحسد بمعنى رواي النعمة من صاحبها، وقيل «ومن سر حاسد
اذا حسد» معنى من سر عينه ونفسه، والحاسد هو العيون الذي يلعج حسه ونفسه
وفي السور انه دفاع السرور من الله، ومن صبح وكله على الله فهو الذي صبح بحسبه
بالله، واذا صبح بحسبه سهود حرمان المدير و مر به عن حوله وقوه فالي ان يروا

البلاء اسرا ح من تعب ثم رد العلق فی البدن و عن قرب بر فی اُلی حاله الرضا کفی مراده
املا و عند ذلك الملك الاعظم فهو مظاهر لا یصر عن الاسعاد و یعلنه لا یخلو عن التسليم
والرضا

الموة السالمة

قوله تعالى «نعم الله الرحمن الرحيم» نعم الله «الذى خلق الانسان من علق»
واذى الصاح من العلق، و اسما السموأ طیفا فوق طوق لا یعلق لما فتح ولا فصح لما
اعلق، اودع ادراك البصر فی الحدی، و ركب الکلام فی اللسان و اطق رب الصاء و
السقم، و التل و ماوسی، و القمرا اذا اسق

نام خدا و دى که طوق نادر در رفات احسان است و اسباح مریدان و مرسلوات
عرس حراس است، بس حکرها که در آس دوستی او کسان است، سا عر برا که بدل
می شود و بس در عدان است، سا مسافا که در ناده طلب در آروی فطرهای آست،
حون بنداست که رسد، ندانست که آسحه دند سر است

میر لکه عقی بو دل احسان است در فیه عقی بوهراران است
«قل اعوذ برب العلق» «من سرما خلق» را عامه بندگان آست که بوسه
اوسر بدان و کند کاندان و حسد حاسدان و بدافند جهان استعداد می کند بعداوند
جهانان، محکم مظاهر اس سور ارسحا کف مصطفی (ص) «سود و الله من جهد
البلاء و درك السما و سو العشاء و سمانه الاعناء» و کان (ص) يقول «اللهم اى اعوذ بك
من المحر و الکسل و الحزن و الحبل و الهرم و عذاب الامر اللهم اىء ذلك من العصر
و العله و الدله و اعوذ بك ان اظلم او اظلم و اعوذ بك من السقاء و العماق و سوء الاحلاق»

است طریقه عامه مومنان مظاهر سر است کلردان و همگان بلاء دست در دعا و
بصر و در وار حق حل حلاله عاقب حوائن اما را حوائمردان طریقه و اربان جمع
سلم و رصاست و اله الاسار بقوله «الا من ابى الله یسلم» و یقال دع المندبر
الی من حلفک سترح بندمر کار با خداوند گار کدار بصری در آفرید آفریدگار

را مسلم‌دار، اردا اعراس بر حیر، برّس و حصول مکن، اردرگا او معرین ماس،
 او را و کمل و کمل و کارسار خوددان، ما این فرمان را ممیل ناشی که «فائده
 و کلا» هر دل که در او مسلم و رضا جمع شد، بعد آن من فرین ملاحب گسب، و آن
 سینه دسب^۱ از آفات سرسب مسلم‌شد، مسلم درجه و ببح و حلیل اسب (ع) حلیل را
 خطاب آمد که «اسلم» جواب داد که «اسلم» سرار بدرسان مسلم دید، بعلم
 بدر لباس مسلم بوسند، قرآن محمد از مسلم بدر و سر حیر داد که «ولما اسلما»
 مسلم درین جهان مسمار دین اسب و در آن جهان معراج دارالسلام رضا آسب که
 بدمای من بسمد ناسی و بهر حبه رود خرسمد ناسی و منظرهای خداوند ناسی، و
 مسلم آسب که کار آفرید آفریدگار مارگنداری
 خود من بعضا در ده و خود سرکس ناس
 حیر آن نبود که بوسخواهی، خوش ناس!

١١٤ - سورة الناس - مكية

الموة الاولى

قوله تعالى : «بسم الله الرحمن الرحيم» سماه داود فراح بحسب ما سهرمان

«قل أعوذ برب الناس (١)» بكون [أي محمد] فرباد حواهم بحدائهم مردمان

«ملك الناس (٢)» نادى مردمان

«إله الناس (٣)» خداوند مردمان

«من سرائوسواس» از بند ديو وسواس نام «الحساس (٤)» كه ناراستدوبار

من سود از دل دأ كراى

«الذى يؤسوس فى صدور الناس» او كه وسواس مى افكند در دلهاى مردان

«من الجنة والناس (٦)» از بران و مردمان

الموة الثانية

ان سور هنادونه حرفاسب بسب كلمة، مس آتة، حمله بمعدنه فرو

آمد و قومی گمبند، مکه فرو آمد و در اس سور اسبح ومسوح بسب وفى الحبر

عن عقبة بن عامر الجهي ان رسول الله (ص) قال له «ألا احبرك باصل ما يعود به

المعوذون» - قلت بلى! قال «قل أعوذ برب العلوق» «وقل أعوذ برب الناس» وفى رواه

اخرى ' عن عقبة قال قال لى رسول الله (ص) «الا اعلمك ما عقبة سورس هما اصل

القرآن» ؟ - قلت بلى! يا رسول الله فعلمنى «المعوذين» ثم قرأ بهما فى صلوة العدا و

قال «قرأ بهما كلما فب وثبت» وعن عائشة قال كان رسول الله أنا اوى الى فراسه

كل ليلة جمع كمنه فبف بهما وقرأ «قل هو الله احد» و «قل أعوذ برب العلوق» و «قل

أعوذ برب الناس» ثم مسح بهما ما استطاع من جسده مداه بهما رأسه ووجهه وما

اقبل من حسد مصبح ذلك ثلاث مراتب وعن عائشة انا ان النبي (ص) كان اذا
اسمكى نورا على نفسه بالمعوذات وسمع فلما اسند وجهه كتب اقرأ عليه و امسح
عليه بيد رجاء تركها وقال عقبة بن عامر بنا اسمر مع رسول الله (ص) بن الحنفية
والانرا ادعينا ربح وطلبه شديد ، فجعل رسول الله (ص) يعود ناعود برب العلق
و«اعوذ برب الناس» ويقول «ما علقه يعود بهما فاما يعود معود بملهما» وعن عبد الله
ابن حبيب قال حررنا في ايلة مطر وطلبه شديد بطلب رسول الله (ص) فادر كما ، فقال
«قل» - قل ما اقول؟ - قال «قل هو الله احد» والمعوذ بن حسن مصبح وحين يسمى
ثلاث مراتب تكلم كل سيء» قوله

«قل اعوذ برب الناس» اي - اسبحر و احمر بالله الذي هو رب الناس ،
اي - حالهم وموحدهم

«ملك الناس» هو الذي يسوسهم ويدبر امورهم حص الناس نالذكر لان فهم
ملوكا فاحر تعالى اية مالك الملوك

«اله الناس» يسمى مصودهم الذي يستحق ان يصود

«من سر الوسواس» هو مصد كالتلزال والعلقال ، يسمى من سر الوسوسة التي
تكون من الحمة والناس ، والوسوسة الحديث الحمى ، لقوله «فوسوس اليه الشيطان»
وصوب العلى يستي وسواسا وسوسة ، والموسوس الذي يكسر الحديث في نفسه و
وسوسة الشيطان يصل الي القلب في حماه وقيل هو الكلام الحمى الذي يصل مفهومه
الي القلب من غير سماع وقيل وسواس الناس من نفسه ، وهو وسوسة التي يحدث
بها نفسه وقيل «الوسواس» هو اسم الشيطان الذي يسمى ابن آدم طمعه ويحصل
اليه وبودنه وقرعه في سامحه و«الخصاس» صفة وخصوسه انه يدخل صدر ابن آدم
يصح حرطومه على قلبه بوسوس اليه مادام ناسا لله عز وجل والآحر ، فاذا ذكر ابن
آدم الله حسن الشيطان وكف حرطومه وباحر قال انراهم السمي اول ماسدو
«الوسواس» من قبل الوصوء وقال مقاتل ان اله طلق في صور حرير بحري

في حسد البعد محرى الدم في المروق سلطه الله على ذلك وذلك قوله
 «الَّذِي يُوسِّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» «من الجنة والناس» المراد بالناس
 الاول الارار والناس الثاني الاسرار معنا «الَّذِي يُوسِّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ»
 الاحرار من الجن واسرار الناس، كأنه أمر ان يسعد من سرالجن والانس جميعا قال
 رسول الله (ص) لا يدر «يعود بالله من الساطن الانس والجن» فاست «الوسواس»
 من الانسان للانسان كالوسوسة من الساطن ووسوسة الانسان هو الاهواء والله اعلم
 بالمراد وكرر لفظ «الناس» في خمسة مواضع سجلا لهم وكرمه وقبل كثر
 لانفعال كل آية من الاخرى لعدم حرف العطف وقبل المراد بالاول الاطفال ومعنى
 الروية بدل عليه والثاني السان ولفظ «الملك» المسمى عن الساسة بدل عليه
 والثالث السوح ولفظ «الله» المسمى عن العباد والطاعة بدل عليه والرابع الصالحون
 والخططان مولع باهوائهم دون غيرهم والثامس المفسدون وعطفه على الموعود منهم
 بدل عليه والله اعلم قال النبي (ص) «بعد كل خمسة يدعو مسجعا وسحر في الجنة»
 وعن ابن عمر قال قال رسول الله (ص) «لا حسد الا على اسس رجل انا القرآن فهو يوم
 آناه الليل وآنا النهار، ورجل آنا الله مالا فهو يوم آناه الليل وآناه النهار

الموتة الثالثة

قوله تعالى «بسم الله الرحمن الرحيم» اسم عرر شهد الاقوا نآلاه و
 نطق الانس بمعناه وبلاست العلون عند حلال سلطاه وغرسائه وقسم الارواح
 ولبس الاسباح سوف الى لغائه فلاذر من الموحودات في ارضه وسمايه الا وهي
 شهد بمحال صفاته وحلال اسمائه كل عرر عرر فادانه، وكل دليل دل فافسانه
 الحلق عرره سحر من انعائه وافسانه واسمايه فلاذر ولاهجر ولاهجر ولاهجر
 ولاسر ولاجلو ولامر ولايمان ولاكفر ولاطلي ولاسر الا ناراده ومستته وهمايه،
 «وله الاسماء الحسي فادعو بها ودرروا الذين يلحدون في اسمائه»

ای را طلب چه راهی که قدمهای دوسان در بواله سد؟ ای آس
محب حق! چه آس که حایهای عربان را هبم سد؟ ای قله «بسم الله» چه
قله ای که هر که روی در آورد دمار ارحان و روان بر آوردی آن کدام دلبس
که آس خانه حسرت بویست؟ آن کدام حایست که در محبت بار مهر و بست؟
گفتم که جو دریم و بخت سو اسیر

نه وار مرا، هرن سو ای بندر من

گفتم که ررحم من بو آزار مگر

در رحه بود همه نواریدن رن

عربحایی نابد که اورا بر اسرار «بسم الله» اسراف دهد، بک سطنه^(۱) از
حصص ان نام بر کمر طور بخلی کرد طبق طوق اروی مسکاف، و ارهم فرو
میربخت، ادر عالم در هر گسب، گفتم نادساها اگر سبک سا طاف این نام
داسی خود در بند و وجود امانت قبول کردی آری کو ناسلاب رساف و طاف
بداس و ذلهای صغای ان لب رساف و قبول کرد ای خوانمرد! نه آن دلها میگویم
که کلسای سرك و سهوب و د، ذلهای بازگراں حصر سلطان میگویم و باز گمر
سلطان کسی بود که در همه اوقات و حالات اگر عرقه لطف و عطا بود ناحسه بر بلا،
باز گسب وی حر ناحصر بویست بود، همه اورا داد، همه او را خواند همه نبار
خود بندور دارد، از هواجن و وساوس اسعادت بوی کند، است که رب العالمین
میگوید

«قل اعدو لب الناس ای - اعدو لب الناس» «می سر» «الجنة والناس»

ای محمد! سد کالم را بگو ناحون اسر دیو و مردم فریاد خواهند، من خواهند،
و باز در گاه من گریزد که حردر گاه من اسان را بنا بست، و حسنگی اسان را من هم
حرارصل مانست هر حا که در عالم دروسی است حصه حرمی، درماد در دست
حصی، ما مولای اویم هر حا که حرات عمری است مفلس روزگاری، ماحر بنادر
او ام، هر حا که سوحه ای است، محودی، لاف و بند ای بی حری، ماسادی حان

(۱) سطنه نازای از هر بحر فرهنگ بسی

او اتم هر جا که دارند اسباب جعلی، سرفرو گذارند ای اربی کسی، مانرهاں او اتم
 لب ما حسب؟ قرین فصل ساداه کنند، در برت افلاں هم بر را کنند، در ماده
 سعودی حوی خود کنند بر لب حوی احسان ناع دوستی کس! سه حامکا
 درین سور خود را حل حلاله بسدگان اصاف کرد، و نام خود فرانام اسان
 موسی کف

«رب الناس» «مَلِكُ الناس» «أَلَهُ الناس» دارند و در وراشد سما هم
 نادسا و کاردان و کارسار سما هم، خداوند رهمای دلگسای سما هم گا گوید حل
 حلاله سما شد مدگان من گا گوید هم خداوند سما چه کراما استندگان را
 رد کوار بر آں که خود گوید محلال عرجوس که سما آن من اند و من آن سما ۱۱
 مد خون بدین مقام رسد و قدم رین ساط قرب نهاد، بوقی موافق و سعادت مساعد
 او گردد دست اعزاز او کونا سود و سواں حنای از سعاع سمع سوو او بگر برد،
 سلطان محم ب درسرای حاس او برول کند آنا و او اوار لطف الله بر حال او ظاهر سود
 اهر که در بگرد، داند که واحه فصل اوسب و اهر وحه لطف او

[دیل]

فصل

روی ابوهریره قال قال رسول الله (ص) «اعربوا القرآن والمسوا عرابه فان الله يحب ان يعرب» وقال الله عزوجل «ومن نوبى الحكمة فقد اوى حبرا كثيرا»

یعنی تفسیر القرآن و قال مجاهد احب الحلو الى الله اعلمهم بما نزل و قال انس عباس تفسیر القرآن علی اربعه اوجه تفسیر تعلمه العلماء و تفسیر يعرفه العرب ، و تفسیر لا بعد احد بهاله ، یعنی من الحلال و الحرام ، و تفسیر لا تعلم باولیه الا الله ، من ادعی علمه فهو کذاب ، تفسیر دیگرست و حاکی تفسیر دیگر ، نه هر که حکایت کند و کتب تفسیران او را رسد که خود تفسیر کند خلافت میان علما که هر عالمی را رسد که قرآن را تفسیر کند بدان حوسن مانده ؟ هومی گفت هیچ کس را نرسد و اگر چه فائز و فاضل و د و احکام و ادله سیاست ، و احبار و آمار دارند ، بلکه از تفسیر آن نادم گفت که از رسول خدا (ص) حکایت کردند ، ما از صحابه که در نزول قرآن حاضر بودند ، ما از تابعین که از صحابه شنیدند و گرفتند و حجت این قوم آنست که مصطفی (ص) گفت «من فسر القرآن براه فاساد فقد اخطا» و هومی گفت هر که ادبی دارد و سبع و فصلی تمام او را رسد که قرآن تفسیر کند و حجت اسان آنست که رب العزیز گفت « کتابنا لک مبارک لندبروا آناه و لندبروا اولوالالباب» اما محققان گفتند این هر دو مذهب سر بعلو و تفسیر باز می نهد هر که بر معمول معهود اقبال کند بعد بک کسرا اما صحاح اله و هر که حاضر دارد هر کسی را که در علم تفسیر حوص کند بعد عرصه للتخلیط ولم تفسر حصه قوله «لندبروا آناه و لندبروا اولوالالباب» پس کسی را رسد که در تفسیر حوص کند که او را د علم حاصل بود علم لغ و علم اسماع و علم نحو و علم قرآف و علم سر و علم حدیث و علم اصول فقه و علم احکام و علم معامله و علم موهب حوص این د علم حاصل شد ، از آن سر و شد که «فسر القرآن برا» پس او را رسد که قرآن را تفسیر کند اگر کسی

سوال کند و گوید چه حکمت است که قرآن بعضی محکم آمدن بعضی منسأه؟ اگر همه محکم بودی موب نظر کتاب و دی و خطا و رنگ در نظر و اندسه نمادی؟ جواب آنست که این بآن ماند که کسی گوید حرارت آلعر نعم این جهان که نما داد، بی موب و بی مسعدادی با تعب و بی هی، بودی و عطا، وی بی ریح بودی - گویند این از حکمت حالی نفس حق تعالی که آدمی را آفرید او را بفکر و بمسر^(۱) مخصوص کرد که هیچ آفرید دیگر را این دو حاصل است و آدمی را باین دو حاصل مسرف و مکرم گردانید، گفت: «وصلناهم علی کسر من حلما بفصلا» و باین سرف و مکرم ساسمه خلایف رمن کرد، چنانکه حق تعالی گفت: «و سملعکم فی الارض» و هم محسن آدمی را صفائی داد که خود حل حلاله بدان موصوف و مسمی، خون علم و حکمت و حلم، من خون او را این دو حاصل فکر و روب مخصوص کرد، هر چه بوی داد از درجه کمال فاصر داد، تا بفکر و روب خود آن را تمام گرداند و فاند آن بفکر و روب بندد آید و مسح بواب گردد و این علی الخصوص در حق آدمی است و حق حل حلاله از آن مسر و معدن و مال این ما کولات و مسر و باسب که اصول اعدنه از بهر ما مافرید و آنکه بفصل خود ما را بمسر و هدا ممداد با از آن اصول و مفردات مر کتاب ساریم، چنانکه خواهیم و بدان حاجت بود، والله اعلم

فصل

فی شان عدد سور القرآن و حروفه و کلماته و بیان مافیه
من الحلال و الاحلال

عبدالله مسعود گفت جمله سررهای قرآن صد و دوازده است از هر آنکه
« قل أعوذ » دو گانه از جمله سور تسبیح و در مصحف حوسن نموسب گنجا کلام
رب العالمین است، قدیم نامخلوق از آسمان منزل، همچنانکه گفت حل جلاله « فسم
الصلو سبی و من عندی نعمن » و قال تعالی اعدت لعمادی الصالحین مالا عن رب،
و قال تعالی « انا اعطى السركا عن السرك » و سبب آنکه رسول خدا (ص) ما س دو سور
رفته^(۱) بسیار کردی بروی منسبه شد که از قرآن است ناله از قرآن و آنکه در مصحف
نموسب

مجاهد گفت سورهای قرآن صد و سائر است، زیرا که وی در سور
موسب از قرآن سر د نکی « اللهم ما تسعینك » الی قوله « من یحرك » دیگر « اللهم
ا ا لك عند » الی قوله « ملحق »^(۲) و ند باب گفت سورهای قرآن صد و چهار اند و قول
در سب است و جمهور صحابه برین مذهب اند و در مصحف امام که علما اسلام
بر آن معین اند، همچنان است از ن صد و چهار سور ه ساد و چهار مکیات موسی سور
مذنبان، و در بعضی از آن اختلاف علما است و در بعضی سر ح آن بحای حوسن گفته ام
و گفته اند اول سور که به مکه فرو آمد « افرا باسم ربك » است و آخر سور که به مکه

(۱) رفته هم اول رسکون بانی افسون و نمویند عات اللما ب ترجمه و سر ح فاون
(۲) ظاهر ای بی گفت در مصحف خود او و ن بر صد و چهار سور دوسو دیگر اضافه داشته
است که سور الحمد و سور الطلع موسوم است و سازی از دیوان و معربان قرآن را را ام
کرد اند رجوع شود به الامان سوطی ح اصل و ردهم و مقدمه کتاب المصاحف ابو مکر السحسانی
طبع از تور جری لندن ۱۹۳۷ م ص ۱۸
انک برای تمیم فائد آن دورا دلا نعل منکسم

سورة الطلع

« اللهم انا نسئلك وتسعرك و سئ علیک ولا کفرک و نطلع و نزل من معرک

سورة الحمد

« اللهم انا نلک نعد و لك فلی و سجد و لك نسئ نعد و رح رحمت و محی عذابک

ان عذابک بالکفر ملحق »

فرو آمد سور «العنکبوت» و اول سور که نه مدینه فرو آمد «وَبَلَدٌ لِّلْمَطْعَمِینَ»
 است و آخر سور که نه مدینه فرو آمد «رَأَءِیَ» و اول سور که رسول خدا (ص)
 در انحصار قریشی آسکار کرد سور «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ»

و قال حمید الاعرج حسب القرآن بالحروف هو حذی المصنف عند قوله فی
 سور «الکھف» قال «انک لی سبط معنی صبر» اَلَّذِیْ نَعِدُ «و کیف صبر» و
 قال عمره من المصنفین و حذی المصنف عند قوله «وَلَسُلْطَفٌ» فَاَلْکَامُ فِی الْمَصْنُوعِ الْاَوَّلِ
 وَالْقَاءُ وَالْقَاءُ فِی الْمَصْنُوعِ الْمَثْنِیِ و قال حماده من القراء المصنف عند قوله «لَعَدَ حَسْبُ
 سَمَاءُ لَکَرًا»

اما عدد آيات قرآن بر همداد کوفیان، و هو العدد المنسوب الی علی بن ابی طالب
 (ع) سن هرار و دویست و سی و سن آت و بر عدد بصریان سن هرار و دویست
 و چهار آت، و بر قول جمهور اهل علم سن هرار و سیصد و سب و سن آت
 و در کلمات قرآن علماء مختلفند، و احسان قول عطاء بن یسار است همداد و هفت
 هرار و چهارصد و سی و نه کلمه و در حروف اختلاف است ابن عباس گفت سیصد
 هرار و سب و سه هرار و سیصد و همداد و ک^(۱) حرف مجاهد گفت سیصد هرار و
 سب و یک هرار و صد و سب حرف عبد الله معبود گفت سیصد هرار و سب و دو
 هرار و سیصد و همداد حرف قال و لمالی القرآن ککل حرف عسر حساب
 جماعی اهل مفسر حروف قرآن از الف تا تا بر سر د اند گفتند

عدد الف، چهل و سب هرار و سیصد و همداد و دو است

عدد با نارد هرار و چهار صد و سب و هس است

عدد کا د هرار و صد و دویسه است

عدد نا هرار و دویست و همداد و سب است

عدد حیم سه هرار و دویست و همداد و سه است

عدد حاسه هرار و نه صد و دویسه است

(۱) سائر اعداد در این کتب چنین بود

عدد حادو هزارو چهارصد و سائر است
 عدد ذال منح هزار و سیصد و چهل و دو است
 عدد ذال چهار هزار و سیصد و تودو هفت است
 عدد را یازد هزار و هشتاد و نود و سه است
 عدد رأی هزار و ناصندو بود است
 عدد عین منح هزار و سیصد و تود و يك است
 عدد سین دوهزار و دویست و منحا و سه است
 عدد صاد دوهزار و سترد است
 عدد صای هزار و سیصد و هفت است
 عدد ظا هزار و دویست و هفتاد و چهار است
 عدد ظا هشتاد و چهل و دو است
 عدد عین نه هزار و دویست و سیست است
 عدد عین دوهزار و دویست و هشت است
 عدد فا هشت هزار و چهار صد و تود و سه است
 عدد فای سین هزار و سیصد و سترد است
 عدد کاف نه هزار و ناصند است
 عدد لام سین هزار و چهار صد و سی و دو است
 عدد مهم سین و سین هزار و صد و سی و منح است
 عدد نون سین و سین هزار و ناصند و سیست است
 عدد واو سین و منح هزار و ناصند و سی و سین است
 عدد ها هفت هزار و هفتاد است
 عدد لام الف چهار هزار و هشتاد و سیست است
 عدد نا سین و منح هزار و هشتاد و تود است
 در هر حرفی از ادبی، در هر کلمه ای از ادبی، در هر آیه ای از ادبی، در هر سوره ای

سعادتی، درهر حرفی نداسی، درهر کلمسی هداسی، درهر آئینی رعاسی، درهر سوری سراسی، درهر الفی آلائی، درهر نائی بهائی، درهر بانی صحیفای، درهر نائی یوایی، درهر حسی حرائی، درهر حائی حسائی، درهر حانی حمالی، درهر دالی دوائی، درهر دالی دوقی، درهر رائی راحی، درهر رائی ربادی، درهر سسی سمائی، درهر سسی سعاعی، درهر صادی صمائی، درهر صادی صنائی، درهر طائی طهارتی، درهر طائی طرافی، درهر عسی عباسی، درهر عسی عسی، درهر فای فاندی، درهر فای فرسی، درهر کافی کرامی، درهر لامی لوائی، درهر سسی صمائی، درهر بوی بوری، درهر وای ولانی، درهر هائی هوئی، درهر لامی الهی ولطی، درهر بانی بمی که دادلطائف هرآن؟ که درباب عباد هرآن؟ اگر مردی بمعا اعماد و معن در سر هرآن رکو خواند، از مع بر آندا **مصطفی (ص) کف** والدی بمی بد لوان رحلا موصا فراه علی حبل لرال، قرآن آموز را حساب نمود قرآن دان را حجاب نمود قرآن خوان را عذاب نمود هر که دست در قرآن زد، دست در عرو واهی^۱ زد، و هر که دست در عرو واهی^۲ زد، کار وی بعلی است، بمانا گا وی بسان عرب مولی است و از حصر عرب او را نامم سعاد نداس!

مصطفی (ص) کف «ان لله عروجل اهلن من الماس» - قالوا یا رسول الله من اهل الله؟ - قال «اهل القرآن هم اهل الله عروجل» کسان الله و حاصگان او خوانندگان قرآن اند، دانایان به قرآن اند، معبدان در قرآن اند چون خواهی که بالله^۱ عرب کمی، هم بکلام او کن، که کلام او هم اروست منه ندا و الله^۲ نمود، قرآن اصل ایمان است، و اساس معرفت قرآن برهان نبوت است و معنی رسالت قرآن مسطور هدایت است، و قانون حکمت قرآن نامه بد کرب است، و صحیفه رحمت قرآن شاهد حواس و مانه حصه - قرآن مان حلال الوهت است، و سان حمال نبوت هر کرا قرآن انس است، الله او را حلس است هر کرا قرآن رفیق است، و ریس توفیق است هر کرا قرآن امام است، معرف دارالسلام است قال **السی (ص)** «انکم لن ترجعوا الی الله سی حاصاله من سیء حرج» یعنی القرآن

و قال (ص) «حرکم من تعلّم القرآن وعلمه» وعن ابی صریح الحرّاعی قال
 حرج علیما رسول الله فقال «اسروا اسروا السی سہدون ان لا آله الا الله وانی
 رسول الله» ۲۔ قالوا بلی قال «فان هذا القرآن سب طرّفہ سدّ الشّوطرہ فانذرتکم،
 فممسکوا بہ فانکم لن یهلكوا ولن یصلّوا بعد انداء» وعن ابی ہریرۃ قال قال
 رسول الله (ص) «ایحب احدکم اذا رجع الی اہلہ ان یحدّثہ بالاب خلعات عظام سمان» ۳۔
 قلنا نعم۔ قال «فلان آتات یقرأ بہنّ احدکم فی صلّوٰہ حرّکہ من نلّاب خلعات
 عظام سمان» ۱۔ عن علی (ع) عن النّسی (ص) قال «من قرأ القرآن فاسطہر فاحلّ
 حلّالہ وحرّم حرامہ ادخلہ اللّٰہ الجنۃ وسمّٰہ فی عسر من اہل سمۃ کلّہم فتوحب
 لہ النار» وقال (ص) «لو کان القرآن فی اہاب مامسہ النار» وقال فافروا القرآن فانہ
 نابی یوم الصّاعۃ سمّٰہ لاصحّٰہ» وقال (ص) «یرل القرآن علی حمسہ اوحہ حلّال و
 حرّام و محکم و مسامہ و امال فاحلّوا الحلّال وحرّموا الحرّام واعملوا بالمحکم
 وآمنوا بالمسامہ واعسروا بالامال»

۱۔ درسمہ دج، الحرّام بود و ان صلّارسمہ «العہ» حافظ اس۔ فلما سحای الحرّام الحلّال

فصل

بنا که اصحاب رسول (ص) اسان که در مفسر قرآن سخن گفته اند، معروف چهار کس اند علی بن ایطالب (ع) و ابن عباس و ابی بن کعب و علی (ع) در علم مفسر از همه فائق و فاضلتر و در ابن عباس «ابن عباس علی (ع) علم علما علمه رسول الله (ص) و رسول الله (ص) علمه الله و حل، معلم المی (ص) من علم الله و علم علی (ع) من علم المی (ص) و علمی من علم علی (ع) و ما علمی و علم اصحاب محمد (ص) فی علم علی (ع) الا کعطر فی بحر»

ابن عباس کف سی از سها علی (ع) مرا کف «حون بمار حسن گزارد اسی نزدیک من حاضر سو با را فاد ای دهم، گما و کتاب لیل مقرر سی سحر روس بود، از نور ماهیان علی (ع) کف «ابن عباس ما مفسر الالف من «الحمد» مفسر الالف «الحمد» حسب؟ - گفم بوفدانی ای علی! من در سخن آمدن بک سابع از سابع سب در مفسر الالف «الحمد» سخن کف آنکه کف «فما مفسر اللام من «الحمد»؟ حوان همان دادم و بک سابع دیگر در مفسر حرف لام سخن کف من در حوا همصان و در مسم همصان، و در دال همصان حون از مفسر این حروف فارغ گشت بری عمود الفجر صبح صادق از مسروق سر می رد از سها کف علی (ع) «لوش لا و قر سبعین میرا من مفسر سور الفاتحه» ابن عباس کف علم خود در حسب علم علی (ع) حیان دینم کالعدن الصغر فی البحر و ابن عباس در علم مفسر حیان بود که علی (ع) کف «کانه بنظر الی العتب من وراء سر رفیق من خوده رأه و کبر اسامه»

عمر خطاب کف من کان سائلا عن شیء من القرآن فلیسال عبد الله بن عباس فانبحر القرآن وعمر خطاب هر که که محبری بروی مشکل سدی ابن عباس را گفمی عن باعواض ای - اسر برأ ک سعید بن جابر کف سابعی نزدیک ابن عباس سینه بودم جماعی اهل مفسر

آمدند و مشکهای بصری را روی نرسند، همه را صواب جواب داد قومی فرامان بصری را
آمدند و اروی مشکهای فرآب نرسند، جواب داد قومی اعراف آمدند و ارحال و
حرام نرسند جواب داد قومی ازلت عرب نرسند، جواب داد قومی سحر آمدند
و مشکلاں سحر نرسند، جواب داد سعد حشر گفت من برخاستم و بنوسه بر سر وی
بهدم و گفتم یا بن عم رسول الله (ص) ما علی الارض اعلم منکا قسم و این علم وی از
آن بود که چون از مادر در وجود آمده، عمارت او را در حرفه ای بسجود بن مصطفی (ص)
آورد و رسول او را بر کنار حوض سادت و با یکسب مبارک خویش جوئی خود در دهن
وی هاد و مالند، و دست سر وی فرو آورد و گفت «اللهم علمه النویل و السریل
و فهمه فی الدن و اعمله من عبادک الصالحین و اعمله امام الممضین» آنکه رسول خدا (ص)
ما عمارت نکرست، گفت «یا عمار، عن قلل را فهمه امی و المودی لها ناول السریل»
و بروی آن ابن عباس ادا جلس للتفسیر بنا فی مجلسه فالقرآن ثم التفسیر و
ثم الحدیث وقال ما ابها الناس ان الله عز وجل بعث محمدا (ص) وانزل علیه القرآن
و فرس علیه الفرائض و امر ان یعلم امته، فبلغ رسالته و صح لاهمه و علمهم ما لم یکنوا
یعلمون و یسألهم ما یجهلون قال الله تعالی «وانزلنا الیک الذکر لعلک تدان ما نزل الهم
ولعلهم یتفکرون»

«و یب کلله ربک صدقا وعدلا»

ما بان کتاب کشف الاسرار

ار سوره محاذله ما آخر سوره فاس»

فہرست سور و آیات

ترجمہ و تفسیر و تاویل

مجلد دہم

سُرّار

٥٨- سورة البقرة (مدته ٢٨٦ آية)

[illegible]

صفحة

صفحة

صحيحوا في المحالين فاصحوا « ٢٦-٢٧
 تاويل : « ما اياها الذين آمنوا اذ انما احسن
 الرسول فعدوا من بني نوحيم
 ٢٨-٢٧ »

٢٤
 ان الله هو عزير
 تفسر آية (٢٢) : « لا تجد يوما يومين
 بالله واليوم الآخر موآدون » ٢٤-٢٦
البقرة الثالثة
 تاويل : « ما اياها الذين آمنوا اذ احسن لكم

٥٩- سورة الحشر (مدنية ٢٢ آية)

١- البقرة الاولى

ترجمه آيات ١ تا ٧ از سور

٣٩-٢٩

البقرة الثانية

محل برول و سداد آيات و كلمات و حروف و

٣١

فصل سور حشر و سان برول آن

تفسر آية (١) : « سبحانه ما في السموات و

٣١

ما في الارض و هو العزيز الحكيم

تفسر آية (٢) : « هو الذي اخرج الذين كفروا

٣٥-٣١

من اهل الكتاب »

تفسر آية (٣) : « ولولا ان كتب الله عليهم

٣٥

الحل

تفسر آية (٤) : « ذلك ما هم ساقوا الله و

٣٥

رسوله »

تفسر آية (٥) : « ما فطمهم من لبائز كنتموها

٣٦

فانهم »

تفسر آية (٦) : « وما افا الله على رسوله

٣٧-٣٦

مهم »

تفسر آية (٧) : « وما افا الله على رسوله

٣٩-٣٧

من اهل القرى »

البقرة الثالثة

تاويل : « آت تسميت

٤

تاويل : « سبحانه ما في السموات و ما في

الارض »

٤١-٤

سبح سبلى

تاويل : « هو الذي اخرج الذين كفروا من

اهل الكتاب من ديارهم » ٤١-٤٢

تاويل : « اولئك هم الصادقون » ٤٢

٢- البقرة الاولى

ترجمه آيات ٨ تا ٢٤ از سور حشر ٤٢ - ٤٦

البقرة الثانية

تفسر آية (٨) : « للذين كفروا من الذين

اخرجوا من ديارهم » ٤٦

تفسر آية (٩) : « والذين كفروا بالانسان

من صلهم » ٤٦ - ٤٩

تفسر آية (١٠) : « والذين كفروا من صلهم

يولون رسا اهلها » ٤٩ - ٥٠

تفسر آية (١١) : « انهم كفروا بالذي

يولون لاهلهم » ٥٠

تفسر آية (١٢) : « انهم كفروا بالذي

يولون لاهلهم » ٥١ - ٥٢

تفسر آية (١٣) : « لانهم كفروا من صلهم

يولون رسا اهلها » ٥١

تفسر آية (١٤) : « لانهم كفروا من صلهم

يولون رسا اهلها » ٥١

تفسر آية (١٥) : « لانهم كفروا من صلهم

يولون رسا اهلها » ٥١ - ٥٢

تفسر آية (١٦) : « لانهم كفروا من صلهم

يولون رسا اهلها » ٥١ - ٥٢

تفسر آية (١٧) : « لانهم كفروا من صلهم

يولون رسا اهلها » ٥١ - ٥٢

صفحه	صفحه
٧٨ - ٧٩	تفسير آية (١٣) « يا ايها الذين آمنوا لا تقولوا
	نوما عصب الله عليهم » ٧٨ - ٧٧
٧٩	التوبة الثالثة
٧٨	ناويل واحصب آيات
٧٩ - ٨٠	ناويل واحصب آيات

٦١ - سورة الصف (مدنية ١٩٣ آية)

٨٨	تفسير آية (١١) « يؤمنون بالله ورسوله و محاهدون في سبيل الله ممالئكم و احصمكم »	٨١ ما ٨٣	التوبة الاولى
٨٩	تفسير آية (١٢) « فبعض لكم دينكم و تدخلكم جنات تجري من تحتها الانهار »	٨٣	برحمه آيات ١ تا ١٤ از سور صف
٨٩ - ٩٠	تفسير آية (١٣) « و احصى صحتها من مراها »	٨٣ - ٨٤	التوبة الثانية
٩٠	تفسير آية (١٤) « يا ايها الذين آمنوا كونوا اصصاها »	٨٤	نامهای این سور و شمار آيات و كلمات و حروف و معدل ثرول و صلب سور
٩٠ - ٩١	التوبة الثالثة	٨٤	تفسير آية (١) « سبحه ما في السموات وما في الارض وهو العزيز الحكيم »
٩١	ناويل آيت سبب ناسخی از اسناد نوحی	٨٤	تفسير آية (٢) « يا ايها الذين آمنوا لم تقولون مالا تعملون »
٩١ - ٩٢	ناويل « سبحه ما في السموات و ما في الارض »	٨٤	تفسير و سان ثرول آية (٣) « كرمنا هذه ان يقولوا مالا يعملون »
٩٢	ناويل « كرمنا عند الله ان يقولوا مالا يعملون »	٨٥ - ٨٦	تفسير آية (٣) « ان الله يحب الذين عاملون في سبيله صفا »
٩٢ - ٩٣	ناويل « فان الله يحب الذين عاملون في سبيله صفا »	٨٦	تفسير آية (٤) « وادعوا ربي لهومه ما قوم لم يردوسي »
٩٣	ناويل « فقل ادلكم على صراط مستقيم من عذاب اليم »	٨٦ - ٨٧	تفسير آية (٥) « وادعوا عيسى من مريم ما بي اسرائيل »
٩٣ - ٩٤	ناويل « فقل ادلكم على صراط مستقيم من عذاب اليم »	٨٧	تفسير آية (٦) « ومن اعظم ممن اعصى على الله الكذب وهو يدعي الى الاسلام »
٩٤	ناويل « فقل ادلكم على صراط مستقيم من عذاب اليم »	٨٧	تفسير آية (٨) « الذين يقولون لطفوا حوراه ما فواهم »
٩٤ - ٩٥	ناويل « فقل ادلكم على صراط مستقيم من عذاب اليم »	٨٧ - ٨٨	تفسير آية (٩) « و هو الذي ارسل رسوله بالهدى و دين الحق »
٩٤ - ٩٥	ناويل « فقل ادلكم على صراط مستقيم من عذاب اليم »	٨٨	تفسير آية (١٠) « يا ايها الذين آمنوا هل ادلكم على صراط مستقيم من عذاب اليم »

مكة

١١٨-١١٦	منها الأدل ء	١١٤	كفروا قطع على قلوبهم ء
	عسر آه (٩) ء ما ابا الدن آسوا		عسر آه (٩) ء انا ابا سبم محصل
١١٩-١١٨	لأنهكم اسوانكم ولادكم ء	١١٤	احصاهم ء
	عسر آه (١) ء وانصوا حنا رعاكم		عسر وسب نزل آه (٥) ء انا ابا لهم
١١٩	من قبل ان ماتى احدكم الموت ء		عسالوا سمعكم لكم رسول الله لولا
	عسر آه (١١) ء ولن بوحر الله نسا انا	١١٥	روسهم ء
١١٩	حنا اخلها والله حمر ما تميلون ء	١١٦	عسر آه (٦) ء سوا علمهم سمعهم لهم
	النوه الثالثة	١١٦	ام لم سمعهم لهم ء
	ماويل آس سمعهم واحصا نام الله در حمله		عسر آه (٧) ء هم الدن معولون
١٢	قرآن كرم	١١٦	لانصوا على من عند رسول الله ء
	ماويل فانا حنا لالسا معول فالوا سب		عسر وسب نزل آه (٨) معولون لن
١٢٣-١٢	اننا رسول الله ء		رحنا الى المدسه لبحر حن الاخر

٦٤ - سورة التاعس (مكة ١٢٨)

١٢٨	عسر آه (٧) ء رهم الدن كفروا ان	١٢٥-١٢٣	مرجه آفات ١٨ ١٦ ١٨
	لن معوا ء		النوه الثالثة
١٢٨	عسر آه (٨) ء فاموا الله ورسوله والبور		محل نزل وبعاد آفات كلمات وحروف
	الدى اربنا ء	١٢٦	وعسر ناسح واصل سور
١٢٨	عسر آه (٩) ء يوم سمعكم لنوم الجمع		عسر آه (١) ء مسبحه ما على السموات و
١٢٩-١٢٨	ذلك يوم النعان ء	١٢٦	ما على الارض له الملك ء
	عسر آه (١٠) ء والدن كفروا وكذبوا		عسر آه (٣) ء هو الذى خلقكم معكم
١٢٩	ما انا اولئك اصحاب النار ء	١٢٧ ١٢٦	كافى ومعكم مومن ء
	عسر آه (١١) ء ما اصابع منعه الا		عسر آه (٣) ء خلق السموات والارض
١٢٩	ما على الله ء		فالمى وصوركم فاحسن صوركم ء
	عسر آه (١٢) ء واضعوا الله واضعوا	١٢٧	عسر آه (٣) ء تعلم ما على السموات والارض
١٢٩-١٢٨	الرسول ء		ويعلم ما سرون وما تميلون ء
	عسر آه (١٣) ء الله لاله الا هو وعلى الله	١٢٨-١٢٧	عسر آه (٥) ء انا ما بكم نو الدن
١٢٨	فليسوكل النومنون		كفروا من قبل ء
١٢٨-١٢٧	عسر آه (١٤) ء ما انا الدن آسوا ان	١٢٨	عسر آه (٦) ء ذلك ما به كات ما سبم
	من ارواحكم واولادكم ء		رسلمهم بالناس ء
١٢٨-١٢٧	عسر آه (٥) ء انما اموالكم واولادكم		
١٢٨-١٢٧	عه والله عند اخر عظم ء		

٦٦ - سورة اليحريم (مدسه ١٢ آه)

صفحه

صفحه

التوبة الاولى

والبحار ١٥٩ - ١٦

تفسير آيه (٧) دناها الذين كفروا لانتصروا

الوم ١٦

تفسير آيه (٨) دناها الذين آمنوا بوبوا

الى الله بونه تصوحا ١٦١-١٦

تفسير آيه (٩) دناها التي حاهد الكفار

والصافين واعطاهم ١٦٢

تفسير آيه (١٠) دصرف الله ملا للدين

كفروا امرا يوحوا امرا لوط ١٦٢ ١٦١

تفسير آيه (١١) دصرف الله ملا للدين آمنوا

امرا فرعون ١٦٢

تفسير آيه (١٢) دمناس عمران الى احبب

فرحها فصافه مروحها ١٦٢-١٦٣

التوبة الثانية

ناول آت صمب ١٦٣

ناويل دناها الذين آمنوا بوبوا الى الله

بونه تصوحا ١٦٣ - ١٦٥

ترجمه آيات ١ تا ١٢ از سور محريم ١٥٥-١٥٢

التوبة الثالثة

معداد آيات وكلمات وحروف ومعدا

برول ومصلب سور ١٥٥

تفسير آيه (١) دناها التي لم يحرم

ما احل الله لك ١٥٥-١٥٧

تفسير آيه (٢) دقد فرس الله لكم محله

امنانكم ١٥٧

تفسير آيه (٣) دواد اسرائيل الى بعض

ارواحهم ١٥٧-١٥٨

تفسير آيه (٤) دان سونا الى الله قد صمب

فلوكمنا وان يظهر عليه ١٥٨-١٥٩

تفسير آيه (٥) دعسى ربه ان يطلعكم

ان يبدله ارواحا ١٥٩

تفسير آيه (٦) دناها الذين آمنوا بوبوا

انفسكم واحليكم نارا وفودها التي

الجزء التاسع والعرون

٦٧ - سورة الملك (مكة ٣٠ آه)

التوبة الاولى

الحور لملوككم انكم احسن عملا و

هو العبر العبر ١٧١

تفسير آيه (٣) دالدى خلق سبع سموات

طافا ما ترى في خلق الرحمن من

ماوت ١٧١-١٧٢

تفسير آيه (٤) دم ارجع العر كرس

مقلب اليك العر ١٧٢

تفسير آيه (٥) دلد رنا السما الدنيا

مصالح ١٧٢-١٧٣

ترجمه آيات ١ تا ٣ از سور ملك

١٦٦-١٧

التوبة الثانية

معداد حروف وكلمات وآيات ومصل

برول ومصلب سور ١٧

تفسير آيه (١) دمازالدى يفعالملك و

هو على كل شى قدر ١٧١-١٧٢

تفسير آيه (١) دالدى خلق السموات و

صفحة	رقم	صفحة
١٧٥	فوفهم صافات «	١٧٣
١٧٥	هسر آيه (٢) «امن هذا الذي هو حيد	١٧٣
١٧٦-١٧٥	لكم «	١٧٣
١٧٦	هسر آيه (٣١) «امن هذا الذي يورفكم	١٧٣
١٧٦	ان اسلك روفه «	١٧٣
١٧٦	هسر آيه (٣٣) «امن بمسى حكنا على	١٧٣
١٧٦	وحدها حدى «	١٧٣
١٧٦	هسر آيه (٣٣) «قل هو الذى انساكم و	١٧٣
١٧٦	جعل لكم السمع والابصار والافئد «	١٧٣
١٧٦	هسر آيه (٣٣) «قل هو الذى دراكم فم	١٧٣
١٧٦	الارض والله محسرون «	١٧٣
١٧٦	هسر آيه (٣٥) «وقهولون مى هذا	١٧٣
١٧٦-١٧٧	الوعد ان كسب صادف «	١٧٣
١٧٧	هسر آيه (٣٦) «قل انما العلم عند الله و	١٧٤
١٧٧	ايما انا لدرمى «	١٧٤
١٧٧	هسر آيه (٣٧) «قلما راو رله مسبوحو	١٧٤
١٧٧	الدين كمروا «	١٧٤
١٧٧	هسر آيه (٣٨) «قل اراهم ان اهلكى	١٧٤
١٧٧-١٧٨	الله ومن مى «	١٧٤
١٧٨	هسر آيه (٣٩) «قل هو الرحمن آما به	١٧٤
١٧٨	وعله يركنا «	١٧٤
١٧٨	هسر آيه (٤) «قل اراهم ان اصبح ماوكم	١٧٥
١٧٨	عورا فمن ناسكم بما معن «	١٧٥
١٧٨	النية الثالثة	١٧٥
١٧٨	ماو لآم تسمب	١٧٥
١٧٨	ماو ل «مازل الذى سد الملك و هو على	١٧٥
١٧٨-١٧٩	كل سى قدر «	١٧٥

٦٨ - سورة القلم - (مكة ٥٤ آيه)

مستند حروف وكلمات و ايات ومعدل

نورل ومسن آيات مسووح ومصلب

١٨٥-١٨٦

سور

١٨٥-١٨٦

هسر آيه (١) «دن والعلم وما سطورون ١٨٦-١٨٧

النية الاولى

مرجه آيات ١ تا ٥٣ اور سور ولم

النية الثانية

صفحة	صفحة ١	تفسير آية (٢٣) مقطوعها داسه	٢١٢
٢١٥	مائد كرون	تفسير آية (٢٣) وكلا واسنوا حسا نما	٢١٣
٢١٦	تفسير آية (٢٣) فسريل من رب العالمين	تفسير آية (٢٥) فو اما من اوتي كتابه	٢١٣
٢١٦	تفسير آية (٢٣) فو لهول علباسن الا فاولد	مسألة فقول بالنبي لم اوت كتابه	٢١٣
٢١٦	تفسير آية (٢٥) لا حدنا منه بالنس	تفسير آية (٢٦) فو لم اذما حيايين	٢١٣
٢١٦	تفسير آية (٢٦) دم لقطاصه الورس	تفسير آية (٢٧) دالها كات الفاصه	٢١٣
٢١٦	تفسير آية (٢٦) فاما منكم من احدثه	تفسير آية (٢٨) فمما عسى ماله	٢١٣
٢١٦	حاجرين	تفسير آية (٢٩) فهلك عسى سلطانه	٢١٣
٢١٦	تفسير آية (٢٨) فوانه لذكر للنفس	تفسير آية (٣) فحقو فلو	٢١٣
٢١٦	تفسير آية (٢٩) فو انا لملم ان منكم	تفسير آية (٣١) دم الحضم صلو	٢١٤
٢١٦	مكذس	تفسير آية (٣٢) دم في سلسله درهما سعون	٢١٤
٢١٦	تفسير آية (٣٠) فوانه لفسر على الكافرين	دراما فاسلكو	٢١٤
٢١٦	تفسير آية (٣١) فوانه لفسر النفس	تفسير آية (٣٣) انه كان لا يوم من ناه	٢١٤
٢١٦-٢١٧	تفسير آية (٣٢) فصبح باسم ربك العظيم	العظيم	٢١٤
٢١٧	التوبة الثالثة	تفسير آية (٣٣) فو لاصح على طعام المسكين	٢١٤
٢١٧	ماويل آت سبب	تفسير آية (٣٥) فليس له اليوم هيبا	٢١٤
٢١٧-٢١٨	ماويل (الحافه) دما الحافه	حضم	٢١٤
٢١٨	ماويل فاما من اوتي كتابه	تفسير آية (٣٦) فو لاطعام الامس علسن	٢١٤
٢٢٨	ماويل فاما من اوتي كتابه سماله	تفسير آية (٣٧) دلاما لالا الحاطون	٢١٤
٢١٨-٢١٩	ماويل فكلوا لاسر بوا حسا نما اسلم في	تفسير آية (٣٨) فولا افسم مما سحرون	٢١٤
٢١٩	الانام الحاله	تفسير آية (٣٩) فوما لاسحرون	٢١٤-٢١٥
٢١٩	ماويل فحقو فلو	تفسير آية (٤) فانه لعل رسول كريم	٢١٥
٢١٩	دم في سلسله درهما سعون دراما	تفسير آية (٣١) دوما هو قول ساعر فللا	٢١٥
٢١٩	فاسلكو	اومنون	٢١٥

٧- سورة المعارج (مكة ٢٣ آية)

تفسير آية (١) فو لآيات مسوح وصله سو	٢٢٣	التوبة الاولى	٢٢٣-٢٢٤
تفسير آية (١) فو لآيات مسوح وصله سو	٢٢٣-٢٢٤	رحمه آيات ١ تا ٤٤ اوسو حمارح	٢٢٣-٢٢٤
تفسير آية (٢) فو لآيات مسوح وصله سو	٢٢٣-٢٢٤	التوبة الثالثة	٢٢٣-٢٢٤
تفسير آية (٣) فو لآيات مسوح وصله سو	٢٢٣-٢٢٤	التوبة الثالثة	٢٢٣-٢٢٤
تفسير آية (٤) فو لآيات مسوح وصله سو	٢٢٣-٢٢٤	التوبة الثالثة	٢٢٣-٢٢٤

ص ٢٢٨

تفسير آية (٢٨) «ان عذاب ربههم ضر مامون»

٢٢٨

تفسير آية (٢٩) «والذين هم لربهم

٢٢٩

حافظون»

تفسير آية (٣٠) «الا على ارواحهم او ما

٢٢٩

ملك ابائهم فانهم غير ملومين»

تفسير آية (٣١) «من امنى ورا ذلك

٢٢٩

فاولئك هم المادون»

تفسير آية (٣٢) «والذين هم لاماناتهم وعهدهم

٢٢٩

راعون»

مولف تفسير ابن چهار آية منازل

(٣٢ تا ٣٤) را در تفسير سور سرف

مومنين آورد است ر. كسب

الاسرار ج ٦

تفسير آية (٣٣) «والذين هم بها حاهم

٢٢٩

فانمومين»

تفسير آية (٣٤) «والذين هم على صلواتهم

٢٢٩

حافظون»

تفسير آية (٣٥) «اولئك في حجاب

٢٢٩

مكرمون»

تفسير آية (٣٦) «فما للذين كفروا

٢٢٩

فذلك مهطعون»

تفسير آية (٣٧) «هي المنى ومن السما

٢٢٩

عزس»

تفسير آية (٣٨) «اطمح كل امرئ

٢٢٩

منهم ان يمدح له نعم»

تفسير آية (٣٩) «كلا انا خطاهم مما

٢٣ - ٢٢٩

يظنون»

تفسير آية (٤٠) «فلا تظن انهم يرون المسكون

٢٣

والمعارج انا لماندون»

تفسير آية (٤١) «على ان تبدل حسرا

٢٣

منهم وما نحن مستوفون»

تفسير آية (٤٢) «قد هم يحوسروا ويلعناوا -

ص ٢٢٩

الله في يوم كان مقداره خمسين الف سنة»

٢٢٩-٢٢٨

تفسير آية (٥٠) «فاسترسوا حبالا»

٢٢٩

فانهم يرونه منهك»

٢٢٩

تفسير آية (٧) «فويله فرياء»

تفسير آية (٨) «يوم تكون السما كالمهل»

٢٢٩

تفسير آية (٩) «تكون السما كاللبن»

٢٢٩

تفسير آية (١٠) «فلا تزل حتم حتما»

٢٢٩

تفسير آية (١١) «يسرونهم فوالحرم

لومعدي من عذاب يومئذ نسف»

٢٢٩

٢٢٧-٢٢٦

تفسير آية (١٢) «فواصفوا حواجبه»

٢٢٧

تفسير آية (١٣) «فوصفبه التي ترونها»

٢٢٧

تفسير آية (١٤) «فون في الارض حتما»

٢٢٧

تفسير آية (١٥) «كلا انا لظي»

٢٢٧

تفسير آية (١٦) «تراهه للسوي»

٢٢٧

تفسير آية (١٧) «فدعوا من ادبروا وولي»

٢٢٧

تفسير آية (١٨) «فوصح فاعى»

٢٢٧

تفسير آية (١٩) «ان الانسان خلق حلوا»

٢٢٨

تفسير آية (٢٠) «انما الله حر وعا»

٢٢٨

تفسير آية (٢١) «فواضحه الصر موعا»

٢٢٨

تفسير آية (٢٢) «فالا الصلح»

٢٢٨

تفسير آية (٢٣) «والذين هم علم صلواتهم

٢٢٨

تفسير آية (٢٤) «والذين هم اموالهم حق

٢٢٨

تفسير آية (٢٥) «للسائل والمحروم»

٢٢٨

تفسير آية (٢٦) «والذين صدقون يوم

٢٢٨

تفسير آية (٢٧) «فوالذين هم من عذاب ربه

٢٢٨

تفسير آية (٢٨) «فوالذين هم من عذاب ربه

٢٢٨

تفسير آية (٢٩) «فوالذين هم من عذاب ربه

٢٢٨

تفسير آية (٣٠) «فوالذين هم من عذاب ربه

٢٢٨

تفسير آية (٣١) «فوالذين هم من عذاب ربه

٢٢٨

تفسير آية (٣٢) «فوالذين هم من عذاب ربه

٢٢٨

تفسير آية (٣٣) «فوالذين هم من عذاب ربه

٢٢٨

تفسير آية (٣٤) «فوالذين هم من عذاب ربه

٢٢٨

تفسير آية (٣٥) «فوالذين هم من عذاب ربه

صفحة	صفحة
٢٤٣	ار مناجات من طرف
٢٤٤	تاويل « انا ارسلنا نوحا الى عومه » ٢٤٣ - ٢٤٤
٢٤٤	تاويل « اندعوهم من قبل ان ياتيهم عذاب السم »
٢٤٤	تاويل « معركم من دلوكم » ٢٤٤ - ٢٤٥
٢٤٥	تاويل « رب اني دعوت قومي لئلا ينهاروا علم ردهم دعائي الا فرارا »
٢٤٥	تاويل « فاصروا فادخلوا نارا »
٢٤٦	تاويل « ما لكم لا ترحون لله وفارا » « وقد حلفكم الطوارا » ٢٤٥ - ٢٤٦
٢٤٦	تاويل « رب اصبر لي ولوالدي وليس دخل سمي موسا »
٢٤٣	٢٤٣
	٢٤٣

٧٢ - سورة الحن (مكة ٢٨ آية)

ترجمه آیات ١ تا ٢٨ از سوره حن	١ - التوبة الاولى
٢٥٣	تفسير آية (٨) « وانا لمسا السما فوجدنا ها ملت حرسا »
٢٥٣	تفسير آية (٩) « وانا كنا نعد منكم ما نعد للسمح فمن سمع »
٢٥٣	تفسير آية (١٠) « وانا لانذري اسرا بد من في الارس »
٢٥٤ - ٢٥٣	تفسير آية (١١) « وانا منا الصالحون ومانعون ذلك كنا طرايق عدا »
٢٥٤	تفسير آية (١٢) « وانا طينا ان لن نمر الله في الارس »
٢٥٤	تفسير آية (١٣) « وانا لما سمعنا الهدى آتيا به فمن يومين مره »
٢٥٤	تفسير آية (١٤) « وانا منا المسلمون وما العاسطون »
٢٥٤	تفسير آية (١٥) « واما العاسطون فكانوا لجهنم خطا »
٢٥٤	تفسير آية (١٦) « وان لو اسفوا على الطريقة لاسعاهم ما عدا » ٢٥٤ - ٢٥٥
٢٥٣	٢٥٣
	٢٥٣

صفحة

٢٧٢	تاويل آت سمب
٢٧٣-٢٧٢	تاويل « ما ابا المرحل »
٢٧٤-٢٧٣	تاويل « ورنل العران تريتلا »
٢٧٤	تاويل « واد كراسم ريك و سبلاله سبلا »
	تاويل « قرب المسرو و المعرب لاله الا »
٢٧٥-٢٧٤	هو فاصد و كسلا »
	تاويل « فواصر على حاصولون واحصرم »
٢٧٥	حصا حصلا »
	اساره « فان لندنا اكلالا وحصحا » فوطامنا
٢٧٥	ملصه وعدانا الماء

صفحة

	آه (١٧) « كيف نمون ان كترلم »
٢٧٩-٢٧٨	دوما سبعل الو لندنا سنا »
	تسمر آه (١٨) « النما سبعل نه كان »
٢٧٩	وعد سبولا »
	تسمر آه (١٩) « فان جد يدكر من »
٢٧٩	سا اجد الى ديه سبلا »
	تسمر آه (٢) « فان ريك سبعل انك موم »
	ادني من بلني اللل وسمعه وطمه »

الوئه الناله

٧٤- سورة المدثر (مكة ٥٥ آية)

الوئه الاولى

مرجه آيات ١ تا ٥٥ از سور مدثر

٢٧٩-٢٧٦

الوئه الباقية

عداد حروف وكلمات وآيات وسجل
لرول وآت مسوح و سبعل سور

٢٧٩-٢٧٨

٢٨٣	تسمر آه (١٧) « ووهيد له تمهدا »
٢٨٣	تسمر آه (١٨) « دم سبعل ان اردنه »
	تسمر آه (١٩) « كلا انه كان لا ناسا »
٢٨٣	صفدا »
٢٨٣	تسمر آه (١٧) « سارعه سعوا »
٢٨٤-٢٨٣	تسمر آه (١٨) « دانه فكر و قدر »
٢٨٤-٢٨٣	سبب لرول ابي آيات »
٢٨٥	تسمر آه (١٩) « فصل كيف قدر »
٢٨٥	تسمر آه (٢) « دم فصل كيف قدر »
٢٨٥	تسمر آه (٢٩) « دم لطر »
٢٨٥	تسمر آه (٢٣) « دم عس ودر »
٢٨٥	تسمر آه (٢٤) « دم ادن واسكر »
٢٨٥	تسمر آه (٢٣) « فعالان هذا الاسح مور »
٢٨٥	تسمر آه (٢٥) « فان هذا الافول السر »
٢٨٥	تسمر آه (٢٦) « فاصلنه سر »
٢٨٥	تسمر آه (٢٧) « فوما ادرنل ماسر »
٢٨٥	تسمر آه (٢٨) « ولاسقي ولاندر »
٢٨٥	تسمر آه (٢٩) « فواحه للسر »
٢٨٦	تسمر آه (٣) « فعلها سمه سر »

٢٨٨	تسمر آه (١) « دما اها المدبر »
٢٨٨	تسمر آه (٢) « دم فاندز »
٢٨٨	تسمر آه (٣) « فوريك فكر »
٢٨٩	تسمر آه (٤) « فويالك فطر »
٢٨٩	تسمر آه (٥) « فوالر حر فاصر »
٢٨٩	تسمر آه (٦) « فولانمن تسكر »
٢٨٩	تسمر آه (٧) « فولرل فاصر »
٢٨٩	تسمر آه (٨) « فاداصر في النافور »
٢٨٩	تسمر آه (٩) « فذلك مومد دومصر »
٢٨٩	تسمر آه (١٠) « علي الكافين عرصر »
٢٨٩	تسمر آه (١١) « فدرلي ومن حلف وحد »
٢٨٩	تسمر آه (١٢) « فوحصل لعمالا ممدودا »
٢٨٩-٢٨٣	تسمر آه (١٣) « ووسن سهودا »

صفحه	آيه (٢١)	صفحه
	ثوما حطينا اصحاب النار	
٢٨٦	الاغلا نكحه وما حطينا ء	
	رآيه (٢٢) فولاتنا الذين اوتوا الكتاب	
٢٨٦	والمؤمنين	
	مفسر آيه (٢٢) فولاتنا الذين اوتوا الكتاب	
٢٨٧-٢٨٦	موسى والكافرون ء	
	مفسر وسان نزل آيه (٢٢) كذالك صل	
٢٨٨-٢٨٦	الله من سآ ويهدى من سآ	
٢٨٨	مفسر آيه (٢٥) (كلارا المعمر)	
٢٨٩-٢٨٨	مفسر آيه (٢٦) فوالليل ان ادبر	
٢٨٩	مفسر آيه (٢٧) فوالصبح اذا اسفر	
٢٨٩	مفسر آيه (٢٨) فوالاحدى الكمر	
٢٨٩	مفسر آيه (٢٩) فادبرا للسر	
	مفسر آيه (٣) فليس سآ مكم ان معكم	
٢٨٩	اوبياحر	
	مفسر آيه (٢٩) فكل من ما كسر حربه	
٢٨٩	الا اصحاب المن	
	مفسر آيه (٢٢) فمى حباب سآ لوس	
٢٩	المحمر	
٢٩	مفسر آيه (٢٢) فمسلكنكم فى سمر	
٢٩	مفسر آيه (٢٢) ففالاولئك من الصلن	
٢٩	مفسر آيه (٢٥) فاولم نك تعلم المسكن	
٢٩	مفسر آيه (٢٦) فوكنا معوم مع الحاصر	
٢٩	مفسر آيه (٢٧) فوكنا نكتب يوم الدين	
٢٩	مفسر آيه (٢٨) فمى امانا المع	

٧٥- سورة القيمة (مكة ٢٠ آيه)

صفحه	آيه (٢)	صفحه
٣	فولاتنا بالقرن اللوامه	
	مفسر آيه (٢) فاحسب الانسان انلى نجع	
٣-١	عظامه	
	مفسر آيه (٢) فطلى فادرس على ان نوى	
٣ ١	ساقه	
	مفسر آيه (٥) فطلى فادرس على الانسان لصح	
٣ ٢-٣ ١	املحه	

النوه الاولى

ترجمه آيات ١ تا ٤ از سوره فاطر ٢٩٧-٢٩٩

النوه الثانى

تعداد آيات و كلمات و حروف و محل

نزل و آيت مسووح و فصل سور ٢٩٩

مفسر آيه (١) فولاتنا يوم القيمة ٢٩٩-٣

صفحة	مصحف	قائمه
٣٣٩ - ٣٣٣	مصحف	قائمه فان الامراء مرمون من كاس كل
٣٣٩ - ٣٣٣	قائمه	مراجها كاهوره
٣٣٩	سحر سطر مسم	قائمه قصا سحر بها عباد الله مسمونها

٧٧ - سورة المرسلات (مكة ٥٠ آه)

النوبة الاولى

ترجمه آيات ١ تا ٥ از سور

مرسلات

٣٣٤ - ٣٣٣

النوبة الثانية

تاسمى سور وتعداد اباب وكلمات وحروف

ومحل نزول وصلى سور

٣٣٥

مصحف آه (١) قال المرسلات عرفاء

٣٣٥

مصحف آه (٢) قال المصائب مصاب

٣٣٦

مصحف آه (٣) قال الناسات نساء

٣٣٦

مصحف آه (٤) قال المرافات مراف

٣٣٦

مصحف آه (٥) قال المصائب ذكرى

٣٣٦

مصحف آه (٦) دعوا اولئك

٣٣٧ - ٣٣٦

مصحف آه (٧) دائما توعدون لواقع

٣٣٧

مصحف آه (٨) فاداء النجوم طمس

٣٣٧

مصحف آه (٩) فوادى السما عرج

٣٣٧

مصحف آه (١٠) فوادى السما لسم

٣٣٧

مصحف آه (١١) فوادى الرسل افس

٣٣٧

مصحف آه (١٢) لاى يوم احل

٣٣٧

مصحف آه (١٣) ولوم الفصل

٣٣٧

مصحف آه (١٤) فوما اذيت ما يوم الفصل

٣٣٧

مصحف آه (١٥) فويل يومئذ للمكذبن

٣٣٨

مصحف آه (١٦) قال تلك الاولين

٣٣٨

مصحف آه (١٧) دم فسمهم الاخرين

٣٣٨

مصحف آه (١٨) كذالك فعل بالمعمرين

٣٣٨

مصحف آه (١٩) فويل يومئذ للمكذبن

٣٣٨

مصحف آه (٢٠) قال فلعنكم من ما

٣٣٨

هم

مصحف آه (٢١) فوصلنا في فرازمكس

٣٣٨

مصحف آه (٢٢) فالى قدر معلوم

٣٣٨

مصحف آه (٢٣) فعدنا فسمم القاذبون

٣٣٩

مصحف آه (٢٤) قال فوصل الارض كفاها

٣٣٩

مصحف آه (٢٥) فويل يومئذ للمكذبن

-

مصحف آه (٢٦) فاحسا وامواتا

٣٣٩

مصحف آه (٢٧) فوصلنا فيها رواش

٣٤٠

مصحف آه (٢٨) فاحسا وامواتا

٣٤٠

مصحف آه (٢٩) فويل يومئذ للمكذبن

٣٤٠

مصحف آه (٣٠) فاطلوا الى ما كنتم

٣٤٠

مصحف آه (٣١) فكنون

٣٤٠

مصحف آه (٣٢) فاطلوا الى ظل دى

٣٤٠

مصحف آه (٣٣) فلف صعب

٣٤٠

مصحف آه (٣٤) فاطلوا الى معنى من

٣٤٠

مصحف آه (٣٥) فلف صعب

٣٤٠

مصحف آه (٣٦) فافها ترمى سر

٣٤١ - ٣٤٠

مصحف آه (٣٧) كالس

٣٤١

مصحف آه (٣٨) فافها حماه صر

٣٤١

مصحف آه (٣٩) فويل يومئذ للمكذبن

٣٤١

مصحف آه (٤٠) فافها يوم ولا مطون

٣٤١

مصحف آه (٤١) فافها يوم ولا مطون

٣٤١

مصحف آه (٤٢) فافها يوم ولا مطون

٣٤١

مصحف آه (٤٣) فافها يوم ولا مطون

٣٤١

مصحف آه (٤٤) فافها يوم ولا مطون

٣٤١

مصحف آه (٤٥) فافها يوم ولا مطون

٣٤١

مصحف آه (٤٦) فافها يوم ولا مطون

٣٤١

مصحف آه (٤٧) فافها يوم ولا مطون

٣٤١

مصحف آه (٤٨) فافها يوم ولا مطون

٣٤١

مصحف آه (٤٩) فافها يوم ولا مطون

٣٤١

مصحف آه (٥٠) فافها يوم ولا مطون

٣٤١

سورة

تفسير آية (٣٣) «وفواكم مما صهون»	٣٤٢	تفسير آية (٣٨) «ويل يومئذ للمكذبين»	٣٤٢
تفسير آية (٣٣) «كلوا واسروا عينا مما		تفسير آية (٥) «فأى حذب منه	
كسب تملكون»	٣٤٢	يومئذون»	٣٤٢-٣٤٣
تفسير آية (٣٤) «أنا كذلك نعري			
الحجسين»	٣٤٢		
تفسير آية (٣٥) «ويل يومئذ للمكذبين»	٣٤٢		
تفسير آية (٣٦) «كلوا وفسدوا فلئلا أنكم			
محرمون»	٣٤٢		
تفسير آية (٣٧) «ويل يومئذ للمكذبين»	٣٤٢		
تفسير آية (٣٨) «وإذا قيل لهم اركعوا			
لأركانهم»	٣٤٢		

النوبة الثالثة

ماويل آت صبب	٣٤٣
ار مناجات بين طريق	٣٤٣
تاويل «والمرسلات عرفاء»	٣٤٣-٣٤٥
تاويل «ان المصن في طلال وعود»	٣٤٥
واضعاى اوسع سظام (ماريد)	٣٤٥
ار مناجات سر طريق	٣٤٦

الحرء اللاتون

٧٨- سورة النبا (مكية ٢١ آية)

النوبة الاولى

مرجحه آيات ١ نا ٤١ ار سور نبا

٣٤٧ - ٣٤٩

النوبة الثانية

نامهاى سور و تعداد آيات و كلمات و

حروف و محل و هكلام نزل و فصل

وا حسب سور

٣٤٩ - ٣٥٠

تفسير آية (١) «عم سآ لون»	٣٥٠	تفسير آية (١٨) «يوم نفع في الصوفياون»	٣٥٣
تفسير آية (٢) «عن النبا العظيم»	٣٥٠	اهواحا»	٣٥٣-٣٥٤
تفسير آية (٣) «الذي هم فيه محفلون»	٣٥٠	تفسير آية (١٩) «وفصلا النساء فكتاب	
تفسير آية (٤) «كلا تعلمون»	٣٥١	ابوانا»	٣٥٤
تفسير آية (٥) «ثم كلا تعلمون»	٣٥١	آية (٢) «وسرب الجبال فكتاب	
تفسير آية (٦) «الم فعمل الارض مهانا»	٣٥١	سرايا»	٣٥٤
تفسير آية (٧) «والنصال او ادا»	٣٥١	تفسير آية (٢١) «ان جهنم كتاب	
تفسير آية (٨) «وحلمناكم ارواحا»	٣٥١	مرصادا»	٣٥٤-٣٥٥
تفسير آية (٩) «وحلمنا نومهم سنا»	٣٥١	تفسير آية (٢٢) «للطافن ما نا»	٣٥٥
تفسير آية (١٠) «وحلمنا الليل لسانا»	٣٥١	تفسير آية (٢٣) «لاسن فيها احمانا»	٣٥٥
تفسير آية (١١) «وحلمنا النهار ممانا»	٣٥١	تفسير آية (٢٤) «لا يوقون فيها مردا ولا	
تفسير آية (١٢) «وسنا فوقكم سنا»	٣٥١	سرايا»	٣٥٥
سندا		آية (٢٥) «الاحمنا وعنا»	٣٥٥-٣٥٦

صفحة	تفسير آية (١٨) « هل هل لك الى ان يركى »	صفحة	تفسير آية (٣٨) « وآثر الحو الدنيا »
٣٧	تفسير آية (١٩) « واهدك الى ربك فحصى »	٣٧	تفسير آية (٣٩) « فان الحضم هي الماوى »
٣٧	تفسير آية (٢٠) « فانه الآله الكبرى »	٣٧	تفسير آية (٤٠) « واما من حاف مقام ربه ولهي البعس من الهوى »
٣٧	تفسير آية (٢١) « فكنت وعسى »	٣٧	تفسير آية (٤١) « فان الحمة هي الماوى »
٣٧	تفسير آية (٢٢) « ثم ادبر عصى »	٣٧	تفسير آية (٤٢) « سلوكك من الساحة انان مرسها »
٣٧	تفسير آية (٢٣) « فحصر عبادى »	٣٧	تفسير آية (٤٣) « فم اب من ذكرها »
٣٧	تفسير آية (٢٤) « فعال اناركم الاعلى »	٣٧	تفسير آية (٤٤) « الى رب منبها »
٣٧	تفسير آية (٢٥) « فاحد الله نكال الآخر والاولى »	٣٧	تفسير آية (٤٥) « اما اب مندر من بصنها »
٣٧	تفسير آية (٢٦) « ان عى دلالتك لمن عسى »	٣٧١	تفسير آية (٤٦) « كانه يوم يرونها لم يلبوا الا صه اوصحها »
٣٧	تفسير آية (٢٧) « ا اسم اسد حلما ام السمأ منها »	٣٧١	تفسير آية (٤٧) « فاعطس لنها واحرح صنها »
٣٧١	تفسير آية (٢٨) « روع سمكها صوبها »	٣٧١	تفسير آية (٤٨) « والارض بعد ذلك دحها »
٣٧١	تفسير آية (٢٩) « واطس لنها واحرح صنها »	٣٧١	تفسير آية (٤٩) « اخرج منها ما و مرعها »
٣٧١	تفسير آية (٣٠) « والارض بعد ذلك دحها »	٣٧٢	تفسير آية (٥٠) « والصال ارسها »
٣٧١	تفسير آية (٣١) « اخرج منها ما و مرعها »	٣٧٢	تفسير آية (٥١) « مناعا لكم ولاهامكم »
٣٧٢	تفسير آية (٣٢) « فاداحا ب اللأمة الكبرى »	٣٧٢	تفسير آية (٥٢) « فاداحا ب اللأمة الكبرى »
٣٧٢	تفسير آية (٣٣) « يوم سد كر الانسان ماسى »	٣٧٢	تفسير آية (٥٣) « فاداحا ب اللأمة الكبرى »
٣٧٢	تفسير آية (٣٤) « فاداحا ب اللأمة الكبرى »	٣٧٢	تفسير آية (٥٤) « فاداحا ب اللأمة الكبرى »
٣٧٢	تفسير آية (٣٥) « فاداحا ب اللأمة الكبرى »	٣٧٢	تفسير آية (٥٥) « فاداحا ب اللأمة الكبرى »
٣٧٢	تفسير آية (٣٦) « فاداحا ب اللأمة الكبرى »	٣٧٢	تفسير آية (٥٦) « فاداحا ب اللأمة الكبرى »
٣٧٢	تفسير آية (٣٧) « فاداحا ب اللأمة الكبرى »	٣٧٢	تفسير آية (٥٧) « فاداحا ب اللأمة الكبرى »

٨٠ - سورة سمس (مكة ٤٤ آية)

محل نزول وعداد آيات وكلمات وحروف	محل نزول وعداد آيات وكلمات وحروف
و آت مسوح و صلب و سان نزول	مرجه آيات ١ تا ٤٢ اوردو عسى
سور	٣٧٨ - ٣٨
تفسير آية (١) « عسى وتولى »	٣٨١ - ٣٨
٣٨١ - ٣٨	٣٨١ - ٣٨

الموة البانه

٣٨٦-٣٨٥	نصیر آیه (٢٨) قوعنا و عسنا	٣٨١	نصیر آیه (٢) د ان حآ الاعمی
٣٨٦	نصیر آیه (٢٩) دور سونا و سلا		نصیر آیه (٣) د و ما ندرک لعله
٣٨٦	نصیر آیه (٣٠) قوحنا و عسنا	٣٨٢-٣٨١	ترکی
٣٨٦	نصیر آیه (٣١) قوحنا و عسنا	٣٨٢	نصیر آیه (٣) د اوند کر معن الد کری
٣٨٦	نصیر آیه (٣٢) عسنا لکم ولا عسنا لکم	٣٨٢	نصیر آیه (٥) داما من اسمعی
٣٨٦	نصیر آیه (٣٣) داما حآ نالسا حه	٣٨٢	آیه (٦) عسنا له نصی
	نصیر آیه (٣٤) دوما نرالمر من	٣٨٢	آیه (٧) دوما عسنا الارکری
٣٨٧ و ٣٨٦	احه	٣٨٢	نصیر آیه (٨) دوما من حآ ط سعی
٣٨٧ و ٣٨٦	نصیر آیه (٣٥) دوما و عسنا	٣٨٢	نصیر آیه (٩) دوما نصی
٣٨٧	نصیر آیه (٣٦) دوما و عسنا و عسنا	٣٨٢	نصیر آیه (١٠) دوما عسنا نصی
	نصیر آیه (٣٧) لکل امر منهم و عسنا	٣٨٢-٣٨٣	نصیر آیه (١١) دوما انها قد کری
٣٨٧	سنا نصی	٣٨٣	نصیر آیه (١٢) دوما سنا کری
٣٨٨-٣٨٧	نصیر آیه (٣٨) دوما و عسنا و عسنا	٣٨٣	نصیر آیه (١٣) دوما سنا کری
٣٨٨-٣٨٧	نصیر آیه (٣٩) سنا کری	٣٨٣	نصیر آیه (١٤) دوما سنا کری
	نصیر آیه (٤٠) دوما و عسنا و عسنا	٣٨٣	نصیر آیه (١٥) دوما سنا کری
٣٨٨	عسنا	٣٨٤	نصیر آیه (١٦) دوما سنا کری
٣٨٨	نصیر آیه (٤١) دوما سنا کری		نصیر آیه (١٧) دوما سنا کری
٣٨٨	نصیر آیه (٤٢) دوما سنا کری	٣٨٤	نصیر آیه (١٨) دوما سنا کری
	الوثة الماله	٣٨٤	نصیر آیه (١٩) دوما سنا کری
٣٨٩-٣٨٨	تاویل و سرح آیه سنا	٣٨٤	نصیر آیه (٢٠) دوما سنا کری
٣٨٩	تاویل و سرح و سرح آیه سنا	٣٨٤	نصیر آیه (٢١) دوما سنا کری
	تاویل دوما و سرح لعله ترکی	٣٨٤	نصیر آیه (٢٢) دوما سنا کری
٣٩-٣٨٩	نصیر آیه (٢٣) دوما سنا کری	٣٨٥	نصیر آیه (٢٤) دوما سنا کری
٣٩	تاویل دوما سنا کری	٣٨٥	نصیر آیه (٢٥) دوما سنا کری
٣٩	سنا کری از ترکیان د	٣٨٥	نصیر آیه (٢٦) دوما سنا کری
	تاویل دوما و سرح و سرح	٣٨٥	نصیر آیه (٢٧) دوما سنا کری
٣٩	تاویل دوما و سرح و سرح	٣٨٥	نصیر آیه (٢٨) دوما سنا کری
٣٩	تاویل دوما و سرح و سرح	٣٨٥	نصیر آیه (٢٩) دوما سنا کری
٣٩	تاویل دوما و سرح و سرح	٣٨٥	نصیر آیه (٣٠) دوما سنا کری

٨- سورة التکویر (مکیه ٢٩ آیه)

الوثة الاولى

الوثة الثانية

تعداد آيات و کلمات و حروف و محل
تولید آيات مسطور و آيات ناسخ و فصل

ترجمه آيات ١ تا ٢٩ از سور
تکویر ٣٩١-٣٩٢

صفحه	صفحه	سور	صفحه
۳۹۸	۳۹۳-۳۹۲	تفسیر آیه (۱) دانا الشمس کورب	تفسیر آیه (۲۱) خطاط بم امیر
۳۹۸	۳۹۳	تفسیر آیه (۲) فوادا البوم انکدر	تفسیر آیه (۲۲) فوما صاحبک بمصون
	۳۹۳	تفسیر آیه (۳) فوادا الحال سرب	تفسیر آیه (۲۳) د و لد رآ بالاق
۳۹۸	۳۹۴-۳۹۳	تفسیر آیه (۴) فوادا السار عطف	المنیر
۳۹۹-۳۹۸	۳۹۵-۳۹۴	تفسیر آیه (۵) فوادا الوحس حبر	تفسیر آیه (۲۴) فوما هو علی الصب
	۳۹۵-۳۹۴	تفسیر آیه (۶) فوادا الحار سرب	تفسیر آیه (۲۵) فوما هو حول سلطان
۳۹۹	۳۹۵	تفسیر آیه (۷) فوادا العوس روج	رحم
۳۹۹	۳۹۶-۳۹۵	تفسیر آیه (۸) فوادا المود سلب	تفسیر آیه (۲۶) فواس بدحور
۳۹۹	۳۹۶	تفسیر آیه (۹) دای رب فلب	تفسیر آیه (۲۷) فاون هو الا ذکر العالمس
	۳۹۶	تفسیر آیه (۱۰) فوادا الصبح سرب	تفسیر آیه (۲۸) فون سا مکم ان
۳۹۹	۳۹۶	تفسیر آیه (۱۱) فوادا السما کطب	سحب
	۳۹۶	تفسیر آیه (۱۲) فوادا الحکم سرب	تفسیر آیه (۲۹) فوماتا و ان الا ان سا
۳۹۹	۳۹۶	تفسیر آیه (۱۳) فوادا الحبه ارفب	اه رب العالمس
	۳۹۶	تفسیر آیه (۱۴) فوادا اسم بالحس	التوبه الباقیه
۴	۳۹۷-۳۹۶	تفسیر آیه (۱۵) د والحوار الکس	تاویل آیت سمب
۴	۳۹۷	تفسیر آیه (۱۶) د واللیلادعس	داسانی ارمصون سی فاس
۴	۳۹۷	تفسیر آیه (۱۷) فوالصح اذاعس	معرسی او ابونکر سلی
۴	۳۹۷	تفسیر آیه (۱۸) فاده لعل رسول کریم	حال و کاریار حبر موسی (ع)
۴ ۱		آیه (۲) دای فو عندی الرس	تاویل دانا الشمس کورب
۴ ۲-۴	۳۹۸-۳۹۷	تفسیر آیه (۳) فوادا العوس روج	تاویل فوادا العوس روج

۸۲ سورة الانعطار (مکة ۱۹ آیه)

التوبه الاولى

تفسیر آیه (۵) فطبت فاس ما فطبت	واحر	ترجمه آیات ۱۹ تا ۱۹ سور انعطار ۳ ۴-۴
تفسیر آیه (۶) دماها الايمان ما عر لبرک	الکریم	التوبه الباقیه
تفسیر آیه (۷) فالدی فطبت فوبک	فعدلبه	معداد آیات و کلمات و حروف و محل
تفسیر آیه (۸) فمی ای صور ماس	تفسیر آیه (۹) فکلا مل مکسون مالدس	فرو و فصل سور
تفسیر آیه (۱۰) فکلا مل مکسون مالدس		تفسیر آیه (۱) فوادا السما اعطرب
		تفسیر آیه (۲) فوادا الکواک اسرب
		تفسیر آیه (۳) فوادا الحار سرب
		تفسیر آیه (۴) فوا ا الصور سرب

مفسر

- تفسير آيه (٢٣) «وما ادرى اولعظي» ٤٢
تفسير آيه (٢٤) «فالوم الذين آمنوا من الكفار» ٤٢
تفسير آيه (٢٥) «على الآيات» ٤٢
تفسير آيه (٢٦) «هل يوت الكفار ما كانوا يصلون» ٤٢
البقرة الثانية
ماويل آيت نمست ٤٢١-٤٢٢
ماويل «ويل للطففين» ٤٢٣-٤٢١
سد سطر طريف ٤٢٣-٤٢٢
ماويل «الانبي اوليك اهل معبودون يوم عظيم» ٤٢٣
«يوم يوم الناس لرب العالمين» ٤٢٣
ماويل «وما ادرى لعظي» «كتاب مرقوم» ٤٢٤-٤٢٣
«شهد المعرون» ٤٢٤-٤٢٣

مفسر

- تفسير آيه (٢٥) «معون من رحمن معون» ٤١٨
تفسير آيه (١٦) «حلمه منك وفي ذلك فليست من المنافسون» ٤١٨-٤١٩
تفسير آيه (٢٧) «ومرأه من نسيم» ٤١٩
تفسير آيه (٢٨) «تصا سرت بها» ٤١٩
المعرون
تفسير آيه (٢٩) «ان الذين احرموا كانوا من الذين آمنوا» ٤١٩
تفسير آيه (٣) «وادي امروا هم ساعرون» ٤١٩-٤٢٠
تفسير آيه (٣١) «وادي امروا الى اهلهم» ٤٢
انظروا فكم
تفسير آيه (٣٢) «وادي امروا فالوا ان هولاء لساون» ٤٢

٨٤ - سورة الاشراق (مكة ٢٥ آية)

البقرة الاولى

مرحمة آيات ١ تا ٢٥ ارسور اصناف

٤٢٦-٤٢٥

البقرة الثانية

مباديات و كلمات وحروف ومحل نزول

ومصلب سور

٤٢٦-٤٢٧

- تفسير آيه (١) «اذا السماء اصعب» ٤٢٧
تفسير آيه (٢) «وادي لربها» ٤٢٧
تفسير آيه (٣) «وادي الارض» ٤٢٧
تفسير آيه (٤) «وادي ما فيها» ٤٢٧
تفسير آيه (٥) «وادي لربها» ٤٢٧
تفسير آيه (٦) «يا ايها الانسان انك كادح الى ربك فغلظه» ٤٢٧-٤٢٨
تفسير آيه (٧) «فاما من اوتي كتابه» ٤٢٨
تفسير آيه (٨) «صوف يحاسب حسانا» ٤٢٨
تفسير آيه (٩) «ويصل الى اهل مسروا» ٤٢٨

- تفسير آيه (١) «وادي من اوتي كتابه» ٤٢٨
تفسير آيه (٢) «صوف يدعوا سور» ٤٢٨
تفسير آيه (٣) «وادي مسرا» ٤٢٨
تفسير آيه (٤) «اما كان في اهل مسروا» ٤٢٨-٤٢٩
تفسير آيه (٥) «انه طين ان لى سور» ٤٢٩
تفسير آيه (٦) «يا ايها ان ربه كان» ٤٢٩
تفسير آيه (٧) «فلا افسم بالنس» ٤٢٩
تفسير آيه (٨) «والليل وماوس» ٤٢٩
تفسير آيه (٩) «والفم ادا امس» ٤٢٩
تفسير آيه (١٠) «لر كس طمعا» ٤٢٩
تفسير آيه (١١) «طس» ٤٢٩-٤٣٠
تفسير آيه (١٢) «ما من مرقم» ٤٣٠
تفسير آيه (١٣) «فاما من اوتي كتابه» ٤٣٠
تفسير آيه (١٤) «وادي امروا» ٤٣٠-٤٣١

صفحة	صفحة
تفسير آية (٢٣) « بل الذين كفروا ينادون » ٤٣١	تاويل « انا انما الانسان اناك كاذب الى ربك » ٤٣٢
تفسير آية (٢٤) « والله اعلم ما يقولون » ٤٣١	كذلكا ففلا منه » ٤٣٢
تفسير آية (٢٥) « فيسرفهم بفتنات العلم » ٤٣١	من طرفه » ٤٣٢
تفسير آية (٢٥) « الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات لهم اجر غير ممنون » ٤٣١	من معرفتي ارحمن سرى » ٤٣٢
	حال وكاري اربابوسعد ابوالحسن » ٤٣٣
	من سحر الاسلام الاضاري در كعبت وفت » ٤٣٣
	اسار نه « صرف حساب حسابا بسرا » ٤٣٤
	اسار نه « وسقط الى اهلكه مسرورا » ٤٣٤
	تاويل « ليركن طعنا من طبع » ٤٣٤-٤٣٥

الفوة الثالثة

٨٥ - سورة الروح (مكة ٢٢٢ آية)

الفوة الاولى

ترجمه آیات ١ تا ٢٢ اسرار روح

تفسير آية (١١) « ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات » ٤٤٤	تفسير آية (١٢) « ان طقس ربك لشديد » ٤٤٤
تفسير آية (١٣) « انه هو يبدى ويسد » ٤٤٤	تفسير آية (١٤) « وهو الحور الودود » ٤٤٥
تفسير آية (١٥) « كما نزل سحر الاسلام عند الله الاضاري در كعبت من آت » ٤٤٥	تفسير آية (١٦) « هو المرسل المصدق » ٤٤٥
تفسير آية (١٧) « فعال لما يريد » ٤٤٥	تفسير آية (١٨) « هل انك احدم » ٤٤٥
تفسير آية (١٩) « الحود » ٤٤٥	تفسير آية (٢٠) « فرعون رسود » ٤٤٥

٤٣٧-٤٣٨

الفوة الثانية

مصادر آيات وكلمات وحروف وحل

٤٣٧-٤٣٨

تفسير آية (١) « والسماء ذات الروح » ٤٣٨	تفسير آية (٢) « واليوم الموعود » ٤٣٨
تفسير آية (٣) « وساهد ومعهود » ٤٣٨-٤٣٩	تفسير آية (٤) « قبل اسحاب الاحدود » ٤٣٩
تفسير آية (٥) « فاسان ناديا ب مرسب حادو پرور و كودل » ٤٣٩-٤٤٠	

٤٤٣-٤٤٤

تفسير آية (٦) « والبار ذات الوفود » ٤٤٣	تفسير آية (٧) « اوجهم عليها فود » ٤٤٣
تفسير آية (٨) « وهم على ما يعللون » ٤٤٣	تفسير آية (٩) « وما نعموا منهم الا ان يؤمنوا بالله الرحمن الرحيم » ٤٤٣
تفسير آية (١٠) « والذى له ملك السموات والارض والله على كل شئ شهيد » ٤٤٣	تفسير آية (١١) « ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات » ٤٤٣-٤٤٤

تفسير آية (١٢) « بل الذين كفروا هم يكذبون » ٤٤٥	تفسير آية (١٣) « والله من وراءهم مصط » ٤٤٥
تفسير آية (١٤) « بل هو قرآن محض » ٤٤٥	تفسير آية (١٥) « في لوح محفوظ » ٤٤٥-٤٤٦

الفوة الثالثة

اول آت سميت » ٤٤٦	معرفتي ارباب طريف » ٤٤٦
تاويل « والسماء ذات الروح » ٤٤٦	تاويل « واليوم الموعود » ٤٤٦

صفحة	صفحة	صفحة	صفحة
٤٤٨-٤٤٧	الحريق	٤٤٧-٤٤٦	تاويل « وساهد ومسهود »
٤٤٨	تاويل « ان طين ريك لسديد »	٤٤٧	تاويل « قبل اصحاب الاحفود »
٤٤٨	تاويل « وهو المصور الوبرود »		تاويل « ظلم عذاب جهنم ولهم عذاب

٨٦ - سورة الطارق (مكة ٢١٧)

التوبة الاولى

ترجمه آيات ١ تا ١٧ از سور طاري

٤٥٣	تفسير آيه (١) « فماله من هو ولا ناصر »
٤٥٣	تفسير آيه (١١) « والسما ذات الرحع »
٤٥٣	تفسير آيه (١٣) « والارض ذات الصدع »
٤٥٣	تفسير آيه (١٤) « انه لمول فصل »
٤٥٣	تفسير آيه (١٥) « انهم يكندون كندا »
٤٥٣	تفسير آيه (١٦) « دوا كند كندا »
٤٥٣	تفسير آيه (١٧) « فعمل الكافر من امهالهم
٤٥٣	رويدا »

التوبة الثانية

٤٥٤	تاويل آيه تسمب
٤٥٤	تاويل « والسما والطارق »
٤٥٥-٤٥٤	تاويل « ان كل نفس لما عليها حافظه »
٤٥٤	تاويل « فليسطر الانسان هم خلق »
٤٥٦-٤٥٥	تاويل « خلق من ما ذاق »
٤٥٦-٤٥٥	تاويل « صرح من بين حلسو والبرآيه »

٤٤٩-٤٥

التوبة الثالثة

معداد آيات وكلمات وحروف ومصل

٤٥٥	مول وآيه مسوح وفصل سور
٤٥١-٤٥٥	تفسير آيه (١) « والسما والطارق »
٤٥١	تفسير آيه (٣) « المسم الماف »
٤٥١	تفسير آيه (٤) « ان كل نفس لما عليها حافظه »
٤٥١	تفسير آيه (٥) « فليسطر الانسان هم
٤٥١	خلق »
٤٥٢-٤٥١	تفسير آيه (٦) « خلق من ما ذاق »
٤٥٢	تفسير آيه (٧) « صرح من من الصلب
٤٥٢	والبرآيه »
٤٥٢	تفسير آيه (٨) « انه على رحه لغادر »
٤٥٣-٤٥٢	تفسير آيه (٩) « يوم على البرآيه »

٨٧ - سورة الاعلى (مكة ١٩٩)

التوبة الاولى

ترجمه آيات ١ تا ١٩ از سور اعلى

٤٦١	تفسير آيه (٣) « والذي اخرج العربى »
٤٦١	تفسير آيه (٥) « فصله عا احوى »
٤٦١-٤٦٠	تفسير آيه (٦) « فسريل فلامسى »
٤٦١-٤٦٠	تفسير آيه (٧) « الاماسا انه علم العبر وما
٤٦١-٤٦٠	محرى »
٤٦١	تفسير آيه (٨) « فوسرك للسرى »
٤٦١	آيه (٩) « فذكران صعب الذكرى »
٤٦١	آيه (١٠) « فذكر من صسى »
٦١	آيه (١١) « فوسسها الاسى »

التوبة الثانية

٤٥٨	مصل مول ومعداد آيات وكلمات وحروف ومصل
٤٥٨	سور
٤٥٨-٤٥٧	تفسير آيات (١) « فصيح اسم ريك
٤٥٨-٤٥٧	الاعلى »
٤٥٩	تفسير آيه (٣) « والذي خلق صوى »
٤٥٩-٤٥٨	تفسير آيه (٤) « والذي قدر مهدى »

صفحة	مفسر آية (١٩) مصحف إبراهيم وموسى	صفحة	والذي صلى النار
٤٦٣	مفسر آية (١٩) مصحف إبراهيم وموسى	٤٦٢-٤٦١	الكبرى
٤٦٤-٤٦٣	ماويل آت سميت	٤٦٢	دم لاندوب فيها ولاصير
٤٦٤	ماويل فتح اسم ربك الاعلى	٤٦٢	قد افلح من مركي
٤٦٤	ماويل قد افلح من مركي	٤٦٢	مود كراسم ربه صلى
٤٦٤-٤٦٥	ماويل «ود كراسم ربه صلى»	٤٦٣-٤٦٢	دل توبرن الحو
٤٦٥-٤٦٦	ماويل «دل توبرن الحو	٤٦٣	الدنيا
٤٦٦	الدنيا	٤٦٣	مفسر آية (١٧) فوالاخر حبرواحي
٤٦٦	ماويل «فوالاخر حبرواحي»	٤٦٣	مفسر آية (١٨) «ان هذا لي الصبح
		٤٦٣	الاولى

٨٨ - سورة العاشية (مكة ٣٦ آية)

مفسر آية (١٥) «ولما رى مصوفة»	٤٧١	مفسر آية (١٦) «ورزاني منوه»	٤٧١
مفسر آية (١٧) «واعلا بطرون الى الال كف	٤٧١	مفسر آية (١٨) «والى السماء كف رعب»	٤٧٢
مفسر آية (١٩) «والى الارض كف سطع»	٤٧٢	مفسر آية (٢٠) «قد كراينا اب مد كرا»	٤٧٢
مفسر آية (٢١) «نسب عليهم مصطر»	٤٧٢	مفسر آية (٢٢) «والا من بولى وكبر»	٤٧٢
مفسر آية (٢٣) «فعد الله العذاب	٤٧٢	مفسر آية (٢٤) «ان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٢٥) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٢٦) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٢٧) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٢٨) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٢٩) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٣٠) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٣١) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٣٢) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٣٣) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٣٤) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٣٥) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٣٦) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٣٧) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٣٨) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٣٩) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٤٠) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٤١) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٤٢) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٤٣) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٤٤) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٤٥) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٤٦) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٤٧) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٤٨) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٤٩) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٥٠) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٥١) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٥٢) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٥٣) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٥٤) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٥٥) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٥٦) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٥٧) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٥٨) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٥٩) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٦٠) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٦١) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٦٢) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٦٣) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٦٤) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٦٥) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٦٦) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٦٧) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٦٨) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٦٩) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٧٠) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٧١) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٧٢) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٧٣) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٧٤) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٧٥) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٧٦) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٧٧) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٧٨) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٧٩) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٨٠) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٨١) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٨٢) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٨٣) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٨٤) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٨٥) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٨٦) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٨٧) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٨٨) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٨٩) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٩٠) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٩١) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٩٢) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٩٣) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٩٤) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٩٥) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٩٦) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٩٧) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (٩٨) «فان الما اناهم»	٤٧٢
مفسر آية (٩٩) «فان الما اناهم»	٤٧٢	مفسر آية (١٠٠) «فان الما اناهم»	٤٧٢

٤٧٥	تاويل «في حجه عالمه»	٤٧٥	تاويل «تسعى من عن آتاه»
٤٧٥	تاويل «لا تسمع منها لاسمه»	٤٧٥	تاويل «ليس لهم طعام الا من صريع»
٤٧٥	تاويل «فمها عن حاربه»	٤٧٥	تاويل «لا تسمع ولا يسمي من حوج»

٨٩- سورة الصحر (مكة ٢٣٠ آية)

٤٨٧	هجر آتاه (١٦) «واما اذا ما اسلمه فعذر عليه ربه»	٤٧٨-٤٧٦	رحمه آيات ١٦ ٣ ارسور هجر
٤٨٧	هجر آتاه (١٧) «فيعول ربي احائي»		الموتة الثانية
٤٨٨-٤٨٧	هجر آتاه (١٨) «كلا بل لا تكرمون السبي»	٤٧٨	معدا حروف وكلمات وآيات واحدا من سمار آيات
٤٨٨-٨٧	هجر آتاه (١٩) «ولا يحآصون على طعام المسكين»	٤٧٨	ومحل ثرول وفصل سور
٤٨٨-٨٧	هجر آتاه (٢) «فواكلون الرات اكلالما»	٤٧٨-٤٧٦	هجر آتاه (١) «والصحر ولما صر»
٨٨	هجر آتاه (٢١) «وصحون المال حاحما»	٤٨-٤٧٨	هجر آتاه (٢) «والسمع والوير»
٤٨٨	هجر آتاه (٢٢) «كلا اذا ذك الارض ذكا ذكا»	٤٨-٤٧٨	هجر آتاه (٣) «والليل ادا سر»
٤٨٨	هجر آتاه (٢٣) «فوحا ربك والملك صفا صفا»	٤٨	هجر آتاه (٤) «فهل في ذلك قسم لذي حجر»
٤٨٨	هجر آتاه (٢٤) «فوحى يومئذ عنهم يذكر الانسان واني له الذكري»	٤٨-٤٨١	هجر آتاه (٥) «قالم تركف ويك»
٤٨٨-٨٩	هجر آتاه (٢٥) «يعول بالنسي ففبت لحيوي فومئذ لا يجد عذابه احد»	٤٨١	هجر آتاه (٦) «دارم ذاب العماد»
٤٨٩	هجر آتاه (٢٦) «فولانوب رباة احده»	٤٨١-٤٨٣	هجر آتاه (٧) «فالمى لم يحلى منها في البلاد»
٤٨٩-٤٨٩	هجر آتاه (٢٧) «فاما بها المنى المطمئنة»	٤٨١-٤٨٣	هجر آتاه (٨) «فومئذ اذ الذين حاووا السحر»
٤٨٩-٤٨٩	هجر آتاه (٢٨) «فاحلى في عادي»	٨٤-٤٨٣	هجر آتاه (٩) «فومئذ دعي الاولاد»
٤٨٩-٤٨٩	هجر آتاه (٢٩) «واحدلى حسي»	٤٨٤-٤٨٤	هجر آتاه (١٠) «فالمى لم يحلى منها في البلاد»
٤٨٩-٤٨٩	هجر آتاه (٣٠) «فاما الانسان اذا ما اسلمه ربه»	٤٨٤-٤٨٤	هجر آتاه (١١) «فما كروا منها الصلاد»
٤٨٩-٤٨٩	هجر آتاه (٣١) «فاما الانسان اذا ما اسلمه ربه»	٤٨٤-٤٨٤	هجر آتاه (١٢) «فما كروا منها الصلاد»
٤٨٩-٤٨٩	هجر آتاه (٣٢) «فاما الانسان اذا ما اسلمه ربه»	٤٨٤-٤٨٤	هجر آتاه (١٣) «فاما الانسان اذا ما اسلمه ربه»
٤٨٩-٤٨٩	هجر آتاه (٣٣) «فاما الانسان اذا ما اسلمه ربه»	٤٨٤-٤٨٤	هجر آتاه (١٤) «فاما الانسان اذا ما اسلمه ربه»
٤٨٩-٤٨٩	هجر آتاه (٣٤) «فاما الانسان اذا ما اسلمه ربه»	٤٨٤-٤٨٤	هجر آتاه (١٥) «فاما الانسان اذا ما اسلمه ربه»

٤٩٣	ماويل	دارحنى الى ديل تراصه	ارما حاف نير طربعت
٤٩٣-٤٩٤	مرصه		تاويل

٩٠ سورة البلد (مكة ٢٣٠ آية)

٤٩٩	تفسير آية (١١)	«فلا أقسم بالعمه»	القبوه الاولى
٤٩٩	تفسير آية (١٢)	«وما أدرىك ما العمه»	ترجمه آيات ١٦ تا ٢ از سور بلد ٤٩٥-٤٩٦
٤٩٩	تفسير آية (١٣)	«فلا أقسم»	القبوه الثانيه
٤٩٩	تفسير آية (١٤)	«فواطمان في يوم دى»	تعداد آيات و كلمات و حروف و معدل لروى و وصل
٤٩٩	تفسير آية (١٥)	«فما دى»	سور
٤٩٩	تفسير آية (١٦)	«فما دى»	تفسير آية (١) «فلا أقسم بهذا البلد»
٤٩٩	تفسير آية (١٧)	«فما دى»	تفسير آية (٢) «وأنحل بهذا البلد»
٤٩٩	تفسير آية (١٨)	«فما دى»	٤٩٧-٤٩٦
٤٩٩	تفسير آية (١٩)	«فما دى»	٤٩٧
٤٩٩	تفسير آية (٢٠)	«فما دى»	تفسير آية (٣) «ووالد وما ولد»
٤٩٩	تفسير آية (٢١)	«فما دى»	تفسير آية (٤) «لقد حللنا الإنسان في كبد»
٤٩٩	تفسير آية (٢٢)	«فما دى»	٤٩٧-٤٩٨
٤٩٩	تفسير آية (٢٣)	«فما دى»	تفسير آية (٥) «فما دى»
٤٩٩	تفسير آية (٢٤)	«فما دى»	احده
٤٩٩	تفسير آية (٢٥)	«فما دى»	تفسير آية (٦) «فما دى»
٤٩٩	تفسير آية (٢٦)	«فما دى»	تفسير آية (٧) «فما دى»
٤٩٩	تفسير آية (٢٧)	«فما دى»	٤٩٨
٤٩٩	تفسير آية (٢٨)	«فما دى»	٤٩٨
٤٩٩	تفسير آية (٢٩)	«فما دى»	٤٩٨
٤٩٩	تفسير آية (٣٠)	«فما دى»	٤٩٩

٩١ - سورة الشمس (مكة ١٥ آية)

٤٩٩	تفسير آية (١)	«فوالله أنا مصبها»	القبوه الاولى
٤٩٩	تفسير آية (٢)	«فوالله أنا مصبها»	ترجمه آيات ١٥ تا ١٨ از سور شمس ٤٩٥-٤٩٦
٤٩٩	تفسير آية (٣)	«فوالله أنا مصبها»	القبوه الثانيه
٤٩٩	تفسير آية (٤)	«فوالله أنا مصبها»	تعداد آيات و كلمات و آيات و معدل لروى و وصل
٤٩٩	تفسير آية (٥)	«فوالله أنا مصبها»	صلت سور
٤٩٩	تفسير آية (٦)	«فوالله أنا مصبها»	تفسير آية (١) «فوالله أنا مصبها»
٤٩٩	تفسير آية (٧)	«فوالله أنا مصبها»	تفسير آية (٢) «فوالله أنا مصبها»
٤٩٩	تفسير آية (٨)	«فوالله أنا مصبها»	تفسير آية (٣) «فوالله أنا مصبها»
٤٩٩	تفسير آية (٩)	«فوالله أنا مصبها»	٤٩٩

سور ٩١-٩٣	فهرست سور و آیات	٧٢٣
تفسیر آیه (١١) دکنب مود طمؤبها ٧	تفسیر آیه (١٥) دولاضاف مضمها ٨	٥
تفسیر آیه (١٢) داد انصب امصها ٧	التوبة الثالثة	
تفسیر آیه (١٣) فمال لهم رسول الله فاملفه	تاویل آت مسمب ٨	٥
وسمها ٧	تاویل فومس وماسوبها ٨-٥	٥
تفسیر آیه (١٤) ففكد و فمروها فمدم	تاویل فمالها موروها ومروها ٨-٥	٥
علمهم ربهم فدمهم فموبها ٧-٨-٥		

٩٢- سورة الليل (مكة ٢٣١هـ)

التوبة الاولى	تفسیر آیه (١٣) فان علمنا للهدى ١٥-١٦
ترجمه آیات ١ ما ٢١ از سور	تفسیر آیه (١٣) فوان لنا للآخر و
لل ٥١-١١	الاولي ١٦
التوبة الثانية	تفسیر آیه (١٣) فماندرمك نارا نطلى ١٦
منادآت وكلمات وحروف ومحل ثرول	تفسیر آیه (١٥) لاسلها الا الاسمى ١٦
ووصلت سور ١١	تفسیر آیه (١٦) فالدنى كذب وبولى ١٦
تفسیر آیه (١) فوالليل انا مسمى ١١	تفسیر آیه (١٧) فوسمها الا اسمى ١٦-١٧
تفسیر آیه (٢) فوالنهار انا نطلى ١١	تفسیر آیه (١٨) فوالدى بوى ماله
تفسیر آیه (٣) وما خلق الذكر و	مركبى ١٦-١٧
الا انى ١١-١٢	تفسیر آیه (١٩) فوالاحد عند من نسمه
تفسیر آیه (٣) فان سمكم لسمى ١٢-١٣	محرى ١٧
سان ثرول سور ١٣-١٤	تفسیر آیه (٣) فالا اسما وجه ربه
تفسیر آیه (٥) فوامن اعطى راعى ١٤	الاعلى ١٧
تفسیر آیه (٦) فوصلنى بالخصى ١٤	تفسیر آیه (٣٩) فاولوف برسى
تفسیر آیه (٧) ففسسر للسرى ١٤	التوبة الثالثة
تفسیر آیه (٨) فوامن من محل واسمى ١٤	تاویل آت مسمب ١٧-١٨
تفسیر آیه (٩) فوكذب بالخصى ١٤	تاویل فوالليل انا مسمى ١٨-١٩
تفسیر آیه (١) ففسسر للسرى ١٤-١٥	اسرار سور ١٨-١٩
تفسیر آیه (١١) فوما مسمى ماله انا ١٥	تاویل فوالنهار انا نطلى ١٩-٢٠
فردى	

٩٣- سورة الضحى (مكة ١١هـ)

التوبة الاولى	التوبة الثانية
ترجمه آیات ١ ما ١١ از سور صحن ٥٢	منادآت وكلمات وحروف ومحل

وتربيت ومنبت نزل ووصلت سور ٥٢٣ ٥٢١	تفسير آية (٨) «و وحملت حانلا
تفسير آية (١) «والصبي» ٥٢٣	فامسى « ٥٢٢ - ٥٢٨
تفسير آية (٢) «والليل اذاسحى» ٥٢٣	تفسير آية (٩) «فاما النسم فلاتهم» ٥٢٨
تفسير آية (٣) «ماودعك ربك ومافلى» ٥٢٣	تفسير آية (١٠) «واما السائل فلا تهر»
تفسير آية (٤) «وللاخر حشر لك من الاولى» ٥٢٣	٥٢٩-٥٢٨
تفسير آية (٥) «ولسوف نطيلك ربك مرمى» ٥٢٣	كشفا من اكرم ادهم در معظم حائل ٥٢٩-٥٢٨
٥٢٤-٥٢٣	تفسير آية (١١) «واما سمعه ربك فحدث» ٥٢٩
تفسير آية (٦) «الم محفل سما فاولى» ٥٢٨-٥٢٥-٥٢٤	البوابة الثالثة
تفسير آية (٧) «و وحملت حالا عهدى» ٥٢٨-٥٢٥	تاويل آت سمب ٥٢٩ - ٥٣
	تاويل «والصبي» ٥٣
	تاويل «والليل اذاسحى» ٥٣
	تاويل «ماودعك ربك ومافلى» ٥٣١ ٥٣
	تاويل «ولسوف نطيلك مرمى» ٥٣١-٥٣٢

٩٤ - سورة الاسرا (مكية ٢٨ آية)

ترجمه آیات ١ تا ٨ از سوره اسرا ٥٣٣	تفسير آية (٥) «فان مع السريرا» ٥٣٥
البوابة الثانية	تفسير آية (٦) «ان مع السريرا» ٥٣٥ ٥٣٦
تعداد آیات و کلمات و حروف و محل	تفسير آية (٧) «فانما قرب فاصب» ٥٣٦
نزل ووصلت سور ٥٣٣	تفسير آية (٨) «والى ربك فارعب» ٥٣٦
تفسير آية (١) «الم تسرح لك صدرک» ٥٣٣	البوابة الثالثة
٥٣٣ - ٥٣٤	تاويل آت سمب ٥٣٧
تفسير آية (٢) «ووصيناك وورک» ٥٣٤	تاويل «الم تسرح لك صدرک» ٥٣٧-٥٣٩
تفسير آية (٣) «الذى احسن طهرک» ٥٣٤	تاويل «ووصيناك وورک» ٥٣٨-٥٣٩
تفسير آية (٤) «ووصيناك لک کرک» ٥٣٤ ٥٣٥	کشفوى من اكرم اكرم (ح) درس معراج
	ناحدارند کار برکک ٥٣٨ ٥٤
	تاويل «ورسائل ذکرک» ٥٣٩ - ٥٤

٩٥ - سورة التين (مكية ٢٨ آية)

ترجمه آیات ١ تا ٨ از سوره تين ٥٤١	نزل و آسى که در معنى مسح اسب
البوابة الثانية	و فصل سور ٥٤١-٥٤٢
تعداد آیات و کلمات و حروف و محل	تفسير آية (١) «والتين والتين» ٥٤٢
	تفسير آية (٢) «توطور سين» ٥٤٢

٥٤٣-٥٤٢	آيه (٣) فوجدنا البلاء لا من	النوبة الثالثة
٥٤٣	نصبر آيه (٣) فلفعلنا الانسان في احسن	تاويل آيت سميت
٥٤٣	نصبر آيه (٥) فمجددنا اسفل سافلين	٥٤٣
٥٤٣	نصبر آيه (٦) فلا الذين آمنوا وعملوا	٥٤٣
٥٤٤-٥٤٣	النصبر آيه (٧) فمما كتب بعد ما لدن	٥٤٣
٥٤٤	نصبر آيه (٨) فليس الله احكم الحاكمين	٥٤٣
٥٤٣	نصبر آيه (٩) فمجددنا اسفل سافلين	٥٤٣
٥٤٣	نصبر آيه (١٠) فمجددنا اسفل سافلين	٥٤٣

٩٦- سورة العلق (مكة ١٩ آية)

٥٤٩-٥٤٨	النوبة الاولى	نصبر آيه (١١) فارباب ان كان على الهدى
٥٤٩-٥٤٨	نصبر آيه (١٢) فارباب ان كان على الهدى	٥٤٩-٥٤٨
٥٤٩-٥٤٨	نصبر آيه (١٣) فارباب ان كان على الهدى	٥٤٩-٥٤٨
٥٤٩-٥٤٨	نصبر آيه (١٤) فارباب ان كان على الهدى	٥٤٩-٥٤٨
٥٤٩-٥٤٨	نصبر آيه (١٥) فارباب ان كان على الهدى	٥٤٩-٥٤٨
٥٤٩-٥٤٨	نصبر آيه (١٦) فارباب ان كان على الهدى	٥٤٩-٥٤٨
٥٤٩-٥٤٨	نصبر آيه (١٧) فارباب ان كان على الهدى	٥٤٩-٥٤٨
٥٤٩-٥٤٨	نصبر آيه (١٨) فارباب ان كان على الهدى	٥٤٩-٥٤٨
٥٤٩-٥٤٨	نصبر آيه (١٩) فارباب ان كان على الهدى	٥٤٩-٥٤٨
٥٤٩-٥٤٨	نصبر آيه (٢٠) فارباب ان كان على الهدى	٥٤٩-٥٤٨
٥٤٩-٥٤٨	نصبر آيه (٢١) فارباب ان كان على الهدى	٥٤٩-٥٤٨
٥٤٩-٥٤٨	نصبر آيه (٢٢) فارباب ان كان على الهدى	٥٤٩-٥٤٨
٥٤٩-٥٤٨	نصبر آيه (٢٣) فارباب ان كان على الهدى	٥٤٩-٥٤٨
٥٤٩-٥٤٨	نصبر آيه (٢٤) فارباب ان كان على الهدى	٥٤٩-٥٤٨
٥٤٩-٥٤٨	نصبر آيه (٢٥) فارباب ان كان على الهدى	٥٤٩-٥٤٨
٥٤٩-٥٤٨	نصبر آيه (٢٦) فارباب ان كان على الهدى	٥٤٩-٥٤٨
٥٤٩-٥٤٨	نصبر آيه (٢٧) فارباب ان كان على الهدى	٥٤٩-٥٤٨
٥٤٩-٥٤٨	نصبر آيه (٢٨) فارباب ان كان على الهدى	٥٤٩-٥٤٨
٥٤٩-٥٤٨	نصبر آيه (٢٩) فارباب ان كان على الهدى	٥٤٩-٥٤٨
٥٤٩-٥٤٨	نصبر آيه (٣٠) فارباب ان كان على الهدى	٥٤٩-٥٤٨

٩٧- سورة القدر (مكة ٥ آية)

٥٥٧	النوبة الاولى	نصبر آيه (١) فارباب ان كان على الهدى
٥٥٧	نصبر آيه (٢) فارباب ان كان على الهدى	٥٥٧
٥٥٧	نصبر آيه (٣) فارباب ان كان على الهدى	٥٥٧
٥٥٧	نصبر آيه (٤) فارباب ان كان على الهدى	٥٥٧
٥٥٧	نصبر آيه (٥) فارباب ان كان على الهدى	٥٥٧

تفسير آية (١) فانا ابرلنا في ليله	البوينة الباليه
الصدرة	تاويل آيت سميت
تفسير آية (٢) فوما ابريلك حاليله العدره	٥٦١-٥٥٢
تفسير آية (٣) فليله العدره من الف	٥٦١-٥٦١
سهر	٥٦٢-٥٦١
تفسير آية (٤) فبرل الملائكه والروح	٥٦٢-٥٦٥
فما يادن دهم من كل امر	٥٦٢-٥٦٥
تفسير آية (٥) سلام في حسي مطلع	٥٦٢-٥٦٦
الصدرة	٥٦٣

٩٨- سورة البينة (مكة ٢٨)

تفسير آية (١) فوما ابرلنا في ليله	البوينة الباليه
الصدرة	٥٦١-٥٥٢
تفسير آية (٢) فوما ابريلك حاليله العدره	٥٦١-٥٦١
تفسير آية (٣) فليله العدره من الف	٥٦١-٥٦١
سهر	٥٦٢-٥٦١
تفسير آية (٤) فبرل الملائكه والروح	٥٦٢-٥٦٥
فما يادن دهم من كل امر	٥٦٢-٥٦٥
تفسير آية (٥) سلام في حسي مطلع	٥٦٢-٥٦٦
الصدرة	٥٦٣

٩٩- سورة اذارلرلت (مدنة ٢٨)

تفسير آية (١) فوما ابرلنا في ليله	البوينة الباليه
الصدرة	٥٦١-٥٥٢
تفسير آية (٢) فوما ابريلك حاليله العدره	٥٦١-٥٦١
تفسير آية (٣) فليله العدره من الف	٥٦١-٥٦١
سهر	٥٦٢-٥٦١
تفسير آية (٤) فبرل الملائكه والروح	٥٦٢-٥٦٥
فما يادن دهم من كل امر	٥٦٢-٥٦٥
تفسير آية (٥) سلام في حسي مطلع	٥٦٢-٥٦٦
الصدرة	٥٦٣

تفسير آيه (۱) فانا ولرب الارض ولزاهاء	۵۷۷	الموتة الثالثة
تفسير آيه (۲) فواجرحت الارض افعالها	۵۷۷	تاويل آيت سميت
تفسير آيه (۳) فوالا الانسان ماله	۵۷۷-۵۷۸	تاويل فانا ولرب الارض ولزاهاء
تفسير آيه (۴) دومند محمد احبها	۵۷۸	تاويل فواجرحت الارض افعالها
تفسير آيه (۵) فان ربك اوحى لها	۵۷۸	تاويل فوالا الانسان ماله
تفسير آيه (۶) دومند صدر الناس اسانا		وصف وسماحي
لبروا افعالهم	۵۷۹-۵۷۸	تاويل فمن يعمل مثقال ذر خيرا
تفسير آيه (۷) فمن يعمل مثقال ذر		بر
خيرا بر	۵۷۹-۵۸۰	تاويل فمن يعمل مثقال ذر سرا
تفسير آيه (۸) فمن يعمل مثقال ذر		بر
سرا بر	۵۷۹-۵۸۰	

۱۰۰- سورة العاديات (مكية ۱۱۲هـ)

تفسير آيه (۷) فوان على تلك لهدى	۵۸۶	كود
تفسير آيه (۸) وانه لمب البحر لهدى	۵۸۶	تفسير آيه (۹) فاولاسلم انا من ماني
تفسير آيه (۹) فاولاسلم انا من ماني		الصورة
تفسير آيه (۱۰) فوحصل ماني الصدور	۵۸۶	تفسير آيه (۱۱) فان ربهم يومئذ بصير
تفسير آيه (۱۱) فان ربهم يومئذ بصير	۵۸۶-۵۸۷	الموتة الثالثة
تاويل فوالعاديات سمحا	۵۸۷-۵۸۸	تاويل فان الانسان لربه لكدود
تاويل فان الانسان لربه لكدود	۵۸۸	تاويل فاعلا سلم انا من ماني
تاويل فاعلا سلم انا من ماني	۵۸۸-۵۸۹	الصورة
تاويل فوحصل ماني الصدور	۵۸۸-۵۸۹	

الموتة الاولى

ترجمه آيات ۱ تا ۱۱ از سوز

عاديات

الموتة الثانية

مصادر آيات و كلمات و حروف و معاني

فول و صلب و سب فلول سوز	۵۸۳-۵۸۴
فوالعاديات سمحا	۵۸۴-۵۸۵
فوالعاديات سمحا	۵۸۵
فوالعاديات سمحا	۵۸۵
فواين به نعماء	۵۸۵
فوقسط به جمعا	۵۸۵
فان الانسان لربه	۵۸۵-۵۸۶
لكدود	
افوال حسن صري و صلب من ماني	
وايونكر و زاي و واسطي ذر ماني	

۱۰۱- سورة القارعة (مكية ۱۱۳هـ)

الموتة الثانية	الموتة الاولى
محل فلول و تعداد حروف و كلمات و آيات	ترجمه آيات ۱ تا ۱۱ از سوز قارعة

٥٩٢	تفسير آية (٩) «فاما حاوية»	و احلای میان سملرات و فصلت	
٥٩٢	تفسير آية (٩) «وما اذرك ما فيه»	سور	٥٩١
٥٩٢	تفسير آية (١٩) «دار حامية»	تفسير آية (١) «العارة»	٥٩١
	الوثة الثالثة	تفسير آية (٢) «ما العارة»	٥٩١
٥٩٣-٥٩٢	تاويل آت فمصب	تفسير آية (٣) «وما اذرك ما العارة»	٥٩١
٥٩٣	سبح سرطريص	تفسير آية (٧) «يوم يكون الناس كالفراش المبسوط»	٥٩١
٥٩٤-٥٩٣	تاويل «العارة» «ما العارة»	تفسير آية (٥) «ويكون الحال كالمهين المبسوط»	٥٩١
٥٩٤-٥٩٣	تاويل «وما اذرك ما العارة»	آية (٦) «فاما من علموا»	٥٩٢-٥٩١
٥٩٤	تاويل «كالفراش المبسوط»	تفسير آية (٧) «فاما من علموا»	٥٩٢
٩٤	تاويل «ويكون الحال كالمهين المبسوط»	تفسير آية (٨) «فاما من علموا»	٥٩٢
	تاويل «فاما من علموا»		
٥٩٥-٥٩٤	رأسه		

١٠٢ - سورة التكاثر (مكة ٢٨ آية)

٥٩٩	تفسير آية (٦) «لربون الحمم»	الوثة الاولى	ترجمه آيات ١ تا ٨ از سور تبار ٥٩٦
٥٩٩	تفسير آية (٧) «م لربوها من العن»		
٥٩٩	تفسير آية (٨) «م لسلطان موند من الحمم»	الوثة الثانية	تعداد آيات و كلمات و حروف و محل ثرول
٦ ١-٥٩٩			و سب سرطريص و فصلت سور ٥٩٧-٥٩٦
	الوثة الثالثة		تفسير آية (١) «الهيكم النكار»
٦ ٢-٦ ١	تاويل آت فمصب		٥٩٨ ٥٩٧-٦
٦ ٢	تاويل «الهيكم النكار»		تفسير آية (٢) «حي رزم المعان»
٦ ٢	تاويل «كلاسوف تلمون»		تفسير آية (٣) «كلاسوف تلمون»
٦ ٢	تاويل «م كلاسوف تلمون»		تفسير آية (٤) «م كلاسوف تلمون»
٦ ٣-٦ ٢	تاويل «كلاسوف تلمون علم المعن»		تفسير آية (٥) «كلاسوف تلمون علم المعن»
٦ ٢	تاويل «لربون الحمم»		
٦ ٣-٦ ٢	تاويل «م لربوها من العن»		

١٠٣ - سورة العصر (مكة ٢٤ آية)

	ثرول و آت مسح و آت لاسح و فصلت	الوثة الاولى	ترجمه آيات ١ تا ٣ از سور عصر ٦٤
٦ ٥-٦ ٤	وسان ثرول سور		
٦ ٤	تفسير آية (١) «والعصر»	الوثة الثانية	تعداد آيات و كلمات و حروف و محل و هيكم
٦ ٥-٦ ٤	تفسير آية (٢) «ان الانسان ليطغى»		
٩١			

تفسير آيه (٣) » الا الذين آمنوا وعملوا	البقرة الثالثة
الصالحات و بنواصوا فاعلى و بنواصوا	تاويل آيت سميت
بالسر»	تاويل » والسر»
٦ ٥	تاويل » ان الانسان ليطغى»
	٦ ٧ ٥
	٦ ٧
	٦ ٧

١٠٤ - سورة الهمة (مكة آيه)

تفسير آيه (٨) » انها عليهم موسى »	٦١
تفسير آيه (٩) » في عند محمد »	٦١١ - ٦١
البقرة السابعة	
تعداد حروف و كلمات و آيات و محل سريل	٦١١
وصف و بيان سريل سور	٦١١
تفسير آيه (٩) » ويل لكل همز لمز »	٦٩ ٩
تفسير آيه (٢) » الذي جمع مالا وعند »	٦٩ ٩
تفسير آيه (٣) » حسب ان ماله اخلد »	٦١
تفسير آيه (٣) » كلاليسين في الحطه »	٦١
تفسير آيه (٥) » وما ادرىك ما الحطه »	٦١
تفسير آيه (٦) » فانه انبوء »	٦١
تفسير آيه (٧) » الذي مطلق على الامد »	٦١
تاويل آيت سميت	٦١١
تاويل » فويل لكل همز لمز »	٦١١-٦١٢
تاويل » حسب ان ماله اخلد »	٦١٢
تاويل » كلاليسين في الحطه »	٦١٢
تاويل » وما ادرىك ما الحطه »	٦١٢
تاويل » فانه انبوء »	٦١٢-٦١٣
تاويل » انها عليهم موسى »	٦١٢
تاويل » في عند محمد »	٦١٢

١٠٥ - سورة العيل (مكة آيه)

تفسير آيه (٣) » وارسل عليهم طيرا اناويل »	٦٢
تفسير آيه (٣) » برسمهم صغار من	٦٢
سحل »	٦٢
تفسير آيه (٥) » فاصولهم كصفت ما كول »	٦٢
البقرة السابعة	
تعداد حروف و كلمات و آيات و محل	٦١٩-٦١٤
وصف و بيان سريل سور	٦١٩-٦١٤
تفسير آيه (١) » الم تر كيف فعل ربك	٦١٩
تفسير آيه (٣) » الم سئل كندهم في	٦١٩
تفسير آيه (٣) » الم سئل كندهم في	٦١٩-٦٢
تاويل آيت سميت	٦٢١-٦٢٢
تاويل » برسمهم صغار من سحل »	٦٢١-٦٢٢
تاويل فوارسل عليهم طيرا اناويل »	٦٢١-٦٢٢
تاويل » فاصولهم كصفت ما كول »	٦٢١-٦٢٢

١٠٦ - سورة فريش (مكة ٢٤ آية)

النوبة الاولى	النوبة الثانية
مرحمة آيات ١ تا ٤ از سور فريس ٦٢٣	تعداد حروف و كلمات وآيات ومحل ترويل
ووصلت سور و برتری فريس بر دنگران	ووصلت سور و برتری فريس بر دنگران
ولست فريس و معنى ان كلمه ٦٢٤ ٦٢٣	ولست فريس و معنى ان كلمه ٦٢٤ ٦٢٣
تفسير آيه (١) « لا يلاي فريس » ٦٢٥ ٦٢٤	تفسير آيه (١) « لا يلاي فريس » ٦٢٥ ٦٢٤
تفسير آيه (٢) « ايلامهم رحله السآ »	تفسير آيه (٢) « ايلامهم رحله السآ »
الصف	الصف
٦٢٦-٦٢٥	٦٢٦-٦٢٥
٦٢٧ ٦٢٦	٦٢٧ ٦٢٦
٦٢٨ ٦٢٧	٦٢٨ ٦٢٧
٦٢٨	٦٢٨
٦٢٩-٦٢٨	٦٢٩-٦٢٨

١٠٧ - سورة الدين (مكة ٢٧ آيه)

النوبة الاولى	النوبة الثانية
مرحمة آيات ١ تا ٧ از سور د ٦٣	تعداد حروف و كلمات وآيات ومحل ترويل
واحصلت درسماء آيات وسان ترويل ووصلت	واحصلت درسماء آيات وسان ترويل ووصلت
سور ٦٣ ٦٣١	سور ٦٣ ٦٣١
تفسير آيه (١) « اراي الذي تكلف »	تفسير آيه (١) « اراي الذي تكلف »
بالدين » ٦٣١	بالدين » ٦٣١
تفسير آيه (٢) « فذلك الذي يدع النسم » ٦٣١	تفسير آيه (٢) « فذلك الذي يدع النسم » ٦٣١
تفسير آيه (٣) « ولا يصح على طعام المسكين » ٦٣١	تفسير آيه (٣) « ولا يصح على طعام المسكين » ٦٣١
تفسير آيه (٤) « فويل للمصلين » ٦٣٢	تفسير آيه (٤) « فويل للمصلين » ٦٣٢
تفسير آيه (٥) « الذين هم من صلواتهم » ٦٣٢	تفسير آيه (٥) « الذين هم من صلواتهم » ٦٣٢
ساحون	ساحون
٦٣٢	٦٣٢
٦٣٣	٦٣٣
٦٣٤	٦٣٤
٦٣٤	٦٣٤
٦٣٥	٦٣٥
٦٣٥	٦٣٥
٦٣٥	٦٣٥
٦٣٥	٦٣٥

١٠٨ - سورة الكوثر (مكة ٣ آية)

النوبة الاولى	النوبة الثانية
مرحمة آيات ١ تا ٣ از سور كوثر ٦٣٦	تعداد حروف و كلمات وآيات ومحل ترويل
وصلت سور	وصلت سور
٦٣٦	٦٣٦

٦٣٩	تفسير آية (١) دانا اعطى الكفور، ٦٣٨-٦٣٦	الوثة البالة
٦٤١-٦٤	تفسير آية (٢) داصل لريك وانحر، ٦٣٨	تاويل آت سمب
٦٤١	تفسير آية (٣) دان سانبك هو الاسر، ٦٣٩ ٦٣٨	تاويل دانا اعطى الكفور، تاويل داصل لريك وانحر

١٠٩ - سورة الكافرون (مكة ٢٦ آيه)

٦٤٣	تفسير آية (٣) دولانسم عانديون ما اعدت	١- الوثة الاولى
٦٤٤	تفسير آية (٤) دولا انا عاندي ما عديت	ترجمة آيات ١ تا ٦ ارسور كافرون ٦٤٢
٦٤٤	تفسير آية (٥) دولانسم عانديون ما اعدت	الوثة البالة
٦٤٤	تفسير آية (٦) دلكم دسكم ولي دس	محل نرول و تعداد حروف و كلمات و آيات و معنى
	الوثة البالة	آيات مسووح و مصل و كسب و سان نرول
٦٤٤	تاويل آت سمب	صور ٦٤٣-٦٤٢
٦٤٤	ذكر دقل ما انا الكافرون	تفسير آية (١) دقل ما انا الكافرون ٦٤٣
٦٤٤	ذكر دلا عدي ما عديون	تفسير آية (٢) دلا عدي ما عديون ٦٤٣
٦٤٥-٦٤٤	تاويل كلى سور	
٦٤٥	سان معرفى ارسور العالسم صرآ نادى	

١١٠ - سورة النصر (مدية ٣ آيه)

٦٥١	تفسير آية (٣) دسبح محمد ربك واسمعي	١- الوثة الاولى
	انه كان بوااء	ترجمة آيات ١ تا ٣ ارسور نصر ٦٤٦
	الوثة البالة	الوثة البالة
٦٥٢	تاويل آت سمب	معداد حروف و كلمات و آيات و محل و حكم
٦٥٥-٦٥٢	تاويل دابا حآ صراره و الصبح	نرول و مصل و سان نرول سور ٦٤٦
	سانى حاككندار ارسول رحل سماس	تفسير آية (١) دابا حآ صراره
٦٥٤-٦٥٢	اكرم (ص)	والصبح ٦٤٦-٦٥٢-٦٥١-٦٥٠
٦٥٤	سان معرفى ارجس من منصور خلاص	داسان صبح مكه ٦٤٦-٦٥٠
٦٥٥	سان معرفى ارسلى و حسن منصور	آية (٢) دوراب الباس يدخلون فى دس
		الله افوا حآ ٦٥٠-٦٥١

١١١ - سورة التت (مكة ٥ آيه)

٦٥٦	الوثة البالة	١- الوثة الاولى
	معداد حروف و كلمات و آيات و محل نرول و	ترجمة آيات ١ تا ٥ ارسور ص ٦٥٦

٦٥٦	تفسير آية (٣) «وامرأته حملته الحطب» ٦٥٨	صلى سور
٦٥٧-٦٥٦	تفسير آية (٥) «في حديثها حمل من مسده» ٦٥٨	تفسير آية (١) «تبت ندا ابي لهب
		وبه
٦٥٧	تأويل آية «تبت ندا ابي لهب» ٦٥٩	تفسير آية (٢) «ما اصابه ماله
		وما اكسبه
٦٥٨-٦٥٧	تأويل «تبت ندا ابي لهب» ٦٥٩	تفسير آية (٣) «سقط ناراً ذات
		لهب»

١١٢ - سورة الاحلاص (مكة ٥ آية)

النوبة الاولى	النوبة الثانية
٦٦٢	تأويل آية «تبت ندا ابي لهب» ٦٦٣
٦٦٣	تأويل «تبت ندا ابي لهب» ٦٦٤
٦٦٤	تأويل «تبت ندا ابي لهب» ٦٦٥-٦٦٦
٦٦٥	تأويل «تبت ندا ابي لهب» ٦٦٥
٦٦٦	تأويل «تبت ندا ابي لهب» ٦٦٦
٦٦٧	تأويل «تبت ندا ابي لهب» ٦٦٧
٦٦٨	تأويل «تبت ندا ابي لهب» ٦٦٨
٦٦٩	تأويل «تبت ندا ابي لهب» ٦٦٩
٦٧٠	تأويل «تبت ندا ابي لهب» ٦٧٠

١١٣ - سورة العلق (مكة ٥ آية)

النوبة الاولى	النوبة الثانية
٦٦٢	تأويل آية «تبت ندا ابي لهب» ٦٦٣
٦٦٣	تأويل «تبت ندا ابي لهب» ٦٦٤
٦٦٤	تأويل «تبت ندا ابي لهب» ٦٦٥-٦٦٦
٦٦٥	تأويل «تبت ندا ابي لهب» ٦٦٥
٦٦٦	تأويل «تبت ندا ابي لهب» ٦٦٦
٦٦٧	تأويل «تبت ندا ابي لهب» ٦٦٧
٦٦٨	تأويل «تبت ندا ابي لهب» ٦٦٨
٦٦٩	تأويل «تبت ندا ابي لهب» ٦٦٩
٦٧٠	تأويل «تبت ندا ابي لهب» ٦٧٠

١١٤ - سورة الناس (مدنية ٦ آیه)

٦٧٥-٦٧٤	الحاصر	التوبة الاولى
	نصیر آیه (٥) «الذى يوسوس فى صدور	ترجمه آیات ١ تا ٦ از سوره ناس
٦٧٥	الناس»	التوبة الثانية
٦٧٥	نصیر آیه (٦) «فمن احبته والناس»	تعداد حروف و کلمات و آیات و محل نزول و
	التوبة الثالثة	فصل سوره
٦٧٦-٦٧٥	تاویل آیت سمع	نصیر آیه (١) «هل اعوذ برب الناس»
٦٧٧-٦٧٦	تاویل «هل اعوذ برب الناس»	نصیر آیه (٢) «ملك الناس»
٦٧٧	تاویل «ملك الناس»	نصیر آیه (٣) «الله الناس»
٦٧٧	تاویل «الله الناس»	نصیر آیه (٤) «من سوا الوسواس»

فصل

[در بیان اضراب و نصیر قرآن و اینکه چه کس را رسد که نصیر قرآن کند و اینکه چه حکمت
 مکه که قرآن نصی محکم آمد و نصی مشابه]

٦٧٩-٦٧٨

فصل

فی بیان عدد سوره قرآن و حروفه و کلماته «مان ما فيها من العلال والاحلال

٦٨٤-٦٨

فصل

[در بیان معروفه و نا نایز من اصحاب رسول خدا (ص) در نصیر قرآن]

٦٨٦-٦٨٥



خلاصة فهرست

صفحة	فهرست	سور	المعادلة	(٥٨)
٦٩١ - ٦٩	«	«	الحشر	(٥٩)
٦٩٢ - ٦٩١	«	«	المنحصر	(٦٠)
٦٩٣ - ٦٩٢	«	«	الف	(٦١)
٦٩٣	«	«	الحصنة	(٦٢)
٦٩٤	«	«	المنافس	(٦٣)
٦٩٥ - ٦٩٤	«	«	المنافس	(٦٤)
٦٩٦ - ٦٩٥	«	«	المنافس	(٦٥)
٦٩٦	«	«	المنافس	(٦٦)
٦٩٧	«	«	الملك	(٦٧)
٦٩٨ - ٦٩٧	«	«	الملك	(٦٨)
٧ - ٦٩٨	«	«	الملك	(٦٩)
٧ ١ - ٧	«	«	الملك	(٧٠)
٧ ٣ - ٧ ١	«	«	الملك	(٧١)
٧ ٤ - ٧ ٣	«	«	الملك	(٧٢)
٧ ٥ - ٧ ٤	«	«	الملك	(٧٣)
٧ ٦ - ٧ ٥	«	«	الملك	(٧٤)
٧ ٧ - ٧ ٦	«	«	الملك	(٧٥)
٧ ٨ - ٧ ٧	«	«	الملك	(٧٦)
٧١ - ٧ ٨	«	«	الملك	(٧٧)
٧١١ - ٧١	«	«	الملك	(٧٨)
٧١٢ - ٧١١	«	«	الملك	(٧٩)
٧١٣ - ٧١٢	«	«	الملك	(٨٠)
٧١٤ - ٧١٣	«	«	الملك	(٨١)
٧١٥ - ٧١٤	«	«	الملك	(٨٢)
٧١٦ - ٧١٥	«	«	الملك	(٨٣)
٧١٧ - ٧١٦	«	«	الملك	(٨٤)
٧١٨ - ٧١٧	«	«	الملك	(٨٥)
٧١٩ - ٧١٨	«	«	الملك	(٨٦)
٧١٩	«	«	الملك	(٨٧)
٧٢ - ٧١٩	«	«	الملك	(٨٨)
٧٢١ - ٧٢	«	«	الملك	(٨٩)

٧٢٢ - ٧٢١	الحجر (٨٨)	«	«
٧٢٣	البلد (٩٠)	«	«
٧٢٣ - ٧٢٢	السمس (٩١)	«	«
٧٢٣	الليل (٩٢)	«	«
٧٢٤ - ٧٢٣	الصبي (٩٣)	«	«
٧٢٤	الانسراح (٩٤)	«	«
٧٢٥ - ٧٢٤	التس (٩٥)	«	«
٧٢٥	العلق (٩٦)	«	«
٧٢٦ - ٧٢٥	المنذر (٩٧)	«	«
٧٢٦	السمه (٩٨)	«	«
٧٢٧ - ٧٢٦	عادما ولرلس (الزلال) (٩٩)	«	«
٧٢٧	الماديات (١٠٠)	«	«
٧٢٨ - ٧٢٧	العارجه (١٠١)	«	«
٧٢٨	الكنابر (١٠٢)	«	«
٧٢٩ - ٧٢٨	العصر (١٠٣)	«	«
٧٢٩	الهمر (١٠٤)	«	«
٧٢٩	العسل (١٠٥)	«	«
٧٣	فريس (١٠٦)	«	«
٧٣	الدين (١٠٧)	«	«
٧٣١ - ٧٣	الكونر (١٠٨)	«	«
٧٣١	الكافرون (١٠٩)	«	«
٧٣١	النسر (١١٠)	«	«
٧٣٢ - ٧٣١	سب (اي ليهب) (١١١)	«	«
٧٣٢	الاحلاص (١١٢)	«	«
٧٣٢	العلق (١١٣)	«	«
٧٣٣	الناس (١١٤)	«	«
٧٣٣	سه فصل مانان كتاب	«	«

فانان



تفسیر ما

کرد کشف اسرار حق، تا بر دل ما نیر ما
 میسر شد تا عرس حق، آواز نکش ما
 ساد ناسم از حیا، هرگز نگردم از وفا
 هست آن صفا قدس ما از نیر ما
 از دل ما سعه ای بر حسب و در عالم گرفت
 سوخته میگر جهان از آه عالم گیر ما
 بر سواد دید تا بوی مره از خون دل
 زار عشق اوست زان لوح و قلم مهر ما
 بسب حر آن عر صفا عیان بردل، که هست
 شرح سودای دور نفس زور و سب مهر ما
 ما روح امان بهان در کفر موس دین ما
 سبح گو خوش ناس در اندیشه نکش ما
 حافظ و قسم و در دل آنی از لطف اوست
 «زان سب حر لطف و خوبی سب در تفسیر ما»
 گف حکمت از اراد ناسد اسیر دل من
 سبه سبی تا اند بر دای او و صحر ما

تهران اسفند ما ۱۳۳۸

سحان ۱۳۷۹

علطامه

صفحة	سطر	بأدريس	دريس	صفحة	سطر	بأدريس	دريس
٤	١٤	وأم	وأم	٥	٥	أدريس	و أدريس
٥	٣	أومر	أومر	-	٦	المصله	المصله
-	١٢	وسع	وسع	-	١٢	ساووم	ساووم
٧	٨	والحریم	والحریم	-	١٦	وداك	وداك
-	١١	فان	فان	٥١	١	ما حوا	ان سا حوا
-	١٧	حد	حد	٥٢	٩	عرا اليهود	عرا اليهود
٨	٣	قول	قول	-	١٢	برسند	برسند
-	١٥ ١٢ ١٨	مریه	مریه	-	١٦	هدا الرجل	هدا الرجل
٩	٥	السواوت	سموات	٥٣	١	ان	ان
١	٤	اصافه	ناصافه	-	٢٥	بروزی	بروزی
١٣	١١	روحا	رحبا	٥٤	١٩	هدا المل	هدا المل
١٤	١٧-١٨	سند	سند	٥٥	٩	کرر	کرر
٢	١١	نعلمه	نعلمه	-	١٤	نوا الله	نوا الله
٢٢	-	محار	محار	-	١٧	الآنه	الآنه
-	١٤	ندا	ندا	-	٢٣	الصل	في الصل
٢٤	٥	اسعود	اسعود	٥٦	-	كان	كان
٢٥	٧	حرج	حرج	-	٢	هدا القرآن	هدا القرآن
-	١	لوا	لوا	-	٣	لما تب	لما تب
٣١	١٤	عدانه	عدانه	-	٥	عطب	عطب
-	١٦	سور الحمر؟	ماسور الحمر؟	-	١٤	الملک	الملک الذي للملک
٣٣	٢	اربعاب	اربعاب	-	٢١	عن	على
٣٤	١	-	-	-	-	-	-
-	٨	لمسى	لمسى	-	-	-	-
٣٥	٧	الاحلا	الاحلاء	-	-	-	-
-	٢١	مورسوله	دالله ورسوله	٥٧	٢	دهو	دهو
٣٦	٢٣	قال اهل الله	قال اهل الله	-	١٢	الدهن	الدهن
٣٩	١٣	ولعد	لعد	-	١٩	واها سانا وطفعا واما	واها سانا وطفعا واما
-	٢٤	امهل	امهل	-	٢	صصح	صصح
٤٥	٣-١	انعوا الله	انعوا الله	-	٢١	العلم	العلم من السطان الرحيم
-	١١	هدا القرآن	هدا القرآن	-	٢٤	تاري نه لسه بدل نسب	تاري نه لسه بدل نسب
٤٦	٢	الاسماء	الاسماء	٥٨	١٢	دارم	دارم
٤٩	٣	سصح	سصح	٦	١٤	ورفا	ورفا

صفحه	مستطور	نادرست	درست	صفحه	مستطور	نادرست	درست
۶۲	۷	هذا القرآن	هذا القرآن	۷۷	۲	لا مرا	لا مرا
۶۳	۱	مدنه	مدنه	۷۸	۱۱	بسم الله	بسم الله
-	۱۹	ارحاً مکم	ارحاً مکم	۸۱	۸۱	و رضوان سور اضافه کند	الذوبه الاولى
۶۴	۳	بر آء	بر آء	۸۳	۱۹	کافاد	کافاد
۶۵	۳	بروهم	بروهم	۸۵	۲۵	(۱) جنس	کل ما جنس بوجه
-	۱	کبرند	کبرند	۸۷	۴	اسما	اسما
۶۶	۳	دفاو	دفاو	-	۵	لحاسر	لحاسر
۶۷	۲۳	احصم	احصم	۸۸	۱۸	حاعدو	حاعدو
-	۲۴	نمکه	نمکه	۸۹	۵	حمرأ	حمرأ
۶۸	۴	هد	هد	-	۶	حصرا	حصرا
۶۹	۱۴	نمکه	نمکه	۹	۱۶	ما	ما
-	۱۹	من	من	۹۱	۸	ورنگ	ورنگ
-	۲۳	بری	بری	-	۲	فلسجی	فلسجی
۷	۶	لاستوه	لاستوه	۹۳	۱	مدنه	مدنه
۷	۲۴	منلعه	منلعه	۹۵	۱۱	فرا ب	فرا
۷۱	۱	مالاسا	مالاسا	-	۱۳	دطس لاسند	دطس لاسند
-	۶	اولماء	اولماء	-	۲۲	الککانه	الککانه
-	۹	ام حصه	ام حصه	۹۶	۹	مماویه	مماویه بن
-	۲	سروا	سروا	۹۹	۱	للسلوا	للسلوا
-	۲۴	اسا	اسا	-	۳	عن	عن
۷۲	۱۵	الساو کم	الساو کم	-	۹	احارو	احارو
۷۳	۱۱	مخون	مخون	-	-	فسموها	فسموها
۷۴	۴	حب	حب	-	۱۵	اللبا ورم الارما	اللبا ورم الارما
-	۲۳	دفاستوا اما هم	دفاستوا اما هم	-	۱	حله	حله
-	-	مموها	مموها	-	۶	ایما	ایما
-	۱۵	واشو	واشو	-	۱۲	السلوا ولا	السلوا ولا
۷۵	۱۷	حصما	حصما	-	۱۵	أحصوا	أحصوا
۷۶	۲	هد	هد	۱۱	۸	للصو	للصو
-	۳	مابع نامر	مابع نامر	-	۱۶	هد	هد
-	۱۷	وانا	وانا	-	۲۳	ربه	ربه
-	۲۱	مصلعه	مصلعه	۱۲	۳	الاسوب	الاسوب
۷۷	۵	فصب	فصب	-	۱۸	النواراب	النواراب
-	۹	الاستعا	الاستعا	-	۷	-	-

صَدَحَ	مَطَر	فَاذْرَبْ	ذَرِبْ	صَدَحَ	مَطَر	فَاذْرَبْ	ذَرِبْ
١ ٢	٢٣	صَدَّ النَّسَامَ	عَدَّ مَسَامَ	١ ٢٢	١	وَقَدِمْنَا	وَقَدِمْنَا
١ ٣	٢	آتَهُ سَاعَهُ هِيَ	آتَهُ سَاعَهُ هِيَ ؟	١ ٢٤	٢٢	مَصَّه	مَصَّه
-	٤	سَاعَهُ	سَاعَهُ	١ ٢٥	١٣	اللَّهُ مَا اسْتَطَعْنَا	اللَّهُ مَا اسْتَطَعْنَا
-	٢٣	السُّودَا	سُودَا	١ ٢٦	٥	سُو	سُو
١ ٤	١١	فَصَحْمُونِي	فَصَحْمُونِ	-	١١	الْحَمْدُ	الْحَمْدُ
-	١٥	وَأَسْمَعُوا	وَأَسْمَعُوا	١ ٢٧	٨	رِيَّاحُ	رِيَّاحُ
١ ٥	٧	رَاوُ	رَاوَا	-	١٤	عَلِمَهُ	عَلِمَهُ
-	٩	فَوَاقِي	فَوَاقِي	١ ٢٨	-	الْكُتُبُ رَعُوا	الْكُتُبُ رَعُوا ؟
١ ٦	٣	بَالْمَاضِي	بَالْمَاضِي	١ ٢٩	١٢	مَمْسَمَسَ	مَمْسَمَسَ
١ ٧	١	أَتَعَهُ سُرُورُ مَصْرَاعِ دَوْمِ آمَدِ	سُرُورِ أَسْبَ وَ سَبَّ نَسَبِ	١٣	١٣	مَمَامَ	مَمَامَ
-	١٦	نُوحَهُ	نُوحَهُ	١ ٣١	٩	أَحْرَلُ	أَحْرَلُ
١ ٩	٦	مَسْأَلِ	مَسْأَلِ	١ ٣٢	١٣	حَرَلُ	حَرَلُ
-	١٦	فَرَسَكَايَ	فَرَسَكَايَ	١ ٣٣	١٤	لَكُنْ	لَكُنْ
١ ١١	٢	نُوبَهُ	نُوبَهُ	١ ٣٦	٦	لَعْدَةُ	لَعْدَةُ
١ ١٢	٩	الْأَعْرُ	الْأَعْرُ	-	-	وَأَعْوَا اللَّهَ	وَأَعْوَا اللَّهَ
-	-	أَرْمَاذَاوُ	أَرْمَاذَاوُ	١ ٣٧	٧	مَعْدِيهِ	مَعْدِيهِ
-	٢٤	وَرُ	وَرُ	١ ٣٨	٨	عَدِمَاها	عَدِمَاها
١ ١٤	٧	مَآكَوَا	مَآكَوَا	-	٢٤	الْأَمْرُ	الْأَمْرُ
-	١٨	بَعْفَهُمْ	بَعْفَهُمْ	١ ٣٩	١٨	بَطَّلُوهُنَّ	بَطَّلُوهُنَّ
١ ١٥	١٦-١١	رُوسَهُمْ	رُوسَهُمْ	١ ٤٠	١	بَحَامَعُوهُنَّ	بَحَامَعُوهُنَّ
١ ١٦	٤	الْإِسْمَاعِلُ	الْإِسْمَاعِلُ	-	١٤	لَا نَدَعُهُ	لَا نَدَعُهُ
-	١١	مَعَانِجَا	مَعَانِجَا	١ ٤٢	٥	سَهْدَاءُ	سَهْدَاءُ
-	١٢	مَصْرَحُ	مَصْرَحُ	١ ٤٣	٢٣	وَانَا	وَانَا
-	٢٤-٢٢	هَذَا الرُّحْلُ	هَذَا الرُّحْلُ	١ ٤٤	٢	مَدْرَا	مَدْرَا
١ ١٨	١٧	الرُّعْرُ	الرُّعْرُ	-	٩	رُوحَا	رُوحَا
-	١٨	عُرُ	عُرُ	-	١٦	مَحْصُونَهُ	مَحْصُونَهُ
١ ١٩	١٢	مَصْلَاحُ	مَصْلَاحُ	١ ٤٥	٥	الْمَعْنَى	الْمَعْنَى
-	١٦	مَوْصِعُ	مَوْصِعُ	-	٧	إِلَا	إِلَا
١ ٢	١٦	سَبَاطُ	سَبَاطُ	١ ٤٧	٢١	بَالْحَلْقِ	بَالْحَلْقِ
-	٢	سَبَاطُ مَحْشَى	سَبَاطُ حَمِيعِ سَوَاطِ	١ ٤٩	٢	فَرَفَ	فَرَفَ
-	-	-	-	-	١	نَسَبُ	نَسَبُ

صحة	مطر	نادرست	درست	صحة	مطر	نادرست	درست
۱۵۸	۱۲	ماء	با	۱۹۶	۲	خطا	خطا
۱۵۹	۲	مطاهرا	مطاهرا	-	۲۱	مفسر	مفسر
-	۱۸	مروهم	مروهم	۱۹۷	۱۲	طهرانی	طهرانی
۱۶	۲۴	الکسی	الکسی	۱۹۸	۲۴	احسا	احسا
۱۶۱	۹	لا تالانهم	لا تالانهم	-	-	اصطفا	اصطفا
۱۶۲	۴	امو	امو	۱۹۹	۱۷	ادلعه	ادلعه
-	۷	وهسند	وهسند	۲	-	کرد	کرد
۱۶۶	۱۳	دس	دس	۳	۱۲	سرو	سرو
۱۶۹	۱۵	سنت	سنت	-	۱۳	اس	اس
۱۷۱	۲۳	وقل لاه	وقل	۸	۵	رراعا	رراعا
۱۷۲	۳	می	می	۹	۳	لام	لام
-	۵	مسونه	مسونه	-	۶	دوحلنا	دوحلنا
-	۱۵	نحاس	نحاس	۲۱۴	۱	الجهنم	الجهنم
۱۷۳	۱	فستقرب	فستقرب	۲۱۵	۱۸	مايوسون	مايوسون
-	۴	نس	نس	۲۲۵	۱۵	معدار	معدار
-	۲۲	فصحا	فصحا	-	۱۶	ماه	ماه
۱۷۴	۱۹	السی	السی	-	۱۹	النهار	النهار
-	-	مهاکها	مهاکها	۲۲۶	۴	فصح	فصح
۱۷۵	۸	انراي	انراي	-	۱۱	ادسوني	فال ادسوني
۱۷۷	-	سرره	سرره	۲۲۸	۲۴	فالوا اح	فالوا اح
-	۱۴	ندعون	ندعون	۲۳	۸	مطلق	مطلق
-	۲	فاهصا	فاهصا	۲۳۶	۹	سمگاران	سمگاران
۱۷۹	۶	حروب	حروب	۲۳۹	۱۷	عی	علی
۱۸۲	۱۳	رشد	رشد	-	۲۲	حلق	حلق
۱۸۷	۱۴	الحصه	الحصه	۲۴۱	۴	ودلکلب	ودلکلب
۱۹	۲۳	عاص	عاص	-	۱۳	نزل	نزل
۱۹۱	۱۲	والدالزنا	والدالزنا	-	۲	فی	فی
-	-	یمهم	یمهم	۲۴۸	۶	نوازم	نوازم
۱۹۵	۱۴	لاعمل	لاعمل	-	۱۶	حرد	حرد
۱۹۶	۳	ا نمه	ا نمه	۲۴۹	۱	لنصهم	لنصهم
				-	۱	نعرص	نعرص
				-	۹	انما آدعوا	انما آدعوا
				۲۵۱	۷	حل	حل
				-	۱۱	اله آ نه	اله آ نه

ملطامه

صمحه	سطر	نادر ص	دور ص	صمحه	سطر	نادر ص	دور ص
٢٥٢	٤	دالحد	دا الحد	٢٩٤	١٨	واحد و	واحد
٢٥٣	٣	ندك ندك	ندك	٢٩٧	١٨	المعر	المعر
٢٥٤	٥	فدرة مرحته	فدرة مرحته	-	٢٢	معو	معو
٢٥٨	٤	ممعن	ممعن	٢٩٨	١	كه بر ما	بر ما
٢٥٩	٣	سلم	سلم	٢٩٩	٢٢	ولا	لا
-	١٦	حملان	حملان	٣	١	للا	للا
٢٦٣	٢٢	بله	بله	-	٧	ها	ها
٢٦٥	٣	سا	سا	٣ ٢	١٢	اي حما	اي - حما
-	٩	مطعه	مطعه	٣ ٣	٦	سه	سه
٢٦٧	١	مسا	مسا	-	٢٢	لسم	لسم
-	٣	اي - ساعه	اى ساعه	٣ ٤	١٥	ان	ان
٢٦٨	٢	روالريك	والريك	-	٢٢	حوى	احوى
-	٢٤	لك	لك	٣ ٥	٨	ناسر	ناسر
٢٧	١٢	نح	نح	-	-	مطر	مطر
-	١٩	فصلو	فصلو	-	١	معر	مطر
٢٧١	١٥	مرون	مرون	-	١٣	ناسر	ناسر
-	٢٢	للصو	للصو	٣ ٦	٨	امازاه	امازاه
٢٧٥	١٢	اسر	اسر	-	١٧	الاحلال	الاحلال
٢٧٦	-	تسكنر	تسكنر	٣ ٨	١٩	الحالما	الحالما
٢٧٧	٢	فعل	فعل	٣١٣	١٦	رواندنى	رواندنى
٢٧٩	١٧	مرعرد	مرعرد	-	٢٢	رياندنى	رياندنى
٢٨	٢	محمد	محمد	٣١٧	٩	بوحي	بوحي
-	١٧	مرا	مرا	-	١٨	المطه	المطه
-	٢٣	وفد ر	وفد ر	٣١٩	١٩	المسحون	المسحون
٢٨١	١	والعطاف الردا	والعطاف الردا	٣٢	٢١	الحق	الحق
٢٨٤	١٦	سمن عافان	عافان	-	٢٣	كرسكى	كرسكى
٢٩	٢٢	اي -	اي	٣٢١	١	الصالى	الصالى
٢٩١	١	الاسماء، نم الآماء	الاسماء، نم الآماء	٣٢٢	١٧	فصطا	فصطا
-	١٣	افويا	افويا	٣٢٣	٥	كالمطله	كالمطله
-	-	-	-	-	٩	أكل	أكل
-	-	-	-	٣٢٥	١٤	الافدار	الافدار
-	-	-	-	-	١٥	مضا	مضا
-	-	-	-	٣٢٦	٣	عك	عك
-	-	-	-	-	٧	مى لكى	مى الكى
-	-	-	-	٣٢٧	١٨	لاسيه	لاسيه

كيفية الاسرار - ١ -

صحة	سطر	بادرسب	درسب	صحة	سطر	بادرسب	درسب
٣٣	٢٤	فصها	فصها	٣٧٧	٧	الامس	الامس
٣٣	٣	و ما عتقم	ما وعنم	٣٧٨	٢	البونه	البونه
٥	٥	فا ادا المحوم	فا ادا المحوم	-	٨	فصعنه	فصعنه
٧	٧	فقاها	فقاها	٣٧٨	١٣	حلف	حلف [
٣٣	١٤	حدا العول	هذا العول	-	١٤	ناسلام	ناسلام
٣٤	١٣	هذا الطل	هذا الطل	٣٧٩	-	سكناارد	سكناارد
١٥	١٥	فحط	فحط	-	١٩	فاسمينا	فاسمينا
٣٤	١٢	وفي	وفي	-	٢٤	درجناها (١)	درجناها (١) وباد
٣٤	١٤	افنلا	افنلا	-	-	درجناها ناسد	درجناها ناسد
١٨	١٨	السلو	السلو	٣٨	١٣	هم	هم
٣٤	١	ابوالامان	ابوالامان	٣٨١	٢	كان	كان
٣٤	٢	نرب	نرب	٣٨٢	١	اسمعي	اسمعي
٣٤	٩	نا	نا	-	-	اسمعي	اسمعي
٣٤	٣	خلفها	خلفها	-	١٥	نعل	نعل
٦	٦	آن	آن	٣٨٣	٢	سعر	سعر
٢٣	٢٣	برفه	برفه	٣٨٤	١٤	الطلفه	الطلفه
٣٤	١	الر كر	الر كر	-	١٩	لس	لس
٣١	٢٤	سحا	سحا	٣٨٥	٢	اسداء	اسداء
٣١	٣	مسوناب	مسوناب	-	١٧	سبنا	سبنا
٣١	١٧	فراسه	فراسه	٣٨٧	٢١	عرا	عرا
٣١	١٨	ولنهايم	ولنهايم	٣٩٢	١٨	لن	لن
٣	٤	كافريم	كافريم	-	٢٣	سى سه	سى سه
٣	١٨	نا	نا	٣٩٤	٢١	سهما	سهما
٣	٦	البونه الدانه	البونه الدانه	-	٢٣	وهو	وهو
١١	١١	والنارعات	والنارعات	-	٢٣	ماح	ماح
٣	١٨	فالمد نرا	فالمد نرا	-	٢٥	حاسه ١	رانداس
٣	٢٢	دليله	دليله	٣٩٥	١٦	اد	تد
٣	٨	وجه الارض	وجه الارض	-	٢٢	وادب	وادب
٣	٦	قطوا	قطوا	٣٩٦	١٩	وتا كندا ورد	وتا كندا ورد
	١٢	حاحه	حاحه	٣٩٧	٢٢	مكانه	مكانه
٣	-	مسيونه	مسيونه	٤٥	٧	آ حر	آ حر
٣	٢٥	آلاه	آلاه	-	١	حديك	حديك
٣	١٥	مسا	مسا	٤ ٦	١٢	الدين	الدين
٣	١	الملك	الملك				

صفت	سطر	نادرست	درست	صفت	سطر	نادرست	درست
۴ ۶	۱۷	رحاء	رحاء	۴ ۶	۱۷	رحاء	رحاء
۴ ۷	۱۵	رائی	رائی	۴ ۷	۱۵	رائی	رائی
-	۲	نوا	نوا	-	۲	نوا	نوا
۴۰۸	۱۸	کرن	کرن	۴۰۸	۱۸	کرن	کرن
۴۱۱	۳	تاو	تاو	۴۱۱	۳	تاو	تاو
۴۱۳	۱۵	می	می	۴۱۳	۱۵	می	می
۴۱۴	۳	تحریر	تحریر	۴۱۴	۳	تحریر	تحریر
۴۱۵	۱۶	فصل	فصل	۴۱۵	۱۶	فصل	فصل
-	۲۳	بھی	بھی	-	۲۳	بھی	بھی
۴۲۵	۱۲	خداوند	خداوند	۴۲۵	۱۲	خداوند	خداوند
۴۲۶	۱۴	مکدونی	مکدونی	۴۲۶	۱۴	مکدونی	مکدونی
۴۳۳	۳	هج حس	هج حس	۴۳۳	۳	هج حس	هج حس
۴۳۷	۲	کرن	کرن	۴۳۷	۲	کرن	کرن
۴۳۸	۹	داورد	داورد	۴۳۸	۹	داورد	داورد
۴۴	۱۷	می	می	۴۴	۱۷	می	می
۴۴۲	۷	سرحل	سرحل	۴۴۲	۷	سرحل	سرحل
-	-	لی	لی	-	-	لی	لی
۴۴۴	۱۶	الم	الم	۴۴۴	۱۶	الم	الم
۴۵	۲۴	بود	بود	۴۵	۲۴	بود	بود
۴۵	۲	ماکل	ماکل	۴۵	۲	ماکل	ماکل
۴۵۷	۴	اسم	اسم	۴۵۷	۴	اسم	اسم
۴۶	۱	الوجه	الوجه	۴۶	۱	الوجه	الوجه
-	۱۹	مخافه	مخافه	-	۱۹	مخافه	مخافه
۴۶۱	۲	تعلیل	تعلیل	۴۶۱	۲	تعلیل	تعلیل
-	۳	بما	بما	-	۳	بما	بما
-	۱۷	الدگری	الدگری	-	۱۷	الدگری	الدگری
-	-	لامحالہ	لامحالہ	-	-	لامحالہ	لامحالہ
-	۱۸	بسه	بسه	-	۱۸	بسه	بسه
۴۶۳	۱۷	اکتاب	اکتاب	۴۶۳	۱۷	اکتاب	اکتاب
۴۶۴	۱	لصروه	لصروه	۴۶۴	۱	لصروه	لصروه
۴۷	۷	وحوهم	وحوهم	۴۷	۷	وحوهم	وحوهم
۴۷۲	۱۷	معدنه	معدنه	۴۷۲	۱۷	معدنه	معدنه
-	۲۱	الحرا	الحرا	-	۲۱	الحرا	الحرا
۴۷۷	۱۸	معدنہ	معدنہ	۴۷۷	۱۸	معدنہ	معدنہ
۷۷ - ۲۵	۲۵	فرسام	فرسام	۷۷ - ۲۵	۲۵	فرسام	فرسام
۴۷۸	۱	زوفه	زوفه	۴۷۸	۱	زوفه	زوفه
۴۸۷	۱	بما	بما	۴۸۷	۱	بما	بما
-	۲۴	مطوون	مطوون	-	۲۴	مطوون	مطوون
۴۸۸	۱	المه	المه	۴۸۸	۱	المه	المه
-	-	فاکله	فاکله	-	-	فاکله	فاکله
۴۸۹	۱۲	میل	میل	۴۸۹	۱۲	میل	میل
۴۹۱	۱	بهما	بهما	۴۹۱	۱	بهما	بهما
۴۹۲	۹	طلب	طلب	۴۹۲	۹	طلب	طلب
۴۹۵	۱۱	اهلک	اهلک	۴۹۵	۱۱	اهلک	اهلک
-	۱۸	المه	المه	-	۱۸	المه	المه
۴۹۷	۱۱	سرحل	سرحل	۴۹۷	۱۱	سرحل	سرحل
-	۲۲	لصفت	لصفت	-	۲۲	لصفت	لصفت
۴۹۹	۴	بست	بست	۴۹۹	۴	بست	بست
۵	۱۶	بهدا	بهدا	۵	۱۶	بهدا	بهدا
۵ ۴	۲	لویه	لویه	۵ ۴	۲	لویه	لویه
۵ ۵	۱۱	صحفا	صحفا	۵ ۵	۱۱	صحفا	صحفا
-	۱۶	بلو	بلو	-	۱۶	بلو	بلو
۵ ۶	۴	طحفا	طحفا	۵ ۶	۴	طحفا	طحفا
-	۸	لالهام	لالهام	-	۸	لالهام	لالهام
۵ ۷	۲۱	دعنب	دعنب	۵ ۷	۲۱	دعنب	دعنب
۵۱	۷	دوار	دوار	۵۱	۷	دوار	دوار
۵۱۳	۱۶-۱۷	احدا احد	احدا احد	۵۱۳	۱۶-۱۷	احدا احد	احدا احد
۵۱۴	۲۲	سگل	سگل	۵۱۴	۲۲	سگل	سگل
-	۲۴	فسر	فسر	-	۲۴	فسر	فسر
۵۱۵	۱	فعال	فعال	۵۱۵	۱	فعال	فعال
۵۱۶	۱	صلی	صلی	۵۱۶	۱	صلی	صلی
۵۲۲	۷	خرج	خرج	۵۲۲	۷	خرج	خرج
-	۱۵	سا	سا	-	۱۵	سا	سا
۵۲۶	۹	اسونی	اسونی	۵۲۶	۹	اسونی	اسونی
-	-	والدا	والدا	-	-	والدا	والدا
-	۲۴	ان	ان	-	۲۴	ان	ان
۵۲۹	۲	عن	عن	۵۲۹	۲	عن	عن
-	۱۷	صعنها	صعنها	-	۱۷	صعنها	صعنها

صطر	فادرست	دورست	صطر	فادرست	دورست
١٦ ٥	صوب	صوب	١٦ ٥	صوب	صوب
٨ ٥	للكند	للكند	٨ ٥	للكند	للكند
٢٤	الناس	الناس	٢٤	الناس	الناس
٥ ٥	هالك	هالك	٥ ٥	هالك	هالك
٦ ٥	سيرا	سيرا	٦ ٥	سيرا	سيرا
١٣ ٥١	مريه	مريه	١٣ ٥١	مريه	مريه
١٧	الناس	الناس	١٧	الناس	الناس
١٧ ٥١	رعا	رعا	١٧ ٥١	رعا	رعا
١٣ ٥	مكك مك	مكك مك	١٣ ٥	مكك مك	مكك مك
٢ ٥	الناس	الناس	٢ ٥	الناس	الناس
١ ٥	لهم	لهم	١ ٥	لهم	لهم
٧ ٥	افرا	افرا	٧ ٥	افرا	افرا
١٢	ان	ان	١٢	ان	ان
١٤ ٥	نام	نام	١٤ ٥	نام	نام
١٥ ٥	لطي	لطي	١٥ ٥	لطي	لطي
١٩-١٨	اسمي	اسمي	١٩-١٨	اسمي	اسمي
٦ ٥	فاعرا	فاعرا	٦ ٥	فاعرا	فاعرا
٧ ٥	لله	لله	٧ ٥	لله	لله
٦ ٥	فاع	فاع	٦ ٥	فاع	فاع
١٣ ٥	عمران	عمران	١٣ ٥	عمران	عمران
٩ ٥	مكة	مكة	٩ ٥	مكة	مكة
٥	ناص	ناص	٥	ناص	ناص
١٥ ٥	صا	صا	١٥ ٥	صا	صا
١٤ ٥	هاويه	هاويه	١٤ ٥	هاويه	هاويه
٢ ٥	سي	سي	٢ ٥	سي	سي
١٢ ٦	عدي	عدي	١٢ ٦	عدي	عدي
٨ ٦	فالنسر	فالنسر	٨ ٦	فالنسر	فالنسر
٨ ٦	كند	كند	٨ ٦	كند	كند
٢٤ ٦	عند	عند	٢٤ ٦	عند	عند
٢١٥	١	١	٢١٥	١	١
٢١٩	١١	١١	٢١٩	١١	١١
٢٢	٧	٧	٢٢	٧	٧
٢٢٥	١٥	١٥	٢٢٥	١٥	١٥
٢٢٦	١٢	١٢	٢٢٦	١٢	١٢
-	٢٢	-	-	٢٢	-
٢٣	٢١	٢١	٢٣	٢١	٢١
٢٣١	١	١	٢٣١	١	١
٢٣٢	٩	٩	٢٣٢	٩	٩
٢٣٣	٢٢	٢٢	٢٣٣	٢٢	٢٢
٢٣٦	٦	٦	٢٣٦	٦	٦
٢٣٧	١٩	١٩	٢٣٧	١٩	١٩
٢٣٩	١٥	١٥	٢٣٩	١٥	١٥
٢٤٢	٧	٧	٢٤٢	٧	٧
٢٤٤	٤	٤	٢٤٤	٤	٤
٢٤٩	١١	١١	٢٤٩	١١	١١
٢٥	٢٢	٢٢	٢٥	٢٢	٢٢
٢٥١	١	١	٢٥١	١	١
٢٥٧	١٥	١٥	٢٥٧	١٥	١٥
٢٥٨	٣	٣	٢٥٨	٣	٣
٢٥٩	٤	٤	٢٥٩	٤	٤
٢٦٤	٨	٨	٢٦٤	٨	٨
٢٦١	١٦	١٦	٢٦١	١٦	١٦
-	١٢	-	-	١٢	-
٢٦٣	١	١	٢٦٣	١	١
-	١١	-	-	١١	-
٢٦٧	٦	٦	٢٦٧	٦	٦
-	١٩	-	-	١٩	-
٢٧	١	١	٢٧	١	١
-	٢	-	-	٢	-
٢٧١	١٩	١٩	٢٧١	١٩	١٩
٢٧٥	١٦	١٦	٢٧٥	١٦	١٦
٢٨١	٧	٧	٢٨١	٧	٧



